

به نام خداوند جان و خرد



یزدی، ابراهیم، ۱۳۱۰، شصت سال صبوری و شکوری (صد و هجده روز در نوفل لوشاتو)،

جلد سوم، تهران، کویز، ۱۳۹۸

ISBN: 978-964-214-115-9

ج ۳: مصور

۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو. ابراهیم، ۱۳۱۰، خاطرات ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی،

رده بندی کنگره: ۳۱۳۹۴ آ ۴ ای ۱۵۶۸ DSR رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۳۳۷۶۹

شصت سال صبوری و شکوری

خاطرات دکتر ابراهیم یزدی

جلد سوم

(۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو)



شصت سال صبوری و شکوری

(۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو)

دکتر ابراهیم یزدی

طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر

لیتوگرافی و چاپ: غزال • صحافی: صحافی علی • چاپ اول: ۱۳۹۸

شابک: 978-964-214-115-9 • ISBN: 978-964-214-115-9 • شمارگان: ۱۰۰۰ • قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان

Email: kavirbook@gmail.com

نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر

کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ - ۹ و ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نمایر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

بخش اول: شروع یک پایان

فصل اول: از نجف تا پاریس ۲۵

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها ۸۱

فصل دوم: تلاش برای حل «مسأله آیت‌الله خمینی» ۸۷

پیوست‌ها، مآخذ، یادداشت‌ها ۱۰۵

فصل سوم: استقرار در نوفل‌لوشاتو ۱۴۳

۱- اخطار دولت فرانسه ۱۴۷

۲- واکنش به اخطار دولت فرانسه ۱۴۹

۳- انتقال به دهکده نوفل‌لوشاتو ۱۵۱

۴- مدیریت امور داخلی ستاد نوفل‌لوشاتو ۱۵۳

۵- ورود همسر به پاریس ۱۵۹

۶- تنظیم ارتباط با داخل ایران ۱۶۳

۷- یادداشت‌های روزانه ۱۶۴

۸- حفظ امنیت، مقابله با تهدیدها ۱۷۲

۹- نشست دانشجویان در پاریس ۱۷۵

۱۰- گردش در ورسای ۱۷۸

۱۱- شب میلاد مسیح و اول ژانویه ۱۷۸

۱۲- آزمایشات پزشکی ۱۷۹

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها ۱۸۰

- فصل چهارم: تدوین و اجرای برنامه راهبردی..... ۱۸۳
- ۱- تدوین برنامه راهبردی: مراحل سه گانه ۱۸۴
- ۲- طرح سازماندهی نیروهای انقلاب در شوراهای شهرها و استانها.. ۱۸۷
- ۳- اجرای برنامه سیاسی راهبردی ۱۹۳
- الف- تشکیل شورای انقلاب ۱۹۳
- ب- آزادی طالقانی و تلاش برای سازماندهی انقلاب..... ۱۹۳
- ج- سفر رهبران و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی..... ۲۰۶
- جنبش داخل ایران به پاریس
- د- زمینه‌سازی برای شناسائی دولت موقت ۲۵۸
- اول- کمیته نفت ۲۵۸
- دوم- کمیته تنظیم اعتصابات ۲۶۳
- سوم- اقدامات دیپلماتیک ۲۶۵
- ۴- تهیه پیش‌نویس قانون اساسی جدید..... ۲۶۶
- ۵- طرحی برای شناسائی و جذب نیروهای متعهد و کاردان ۲۶۹
- پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها..... ۲۷۱
- فصل پنجم: پیام‌رسانی : مصاحبه با رسانه‌ها..... ۳۷۵
- ۱- مصاحبه‌ها ۳۷۵
- ۲- گروه بررسی اخبار و تحلیل‌های سیاسی ۳۸۶
- ۳- پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها ۳۸۸

بخش دوم: دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک

- مقدمه ۳۹۷
- فصل اول: دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی ۴۰۵
- ۱- اولین دیدار ۴۰۵
- ۲- دومین دیدار ۴۰۶
- ۳- سومین دیدار ۴۰۷

۴۱۱	۴- دیدار نماینده ورسای درمجلس شورای ملی فرانسه.....
۴۱۳	۵- چهارمین دیدار.....
۴۲۰	۶- پنجمین دیدار.....
۴۲۰	۷- اعلام موضع رسمی دولت فرانسه.....
۴۲۱	۸- ششمین دیدار، پیام بختیار به آیت الله خمینی.....
۴۲۳	۹- سایر دیدارهای فرانسویان.....
۴۲۶	یادداشت های فصل اول از بخش دوم.....
۴۲۷	فصل دوم: دیدار نمایندگان دولت آمریکا.....
۴۲۷	۱- تماس و ارتباط آمریکا با مخالفان شاه.....
۴۲۸	۲- اولین حمله رسمی کارتر به آیت الله خمینی.....
۴۳۰	۳- اخطار آمریکا به دولت فرانسه.....
۴۳۱	۴- واکنش آیت الله خمینی.....
۴۳۴	۵- کنفرانس گوادلوپ.....
۴۴۰	۶- موضع دولت فرانسه در گوادلوپ.....
۴۴۲	۷- پیام کارتر به آیت الله خمینی.....
۴۴۶	۸- تماس نماینده رسمی آمریکا.....
۴۴۷	۹- اولین پیام.....
۴۵۳	۱۰- گفتگو با فرماندهان ارتش.....
۴۵۴	۱۱- دومین پیام.....
۴۵۷	۱۲- سومین پیام.....
۴۶۱	۱۳- چهارمین پیام.....
۴۶۲	۱۴- پنجمین پیام.....
۴۶۵	۱۵- بازتاب تماس های پاریس.....
۴۷۱	پیوست ها، مآخذ و یادداشت ها.....

فصل سوم: دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌ها .. ۴۸۳

- ۱- دیدار و گفتگوهای تاجر آمریکائی ۴۸۳
- ۲- دیدار و گفتگوی جیم کرافت و همسرش ۴۹۵
- ۳- دیدار مشترک رمزی کلارک، ریچارد فالک و دان لوس ۴۹۵
- ۴- دیدار ریچارد کاتم ۵۰۳
- ۵- دیدار لیلی نتال و اهدای کتاب به آیت‌الله خمینی ۵۱۴
- ۶- دیدار نمایندگان امل و حرکت المحرومین لبنان ۵۱۵
- ۷- دیدار هانی فحص از لبنان ۵۱۸
- ۸- دیدار راسل کر، نماینده مجلس عوام انگلیس ۵۱۸
- ۹- دیدار نماینده ضیاء الحق رئیس جمهوری پاکستان ۵۲۲
- ۱۰- دیدار نمایندگان اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق ۵۲۹
- ۱۱- نامه مولانا ابوالاعلی مودودی مؤسس و رهبر جماعت اسلامی پاکستان ۵۳۳
- ۱۲- تلگراف رهبران جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی ۵۳۴
- ۱۳- دیدار خورشید احمد از بنیاد اسلامی انگلیس ۵۳۴
- ۱۴- دیدار نماینده مسلمانان سنگال ۵۳۸
- ۱۵- دیدار حسنین هیکل ۵۳۹
- ۱۶- دیدار نماینده رییس جمهوری یمن جنوبی ۵۴۷
- ۱۷- دیدار هیئت نمایندگی دولت هند ۵۴۸
- ۱۸- دیدار صادق المهدی و هیئت سودانی ۵۵۴
- ۱۹- تلاش نافرجام ملک حسین برای دیدار ۵۶۲
- ۲۰- پیام سوریه ۵۶۳
- ۲۱- دیدار مرابطون لبنان ۵۶۴
- ۲۲- دیدار نمایندگان جمعیت لبنان ۵۶۴
- ۲۳- دیدار نماینده دولت لیبی ۵۶۴
- ۲۴- دیدار فاروق قدومی نماینده ساف ۵۶۵
- ۲۵- نامه‌عشایر بویراحمدی ۵۶۵

- ۲۶- دیدار نمایندگان سازمان های بین المللی حقوق بشر ۵۶۶
- ۲۶/۱- دیدار نماینده جامعه بین المللی حقوق بشر..... ۵۶۶
- ۲۶/۲- دیدار نماینده سازمان عفو بین الملل ۵۶۸
- ۲۶/۳- تماس صلیب سرخ بین المللی ۵۷۱
- ۲۷- سفر به انگلیس ۵۷۲
- ۲۸- سفر به آمریکا..... ۵۷۳
- پیوست ها، یادداشت و مآخذ ۵۷۶

بخش سوم: فروپاشی نظام استبداد سلطنتی

- ۱- خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت ۵۹۹
- ۲- پیامدهای احتمالی خروج شاه - کودتای ارتش ۶۰۰
- ۳- سفر رئیس شورای سلطنت به پاریس و استعفا ۶۰۶
- ۴- ماجرای سفر بختیار به پاریس ۶۰۷
- ۵- شاه در اسوان و مراکش ۶۰۸
- ۶- اشغال سفارت خانه های ایران ۶۰۸
- ۷- کمیته سرپرستی نمایندگی های ایران در آمریکا ۶۰۹
- ۸- طرح پیشگیری از کودتای نظامی احتمالی ۶۱۲
- ۹- راهپیمایی در نوفل لوشاتو ۶۱۵
- ۱۰- آتش زدن دفتر کارم در هیوستن ۶۱۵
- ۱۱- چه احساسی داری؟ ۶۱۶
- ۱۲- جهل، حسد و تنگ نظری ۶۱۷
- مآخذ و یادداشت ها ۶۲۲

بخش چهارم: بازگشت به ایران

- ۱- تدارک برای پرواز به ایران ۶۲۹
- ۲- در فرودگاه پاریس ۶۳۴
- ۳- در هواپیما ۶۳۵
- ۴- در فرودگاه تهران ۶۳۶
- پیوست ها، مآخذ و یادداشت ها ۶۳۸

بخش پنجم: مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی

- ۱- گزارش هجرت امام خمینی به پاریس ۶۴۵
- ۲- سفر به پاریس - مصاحبه اطلاعات ۱۳۵۸/۸/۶ ۶۴۵
- ۳- از گوادلوپ تا جمهوری اسلامی (مصاحبه با کاظمیان) ۶۴۵
- ۴- از پاریس تا علوی - روزنامه آفتاب، مهدی نیاکی ۶۴۵
- ۵- دهکده نوفل‌لوشاتو و انقلاب ایران (مجله شهروند) ۶۴۷
- ۶- خاطرات انقلاب، روزنامه سرمایه، ۱۳۸۶/۱۱/۲۱ ۶۴۷
- ۷- ماجراهای ناگفته انقلاب، مصاحبه با خانم نوشابه امیری ۶۴۷

- تصاویر ۶۴۹
- نمایه ۶۶۵

مقدمه

۱. سفر ۱۱۸ روزه آیت‌الله خمینی به فرانسه و استقرار در دهکده نوفل لوشاتو (۱۴ مهرماه تا ۱۲ بهمن ۵۷)، انقلاب ایران را ناگهان از یک پدیده محلی و ملی به صورت کانون توجهات جهانی در آورد. پاریس در میان شهرهای اروپا، از یک موقعیت سیاسی ویژه در اروپا و شاید هم در دنیا، برخوردار است. سفر یک روحانی و یک مرجع تقلید برجسته شیعه به یک کشور غیراسلامی، آن هم پاریس، در قلب اروپا، خود یک رویداد بی سابقه بود.

۲. شاه در طی ۲۵ سال حکومت، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، توانسته بود تمامی نهادها و سازمان‌های روشنفکری را تعطیل و متلاشی سازد. اما نتوانسته بود «مسجد» را تعطیل کند و به تدریج مساجد به کانون‌های مخالفت با استبداد سلطنتی تبدیل شدند.

در اوایل دهه ۱۳۴۰، شاه با طرح انقلاب سفید، در هر دو مورد تقسیم اراضی و حقوق زنان با روحانیت ایران درگیر شد. اما به جای استفاده از امکانات و گزینش راه آشتی و ترمیم روابط خود با روحانیت، از موضع قدرت و غرور به قم رفت و در یک سخنرانی تند و آتشین روحانیون مخالف خود را «رتجاع سیاه» نامید. در نتیجه تقابل شاه با روحانیان به نقطه غیرقابل ترمیم رسید و این آغاز شمارش معکوس حکومت شاه بود. چرا؟

نکته اول: یک نگاه اجمالی به تاریخ کشورمان نشان می‌دهد که از زمان هخامنشیان و ساسانیان، ساختار قدرت در ایران دو رکن اساسی داشته است: شاه و روحانیت. به تعبیر فردوسی:

چنان دین و شاهی به یکدیگرند تو گوئی که در زیر یک چادرند

در چارچوب فرهنگ شاهنشاهی، شاه باید از فره /یزدی برخوردار باشد. تشخیص این فره ایزدی با موبد موبدان بوده است. موبد موبدان بر سر شاه تاج می‌نهاده است. شاه هیچ گاه به تنهایی حکومت نمی‌کرده، بالاترین مقام روحانی همیشه در کنار او بوده است.

نکته دوم: تاریخ نشان می‌دهد که در بروز اختلاف و تقابل و درگیری میان شاه و روحانی، در اکثر قریب به اتفاق موارد، شاه باخته و روحانی برنده به جا بوده است. روحانیان ایران، حتی قبل از اسلام، رابطه ویژه و عمیقی با توده‌های عامی و عادی مردم داشته‌اند. این رابطه پیامد ساختارها و سامانه‌های اجتماعی و طبقاتی ایران باستان بوده است که بحث آن از حوصله این مقدمه خارج است. کافی است به این نکته توجه شود، که قدرت شاهان بر ارتش متکی بوده که بدنه آن را توده‌های عامی و عادی مردم تشکیل می‌داده‌اند.

نکته سوم: روحانیان به ندرت به طور مستقیم سلطنت کرده‌اند. در تقابل میان محمد رضا شاه و روحانیان، شاه از این نکته تاریخی غفلت نمود و به آن بی‌اعتنائی کرد و تاریخ تکرار شد. مخالفت روحانیان ایران با انقلاب سفید شاه از زمان آیت‌الله بروجردی آغاز شد. این مخالفت‌ها توسط امام جمعه تهران به شاه و سایر مقامات کشور منتقل می‌شد. مکاتباتی میان امام جمعه تهران با سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس شورای ملی صورت گرفته است. اما این مخالفت‌ها بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی و اقدامات جدی شاه برای اجرای انقلاب سفید بالا گرفت و در نتیجه رهبران روحانی ایرانی، در پیشاپیش آنان، آیت‌الله خمینی، به جنبش ضد استبدادی - ضد استیلائی بیگانه پیوستند.

در نیمه دوم مرداد ۱۳۳۲، با بالا رفتن فشارهای مردمی، شاه ایران را ترک کرد. چند روز بعد، به دنبال یک کودتای نظامی برنامه‌ریزی شده توسط بیگانگان و اجرا شده به دست ارتش، به *ایران* و به تخت و تاج خود برگشت و دوران جدیدی از استبداد و استیلای خارجی بر کشورمان آغاز شد.

همزمان نیروهای ملی، روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی، به صف‌آرایی و مبارزه با حکومت استبدادی وابسته به قدرت‌های خارجی، (عمدتاً انگلیس و آمریکا) برخاستند. اما در طی ۸ سال، از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰، جنبش ضداستبدادی، عمدتاً محدود به روشنفکران در شهرهای بزرگ بود و بدنه اصلی جامعه، توده‌های مردم، کم و بیش از این جنبش جدا مانده بودند. تقابل روحانیان با شاه، آنها را نیز در کنار جنبش ضداستبدادی قرار داد. توده‌های عامی و عادی مردم هم به تبعیت از روحانیان، به این جنبش پیوستند. از این زمان به بعد جنبش ضداستبدادی و ضداستیلای خارجی عمق و گستره تازه‌ای پیدا کرد. برخی از ارقام و آمار حاکی از آن است که ۱۸۰ هزار روحانی در ایران وجود دارند. حتی در دورافتاده‌ترین روستاها هم مسجد، حسینیه یا تکیه وجود دارد و حداقل یک روحانی این واحدها را مدیریت می‌کند. روحانیان ایران، عموماً و اکثراً در حوزه‌های علمیه‌ای درس خوانده‌اند و می‌خوانند که از یک فرهنگ و زبان و منطق مشترک استفاده می‌کنند و بنابراین انسجام فکری - فرهنگی دارند. به عبارتی یک ارتش سیاسی - ایدئولوژیک بسیار مهم در همکنشی‌های اجتماعی محسوب می‌شوند و از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌های عامی و عادی مردم برخوردار بوده‌اند. نفوذ در میان مردم عامی و توانایی بسیج آنان یک قدرت سیاسی نیز محسوب می‌شود. قدرت سیاسی به دو معناست. یک معنای آن قدرت اجرایی و حکومتی است و معنای دیگری نفوذ در میان مردم و توانایی بالقوه بسیج آنان است. این توانایی بالقوه هنگامی بالفعل می‌شود، که مواضع سیاسی روحانیان با شرایط زمان هماهنگی داشته باشد. اما اکثریت قریب به اتفاق روحانیان ایران، با وضعیت و مقتضیات سیاسی، اجتماعی و گرایش‌های ذهنی مردم بیگانه بوده‌اند. این بی‌اطلاعی نقطه ضعفی در جنبش روحانیان بود. همکاری و همگامی متقابل روشنفکران، به خصوص روشنفکران دینی و

روحانیان، موجب کاهش پیامدهای منفی این ضعف، به نفع تقویت جنبش ضداستبدادی گردید. در مراحل اولیه جنبش، روحانیان در تقابل با شاه تقسیم اراضی و حقوق زنان را مطرح کردند. اما نهضت آزادی ایران، طی بیانیه‌ای در تحلیل مطالبات روحانیان این موضع را تصحیح کرد و گفت روحانیان ایران می‌گویند مگر مردان ما آزادند که حالا می‌خواهند به زنان ما آزادی بدهند.

از طرف دیگر روشنفکران، عموماً فاقد توانایی بسیج گسترده مردم بودند. اما به وضعیت و مقتضیات روز جامعه اشراف داشتند. همگامی و همکاری این دو نیروی اجتماعی - سیاسی، در نهایت قدرتی را به وجود آورد که به سقوط شاه منجر شد. (ر.ک: چه شد که شاه سقوط کرد! - ابراهیم یزدی - چشم‌انداز ایران، شماره ۶۲، تیر و مرداد ۱۳۸۹، در: «مجموعه آثار - جلد چهاردهم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها ۱۳۸۹-۱۳۹۲» آمده است).

۳. انتقال آیت‌الله خمینی از ترکیه به نجف امکانات مناسب تازه‌ای برای همکاری و همگامی و همکشی و تا حدود زیادی هم‌زمانی، میان روحانیت به‌طور عام و آیت‌الله خمینی به‌طور خاص و روشنفکران دینی خارج از کشور (انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و نهضت آزادی ایران در خارج از کشور) و هم چنین روشنفکران غیرمذهبی (سازمان‌های دانشجویان ایران و کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی) به وجود آورد. طی حدود ۱۲ سال (۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷) ارتباط سازمان یافته بی‌سابقه‌ای میان دو طرف شکل گرفت. در جلد دوم خاطرات خود «هجده سال در غربت» به جزئیات ارتباط مستمر با علمای نجف و با آیت‌الله خمینی پرداخته‌ام. سال‌ها نماینده ایشان برای دریافت و هزینه جوهات بودم. هر سال حداقل یک بار به خاورمیانه و نجف سفر می‌کردم. بر اساس همین روابط و همکاری‌ها، هر زمان دولت عراق آیت‌الله خمینی و روحانیان هوادارشان را تحت فشار قرار می‌داد، آن‌ها از ما می‌خواستند تا به دولت عراق برای رفع مزاحمت‌ها فشار بیاوریم. در آخرین مرحله نیز، هنگامی که توافق سه دولت ایران، عراق و آمریکا برای خاموش کردن صدای آیت‌الله خمینی، موجب شد که ایشان

تصمیم به ترک عراق بگیرند، توسط آقای دعائی از من خواستند که به ایشان بپیوندم. مورخان و تحلیلگران تاریخ انقلاب گفته و نوشته‌اند که اگر من به نجف نمی‌رفتم و آیت‌الله خمینی را همراهی نمی‌کردم، و اگر دولت کویت مانع ورود آیت‌الله خمینی و همراهانش به کویت نمی‌شد، آیت‌الله خمینی، همانطور که در مصاحبه‌های مختلف و مکرر گفته‌اند، به سوریه می‌رفتند و در دمشق مستقر می‌شدند و جنبش به احتمال زیاد در همان سطح محدود ملی باقی می‌ماند. یکی از دستاوردهای این ارتباط سازمان یافته، سفر آیت‌الله خمینی به پاریس بود. اگر این ارتباط‌های سازمان یافته نبود، به احتمال قریب به یقین، سفر به پاریس هرگز صورت نمی‌گرفت و اگر هم این سفر صورت می‌گرفت، ولی این رابطه سازمان‌یافته وجود نمی‌داشت و همکاری و هم‌زبانی شکل نگرفته بود، نتایج سفر به پاریس آن گونه که اتفاق افتاد، نمی‌بود.

۴. توافق مقامات برجسته سه کشور ایران، عراق و آمریکا برای اعمال فشار به آیت‌الله خمینی با هدف توقف یا کاهش فعالیت‌های سیاسی ضدحکومت استبدادی شاه در ایران، به هدف مورد نظر و نیاز آنان منجر نشد. بلکه به مصداق: «از قضا سرکنگبین صفرا فزود» این فشارها، به سفر آیت‌الله خمینی به پاریس و گسترش بی‌سابقه مبارزه انجامید. بیانه‌هایی که آیت‌الله خمینی در نجف صادر می‌کردند صرفاً در ایران و در میان قشرهای خاصی تکثیر و توزیع می‌شد. ولی در سطح فراملی، منطقه‌ای و جهانی یا بازتابی نداشت یا بسیار ناچیز بود. اگر چه نهادها و سازمان‌های سیاسی هوادار در اروپا و آمریکا سخنرانی‌ها و بیانه‌های ایشان را بعضاً به زبان‌های خارجی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی) ترجمه و توزیع می‌کردند، اما انعکاس محدودی داشت. در *خاورمیانه* رسانه‌های عربی هم با مبارزات ملت ایران و رهبران آن چندان آشنا نبودند و اهمیت لازم را نمی‌دادند و این بیانه‌ها را حتی به صورت خبر هم منتشر نمی‌کردند. به خوبی به یاد دارم هنگامی که آیت‌الله خمینی از بورس‌ها به نجف منتقل شد، روزنامه «السفیر» لبنانی (یا روزنامه دیگری)، که به جناح‌های روشنفکری عربی تعلق داشت، در خبر کوتاهی نوشت «آیت‌الله خمینی را به عراق منتقل کرده‌اند

تا در برابر رژیم‌های ملی مترقی صف‌آرایی جدیدی به وجود آورند.» (نقل به مضمون). در آن زمان من در بیروت مستقر بودم. یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه آمریکایی بیروت - گروه فارسی زبان، آقای صالح فخری، از دانشجویان عراقی، که جوانی بسیار حساس و متعهد و روشن بود، به درخواست من به دیدار سردبیر روزنامه *السفیر* رفت و مدارک و اعلامیه‌های *آیت‌الله خمینی* را نیز به همراه خود برد. او اشتباه سردبیر *السفیر* را یادآور شد. سردبیر که تازه متوجه ناآگاهی و اشتباه خود شده بود از آقای صالح فخری تشکر کرد. و سپس در جبران آن اشتباه، مقاله‌ی روشنگرانه خوبی نوشت. صالح فخری بعد از اتمام تحصیل و برگشت به عراق، به جنبش زیرزمینی علیه *صدام* پیوست. اما دستگیر، زندانی و به قتل رسید. روانش شاد. (برای اطلاع بیشتر به جلد دوم *خاطرات* - هجده سال در غربت، دفتر دوم - نامه‌ها، زیر نام فخری صالح رجوع شود).

اما سفر به پاریس، حمایت و همکاری نزدیک روشنفکران دینی مستقر در پاریس (و اروپا) در طی ۱۱۸ روز اقامت در دهکده *نوفل‌لوشاتو*، این مناسبات و این وضعیت را به کلی برهم زد و امکانات فراوانی را در دسترس جنبش ضداستبدادی - ضداستیلائی خارجی ملت *ایران* قرار داد و انقلاب *ایران* را به یک رویداد بزرگ و کانون توجهات جهانی تبدیل کرد.

۵. در تدوین *خاطرات* این دوره، عمدتاً از یادداشت‌های روزانه‌ام استفاده کرده‌ام. بخش عمده و اصلی این *خاطرات* در سال ۱۳۶۱، تدوین شد. قسمتی از این *خاطرات* در کتاب «*آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها*» که دو بار ویرایش و سیزده بار تجدید چاپ شده، آمده است. اگر چه در سال ۱۳۸۰، هنگامی که مأموران وزارت *اطلاعات ایران* در غیاب اینجانب به منزل مسکونی ما ریختند و اوراق زیادی، از جمله سه دفترچه *خاطرات* روزانه پاریس را با خود بردند، اما از آنچه در سال ۱۳۶۱ تدوین شده بود، به اضافه یادداشت‌های دیگر، این مجموعه تهیه شد که به هموطنان عزیز تقدیم می‌شود.

در سال ۱۳۶۱، هنگامی که بخشی از این خاطرات تحت عنوان: «تماس‌ها و ارتباطات دیپلماتیک» تدوین و آماده برای چاپ شده بود، نظرم را با آقای دکتر حبیبی، که در مجلس بود در میان نهادم. او به من توصیه کرد که چون بخش عمده مطالب مربوط به آیت‌الله خمینی است، انتشار آن‌ها را با ایشان در میان بگذارم. من این توصیه را پذیرفتم و یک نسخه از متن تهیه شده را همراه با یادداشتی برای حاج احمد آقا فرستادم. ایشان بعد از مطالعه، ضمن تشکر از جمع‌آوری مطالب، نکاتی را یادآوری و برای تکمیل و اصلاح پیشنهاد داد.

از زمان پیروزی انقلاب تا به امروز تحولات بسیاری در جمهوری اسلامی رخ داده است و در باورها و تصورات ذهنی بسیاری از فعالان سیاسی مؤثر در انقلاب، و خود من نیز، تغییر و تحول صورت گرفته است. اما اکنون که این خاطرات را نهایی می‌کنم، سعی کرده‌ام تا آنها را به همان زبان و لحن آن سال‌ها، که انعکاس ذهنیت و نگرش‌های آن زمان بوده است، بیاورم. بنابراین معیار داوری نسبت به آنچه نوشته‌ام، نباید رویدادهای نامطلوب بعد از پیروزی انقلاب و عملکرد مسؤلان جمهوری اسلامی باشد. من سعی کرده‌ام با خودم صادق باشم و رویدادها را آن طور که در آن زمان می‌دیدم و بر اساس آن عمل می‌کردم، شرح دهم. داوری درباره رویدادهای بعد از پیروزی انقلاب و عملکرد حاکمان را باید از رویدادهای دوران انقلاب جدا کرد. اختلاط این دو موجب اختلال در داوری نسبت به یک رویداد بزرگ تاریخی در کشورمان خواهد شد. من همچنان انقلاب اسلامی ایران را یک رویداد بزرگ تاریخی مردمی و یک انقلاب کلاسیک می‌دانم.

۶. در رویدادهای آخرین مراحل پیروزی انقلاب و پس از آن نمی‌توان نقش قدرت‌های بیگانه را نادیده گرفت. به عبارت دیگر اصالت انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به این معنا نیست که قدرت‌های خارجی در آستانه انقلاب و قبل و بعد از آن نقش و اثری در رویدادها و فرآیند تحولات نداشته‌اند. آیا می‌توان پذیرفت و قابل تصور است که حداقل دولت‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل، که برای ۲۵ سال (۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷)، بازیگران اصلی و فعال مایشاء صحنه‌های سیاسی، اقتصادی

و امنیتی ایران بوده‌اند، به هنگام اوج‌گیری انقلاب اسلامی و ناتوانی در مقابله مستقیم با آن خود را کنار کشیدند و دست از دخالت برداشتند؟ شواهد و مدارک بسیار حاکی از آن است که این دولت‌ها برای جلوگیری از پیشرفت و پیروزی انقلاب و پیش‌گیری سقوط نظام سیاسی وابسته به آنان، هر کاری که می‌توانستند، کردند. ولی موفق نشدند. اما عدم توفیق آنان به معنای کنار نشستن و صرفاً نظاره کردن نبوده است. شاید بیان یک مثال، این رابطه و نقطه نظر مرا روشن کند. اگر انقلاب را به یک ماشین سواری که در جاده‌ای حرکت می‌کند، تشبیه کنیم راننده این ماشین سکاندار است و مستقل از عوامل بیرونی، به راه خود به سوی مقصد ادامه می‌دهد. اما او تنها راننده در این بزرگراه نیست. ماشین‌های دیگری در چپ و راست و جلو و عقب این ماشین در حرکت‌اند. این طور هم نیست که رانندگان این ماشین‌ها، بدون توجه به ماشین انقلاب، به راه خود ادامه می‌دهند و کاری به کار آن ندارند. رانندگان ماشین‌های چهارگانه به دلایلی و با انگیزه‌هایی به حرکت ماشین مورد نظر توجه دارند و مراقب آن هستند. در مسیر راه، در سر پیچ‌ها و گذرگاه‌های خاص، با کم کردن یا بالا بردن سرعت و یا ویراژ به سمت چپ یا راست بر حرکت ماشین مورد نظر اثر می‌گذارند، او را به طرف دره‌ها، پرتگاه‌ها، یا تصادف با کوه و کمر وادار می‌کنند. به عبارت دیگر *انقلاب ایران* در خلاء روی نداده است. در فضای پر التهاب منطقه و در اوج جنگ سرد، نیروها و قدرت‌های خارجی فعال و اثرگذار با انواع و اقسام امکانات فراوان، از رویه تحریک و توطئه و جنگ سیاسی - روانی و ترور شخصیت، تا نفوذ خزننده در سطوح و لایه‌های مختلف ساختارهای قدرت استفاده کرده و به تقابل و تعامل با انقلاب و شخصیت‌های موثر در آن، پرداخته‌اند.

در این مقدمه جای آن نیست که به بررسی و تحلیل عملکرد قدرت‌های خارجی در انقلاب ایران پرداخته شود. برای فهم و شناخت آنچه اکنون، بعد از گذشت سی و چند سال از پیروزی انقلاب، با آن رو به رو هستیم، بررسی شیوه‌های عمل این قدرت‌ها، در تقابل با انقلاب ملت *ایران*، چه از درون و چه از

بیرون، ضروری است؛ شیوه‌های برخورد گزینش با جناح‌ها و نیروهای مؤثر در پیروزی انقلاب، نفوذ عوامل خزننده در ساختارها و مراکز تصمیم‌گیری، ترور اشخاص و شخصیت‌ها و... همه ضروری هستند.

۷. آنچه در این مجموعه آمده است، گزارش تمام رویدادهای آن ایام نیست. بلکه مربوط است به آنچه از آن‌ها مطلع بوده‌ام و من البته در تمام رویدادهای پاریس حضور نداشته‌ام و از همه آنها آگاهی ندارم. اگر همه فعالان آن دوره خاطرات خود را بنویسند، یک مورخ بی‌طرف می‌تواند، ابعاد گوناگون آن دوره را در یک مجموعه منسجم به ملت/ایران و نسل‌های آینده گزارش دهد.

۸. مجموعه پیش رو جلد سوم از خاطراتم می‌باشد که تحت عنوان عمومی «شصت سال صبوری و شکوری» تدوین شده‌اند و به تدریج منتشر می‌شوند. جلد اول شرح ریشه‌های خانوادگی و اجداد، دوران تحصیل و کارهای علمی - تخصصی و فعالیت‌های سیاسی و اسلامی تا شهریور ۱۳۳۹ و سفر به آمریکا است. جلد دوم خاطرات دوران هجده سال در غربت، از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷ است که در دو دفتر تنظیم شده‌اند. دفتر اول شامل فعالیت‌های علمی - پژوهشی در مراکز علمی - دانشگاهی، فعالیت‌های اسلامی و سیاسی و... است. دفتر دوم مجموعه‌ای است مرکب از حدود ۲۷۰۰ نامه که در طی آن دوره با بیش از ۳۰۰ نفر از دوستان و فعالان سیاسی در ایران و خاورمیانه و آمریکا و اروپا مبادله شده است. این نامه‌ها فضای سیاسی و ذهنی رهبران و فعالان سیاسی آن سال‌ها را نشان می‌دهد.

در ادامه این مجموعه، جلد چهارم، گزارش فعالیت‌های بعد از برگشت به ایران، تاسیس نظام جدید، شورای انقلاب و دولت موقت؛ جلد پنجم وزارت امور خارجه است. در جلدهای بعدی گزارش مأموریت‌هایی که رهبر فقید انقلاب در حل و فصل مشکلات شهرستان‌ها (بلوچستان، بندر لنگه، قزوین و...)، مدیریت مؤسسه کیهان به من واگذار کردند و چهار سال نمایندگی در دوره اول مجلس شورای اسلامی و پایان همکاری و حضور در درون حاکمیت، فعالیت در نهضت

آزادی ایران و خاطرات تجربه دادگاه انقلاب و زندان اوین... می‌باشد. که - اگر خدا بخواهد - به تدریج تکمیل و منتشر خواهند شد.

عنوان «صبوری و شکوری» برای مجموعه خاطراتم برگزیده از دو واژه قرآنی است. در ۴ آیه قرآن کریم (ابراهیم-۵، لقمان-۳۱، سبأ-۱۹ و شوری-۳۳) ترکیب دو واژه صَبَّار و شَكُور آمده است. صبر به معنای بردباری و شکیبایی و صَبَّار یعنی بسیار بردبار، شکیبا و پرحوصله. شکور هم یعنی بسیار شکرگزار. توجه به مضمون و پیام نهفته در این آیات برای کوشندگان رهایی از ظلم و ستم و رسیدن به مقصود و مرام بسیار آموزنده است.

در آیه ۵ سوره/ابراهیم رهایی قوم موسی از ظلمت استبداد فرعون و رسیدن به سرزمین اختیار و آزادی از ظلم و ستم طاغوت نمونه‌ای از ایام‌الله خوانده شده و توجه به آن را برای هر صَبَّار و شکوری لازم دانسته است. در آیه ۱۹ سوره سبأ پایان غم‌انگیز مردمی است که به رغم برخورداری از فراوانی نعمت‌ها، قدر نعمت ندانستند و دچار تفرقه و ازهم پراکندگی شدند و بر خود ستم کردند. خداوند توجه و کند و کاو در سرنوشت این مردم را برای کسانی که صَبَّار و شکور باشند سرشار از آیات الهی می‌داند. در ادامه همین آیه به این نکته تاکید شده است که آن چه بر آن‌ها گذشته است، نتیجه کارهای خودشان بوده است.

اما در دو آیه ۳۱- لقمان و ۳۳- شوری، حرکت کشتی‌های کوه‌پیکر در دریا را برای انسان‌های صَبَّار و شکور از آیات الهی می‌داند. در حرکت کشتی در دریا برای آنان که در کار و رسالت خود بردبار و پرحوصله باشند، چه نکات آموزنده‌ای وجود دارد؟

مهندس عبدالعلی بازرگان این ارتباط را چنین توضیح داده است:

«انسان را می‌توان به یک کشتی تشبیه کرد که در دریای بیکران بسوی ساحلی ناپیدا در حرکت است. امواج شکننده دریا و طوفان‌های مهیب آن، دائماً کشتی را از چپ و راست منحرف نموده، از جهتی که انتخاب کرده و ساحلی که بسوی آن حرکت می‌کند منحرف و دور می‌سازد. اما اگر ناخدای کشتی بیدار و هشیار بوده

مرتباً موضع و موقعیت خود را به مدد نقشه و قطب‌نما و انعطافی که در زاویه بادبان و سکان می‌دهد، اصلاح نماید، با هر انحراف و خطایی که به دلیل عوامل موج و طوفان بر کشتی وارد می‌شود می‌تواند به محور انتخاب شده و مسیر نخستین بازگشت نماید و حرکت خود را در آن امتداد ادامه دهد. این تلاشی است که ناخدای کشتی در تمامی طول سفر باید بکار برد، چرا که لحظه‌ای غفلت او را از ساحل دورتر می‌سازد. به این ترتیب «هدفداری» و «اصلاح مسیر» و بازگشت به راه مستقیم، جدی‌ترین و خطیرترین وظیفه کشتی‌بان محسوب می‌شود.» (نظم قرآن مهندس عبدالعلی بازرگان - انتشارات قلم ۱۳۷۲ ص ۲۰۰).

۹. در این جلد از خاطرات، مآخذ و یادداشت‌های هر فصل و هر بخش در انتهای همان فصل و بخش آمده‌اند. از همه کسانی که این خاطرات را می‌خوانند، انتظار و درخواستم این است که اگر به مطالبی برخوردند که به نظرشان نادرست یا ناقص آمده است، بر این بنده منت گزارند و یادآوری کنند.

در خاتمه باید بگویم این فصل از تاریخ کشورمان که با شورش تنباکو آغاز شده است و فرازهایی چون مشروطیت و ملی شدن و بالاخره انقلاب اسلامی را پشت سر گذاشته، هنوز به سرانجام مطلوب نرسیده است. برای تحقق آرمان حاکمیت ملت و نهادینه شدن مردم‌سالاری راهی طولانی آمده‌ایم و راهی طولانی‌تر در پیش داریم. راهی که، با وجود تمامی موانع و فراز و نشیب‌ها، ناامیدی در آن، خود یک گناه نابخشودنی است. اما در نهایت، بی‌هیچ تردید، حق پیروز است. والعاقبه للمتقين.

ابراهیم یزدی

پاییز ۱۳۹۰

بخش اول

شروع یک پایان

از نجف تا پاریس

۱. تلفن از نجف

اوایل شهریور ۵۷ بود که آقای دعایی از نجف تلفن زدند و گفتند که *آقا* تصمیم قطعی برای خروج از عراق گرفته‌اند و می‌پرسند که آیا شما به عراق می‌آید یا خیر؟ جواب دادم که اگر ضروری بدانند خواهم آمد. آقای دعایی گفت *آیت‌الله خمینی* تأکید دارند که اگر ممکن باشد، هر چه زودتر بروم بهتر است.

نگارنده با نجف مرتب در تماس تلفنی یا نامه‌ای بودم. قبل از دریافت تلفن آقای دعایی نیز قرار بود که به نجف بروم و در برنامه‌ام بود که قبل از پایان تعطیلات تابستان و باز شدن مدارس و دانشگاه‌ها سری به *خاورمیانه* بزنم. اما گرفتاری‌های پی در پی پیش می‌آمدند که این سفر را به تأخیر می‌انداخت.

با دریافت این پیغام عزم را برای سفر جزم کردم. اخباری که یکی پس از دیگری از *ایران* می‌رسید هیجان‌انگیز و حاکی از آن بودند که *ایران* آستان حوادث است. یک احساس درونی به من می‌گفت که باید هر چه زودتر بروم.

دریافت *ویزای عراق* بسیار مشکل بود. در سفرهای قبلی برای دریافت *ویزای عراق* در بیروت به سفارت‌خانه‌های *عراق* و *کویت* مراجعه می‌کردم، که البته با اشکالات فراوان موفق به دریافت *ویزا* می‌شدم. این بار به دلیل جنگ *لبنان* و بسته شدن مکرر فرودگاه بیروت تصمیم گرفتم که از طریق سفارت *کویت* و *عراق* در *واشنگتن* اقدام کنم. *ویزای کویت* را هم لازم داشتم تا در سر راه موقع رفتن یا برگشتن توفقی بکنم و با دوستان مقیم *کویت*، از جمله آقای *اسماعیل بهبهانی* نماینده مالی *امام* در *کویت* و رابط ارسال *جوهات*، دیدار کنم. ارسال *جوهات* جمع‌آوری شده مستقیماً از *آمریکا* به *عراق* به مصلحت *امام* نبود و دولت *عراق*

احتمالاً ناراحتی و مزاحمت ایجاد می‌کرد. به همین دلیل قرارمان آن بود که وجوهات از طریق کویت ارسال شود. دیدار از کویت و تسویه حساب با نماینده مالی آیت‌الله خمینی را هم جزو برنامه گذاشته بودم.

دولت عراق روابط دیپلماتیک خود را با آمریکا قطع کرده بود و روابط دو دولت از طریق هند انجام می‌شد. با دوستان انجمن اسلامی در واشنگتن تماس گرفتم تا آن‌ها وضع را بررسی کنند و شرایط اخذ ویزای عراق و کویت را مطالعه کنند و مقدمات را فراهم سازند. سرگرم تدارکات سفر بودم که روز شنبه ۱۸ شهریور صبح خیلی زود، که جمعه شب در ایران بود، از تهران به منزل ما تلفن زدند. گوینده خواهرم، میثا خانم بود که با صدایی وحشت زده و با طنینی بسیار لرزان و اشک ریزان خبر داد که: «کشتند، همه را کشتند، زن، مرد، بچه، پیر و جوان هر که را دیدند کشتند، تمامی روز مشغول کشتار مردم بودند. هنوز هم تیراندازی و کشتار ادامه دارد. همه را کشتند...». آن روز در تهران، جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ برابر با ۸ سپتامبر ۱۹۷۸ بود.

خواهرم، میثا خانم (همسر آقای مهندس محمد توسلی) با گریه و با وحشت، ماجرای آن روز را شرح داد. به‌دنبال آن، تمام آن روز و روزهای بعد، تلفن‌ها و گزارش‌هایی که از ایران و سایر کشورها می‌رسید، همه حاکی از اخباری سخت و هولناک بود. شرح واقعه جمعه خونین به روایت تلفن‌ها، نامه‌ها و تلگراف‌ها، بسیار مفصل است. آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که مجموعه اطلاعات ما در خارج از کشور به مراتب بیشتر از اخبار و اطلاعات هر فرد یا گروهی در ایران بود. ما با دوستان داخل تماس‌های وسیع و پراکنده‌ای داشتیم و سیستم خبررسانی طوری بود که دوستان داخل ایران می‌توانستند به سرعت اخبار خود را به خارج برای ما بفرستند ما در هیوستون تشکیلاتی ایجاد کرده بودیم که این اخبار به سرعت تنظیم می‌شد و به صورت بولتن‌هایی به زبان‌های فارسی و یا انگلیسی منتشر می‌شد. ترجمه انگلیسی یا عربی اخبار به صورت گزارش یا بیانیه مطبوعاتی برای بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی و یا سازمان‌ها و جمعیت‌ها و نهضت‌های

از نجف تا پاریس □ ۲۷

اسلامی فرستاده می‌شد. گزارش‌های فارسی برای بسیاری از سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی و غیراسلامی ایرانی‌های مقیم خارج کشور، در سرتاسر جهان فرستاده می‌شد.

علاوه بر این، با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر در تماس بودیم تا متناسب با اخبار ایران به منظور دفاع از حقانیت مبارزه ملت اقدامات وسیع سیاسی - دفاعی در سطح جهانی صورت گیرد.

همچنین با سازمان‌های ایرانی در تماس بودیم تا آنها نیز برنامه‌های دفاعی و افشاگرانه اجرا کنند.^(۱) وصول اخبار / ایران بالاجبار سفر به عراق را به تأخیر انداخت. باید درباره این جنایت بزرگ برنامه وسیعی به راه انداخت. «جمعه خونین» تنها یک حادثه نبود، بلکه مقدمه‌ای بود بر اجرای سیاست جدید در ایران یعنی اعمال سیاست خشونت، قهر و کشتار. ما با بررسی و تحلیل اوضاع سیاسی ایران و شناخت سیاست‌های دولت آمریکا درباره ایران احتمال می‌دادیم که سرکوب وسیع مردم مقدمه یک کودتای نظامی باشد. به‌خصوص که در شب همان روز ۱۷ شهریور خونین، به روایت اخبار، کارتر و برژینسکی به شاه تلفن زده و او را دلداری داده و حمایت خود را از وی ابراز داشته بودند.^(۲) در برابر این کشتار و اعمال این سیاست‌ها ما نمی‌توانستیم ساکت و آرام بمانیم. بعد از تماس و مشورت با سایر برادران تصمیم گرفته شد که به هر قیمتی که باشد واکنش نشان بدهیم. عملیات در سه محور صورت گرفت.

اول. تماس با سازمان‌های بین‌المللی به منظور وادار نمودن آن‌ها به اعتراض علیه شاه و همچنین اعتراض به دولت آمریکا در حمایت از چنین رژیم سرکوبگری.

دوم. تماس با گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی و انجمن‌های اسلامی برای ترتیب برگزاری تظاهرات اعتراض آمیز در مناطق مختلف و همچنین ارسال نامه و تلگراف به سازمان‌های بین‌المللی و هماهنگ کردن این برنامه‌ها.

سوم. تماس گسترده با دوستان ایران، به منظور کسب هر چه بیشتر و دقیق‌تر اخبار، به خصوص تهیه آمار دقیق شهدا و در صورت امکان عکس‌ها و نوارهای

مستند. دوستان/ایران خبر دادند که امکان آن را دارند که در بهشت زهرا/ از جنازه‌ها عکس‌برداری کنند. به آن‌ها مخصوصاً تذکر داده شد که در عکس‌برداری حتی‌الامکان سعی کنند محل اصابت گلوله‌ها را در بدن نشان بدهند. غرض این بود که از طریق این عکس‌ها به طور مستند نشان بدهیم که تیراندازی به قصد متفرق کردن مردم و بر هم زدن اجتماعات مردم نبوده است، بلکه صرفاً «تیراندازی به قصد کشتن» بوده است.

در عرف بین‌المللی، خشن‌ترین نوع سرکوب وقتی است که حاکمان «دستور تیراندازی به قصد کشتن - Shoot to kill order - صادر کنند».

شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ - (۱۲ محرم) - چنین دستوری داده بود که در همان زمان اسنادش در خارج کشور منتشر شد و رسوایی برای شاه و ایادی او به وجود آورد.

برای اجرای برنامه‌های فوق، کمیته‌های مختلف مرکب از ایرانیان و دانشجویان تشکیل شد. یک هفته بعد از «جمعه خونین» تظاهرات اعتراضی وسیعی از طرف «سازمان جوانان مسلمان» در برابر کاخ سفید برگزار شد. در غرب آمریکا و اروپا نیز برادران مسلمان و سایر گروه‌ها تظاهرات و راهپیمایی اعتراض‌آمیز به راه انداختند. چند روز بعد آقای مهندس شهرستانی و یکی دیگر از برادران مسلمان از تهران با مقادیر زیادی عکس و فیلم به هیوستون آمدند. عکس‌ها، همان طور که گفته شد بسیار خوب تهیه شده بودند و به موقع هم رسیدند. عکس‌ها دقیقاً جای گلوله‌ها را در سر و صورت و سینه مقتولین نشان می‌داد. جای گلوله‌ها به وضوح نشان می‌داد که تیراندازی به قصد کشتار بوده است. تکثیر این عکس‌ها و انتشار آن‌ها در محافل بین‌المللی، سر و صدای بسیاری علیه رژیم شاه به وجود آورد.

تظاهرات و/اشنگتن، مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعات نیز بسیار موثر واقع شد. محافل طرفدار شاه با تمام قدرت سعی داشتند مانع انتشار وسیع اخبار ایران بشوند. مثلاً روزنامه‌ی واشنگتن پست که اخبار ایران را همیشه مخدوش و مثله شده منتشر می‌کرد و شاه را «مترقی و دموکرات» و مخالفین را «مرتجع» می‌نامید، تظاهرات وسیع چند صد دانشجوی مسلمان علیه شاه را به عنوان تظاهرات علیه

آزادی زنان در ایران معرفی کرد و حتی حاضر نشد ترجمه انگلیسی مصاحبه *آیت‌الله خمینی* با *روزنامه لوموند* را که صادق قطب‌زاده ترتیب داده بود، با دریافت مخارج آن به صورت آگهی چاپ کند.

در جریان این تظاهرات تلگراف‌های حمایت و تأیید از جانب گروه‌های مختلف داخل و خارج برای سازمان جوانان مسلمان از جمله یک تلگراف از طرف *نهضت آزادی* در ایران رسید، که در تقویت روحیه تظاهرکنندگان موثر بود.^(۳) اما به هر حال این برنامه تظاهرات با موفقیت انجام گرفت.

۲. ناپدید شدن امام موسی صدر

در جریان تظاهرات *واشنگتن بوم* که از پاریس و بیروت ناپدید شدن امام موسی صدر و همراهانشان را در لیبی به ما خبر دادند.

در ۱۴ سپتامبر ۷۸ (۲۳ شهریور ۱۳۵۷) دکتر صادق طباطبایی از پاریس به من در *واشنگتن* تلفنی خبر داد که آقای امام موسی صدر و دو نفر همراهانش، شیخ محمد یعقوب و *بدرالدین* (یک روزنامه‌نویس لبنانی) که به دعوت قذافی به لیبی رفته بودند، در *طرابلس* ناپدید شده‌اند. رفتن آقا موسی به لیبی به اصرار قذافی و *وساطت الجزایر* بود. به طوری که ابتدا ایشان مایل نبودند در ماه مبارک *رمضان* از لبنان بیرون بروند. اما به دلیل همین اصرار قذافی، در اواخر ماه *رمضان* به لیبی می‌روند. اما چند روز بعد دولت لیبی مدعی شد که آنها از لیبی خارج شده و به *ایتالیا* رفته‌اند. در حالی که مقامات رسمی *ایتالیا* و شرکت *هواپیمایی آلیتالیا* و وزارت خارجه آن کشور ورود خروج امام موسی صدر و همراهانش را به *ایتالیا* تکذیب کردند.

دکتر صادق طباطبایی گفت شایع است که همزمان با سفر آقا موسی به لیبی، جبهه *الرفض فلسطین* که به شدت مخالف آقا موسی بود، در *طرابلس* جلسه‌ای داشته است. به همین دلیل احتمال می‌دهند که توطئه‌ای از جانب آن‌ها صورت گرفته باشد و همان جا او را سر به نیست کرده باشند. یک شایعه دیگر این بود که چون «*احمد الخطیب*» از جانب نیروهای سوری در لبنان بازداشت شده، ممکن

است دولت لیبی آقای صدر را برای آزادی احمد الخطیب گروگان گرفته باشد. خبر دیگری به نقل از لبنانی‌هایی که آقا موسی را در بدو ورود به لیبی دیده بودند، حاکی از آن بود که ایشان از همان روزهای اول خیلی مضطرب به نظر می‌رسیده است. هم چنین گفته شده که ایشان دو بار با قذافی قرار ملاقات داشته‌اند، اما ملاقات صورت نگرفته است.

دکتر طباطبایی اضافه کرد دولت سوریه، رهبری فتح و دولت لبنان، همه دنبال کشف حقیقت ماجرا هستند. اما به نظر می‌رسید که کافی نباشد. به او پیشنهاد دادم که فوراً با صلیب سرخ بین‌المللی نیز تماس بگیرند و درخواست کمک کنند. جستجوی گم‌شدگان و کسب اطلاع از احوال آن‌ها یکی از برنامه‌های صلیب سرخ جهانی است و چون قذافی در محافل بین‌المللی خیلی خوشنام نیست آنها ممکن است مسأله را به طور جدی پیگیری کنند. به هر حال بلافاصله متنی تهیه شد که از طرف گروه‌ها و انجمن‌های اسلامی و شخصیت‌های علاقمند به امام موسی صدر، به سرهنگ قذافی مخابره شد: «سلامتی امام موسی صدر مورد توجه شدید ما است. از آن جا که ایشان به دعوت شما به لیبی آمده بودند، و مهمان شما بودند، لطفاً هر نوع خبری درباره سلامتی ایشان و محل اقامتشان دارید به ما خبر بدهید. والسلام».

در خلال سفر به واشنگتن و سازماندهی تظاهرات سازمان جوانان مسلمان و به راه انداختن اعتراضات وسیع علیه کشتار جمعه خونین، به سفارت عراق و کویت برای دریافت ویزا مراجعه کردم. ویزای کویت با اشکال تراشی‌های کمتری به دست آمد. اما عراقی‌ها از دادن ویزا خودداری می‌کردند. بالاخره بعد از مراجعات مکرر با ارائه درخواست ویزای تجاری برای بررسی وضعیت فرش‌های عراقی جهت صدور به آمریکا و معرفی نامه از جانب دو شرکت فروشنده فرش در آمریکا (به نام دو نفر از برادران مسلمان مقیم آمریکا که فروشنده‌ی فرش بودند) و با چک و چانه زدن‌های بسیار، بالاخره ویزای عراق را گرفتم.

۳. حرکت از آمریکا

بعد از دریافت ویزای عراق و کویت و انجام موفقیت‌آمیز برنامه تظاهرات و راهپیمایی در واشنگتن به هوستون مراجعت کردم و روز جمعه ۳۱ شهریور ماه ۵۷ ساعت ۶ بعد از ظهر برابر ۲۲ سپتامبر مستقیماً از هوستن به لندن پرواز و روز بعد، شنبه ساعت ۹،۳۰ صبح وارد لندن شدم. در لندن با آقایان کمال خرازی، عنایت اتحاد، دکتر رضا رئیسی طوسی و سایر برادران مسلمان ایرانی و غیرایرانی تماس گرفتم و در باره برنامه‌های مختلفی که داشتیم، صحبت شد. از لندن با پاریس و کویت و نجف تماس گرفته شد. بدون استثنا همه خبر دادند که به عراق نروم؛ گفتند منزل امام در نجف در محاصره نیروهای امنیتی عراق قرار گرفته است و آیت‌الله خمینی ممنوع الملاقات است. هیچ کس حتی شاگردانشان هم حق ملاقات و دیدار با ایشان را ندارند.

با دوستان در اروپا و آمریکا و سایر نقاط تماس گرفته شد و قرار شد که با بسیج تمامی نیروها، فشار بر دولت عراق را وسیع و علنی کنیم. ما مسأله را خیلی جدی می‌دیدیم. چنین به نظر می‌رسید که فشارهای جدید از جانب دولت آمریکا و رژیم شاه برای آرام کردن آیت‌الله خمینی در ارتباط با برنامه و نقشه‌ای است. به همین دلیل باید در برابر آن به طور جدی می‌ایستادیم. اسناد و مدارک به دست آمده نشان می‌دهد که مقامات رژیم شاه در تماس خود با عراقی‌ها مرتباً از آن‌ها می‌خواستند که «خمینی» را در نجف به هر نحو ممکن ساکت کنند! بخش‌هایی از این اسناد در بخش پیوست‌ها در پایان کتاب آمده است.

متن‌هایی هم تهیه شد که سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی ایرانی یا غیرایرانی، به حسن البکر رئیس جمهوری عراق مخابره و به رفتار غیرانسانی با آیت‌الله خمینی اعتراض کنند. نهضت آزادی ایران - خارج کشور در ۲ مهرماه ۱۳۵۷ نامه‌ای به رئیس جمهور عراق فرستاد^(۴)

از سازمان‌های درون کشور، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر نیز نامه‌ای از طریق سفارت عراق در تهران برای حسن البکر فرستاد.^(۵)

تلگراف نهضت آزادی به حسن البکر، بر طبق رویه و برنامه‌های نهضت بلافاصله به زبان‌های خارجی از جمله عربی ترجمه و سپس برای تمامی محافل بین‌المللی و مطبوعات جهانی فرستاده شد. در بیروت، برادرانی که با ما در تماس بودند مسأله را با مطبوعات لبنانی، به منظور درج خبر آن پی‌گیری کردند و بالاخره *روزنامه‌ی السفير* ضمن درج خبر محاصره منزل /امام، متن کامل تلگراف نهضت آزادی را در شماره ۲۶ سپتامبر ۷۸ (۴ مهر ماه ۵۷) خود منتشر کرد.^(۶)

روز یکشنبه ۵ بعدازظهر از لندن به پاریس رفتیم. مجدداً با کویت تماس گرفته شد. گفتند وضع مساعد نیست به نجف نروید. صادق قطب‌زاده از پاریس، به سوریه رفته بود. پیش از آن تلفنی صحبت کرده بودیم که برود به سوریه و با مقامات سوری تماس بگیرد و درباره‌ی سفر احتمالی /امام به سوریه با آنها مذاکره کند. با آقای کریم خدایپناهی صحبت کردم. با استفاده از فرصت، با سازمان‌های بین‌المللی تماس گرفته شد که آنها نیز دست به اقداماتی بزنند. نماینده‌ی سازمان بین‌المللی حقوق بشر، خانم مارین برمن، در پاریس بود، با او مذاکره شد. با نوری البلا حقوقدان مراکشی که چندین بار ناظر بین‌المللی در محاکمات مبارزان سیاسی ایران بود و با وضع ایران آشنایی داشت تماس گرفته و صحبت کردم. قرار شد با رمزی کلارک و ریچارد فالک نیز تماس بگیرند تا آنها نیز اقدام کنند.

با خانواده /امام موسی صدر که برای کسب خبر و پی‌گیری مسأله به پاریس آمده بودند ملاقات کردم. آنها گزارش کامل و مبسوطی از کل جریان سفر /امام موسی به لیبی و ناپدید شدنشان را دادند. با محمد و فریده (محسن و بهناز الهی، الله داد) که از سال قبل برای گذراندن دوره‌های مخصوص به لبنان رفته بودند و اکنون در راه بازگشت به ایران بودند، دیدار شد و قرارهایی برای کار در ایران گذاشتیم و آنان را به «وصال» (مهندس توسلی) معرفی کردم.

توقف بیشتر در پاریس بی‌معنا بود. دل عاشق قرار ندارد. پاریس برای آنها که «دلی پاریسی» دارند خوب است! و اگر کسی چنان «دلی» داشته باشد می‌تواند در پاریس «حالی» هم پیدا کند. اما برای ما که به جهان دیگری تعلق داشتیم و در

از نجف تا پاریس □ ۳۳

وادی دیگری سیر و سلوک می‌کردیم، با حال دل‌ما، ماندن در پاریس فایده‌ای نداشت! آن را باید به پارسیان وا گذاشت و رفت... با وجود توصیه‌های دوستان، خصوصاً از کویت، که به عراق نروم، دلم شور می‌زد و آرام نداشتم. لذا روز سه شنبه ۴ مهرماه ۵۷ (۲۶ دسامبر) ساعت ۱۲،۲۰ پاریس را به قصد بیروت ترک کردم. مقادیر زیادی دارو و سایر کمک‌ها که دوستان در آمریکا برای لبنان جمع‌آوری کرده بودند، همراه داشتم. به دلیل وخیم بودن اوضاع لبنان قبلاً ساعت ورود خود را به دوستان لبنانی خبر داده بودم. لذا وقتی به بیروت رسیدم نمایندگان مجلس اعلای اسلامی شیعه و حرکت محرومین و امل، آقایان احمد قبیسی، نبیه ببری و حسین حسینی، در فرودگاه منتظر بودند. دکتر مصطفی نبود، رفته بود به جنوب لبنان و گرفتار عملیات علیه مهاجمان اسرائیلی بود. با برادران لبنانی یکسره به محل جدید مجلس اعلای اسلامی شیعه لبنان در مدینه الزهرا رفتیم. محل اصلی مجلس اعلای شیعه در منطقه حازمیه قرار دارد، اما ساختمان این محل در طی دوران جنگ لبنان لطمات زیادی دیده بود و اکنون هم به دلیل گسترش جنگ، چون در منطقه مسیحی نشین قرار دارد چندان امن نیست. به همین دلیل محل مجلس را از حازمیه به مدینه الزهرا منتقل کرده بودند. رفت و آمد در مجلس خیلی زیاد بود. بسیاری از برادران لبنانی که ما را می‌شناختند به دور ما جمع شدند. همه نگران سلامتی امام موسی بودند و همه می‌خواستند و می‌پرسیدند که آیا او زنده است؟ کجاست؟ وضع این افراد شبیه خانواده‌ای بود که پدر خود را از دست داده‌اند و نمی‌دانند که چه باید بکنند. با این تفاوت که بچه‌ها که با وجود پدر، تن به کار نمی‌داده و با هم نزاع می‌کردند، حالا که ناگهان پدر در یک حادثه غیرمترقبه مفقود شده است، همه خلاء او را حس می‌کنند و عشق به او همه را به کار انداخته است. رهبران حرکت محرومین و امل به مناسبت آمدن من جلسه‌ای تشکیل دادند. به دعوت آن‌ها در این جلسه حاضر شدم و مسأله ناپدید شدن آقا موسی را بررسی کردیم.

داروها را به آقای دکتر علی، همکار دکتر ضرابی تحویل دادم. بعد از آمدن دکتر چمران، کمک‌های مالی جمع‌آوری شده را به او دادم. سپس اطلاعات موجود را رد و بدل کردیم. بحث‌های فراوان شد. با حسین کنعان که از سوریه برگشته بود دیدار کردم. با سیدحسین حسینی، در مجلس اعلاهی شیعه در مدینه‌الزهره دیدار و گفتگو شد. اولین سوال این بود که آیا امام موسی زنده است یا او را کشته‌اند. بعضی از آن‌ها حاضر نبودند بپذیرند که ممکن است رهبرشان کشته شده باشد. برخی هم به روایات مقامات الجزایری و سوریه و یا عرفات و فلسطین اشاره می‌کردند که گفته‌اند /امام موسی صدر احتمالاً زنده است. من بر اساس تحلیل اخبار واصله معتقد بودم او را کشته و کار را تمام کرده‌اند. ولی به نفع هیچ دولت و گروهی در منطقه نیست که سر و صدایش را در آورند.

دولت لیبی که خود دعوت‌کننده و میزبان بوده است، می‌خواهد قضیه بی‌سر و صدا تمام شود. چه این ربودن و یا کشتن در لیبی صورت گرفته باشد یا نه، به هر حال لیبی در مظان اتهام است و ترجیح می‌دهد که مسأله به هر قیمت مسکوت بماند و افکار عمومی مردم شیعه علیه لیبی تحریک نشود. تائید خبر کشته شدن /امام موسی صدر بدون شک انفجاری در لبنان به وجود می‌آورد. این انفجار به نفع این دولت‌ها و گروه‌ها نبود. انفجار لبنان، قبل از همه علیه لیبی صورت می‌گرفت. آبرو و حیثیت سیاسی لیبی در خطر جدی است. طبیعی بود که لیبی با عدم انتشار اطلاعات و نگه داشتن مردم لبنان در خوف و رجاء، مانع بروز تأثیرات نامطلوب انفجاری علیه خود بشود. دولت لبنان نیز نمی‌خواست که با انفجار جدیدی بحران لبنان تشدید شود. سوریه هم، با داشتن بزرگترین رقم سربازان خود در بیروت به هر حال علاقمند بود که صلح لبنان به هم نخورد. فلسطینی‌ها مایل نبودند چنین انفجاری رخ بدهد. چرا که در صورت انفجار و بروز بحران جدید، خطر درگیری شدیدی میان فلسطینی‌ها و شیعیان یا میان سوریه و شیعیان به وجود می‌آمد. در درگیری میان سوریه و شیعیان، فلسطین نمی‌توانست بی‌طرف باشد. و اگر درگیری میان فلسطین و شیعه لبنانی می‌شد، سوریه نمی‌توانست بی‌طرف بماند. در هر حال

جلوگیری از انفجار به نفع دولت‌های لیبی، سوریه، لبنان، و فلسطینی‌ها بود و راه جلوگیری آن هم این بود که خبر واقعی منتشر نشود و مردم را در خوف و رجاء نگه‌دارند. و همین کار را هم کردند.

برادران لبنانی ضمن قبول نظر ما، از جهت احساسی و عاطفی حاضر نبودند واقعیت را بپذیرند. در حالی که اگر آن‌ها فوراً مسأله ربوده شدن و قتل امام موسی را مطرح می‌کردند و می‌گذاشتند که وضع از نظر سیاسی بحرانی شود، موج انفجاری که به وجود می‌آمد، به نفع شیعیان می‌بود. چرا که اگر امام موسی زنده و در لیبی زندانی باشد، این انفجار امکان آزادی فوری ایشان را احتمالاً فراهم می‌ساخت یا این که خبر واقعی را منتشر می‌ساختند. اما یاران امام موسی صدر حادثه قتل او را نمی‌پذیرفتند و استدلال می‌کردند که او در لیبی زندانی است و شاهد مثال‌های زیادی می‌آوردند که قذافی شخصیت‌های دیگری را هم در لیبی زندانی کرده و سپس بعد از مدتی آزاد کرده است.

دکتر مصطفی را وقتی از جنوب برگشت، سخت نگران و برآشفته دیدم. مصطفی به ندرت عصبانی و ناراحت می‌شد. او مثل یک اقیانوسی بود که تلاطمات و امواج سطح دریا آرامش عمق آن را برهم نمی‌زند. اما این بار واقعاً ناراحت بود. تنها قضیه امام موسی صدر نبود. بلکه تحریکات و کارشکنی‌های مخالفان، از چپ و راست خیلی شدت گرفته بود. بدتر از کمونیست‌های معاند، کارشکنی‌های دوستان نیز کشنده بود. ربوده شدن امام موسی روغن آبی بود بر تمامی مشکلات. مصطفی، آن را توطئه مشترک جبهه الرفض و لیبی می‌دانست. با هم خیلی صحبت کردیم. با تحلیل من موافق و نگران بود که توطئه گم شدن امام موسی و همراهان توام با سکوت سایرین قضیه را لوث کند. رابطه مصطفی با آقای صدر تنها رابطه دوستی و همکاری نبود. مصطفی واقعاً به آقا موسی عشق می‌ورزید. او را عاشقانه دوست می‌داشت و او را قطب خود می‌دانست. به حدی که گاه در قضاوت‌هایش دچار خطا هم می‌شد. اما نگرانی او از غیبت آقا موسی تنها به خاطر عشق او به مرادش نبود بلکه، نگران وضع لبنان و سرنوشت شیعیان بود.

اطرافیان لبنانی /امام موسی تا آن زمان، بیشتر حرف می‌زدند تا عمل. اما حالا که او رفته و غایب شده بود به جنب و جوش افتاده بودند. اما هنوز نمی‌دانستند که چکار باید بکنند و برخی از آنها هم حال کار کردن نداشتند. تنها به جوانان است که می‌توان امیدوار بود.

دکتر چمران برای بین‌المللی کردن قضیه ریوده شدن آقا موسی و همچنین تحرک جوان‌ها، برنامه‌ای برای بست نشستن در دفتر سازمان ملل متحد در بیروت و اعتصاب غذا تنظیم کرده بود. روز بعد از ورودم به بیروت این برنامه شروع شد. تعداد زیادی از جوانان امل از دختر و پسر در برنامه شرکت فعال داشتند. روی هم رفته برنامه خیلی خوب اجرا شد و شاید حدود دو هفته ادامه یافت. در خلال توقف در بیروت چندین نوبت همراه دکتر مصطفی در برنامه آن‌ها شرکت کردم. بسیاری از جوانان امل را از نزدیک می‌شناختم و بارها در جلسات آموزشی آن‌ها شرکت کرده و در کلاس تربیت کادرهای امل درس داده بودم. به هر حال دکتر مصطفی می‌گفت که شرکت من در تقویت روحیه آن‌ها موثر بوده است.

در بیروت با دکتر جلیل ضرابی (که با نام مستعار دکتر حسن وفا معروف بود) دیدار کردم. دکتر ضرابی از برادران مسلمان بسیار خوب و فداکار نهضت آزادی است که از همان سال‌های ۱۳۴۰ به نهضت پیوست و چندین بار طعم زندان شاه را چشیده بود. او از همان ابتدای سفرش به خارج برای ادامه تحصیل، به نهضت پیوست و در تمامی مبارزات اسلامی فعالانه شرکت کرد. دکتر ضرابی، ضمن کار و درس و مبارزه به چگونگی حل مسئله بهداشت و درمان در کشورهای دنیای سوم علاقه‌مند شد و به مطالعه پرداخت. کارهای انجام شده در چین و کوبا را بررسی کرد. در اوج جنگ لبنان نیاز شدید و مبرمی به پزشک، به خصوص در نواحی شیعه نشین به وجود آمد. دکتر چمران و امام موسی صدر از ما درخواست کمک‌های فوری دارویی و همچنین اعزام پزشک کردند. با برخی از دوستان پزشک ایرانی صحبت کردم و بالاخره دکتر ضرابی حاضر شد بیمارستان و مطب خود را در آمریکا رها کند و به لبنان برود. این فداکاری بزرگی بود.

سفر دکتر ضرابی به لبنان واقعاً مفید و موثر بود. او در آنجا با یکی دیگر از پزشکان ایرانی به نام دکتر علی که در جنوب لبنان مشغول فعالیت بود، آشنا شد و با هم برنامه وسیعی را برای امور پزشکی و درمانی شیعیان آغاز کردند. دکتر علی سرنوشت جالب و طولانی دارد. او اصلاً گیلانی بود. به دلیل ارتباطش با چریک‌های فدایی خلق در ایران مورد تعقیب ساواک قرار می‌گیرد. تمام اعضای شبکه او لو می‌روند. اما او فرار می‌کند و از راه جنوب ایران خود را به بغداد می‌رساند. در بغداد با شاخه خارجی چریک‌های فدایی خلق و جبهه ملی خاورمیانه همکاری را آغاز می‌کند. اما بعدها بنا به اعتراف خودش، انحرافات در آن‌ها می‌بیند که نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد. لذا برای دور شدن از آن‌ها داوطلبانه به ویتنام می‌رود. بعد از مدتی به فلسطین برمی‌گردد و با گروه جرح حبش همکاری می‌کند. ولی اعمال بی‌رویه گروه‌های کمونیستی، او را به قدری ناراحت می‌کند که از آنها نیز جدا می‌شود و به الفتح می‌پیوندد. بالاخره پس از آشنایی با امام موسی صدر و دکتر چمران به حرکت المحرومین ملحق شده و به کار در درمانگاه مدینه نمونه «صدر» که در فقیرترین بخش شیعه‌نشین بیروت دایر شده بود، می‌پردازد^(۷)

به هر حال دکتر علی را به همراهی دکتر ضرابی در درمانگاه «مدینه نمونه صدر» دیدار کردم و داروهایی را که اهدایی دوستان در آمریکا بود و همراه آورده بودم به آن‌ها تحویل دادم.

دکتر ضرابی در بیمارستان صحرائی لبنان که مجلس اعلای اسلامی شیعه ساخته بود نیز کار می‌کرد. این بیمارستان را در زمان جنگ داخلی لبنان گروه بین‌المللی «پزشکان بدون مرز»، که با همت صادق قطب‌زاده به لبنان رفته بودند، در چادرهایی به صورت یک بیمارستان کاملاً صحرائی، تأسیس کرده بود. بعد از فروکش کردن نسبی جنگ لبنان، اقداماتی شد که در همان محل بیمارستان دائمی دایر شود. ساختمان آن شروع شده بود، اما هنوز ناتمام بود که دکتر ضرابی به لبنان رفت و با عشق و ایمان و همت و پشتکار وی و با وجود مشکلات و موانع فراوان بالاخره، بیمارستان به راه افتاد و شروع به کار کرد.

در چهارشنبه ۵ مهرماه (۲۷ سپتامبر) قطب‌زاده که به سوریه رفته بود به بیروت برگشت. در جلسه‌ای با حضور دکتر چمران و دکتر ضرابی، صادق سفرش را به سوریه گزارش کرد. او در این سفر با رفعت اسد، برادر حافظ اسد ملاقات و دربارهٔ ضرورت خروج آیت‌الله خمینی از عراق و سفر به سوریه با وی مذاکره کرده بود. استنباط صادق آن بود که استقبال مقامات مسؤول سوریه از این امر خیلی گرم و امیدوارکننده نبوده است. به همین دلیل گفت که به الجزایر می‌رود و سعی می‌کند که علاوه بر جلب نظر موافق مقامات دولتی الجزایر و دبیر کل جبهه آزادی بخش الجزایر آن‌ها را به عنوان یک سازمان سیاسی مردمی، و نه یک دولت، قانع سازد که به همراه او به عراق بروند و رسماً از آیت‌الله خمینی برای سفر به الجزایر دعوت کنند و به این ترتیب مطمئن شود که با خروج ایشان از عراق، جای مطمئنی برای اقامت در یک کشور اسلامی وجود خواهد داشت. اما من با نظر صادق موافق نبودم. نه سوریه جای مناسبی بود و نه الجزایر. اگرچه سوریه از جهاتی بر الجزایر ارجح بود. الجزایر دور از دسترس ایرانیان هوادار آیت‌الله خمینی بود.

اقامت در الجزایر، بیشتر از نظر امنیتی اهمیت داشت. اما مسأله اصلی این نبود. اقامت در الجزایر، در واقع به نوعی دور شدن و دور ماندن از صحنه اصلی مبارزه بود. نظری که من در این جمع مطرح کردم سفر به پاریس بود. توضیح دادم که چرا پاریس! اول اینکه پاریس به جهت سیاسی زنده‌ترین شهر اروپایی است. ورود ایرانیان به فرانسه، نیاز به ویزا ندارد. ایرانیان برای سفر به آلمان هم نیاز به ویزا نداشتند اما هیچ یک از شهرهای آلمان موقعیت سیاسی پاریس را نداشتند. لندن موقعیت کم و بیش مشابه پاریس را از حیث سیاسی داشت. اما با توجه به ذهنیت منفی درباره رابطه انگلیسی‌ها با روحانیان، سفر آیت‌الله خمینی به لندن را مناسب نمی‌دانستم. علاوه بر همه اینها، در پاریس گروه‌های ایرانی هوادار زیاد بودند و امکانات خوبی هم داشتند که می‌توانستند این امکانات را در اختیار ما قرار بدهند. اما صادق به هر حال از بیروت به ژنو رفت تا ترتیب سفرش را به الجزایر بدهد.

از نجف تا پاریس □ ۳۹

زمان به سرعت می‌گذشت اوضاع شهر بیروت سخت ناآرام بود. شب و روز صدای توپ و خمپاره و مسلسل از همه طرف شنیده می‌شد. رفت و آمد بسیار سخت و مشکل بود. هر بار که به بیروت سفر می‌کردم با رهبران فلسطینی از جمله با یاسر عرفات، ابوجهاد، منیر شفیق دیدار و گفتگو می‌کردم اما این بار دیدار این افراد آسان نبود. در مورد ناپدید شدن امام موسی صدر ضروری بود با رهبران فلسطینی دیدار و گفتگو کنم.

فرودگاه بیروت که به علت تشدید درگیری‌ها چند روزی بسته شده بود، تازه باز شده بود. ولی احتمال می‌رفت که دوباره آن را ببندند. به محض باز شدن فرودگاه صادق بیروت را ترک کرد.

من نیز از فرصت استفاده کرده و بر سفر به عراق پافشاری کردم. اما دکتر مصطفی موافق نبود. او می‌گفت آقا موسی صدر به لیبی رفته و گم شده است، وضع عراق مطمئن نیست تو هم به آن جا بروی و بلایی به سرت بیاورند درست نیست. اما بعد از بحث و مشورت قرار شد که به هر حال بروم. به اصرار دکتر چمران قبول کردم یکی از اعضای فعال و مطمئن و زیرک اهل (حسین شقرا) همراه من به عراق بیاید تا به اصطلاح مراقب من باشد که تنها نباشم. او چون پاسپورت لبنانی داشت احتیاجی به ویزای عراق نداشت و می‌توانست بدون اشکال به همراه من سفر کند. متأسفانه هر قدر تلاش کردیم نتوانستیم در هواپیماهای عازم بغداد جایی گیر بیاوریم. وضع فرودگاه ساعت به ساعت بدتر می‌شد و خطر آن بود که به علت تشدید درگیری‌ها مجدداً فرودگاه بسته شود. و دیگر نتوانم از آن شهر خارج شوم. لذا اجباراً بیروت را به قصد شهر کلن در آلمان ترک کردم. در حالی که بسیار غمزده و ناراحت بودم. عمیقاً نگران بودم. نگران وضع لبنان و سرنوشت امام موسی صدر، دکتر چمران و سایر برادران لبنانی، و نگران سرنوشت امام و دوستان نجف.

در هواپیما، با فردی به نام جمالی فرد، معروف به ابوحنیف، برخورد کردم که او هم به آلمان می‌رفت. ابوحنیف از دانشجویان ایرانی در آلمان بود که به علت احساسات شدید ضد رژیم و اوج‌گیری مبارزات مسلحانه در ایران نتوانسته بود در

آلمان به درس خود ادامه بدهد و لذا به لبنان رفته بود تا در اردوگاه‌های فلسطینی فنون نبرد را بیاموزد و به ایران برگردد. در لبنان به سراغ دکتر مصطفی چمران می‌رود و ایشان به او همه نوع کمک‌های لازم را می‌کند. بعد از گذراندن یک دوره کوتاه، ابوحنیف به جای رفتن به ایران در همان لبنان می‌ماند و با گروه‌های مختلف ایرانی که در منطقه بودند مربوط می‌شود. و به‌علت ساده‌اندیشی‌اش هر روز تحت تاثیر گروهی قرار می‌گیرد. دکتر مصطفی از او به عنوان کسی که بیشتر حرف می‌زند تا عمل، یاد می‌کرد. او حتی حاضر نشده بود که در برخی عملیات مسلحانه و واحدهای امل در جنوب لبنان علیه اسرائیل شرکت کند و بیشتر به کارهای متفرقه می‌پرداخت، به طوری که دکتر چمران او را مأمور تکثیر برخی از نشریات کرده بود. در این سفر ضمن صحبت با او در هواپیما با روحیات او آشنا شدم.

غرض از سفرم به کلن دیدار و مذاکره با دکتر فلاطوری درباره گسترش فعالیت‌های اسلامی و هماهنگ کردن آنها بود. دکتر فلاطوری استاد دانشگاه کلن و رئیس موسسه تحقیقات اسلامی آنجا بود. دکتر فلاطوری از برادران مسلمان قدیمی بود که درس خارج را در حوزه علمیه قم تمام کرده بود. وی از شاگردان نزدیک میرزا مهدی آشتیانی استاد مسلم فلسفه و الهیات بود، فلاطوری تا آخرین لحظات حیات در کنار او و مشغول جمع‌آوری دروس او بود. بعدها فلاطوری برای ادامه تحصیل به دانشکده الهیات (معقول و منقول آن زمان) رفت و با درجه ممتاز شاگرد اول شد. او سپس با استفاده از بورس دولت برای شاگرد اول‌ها به قصد ادامه تحصیل در رشته فلسفه به آلمان رفت و تخصص خود را در فلسفه غرب گرفت. تحصیلات و تسلط فلاطوری در فلسفه شرق، به خصوص فلسفه اسلامی و فلسفه غرب از عوامل اصلی موفقیت و شهرت او شد. در دانشگاه کلن، موسسه تحقیقات اسلامی را بنا نهاد، که کمیته‌ای از مردان خیر ایران، از جمله مهندس حسین حریری، مهندس محمد توسلی، ابوالفضل حکیمی و... تأمین مخارج آن را تقبل کرده بودند. با توجه به برنامه‌های اسلامی وسیعی که ما در آمریکا داشتیم، بنا به پیشنهاد دوستان ایران قرار شده بود که در برنامه تحقیقات

از نجف تا پاریس □ ۴۱

اسلامی هماهنگی به وجود بیاوریم. دیدار از آقای دکتر فلاطوری به این منظور صورت می‌گرفت. اولین بار بود که دکتر فلاطوری را می‌دیدم. او را طلبه‌ای محقق و پرکار و در کارش جدی و پی‌گیر یافتم.

همان شب از کلن برای کسب خبر مجدداً با پاریس و کویت و نجف تماس گرفتم. خبر جدیدی نداشتند. جز آنکه گفتند بیت آیت‌الله خمینی هنوز در محاصره عراقی‌ها است و سفر شما به آنجا احتمالاً بی‌نتیجه و شاید خطرناک هم باشد. با مرکز سازمان عفو بین‌الملل در لندن تماس گرفتم و دربارهٔ محاصرهٔ بیت آیت‌الله خمینی در نجف و ناپدید شدن امام موسی‌صدر صحبت کردم. گفتند اقداماتی کرده‌اند، ولی هنوز ناتمام است.

از کلن با آقای کریم خدایپناهی، از مسؤولان نهضت آزادی در اروپا، تلفنی صحبت کردم که مسأله را با خانم آن برلی در عفو بین‌الملل پی‌گیری کند. با دخترم سارا در هیوستون تماس گرفتم تا خانواده بی‌خبر و نگران نباشند با دکتر طباطبایی، دکتر جلیل ضرابی، مهری با (کویت) مرتب تماس داشتم.

شب بعد در تماس مجدد با کویت خبر دادند که از آن روز صبح محاصره برداشته شده است و برخی از یاران آقا توانسته‌اند به دیدارشان بروند. با توجه به نگرانی‌هایی که داشتیم، تصمیم برای سفر به عراق را قطعی کردم. اما از آلمان هواپیمایی برای بغداد نبود. اولین هواپیما از اروپا به بغداد، هواپیمای ایرفرانس بود که یکسره از پاریس به بغداد می‌رفت. چاره‌ای نبود بیستی به پاریس می‌رفتم. روز سه‌شنبه ۱۱ مهرماه برابر با سوم اکتبر ۷۸ ساعت ۸ صبح با اولین هواپیما از کلن به پاریس رفتم. و از همان فرودگاه با اولین هواپیما عصر آن روز به بغداد رفتم. ساعت ۹،۳۰ شب وارد بغداد شدم. در فرودگاه اتفاق قابل توجهی رخ نداد. چون ویزای ورود را از قبل گرفته بودم یکسره و بدون هیچ اشکالی از گمرک گذشتم و با تاکسی به شهر رفتم. در خیابان رشید بغداد هتل‌های زیادی هست. اما آن شب به هر یک مراجعه کردم اتاق خالی نداشتند. معلوم شد به علت نمایشگاه بین‌المللی که همان روزها در بغداد دایر بود، هتل‌ها پر بود از مسافران خارجی. سعی کردم با

نجف تلفنی تماس بگیرم و کسب خبری بکنم، اما موفق نشدم. نه تلفن منزل آقا و نه تلفن سایر دوستان هیچ کدام جواب نمی‌داد. سعی کردم با یکی از برادران عراقی، از مبارزان مسلمان شیعه به نام دکتر سید حسین شهرستانی تماس بگیرم و شب را بروم پیش ایشان اما موفق نشدم.

حسین شهرستانی دکترای فیزیک اتمی خود را در آمریکا گرفت و بلافاصله به عراق برگشت. در طی دوران تحصیل در آمریکا از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا (M.S.A.) بود و یک یا دو بار هم به ریاست آن انتخاب شده بود. بعد از بازگشت به عراق تماس خود را با ما و هم چنین با وجود فشار شدید بعثی‌ها، نه تنها هویت اسلامی خود را حفظ کرده بود، بلکه با گروه‌های مبارز مخفی در عراق تماس و همکاری داشت. به طوری که اخبار آن‌ها را مرتب به وسایل مقتضی برای ما می‌فرستاد و ما هم برابر وسعمان به سهم خود کمک می‌کردیم. در یکی از سفرهای قبلی به عراق دکتر شهرستانی را به آقای دعائی معرفی و آشنا و به هم مرتبط کرده بودم. به هر حال آن شب نتوانستم ایشان را پیدا کنم. تقدیر چنین بود. (دکتر حسین شهرستانی در سازمان انرژی هسته‌ای عراق کار می‌کرد. اما به دلیل فعالیت‌هایش دستگیر شده و مدت‌ها زندانی بود. بعد از آزادی به ایران پناهنده شد. بعد از سقوط صدام وزیر نفت دولت کنونی عراق شد.)

بعد از کمی سرگردانی و پرسه زدن در خیابان‌های بغداد، بالاخره تصمیم گرفتم به جای ماندن در بغداد، یک سره به نجف بروم. به همین سبب یک سواری دربست کرایه کردم و با دادن ۱۱ دینار عراقی به طرف نجف حرکت کردم. حدود ساعت یک بعد از نیمه شب وارد نجف شدم.

این اولین سفر من به نجف نبود. به کرات به این شهر مقدس که مرکز توجه و علاقه شیعیان حضرت علی (ع) است، سفر کرده بودم. اولین سفرم در سال ۱۳۴۳ بود. در آن سال، به همراه دوستان به منظور تهیه تدارکات حرکت مسلحانه در ایران سازمانی به نام «سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع)» تشکیل داده بودیم. و من مسئول بودم که به عراق بروم و با روحانیان نجف دیدار و گفتگو کنم که

از نجف تا پاریس □ ۴۳

مراجع شیعه عراق به نفع مبارزات ملت ایران حرکتی بکنند. بعد از قیام ۱۵ خرداد، ۱۲ محرم، و تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه، نجف حرکت شایسته‌ای متناسب با مسائل آن روز از خود نشان نداده بود. ما در سطح بین‌المللی فعالیت وسیعی برای فشار بر دولت ترکیه جهت آزادی امام خمینی می‌کردیم. اعتراضات علمای عراق می‌توانست در این رابطه موثر باشد. اما نجف متأسفانه ساکت و آرام بود. بنابراین به دنبال تمهید مقدمات امر به عراق رفتیم. با مراجع بزرگ، به خصوص آیت‌الله خویی ملاقات‌های مکرر کردم. در سال ۱۳۴۵ وقتی که آیت‌الله خمینی را از ترکیه به عراق منتقل کردند همراه دکتر چمران و مهندس توسلی به نجف رفتیم و با آیت‌الله خمینی و سایر مراجع دیدار کردیم. از آن پس بارها توفیق زیارت مرقد مطهر امام علی (ع) و سایر اماکن مقدسه را داشته‌ام. بعد از شهادت دکتر شریعتی و بعد از انجام مراسم خاکسپاری شریعتی در زینبیه، به نجف رفتیم و با آیت‌الله خمینی دیدار و گفتگوی مفصلی داشتم (به جلد دوم خاطرات ر.ک.). و اینک که در چنین وضعی به نجف، این شهر مقدس وارد شده بودم، خاطرات تمامی آن سفرها در ذهنم زنده شد. اما این بار وضع طور دیگری بود. وضع شهر در ساعت یک بعد از نیمه شب کاملاً غیر عادی به نظر می‌آمد. سکوت همه جا را گرفته بود به جز چند تک چراغی که در خیابان‌ها سوسو می‌زدند و چراغ‌های گنبد حرم امام علی (ع) و نوشته بزرگ «الله» که بر بالای گنبد پرنور می‌درخشید، همه جا را تاریکی گرفته بود. ماشین‌های پلیس عراق در خیابان‌های شهر نجف در گردش بودند! راننده تاکسی پرسید خوب آقا کجا پیاده می‌شوید؟ اما نمی‌دانستم چه بگویم! چون که نمی‌دانستم چرا این همه ماشین پلیس در شهر کوچک نجف در گردش هستند. کسانی که با نجف آشنایی دارند، می‌دانند که تمام شهر عبارت است از چند خیابان کوتاه در اطراف حرم و حضور این تعداد ماشین گشتی پلیس در آن وقت شب حاکی از یک برنامه خاص بود. تاکسی از کوچه منزل آیت‌الله خمینی رد شد یک ماشین پلیس سر کوچه و دو نفر شخصی توی کوچه ایستاده بودند. انتهای خیابان جلو حرم پیاده شدم، چاره‌ای هم نداشتم. پیاده راه افتادم در

کوچه‌های تاریک اطراف حرم. بعد از کمی تفکر بهتر آن دیدم که یکسره بروم منزل ایشان. از خیابان که پیچیدم توی کوچه منزل مسکونی آیت‌الله خمینی، مأموران عراقی به دنبال آمدند. جلو در منزل که رسیدم، پیش از آنکه در بزنم، مأموران عراقی مرا گرفتند و بردند سر کوچه در خیابان و سرگروه خود را که توی ماشین پلیس بود صدا کردند. وی پس از چند سوال کوتاه از من، با بی‌سیم که در دست داشت با مرکزی صحبت و ماجرا را گزارش کرد. بعد از حدود ۱۰ - ۱۵ دقیقه چند مأمور دیگر در یک ماشین آمدند و سؤال و جواب شروع شد. از سؤال‌ها و حرکات آنها مشخص شد که واردتر بودند - پاسپورت مرا دیدند و رقه‌های هویت را بررسی کردند، کیف دستی مرا گشتند و سپس پرسیدند: چرا به عراق آمده‌ای؟ گفتم: سفارت خودتان ویزا داده است. مگر کار خلافی کرده‌ام؟ پرسیدند چرا به نجف آمده‌ای؟ و منزل خمینی چه کار داری؟ گفتم: نماینده امام هستم. برای دیدار ایشان آمده‌ام. قبلاً هم چندین بار به نجف آمده‌ام.

پرسیدند: چرا این وقت شب به نجف آمده‌ای؟

گفتم: در بغداد، به علت نمایندگی بین‌المللی هتل‌ها پر بودند و جا گیر نیاوردم. به همین دلیل تاکسی گرفتم و یکسره به نجف آمدم.

سوال و جواب‌ها به طول انجامید. سپس آن‌ها بار دیگر از طریق بی‌سیم با مرکزشان صحبت کردند و بالاخره گفتند که نمی‌توانم به منزل آیت‌الله خمینی بروم، چون ایشان ممنوع الملاقات هستند. گفتم نمی‌دانستم که ممنوع الملاقات هستند، شما اعلام نکرده بودید. گفتند باید برویم جای دیگری. اما نگفتند کجا. در طول خیابان به طرف حرم به راه افتادیم. در کنار یکی از درهای ورودی به صحن حرم، در یک ساختمان قدیمی را زدند پیرمردی در را باز کرد. با وی نجوایی کردند و سپس مرا به طبقه دوم ساختمان بردند. ظاهراً مسافرخانه بود. اما هیچ مسافر دیگری در آنجا نبود. من تنها مهمان بودم!! ساختمانی بود قدیمی - کثیف و تقریباً متروکه. به اتافی که سه تخت فلزی ساده در آن قرار داشت، هدایتم کردند. گفتند باید شب را آنجا بمانم تا فردا صبح تکلیفم را روشن کنند، بعد رفتند. پیرمرد

با تعجب مرا برانداز می‌کرد. با او سلام و علیکی کردم که جوابم را داد. او را مرد آرامی دیدم. با وعده «بخشش و انعام»، از او قول گرفتم که مرا برای نماز فجر بیدار و در را باز کند که برای نماز و زیارت بروم به حرم و برگردم. وی به راحتی قبول کرد. در را بست و رفت. من با لباس روی تحت دراز کشیدم. اتاق گرم و تخت سیمی ناراحت کننده بود و من هم نگران از محیط نامطمئن و سرنوشت نامعلوم. آن شب خوابم نبرد.

۴. در حرم امام علی (ع) - چهارشنبه ۱۲ مهرماه

با شنیدن صدای آیاتی که قبل از اذان صبح از بلندگوهای حرم پخش می‌شد، از جا برخاستم، وضو ساختم و خود را آماده خروج از اتاق کردم. پیرمرد هنوز نیامده بود. حدود ساعت ۴:۳۰ صبح بود که آمد و در را باز کرد. سلام و علیکی با هم کردیم، انعامش را دادم و به حرم رفتم. در سفرهای قبلی، وقتی صبح زود برای نماز به حرم می‌رفتم، منظره شیرفروش‌های اطراف حرم بسیار جالب بود. شیر داغ صبحگاهی اطراف حرم مزه و صفایی داشت. اما آن روز وقت این کار را نداشتم. یکسره وارد صحن شدم و به حرم رفتم. بعد از ورود به حرم، در گوشه‌ای، آقای فاضل را که از روحانیان جوان و فعال حوزه علمیه نجف بود، دیدم که به نماز مشغول است. همدیگر را می‌شناختیم. هربار که به نجف می‌آمدم او را می‌دیدم. مرد باصفا و خوش طبیعتی بود. در کنارش به نماز ایستادم. او وقتی سلام نمازش را داد در حالی که من هنوز مشغول نماز بودم در گوشم گفت که بعد از نماز منتظر او باشم، موضوع مهم است. بعد با عجله از حرم خارج شد. من تازه سلام نمازم را داده بودم و می‌خواستم زیارت‌نامه را شروع کنم که فاضل مجدداً آمد و خواست که فوراً همراه او بروم، گفت آقا منتظرند. در حالی که شگفت‌زده شده بودم. با سرعت همراه وی از حرم خارج شدم و به طرف منزل آقا رفتم. در سر کوچه چند ماشین سواری آماده حرکت بودند. موقعی که به جلوی در منزل رسیدیم، دیدم ایشان نیز در آستانه آماده حرکت هستند و منتظر رسیدن ما بودند. بعد از

سلام و علیک گرم و صمیمانه، در حالی که با هم به طرف یکی از ماشین‌های سواری می‌رفتیم، توضیح دادند که آماده حرکت به سوی کویت و خروج از عراق هستند و من بسیار به موقع رسیده‌ام. آقای دعائی نقل کرد که وقتی آقای فاضل خبر مرا به ایشان داده بود، گفته بودند این از الطاف غیبی است. از من خواستند در همان ماشین بنز سوار شوم. آیت‌الله خمینی و حاج احمدآقا در صندلی عقب ماشین نشستند، من هم در صندلی جلو کنار راننده نشستم. راننده آقای مهری از ایرانیان مقیم کویت بود که به همراه برادرش این سفر را تدارک دیده و از کویت برای بردن آیت‌الله خمینی به نجف آمده بودند. همراهان دیگر تا آنجا که به خاطرم هست، عبارت بودند از آقایان دعایی، املائی، محتشمی، فرودسی‌پور، ناصری، فاضل، سراج، متقی... و برخی دیگر که اسامی آن‌ها به یاد نمانده است. جمعاً در ۴ یا ۵ ماشین حرکت کردند. سه ماشین پلیس عراقی از جلو و عقب این کاروان کوچک را بدرقه می‌کرد. عراقی‌ها از حضور من سخت تعجب کرده بودند. آنها آیت‌الله خمینی و یارانش را در نجف خوب می‌شناختند. سال‌ها آنها را تحت نظر داشتند. اما ورود و حضور مرا انتظار نداشتند و نمی‌توانستند بفهمند. آن‌ها ظاهراً مأموران شیفت شب نبودند و احتمالاً از ماجرای شب قبل من بی‌خبر بودند.

پس از خروج کاروان از حومه شهر نجف، ماشین‌های عراقی مأموران/استخبارات (ساواک عراق) همراه کاروان آمدند، اما ماشین‌های پلیس، که ابواب جمعی پلیس نجف بودند، جای خود را به ماشین‌های پلیس راه دادند. در طول راه، هر کجا که از حوزه مسئولیت یک واحد پلیس خارج می‌شدیم، گروه جدیدی از پلیس‌های عراقی منتظر بودند و ما را تحویل می‌گرفتند؛ گروه قبلی برمی‌گشت و گروه جدید ما را بدرقه می‌کرد. ظاهراً مقامات عراقی از حرکت آیت‌الله خمینی به سوی مرز کویت مطلع شده بودند و مراتب را به پلیس راه اطلاع داده بودند. فاصله نجف تا مرز کویت حدود چند ساعت رانندگی است و از شهر بصره می‌گذرد.

۵. در ناصریه

حدود ساعت ۱۰ صبح به محلی به نام ناصریه که بین نجف و بصره قرار دارد، رسیدیم. در ناصریه برای صرف صبحانه توقف مختصری داشتیم. در بیابان، در پناه یک دیوار خرابه، سفره‌ای پهن کردند و صبحانه‌ای که شامل نان و پنیر و انگور، که بسیار لذیذ و گوارا بود، صرف شد. روحیهٔ آیت‌الله خمینی بسیار شاداب، قوی و خونسرد بود. در این فرصت استراحت آیت‌الله خمینی به طور مختصر فشارهای دولت عراق را، که از مدت‌ها پیش شروع شده و اخیراً شدت یافته بود، شرح دادند. من هم تلفن آقای دعائی و پیغامی را که داده بودند و ماجرای سفرم را شرح دادم. این توضیحات را با سایر مدارک و اسناد مربوط به آن در فصل بعدی به طور مبسوط شرح داده‌ام.

۶. در صفوان

بعد از ناصریه در «زبیر» توقف کوتاهی کردیم و دوستان وضو گرفتند. ابتدا قرار بود که نماز ظهر و عصر در بصره خوانده شود، اما کاروان حرکت خود را بدون توقف در بصره یکسره به طرف شهر مرزی عراق به نام «صفوان» ادامه داد. (در بعضی از نوشته‌ها صفوان را سفوان آورده‌اند، که نادرست است. صفوان به معنای سنگ و صخره است. در عربی واژه سفوان وجود ندارد). حدود ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر بود که به شهر رسیدیم و مستقیماً به ساختمان گمرک عراق وارد شدیم. گذرنامه‌ها را دادیم و مهر خروجی زدند. سپس برای ادای نماز به یک ساختمان نیمه تمام مسجدی که در کنار ساختمان گمرک بود رفتیم و نماز ظهر و عصر را به جماعت خواندیم. بعد از نماز به ناچار همراهانی که از نجف آمده بودند ولی نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند به کویت بیایند، جدا شدند و به نجف برگشتند. اشک حسرت و نگرانی از چشم همراهان جاری بود. آقا طی بیاناتی خطاب به حاضران گفتند که: «از موانع و مشکلات نهراسید. آنچه به ما می‌رسد در برابر آنچه به سر مردم ما در ایران می‌آید ناچیز است. ما یا باید در نجف می‌ماندیم

و سکوت می‌کردیم و انجام وظایف شرعیۀ خود را تعطیل می‌نمودیم و یا باید حرکت می‌کردیم و به سرزمینی می‌رفتیم که بتوانیم وظایف شرعی خود را انجام دهیم. ما راه دوم را انتخاب کرده‌ایم و با تمام قوا آن را دنبال خواهیم کرد.» مراسم تودیع به عمل آمد. لحظه‌هایی سخت و حساس بود، همه به سوی سرنوشتی نامعلوم، از دید ما، حرکت می‌کردیم.

۷. در شهر عبدلی

پس از تودیع با مشایعت‌کنندگان، از گمرک صهوان و مرز عراق گذشتیم و در حالی که مأموران امنیتی عراق هنوز ما را بدرقه می‌کردند؛ وارد خاک کویت شدیم. همراهان آیت‌الله خمینی در ادامه سفر به کویت عبارت بودند از حاج/احمدآقا، آقایان مهری‌ها، دو برادر که از کویت آمده بودند و آقایان/املایی و فردوسی‌پور و نویسنده این سطور. بعد از دو یا سه کیلومتر به شهر مرزی کویت به نام «عبدلی» وارد شدیم. در آنجا حجت‌الاسلام مهری از کویت، و چند نفر دیگری به استقبال آمده بودند. مقدمات سفر امام به کویت با نهایت بی‌سر و صدایی انجام گرفته بود و قرار نبود کسی از این سفر با خبر بشود تا مبادا دشمن پی ببرد و جلوگیری کند. برادران مهری کویتی ایرانی تبار هستند که سالیان دراز است که ساکن کویت‌اند و تابعیت کویتی دارند و برای سفرشان از گذرنامه کویتی استفاده می‌کردند. بر طبق مقررات کویت، خارجیان غیرعربی که بخواهند به کویت سفر کنند برای گرفتن ویزا می‌باید از طرف مؤسسات یا اتباع کویتی دعوت رسمی بشوند. اگر دعوت‌نامه مورد قبول مقامات امنیتی کویت قرارگیرد، ویزای ورود به کویت داده خواهد شد. آقای مهری به صفت تبعۀ کویتی، از آیت‌الله خمینی دعوت کرده بود و از آن طریق ویزای ورود برای ایشان گرفته بود. متنها نه به نام «خمینی» بلکه به نام «روح‌الله - مصطفی». در بین اعراب استفاده از نام خانوادگی مرسوم نیست. عموماً بعد از نام، به جای نام فامیلی، اسم پدر را می‌آورند. مثلاً می‌گویند/ابراهیم محمدصادق، به‌ندرت می‌نویسند/ابراهیم یزدی. دفترچه‌های راهنمای تلفن در کشورهای عربی با نام

خانوادگی به ترتیب الفبا تنظیم نشده‌اند. بلکه ابتدا اسم اول، بعد اسم پدر و بعد نام خانوادگی می‌آید و اگر کسی بخواهد شمارهٔ تلفن شخصی را از روی دفترچهٔ تلفن پیدا کند باید هم اسم خود او و هم اسم پدرش را بداند. به هر حال آقای مهری چگونگی تهیهٔ ویزای ورود به کویت را برای آیت‌الله خمینی چنین شرح داد که درخواست ایشان برای ویزای ورود به کویت به نام «روح‌الله — مصطفی» بود (نام مرحوم پدر آیت‌الله خمینی، مصطفی بوده است)، و برای حاج احمد آقا، درخواست به نام «احمد روح‌الله» بوده است. مقامات امنیت ظاهراً بدون توجه و اطلاع از هویت واقعی افراد مورد درخواست ویزای ورود را صادره کرده بودند. بنابراین موقع ورود به مرز کویت، از همراهان، به جز آقایان /ملائی و فردوسی پور، بقیه ویزای ورود به کویت را داشتند. ظاهراً فردوسی پور ویزای اقامت کویت را داشت. اما حوادث در مرز کویت نشان داد که مقامات دولتی کویت از هویت اصلی مسافری مطلع شده بودند. این امر موجب سرگردانی چند ساعته در مرز و ممانعت از ورود آیت‌الله خمینی و همراهان به کویت شد.

۸. سرگردانی میان دو مرز

بعد از عبور از صفوان و پشت سر گذاشتن عراق، در برابر ساختمان گمرک کویت توقف کردیم و مدارک ورود را ارائه دادیم. مأموران کویتی ابتدا مهر ورود را بر پاسپورت آن‌هایی که ویزای معتبر کویت داشتند، زدند. چون دو نفر از همراهان ویزای ورود به کویت را نداشتند قرار شد امام و سایر کسانی که ویزای معتبر کویت را دارند، بعد از زدن مهر ورود به کویت بلافاصله حرکت کنند و منتظر موافقت ویزای ورود سایرین نشوند. اما بعد از آنکه مهر ورود به کویت بر روی پاسپورت‌های ما زده شد، متوجه شدیم که مأموران گمرک کویتی در پس دادن پاسپورت‌ها تعلل می‌کنند.

بعد از نیم ساعت و یا کمی بیشتر و به علت گرمی هوای بعدازظهر، ما را به اتاقی در همان ساختمان گمرک هدایت کردند. ابتدا ما نمی‌خواستیم آیت‌الله خمینی حتی از ماشین پیاده شوند. زیرا با توجه به توضیحات آقای مهری نگران بودیم که

۵۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

مأموران کویتی از روی قیافه شناسایی کرده و مزاحمت ایجاد کنند. به همین دلیل در تمام این مدت ایشان در ماشین نشسته بودند. طولانی شدن اجازه ورود، ما را کمی مشکوک کرد.

به هر حال به علت گرمای فوق‌العاده و جواب‌های مبهمی که مأموران کویتی می‌دادند، ما را به سالن مجلل تشریفات گمرک بردند. در آنجا ابتدا به ما گفته شد که معاون کل گمرک می‌خواهد شخصاً آقایان را ملاقات و صحبت کند. وی بعد از مدتی آمد. مردی بود سیه‌چرده - قد بلند و لاغر اندام. سئوالاتش خیلی سطحی و ابتدایی و نا به جا بود. چون آقای مه‌ری که دعوت‌کننده بود، در پرسش‌نامه‌های مربوطه همه این اطلاعات را داده بود. رفتار بسیار محترمانه آن‌ها همراه با سوالات بی‌اساس نشان می‌داد که دفع‌الوقت می‌کنند. گفتند که با تلکس از مرکز کسب تکلیف کرده‌اند و رئیس گمرک علاقمند است بیاید و خودش با شما صحبت کند. در اصلی این اتاق به خیابان باز می‌شد. بعد از ورود ما به این سالن، چند مأمور مسلح جلوی در گذاشتند. و این امر نشانه آن بود که قطعاً مسائل دیگری مطرح است. حدود ساعت ۵ بعدازظهر رئیس گمرک آمد. مردی حدود ۵۰ سال سن با قیافه سوخته عربی و با لباس‌های کویتی، کوتاه قد و چاق بود. بعد از مدتی صحبت با صراحت گفت که شما نمی‌توانید وارد کویت بشوید. و این دستور از جانب شخص «امیر» است. بحث ما با او بی‌فایده بود. تهدید و تطمیع هم اثری نداشت. اما چون امام اظهار کرده بودند که دیگر حاضر نیستند به نجف برگردند، می‌خواستیم که به یک ترتیبی از راه کویت خارج شویم. لذا به او گفته شد که با توجه به دستورات دولت کویت، دیگر قصد ماندن در کویت را نداریم، اما اجازه بدهید که ما یکسره از مرز به فرودگاه کویت و از آنجا با اولین هواپیما که از کویت پرواز می‌کند، به هر کجا که باشد، برویم. ولی آن را قبول نکرد. به او گفته شد که اگر نگران هستید که ما پس از ورود به شهر به جای رفتن به فرودگاه در شهر بمانیم، می‌توانید ما را تحت نظر مأموران خودتان به فرودگاه ببرید. باز قبول نکرد و اصرار ما هم بی‌فایده بود.

از نجف تا پاریس □ ۵۱

چگونه کویته‌ها از سفر آقا مطلع شده بودند؟ دو روایت گفته شد. اول آنکه خبر از خود کویت، موقع دریافت ویزای ورود برای ایشان درز کرده بوده است. به این ترتیب که شخصی که در اداره پلیس موافقت نامه صادر کرده بود، ایرانی و شیعه بود. کسی که دنبال گرفتن ویزا بود بعد از آنکه موافقت کتبی مقامات دولت کویته را با ویزای ورود به نام «روح الله - مصطفی» دریافت می‌کند از خوشحالی و ذوق زدگی به مأمور مربوطه می‌گوید که این ویزا برای چه کسی است! و از طریق همان مأمور مقامات دولتی مطلع می‌شوند. یک روایت دیگر و شاید هم به واقعیت نزدیک‌تر، آن است که مقامات امنیتی عراق خودشان خبر را به مقامات امنیتی کویت داده بودند. عراقی‌ها احتمالاً از چگونگی دریافت ویزا برای آقا مطلع نبودند. مقامات امنیتی عراق مشخصات آیت‌الله خمینی و همراهان را، برای حفظ امنیت و یا شاید مقاصد دیگر خودشان به کویته‌ها داده بودند. اجازه ورود اولیه و بعد تردید و سپس مخالفت کویته‌ها شاید از اینجا ناشی می‌شود که مقامات کویته در گمرک بعد از دریافت خبر با مسؤولان بالاتر تماس گرفته و آن‌ها مخالفت کرده‌اند و تأخیر چند ساعته هم به دلیل همین مسائل بوده است.

به هر حال بعد از حدود ۵ ساعت توقف در مرز کویت بالاجبار به سوی مرز عراق برگشتیم. در مرز عراق مشاهده شد که مأموران امنیتی و گمرکی عراق آماده و منتظر ما بودند. این امر نشان می‌داد که میان مأموران امنیتی دو کشور در مرز تبادل اطلاعات می‌شود بنابراین احتمالاً روایت دوم، که در بالا گفته شد، تأیید می‌شود. بعد از ورود مجدد به شهر مرزی صفوان، ابتدا ما را به اتاق رئیس گمرک شهر راهنمایی کردند. در آن جا مطلع شدیم که نمی‌توانیم به عراق هم برگردیم. وی گفت: «برای صدور اجازه ورود مجدد به عراق باید با بغداد تماس بگیرد و کسب تکلیف نماید؟» سؤال ما این بود که چه کسب تکلیفی؟ معلوم شد که برای اجازه ورود مجدد ما به عراق باید سازمان امنیت و مقامات رسمی دولت در بغداد مسأله را بررسی کنند. به این ترتیب ما نه امکان ورود به کویت را داشتیم و نه امکان بازگشت به عراق را.

در موقع ورود مجدد به عراق، برادران کویتی از جمله حجت‌الاسلام مه‌ری که به استقبال آمده بود به شهر برگشت تا خبر را به دوستان در ایران و سایر نقاط برساند. بعد از برگشت به صفوان، دوستانی هم که از نجف همراه آیت‌الله خمینی آمده بودند، طبیعی بود که همه به نجف برگشته باشند. تصویر صفحات ۲ و ۳ گذرنامه امام، شماره گذرنامه و صفحات ۱۴ و ۱۵ همان گذرنامه نشان می‌دهد که ویزای ورود به کویت دریافت شده بود. در مرز مأموران گمرکی کویت ابتدا مهر ورود را زده بودند اما سپس آن را «ملغی» کردند.^(۸)

۹. از میدان شهیدا تا صفوان

حدود سه - چهار ساعتی در دفتر رئیس گمرک صفوان همچنان منتظر نشستیم. بالاخره حوالی ساعت ۷ بعدازظهر ما را از اتاق رئیس دفتر گمرک به ساختمان دیگری هدایت کردند. ساختمان جدید، یک آپارتمان کوچکی بود با مبلمان ساده و چند تلفن. در کنار تنها خیابان اصلی شهر که همان جاده عراق - کویت است. بعد معلوم شد که اینجا مرکز اداری استخبارات یا سازمان امنیت عراق در شهر صفوان است. اشیاء اتاق چند مبل و یک مبل نیمکتی ساده و میز کوچک در وسط اتاق و یک اتاق دست شویی و مستراح...

حدود سه نفر از مأموران ساواک عراق با لباس عادی نیز مرتب در اتاق می‌ماندند. طی روز آیت‌الله خمینی بسیار خونسرد و آرام با تمام این مسائل برخورد می‌کردند. در این اتاق فرصت برای استراحت بود. آقا ابتدا قرآن کوچکی را که من همراه داشتم، گرفتند و به قرائت آن پرداختند. این قرآن کوچک و جیبی شامل متن و ترجمه فارسی و چاپ علمی تهران بود که انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا همراه با فهارس محمود رامیار یکجا تجدید چاپ کرده بودند و برای قرائت و مطالعه در سفر مناسب بود.^(۹)

از نجف تا پاریس □ ۵۳

از حدود ساعت ۱۰ صبح که صبحانه خورده بودیم تا آن موقع یعنی حدود ۷ بعدازظهر کسی غذا نخورده بود. گرمی هوا و هیجانات، خستگی سفر را تشدید کرده بود.

در صفوان در آن موقع شب غذایی برای خوردن پیدا نشد. به ناچار آقای املائی همراه عراقی‌ها به بصره رفتند تا غذایی تهیه کنند. آیت‌الله خمینی بعد از قرائت قرآن روی نیمکت دراز کشیده و عبای خود را بر سرکشیدند و به استراحت پرداختند. من خسته از روز طولانی و پر هیجان و روزهای طولانی و پر تب و تاب چند روز گذشته، به فکر فرو رفته بودم. حوادث چه سریع پشت سر هم اتفاق می‌افتند؟ راستی اگر چند روز جلوتر وقتی هنوز بیت آقا در محاصره بود به نجف آمده بودم چه می‌شد؟ اگر آن شب که به عراق وارد شدم در بغداد می‌ماندم و روز بعد حرکت می‌کردم و به نجف می‌رسیدم و ایشان بر طبق برنامه قبلی از نجف خارج شده بودند و من موفق به دیدارشان نمی‌شدم، چه می‌شد؟ مشیت الهی چنین مقدر فرموده بود که من آن شب نتوانم در بغداد بمانم و یکسره به نجف بیایم و بعد شب را در آن محل کذایی بیتوته کنم و سپس صبح برای نماز به حرم شریف بروم، فاضل را ببینم و به این ترتیب درست در لحظه‌ای که آیت‌الله خمینی آماده خروج از منزل هستند وارد شوم و سپس حوادث روز! و اینک در صفوان... به راستی که: **العبدُ يُدبّرُ اللهُ يُقدّرُ**. سپس مردی را دیدم که با جثه‌ای نحیف اینجا روی این نیمکت دراز کشیده است، از دنیا هیچ ندارد، جز یک قلم که با آن پیام خود را می‌نویسد و برای مردمش می‌فرستد. در آن طرف مرز، در ایران مردی بر تخت سلطنت تکیه زده است که یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌ها در منطقه است. رژیم شاه یکی از مقتدرترین حکومت‌های خاورمیانه است. شاه به برکت درآمد نفت و اجرای سیاست موازنه مثبت توانسته است همه دولت‌ها و ابرقدرت‌ها را از خود راضی و حمایت آنها را جلب کند. شاه بزرگ‌ترین ارتش منطقه را دارد. ساواک را دارد که موساد و غیره با آن همکاری و از آن حمایت می‌کنند. اما از مقابله با این پیرمرد نحیف و چروکیده هشتاد ساله عاجز شده است.

ناگهان نمی‌دانم چرا میدان ژاله به یادم آمد. در ذهنم خطی از میدان ژاله به شهر صفوان در مرز عراق کشیده شد. مأمور ساواک عراق مرا به بحث و گفتگو کشید تا به خیال خود از من «حرف» بکشد. او خود را مأمور زبردستی تصور می‌کرد. در ضمن صحبت معلوم شد که یک افسر عالی‌رتبه عراقی است. اما خیلی ناشیانه صحبت می‌کرد. می‌گفت بعد از مکالمات تلفنی مفصل با بصره و سپس با بغداد به او گفته‌اند که در مورد این مسأله شورای جمهوری عراق باید تصمیم بگیرد.

۱۰. در بصره

بعد از مدتی مسئول کل ساواک عراق در منطقه، که مرکز آن در بصره است، به صفوان آمد. حدود ساعت ۹ شب آقای املائی با مقداری غذا که از بصره تهیه کرده بود، برگشت. بعد از صرف غذا، مسئول ساواک منطقه با ما به گفتگو نشست. هر بار سخنی تازه می‌گفت. یک بار می‌گفت که شما همگی باید به بغداد بروید، بار دیگر می‌گفت باید همه به نجف برگردید. هر قدر زمان می‌گذشت و آثار خستگی در چهره‌ها نمایان‌تر می‌شد، مسأله برای ما جدی‌تر می‌شد که بالاخره عراقی‌ها چه کار می‌خواهند بکنند! آیا ما را در همین جا نگه می‌دارند یا به بغداد می‌برند؟ یا به کویت می‌فرستند؟ حدود ساعت ۱۱ شب آمدند و گفتند که بغداد دستور داده است که امام و همراهانشان که از نجف با ایشان بوده‌اند به بصره برده شوند، آقای مهری که کویتی است باید همان شب به کویت برگردد. در مورد نگارنده هم گفتند باید از همان جا به کویت بروم. که این سخن آخر بسیار ابلهانه بود. چرا که کویت اجازه ورود نمی‌داد. در پاسخ به این استدلال ما که کویتی‌ها اجازه ورود نمی‌دهند، اگر اجازه می‌دادند که ما همان روز بعد از ظهر به کویت رفته بودیم! گفتند که آن دیگر به ما مربوط نیست! باید بروید به کویت! طرز کار و استدلال‌ها درست روحیه «عراقی‌ها» را نشان می‌داد.

در مورد بازگشت به بصره، آقا حرفی نداشتند. به بازگشت آقای مهری به کویت هم اعتراضی نداشتند، اما به جدا کردن من و جلوگیری از همراهی ایشان به

بصره، سخت اعتراض کردند و گفتند که فلانی از همراهان من و مورد وثوق من و مهمان من است و وقتی من به او ابراز اعتماد کردم، شما چه حقی دارید به بهانه امنیت من مانع همراهی او با من بشوید؟ آیت/الله خمینی از این برخورد اخیر عراقی‌ها بسیار ناراحت شدند. تا آن موقع هنوز رفتار عراقی‌ها خیلی مؤدبانه و محترمانه بود اما از آن پس حالت آمرانه به خود گرفته بود. شاید به‌طور ضمنی می‌خواستند حالی کنند که ما در بازداشت و تحت‌نظر آن‌ها هستیم. به آن‌ها اعتراض شد که شما مدعی بودید این مأموران برای حفاظت امام هستند حالا رفتار شما نشان می‌دهد که غیر از این است. اما عراقی‌ها خشن و یک‌دنده و بی‌ادبانه عمل می‌کردند. برای رفتن به بصره عراقی‌ها اصرار داشتند که آن‌ها را با ماشین خودشان ببرند. اما ناگهان آیت/الله خمینی با عصبانیت تمام پرخاشگرانه بر آن‌ها نهیب زدند که به آن‌ها و به مأموران عراقی و به دولت عراق اعتماد ندارند و با آنها به جایی نمی‌روند و از آنجا حرکت نخواهند کرد. مأموران عراقی سخت جا خوردند. بعد از کمی نجوا میان خودشان بالاخره تسلیم شدند. مسافران با ماشین آقای مهری به بصره رفتند. به این ترتیب آیت/الله خمینی و همراهان حدود ساعت ۱:۳۰ شب به طرف بصره حرکت کردند. و من ماندم با مأموران عراقی در همان ساختمان کوچک. محیط کوچک صفوان آرام و ساکت و تاریک بود. حوادث روز را بررسی و سعی می‌کردم آینده را پیش‌بینی کنم. چه باید کرد و کجا باید رفت. آیت/الله خمینی گفته بود به هرکجا برود دیگر به نجف بر نمی‌گردد.

به راستی او کجا می‌تواند برود؟ به سوریه؟ به یاد گزارش صادق از سفرش به سوریه افتادم که گفت برخورد مسئولین سوریه چندان گرم نبود و معلوم نبود که اگر آقا به دمشق برود آنها چه رفتاری خواهند کرد. تازه اگر به سوریه برود واقعاً امکانات برای عمل چیست؟ اگر قرار باشد که آیت/الله خمینی به جایی برود که نتواند با مردم تماس سریع برقرار سازد با ماندن در عراق چه فرقی خواهد کرد؟ اگر فرضاً به لبنان برود، با وضع کنونی لبنان در کجا می‌تواند مستقر شود؟ در بعلبک؟ حفظ امنیت ایشان به چه صورت خواهد بود؟ فلسطینی‌ها گفته بودند که

حاضرند امنیت را به عهده بگیرند؛ فرض کنیم چنین بشود. در وضعیت کنونی لبنان که ارتباطات بسیار نامرتب و رفت و آمدها بسیار سخت شده است و فرودگاه بیروت یک روز در میان به علت بمبارانها بسته است، چگونه می‌توان به فعالیت‌ها ادامه داد؟ اگر آیت‌الله خمینی همان طور که بحث شده است به الجزایر بروند و اگر فرض کنیم که مقامات الجزایری از پیشنهاد قطب‌زاده و سفر امام به الجزایر استقبال هم نکنند، که در آن نیز شک است، تازه تحرک امام در آنجا تا چه حد خواهد بود؟ در عراق سیستم ارتباطی تلفنی بسیار سریع و قوی و تلفن‌های نجف نیز به شبکه بین‌المللی متصل است. بیانیه‌های امام از نجف از طریق تلفن برای دفتر کار دوستان ما در پاریس و یا در کویت و یا در آمریکا قرائت و بلافاصله در ایران و در تمام دنیا منعکس و منتشر می‌شد. اما در سوریه چنین شبکه تلفنی وجود ندارد. در الجزایر چنین ارتباطاتی میسر نیست. در بیروت به علت جنگ، تمام شبکه‌های ارتباطی به هم خورده است. علاوه بر این سفر به الجزایر و رفت و آمدها و ملاقات‌ها به سهولت جاهای دیگر نیست. رفت و آمد به سوریه راحت‌تر است. در سوریه ویزای ورود در فرودگاه دمشق داده می‌شود. کسب ویزای لبنان کمی مشکل است. کسب ویزای الجزایر مشکل‌تر.

با توجه به این نکات، مهم بود که ایشان به کجا بروند؟ در شرایط بسیار حساس کشورمان و لحظات تاریخ‌ساز این ایام به نظر می‌رسید که آقا باید به جایی بروند که بتواند به سرعت با مردم ارتباط برقرار سازد. دوستان و علاقه‌مندان بتوانند به آسانی با ایشان تماس بگیرند. به راستی چرا به یکی از کشورهای اروپایی نروند! کشورهای اروپایی به خاطر حفظ اعتبار و حیثیت خود اجباراً ایشان را تحمل خواهند کرد. ارتباطات در آن کشورها بسیار سریع و رفت و آمدها آسان‌تر و امکانات تبلیغاتی بیشتر است. مسأله ایران را می‌توان به سادگی به یک مسأله بین‌المللی تبدیل کرد. و با توطئه‌های دشمن علیه انقلاب مقابله کرد.

در یکی از سخنرانی‌های خود در سمینار منطقه‌ای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا سیاست خارجی آمریکا را از جنگ بین‌الملل اول مورد بررسی

قرار داده و خط آن‌ها را در مورد *ایران* تحلیل کرده و نشان داده بودم که آمریکایی‌ها چه برنامه‌های احتمالی برای ایران دارند و چرا سرنوشت *شاه* به انتهای خط رسیده است. به طوری که دیگر مسأله اساسی ماندن *شاه* نیست. شاه زمانی قاتق نان آن‌ها بود، اما حالا نه تنها قاتق نانشان نیست، بلکه قاتل جان آن‌ها شده است. مسأله اساسی برای *آمریکا* و شرکای غربی‌اش تعیین جانشین برای *شاه* بود. اما آن‌ها تنها وقتی می‌توانستند این برنامه‌ها را اجرا کنند که بتوانند حرکت اسلامی و مبارزات ملت را متوقف و یا منحرف و مهار سازند و فرصت پیدا کنند تا از بالای سر ملت حرکت کرده و نعل وارونه بزنند و با اجرای برنامه‌هایی مردم را خلع سلاح نمایند. (در باره انجمن اسلامی دانشجویان در *آمریکا* و *کانادا* در جلد دوم خاطرات توضیحاتی داده‌ام). دانشجویان نوار این سخنرانی را به *ایران* فرستادند و بطور وسیعی در *ایران* توزیع شد. متأسفانه این نوار و یا متن پیاده شده آن در دسترس نیست. در همین راستا در سالروز شهادت دکتر شریعتی در ۵۷/۳/۲۹ در *لندن* تحت عنوان: «تحلیل سیاسی اوضاع کنونی ایران» سخنرانی کردم. متن کامل این سخنرانی در: «مجموعه آثار نهضت آزادی، جلد اول، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷» آمده است.

در تیرماه سال ۵۷ نیز در گردهمایی اعضای *انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا* - گروه *فارسی زبان*، در شهر *واشنگتن*، تحلیلی را تحت عنوان: «توطئه بزرگ» ارائه دادم. متن کامل این سخنرانی نیز در: «مجموعه آثار نهضت آزادی، جلد اول، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها ۱۳۳۲-۱۳۵۷» آمده است.

بخشی از فشار بر *عراق* برای متوقف کردن فعالیت‌های *آیت‌الله خمینی* در جهت تأمین اهداف تحلیل شده در این سخنرانی‌ها بود. براساس این تحلیل‌ها بر این باور بودیم که برای خنثی ساختن تمام این برنامه و به دست گرفتن ابتکار عمل وسیع و همه جانبه، باید *آیت‌الله خمینی* جایی برود که بتواند با سرعت و وسعت بیشتری در تماس با مردم باشد و مسأله *ایران* بین‌المللی شود. متأسفانه در

هیچ یک از کشورهای خاورمیانه و یا اسلامی چنین امکاناتی وجود ندارد و بهترین راه سفر به یک کشور اروپایی است.

اما درباره کشورهای اروپایی، انگلستان جای خوبی برای رفتن نیست. اولاً ویزای قبلی می‌خواهد که معلوم نیست ویزا بدهند. تازه لندن جای خیلی خوبی برای امام نیست. از نظر تبلیغاتی جنبه‌های منفی دارد. تبلیغات سوء سال‌ها روحانیت را وابسته به انگلیسی‌ها معرفی کرده است. برای رفتن به آلمان ایرانیان نیازی به ویزا ندارند و می‌توان به راحتی وارد شد. اما محیط سیاسی آلمان خیلی باز و آزاد نیست. در آلمان، مثلاً در فرانکفورت، احزاب و گروه‌های سیاسی که در صورت نیاز احتمالی به کمک بیایند، کم است. ایرانیانی که سابقه ممتاز در مبارزات سیاسی داشته و مورد اعتماد باشند، در شهر بزرگی نظیر فرانکفورت وجود ندارند. چنین بررسی‌هایی در مورد فرانسه و ایتالیا و سایر کشورها نیز صورت گرفت و با توجه به این که ایرانیان برای ورود به پاریس نیاز به ویزا ندارند، با توجه به سنت‌های آزادی‌خواهی ریشه‌دار در فرانسه و جو سیاسی آزاد و پیشرفته و سیستم ارتباطی سریع با تمام دنیا و حضور ایرانیان فعال و متعهد به نظر می‌رسید که پاریس جای مناسب و شاید مناسب‌ترین جاها باشد. این افکار از وقتی که در لندن خبر دادند آیت‌الله خمینی را محاصره کرده‌اند، به ذهنم می‌رسید. اما در این سفر جدی‌تر شد. هفته قبل که در بیروت بودم در این مورد بحث مختصری با دکتر مصطفی چمران و صادق قطب‌زاده و دکتر جلیل ضرابی کرده بودم. در مرحله اول قبول و تصور این فکر کمی مشکل بود. چه طور می‌شود یک مرجع عالیقدر شیعه به پاریس برود؟ عکس‌العمل آن در میان مردم چه خواهد بود؟ روحانیان مرتجع چه عکس‌العملی نشان خواهند داد؟ رژیم چه بهره‌برداری‌هایی خواهد کرد؟ آیا آیت‌الله خمینی از این فکر استقبال خواهند کرد؟ من شخصاً به ضرورت و مفید بودن چنین سفری اعتقاد داشتم و تجربه سفر به کویت نظرم را بیشتر تقویت کرد. برنامه اولیه آیت‌الله خمینی آن بود که برای مدت حدود ۱۰ روز یا کمتر به کویت و سپس از آنجا به سوریه بروند. اما با توجه به تجربه امروز، معلوم نیست اگر به

سوریه برویم در آنجا با مشکل مشابه رو به رو نشویم. روابط سوریه در این اواخر با رژیم شاه نسبتاً نزدیک شده بود. سوریه به علت درگیری‌هایش در جنگ لبنان و تقابل با اسرائیل، در فشار اقتصادی شدیدی قرار گرفته بود. روابطش با عراق به کلی بر هم خورده و نیاز مبرمی به نفت پیدا کرده بود. به دنبال گفتگو با دولت ایران توانسته بود از آنجا مقادیری نفت به قیمت مناسب تهیه کند. معلوم نبود که سوریه حاضر باشد با قبول ورود آیت‌الله خمینی به آنجا دردسر جدیدی برای خود درست کند. سوریه از فشارهای آمریکا و شاه به عراق برای محدود کردن فعالیت‌های آقا مطلع بود. حساسیت و وخامت اوضاع ایران را می‌فهمید. معلوم نبود که خطر کند و اجازه بدهد که ایشان به سوریه وارد شوند.

با توجه به سخنان آقا در مورد رویه دولت عراق و فشارها واضح بود که دولت ایران مسؤول اصلی و واقعی فشار بر عراق است. دولت ایران چه فکر می‌کرد؟ اگر بر عراق فشار بیاورد که آقا ساکت بمانند اثری خواهد داشت؟ چنین به نظر می‌رسید که دولت ایران تصور می‌کرد آیت‌الله خمینی جز قبول فشارهای عراق و سکوت چاره‌ای نخواهند داشت. به نظر مقامات ایرانی اگر آیت‌الله خمینی به کویت می‌رفت و در آنجا سکونت اختیار می‌کرد، دولت ایران می‌توانست فشار مشابهی را وارد سازد و مانع فعالیت‌های ایشان بشود. برخی از اطرافیان آیت‌الله خمینی می‌گفتند ایشان ممکن است به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس یا به هند یا به پاکستان بروند. در بحرین و سایر شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس نیز وضع اگر بدتر نباشد، بهتر نخواهد بود. وضعیت در هند و پاکستان نیز چندان جالب نبود. سیاست دولت‌های این کشورها و روابطشان با شاه طوری است که به راحتی به فشار شاه تسلیم خواهند شد. به راستی کدام کشور و کدام سرزمین است که آیت‌الله خمینی می‌تواند آزادانه برنامه‌های سیاسی خود را تعقیب کند؟

طراحان و مغزهای متفکر رژیم شاه تصور کرده بودند که اگر به عراق فشار بیاورند که خمینی را ساکت کنند، آیت‌الله خمینی چاره‌ای ندارد جز قبول فشار. براساس یکی از اسنادی که بعدها به دست آمد و در بخش دوم، تلاش برای حل

مسأله خمینی» آورده‌ام، دولت ایران مایل نبود آیت‌الله خمینی از عراق خارج شود. بلکه هدف اصلی فشار برای ساکت کردن بود نه خروج از عراق. حالا که آقا خواسته است به کویت برود. با یک زمینه‌چینی قبلی و توطئه حساب شده، مانع ورود ایشان به کویت شدند. آنها تصور می‌کنند که حالا می‌توانند بگویند خوب، وضع این است که می‌بینید. پس بهتر است که به نجف برگردید و به درس و مکتب و حوزه پردازید؟ این برنامه آنها بود. اما نباید گذاشت این برنامه‌ها به نتیجه برسد. بنابراین به نظر می‌رسید که بهترین حرکت آن است که آیت‌الله خمینی به پاریس هجرت کنند.

بعد از ظهر همان روز این پیشنهاد را با حاج احمد آقا مطرح کردم. با آیت‌الله خمینی هم قبلاً صحبت کرده بودم. اما ظاهراً استقبال نکردند. حالا که در آخر شب مجدداً مسائل را بررسی می‌کنم بیشتر به این جمع‌بندی می‌رسم که بهترین حرکت برای ایشان سفر به پاریس است. اما در آن شب برایم معلوم نبود که آیا آقا را مجدداً خواهم دید یا نه! عراقی‌ها ایشان را به بصره برده بودند و مرا در این اتاق سوت و کور متعلق به استخبارات (ساواک) عراق نگه داشته بودند تا همراه آقای مهری به کویت بفرستند.

حدود ساعت ۱،۳۰ بعد از نیمه شب آقای مهری از بصره برگشت. اطلاع داد که آن‌ها را در هتل بصره گذاشته‌اند. آماده حرکت به کویت شدیم. قبل از حرکت مجدداً با مسئول استخبارات صحبت کردم و گفتم که کویته‌ها امروز بعد از ظهر ما را برگرداندند و اجازه ورود ندادند. معلوم نیست که این موقع شب اجازه بدهند. مگر چه چیزی تغییر کرده است؟ از آنها خواستم که اجازه بدهند شب را در صفوان بمانم و فردا صبح به بغداد بروم و با اولین هواپیما عراق را ترک کنم. مقصودم آن بود که شاید مجدداً بتوانم با آیت‌الله خمینی تماس بگیرم. نگران آینده بودم. اما سخنان من اثری نداشت. از آن‌ها سوال کردم که خوب اگر کویته‌ها مرا راه ندادند چه کار کنم! چاره‌ای ندارم جز برگشتن به صفوان؟ آیا شما اجازه ورود خواهید داد؟ و آیا وقتی حدود ساعت ۲ یا ۳ برمی‌گردم کسی اینجا خواهد بود که ما را بپذیرد؟ جوابی نداشتند و بحث هم فایده‌ای نداشت. من تجارب ممتدی در

کار سیاسی - اجتماعی با عرب‌ها دارم. از میان عرب‌ها، برخی از عراقی‌ها روحیه‌ای خشن، غیرمؤدب و یک‌دنده و در عین حال جاهلانه دارند. معلوم بود که بحث با این مأمور عراقی بی‌فایده است. تنها حاضر شد که حدود یک ساعتی در همان دفتر بیدار بماند تا اگر کویته‌ها مرا راه ندادند و مجبور شدم برگردم به آنها مراجعه کنم. با این قول از آنها جدا شدیم. نزدیک به ۲ ساعت بعد از خروج از محوطه شهر صفوان و بعد از حدود یک کیلومتر یا کمی بیشتر به مرز کویت رسیدیم. دروازه ورودی جادهٔ عراق به کویت را بسته بودند. نیروهای مسلح به حال آماده باش بودند. به محض ورود ما به محوطه، گویی در انتظار بودند، در حالی که مسلسل‌های خود را به سوی ما نشانه رفته بودند، اعلام کردند که اجازهٔ ورود نمی‌دهند و باید برگردیم. حتی حاضر به بحث هم نبودند! جای بحث نبود! ساعت ۲ بعد از نیمه شب! به یک مأمور مسلح عرب چه می‌شود گفت! بالاچاره مجدداً برگشتیم! برای آقای مهری که از ۴ صبح امروز برخاسته و حرکت کرده بود و حالا ساعت ۲ صبح است و تازه باید برگردد به صفوان و بعد برگردد به مرز کویت، ناراحت بودم. چاره‌ای نبود. به ساختمان/استخبارات در صفوان برگشتیم. خوشبختانه مأمور عراقی بر قول خود پا بر جا بود و دیگر چاره‌ای نداشت جز آنکه مرا بپذیرد تا صبح تکلیف روشن شود؟

با آقای مهری خداحافظی کردم ایشان نگرانی خود را از سرنوشت مبهم من پنهان نمی‌کرد. اما من تسلیم مشیت الهی بودم، از این حوادث زیاد دیده بودم. من نیز نگران ایشان بودم. مأمور دولت کویت همان روز عصر در گمرک کویت او را تهدید کرده بود! که پاسپورت کویته‌ی او را باطل خواهد کرد. به هر حال با هم خداحافظی کردیم. به ایشان توصیه کردم که فوراً بعد از رسیدن به کویت با دوستان در پاریس و آمریکا و تهران و هم چنین خانواده من تماس بگیرد و آخرین اخبار را به آنها گزارش دهد تا اگر حوادث جدیدی برای آیت‌الله خمینی و یا من در عراق رخ بدهد، آنها آماده برای واکنش باشند. از هم جدا شدیم. او به سوی مرز کویت رفت. از او دیگر خبری نشد. معلوم بود که به راه خود ادامه داده است.

مأمور عراقی مرا با ماشین خود به «مهمان‌سرای» صفوان برد. سرایدار و کارمندان مهمان‌سرا همه خوابیده بودند، مأمور عراقی آنها را بیدار کرد. طرز برخورد نشان می‌داد که هم دیگر را خوب می‌شناسند. ساختمان مهمان‌سرا جدید و تازه‌ساز بود. مرا به یک اتاق دو تخته هدایت کردند. مأمور عراقی یک محافظ مسلح را، پشت در اتاق من گماشت و رفت. از شدت خستگی با لباس در تخت دراز کشیدم و خوابم برد.

پنجشنبه ۱۳ مهرماه ۵۷ برابر ۵ اکتبر ۷۸ - حدود ساعت ۷ صبح برای صرف صبحانه و هم بررسی اوضاع و احوال و شناخت محیط - آماده شده و همراه با مأمور مسلح عراقی به رستوران رفتیم. صبحانه ساده‌ای داده شد. هنوز در رستوران بودم که همان مأمور عراقی که شب قبل مرا به مهمان‌سرا آورده بود همراه با مأمور دیگری آمد. اما این بار خیلی مؤدبانه و با احترام به من اطلاع داد که به موجب دستور مسئول مافوقش، قرار بر این شده است مرا به بصره ببرند تا به آیت‌الله خمینی ملحق شوم.

این بهترین خبری بود که در آن وضعیت به من داده شد. بسیار خوشحال شدم. قبل از خروج از مهمان‌سرا، معلوم شد که علاوه بر آنکه، در بازداشت آنها بوده‌ام باید مخارج مهمان‌سرا را هم خودم بدهم. پس از پرداخت چهار دینار عراقی بابت اتاق و صبحانه، مأموران عراقی مرا با یک جیب نظامی به سوی بصره حرکت دادند. فاصله صفوان و بصره حدود یک ساعت رانندگی است.

بعد از ورود به بصره، عراقی‌ها مرا یکسره به هتل شط‌العرب بصره و به اتاق آیت‌الله خمینی بردند. ایشان از دیدار مجدد بسیار خوشحال شدند. به طور مختصر جریان شب قبل را بعد از جدا شدن از ایشان، شرح دادم. حاج احمد آقا توضیح داد که بعد از جدا شدن از ما در صفوان، آیت‌الله خمینی به عمل مأموران عراقی اعتراض سختی می‌کند. روز بعد صبح زود مسئول کل سازمان امنیت عراق در منطقه به دیدار آنها می‌آید و در برابر اعتراض شدید آیت‌الله خمینی بالاخره موافقت می‌کند که اجازه بدهند من نیز به آنها ملحق شوم.

از نجف تا پاریس □ ۶۳

آیت‌الله خمینی به عراقی‌ها گفته بودند که به هیچ‌وجه و به هیچ قیمتی به نجف بر نخواهند گشت. از بصره به بغداد و از آن جا به دمشق خواهند رفت. و به همین دلیل در هواپیمای عراقی که بعد از ظهر همان روز از بصره به بغداد پرواز می‌کرد برای ۵ نفر جا پیش‌بینی کرده بودند. در مورد جو سیاسی ایرانیان مقیم پاریس صحبت شد. ایشان نگرانی خود را از اختلافات گروه‌ها و اشخاص در پاریس اظهار داشتند و شرط کردند که در پاریس به این دسته بندی‌ها و گروه بندی‌ها کشیده نشوند. اولین قدم این خواهد بود که آیت‌الله خمینی در پاریس به منزل هیچ کس وارد نخواهد شد. بنابر این باید ترتیبی داده می‌شد که محل مستقلاً برای اقامت ایشان اجاره شود و اجاره آن را هم شخصاً خواهند پرداخت. به طوری که هیچ کس نتواند از حضورشان در پاریس بهره‌برداری گروهی و یا شخصی کند. سپس درباره وضع غذا و خوراک از جهت انطباق با مقررات شرعی سؤالاتی کردند. توضیح دادم که در پاریس اقلیت بزرگ مسلمان، خصوصاً مسلمانان الجزایری، هستند که مغازه‌های قصابی و خاویبار فروشی و حتی نانواپی‌های خودشان را دارند و تهیه گوشت ذبح شرعی و سایر مواد غذایی مشکلی نخواهد بود. به هر حال ایشان گفتند که مرا متشرع می‌دانند و مسئولیت شرعی آن را بر عهده من وا می‌گذارند.

۱.۱ در بغداد

ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر از بصره پرواز کردیم. پرواز از بصره تا بغداد حدود ۵۰ دقیقه طول کشید.

در فرودگاه یکی از مسئولان عالی مقام سازمان امنیت عراقی در انتظار ما بود و بلافاصله ما را به بخش جدایی از فرودگاه منتقل ساختند. در آنجا روحانیان جوان نجف که خبر جریان مرز کویت و بازگشت را شنیده بودند، حضور داشتند. آقای دعایی به علت فعالیت‌های ممتد سالیان دراز در عراق مقامات امنیتی عراقی را به خوبی می‌شناخت و اکثراً مسؤول ارتباط با آن‌ها بود. آقای دعایی برنامه سفر آیت‌الله خمینی را به پاریس برای آن مقام عالی‌رتبه عراقی بیان کرد. آنها ابتدا

تعجب کردند؛ برایشان باورکردنی نبود. اما بعد که برای آن‌ها مسجل شد که این تصمیم قطعی است، گفتند بسیار خوب، اما بهتر است که فعلاً خبرش منتشر نشود که به پاریس می‌روید؛ ما به همه گفته‌ایم که آیت‌الله خمینی و همراهان به دمشق می‌روند، این از جهت امنیتی برای خودتان بهتر است، اما برای ما فرقی نمی‌کرد. ظاهراً عراقی‌ها علاقه‌مند بودند که آیت‌الله خمینی هر چه زودتر از عراق خارج شود. ادامه حضور ایشان در عراق، موجب دردهای بیشتری برای حکومت عراق خواهد بود. فشار عراق بر آیت‌الله خمینی برای سکوت یا ترک عراق تنها به علت فشار شاه نبود بلکه خود دولت عراق هم نگران تأثیرات حضور مستمر ایشان در عراق بود. رادیوهای خارجی، خروج آقا از نجف و قصد سفر به کویت را گزارش کرده بودند. مردم عراق نیز از این واقعه باخبر شده بودند. این خبر می‌توانست خود موجب انفجاری در عراق شود. به همین دلیل آنها نیز علاقه‌مند بودند که ایشان بدون جنجال و سروصدا از عراق خارج و در جای دیگری مستقر شوند. هجرت به پاریس راه گریز مناسبی برای عراق نیز بود. احتمالاً آن‌ها برای مصالح خودشان حاضر شده بودند خبر حرکت به پاریس را مخفی نگه دارند.

اولین پرواز هواپیما از بغداد به پاریس صبح روز بعد بود. دو خط هوایی از بغداد به پاریس برنامه پرواز داشتند. خط اول شرکت هواپیمایی ایرفرانس بود که مستقیماً بدون توقف از بغداد به پاریس پرواز می‌کرد. خط دوم شرکت هواپیمایی عراق بود که بعد از یک توقف مختصر در ژنوو، به پاریس می‌رفت. ما چون اعتمادی به مقامات عراقی نداشتیم و مایل بودیم هر چه زودتر از کنترل آن‌ها خارج شویم. سفر با هواپیمای ایرفرانس را ترجیح می‌دادیم. اما عراقی‌ها به بهانه‌های گوناگون زیر بار نرفتند و بالاخره خودشان برنامه سفر به پاریس را با هواپیمای عراقی ترتیب دادند.

طرز رفتار مأموران عراقی از بدو حرکت از نجف به صفوان و سپس رویدادهای روز قبل در مرز کویت و عراق و بعد برخورد آنها در فرودگاه بغداد همه طوری بود که این احساس را در ما به وجود آورده بود که عراقی‌ها به جای «محافظت» از آیت‌الله خمینی و همراهان به عنوان میهمانان دولت عراق، که

خودشان اصرار داشتند ما آن را بپذیریم، بیشتر به شکل مراقبت از یک گروه بازداشتی رفتار می‌کردند. این امر باعث سوءظن ما به رفتار عراقی‌ها و این تصور شده بود که آن‌ها در واقع به عنوان مأمور شاه عمل می‌کنند. اعمال بعدی آنها، چه در شب اقامت در بغداد و چه روز بعد در هوایمما و در طول سفر از بغداد به پاریس سوءظن ما را تقویت کرد.

پس از آنکه در عصر همان روز برنامه سفر فردا به پاریس قطعی شد، برای اقامت آن شب در بغداد، پس از صلاح اندیشی‌ها، هتل دارالسلام تعیین شد. در هتل دارالسلام، آیت‌الله خمینی در اتاق خود به استراحت پرداختند. و هر کدام از همراهان به انجام کاری مشغول شدند. در هتل برخی از روحانیان جوان حاضر در موقع رفتن به حمام و دستشویی، با دست خیس به دستگیره‌ها دست نمی‌زدند که مبدا «نجس» باشد. آیت‌الله خمینی نه تنها خود این کار را نکرد بلکه به آن‌ها ایراد گرفت که کارشان بی‌اساس و نوعی خشکه مقدسی بی‌مورد است. بانجف تماس تلفنی گرفته شد تا آخرین اخبار گرفته و آخرین خبرها داده شود. بر اساس توصیه‌های آقا و شروطی که برای سفر به پاریس معین کرده بودند به پاریس تلفن زدم و با دکتر حبیبی درباره سفر به آنجا صحبت کردم و نظرم را برای ایشان توضیح دادم که: ورود ما به پاریس باید با حداقل سروصدا انجام گیرد. ما مطمئن نیستیم که دولت ایران از این برنامه مطلع شده است یا خیر؟ و اگر مطلع شود چه واکنش‌هایی احتمالاً نشان خواهد داد، آیا با فشار به دولت فرانسه مانع ورود ما به پاریس خواهد شد یا خیر؟ آیا دولت فرانسه از برنامه سفر آیت‌الله خمینی به پاریس مطلع شده است و آیا ممانعت به عمل خواهد آورد یا خیر؟ علاوه بر این‌ها، مسائل امنیتی نیز مطرح است. بنابراین باتوجه به این نکات بهتر است که حتی الامکان افراد کمتری از ساعت ورود ما به پاریس مطلع شوند. سعی شود در فرودگاه فقط خود شما و آقایان قطب‌زاده و بنی‌صدر باشی ولی حتماً یک یا دو نفر وکیل حقوقی به همراه خود بیاورند که در صورت برخورد با اشکالات از جانب مقامات فرانسوی و یا ممانعت از ورود ما اقدام لازم را بکنند. همچنین به آقای حبیبی اطلاع دادم که آقا مایل نیستند به

منزل هیچکس وارد شوند. نه منزل قطب‌زاده و نه منزل بنی‌صدر و نه منزل شخصی دیگر، بلکه مایلند منزلی برای ایشان کرایه کنید و خودشان اجاره را خواهند پرداخت و نمی‌خواهند به کسی وابسته باشند.

ضمناً از ایشان خواستم که صادق قطب‌زاده را هر کجا هست پیدا کرده و به او اطلاع بدهند که برنامه سفرش را به الجزایر لغو کند. همان طور که قبلاً گفته شد قرار بود برای اطلاع از نظر مقامات الجزایری به آن کشور برود و مقدمات سفر آقا را به الجزایر فراهم سازد. واضح بود که با سفر به پاریس آن مسأله دیگر متفتی است. صادق در پاریس نبود و ظاهراً برای مذاکره با صلیب سرخ بین‌المللی در مورد کار آیت‌الله خمینی، امام موسی صدر و همچنین مسأله زندانیان سیاسی به سوئیس رفته بود که از همان جا به الجزایر پرواز کند.

بعد از صحبت تلفنی با آقای حبیبی، با حاج احمد آقا در باره جزئیات سفر صحبت کردیم. اولین سوال این بود که غیر از آقا و حاج احمد آقا و من، چه کسی از روحانیان نجف همراه آیت‌الله خمینی خواهند آمد. آیا نیازی هست که در این سفر همراه بیایند یا خیر؟ نگران برخورد پلیس فرانسه در فرودگاه پاریس بودم. علت هم این بود که سال قبل در موقع اعتصاب غذای روحانیان مبارز نجف در پاریس، حادثه‌ای اتفاق افتاده بود که به آن دلیل پلیس فرانسه چند نفر از روحانیان را بازداشت کرده بود. ولی بعداً صادق قطب‌زاده با کوشش و تلاش فراوان آن‌ها را آزاد می‌سازد. با چنان پرونده‌ای از روحانیان در پلیس فرانسه، این خطر وجود داشت که ورود یک گروه از روحانیان به فرودگاه پاریس توجه پلیس فرانسه را جلب کند و احتمالاً موجب بروز اشکالاتی بشود. به همین دلیل نظرم این بود که ما باید طوری برنامه‌ریزی کنیم که ورود ما به فرودگاه پاریس و خروج از گمرک با حداکثر سرعت ممکن انجام گیرد. هر قدر بتوانیم تشریفات گمرکی را سریع‌تر بگذرانیم و عبور کنیم خطر کمتر است. بروز هرگونه اشکالی ممکن است توجه مقامات فرانسوی را به هویت واقعی مسافری جلب کند و مانع ورود بشوند. تعداد روحانیان علاقه‌مند به همسفری با آیت‌الله خمینی زیاد بود. اما با توجه به اشکالات

فوق بهتر دیده شد که تعداد همسفران حداقل باشد. حتی لزومی هم دیده نمی‌شد کسی جز حاج احمد آقا همراه آیت‌الله خمینی بیایند و آقایان روحانیان علاقه‌مند می‌توانستند روز بعد و با پرواز بعدی به پاریس بیایند. این امر احتمال خطر را به حداقل کاهش می‌داد. اما احساس می‌شد که روحانیان خیلی به این مسأله اهمیت نمی‌دادند و یا شاید هم متوجه نبودند. وقتی مسأله طرح شد خیلی با سردی برخورد نمودند و از خود حساسیت نشان دادند. در حالی که در آن شرایط بحرانی حساسیت آن‌ها بی‌اساس بود. مهم آن بود که یک حادثه بزرگ تاریخی در شرف وقوع است و باید با تمام وجود این حساسیت زمانی را درک کرد و اجازه نداد کمترین ریسکی صورت گیرد. حال اگر تنی چند برنجد، مهم نیست. البته طرح این مسائل جزئی با خود آقا درست نبود، لذا با حاج احمد آقا مطرح کردم. و ایشان هم اهمیت مسأله را تأیید کرد. با این حال با درخواست دو نفر آقایان فردوسی پور و املائی که گذرنامه‌هایشان هم آماده بود و از نجف همراه خود آورده بودند، و تا مرز کویت و سپس در بازگشت به بغداد همراه بودند، موافقت شد.

درباره تهیه پول برای مخارج در فرانسه صحبت کردیم. و پیش‌بینی آن کلاً به عهده حاج احمد آقا واگذار شد.

پس از اقامه نماز مغرب و عشاء و صرف چای و استراحت، آقا تصمیم گرفتند برای زیارت به کاظمین مشرف شوند. مقامات امنیتی عراق ابتدا روی خوشی نشان ندادند. اما بعد که آقای دعایی با آن‌ها صحبت کرد، قرار شد که در گروه‌های کوچک چند نفری به طوری که جلب توجه و نظر نکنند، برویم و برگردیم. عراقی‌ها همچنین اصرار داشتند که آقا را در ماشین خودشان و تنها ببرند. این امر مورد موافقت دوستان قرار نگرفت ولی بعد از بحث مختصری توافق شد که با ماشین آن‌ها بروند، اما یکی از روحانیان همراه به نام آقای حسینی (سراج) که می‌گفتند دوره‌های مخصوص دفاع شخصی را هم گذرانیده و ورزیده و کارآزموده بود و در گذشته هم به عنوان محافظ ایشان انجام وظیفه می‌کرده، همراه آقا و حاج احمد آقا برود. آن‌ها در یک ماشین رفتند و بقیه دوستان نیز هر چند نفری در یک

ماشین با فاصله حرکت کردند. موقعی که من وارد حرم شدم، آقا به نماز ایستاده بودند و دوستان هر کدام در یک گوشه حرم، در یک آرایش شبه نظامی قرار گرفته بودند و مراقب اطراف بودند. چند نفری نیز حلقه وار دور ایشان را گرفته بودند. ورود آقا به حرم اگر چه بسیار غیرمترقبه و ناگهانی بود اما خبر حضورشان در حرم در ظرف چند دقیقه نه تنها در خود حرم بلکه در کاظمین پیچید، و جمعیت به سرعت از همه طرف برای دیدار ایشان هجوم آورد. من در گوشه‌ای ایستاده و مراقب بودم و اوضاع را زیر نظر داشتم. وضع طوری نبود که بشود زیارت کرد. آنجا در آن گوشه حرم که ایستاده بودم از پشت پرده، در قسمت نمازخانه زنان، ناگهان خانمی پرده را کنار زد و با چشم به جستجو پرداخت. گویی خبری شنیده بود می‌خواست مطمئن شود. با دیدن آقا فوراً برگشت به پشت پرده و داخل نمازخانه و با هیجان و با صدای بلند می‌گفت آیت‌الله خمینی، آقای خمینی... در ظرف چند دقیقه جمعیت تمامی حرم را پر کرد و از همه طرف برای دیدن فشار می‌آوردند. دوستان نزدیک و اطراف آقا حلقه را تنگ‌تر کرده بودند و مراقب فشار جمعیت بودند. هنوز رکعت دوم نمازشان تمام نشده بود که فشار جمعیت و ازدحام مردم و فریادهای تکبیر و صلوات برای سلامتی آقا از همه جا بلند شد. مأموران امنیتی عراق به کلی خود را باخته و سخت دستپاچه شده بودند و نمی‌دانستند چه کارکنند. اگر آقا نماز و زیارت خود را کمی طول می‌داد شاید تمام کاظمین به حرکت در می‌آمد. و با توجه به انتشار اخبار روز قبل در مورد سفر آیت‌الله خمینی به کویت و حوادث مرز عراق و کویت و انتشار آن از رادیوها، احتمال بروز حوادث و درگیری با مأموران عراقی داده می‌شد. تنها کاری که مقامات امنیتی عراق می‌توانستند انجام بدهند و دادند آن بود که آقا را به اصرار از حرم خارج کنند. به همین مناسبت بعد از سلام نماز آقا را به خروج از حرم هدایت کردند در این موقع صحن حرم از جمعیت موج می‌زد و فریادهای الله‌اکبر و صلوات برای سلامتی ایشان از هر گوشه بلند شده بود.

مأموران به سرعت ایشان را از صحن خارج کردند و در ماشینی که در جلوی در صحن نگه داشته بودند، سوار کردند و به هتل برگرداندند. هر یک از ما نیز بعد از چند لحظه به هتل برگشتیم. جریان کاظمین نشان داد که چرا عراقی‌ها از حضور آقا در نجف واهمه داشتند و چرا علاوه بر شاه، عراقی‌ها نیز علاقه‌مند بودند که ایشان از عراق خارج شوند. اقامت چند سألۀ آیت‌الله خمینی در نجف به تدریج تأثیرات خود را گذاشته بود و با اوج‌گیری مبارزات انقلابی مردم مسلمان ایران و تأثیر آن بر منطقه، مردم عراق نیز آماده حرکت شده بودند. حوادث و درگیری‌های دو سال قبل شیعیان عراق در عاشورا و تاسوعا و کشتار فراوان در موقع راهپیمایی مردم از کوفه به کربلا را مردم هنوز فراموش نکرده بودند.

به این ترتیب به هتل دارالسلام برگشتیم. همه در فکر سفر فردا بودیم و درباره احتمالات و پیش‌بینی‌ها بحث می‌کردیم.

درباره واکنش‌های مردمی به رفتار دولت عراق و کویت با آیت‌الله خمینی، اطلاعاتی به دست ما نرسید. اما آقای سید کاظم موسوی بجنوردی طی یادداشتی برای من واکنش گروهی از زندانیان سیاسی را توضیح دادند: «وقتی مسألۀ عزیمت آیت‌الله خمینی به پاریس مطرح شد، زندانیان مسلمان سیاسی طی اعلامیه‌ای متذکر شدند که این جریان یک توطئه بین‌المللی امپریالیستی - صیہونیستی علیه مرجعیت شیعه و رهبری انقلاب است، که به عنوان اعتراض به چنین توطئه‌ای اعلام اعتصاب غذا کردند. مجاهدین خلق که در زندان بودند به ما اعلام کردند که اگر از اعلامیه خود عبارت رهبری را حذف کنید ما هم در این اعتصاب شرکت خواهیم کرد. استدلالشان این بود که رهبری انقلاب با سازمان مجاهدین خلق است و نه با آیت‌الله خمینی که البته ما نپذیرفتیم و آنان هم در این اعتصاب شرکت نکردند.»

۱۲. پرواز به پاریس - جمعه ۶ اکتبر ۷۸ (۱۴ مهرماه ۱۳۵۷)

پرواز هواپیمای عراقی از بغداد برای پاریس ساعت ۷ صبح اعلام شده بود. عراقی‌ها توصیه کرده بودند که حدود ساعت ۶ صبح در فرودگاه باشیم. در طلوع

فجر بعد از انجام نماز، همه آماده حرکت شدند. ماشین‌های مأموران عراقی نیز حاضر شده بودند و ما را از هتل یکسره به فرودگاه بغداد، به سالن انتظار مخصوص، دور از دید مسافران عادی بردند. بعد از انجام تشریفات گمرکی بلیط‌های سفر را که حاضر کرده بودند، تحویل دادند. عراقی‌ها از وقتی که سفر به پاریس قطعی شده بود، با همه خیلی با احترام و مؤدبانه رفتار می‌کردند. حتی درخواست کردند که برای سفر به پاریس مهمان دولت عراق باشیم و بهای بلیط‌ها را نپردازیم. اما کسی نپذیرفت و بهای بلیط‌ها را پرداختیم. حدود ساعت ۸ صبح بود که هواپیما آماده پرواز شد و از ما خواستند سوار شویم. بنابراین از بدرقه کنندگان خداحافظی کردیم. در محوطه فرودگاه، مأموران عراقی به طور خیلی جدی همه جا را زیر نظر داشتند.

از اینجا به بعد دیگر اجازه ندادند از دوستان بدرقه‌کننده کسی جلوتر بیاید جز، آقای دعایی که تا پله‌های هواپیما با ما آمدند. از ایشان خداحافظی کردیم و پله‌ها را بالا رفتیم. هواپیمای عراقی، از نوع بوئینگ ۷۴۷ بود. مهمانداران هواپیما در حالی که پرده‌های قسمت درجه ۲ هواپیما و درجه یک را کاملاً کشیده بودند، ما را به طبقه دوم درجه یک هدایت کردند. آن‌ها ابتدا تمامی مسافران را سوار کرده بودند و تمام اقدامات مقدماتی پرواز انجام شده بود و هنگامی که هواپیما آماده پرواز شده بود، ما را سوار کردند. تمام این اقدامات احتیاطی را طوری انجام دادند که از مسافرین هواپیما کسی متوجه سوار شدن ما نشود.

در هواپیما، طبقه دوم درجه یک را به آیت‌الله خمینی و همسفران ایشان اختصاص داده بودند. این طبقه، به صورت یک اتاق مبله و معمولاً برای سفر شخصیت‌های دولتی است. مبلی‌ها طوری است که شخص می‌تواند دراز بکشد و استراحت کند. صندلی‌های آن مبله و خیلی راحت هستند. بعد از سوار شدن ما و جا به جا شدن، دو نفر دیگر هم آمدند و چند صندلی را اشغال کردند. ظاهراً آن‌ها هم مسافر بودند. اما قیافه و حرکات آن‌ها نشان می‌داد که مسافر عادی نیستند! وقتی هواپیما پرواز خود را شروع کرد. خلبان و خدمه هواپیما با این دو مسافر به خوش و بش پرداختند. به

از نجف تا پاریس □ ۷۱

زودی بر ما معلوم شد که این‌ها مسافر عادی نیستند بلکه مأموران امنیتی عراق و مأمور مراقبت از ما هستند. آن‌ها رفت و آمد ما را در هواپیما کنترل می‌کردند. حتی اگر می‌خواستیم به دستشویی برویم مراقب بودند. یک بار که آقای املائی خواست از طبقه دوم به طبقه پایین هواپیما برود، آنها جلوگیری کردند.

در بغداد موقعی که سوار هواپیما می‌شدیم، مأموران دوربین‌های ما را گرفتند. آقای املائی خیلی اهل حال و در عکس گرفتن فعال بود و به طوری که برای سفر از نجف به کویت، قبلاً یک دوربین عکاسی و یک دوربین فیلم‌برداری تهیه کرده بود و در طول سفر از نجف به مرز کویت مرتب فیلم‌برداری می‌کرد. در فرودگاه بغداد، در هتل دارالسلام و در آخرین دقایق قبل از سوار شدن به هواپیما، در تمام مراحل مرتب عکس برمی‌داشت و فیلم می‌گرفت. موقع سوار شدن به هواپیما مأموران عراقی دوربین‌های او را گرفتند و اجازه عکس‌برداری ندادند. و فقط وقتی به پاریس رسیدیم آن‌ها را به وی تحویل دادند.

در هواپیما آیت‌الله خمینی بسیار آرام و خونسرد، در کنار پنجره، بیرون را تماشا می‌کردند. هواپیما از بالای ابرها پرواز می‌کرد. زیر پا همه‌جا را ابر گرفته بود. تماشای ابرها از بالا خیلی زیبا و جالب است. مثل پنبه‌ای که حلاج زده باشد. منظره بسیار زیبایی داشت. قطعات ابر گاهی کوچک و گاهی بزرگ به ارتفاع یک کوه می‌نمود. وقتی به ابرها نگاه می‌کردم یاد مادرم افتادم که یک سال قبل از آن، بعد از ۱۷ سال فراق توانسته بود برای دیدن ما به آمریکا بیاید. برای مادر پیرم این سفر دور و دراز، آن‌هم تنها و با توجه به کسالتش خیلی شجاعانه بود. وقتی رسید در حالی که اشک شوق می‌ریخت می‌گفت پسرم کار عشق است عشق مادر به پسر. ضمن خاطرات سفرش می‌گفت پسرم در این سفر هر وقت از پنجره هواپیما بیرون را نگاه می‌کردم می‌دیدم که ابرها همه‌جا را مثل برف گرفته است. برف‌های سفید مثل یک شمد تمیز و زیبا، همه‌جا را پوشانیده است! مادرم ابرها را با برف‌ها تشبیه کرده بود. پس از عبور هواپیما از فضای ترکیه و ورود به اروپا، به تدریج سرزمین‌ها همه‌جا سبز و آباد بود. کمتر جایی را خشک می‌دیدم. همه‌جا سرسبز و همه‌جا آباد. هنگام عبور از

بالای کوه‌های آلپ مناظر طبیعی، بسیار زیبا بودند. عظمت کوه‌ها و سفیدی و تمیزی ابرها و برف‌ها، و دریاچه‌ها... جلوه و زیبایی خاصی داشتند. راستی که طبیعت چقدر نسبت به اروپاییان سخاوت مند بوده است! و در شرق نزدیک، طبیعت چه سخت و خشن است! یاد نوشته‌های مهندس بازرگان و تأثیر وضعیت جغرافیای شرق و غرب در گرایش‌های سیاسی و اقتصادی مردم آن‌ها، افتادم.

هوایما در ژنو توقف کوتاهی کرد. به دلیل نگرانی‌هایی که از رفتار عراقی‌ها داشتیم با حاج/احمد آقا صحبت شد که اگر بشود در ژنو همه پیاده بشویم و سفرمان از ژنو به پاریس را با هوایمای دیگر ادامه بدهیم. اما ملاحظه رفتار عراقی‌ها در هوایما و ممانعتی که حتی برای رفتن به طبقه پایین می‌کردند انجام برنامه را مشکل و یا غیرممکن ساخته بود. به هر حال در فرودگاه ژنو، با وجود ممانعت و مخالفت مأموران عراقی من برای تماس تلفنی با پاریس از هوایما خارج شدم ابتدا مأمور عراقی از رفتن ممانعت کرد ولی وقتی با خشونت و عصبانیت به او اعتراض کردم که مگر ما اسیر شما هستیم، راه را باز کرد. اما با وجود اعتراضم، به دنبال من آمد. آقای/املابی هم آمد. البته این کار آقای/املابی درست نبود چرا که حضور و تردد یک معمم در فرودگاه ژنو موجب جلب توجه عموم می‌شد و این جلب توجه معلوم نبود که به نفع ما باشد. اما خوب ایشان آمدند و من هم اعتراضی نکردم.

در بخش ترانزیت فرودگاه ژنو برای تلفن زدن به پاریس کمی معطل شدیم. تلفن‌های عمومی با سکه کار می‌کنند. البته در سوئیس با سکه‌های فرانک سوئیس. به همین دلیل باید دلار را به فرانک تبدیل و بعد سکه تهیه می‌کردم. در آن محوطه بانک نبود که پول تعویض کند به ناچار برای تهیه چند سکه فرانک سوئیس، از یک مغازه چیزی خریدم و پولش را به دلار دادم و او مابقی آن را به پول سوئیس پس داد. به هر حال با زحمت با دکتر حبیبی تماس گرفتم. مراتب نگرانی خود را از رفتار عراقی‌ها بیان کردم و از او خواستم که اگر تا یک ساعت دیگر که هوایما به پاریس می‌رسد، ما را پیاده نکردند شما دست به کار بشوید. مأمور عراقی هم

از نجف تا پاریس □ ۷۳

چنان مثل سایه دنبال ما بود. حتی وقتی با تلفن صحبت می‌کردم پشت در باجه تلفن مراقب بود و موقع شماره گرفتن، دقت داشت که شماره‌ها را ببیند اما من طوری ایستاده بودم که او نمی‌توانست صفحه تلفن را ببیند. ضمن آنکه به اعمال او توجه داشتم، نمی‌توانستم بفهمم که منظور او از این همه مراقبت چیست؟ چرا ما را حتی در ترانزیت فرودگاه ژنو تعقیب می‌کند؟ اگر منظورش حفاظت امنیتی ما باشد چه لزومی دارد که بخواهد شماره تلفنی را که می‌زنم بفهمد!! این رفتار مأموران عراقی تا آخرین دقیق سفر ادامه داشت.

۱۳. در فرودگاه پاریس

هوایما بعد از حدود یک ساعت توقف در ژنو، مجدداً به راه خود به سوی پاریس ادامه داد. فاصله ژنو تا پاریس حدود یک ساعت پرواز است. وقتی هوایما در باند فرودگاه پاریس به زمین نشست در آن لحظه یک ماشین پلیس فرودگاه به موازات هوایما روی باند حرکت می‌کرد. آیا تمام پروازها این چنین تحت مراقبت بودند؟ مأموران مسلسل به دست در گوشه و کنار فرودگاه همه جا دیده می‌شدند. آن روز معنای این مشاهدات را نفهمیدیم و آن‌ها را حمل بر مسائل دیگری کرده و تصور می‌کردیم که فرانسوی‌ها از سفر آیت‌الله خمینی باخبرند و این توجهات بدان علت است. اما بعداً که پرسیدیم معلوم شد که چند روز قبل انفجاری در فرودگاه رخ داده بود و اینها واکنش به آن حادثه است.

در فرودگاه پاریس نیز عراقی‌ها باز اصرار داشتند که ما بعد از خروج تمام مهمان‌ها، از هوایما خارج شویم. اما ما به دلیل رفتاری که از آن‌ها دیده بودیم و شک و تردیدی که در دلمان نسبت به آن‌ها ایجاد شده بود، ترجیح دادیم که در میان همان شلوغی‌ها و همراه با سایر مسافران بیرون برویم. مأموران عراقی هم دیگر نتوانستند کاری کنند. از آن‌ها خداحافظی کردیم و از هوایما خارج شدیم.

برای پیاده شدن از هوایما قرار گذاشتیم که آیت‌الله خمینی و حاج احمد آقا و من اول پیاده شویم و سعی کنیم به سرعت خارج شویم و آقایان فردوسی‌پور و

املائی با کمی تأخیر خارج شوند. به طوری که وقتی آنها وارد محوطه فرودگاه و گمرک می‌شوند، ما خارج شده باشیم. برای تسریع در خروجمان حتی قبض‌های چمدان‌ها را همه به آنها دادیم که آنها را بعداً تحویل بگیرند. اما این تصمیم موجب ناراحتی شدید آقای فردوسی‌پور از من شد.^(۱۰)

در آن زمان و در آن لحظات احساس می‌کردم وظیفه سنگینی بر دوش دارم. در تمام طول سفر، این سنگینی را احساس کرده بودم. احساس وظیفه دربارهٔ حفظ جان آیت‌الله خمینی از هرگونه خطر و توطئه. احساس می‌کردم که چشمان یک ملت به دنبال ماست و همه جا مراقب ما هستند و تمامی انتظارات را متوجه خود می‌دیدم. فکر می‌کردم که اگر خطری متوجه ایشان بشود، چگونه می‌توان جواب سی و چند میلیون ایرانی چشم انتظار را داد. اعتراف می‌کنم که در آن لحظات برخلاف خونسردی معمولی‌ام، حالت هیجان‌زدگی به من دست داده بود. فاصلهٔ در ورودی تا محل مأموران گمرکی زیاد نبود و ما هم خیلی آرام و به طور معمول راه می‌رفتیم، اما همان فاصله کوتاه از نظر زمان برای من بسیار طولانی می‌نمود. اوراقی را که در هواپیما داده بودند تا برای ورود به پاریس پر کنیم، حاضر کرده بودم و آنها را به مأمور گمرک ارائه دادم. مأمور گمرک با یک نگاه تند و تعجب‌آوری به دو همراه من نگاه کرد. هر لحظه انتظار داشتم که ایراد و بهانه‌ای بگیرد و یا سؤالی کند. اما چنین نشد. او اوراق را گرفت روی هرکدام شماره‌ای زد و خطی کشید و در کناری روی دسته اوراق قبلی گذاشت و بر پاسپورت هر کدام از ما مهری زد که تاریخ ورود به فرودگاه را نشان می‌داد و بدون آنکه حرفی بزند، گذرنامه‌ها را به ما پس داد. در فرودگاه‌های شلوغ و پرتدد، مأموران در عین حال که زیرک و باهوش و کارکشته هستند، کار خود را خیلی سریع و بی سروصدا انجام می‌دهند و کثرت تردد جایی برای بحث و گفتگو نمی‌گذارد. کمترین قصوری در انجام وظیفه باعث ازدحام و تراکم مسافران می‌شود. به هر حال وقتی پاسپورت‌ها را مهر زدند و برگرداندند، یعنی آزادید بروید. در محوطه فرودگاه، تنها این یک مأمور نبود که ورود مسافرین را رسیدگی

می‌کرد. باجه‌ها و میزهای متعددی بود که مسافران برای عبور از گمرک و ورود به محوطه بعدی، که در واقع ورود به شهر پاریس محسوب می‌شد، می‌توانستند از هر یک از باجه‌ها که خلوت‌تر است استفاده کنند. ما چون زودتر از هواپیما خارج شده بودیم و باری هم نداشتیم موقعی به جلوی باجه میز مأمور رسیدگی رسیدیم که تقریباً خلوت بود و توانستیم به سرعت خارج شویم. آن طرف باجه در محل راهروی خروجی، دوستان همه منتظر بودند. آقایان حبیبی - قطب‌زاده و بنی‌صدر و عبدالباقی آیت‌اللهی و نوری‌البلا و کیل دعاوی فرانسوی که او را می‌شناختم، حضور داشتند به اضافه یک وکیل دیگر که او را نشناختم. چند نفر دیگر بودند که مرتب فیلم‌برداری می‌کردند. جمعاً شاید حدود ۲۰ نفری به استقبال آمده بودند و من جز چند نفر بقیه را نمی‌شناختم از میان قیافه‌های آن‌ها آقای موسی اصفهانی‌زاده نوه آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی را شناختم. او فوراً به جلو آمد و خود را در کنار آیت‌الله خمینی قرار داد، در حالی که فردی مرتب عکس می‌گرفت و فیلم برمی‌داشت. این فرصت‌طلبی مرا سخت ناراحت کرد. می‌دانستم که هدف آن‌ها از این عکس گرفتن‌ها چیست. به یاد آوردم که چند سال قبل نشریه‌ای به نام «نهضت روحانیت» در عراق چاپ می‌شد که راجع به تمام مراجع در آن مطالبی بود جز آیت‌الله خمینی. این امر ما را سخت مشکوک کرده بود که یعنی چه؟ با توجه به نوع مطالب و برخی از مقالات حدس زدم که انتشار آن از طرف آقای موسی اصفهانی باشد، با عراق تماس گرفتم آن‌ها حدس مرا تأیید کردند. تحلیل من از مطالب این نشریه زنگ خطری را به صدا در آورد که می‌خواهند «نهضت روحانیت منهای خمینی» را جا بیندازند. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همین برنامه را برای نهضت ملی داشتند. ایادی رژیم شاه می‌گفتند که شاه به «اسم مصلح» حساسیت دارد. هر چه از دستگاه می‌خواهید، مطرح کنید اما «اسم مصلح» را نبرید. برخی از عناصر ملی نیز همین استدلال را به کار می‌بردند. در آن زمان من در نهضت مقاومت ملی فعال بودم. عضو کمیته انتشارات و تبلیغات و مسئول دانشگاه بودم، ما این روش دولت کودتایی را توطئه می‌دانستیم و مقابله با آن را

وظیفه خود. (خاطرات جلد اول). به همین سبب مقاله‌ای تحت عنوان «نهضت ملی منهای مصدق محکوم است» نوشته شد و در «راه مصدق» ارگان نهضت مقاومت ملی که به طور محرمانه و مخفی چاپ و توزیع می‌شد منتشر گردید. در این مقاله خط انحرافی تحلیل و محکوم شده بود. انتشار این مقاله در محافل ملی با استقبال رو به رو شد و آن توطئه خنثی گردید. روش نشریه‌ی «نهضت روحانیت» مرا به یاد آن ماجرا و توطئه انداخت. به همین سبب مقاله‌ای نوشتم تحت عنوان «نهضت روحانیت منهای خمینی» و با نقل قول‌هایی از نشریه «نهضت روحانیت»، این خط انحرافی و توطئه‌گرانه را افشا نمودم. این مقاله به صورت سرمقاله‌ای در شماره آذرماه ۵۷ نشریه «پیام مجاهد» ارگان «نهضت آزادی ایران در خارج کشور» چاپ و منتشر شد. آن شماره «پیام مجاهد» مخصوصاً برای نجف و قم زیاد فرستاده شد. بعدها دوستان نجف ضمن تأیید مواضع و صحت استنباطاتم گفتند که همان مقاله و افشاگری باعث شد که نشریه «نهضت روحانیت» بساط خود را جمع کند و برود دنبال کار دیگری!!

دیدن آقا موسی اصفهانی در فرودگاه، با وجود آن همه اصرار و تأکید که ورود ما به پاریس باید تا آن جا که ممکن است، بی سروصدا باشد مرا متعجب ساخت. از فرودگاه که بیرون آمدیم. آقای بنی‌صدر ما را به ماشینی که در جلوی در منتظر بود هدایت کرد. در آن جا حبیبی چیزی نگفت و من تصور کردم که همه چیز طبق نظری که داده شده تنظیم گردیده است. در عقب ماشین احمد آقا، آیت‌الله خمینی و من سوار شدیم در صندلی جلو آقای بنی‌صدر نشست و راننده را هم معرفی کرد: دکتر غضنفرپور. من غضنفرپور را تا آن روز ندیده بودم و یا اگر هم دیده بودم قیافه او را به جا نمی‌آوردم. بنی‌صدر ضمن معرفی او اظهار داشت که از دوستان مورد اعتمادش می‌باشد.

ماشین به سوی شهر حرکت کرد و سرانجام در مقابل ساختمان چندطبقه‌ای توقف نمود و سرنشینان به طبقه چهارم هدایت شدند. در طبقه چهارم به یک آپارتمان کوچکی وارد شدیم که معلوم بود از قبل آن را برای اقامت آیت‌الله

از نجف تا پاریس □ ۷۷

خمینی آماده ساخته‌اند. در اتاق مهمانخانه میز و صندلی‌ها را برداشته و تشکی در بالای اتاق انداخته بودند. آپارتمان کوچک بود و غیر از اتاق پذیرایی، آشپزخانه کوچک و دو اتاق کوچک دیگر هم داشت. اتاق پذیرایی با چند دسته گل تزئین شده بود و به استراحت *آقا* اختصاص داده شده بود.

بعد از پرس و جو معلوم شد اینجا منزل مسکونی آقای غضنفرپور است که برای اقامت *آقا* اختصاص داده شده است. این اولین تخطی از برنامه پیش‌بینی شده بود. روشن بود که چرا این چنین ترتیب داده شده است. اما در آن موقع فرصت اعتراض نبود.

به این ترتیب بود که بالاخره روز جمعه ۶ اکتبر ۷۸ برابر با دوم ذی‌قعدة ۱۳۹۸ برابر با ۱۴ مهرماه ۵۷ به همراه *آیت‌الله خمینی* وارد پاریس، این شهر افسانه‌ای و مهد آزادی و تمدن و علم، مرکز نشر عقاید و آراء جدید در دنیا و... شدیم و به این ترتیب بود که هجرت *آیت‌الله خمینی* به پاریس آغاز شد. هجرتی که نقطه عطف و گردش بزرگی در تاریخ مبارزات ضداستبدادی محسوب می‌شود. هجرتی که یکصد و هجده روز به طول انجامید و بزرگ‌ترین اتفاقات تاریخ کشورمان در این دوره به وقوع پیوست. مسأله ایران و انقلاب اسلامی ایران بزرگ‌ترین موضوع رسانه‌های گروهی دنیا شد. خبرنگاران را از سرتاسر جهان به پاریس جلب و توجهات مردم جهان را به خود جذب کرد و در پایان آن *آیت‌الله خمینی* با پیروزی کامل بعد از ۱۴ سال تبعید به کشور بازگشتند.

۱۴. اولین پیام آقای خمینی از پاریس

موقعی که در *بغداد* سفر به پاریس قطعی شد، با توجه به انتشار اخبار خروج *آیت‌الله خمینی* و همراهان از نجف و حوادث مرز کویت و عراق و نگرانی‌های مردم، بیانیه‌ای نوشته شد که بلافاصله بعد از ورود به پاریس منتشر شد. در این پیام به فشارهای دولت عراق و رویدادهائی که منجر به سفر به پاریس شد، اشاره شد. متن این بیانیه در صحیفه نور آمده است.

۱۵. تحریف تاریخ

در سفری که از نجف شروع و پس از پشت سر گذاشتن ماجراهای مرزکویت و عراق اتفاق افتاد به پاریس ختم شد، آقای حاج احمد خمینی در کنار پدر و تصمیماتی که گرفته می‌شد، حضور فعال داشت. ایشان بعد از درگذشت آیت‌الله حاج مصطفی از ایران به عراق آمده بود. اولین دیدار و آشنایی من با حاج احمد آقا در بیروت (حازمیه) منزل امام موسی صدر و با حضور دکتر چمران بود. در این دیدار گفتگوها در باره چگونگی حمایت آقای صدر و شیعیان لبنان از آیت‌الله خمینی بود. در سفرهایی که به لبنان می‌رفتم و امکان سفر به عراق را هم پیدا می‌کردم در نجف با ایشان نیز دیدارهای جداگانه و تبادل فکر و نظر داشتم. در سفر از نجف به پاریس و در رویدادهای مرزکویت و عراق همه جا با هم بودیم. هیچ نکته تاریک و مبهمی در روابط ما وجود نداشت. در سفر به پاریس تردیدی نیست که تصمیم نهایی با شخص آیت‌الله خمینی بوده است. هنگامی که فشار دولت عراق به آیت‌الله خمینی افزایش پیدا کرد، مسأله خروج از عراق مطرح شد. اطرافیان آیت‌الله خمینی هر یک نظری در باره محل اقامت جدید می‌دادند.

بعضی‌ها رفتن به سوریه و بعضی رفتن به دره بقاع در لبنان را پیشنهاد می‌کردند. آقای جلال فارسی می‌نویسد: «سوریه را برای اقامتشان بهترین جا تشخیص داده بودم، اشکالات و خطراتی را که در لبنان برایشان هست برشمردم. گفتم در صورتی که بخواهند به لبنان تشریف بیاورند بهترین جا بعلبک است.»

حاج احمد آقا بنابه نوشته خودشان در مجموعه‌ای از نامه‌های آیت‌الله خمینی تحت عنوان «وعده دیدار»، در ذیل نامه مورخ ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ در مورد خروج از عراق چنین آورده است: «اخراج ایرانی‌های مبارز از عراق موجب شد به حضرت آیت‌الله خمینی پیشنهاد کنم در صورت اخراج ایشان، در یکی از کشورهای اسلامی اجازه اقامت بگیریم. بیشتر در ذهنم سوریه یا لبنان و در مرحله بعد پاکستان بود.»

بعد از آغاز درگیری‌های سال ۱۳۶۰، نگاه و نگرش بعضی‌ها تغییر پیدا کرد و سخنان دیگری مطرح شد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد: جمعه ۲ بهمن (۱۳۶۰): «اول شب احمد آقا آمد... مشورت کرد در مصاحبه‌ای بگویند که نهضت آزادی در تصمیم رفتن امام از عراق به پاریس نقشی نداشته است. اخیراً آن‌ها گفته‌اند که ما کمک کرده‌ایم و جریان رفتن امام را گفت که فقط خود احمد آقا و امام در این خصوص تصمیم گیرنده بوده‌اند...»^(۱۱)

آقای هاشمی از پاسخی که به حاج احمد آقا داده است، چیزی ننوشته است. اما آقای احمد خمینی در بهمن ۱۳۶۰ در مصاحبه‌ای با کیهان مطالب مورد نظر خود را در باره سفر به پاریس، که با آقای هاشمی مطرح کرده بود، عنوان کرد.^(۱۲)

بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی، حاج احمد آقا در پیش خطبه نماز جمعه در ۱۲ بهمن ۱۳۶۹ مطالب تحریک کننده تازه‌ای را عنوان کرد.^(۱۳) که در سایت‌ها و نشریات وابسته به جریان‌های تند و افراطی بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد. از آن جا که مطالب ایشان حاوی تعریض‌ها و اتهامات بود، به ایشان جواب دادم.^(۱۴)

در مصاحبه‌ای از آقای دکتر صادق طباطبایی، برادر همسر حاج احمد خمینی در مورد سفر به پاریس سؤال می‌شود که محتشمی پور مدعی است که این پیشنهاد متعلق به سید احمد خمینی بوده است و نه دکتر یزدی. دکتر صادق طباطبایی جواب می‌دهد: «من نمی‌دانم چه چیزی از آیت‌الله خمینی کسر می‌شود اگر این ایده متعلق به خودشان نباشد. و چه امتیازی برای دکتر یزدی است اگر آیت‌الله خمینی به پیشنهاد ایشان عمل کرده باشند. اما معقول است که بگوییم این ایده را کسی داده که اطلاعات کافی درباره کشورهای اروپائی داشته و می‌دانسته که شرایط سیاسی در فرانسه به نسبت سایر کشورهای اروپائی مهیا و مناسب‌تر است. دکتر یزدی بهتر از هر کسی می‌توانسته است این پیشنهاد را بدهد. به علاوه این که او به شدت مورد وثوق و علاقه آیت‌الله خمینی و حتی نماینده ایشان در آمریکا بود. چه اشکالی دارد اگر بپذیریم که ایشان این پیشنهاد را به آیت‌الله خمینی داده‌اند و آیت‌الله خمینی هم در این باره با سید احمد مشورت کرده‌اند و تصمیم

خود را گرفته‌اند. اگر این پیشنهاد به ذهن آیت‌الله خمینی نرسیده باشد، چه کمبودی برای ایشان است. کسانی که این صحبت‌ها را مطرح می‌کنند مبتنی بر یک کینه سیاسی تاریخ را بازگو می‌کنند. آقای محتشمی‌پور حتی نوع حضور دکتر یزدی در عراق و هویت او را هم با شک و تردید بیان می‌کند و مبتنی بر نوعی بی‌اعتمادی و عداوت صحبت می‌کند که چه‌بسا بر آمده از اتفاقات سال‌های بعد باشد. گوئی اگر فلان شخصیت اصول‌گرای راست در سفر آیت‌الله خمینی به پاریس با ایشان همراه نبوده، از دکتر یزدی هم نباید نامی برده شود. به نظر من وقتی رفتن آیت‌الله خمینی به کویت با مشکل مواجه شد طبیعتاً دکتر یزدی باید پیشنهاد سفر به پاریس را داده باشد و دلیلی هم نیست که ایشان دروغ بگوید.»

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها

۱. برای اطلاع بیشتر رک: *شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر ابراهیم یزدی - جلد دوم: هجده سال در غربت ۱۳۳۹-۱۳۵۷ و نیز اسناد نهضت آزادی ایران خارج از کشور.*

۲. اسناد این مطلب در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» از همین نویسنده آمده است.

۳. *حمایت و پشتیبانی نهضت آزادی ایران از تظاهرات سازمان جوانان مسلمان در برابر کاخ سفید*

بسمه تعالی

سازمان جوانان مسلمان در آمریکا

خبر اعتصاب غذای سازمان جوانان مسلمان در آمریکا که در روزهای اخیر به منظور ابراز همدردی با خلق تحت ستم ایران و خانواده‌های شهدای روز ۱۷ شهریور و انزجار نسبت به جنایات رژیم شاه جبار و خودکامه و ضدمردمی دیکتاتور ایران، در واشنگتن برگزار شده است با خوشحالی دریافت گردید. ما موفقیت هر چه بیشتر خواهران و برادرانی که از خارج کشور با اقدامات گسترده خودشان صدای ملت مسلمان و آگاه ایران را به گوش جهانیان می‌رسانند از خداوند بزرگ مسئلت می‌نماییم. نهضت آزادی ایران ۲۴ شهریور ۵۷

۴. نامه نهضت آزادی ایران - خارج از کشور به رئیس‌جمهور عراق

«آقای حسن البکر - رئیس‌جمهور عراق

اطلاع حاصل شد که به دستور شما از روز شنبه ۲۰ شوال ۹۸ مأموران پلیس شما منزل زعیم شیعیان جهان و رهبر مبارزات رهایی‌بخش مردم مسلمان ایران /امام خمینی را محاصره کرده‌اند و با این شیوه پلیسی و ارتجاعی مانع از تماس مردم با معظم له می‌شوند و عملاً ایشان را زندانی کرده‌اند. طبق اظهار نظر نماینده شما، دولت عراق ملزم است که براساس توافق با رژیم شاه مانع آزادی بیان و قلم امام خمینی گردد. شما با این عمل خود علیه امام خمینی تمام مقررات و عهدود بین‌المللی را در مورد حقوق سیاسی و مدنی و اعلامیه جهانی حقوق بشر نفی کرده‌اید.

آقای رئیس‌جمهور! البته این اولین بار نیست که دولت شما مزاحمت‌هایی برای امام خمینی فراهم ساخته است در دفعات گذشته ما هر بار بعد از کسب اطلاع از مزاحمت‌های دولت شما مراتب نگرانی و اعتراض خود را به اطلاع شما رسانده‌ایم و وظایف و تعهدات بین‌المللی شما را یادآور شده‌ایم. شما تا به حال مدعی بوده‌اید که «امام خمینی» «مهمان عراق» است نه یک تبعیدی. اما عمل شما خصوصاً در شرایط کنونی، همکاری مستقیم شما با شاه ایران و امپریالیسم بین‌المللی می‌باشد.

مبارزات رهایی بخش مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی اکنون به مراحل حساس خود رسیده است و در این چند ماه اخیر جهان شاهد اوج‌گیری این مبارزات حق‌طلبانه بوده است. امروز شعار مردم ما در سراسر ایران سرنگونی شاه و کسب استقلال و آزادی و استقرار حکومت اسلامی است و شرکت وسیع و همگانی مردم مسلمان ایران در این مبارزه رژیم شاه را به پرتگاه سقوط کشانده است. ما صریحاً اعلام می‌داریم که ادامه این روش و عمل دولت شما در ایجاد مزاحمت برای امام خمینی به سود ارتجاع منطقه و امپریالیسم بین‌المللی بوده و مورد تنفر مردم ایران و امت اسلام و آزادی‌خواهان جهان نسبت به شما و رژیم عراق خواهد بود. این عمل شما به تشدید تشنج در اوضاع منطقه منجر خواهد شد. چنین امری مسلماً به ضرر مردم عراق و امت عربی خواهد بود.

بدون شک مسؤولیت عواقب وخیم چنین اوضاعی شخصاً به عهده شما و دولت عراق می‌باشد. برای پیش‌گیری از چنان عواقبی رفع فوری هرگونه مزاحمت و محدودیتی از امام خمینی امری است ضروری.

نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)

یکشنبه ۲۱ شوال ۹۸ - مطابق ۲ مهر ۵۷ - ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۸

رونوشت به: امام خمینی نجف - مراجع عظام در قم - آقای مهندس بازرگان رئیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران - آقای بومدین رئیس‌جمهور الجزایر - آقای حافظ اسد رئیس‌جمهور سوریه - سازمان ملل متحد آقای کورت والداهیم - آقای یاسر عرفات - خبرگزاری‌های بین‌المللی.

۵. جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر تهران - ایران

۴۲۵/۲ - به تاریخ ۷ مهرماه ۱۳۵۷

سفارت کبرای عراق در ایران

جناب آقای سفیر کبیر

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بدین وسیله با ادای سلام و احترام، تأسف شدید خود را از محدودیت غیرقانونی و رفتار غیرمنتظره‌ای که اخیراً در نجف اشرف نسبت به مرجع عالی‌قدر تشیع حضرت آیت‌الله خمینی به عمل آمده است ابراز می‌دارد و وظیفه خود دانستیم که بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر مراتب را با آن جناب در میان گذارده خواهش نماییم که چون ارتباط مستقیم با حضرت رئیس جمهور کشور عراق نداریم، دستور فرمایید آن را به معظم له برسانند.

آن جناب با حضوری که در کشور ما و استحضاری که از جریانات امور دارند بهتر می‌توانند ترجمان احساسات و نظریات قانونی ما و سایر مردم ایران در قبال دولت متبوعه گردیده، محتوای نامه ما را با گزارش خودتان تأیید و تکمیل فرمایید. ضمناً بسیار خوشوقت خواهیم بود اجازه فرمایید دو نفر از اعضای کمیته اجرائیه جمعیت با آن جناب ملاقات نمایند. رئیس هیأت اجرائیه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر. تلفن‌های آقای دکتر عبدالکریم لاهیجی، مسؤول روابط عمومی جمعیت: دفتر ۶۵۰۳۳۷، منزل ۲۲۶۳۱۳

۶. گزارش روزنامه السفیر لبنان ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۸

(۴ مهرماه ۱۳۵۷)

روزنامه السفیر ضمن درج خبر محاصره منزل آیت‌الله خمینی متن کامل تلگراف نهضت آزادی را در شماره ۲۶ سپتامبر ۷۸ (۴ مهرماه ۱۳۵۷) خود منتشر نمود. ترجمه فارسی خبر روزنامه السفیر به قرار زیر است:

«به دنبال اخبار ایجاد محدودیت برای فعالیت‌های [آیت‌الله] خمینی و محاصره منزل او در عراق نهضت آزادی ایران در تلگرافی به حسن البکر رفع محدودیت‌ها را مطالبه می‌کند.

«طهران ۲۵ سپتامبر - خبرگزاری آی پی دیشب قوای مسلح عراقی منزل زعیم دینی ایرانی مخالف رژیم، آیت‌الله خمینی را در شهر نجف محاصره کردند و لکن بعد از اعتراضات شدید رهبران دینی ایرانی در تهران، عقب‌نشینی کرده و رفع مزاحمت نمودند. منابع مطلع

ایرانی گفتند که نیروهای عراقی منزل او را بدون هیچ گونه دلیلی محاصره کردند. اما مسؤولین عراقی عقب‌نشینی کرده و به نیروهای خود دستور رفع مزاحمت دادند و گفتند که: «محاصره به دنبال سوء تفاهم ساده‌ای که پیش آمده بود رخ داده است». «آیت‌الله عبداللّه شیرازی زعیم دینی ایرانی مقیم مشهد طی تلگرافی به رئیس جمهور عراق، احمد حسن البکر خواستار صدور دستور فوری مبنی بر عقب‌نشینی نیروهایی که منزل [آیت‌الله] خمینی را محاصره کرده‌اند شده است. و در خبری که (ای. اف. پی - خبرگزاری فرانسه) امروز بیانیه کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران را منتشر ساخت که طی آن تأکید شده است که منزل امام خمینی از شنبه گذشته تحت محاصره قرار گرفت و مانع ورود اشخاص می‌گردند. این بیانیه از حکومت عراق اعاده آزادی [آیت‌الله] خمینی و حقوق وی را در اسرع وقت ممکن خواستار شده است، کما این که تمامی مردم و جنبش‌های دموکراتیک به این اقدام حکومت عراق اعتراض دارد.»

روزنامه السفیر، بعد از یک مقدمه خبری، ترجمه عربی بیانیه نهضت آزادی را به طور کامل چاپ کرده است.

۷. دکتر علی درباره سرنوشت خود، بنا به درخواست نگارنده، نواری پرکرد که در همان زمان در خارج از کشور توزیع شد.

۸. تصویر صفحات گذرنامه آیت‌الله خمینی

صفحات ۲، ۳ و ۱۴ و ۱۵ گذرنامه ایرانی آیت‌الله خمینی ویزای ورود به کویت را، که قبل از سفر تهیه شده بود، مهر ورود به کویت، به تاریخ ۷۸/۱۰/۴، یعنی همان روزی که ما وارد مرز شدیم، و نیز مهر «ملغی»، یا ابطال اجازه ورود، بر آن زده شده است، را نشان می‌دهد. در صفحه ۱۴، دو مهر دیده می‌شود: اولی مهر خروج از مرز عراق در صفوان به تاریخ ۷۸/۱۰/۴ و دیگری مهر خروج از فرودگاه بین‌المللی بغداد در تاریخ ۷۸/۱۰/۶.



۹. انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا

انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا Muslim Students Association که اختصاراً MSA نامیده می‌شود، اولین بار در سال ۱۹۶۱ به همت عده‌ای از دانشجویان مسلمان از کشورهای اسلامی، از جمله ایران، که در آن قاره به تحصیل اشتغال داشتند و با هم پیوستن تعدادی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌های آمریکا، تأسیس یافت و به سرعت مورد استقبال دانشجویان و به طور کلی مسلمانان تحصیل کرده مقیم آمریکا قرار گرفت و به یک سازمان فعال اسلامی، نه تنها در سطح دانشگاه‌ها، بلکه در میان مجامع اسلامی آمریکا تبدیل گردید و مرکز تجمع مسلمانان مقیم آمریکا و یکی از ستون‌های فعال و عمده حرکت اسلامی در قاره آمریکا شد. (در جلد دوم خاطرات - ۱۸ سال در غربت درباره این انجمن توضیحاتی داده‌ام).

۱۰. فردوسی‌پور سال‌ها بعد در خاطراتش نوشت: «از ژنو پرواز کردیم، آقای دکتر یزدی نقشه و توطئه‌ای در ورود به پاریس ریخته بود، که حکایت از واقعیتی داشت که در باطن

و نیت این شخص بود و آن این بود که ما را از آیت‌الله خمینی جدا کند، لذا مطرح کرد که جوّ پاریس جوّی است نسبت به لباس روحانیت خوشبین نیستند، گفتم چرا؟ گفت: سال گذشته در پاریس اعتصابی برگزار شد که روحانیان خوب عمل نکردند و..... می‌گفت اگر ما، چهار نفر روحانی را با هم وارد پاریس بکنیم خوش نما نیست، بنابراین من با حضرت آیت‌الله خمینی و حاج احمدآقا می‌رویم، شما با نیم ساعت تأخیر با آقای املائی بیایید.....» (همگام با خورشید. از ایران تا ایران. مجتمع فرهنگی اجتماعی امام خمینی، فردوس، ۱۳۷۲).

این یک داوری بسیار شتابزده و دور از انصاف است. توصیه من برای این بود که آیت‌الله خمینی هرچه سریع‌تر از فرودگاه خارج شود. نگرانی من از رویدادی بود که در سال گذشته در پاریس رخ داده بود. آقای فردوسی‌پور در همین خاطرات خود (ص ۲۴۵) در مورد بازداشت چند تن از روحانیان اعتصاب‌کننده در پاریس می‌نویسد که بعضی از آن‌ها به مدت ۱۸ روز در بازداشتگاه پاریس به سر بردند. اما نمی‌نویسد چرا، شاید هم علت آن را نمی‌دانسته است. قضیه از این قرار بود که دو یا سه نفر روحانیان مبارز اعتصاب‌کننده در پاریس در پارک عمومی درحالی که کیسه‌ای از اجناس در دست داشتند و یکی از آن‌ها کبوتری را هم گرفته بود و در کیسه‌اش انداخته بود، پلیس به آن‌ها مشکوک می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که محتویات کیسه را نشان دهند. علاوه بر کبوتر، که پلیس آن را آزاد کرد، از آن‌ها خواست قبض خرید اجناس را ارائه دهند. اما آن‌ها نداشتند. به همین دلیل پلیس تصور کرد که این اجناس را از فروشگاه دزدیده‌اند و آن‌ها را بازداشت کرد. صادق قطب‌زاده با پرداخت ۷هزار فرانک جریمه، آن‌ها را آزاد نمود. فردوسی‌پور در جای جای خاطرات خود مطالب بی‌اساس دیگری نیز به من نسبت داده‌اند. خدا از سر تقصیراتش بگذرد.

۱۱. کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۰ - عبور از بحران، به اهتمام یاسر

هاشمی، نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶.

تلاش برای حل «مسأله آیت‌الله خمینی»

«فَدَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أَمَلِي لَهُمْ أَنْ كَيْدِي مُبِينٌ» / (قلم ۴۴ و ۴۵)

مرا با آن‌ها که این سخن را تکذیب می‌کنند واگذار تا اندک اندک، چنان که درنیابند، فروگیرمشان و به آن‌ها مهلت دهم. هر آینه مکر من مگری استوار است.

خروج آیت‌الله خمینی از نجف اشرف و هجرت به پاریس ظاهراً نتیجه سیاست هماهنگ/ایران و عراق و اعمال فشارهای ممتد و مستمر دولت عراق به منظور جلوگیری از فعالیت‌ها و ساکت ساختن ایشان بوده است.

علاوه بر آن که آقا این مسأله را شخصاً در طی سفر از نجف به کویت برای نگارنده شرح دادند، در چندین فرصت آن را طی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها بیان کرده‌اند. اسنادی نیز در دسترس است که همگی نشان دهنده یک برنامه‌ریزی مشخص است. در این فصل ابتدا سخنان ایشان و سپس اسناد به دست آمده ارائه و بررسی می‌شوند. اگر چه محتوای همه این اسناد تقریباً یکی است اما به لحاظ اهمیت تاریخی مسأله و نیز به خاطر آن که هر یک از این اسناد قسمتی از داستان را منعکس می‌سازند، تمامی این موارد عیناً نقل می‌شود:

۱. سخنان آیت‌الله خمینی در پاریس - ۱۹ مهرماه ۱۳۵۷

«رئیس اطلاعاتشان پیش من آمد و راجع به اینکه شما فعالیت نکنید، برای اینکه ما تعهداتی با دولت ایران داریم. من گفتم، خوب شما تعهداتی نسبت به دولت ایران دارید. اما من نسبت به آن تعهدی ندارم. ما هم تعهداتی داریم نسبت به اسلام، نسبت به ملت خودمان. ما به کار خودمان ادامه می‌دهیم. شما هر کاری می‌خواهید بکنید.

گفت آخر شما هر روز اعلامیه می‌دهید. هر روز یک نواری می‌فرستید و چه می‌کنید. کمترش کنید. گفتم: نه، من اعلامیه می‌دهم، نوار هم پر می‌کنم و می‌فرستم. منبر هم اگر رفته صحبت می‌کنم. این‌ها چیزی است که من نمی‌توانم کنارشان بگذارم. او هم رفت. بعد تشدید کردند. به طوری که من دیدم این‌ها دیگر تحمل مطلب را ندارند. پیش‌تر، این را گفته بود که فلانی هیچ، اما رفقای او را چه و چه خواهیم کرد. من دیدم ممکن است اینها رفقای ما را یک تهدیدی بکنند و برای ما هم مکانی مطرح نیست. می‌خواهیم کارمان را انجام دهیم. قرار گذاشتیم که به کویت بروم و بعد از آنجا به یکی از ممالک اسلامی بروم. با اینکه ویزا هم داشتیم، در سرحد کویت مانع شدند. حتی اجازه این که برویم به فرودگاه و از آنجا پرواز کنیم را هم ندادند. ما برگشتیم به عراق. معلوم شد که خود آن‌ها هم تفاهمی داشتند. منتظر ما بودند همان جمعیتی که ما را آورده بودند باز آنجا ایستاده بودند. برگشتیم عراق. ما را به بصره بردند و بعد از چندین ساعت بردند بغداد. گفتیم حالا بیاییم اینجا شاید بتوانیم یک محلی برای خود انتخاب کنیم. موقتاً آمدیم فرانسه».

همچنین نگاه کنید به سخنرانی ایشان در مهرماه ۵۷ و مصاحبه با روزنامه گاردین (۱۰ آبان ۵۷) و با رادیو تلویزیون اطریش (۱۰ آبان ۵۷).
 پس از مراجعت به ایران و پیروزی انقلاب در ۶ اسفند ۵۷ هیأتی از مسلمانان کویت برای دیدار آیت‌الله خمینی به ایران آمدند. ایشان خطاب به آن‌ها همین مطالب را گفتند و تأکید کردند که می‌خواستند از عراق بروند به کویت و سپس در سوریه اقامت کنند (صحیفه نور).

۲. فشارهای سیاسی عراق

از زمانی که آیت‌الله خمینی از تبعیدگاه ترکیه به عراق منتقل شدند. مرتب از جانب دولت عراق تضيیقاتی برای ایشان به وجود می‌آوردند. باید توجه داشت که انتقال ایشان از ترکیه به عراق طبق برنامه دولت ایران و با توافق دولت عراق صورت گرفت وگرنه ممکن نبود که دولت ایران بدون اطلاع و جلب موافقت

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۸۹

قبلی دولت عراق بتواند این انتقال را انجام دهد. در جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت، جریان انتقال آیت‌الله خمینی از تبعیدگاه ترکیه به عراق شرح و نشان داده شده است که جز برای یک مدت و دوره کوتاهی که روابط دولت عراق و ایران به شدت تیره شده بود در تمامی مدت اقامت اجباری آیت‌الله خمینی در نجف، دولت عراق به بهانه‌های گوناگون به ایجاد مزاحمت و فشارهای سیاسی علیه آیت‌الله خمینی مبادرت می‌ورزیده است.

با امضای موافقت‌نامه الجزایر میان ایران و عراق توسط شاه و صدام‌حسین در ۱۹۷۵، این فشارها شدت گرفت و ابعاد جدیدی پیدا کرد. به موجب بخشی از این موافقت‌نامه طرفین تعهد می‌کنند که نه تنها علیه امنیت یکدیگر اقدامی نکنند، بلکه از فعالیت اشخاص و گروه‌های مخالف در خاک خود علیه طرف دیگر نیز جلوگیری کنند. به همین دلیل است که می‌بینیم بعد از امضای موافقت‌نامه الجزایر دولت ایران پشتیبانی خود را از کردهای شمال عراق به کلی قطع می‌کند و دولت عراق نیز متقابلاً تمامی برنامه‌های رادیویی را که توسط گروه‌های مخالف رژیم شاه از بغداد پخش می‌شد، قطع می‌نماید و بعضی از این گروه‌ها را از خاک عراق اخراج می‌کند.

اما امضای موافقت‌نامه شاه و صدام حسین و اخراج گروه‌های مخالف رژیم شاه از عراق و تشدید فشار و تضيیقات بر آیت‌الله خمینی را نباید رویدادهای جدای از هم و یا جدا از کل مسائل ایران و برنامه‌های قدرت‌های با نفوذ خارجی برای منطقه و ایران دانست.

در مجموعه برنامه‌هایی که قدرت‌های خارجی، خصوصاً آمریکایی‌ها و همچنین حکومت شاه برای ایران داشتند، بدون شک حل بحران داخلی ایران از اساسی‌ترین بخش‌های آن بوده است. مسأله گسترش مبارزات مسلحانه داخلی در ایران و گسترش و توسعه مبارزات مردم، نگرانی‌های اساسی برای آن‌ها به وجود آورده بود. شرکت روحانیان در مبارزات و رهبری آن توسط یک مرجع تقلید از نجف مسأله‌ای بود که افکار رژیم را به خود مشغول کرده بود و به خصوص بعد از جریان‌ات داخلی

مجاهدین و انحراف رهبری و شهادت دکتر شریعتی مسأله جدی تر شد و باعث شد که رژیم شاه و حامیان خارجی اش هرچه بیشتر و جدی تر ضرورت «حل مسأله آیت الله خمینی» را احساس کرده و پی گیری کنند.^(۱) اسناد و مدارک متعددی هست که نشان می دهد در بسیاری از مذاکرات خصوصی و محرمانه میان مقامات رژیم شاه و آمریکایی ها چاره جویی برای «حل مسأله آیت الله خمینی» مطرح بوده است. نقش آیت الله خمینی در رهبری مبارزات داخل کشور از اوایل سال ۵۶، همزمان با روی کار آمدن آموزگار به جای هویدا/ ابعاد جدید و گسترده ای پیدا کرد. به خصوص بعد از شهادت دکتر شریعتی و درگذشت ناگهانی حاج آقا مصطفی و به دنبال آن مقاله موهن اطلاعات در دی ماه ۵۶ و کشتار مردم در قم و اربعین های تبریز و یزد و غیره، اوضاع به طور ناگهانی تغییر جهش وار پیدا کرده بود. بنابراین وقتی شریف امامی روی کار آمد، ماهیت برنامه و مأموریت او آنچنان بود که برای موفقیت در آن باید مسأله آیت الله خمینی به صورتی حل می شد.

بعد از پیروزی انقلاب اسنادی از منزل شریف امامی به دست آمد که نشان می داد که شاه برای خاموش کردن صدای آیت الله خمینی دستوراتی داده است.^(۲) اما چه راه حل هایی می توانست وجود داشته باشد؟ آیا آن ها می توانستند به طرق مقتضی، که خودشان بهتر می دانند آیت الله خمینی را در نجف سر به نیست کنند؟ در آن صورت واکنش مردم و عواقب آن چه می شد؟ آیا موجب تشدید و تعمیق و گسترش مبارزات مردم می شد و نتیجه معکوس می داد یا خیر؟ سیاست های خارجی و مشاورین شاه، عکس العمل مردم را در خرداد ۴۲ و شورش ۱۵ خرداد - ۱۲ محرم و دی ماه ۵۶ فراموش نکرده بودند؟ در شرایط سال های ۵۶ و ۵۷، تناسب قوا میان دولت و ملت، بدون شک به نفع ملت تغییر اساسی و عمده ای پیدا کرده بود و به یقین واکنش مردم در صورت اجرای این برنامه شدیداً به ضرر رژیم تمام می شد. آیا عکس العمل های مردم به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی و حاج آقا مصطفی خمینی، برای دولت و ملت یک پیش آگهی و یا یک آزمایش سنجش نیروها به منظور برداشتن قدم های بعدی نبود؟

آیا آن‌ها می‌توانستند آیت‌الله خمینی را به یک ترتیبی به ایران بیاورند و سپس او را به نحوی ساکت کنند؟ آیا می‌توانستند او را در همان نجف ساکت و آرام سازند؟

۳. توطئه تبعید و قتل آیت‌الله خمینی به روایت آمریکا

جان استمپل عضو و مدیر بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران در حوادث سیاسی ایران نقش موثری داشته است. وی که چند ماه بعد از پیروزی انقلاب از ایران خارج گردید، در کتابی به نام «اندرون انقلاب ایران» وقایع ایران را در ماه‌های آخر حکومت شاه به تفصیل شرح داده است. در بخشی از آن درباره راه حل مشکل آیت‌الله خمینی از جمله تبعید به ترکیه یا ترور وی و بالاخره سفر آیت‌الله خمینی به پاریس چنین می‌نویسد:

«ضدیت مطلق آیت‌الله با شاه، سلطنت‌طلبان را قانع کرد که یک عمل جدی و برجسته‌ای باید انجام داد. در حدود اواسط سپتامبر، توافق موفقیت آمیزی با دولت عراق به دست آمد مبنی بر این که آیت‌الله را از عراق بیرون بیاورد. آیت‌الله برای مدت ۱۴ سال در نجف زندگی می‌کرد. در ۲۳ سپتامبر، پلیس عراق منزل او را محاصره کرد و مانع ورود افراد، به جز اعضای خانواده، به منزل گردید. هشت روز بعد، دولت عراق رسماً از آیت‌الله خواست که عراق را ترک کند. او ابتدا به کویت رفت، که به او اجازه ورود ندادند و سپس در ۶ اکتبر به پاریس رفت. دولت فرانسه، به آیت‌الله خمینی به عنوان یک پناهنده سیاسی اجازه ورود داد، ولی او را از فعالیت‌های سیاسی منع نمود. آیا می‌توان انتظار داشت که «سایه خدا» صرفاً دستور مقامات وزارت خارجه فرانسه را اطاعت کند؟ آیت‌الله هرچه را که می‌خواست می‌کرد. ظاهراً قصد اولیه شاه آن بود که آیت‌الله به ترکیه یا کشور دیگری نظیر آن، که در آن جا شیعیانی نباشند که او را نظیر نجف حمایت کنند، تبعید گردد. اما آنچه شاه به دست آورد سفر آیت‌الله خمینی به پاریس بود. آن جا که آیت‌الله به سرعت مرکز توجهات رسانه‌های گروهی غرب شد و امکانات

ارتباطی به مراتب بهتر از نجف در دسترسش قرار گفت. شاه، به درستی، [آیت‌الله] خمینی را به‌عنوان دشمن اصلی خود و رژیمش تشخیص داده بود. اما راه‌حل پیشنهادی شاه صرفاً مشکل او را تشدید کرد. اگر چه قبول آن سخت است اما منابع موثق از سه کشور مختلف گفته‌اند که شاه از تصویب طرح ترور خمینی امتناع نمود. حداقل سه سرویس اطلاعاتی (از جمله ساواک، امانه سیا) شاه را برای ترور خمینی تحت فشار قرار دادند. همه آن‌ها معتقد بودند که اگر [آیت‌الله] خمینی را از سر راه بردارند، یک راه حل مسالمت‌آمیز و سازش ممکن خواهد بود. نزدیک‌ترین مشاوران شاه در این مورد که با [آیت‌الله] خمینی چه باید کرد بین خود اختلاف داشتند. برخی از آن‌ها معتقد بودند که ترور [آیت‌الله] خمینی راه حل ایده‌آل است برخی دیگر می‌گفتند که صرف‌نظر از اینکه [آیت‌الله] خمینی چگونه بمیرد، مرگ او را به شاه نسبت خواهند داد. و اگر ترور [آیت‌الله] خمینی به شاه ارتباط پیدا کند کنترل مخالفین مذهبی به مراتب مشکل‌تر می‌گردد و یک شبه «در ایران حمام خون به راه خواهد افتاد».

آیا این همان «حمام خونی» بود که کارتر و نمایندگان آمریکا در تهران و پاریس و بختیار از طریق پیام‌های متعدد و در اشکال مختلف آن را مطرح می‌کردند؟ این مقامات و محافل در پیام‌های خود مرتب صحبت از این می‌کردند که اگر بختیار موفق نشود، در ایران «حمام خون» به راه خواهد افتاد!

اخیراً، درحالی که این جلد از خاطراتم را برای چاپ آماده می‌کردم، در برنامه‌ای که از رادیو بی بی سی پخش شد، شخصی به نام جواد خادم، وزیر در کابینه بختیار، گفته است که مقامات برجسته اسرائیل که با بختیار در تماس بودند اصرار داشتند که [آیت‌الله] خمینی را بکشند.^(۳)

به نظر می‌رسد که طرح عمده رژیم شاه درباره آیت‌الله خمینی آن بود که به هر قیمتی باشد ایشان را ولو برای مدتی، در نجف یا در هر جای دیگر ساکت و آرام سازد تا در این فاصله بتواند نقشه‌های احتمالی خود را با حداقل زیان و ضرر به اجرا درآورد. اگر دشمن چنین مجالی را پیدا می‌کرد که برنامه‌های احتمالی خود را

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۹۳

در مورد نظام جانشینی شاه پیاده کند، مسلماً ملت را خلع سلاح می‌کرد و خطری جدی را پشت سر می‌گذاشت.

بنابراین در سال ۵۷ اجرای دو برنامه از جانب رژیم شاه در مورد آیت‌الله خمینی تدارک دیده شد. برنامه اول عبارت از اعمال فشار دولت عراق برای ساکت ساختن ایشان و برنامه دوم تلاش برای کشاندن آیت‌الله خمینی به ایران بود. در شهریور ۱۳۵۷ شریف امامی به نخست وزیری منصوب شد. اینکه چرا شریف امامی به جای آموزگار آمد بحث ضروری و لازمی است که در جای دیگری بررسی شده است.^(۴)

در ۷ شهریور ۵۷ اطلاعات در صفحه اول خود با درشت‌ترین حروف نوشت: «مذاکرات برای بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی - هیأتی از طرف دولت عازم نجف شد. هیأت اعزامی می‌کوشد نظر موافق حضرت آیت‌الله العظمی خمینی را به بازگشت جلب کند».

در صفحه دوم همان شماره اطلاعات تفصیل خبر را به شرح زیر آورده است: «درحالی که این اظهار نظر هنوز به طور رسمی اعلام نشده است، اهمیت مذاکرات تهران و نجف به صورت یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای سال‌های اخیر ایران تلقی شده است. بر اساس گزارش‌های تأیید نشده هیئتی که از طرف دولت به نجف رفته است مأموریت دارد تا با حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مذاکره نماید. اما هنوز از عکس‌العمل حضرت آیت‌الله العظمی هیچ اطلاعی در دست نیست. گزارش‌های تأیید نشده هم‌چنین حاکی از آن است که در صورت موفقیت مذاکرات، تهران از بازگشت حضرت آیت‌الله العظمی به گرمی استقبال می‌کند و به این ترتیب سوء تفاهم و تشنجی که بین دولت و مراجع تقلید وجود دارد، آغاز به رفع می‌کند. در حالی که مراجع تقلید با دقت تحولات اخیر ایران را تعقیب می‌کنند، هنوز کوچک‌ترین عکس‌العملی از جانب شخصیت‌های طراز اول مذهبی و علمای اعلام تشیع نسبت به این تحولات ابراز نشده است. موفقیت دولت در

جلب نظر مراجع عالیقدر و رفع بحران کنونی مملکت و ایجاد محیط مساعدتر در گرو به نتیجه رسیدن این مذاکرات است».

چرا می‌خواستند آیت‌الله خمینی را به ایران بکشانند؟ شاید تصور می‌کردند در ایران بهتر خواهند توانست مشکل را حل کنند.

یکی از راهکارها برای کاهش تشنج در روابط شاه با روحانیان، جلب همکاری سایر مراجع بود. اما این شگرد نیز جواب نداد. حتی غیر سیاسی‌ترین مراجع هم حاضر به همکاری نشدند. در آذرماه ۱۳۵۷ (۷۸/۱۲/۱) خبری به دست ما رسید که نمایندگان دربار با آیت‌الله خوانساری در تهران تماس گرفته و درخواست ملاقات و راهنمایی کرده‌اند. اما ایشان جواب داده‌اند که اول بروید با قم تماس بگیرید بعد. آن‌ها هم رفته‌اند قم و تماس گرفته‌اند و جواب مراجع به آن‌ها این بوده است که راهنمایی ما قبول درخواست‌های آیت‌الله خمینی است. این تماس در آذر ۵۷ (۵ محرم)، احتمالاً آخرین اقدام، بسیار دیر، برای جلب نظر روحانیان و آشتی بوده است. یعنی در زمان استقرار آیت‌الله خمینی در پاریس و گسترش و اوجگیری بی‌سابقه اعتراضات مردمی. چند روز بعد، در راهپیمائی عظیم و بی‌سابقه عاشورا و تاسوعای حسینی میلیون‌ها زن و مرد ایرانی به خیابان‌ها آمدند و علیه استبداد سلطنتی و سلطه بیگانگان به تظاهرات پرداختند.

۴. تشدید فشار

وقتی برنامه شریف امامی برای کشاندن آیت‌الله خمینی به ایران به نتیجه‌ای نرسید، تلاش وسیع‌تر برای ساکت ساختن ایشان در نجف آغاز شد. در ملاقات‌های متعددی که مقامات رژیم شاه با آمریکایی‌ها داشتند، مسأله مطرح گردید. علاوه بر آن، دولت ایران به طور جدی مسأله را در رابطه با قرارداد ۱۹۷۵ با مقامات دولتی عراق عنوان کرد. در شهریور ۵۷، کشتار و سرکوب وسیع و بی‌رحمانه مردم در میدان شهداء (ژاله سابق) و سایر شهرها به طور وسیعی آغاز

شد. و هم زمان با آن دولت ایران تصمیم قطعی گرفت تا به هر ترتیبی که ممکن شود فعالیت‌های آیت‌الله خمینی را متوقف سازد.

در اوایل مهرماه ۱۳۵۷ سی‌وسومین اجلاسیه سالانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک تشکیل گردید از جانب رژیم شاه، امیرخسرو افشار، وزیر امور خارجه وقت در مجمع عمومی شرکت کرد. در خلال جلسات مجمع عمومی، امیرخسرو افشار با مقامات آمریکا و اسرائیل (از جمله سایروس ونس، کیسینجر و موشه دایان) و وزرای امور خارجه کشورهای هلند، فرانسه و انگلیس ملاقات‌های متعددی می‌کند. علاوه بر این، امیرخسرو افشار با وزیر امور خارجه عراق سه جلسه مذاکرات مفصل داشته است که موضوع آن‌ها تماماً مربوط می‌شده است به فعالیت‌های آیت‌الله خمینی در نجف و چگونگی فشار دولت عراق برای پایان دادن به این فعالیت‌ها. امیرخسرو افشار موفق می‌شود که موافقت کامل عراقی‌ها را برای اجرای نظر شاه جلب کند. وی بلافاصله مراتب را طی تلگرافات رمز مخصوص مستقیماً به دفتر شاه در تهران مخابره می‌کند.

این مذاکرات و ملاقات‌ها به نتیجه می‌رسد. رئیس استخبارات عراق به همراه چند نفر به دیدن آیت‌الله خمینی می‌روند تا ایشان را وادار به سکوت کنند. آقای دعائی از این دیدار چنین یاد کرده‌اند:

«سعدون حمادی شاکر رئیس سازمان اطلاعات عراق به اتفاق ابوسعید رئیس امنیت نجف و رئیس اوقاف نجف آمدند. شاکر گفت ما به شما احترام می‌گذاریم اما ما در برابر کشور ایران تعهداتی داریم و ملزم هستیم که از هرگونه فعالیت سیاسی علیه رژیم ایران پیشگیری کنیم. لذا از شما درخواست می‌کنیم که بیانه‌ها و خطابه‌هایتان را علنی و از عراق نفرستید. آیت‌الله خمینی هم فرمودند که خیر بنده عمل به تکلیف می‌کنم و امری که تشخیص است و واجب رها نمی‌کنم. اما نمی‌خواهم که شما در برابر رژیم ایران به تعهداتان عمل نکنید، اگر محضوری دارید، از عراق خارج می‌شوم. شاکر پرسید اگر از عراق خارج شوید به کجا می‌روید. آیت‌الله خمینی جواب دادند به جایی می‌روم که مستعمره ایران نباشد. به

او بسیار برخورد و گفت ما یک نظام ضدامپریالیستی و ضداستعماری هستیم و بطور بنیادی با رژیم شاه تفاوت داریم اما ناگزیر به رعایت تعهدات خود هستیم ما به شما به عنوان یک شخصیت ضداستعماری و مبارز احترام می‌گذاریم و شما مهمان عزیزی برای ما هستید البته سعی کنید که ما را درک کنید».

تاریخ این گفتگو زمانی است که پلیس عراق در نجف بیت آیت‌الله خمینی را محاصره کرده است. ظاهراً اقدامات و فعالیت‌های دیگری هم در دست اقدام بوده است از جمله اینکه در همان روز یعنی درست وقتی که بیت آیت‌الله خمینی در نجف محاصره بوده است، هیئتی از طرف ساواک ایران محرمانه به عراق اعزام می‌شود تا با مقامات امنیتی عراق در همین باره مذاکره کند. گزارش هیأت اعزامی ساواک به عراق روابط و همکاری نزدیک ساواک شاه و سازمان امنیت عراق را به خوبی نشان می‌دهد.^(۵)

این گزارش حاوی نکات بسیار مهمی است. دربند یک به «همکاری‌های معموله» بین دو سازمان امنیت اشاره شده است. در بند دو مطابق آنچه قبلاً گفته شد، فشار بر آیت‌الله خمینی به استناد قرارداد الجزایر بوده است. در بند ۴ اعتراف عراق را به سرسختی آیت‌الله خمینی در ادامه مبارزه با شاه می‌خوانیم. مطلب بند ۵ گزارش همان جوابی است که آیت‌الله خمینی به مقامات امنیتی عراق داده بود. در بند ۷ پیش‌بینی شده است که آیت‌الله خمینی هر کجا بروند مشکلات بیشتری را برای دولت ایران فراهم خواهند کرد. بند ۹ در واقع بیان تمایل و قدرت عراق به نگهداری آیت‌الله خمینی و ساکت کردن ایشان است.

امیرخسرو افشار، علاوه بر دیدار با وزیر امور خارجه عراق و گزارش مراتب «خدمات چاکرانه‌اش» به شاه، با وزیر امور خارجه آمریکا، سایروس وانس ملاقات داشته است و از جمله مسائلی که با او مطرح می‌کند، گزارش ملاقات با وزیر امور خارجه عراق در مورد حل مسأله [آیت‌الله] خمینی است. امیرخسرو افشار که مشروح ملاقات خود را با وانس برای شاه می‌فرستد، در این تلگراف «رمز کاملاً سری» در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۵۷ چنین می‌نویسد:

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۹۷

«در دنباله این موضوع جان نثار اضافه کردم که چند روز قبل وزیر خارجه عراق در مذاکرات فی مابین ضمن تأیید اهمیت ایران برای آن‌ها و علاقه به دوستی با ایران می‌گفت حاضر به هر نوع همکاری می‌باشند و با توجه به اظهارات او موضوع یکی از مذهب‌یون ایرانی را که در عراق بر علیه قانون اساسی و مصالح ایران فعالیت و تبلیغ می‌کند مطرح نمودم و به وزیر خارجه عراق گفتم اگر او را به عنوان پناهنده سیاسی تلقی می‌نمایند در آن صورت باید طبق قوانین بین‌المللی با او رفتار شود و به هر حال چگونه اجازه می‌دهند که یک پناهنده سیاسی بر علیه همسایه و دولت عراق مشغول فعالیت مخرب باشد، وزیر خارجه عراق جواب داد دستگاه رهبری عراق موضوع را با نظر مثبت مطالعه و او را تحت کنترل قرار خواهند داد».

شاه با دریافت گزارش‌های امیرخسرو افشار و ساواک، و اخبار محاصره منزل آیت‌الله خمینی در نجف مطمئن شد که کار تمام و مشکل [آیت‌الله] خمینی حل شده است! و به همین علت طی تلگرافی به امیرخسرو افشار از زحمات وی تشکر کرد. امیرخسرو افشار نیز در آخرین روز اقامتش در نیویورک مست از «باده پیروزی» به اطرافیان خود، در دفتر هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد گفت: «بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم. چون همین روزها [آیت‌الله] خمینی را از عراق بیرون خواهند کرد».

اسناد فعالیت شدید امیرخسرو افشار و دیدار و گفتگوهایش را با وزرای خارجه آمریکا و سایر کشورهای غربی آقای جمال شمیمیرانی، عضو ارشد هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، بعد از انقلاب برای دکتر سنجابی فرستاد. سپس آقای مجتهد شستری، عضو دیگر این هیأت، همان اسناد را به همراه مقاله‌ای، با عنوان «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»، برای چاپ در روزنامه‌های ایران در سفری که به سازمان ملل داشتیم در اختیارم گذاشت.^(۷۶)

۵. روایت شریف امامی از سفر به پاریس

در خاطرات شریف امامی در مورد سفر آیت الله خمینی از نجف به پاریس چنین آمده است:

«سفیر عراق نزد او می آید و دعوت رئیس جمهور عراق را از شاه به اطلاع او می رساند. وقتی شریف امامی، شاه را در جریان می گذارد، شاه می گوید: چگونه می توانم به عراق بروم وقتی که یک آخوند آنجاست که به من مرتب حمله می کند؟^(۸)»

پس از این که سفیر عراق از طریق شریف امامی از پاسخ شاه آگاه می شود، راه حل را در منزوی کردن آیت الله خمینی می داند و می گوید: «تنها کاری که لازم است ما بکنیم این است که یک مأمور جلوی در منزل [آیت الله] خمینی بگذاریم و به او مأموریت بدهیم که نام تمام مراجعین را یادداشت کند. این اقدام برای منصرف کردن مراجعین کافی خواهد بود.»

«او (شریف امامی) دیگر مطلبی در این زمینه نمی شنود تا روزی در پاییز ۱۳۵۷ که نزد شاه شرفیابی داشت، شاه می گوید: «آیا اطلاع دارید برای [آیت الله] خمینی چه اتفاقی افتاده است؟» وقتی شریف امامی اظهار بی اطلاعی می کند، شاه می گوید: «او عراق را به قصد کویت ترک کرده است و چون مقامات کویتی به او اجازه ورود نداده اند، عازم پاریس شده است.»

شریف امامی می گوید: «ما تعجب کردیم که چرا ایشان به پاریس رفته، ما فکر می کردیم او به لیبی یا الجزایر یا به کلی به یکی از کشورهای اسلامی برود.»

آقای شریف امامی در پاسخ این سوال که آیا دولت فرانسه در مورد تمدید کردن اجازه اقامت آیت الله خمینی در فرانسه نظر شاه را خواسته بود یا نه؟ گفته است:

«بله. آنطور که احمدعلی بهرامی می گفت برادرش شاپور که سفیر ایران در فرانسه بود در حضور او به تهران تلگرافی به این مضمون می زند که نماینده پریزیدنت ژیسکار می خواهد نظر اعلیحضرت را درباره اقامت آیت الله خمینی در فرانسه بداند. فرانسه آمادگی دارد که از [آیت الله] خمینی بخواهد فرانسه را ترک

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۹۹

کند یا اجازه اقامت او را تمدید نکنند... مدتی می‌گذرد اما از تهران جوابی نمی‌رسد. لذا... او موضوع تلگراف را تعقیب می‌کند و متوجه می‌شود که تلگراف وصول شده و به عرض شاه رسیده، اما شاه جوابی به آن نداده است»^(۹)

در این گزارش عبارت: «فرانسه آمادگی دارد که از [آیت‌الله] خمینی بخواهد فرانسه را ترک کند یا اجازه اقامت او را تمدید نکند»، نشان می‌دهد که این اظهار آمادگی بعد از ورود آیت‌الله خمینی به پاریس بوده است نه قبل از ورود.

۶. اعتراف عراق

همان‌طوری که در صفحات پیشین آمده است به دنبال محاصره منزل آیت‌الله خمینی و ایجاد مزاحمت برای ایشان، بیانیه‌هایی از جانب نهضت آزادی ایران و انجمن اسلامی دانشجویان منتشر شد و از تمامی علاقه‌مندان به اسلام و انقلاب ایران خواسته شد که به دولت عراق اعتراض کنند. کنفدراسیون دانشجویان و ایرانیان خارج کشور و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر از اطراف و اکناف جهان تلگراف‌های اعتراض به رئیس‌جمهور عراق و مقامات دولتی ارسال داشتند. دولت عراق در پاسخی که توسط سفارت عراق در برن به یکی از این تلگراف‌ها داده است رسماً به ایجاد تضییقات و فشار علیه آیت‌الله خمینی اعتراف کرده و آن را به دلیل قرارداد منعقد شده بین ایران و عراق در الجزایر دانسته است.^(۱۰)

۷. ذوق‌زدگی وزیر امور خارجه شاه

امیر خسرو افشار هنوز در نیویورک بود که خبر سفر آیت‌الله خمینی را از نجف به پاریس که منتشر شده و ناگهان همه را مبهوت کرده بود، شنید. اما نتوانست عمق اهمیت آن را درک کند و به یکی از همکاران خود در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد رو کرد و با لحنی فاتحانه گفت:

«فوراً به بهرامی (سفیر وقت رژیم شاه در پاریس) تلفن کنید که به چه دلیل به استقبال نرفته است».

تنها/میرخسرو/افشار نبود که به علت کودنی سیاسی‌اش نتوانست عمق و پیچیدگی اوضاع سیاسی را درک کند. بسیاری از همکاران و مقامات مسؤول بالاتر او هم نتوانستند بفهمند که چه ضربه‌ای خورده‌اند.

۸. فریدون هویدا، برادر هویدای نخست‌وزیر شاه در کتاب خود، تحت عنوان «سقوط شاه» می‌نویسد:

«سوم اکتبر ۱۹۷۸، در حالی که خمینی وارد پاریس شده است، شاه بی‌خبر است»^۴ در روز دوشنبه سوم اکتبر اعلیحضرت محمدرضا پهلوی!! آریامهر! شاهنشاه ایران! در مقر خود، در دامنه البرز با خوشحالی تمام دست‌ها را به هم می‌مالد که بالاخره توانسته است از شر مردی که از زمان تبعیدش به نجف، خاری در پهلوی او بوده است، خلاص شود. این مرد در چهارهزار مایلی ایران دیگر هرگز قادر نخواهد بود که خرابکاری را توسعه دهد «شاهنشاه با آرامش لبخندی زدند! یک بار دیگر او موفق شده است که مخالفین خود را مقهور سازد! او یک تلگراف تبریک برای وزیر امور خارجه‌اش که در اجلاس عمومی سازمان ملل به نیویورک رفته است می‌فرستد و از او به مناسبت مذاکرات موفقیت‌آمیز با همکاران عراقی‌اش، که منجر به اخراج خمینی از عراق گردید، تشکر می‌کند. اما شاهنشاه آریامهر!! خلف رضاخان، دومین شاه سلسله پهلوی هنوز نمی‌تواند تصور کند که روز سوم اکتبر آغاز نه تنها پایان سلطنت او، بلکه ختم دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی در ایران است. حرکت آیت‌الله خمینی به نوفل‌لوشاتو، در چند مایلی مرکز پاریس، ناگهان آیت‌الله خمینی را به جبهه مقدم سیاست‌های بین‌المللی پرتاب کرد. به لطف تلویزیون و رادیو و مطبوعات، او یک شخصیت جهانی شد و پیام‌های او حتی خیلی راحت‌تر و آسان‌تر از قبل به توده‌های مردم ایران می‌رسید. مخالفین شاه در خارج که روی هم سازمان یافته بودند، برای از بین بردن فشارهای ساواک به دور آیت‌الله خمینی حلقه زدند. و برنامه‌ای برای به وجود آوردن دولت وی تنظیم کردند. در نجف، آیت‌الله هرگز آزادی‌های فرانسه را نداشت و مسؤولین عراقی او را تحت نظر دایم داشتند و تعداد ملاقات‌کنندگان او را محدود

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۰۱

می‌ساختند و هرگز اجازه نمی‌دادند خبرنگاران خارجی به او نزدیک شوند. از سوم اکتبر به بعد، شتاب حوادث بسیار سریع شد. دوئل بین شاه و آیت‌الله خمینی ابعاد جدیدی پیدا کرد. گویی که بازیگران صحنه، بازی شطرنجی را که از ۱۵ سال پیش آغاز شده بود، مجدداً شروع کردند. حالا نوبت حرکت خمینی است. شاه ملامال از اعتماد به آینده نشسته و منتظر است.»

۹. آیا شاه همان‌طور که فریدون هویدا ادعا کرده است، واقعاً نتوانست اهمیت حادثه را درک کند؟ شاید. اما روشن نیست. یک سال بعد در ۳۰/۱۰/۵۸ شاه در یک مصاحبه تلویزیونی با خبرنگار معروف انگلیسی به نام د/وید فرست گفت:

«دولت اشتباه بزرگی کرد که گذاشت [آیت‌الله] خمینی از عراق به پاریس برود و در آن جا انقلاب ایران را طرح‌ریزی کند. دولت هنگامی متوجه اشتباه خود شده که دیگر دیر شده بود و هواپیمای [آیت‌الله] خمینی در راه عراق به پاریس بود.»
شاه در کتاب خود به نام «پاسخ به تاریخ» در این باره با حسرت و تأسف بیشتر می‌نویسد:

«در ۵ اکتبر عراق [آیت‌الله] خمینی را اخراج کرد و او به فرانسه پرواز کرد جایی که در دهکده نوفل‌لوشاتو نزدیک پاریس اقامت گزید. آیا من می‌بایستی به عراق فشار می‌آوردم و آن‌ها را تشویق می‌کردم که [آیت‌الله] خمینی را نگه دارند؟ سؤال خیلی سختی است که بتوان جواب داد. درست است که در همان موقع فرانسه از من سؤال کرد که آیا «من مخالفتی با حضور خمینی در فرانسه دارم یا خیر؟ و من اعتراض نکردم. باور داشتم که او از هامبورگ یا زوریخ همان اندازه می‌تواند خراب‌کاری کند که از پاریس و من فاقد چنان قدرتی هستم که تمام دنیا را در یک خط فالانژ یک‌پارچه علیه این پیرمرد... وادار سازم من می‌توانم صدای طوفان را در رسانه‌های گروهی غربی بشنوم اگر چنانچه سعی می‌کردم که عملی سخت و مستبدانه علیه او انجام بدهم.» (محمدرضا پهلوی - پاسخ به تاریخ).

اما این تنها شاه نبود که فهمید چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است! بسیاری از ناظرین سیاسی و تصمیم گیرندگان دولت آمریکا نیز به این امر اذعان کرده‌اند.

۱۰. سولیوان آخرین سفیر کبیر آمریکا در ایران می‌نویسد:

«مهاجرت آیت‌الله خمینی از عراق که در نتیجه اعمال فشار دولت عراق و پیرو تقاضای حکومت شریف امامی انجام گرفت نتایجی کاملاً در جهت معکوس انتظارات حکومت تهران را داشت. آیت‌الله خمینی که با گذرنامه ایرانی مسافرت می‌کرد مانند سایر اتباع ایرانی که بدون ویزای ورود به فرانسه وارد خاک آن کشور می‌شدند، بدون برخورد با مشکلی وارد فرانسه شد و... برعکس تصورات شریف امامی که می‌گفت آیت‌الله خمینی در پاریس به کلی فراموش خواهد شد، آیت‌الله در مرکز توجه مطبوعات و محافل سیاسی جهان قرار گرفت و با رادیو تلویزیون‌های دنیا تماس روزانه برقرار کرد. چهره عجیب و استثنایی این مرد روحانی که در زیر درختی در حومه پاریس نشسته و با سخنانی آتشین بر ضد شاه از هزاران کیلومتر دورتر انقلابی را رهبری می‌کرد توجه همه جهانیان را به خود جلب کرده بود. سیستم پیچیده و پیشرفته ارتباط تلفنی از راه دور که ما برای ایرانی‌ها ایجاد کرده بودیم به آیت‌الله خمینی و اطرافیان او امکان داد که در تماس مستقیم و دائمی با پیروان و همکاران خود در تهران باشند.»^(۱۱)

۱۱. سایروس وانس، وزیر امور خارجه دولت کارتر در خاطرات خود در باره سفر ما به پاریس می‌نویسد:

«کوشش برای ساکت کردن [آیت‌الله] خمینی از طریق فشار بر دولت عراق برای بیرون کردن او از عراق نتیجه معکوس داد. آیت‌الله به پاریس رفت، جایی که او جمعی از حامیان مذهبی و سیاسی را به دور خود جمع کرد و استفاده کامل را از عالی‌ترین تسهیلات ارتباطات جمعی قابل دسترسی در پاریس برای مهار و هدایت تظاهرات (علیه شاه) را به خدمت گرفت.»^(۱۲)

۱۲. واکنش دولت شوروی

قبل از پایان این فصل بی‌فایده نمی‌دانم که روایت کاردار سفارت شوروی در ایران را درباره سفر آیت‌الله خمینی به پاریس بی‌آورم. کوزیچکین بعد از فرار از ایران و پناهندگی‌اش به غرب خاطرات خود را نوشت. بخشی از خاطرات او تحت عنوان: «کا. گ. ب در ایران» به فارسی برگردانده شده است. او در باره فشار دولت عراق بر آیت‌الله خمینی و سفر ما به پاریس می‌نویسد:

«در ماه اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۱۳۵۷) مقامات عراقی به آیت‌الله خمینی دستور دادند هر چه زودتر عراق را ترک کنند... بنابر اطلاعاتی که ما داشتیم شاه در اخراج آیت‌الله خمینی از عراق نقش فعالی ایفا کرده بود. حتی این خبر را نیز شنیدیم که شاه به سهم خود کوشید دولت اندونزی را ترغیب کند تا آیت‌الله خمینی را بپذیرد و به مقامات اندونزی قول داد که تمام مخارج اقامت او را تقبل خواهد کرد... این اقدام شاه البته هیچ دلیل دیگری جز این نداشت که او می‌خواست خطرناک‌ترین دشمن خود را تا حد امکان از کنار مرزهای ایران دور کند. سرانجام دولت فرانسه موافقت خود را برای پذیرش آیت‌الله، آن هم فقط به عنوان یک توریست اعلام داشت و برای او فقط به مدت سه ماه ویزا صادر کرد.»

با یک چنین اطلاعات نادرست و برداشت‌های ذهنی گریبانه، شوروی‌ها سعی کردند با آیت‌الله خمینی نزدیک شوند:

«پس از مدتی، با توجه به اوضاعی که می‌گذشت مسکو در صدد ارتباط با آیت‌الله خمینی بر آمد و به همین جهت مأموری برای ملاقات وی به عراق فرستاده شد... مأمور ما در دیدار با آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای سخن گفت که تلویحاً به او به فهماند چنانچه در ایران به قدرت برسد از حمایت ما برخوردار خواهد شد. ولی آیت‌الله خمینی با پاسخ‌های دو پهلوی خود کاملاً نشان داد که اصلاً مایل نیست خود را به دامن ما ببندد و تحت حمایت شوروی قرار گیرد... مأمور ما در دیدار با آیت‌الله خمینی با حیرت فراوان مشاهده کرد که تعدادی از ایرانی‌هائی که در اطراف او هستند تا قبل از آن در آمریکا و انگلیس اقامت داشته‌اند. کارشناسان

تحلیل سیاسی ما با مشاهده چنین وضعیتی همراه با توجه به واقعیت‌های دیگر به این نتیجه رسیدند که آمریکائی‌ها نیز دریافته‌اند که رژیم شاه دیگر به درد نمی‌خورد... به این ترتیب از نظر کارشناسان شوروی آیت‌الله خمینی نیز یک متحد طبیعی غرب محسوب می‌شد، لذا او را گروهی از ایرانی‌ها محاصره کرده بودند که سالها در آمریکا بسر می‌بردند و بی‌تردید از سوی سازمان سیا در میان اطرافیان آیت‌الله خمینی جا گرفته بودند... در چنین مرحله‌ای بود که شوروی احساس کرد باید آیت‌الله خمینی را یک «تحت‌الحمايه آمریکا به حساب آورد» - ص ۳۱۷»

۱۳. نویسندگان کتاب «سقوط آمریکا در ایران»، درباره فشار شاه به دولت عراق برای خاموش کردن [آیت‌الله] خمینی، می‌نویسند:

«از میان اشتباهات شاه این بزرگ‌ترین آن‌ها بود. برای آنکه رهبری و کنترل حرکت انقلابی را تسریع کرد.»

و بدین گونه است که به قول مولانا:

از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌فزود

و این مشیت الهی و حتمیت تاریخ در براندازی نظام‌های استبدادی است. خداوند فرمود:

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ - فَفُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ - ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ - او اندیشید و طرحی افکند. مرگ بر او باد. چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد. چگونه طرحی افکند؟ (مدثر ۱۸-۲۰)

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها

۱. به «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها- مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران، ویرایش دوم، چاپ سوم، ۱۳۸۹، انتشارات قلم» از همین نویسنده رجوع کنید.

۲. روایت شریف‌امامی از دستور شاه برای خاموش کردن صدای خمینی - روزنامه کیهان - سه شنبه ۸ اسفندماه ۱۳۵۷

اسناد به دست آمده از منزل مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس منحلّه سنا و نخست وزیر سابق رژیم سابق پرده از حقایق بسیاری درمورد مسائل مختلف مملکتی و چگونگی رابطه شخصیت‌های ملی و میهنی در مبارزه با این رژیم فاسد برمی‌دارد. برابر نامه‌ای که در میان هزاران مدرک و سند به دست آمده از خانه شریف‌امامی که هم اکنون در کمیته مسجد محمدیه خیابان دولت نگهداری می‌شود، شاه سابق در سال ۵۵ یک بار دیگر به قول خود «دستور خفه کردن» صدای به حق امام خمینی را در نجف اشرف صادر کرده بود، در این نامه، روی کاغذ ابریشمی سفید رنگ وزارت امور خارجه - سفارت ایران در عراق، صادق صدریه سفیر کبیر ایران در سال ۱۳۵۵ در عراق، بغداد، به وزارت امور خارجه می‌نویسد:

«آیت‌الله خمینی در عراق ساکت نیستند و شدیداً علیه رژیم فعالیت می‌کنند و خواهشمند است دستوری در این زمینه صادر تا تکلیف ما روشن شود.»

سفیر ایران در این نامه تأکید می‌کند: «فعالیت پی‌گیر و مبارزه شبانه‌روزی آیت‌الله خمینی در نجف علیه رژیم نگرانی‌هایی را در عراق بوجود آورده است.» وزیر امور خارجه عباس خلعتبری در حاشیه این نامه خطاب به شریف‌امامی، مهره‌ای که برابر اسناد موجود، مؤثرترین و قوی‌ترین مهره رژیم بعد از شاه بوده است، می‌نویسد: «خواهشمند است در شرفیابی‌ها این مسأله را روشن بفرمائید.»

شریف‌امامی در پاسخ این درخواست در گوشه دیگری از نامه می‌نویسد: «به عرض می‌رسد.» در گوشه دیگر، در پاسخ درخواست سفیر کبیر ایران در عراق و درخواست وزیر امور خارجه و تقاضای شریف‌امامی، محمدرضا پهلوی نوشته است: «برای چندمین بارگفتم این صدا را خفه کنید.»

این نامه در کمیته پاسداران نگهداری می‌شود و امیدواریم بتوانیم اصل نامه را چاپ کنیم.

۳. جواد خادم، وزیر مسکن و شهرسازی در کابینه شاپور بختیار: بختیار، اسرائیل و

یوسی الفر، تحلیلگر امور ایران در موساد در مقطع انقلاب ۱۳۵۷، اخیراً در کتاب تازه^۱ خود نوشته است که شاپور بختیار از الیز زفریر، مقام اطلاعاتی ارشد اسرائیل در تهران، درخواست کرده بود که مأموران اسرائیلی آیت‌الله خمینی را بکشند. جواد خادم که در کابینه آقای بختیار وزیر مسکن و شهرسازی بود، این یادداشت را در واکنش به این ادعا نوشته است:

«در بحبوحه تلاش پادشاه ایران برای واگذاری پست نخست وزیری به شخصیتی توانا و مورد پسند مردم که در ضمن مورد قبول جامعه بین‌المللی نیز باشد، سازمان‌های اطلاعاتی غرب و اسرائیل با شناخت ناچیزی که از توان رهبران مخالف شاه داشتند در بن‌بست قرار گرفته بودند.

دولت اسرائیل که ایجاد یک جمهوری اسلامی را بزرگترین خطر برای امنیت دراز مدت خود می‌دانست، بیش از دیگران در تکاپوی شناسایی رهبران مخالف بود. آنها دست به دامن واسطه‌های بی‌شماری برای انجام ملاقات‌های خصوصی و آشنایی بیشتر با برنامه‌های این رهبران و به خصوص سیاست آنان نسبت به اسرائیل بودند. اسرائیلی‌ها توانستند تقریباً با تمام سران مخالفان پادشاه ایران ملاقات کنند و از نظریات و نیت سیاسی آنها باخبر شوند. از نظر آنها شاپور بختیار برترین نامزد بود و به ویژه به مبارزات ضد فاشیستی وی در دوران جنگ جهانی دوم در چارچوب سازمان مقاومت ملی فرانسه و مخالفت شدید وی با دخالت مذهب در امور جاری کشور ارج می‌نهادند. اما آنها دریافتند که پادشاه ایران نسبت به شاپور بختیار نظر مساعدی ندارد و او آخرین شخصیتی خواهد بود که شاه به نخست وزیری وی رضا دهد.

لابی اسرائیل در اروپا و آمریکا برای قبولاندن بختیار به پادشاه ایران دست به کار شد و لابی قدرتمند آنها در انگلستان گوی سبقت را ربود و جرج براون از طرف دولت فخیمه انگلستان عازم تهران گردید تا به پادشاه ایران بقبولاند تنها کارت برنده برای جلوگیری از موفقیت انقلاب اسلامی، شاپور بختیار است. پادشاه ایران با اکره پذیرفت و در یکی از مصاحبه‌های پس از انقلاب نیز از فشار دولت انگلیس برای نخست وزیری بختیار یاد کرد.

۱. «اسرائیل در جستجوی متحدان خاورمیانه»، ناشر: روزنامه گاردین.

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۰۷

نخست‌وزیری شاپور بختیار با مخالفت و حسادت و حتی تمسخر بیشتر سران مخالفان مواجه شد و چون مردم ایران به دلیل سالیان دراز خفقان سیاسی شناختی از بختیار نداشتند، در پذیرش او دچار شک و تردید شدند، گر چه پس از سخنرانی نخست و صحبت از مرغ طوفان در او شخصیتی والا و مصمم و قابل یافتند، اما کریزما و کلام ساده آیت‌الله خمینی چیره شد و حتی بیشتر کسانی که خطر دخالت مذهب در اداره کشور را می‌دانستند در باری رساندن به شاپور بختیار کوتاهی کردند. برخی نیز پادشاه را سرزنش می‌کردند که چرا چنان دیر نخست‌وزیری شاپور بختیار را پذیرفته است، یعنی وقتی که ارباب انقلاب به راه افتاده بود و هیچ کس توانایی مهار آن را نداشت.

شاپور بختیار خود به خوبی از ناتوانی در جلوگیری از انقلاب آگاه بود، تا آنجا که در اولین نشست دولت خود بدون کوچکترین پرده پوشی به وزرا یادآور شد که شناس موفقیّت بسیار اندک است و هر که بخواهد استعفا بدهد مانعی نیست. لیکن او می‌پنداشت که اگر هم در تلاش برای نجات کشور از حکومت مذهبی ناکام بماند، ممکن است این تلاش برای جلوگیری از برقراری حکومت خشن مذهبی الگویی برای نسل‌های آینده باشد. او با یادآوری زشتی‌های حکومت مذهبی به نسل انقلاب اعلام خطر می‌کرد و از آنها می‌خواست که به وظایف خود برای جلوگیری از استقرار چنین حکومتی عمل کنند. بختیار دموکراسی را تنها آرمان جامعه آینده ایران می‌دانست.

شاپور بختیار به سازش با [آیت‌الله] خمینی اعتقاد نداشت، اما حذف خمینی در جریان انقلاب را شکست می‌دانست. او می‌گفت که نابودی [آیت‌الله] خمینی انقلاب را به تأخیر می‌اندازد، اما عواقب آن برای ۱۴۰۰ سال دیگر گریبان مردم ایران را می‌گیرد و باعث می‌شود که آنها از سلطه مذهب رهایی پیدا نکنند.

بعد از آنکه مسلم شد شاپور بختیار موفق نخواهد شد، اشخاص مختلف پیشنهادهای بسیاری برای نجات کشور عرضه می‌داشتند و ترور [آیت‌الله] خمینی در رأس این پیشنهادها بود. از امرای ارتش گرفته تا پدر من (ابوالقاسم خادم) و بعضی دوستان غیر سیاسی وی به این راهکار می‌اندیشیدند. اساس فلسفه ترور [آیت‌الله] خمینی بر این بود که ترور شخصیت‌ها از ادوار بسیار دور در تاریخ سیاسی ایران سابقه داشته و در مواردی باعث نجات کشور شده است. اما بختیار معتقد بود که مردم ایران لازم است در طول یک نسل با چهره واقعی رهبران روحانی آشنا شوند و برای همیشه به نقش آنها در سیاست پایان دهند.

من اغلب در جریان طرح‌های ترور [آیت‌الله] خمینی بودم، چون من و زنده یاد مهندس رضا حاج مرزبان در جلسات امنیتی شرکت می‌کردیم. به خوبی به یاد دارم که در یکی از این جلسات چند تن از امرای ارتش (بدون آقای قره‌باغی) و آقای زفریر حضور داشتند (هنوز دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی کشور از همکاری اسرائیلی‌ها برخوردار بودند). در این نشست، صحبت از نقش شخص [آیت‌الله] خمینی در انقلاب شد و همه حاضران وجود شخص [آیت‌الله] خمینی را تنها عامل پیشرفت انقلاب می‌دانستند و حتی نسبت به چگونگی جلوگیری از نشستن احتمالی هواپیمای حامل آیت‌الله خمینی بحث شد. همچنین در مورد ترور آیت‌الله خمینی در پاریس توسط مأموران ضربتی اطلاعات و امکان استفاده از یکی از منسوبان دکتر سنجابی که مأمور سیا بود و به [آیت‌الله] خمینی دسترسی داشت گفتگو شد. آقای بختیار در تمام مدت یا ساکت بود یا از راه حل‌های دیگر صحبت می‌کرد و شاید آقای زفریر سکوت آقای بختیار را دال بر موافقت او و تقاضای کمک پنداشته است، لیکن بختیار برای ترور آیت‌الله خمینی به کمک اسرائیلی‌ها نیاز نداشت زیرا از پدر من گرفته تا بعضی از افسران ارتش که بعداً هسته اصلی حرکت نظامی نوژه را تشکیل دادند، آماده انجام این کار بودند.

از جمله راه حل‌های دیگر، به اصرار دکتر علی نقی بیانی، فرستادن نامه معروف شاپور بختیار به آقای [آیت‌الله] خمینی بود که بر خلاف میل او تا انداره‌ای بوی مماشات می‌داد، اما پس از رد این نامه از سوی [آیت‌الله] خمینی باز هم آقای بختیار زیر بار پیشنهاد ترور نرفت. این‌طور به نظر می‌آید که اسرائیلی‌ها فکر ترور [آیت‌الله] خمینی را داشتند، اما در مفید بودن آن مردد بودند، هرچند این امری مسلم است که وقتی مسئله امنیت اسرائیل مطرح باشد اخلاقیات در مد نظر نیست.

با توجه به جریانات و حوادث کنونی در خاورمیانه و جدال لفظی روزانه بین رژیم‌های ایران و اسرائیل، یادآور شدن قصد ترور خمینی، می‌تواند نوعی نمایش قدرت سازمان‌های اطلاعاتی اسرائیل باشد که می‌خواهند بگویند [آیت‌الله] خامنه‌ای هم از گزند آنها در امان نیست.

به یاد می‌آورم که در جریان طراحی حرکت نظامی نوژه در پاریس، یکی از افسران ارتش که به آقای بختیار نزدیک بود و ضمناً از بستگان تیمسار ریاحی وزیر جنگ دکتر مصدق بود برای معالجه به پاریس رفته بود. وی که مبتلا به سرطان بود و بیش از چند صبحی از عمرش باقی نمانده بود، آمادگی خود را برای ترور [آیت‌الله] خمینی اعلام داشت ولی این

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۰۹

بار هم آقای بختیار مخالفت کرد. در آن زمان دستگیری و محاکمه علنی [آیت‌الله] خمینی از اهداف اصلی حرکت نظامی نوژه بود.

روابط آقای دکتر بختیار با اسرائیل در طول حیات ایشان در پاریس بر اساس منافع ایران بود و لاغیر و البته ایشان به دوستی مردم ایران و اسرائیل اعتقاد راسخ داشت و حمایت از منافع مشترک ایران و اسرائیل در منطقه را از ضروریات ژئوپولیتیک خاورمیانه می‌دانست. اسرائیلی‌ها شاپور بختیار را شخصیتی فراتر از سیاست به شمار می‌آوردند و باید هنوز هم باور داشته باشند که تاریخ با مهربانی از او یاد خواهد کرد و شاید اندیشه‌های او در مورد حقوق بشر و دموکراسی و مبارزه با خرافات برای نسل‌های آینده ایران آموزنده باشد. به همین دلایل اسرائیلی‌ها برای خروج آقای بختیار از ایران از هیچ کمکی مضایقه نکردند.

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2015/05/150519_110_bakhtiar_khadem

۴. «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها- مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران، ویرایش دوم، چاپ سوم، ۱۳۸۹، انتشارات قلم»

۵. گزارش محرمانه هیأت اعزامی حسن نیت ساواک به عراق (۲۵۳۷/۷/۱۰) [۱۳۵۷]

در اجرای اوامر صادره هیأتی از طرف ساواک بعد از ظهر روز دوشنبه به بغداد عزیمت و گزارش رسیده از رئیس هیأت اعزامی حاکی است: مذاکراتی به مدت سه ساعت و نیم با سعدون شاکر به عمل آمد که موارد زیر قابل توجه بود. مراتب تشکر رئیس سازمان اطلاعات و امنیت ایران به سعدون شاکر به مناسبت همکاری‌های معموله ابلاغ شد. سعدون شاکر اقدامات اخیر در مورد [آیت‌الله] خمینی را صحیح و بر اساس توافق الجزایر و تقویت مراتب همکاری و حسن همجواری می‌داند. از مندرجات جراید ایران علیه عراق در این مورد گله‌مند بود. با ارائه نمونه مطالب و عکس [آیت‌الله] خمینی، درباره وضع مطبوعات در ایران توضیح داده شد. وی با قبول این که آزادی مطبوعات خوب است، درج مطلبی را که به اساس موجودیت و مصالح ملی لطمه می‌زند خیانت و غیرقابل چشم پوشیدن می‌دانست. با [آیت‌الله] خمینی ملاقات‌هایی کرده و او را فردی سرسخت و مصمم در تعقیب نقشه‌های خود می‌داند و عقیده دارد که او به هیچ وجه از تعقیب هدف‌های خود انصراف حاصل نمی‌کند. [آیت‌الله] خمینی در مقابل تذکرات او که تکلیف کرده بود فعالیت سیاسی را ترک کند گفته من، هم اهل سیاست هستم و هم مذهبی. موضوع درخواست، یعنی رفع محدودیت نسبی از او و نگهداری وی برای مدتی بیش‌تر را

قرار شد در شورای فرماندهی انقلاب، مطرح کند اما عقیده داشت که آزاد گذاشتن [آیت‌الله] خمینی سبب تجری او و انجام فعالیت‌های شدید علیه ایران و عراق خواهد شد. وجود [آیت‌الله] خمینی را در عراق برای ایران و عراق مضر می‌داند ولی عقیده دارد اگر به جای دیگر برود احتمالاً مشکلات بیشتری فراهم خواهد کرد. [آیت‌الله] خمینی ویزای خروج گرفته ولی تاریخ خروج او دقیقاً مشخص نیست و هر آن ممکن است از عراق خارج شود. او اظهار نمود اگر [آیت‌الله] خمینی قصد خروج داشته باشد دولت عراق قادر به جلوگیری از تصمیم نیست.

ارزیابی خبر: خبر صحت دارد. اقدامات انجام شده: مراتب به نخست وزیر اعلام گردیده است.

۶. نامه جمال شمیرانی به دکتر سنجابی

جناب آقای کریم سنجابی - وزیر امور خارجه شماره: ۱۰۸، تاریخ: ۵۸/۱/۲۲ - پیوست دارد.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ آقای امیرخسرو افشار وزیر خارجه وقت برای شرکت در اجلاس سی و سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک آمد و در فاصله اقامتش در نیویورک با وزرای خارجه چندین کشور از جمله عراق (سه بار)، آمریکا (دو بار)، انگلیس، اسرائیل و هلند و همچنین با هنری کیسینجر ملاقات و مذاکره نمود. سپس جریان این مذاکرات را «با قید به کلی سری» از طریق دفتر مخصوص به اطلاع محمدرضا پهلوی رساند. با این که وی تأکید و مراقبت فراوان کرده بود که به هیچ وجه از گزارش‌های تلگرافی‌اش فتوکپی گرفته نشود آقای علی/شرف مجتهد عضو این نمایندگی، که حدس زده بود در مقتضیات حساس وقت بایستی مذاکرات امیرخسرو افشار مربوط به مسائل بسیار مهمی بوده باشد با اعتقاد به اصالت انقلاب ایران و به پیروزی آن، از انگیزه میهن‌پرستانه خود با استفاده از یک فرصت خیلی کوتاه موفق می‌شود از برخی از تلگراف‌های مورد بحث فتوکپی بگیرد که نسخ آن از لحاظ اهمیت مسائل مطروحه و نحوه «مذاکره» وزیر خارجه مذکور برای ملاحظه جناب‌عالی به پیوست ایفاد می‌گردد. تصور نمی‌رود در حال حاضر از این گزارش‌های تلگرافی هیچ گونه اثری در دبیرخانه و یا اداره رمز وزارت امور خارجه و همچنین دفتر مخصوص موجود باشد. ضمناً آقای مجتهد براساس همین تلگراف‌ها مقاله‌ای تحت عنوان «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» تهیه

نموده که آن را نیز به پیوست ارسال می‌دارد تا به هر نحوی که مقتضی می‌دانند برای آگاهی مردم ایران از آن استفاده به عمل آید. کاردار موقت - جمال شمیرانی

۷. نامه آقای علی اشرف مجتهد شبستری به دکتر سنجابی

جناب آقای دکتر کریم سنجابی - وزیر محترم امور خارجه

احتراماً همان‌طوری که خاطر عالی مستحضر است همه ساله به هنگام اجلاس مجمع عمومی، وزرای خارجه همه کشورها از جمله ایران در آن شرکت و نظقی ایراد می‌نمایند. در مهرماه سال ۱۳۵۷ نیز امیرخسرو افشار وزیر خارجه وقت برای شرکت در اجلاس سی و سوم به نیویورک آمد و در فاصله اقامتش در نیویورک با قرار یا بدون قرار قبلی به دیدار وزرای خارجه کشورهای به اصطلاح دوست شنافت. از جمله سه بار با وزیر خارجه عراق و دو بار با سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا و یک بار نیز با وزرای خارجه کشورهای انگلیس، اسرائیل و هلند ملاقات و مذاکره نمود. جریان این مذاکرات را که همه در راه استواری بخشیدن به پایه‌های لرزان حکومت طاغوتی بود با کلید ویژه با قید به کلی سری از طریق دفتر مخصوص به اطلاع شاه سابق می‌رساند.

با وجود این که وی تأکید و مراقبت فراوان می‌کرد که به هیچ‌وجه از تلگرافات و گزارش‌هایش کپی گرفته نشود این جانب چون در خیانت و وطن‌فروشی او تردید نداشته و مطمئن بودم که تمام فعالیت‌ها و دیدارها و گزارش‌هایش بر ضد انقلاب راستین ملت ایران و به نفع استعمار و استبداد است با استفاده از یک فرصت خیلی کوتاه توانستم از برخی از تلگرافاتش فتوکپی بگیرم که به پیوست تقدیم حضور آن جناب می‌گردد. به قرار اطلاع در حال حاضر از این تلگرافات هیچ گونه اثری در دبیرخانه و اداره رمز وزارت امور خارجه و هم چنین دفتر مخصوص موجود نیست. ضمناً مقاله‌ای نیز تحت عنوان «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» بر اساس گزارش ملاقات‌های وی با وزرای خارجه عراق و آمریکا و انگلیس و اسرائیل تهیه نموده‌ام که چنانچه موافقت فرمایند برای افشای هر چه بیشتر خیانت‌های رژیم سابق برای چاپ به یکی از روزنامه‌ها ارسال گردد. منوط به امر عالی است. با تقدیم احترامات - علی/شرف مجتهد

۱/۷. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

تهیه کننده: علی/شرف مجتهد شبستری

امیرخسرو افشار: «با فراهم آوردن مقدمات اخراج [آیت‌الله] خمینی از عراق بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم».

افشار وزیر امور خارجه شاه که پس از خاتمه دوره سفارتش در لندن و مراجعت به مرکز هیچ پستی جز وزارت را لایق خود نمی‌دانست و در نوکری و غلام خانه‌زاد بودن از سلف خود نیز پیشی گرفته و از دست‌بوسی به پای‌بوسی ترقی کرده بود. پس از انتصاب به وزارت هر چه بیشتر سعی داشت تا بتواند در پیشگاه «ذات اقدس همایونی» تقرب جوید و چاکری و بی‌مقداری خود را به اثبات رساند.

در مهرماه سال ۱۳۵۷ که برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به نیویورک آمده بود علاوه از شرکت در مراسم مجمع، «با کسب اجازه از پیشگاه مبارک» مأموریت داشت که با وزرای خارجه اغلب کشورها به طور خصوصی ملاقات نموده و اعلام دارد که «اعلیحضرت همایون شاهنشاه» هم‌چنان تصمیم دارند که ایران را در جهت آزادی بیشتر و دموکراسی کامل پیش ببرند و با وجود مسائل و اشکالاتی که در نتیجه تحریکات خارجی و داخلی با آن مواجه شده‌ایم سیاست اعطای آزادی شاهنشاه ادامه خواهد داشت. روحانیان ایران طرفدار رژیم سلطنتی و پشتیبان شاهنشاه می‌باشند ولی عوامل کمونیستی در پشت پرده برای تحریک مردم فعالیت می‌نمایند و یک نفر از روحانیان مقیم عراق که مسبب واقعی است و عقده و غرض شخصی دارد با مارکسیست‌ها همکاری نزدیک می‌کند و عراقی‌ها نیز از این جریان ناراضی و ناراحت به نظر می‌رسند. چه خطر را برای خودشان حس می‌نمایند. (سطور ۷ الی ۱۵ گزارش تلگرافی ملاقات افشار با وزیر خارجه هلند در نیویورک که در ملاقات‌هایش با وزرای خارجه سایر کشورها نیز همین مضمون را تکرار نموده است).

افشار خائن با وجود اقامت کوتاه مدتش در نیویورک سه بار با وزیر خارجه عراق ملاقات نمود. وی ضمن گزارش اولین ملاقاتش «با عرض پای‌بوسی به شرف عرض می‌رسانید که:

«در این زمینه به ایشان گفتم که این شخص پناهنده سیاسی است که قوانین بین‌المللی در باب فعالیت پناهنده سیاسی صراحت دارد به علاوه قراردادهای دوستی بین ایران و عراق و روح اصولی که بین ذات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه و جناب صدام حسین پایه‌گذاری شده و ایران و عراق پای‌بند آن هستند و هم‌چنان که از طرف ایران در تحکیم این روح و

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۱۳

اصول اهتمام کامل به عمل می‌آید می‌دانیم که شما نیز مساعی خود را در آن راه به کار می‌برید و بیانات امروز شما در تأیید آن است. حال فعالیت‌های مستمر این شخص تضاد با آن ندارد؟ به وزیر خارجه گفتم قبل از آنکه به من جواب بدهید از شما می‌پرسم اگر وضع معکوس آن بود و یک نفر از اتباع مذهبی سرشناس عراق مثلاً آبادان و یا اهواز را مرکز تحریکات وسیع علیه دستگاه رهبری و رهبران شما قرار می‌داد شما چه انتظاری از ایران داشتید؟ وزیر خارجه عراق پس از قدری مکث گفت باز همین چند روز قبل بود که یکی از مقامات عالی‌رتبه دستگاه رهبری عراق او را دید و به او اخطار نمود که فعالیتش مغایرت با مصالح عراق دارد و باید خاموش بنشیند. گفتم تا هفته قبل که تهران بودم می‌دانم که خاموش نشده بود. گفت می‌دانید عده زیادی به نام او فعالیت داشته به نام او اعلامیه پخش و از طرف او مصاحبه می‌نمایند. در جواب گفتم چرا تکذیب نمی‌کند به علاوه مصاحبه‌های او با مخبرین خارجی چنان صریح و علنی است که موردی برای این حرف‌ها نمی‌گذارد. گفت چنانچه مدارکی دال بر فعالیت‌های مخرب او ارائه دهید دست ما را قوی خواهد کرد. چند مدرکی که همراه خود آورده بودم به ایشان داده گفتم نوارهایی هم داریم که برای شما می‌فرستم (سطور ۱۲ الی ۱۵).

افشار نوکر استعمار طی گزارش سومین ملاقاتش به «خاک پای ملوکانه» چنین معروض داشت:

«وزیر خارجه عراق اظهار داشت تمام مطالب شما را به اطلاع دستگاه رهبری عراق رسانیدم و تا کنون سفارت شما در بغداد باید اطلاع داده باشد که دولت عراق همان طور که گفته بودید به [آیت‌الله] خمینی ابلاغ کرده است که او پناهنده سیاسی است و طبق موازین بین‌المللی باید از هرگونه فعالیتی علیه ایران خودداری نماید و به همین مناسبت اقامتگاه او تحت نظر پلیس قرار گرفته و رفت و آمد ایرانیان به منزل او کاملاً تحت کنترل و ممانعت می‌شود» (سطور ۵ الی ۱۱).

افشار از این ملاقات‌ها خیلی راضی به نظر می‌رسید و خود را در انجام مأموریت خیانت به وطن و ملت موفق می‌دانست. او که خودبینی و تبخترش اجازه نمی‌داد حتی با معاون وزارت امور خارجه در یک هتل اقامت گزیند، عبیدانه و خادمانه به ملاقات اربابانش (وزرای خارجه آمریکا و انگلیس) رفت و از آن‌ها نیز قول حمایت بی‌قید و شرط از محمدرضا شاه خائن گرفت. اوئن وزیر خارجه انگلیس در ملاقاتش با افشار اظهار داشت:

«ممکن است انگلستان بعضی اوقات با دوستان خود اختلاف سلیقه و نظر پیدا کند ولی بخصوص در روزهای سخت هیچگاه دوستان قدیمی خود را رها نمی‌نماید و ایران در زمره دوستان نزدیک انگلستان است. ما با مالاها و سیاست‌های ارتجاعی آن‌ها مخالف بوده و هستیم و در سال‌های ۱۹۳۰ حساب‌های خود را با آن‌ها روشن کرده‌ایم.»
(صفحه ۲ سطور ۱ الی ۵)

در گزارش ملاقات افشار با ساپروس ونس نیز چنین آمده:

«در ادامه موضوع گفتم امینی در روزهای اخیر رویه سابق خود را که دایر بر تأیید لزوم رعایت قوانین اساسی ایران بود تغییر داده و حالا می‌گوید اگر مأمور تشکیل دولت بشود قوای امنیتی و نظامی باید در اختیار او باشند در صورتی که این امر نه تنها مخالف قانون اساسی می‌باشد بلکه محال و ممتنع است که قوای مسلح کشور فرمانده و امردهنده دیگری به جز ذات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه را قبول نمایند. ونس ضمن تصدیق امر اظهار تعجب نموده سپس اظهار داشت آمریکا برای هر گونه کمک یا اقدامی که شاهنشاه فکر می‌فرمایند که ما بتوانیم انجام دهیم آماده است و سؤال نمود برای شما چه می‌توانیم بنماییم و خواهش نمود ضمن تقدیم احترامات او چاکر این امر را مخصوصاً بشرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه برساند». (صفحه ۱۱ سطور ۱۱ الی ۱۵ و صفحه ۱۲ سطور ۱ الی ۵)

وی به اتفاق اردشیر زاهدی سفیر معلوم‌الحال شاه در واشنگتن با کیسینجر نیز ملاقات نموده و از نصایح وی برخوردار شدند. وزیر خارجه سابق آمریکا (که به اتفاق نیکسون از سیاست «ایران ژاندارم خاورمیانه» پشتیبانی و با تجهیز بی‌حد و حساب ارتش شاه به آخرین و پیشرفته‌ترین سلاح‌های دنیا، آن را تقویت می‌نمودند) با شاگردانش چنین گفتگویی داشته:

«در کشوری مثل ایران اشتباه است که قدرت از شاه منتزع گردد. اعلیحضرت شاهنشاه باید تمام قدرت‌ها را در دست داشته باشند. به کرات سؤال نمود که آیا ارتش وفادار بوده و وفادار خواهد ماند که از طرف جناب زاهدی و جان‌نثار پاسخ لازم دال بر وفاداری مطلق ارتش داده شد». (سطور ۴ الی ۷)

افشار از فیض وجود موشه دایان وزیر خارجه اسرئیل نیز بی‌بهره نماند و بخشی از مذاکراتشان این‌طور بوده:

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۱۵

دایان راجع به جریانات اخیر ایران سؤال کرد و جان‌نثار ضمن تشریح وضع اظهار داشتیم که با وجود مشکلات و بهای گرانی که اجباراً باید پرداخت شود، اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم دارند که سیاست دادن آزادی‌های بیشتر و پیشرفت به طرف دموکراسی کامل و هم چنین برنامه‌های پیشرفته خود را هم چنان ادامه دهند متأسفانه این نکته را باید اضافه نمایم که قدم‌های بزرگ در این مدت کوتاه برداشته شده ولی از طرف مخالفان مورد قدردانی قرار نگرفته است ولی در هر صورت دلسرد نخواهیم شد و در جهت رفاه مردم کماکان جلو خواهیم رفت.

وزیر خارجه اسرائیل با تأیید این سیاست گفت ما احترام خاصی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاه داریم و معتقدیم که شاهنشاه یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران و رهبران خردمند و با شهامت دنیا می‌باشند. گفت هیچ کشوری در طول یک زمان محدود به اندازه ایران به جلو نرفته است و توفیق شاهنشاه در ایجاد یک تحول بزرگ و تأمین رفاه مردم و پیشرفت مملکت واقعاً و حقاً قابل ستایش می‌باشد.

دایان از چاکر تقاضا کرد مراتب احترام عمیق او را به پیشگاه شاهنشاه معروض دارم. سپس سؤال نمود آیا ارتش ایران در مقابل مبارزه با عوامل کمونیست و مخالفان چه وضعی دارد؟ گفتم قوای مسلح کشور به طور قاطع و صددرصد نسبت به فرمانده معظم و محبوب خود یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه وفادار و فرمانبردار می‌باشند و بلاتردید برای هرگونه جانبازی در پشتیبانی از اعلیحضرت شاهنشاه و حفظ استقلال کشور آمادگی بدون تأمل دارد. وزیر خارجه اسرائیل قبل از خاتمه ملاقات گفت نماینده جدید اسرائیل که مأمور تهران شده مرد مجرب و خوبی است و تقاضا نمود که چاکر در مراجعت او را ببینم و بار دیگر قدرت رهبری و شخصیت و شهامت شاهنشاه را ستایش نمود. (سطور ۶ الی ۱۴ صفحه ۵ و سطور ۱ الی ۸ صفحه ۶ و سطور ۵ الی ۸ صفحه ۷)

افشار در آخرین روز اقامتش در نیویورک سرمست از باده پروزی گفت:

«بزرگ‌ترین خدمت را به شاهنشاه آریامهر انجام دادم چون همین روزها [آیت‌الله] خمینی را از عراق بیرون خواهند کرد».

سپس روی به یکی از همکاران خود کرد. با لحنی فاتحانه اضافه کرد:

«آقا فوراً به بهرامی (سفیر وقت رژیم شاه در پاریس) تلفن کنید که به چه دلیل به استقبال [آیت‌الله] خمینی نرفته است».

و چنین بود که موجبات عزیمت آیت‌الله خمینی از عراق به فرانسه فراهم گردید و همان‌طوری که خود آیت‌الله خمینی فرمودند: «در عین حالی که مایل نبودم از دول اسلامی خارج شوم اما خداوند تقدیر کرده بود که مسائل در آن جا به طور وسیع در همه جای دنیا پخش شود و خبرنگاران از اطراف عالم هجوم آورند که گاهی روزی چندین مصاحبه می‌شد و مخصوصاً از آمریکا پخش کردند. به سراسر آمریکا و بعضی بلاد دیگر، و ما مسائل ایران را در آن جا روشن کردیم به طوری که بسیاری از ابهامات که به وسیله تبلیغات سوء اجانب ایجاد شده بود در آن جا رفع شد. محمدرضا از قراری که شنیدیم سالی ۱۰۰ میلیون دلار برای تبلیغات گذاشته بود و این تبلیغات دامنه دارد و همه جای دنیا بر ضد ملت و روحانیت بوده و ما در این چند وقتی که در پاریس بودیم این مسائل را تقریباً حل کردیم و این مصاحبه‌ها و نوشته‌ها مسائل را برای مملکت‌های خارج و ملت‌های خارج روشن کرد.» (قسمتی از بیانات آیت‌الله خمینی در دیدار با هیأت کویته در ۱۳۵۸/۶/۲۵) عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

۲/۷. گزارش مذاکرات محرمانه امیرخسرو افشار با وزیر امور خارجه هلند - (۶ مهرماه ۵۷)، فرانسه - بدون تاریخ، انگلیس (۷ مهرماه ۵۷)، کیسینجر (۶ مهرماه ۵۷)، عراق (۹ مهرماه ۵۷)، عراق (۱۲ مهرماه ۵۷)، آمریکا (۱۳ مهرماه ۵۷) و تلگرام‌های اردشیر زاهدی به شاه.

شماره: ۵۷۰۰-۵۷/۷/۹ - پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه

جناب آقای معینان ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که با وزیر خارجه عراق مذاکرات مفصلی غلام جان‌نثار به عمل آورد. ابتدا وزیر خارجه شروع به صحبت نمود و گفت که تصمیم دستگاه رهبری عراق از بالا تا پایین آن است که آشفتنگی و بی‌ثباتی وضع در ایران به مصلحت عراق نخواهد بود و وضع ایران نگرانی زیادی برای عراق به وجود آورده و این نکات را با صداقت و صراحت تمام بیان می‌دارد بنابراین عراق... (ناخوانا) به سهم خود در کمک کردن به آرامش وضع در ایران به عمل خواهد آورد. پس از توضیحات جان‌نثار راجع به وضع فعلی و اراده مطاع شاهنشاه در دادن آزادی و خطراتی که در بین است... (ناخوانا) به ایشان... (ناخوانا) مرکز تحریکات علیه قانون اساسی از طرف شخصی

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۱۷

انجام می‌گیرد که در نجف اشرف سکنی گزیده... (ناخوانا)، علناً مردم ایران را علیه قانون اساسی تحریک به قیام می‌نماید - روحانیون در ایران صرف... (ناخوانا) خریدار بیشتر ندارد چنانچه او مسلماً آیت‌الله خویی را که از او مقام بالاتر دارد از قرار معلوم به کنار زده و با کینه شخصی که علیه قانون اساسی ایران در دل می‌پروراند. از هیچ اقدام، علیه قانون اساسی ایران روگردان نیست در چنین وضعی شما با تصمیمی که گرفته‌اید چگونه آن را منطبق می‌سازید در این زمینه به ایشان گفتم اگر این شخص پناهنده سیاسی است که قوانین بین‌المللی در باب فعالین پناهنده سیاسی صراحت دارد. به علاوه قراردادهای دوستی بین ایران و عراق و روی اصولی که... (ناخوانا) شما هم مسائلی دارید ولی مصالح عالیه بین شما و ایران ایجاب می‌نماید که تصمیمی گرفت و حتی به آن اصول هر دو طرف خود را مقید می‌دانیم همیشه می‌توان راه پیدا کرد. اصل دیپلماسی همین است شما و من هم تا چند روز دیگر در نیویورک هستیم و با کمال میل به دعوت شما خواهیم آمد و فرصت دیگری برای ادامه مذاکره در نیویورک خواهیم داشت به علاوه این تماس‌ها لازم است همچنان ادامه داشته باشد، نفع دو کشور در نزدیکی هر چه بیشتر می‌باشد. وزیر خارجه (عراق) با تأیید مطالب بالا و گرفتن مدارکی که به ایشان داده بودم خداحافظی نمود تا آنکه هفته آینده ایشان را باز ملاقات نمایم. غلام جان‌نثار با وجودی که چند نوار همراه خود داشتیم معذالک برای مزید اطمینان بیشتر نوارها را تسلیم نکردم و وقتی دو مرتبه نوارها را استماع نمودم متأسفانه گوینده نوارها دو نفر بودند که صدا و لهجه ابداً شباهت نداشت و مطالب هم فاقد صراحت بود فقط از دو جمله آن می‌توان استفاده کرد در صورتی که در تهران شنیده بودم نوارهای... (ناخوانا) از او در دست است در این زمینه عرایضی دارم که هنگام افتخار پای‌بوسی با کسب اجازه از شرف عرض از پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهم گذرانند. غلام جان‌نثار.

امیرخسرو افشار در تلگراف دیگری به شاه، مذاکرات مجدد خود را با وزیر امور خارجه عراق به شرح زیر گزارش کرده است:

تلگراف توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که جان‌نثار امروز برای بار سوم با وزیر خارجه عراق ملاقات داشتم یک بار ایشان میهمان جان‌نثار بود و یک بار جان‌نثار میهمان او. ملاقات امروز به منظور

تودیع انجام گرفت. در این ملاقات وزیر خارجه عراق اظهار داشت تمام مطالب شما را به اطلاع دستگاه رهبری عراق رسانیدم و تا کنون سفارت شما در بغداد باید اطلاع داده باشد که دولت عراق همان‌طور که گفته بودند به [آیت‌الله] خمینی ابلاغ کرده است که او پناهنده سیاسی است و طبق موازین بین‌المللی باید از هرگونه فعالیتی علیه ایران خودداری نماید و به همین مناسب اقامت‌گاه او تحت نظر پلیس قرار گرفته و رفت و آمد ایرانیان به منزل او کاملاً تحت کنترل و ممانعت می‌شود. از وزیر خارجه عراق به مناسبت این اقدام تشکر نموده اظهار داشتیم امید است این اقدام ادامه داشته باشد و به تهران که مراجعت می‌نمایم با شما در تماس خواهیم بود. ضمناً با کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه از ایشان دعوت نمودم به تهران سفر نماید که با خوشوقتی پذیرفت و انجام آن را موکول به مراجعت به بغداد و تعیین فرصت مناسب نمود. در این ملاقات‌ها وزیر خارجه عراق رفتار خیلی دوستانه از خود نشان می‌داد و مرتب از این که عراق خواهان ثبات در ایران است صحبت می‌کرد. البته جان‌نثار مفضلاً در این زمینه با ایشان صحبت کردم و او را متوجه می‌ساختم که اگر در ایران ثبات نباشد برای عراق عواقب ناگوار ظاهر خواهد گردید. وزیر خارجه ظاهراً گفته‌های جان‌نثار را قبول می‌کرد و هم‌صدا بود. با عرض پای‌بوسی - جان‌نثار. امیرخسرو افشار

تلگراف شماره ۲

با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض مبارک شاهنشاه می‌گذارند[: بعد از ظهر امروز با وزیر امور خارجه هلند ملاقات و مذاکره نمودم [نقطه]. نامبرده با تجلیل بسیار از شخصیت جهانی اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر اظهار داشت که دولت هلند اهمیت زیادی برای روابط خود با ایران قایل است و به خوبی متوجه موقعیت مهم ایران در منطقه و در دنیا می‌باشد [نقطه] اضافه نمود که جریانات اخیر ایران را با علاقه دنبال می‌کند [نقطه] چاکر از احساسات صمیمانه وزیر خارجه هلند نسبت به ذات مبارک شاهنشاه و ایران اظهار تشکر نموده اظهار داشت که اعلیحضرت همایون شاهنشاه همچنان تصمیم دارند که ایران را در جهت آزادی بشر و دموکراسی کامل پیش ببرند و با وجود مسائل و اشکالاتی که تحریکات خارجی و داخلی با آن مواجه شده‌ایم سیاست LIBERALIZATION شاهنشاه ادامه خواهد داشت [نقطه] روحانیان ایران طرفدار رژیم سلطنتی و پشتیبان شاهنشاه می‌باشند ولی عوامل کمونیستی در پشت پرده برای تحریک مردم فعالیت می‌نمایند و یک نفر از

روحانیون مقیم عراق که مسبب واقعی است و عقده شخصی دارد عملاً در همان راهی قدم می‌گذارد و با مارکسیست‌ها همکاری نزدیک می‌نماید و عراقی‌ها نیز از این جریان ناراضی و ناراحت هستند چه خطر را برای خودشان هم هست [نقطه] ضمناً روحانیان ایران متوجه خطرات ناشی از نفوذ کردن مارکسیست‌ها شده‌اند به هر حال یقین داریم که با قدری حوصله مسائل و مشکلات فعلی برطرف خواهد گردید.

وزیر خارجه هلند اظهار داشت وجود یک ایرانی قوی و باثبات که تحت رهبری اعلیحضرت همایونی شاهنشاه در جهت دموکراسی و اصلاحات بیشتر همچنان پیش برود برای ما و تمام دنیای غرب حائز نهایت اهمیت است و من این مطالب را در پارلمان هلند اظهار نمودم و خوشحال هستم که نظم و آرامش مجدداً برقرار گردیده است [نقطه] وزیر خارجه هلند با اظهار تشکر از توضیحاتی که چاکر درباره اوضاع داخلی ایران دادم اضافه نمود که توضیحات مزبور اطلاعاتی را که ما داریم تأیید می‌نماید [نقطه] سپس به اوضاع افغانستان و خطراتی که ناحیه را تهدید می‌نماید اشاره کرد [نقطه] چاکر جریان‌ات افغانستان و وضع پاکستان را توضیح دادم [نقطه] وزیر خارجه هلند از واقعه هجوم منحرفین به سفارت شاهنشاهی اظهار تأسف کرده و تأکید نمود نهایت مراقبت به عمل خواهد آمد که این وقایع تکرار نگردد و امیدوار است که جریان مزبور تأثیری در رابطه دوستانه نداشته باشد [نقطه] نامبرده معتقد بود که کنفرانس کمپ دیوید به عنوان قدم مفیدی در جهت صلح بوده است ولی تا حصول توافق با سایر اعراب و تا این که مسأله فلسطین حل نگردد صلح نهایی به دست نخواهد آمد [نقطه] گفت مسأله شمال و جنوب از جمله مسائل مهم در این اجلاس می‌باشد و به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها قصد دارند در حصول تفاهم سعی بیشتری نمایند [نقطه] اظهار داشت مسأله زامبیا و آفریقای جنوبی نیز از مسائل مورد توجه مجمع فعلی می‌باشد همان طور که می‌دانید نخست وزیر جدید آفریقای جنوبی دیروز اظهارات سختی درباره سیاست آفریقای جنوبی نموده که قطعاً موجب عکس‌العمل شدیدی در سازمان خواهد شد و ممکن است موضوع برقراری SANCTIONS بر علیه آفریقای جنوبی پیش آید که در آن صورت هلند به آن رأی موافق خواهد داد [نقطه] با عرض پای‌بوسی — چاکر امیر خسرو افشار

۵۷/۷/۶ گزارش دیدار با وزیر امور خارجه فرانسه

شرف عرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه

با كسب اجازه و عرض پای‌بوسى از شرف عرض پیشگاه مبارك ملوكانه می‌گذراند: بامداد امروز با وزیر امور خارجه فرانسه ملاقات نمودم. در ابتدا گفت در نظر داشت امشب به پاریس مراجعت نماید ولی به علت وخامت اوضاع لبنان با توجه به این که فرانسه در این ماه ریاست شورای امنیت را به عهده دارد مراجعت خود را به بعد موکول نموده است. وی علاوه نمود که اوضاع لبنان خیلی وخیم است و دوباره جنگ و خونریزی در آن جا شروع شده است و تصور می‌رود که این بار مسیحیان جنگ را آغاز کرده باشند لیکن عکس‌العمل سوریه خیلی شدید و متناسب با عمل مسیحیان بوده است. در حال حاضر یک گروه از مسیحیان لبنان در صدد تجزیه لبنان و ایجاد لبنان (ناخوانا) مانند زمان اشغال لبنان در عهد عثمانی می‌باشند. آن‌ها عقیده دارند که وجود چهارصد و پنجاه هزار فلسطینی که چندین ده هزار نفر آن مسلح می‌باشند وضع را غیرقابل تحمل ساخته است و مسائل لبنان (ناخوانا) بر اساس مذهبی و فئودالی مشکل آن‌ها را حل خواهد کرد حتی حاضرند از بیروت نیز صرف‌نظر کنند و پایتخت خود را به جونیه که در آن جا فرودگاه مجهز ساخته‌اند منتقل نمایند. وزیر خارجه فرانسه گفت در این قسمت مشوق مسیحیان لبنان اسرائیل می‌باشد و اسرائیل بدین وسیله می‌خواهد ثابت نماید که همزیستی مسلمانان با غیرمسلمانان عملی نیست و بدین ترتیب وجود اسرائیل به ترتیبی که می‌شود می‌خواهد توجه نماید. به عقیده فرانسه مسیحیان در اشتباه هستند زیرا لبنان (ناخوانا) عملاً (ناخوانا) خواهد رفت و جوانان آن کشور ناچار به مهاجرت خواهند شد و قسمت مسلمان‌نشین نیز عملاً جزو سوریه خواهد شد. وزیر خارجه فرانسه می‌گفت سوریه منافع مسلمی در لبنان دارد زیرا نمی‌تواند در پنجاه کیلومتری دمشق وجود (ناخوانا) دست چپی یا دست‌نشانده اسرائیل را تحمل نمایند. فرانسه که ارتباطات حساسی با لبنان دارد از این وضع خیلی... است ولی راه حلی برای این اوضاع نمی‌بیند. جان نثار به وزیر امور خارجه فرانسه اظهار داشتیم وقتی شما با این همه تجربه درباره لبنان و نفوذی که دارید راه حلی برای مشکل نمی‌بینید واقعاً وضع باید وخیم باشد البته به ایشان گفتم کینه و نفاقی که بین مسلمانان و مسیحیان در لبنان بسیار عمیق است مشکل به نظر می‌رسد که بتوان همه اطراف ذینفع را برای مذاکره دور هم جمع نمود به علاوه نباید تأثیر مذاکرات CAMP DAVID را در اوضاع لبنان نادیده گرفت. وزیر خارجه فرانسه این نظر را تأیید نمود و گفت اصولاً در نظر بود لبنان به صورت کشوری درآید که در آن

جا مذاهب مختلف به اسم وضع و (ناخوانا) باشند و در عین حال چه مسلمان و چه مسیحی از منافع بازرگانی بهره مند شوند ولی بین مسیحیان و مسلمانان نفاق پیدا شد و وجود فلسطین به مشکلات دامن زد و سه سال جنگ داخلی صلح دو گروه را بسیار مشکل ساخته است و اکنون عواقب CAMP DAVID نیز مزید بر علت شده است.

وزیر امور خارجه فرانسه سپس با ظرافت زیاد به اوضاع داخلی ایران اشاره کرد و گفت در این اواخر با نگرانی عمیق (Angoine) اوضاع داخلی ایران پیش می‌رود ولی روزنامه Le Monde به خصوص رویه خیلی نامساعدی دارد و من کاملاً متوجه نگرانی شما هستم زیرا این روزنامه جای مهمی در فرانسه و در خارج از فرانسه دارد و با این که روزنامه مغرضی است ظاهر آن جنبه مغرضانه دارد، خود من در اولین فرصت با LEFEARE و FAGFET که با من آشنایی دارند صحبت خواهم کرد تا بدانم این نظر نامساعد را چگونه می‌توان تغییر داد در هر حال نباید انتظار داشت که این روزنامه خیلی سریع رویه خود را عوض نماید ولی این را هم بدانید که آنچه در Le Monde می‌نویسد عقیده مردم متوسط فرانسه نسبت به ایران نیست [نقطه] به ایشان گفتم به عقاید فرانسویان کاری ندارم اما مطالب و نوشته‌های Le Monde در ایران انعکاس بسیار زیادی دارد و در عین حال ضمن توضیح ریشه‌های مخالفت Le Monde با ایران و رویه نامساعد اریک‌رولو بعد از ادوارد سابلیه از وزیر خارجه فرانسه تشکر نمودم که در نظر دارد با مدیران لوموند صحبت نمایند. وزیر خارجه فرانسه بار دیگر به رویه مساعد تلویزیون فرانسه و تفسیرات مساعد سابلیه اشاره نمود. پاسخ دادم اگر موافق باشید هر گاه در رادیو و تلویزیون فرانسه تفسیر غلطی دیده شود به وسیله سفیر شاهنشاه آریامهر در پاریس یا سفیر فرانسه در تهران توجه شما را به آن جلب خواهم نمود. در اینجا به رویه نماینده آژانس فرانس پرس نیز اشاره نمودم وزیر خارجه فرانسه گفت در جریان می‌باشد نماینده آژانس فرانس پرس در گذشته در جای دیگر نیز مشکلاتی ایجاد نموده است و برای تعویض او از ایران اقدام لازم شده است منتهی با توجه به استقلال این آژانس تغییر نماینده آن به طول خواهد انجامید. در پایان اقدامات اخیر دولت را در مبارزه با فساد تقدیم کردیم تشریح نمودم و گفتم با وجود بهای سنگینی که می‌پردازیم تعقیب کرده‌ایم و قطعاً استحضار دارید که رئیس جمهور فرانسه چند بار تلفنی با اعلیحضرت صحبت نموده‌اند. چاکر گفتم که اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر از توجه رئیس جمهور

فرانسه قدرشناسی دارند. وزیر خارجه فرانسه سؤال نمود البته از جریانات به خوبی اطلاع دارم ولی مایلم تفسیر شما را از اوضاع بدانم. برای ایشان به تفصیل به سیاست اعطای آزادی و رویه روحانیون مقیم کشور و خارج از کشور و مارکسیست‌ها اشاره نموده و سخن را به رویه مطبوعات فرانسه کشانیده گفتم عناصر مارکسیستی از این وضع استفاده کرده‌اند و بعضی از مطبوعات فرانسه به خصوص روزنامه لوموند مثل آن است که سخنگوی آنان شده و افکار عمومی را علیه ایران تحریک می‌نمایند و گمان می‌کنم شما هم با من هم عقیده باشید که رویه روزنامه‌های فرانسه نسبت به ایران بی‌طرفانه نیست. منظور دولت ایران این نیست که مطبوعات فرانسه مقالاتی به نفع ایران بنویسند ولی لاقلاً انتظار دارد که مطبوعات فرانسه بی‌طرف باشند نه سخنگوی مخالفین دولت، وزیر خارجه فرانسه گفت از اظهارات شما تعجبی ندارم و منتظر بودم این مطلب را از شما بشنوم. این واقعیت است که مطبوعات فرانسه نسبت به ایران نظر نامساعد دارند از ایشان پرسیدم منظور شما در این مورد چیست. پاسخ داد متأسفانه جواب قانع‌کننده‌ای ندارم دولت فرانسه هیچ‌گونه کنترل روی مطبوعات ندارد و در گذشته خود دولت فرانسه هدف مستقیم آن‌ها بود اما چون در حال حاضر انتخابات را با اکثریت قاطع برده‌ایم و رئیس‌جمهور فرانسه اعتبار خاصی دارد رویه مطبوعات فرانسه نسبت به دولت خیلی نامساعد نیست لیکن در مورد ایران نیز به نظر من ریشه مخالفت مطبوعات فرانسه را در اقدامات جوانان با استعداد ایرانی که تحت تأثیر تبلیغات مخالف هستند باید جستجو نمود [نقطه] در تابستان امسال شخصاً با چند نفر از فرزندان اشخاص مرفه فرانسوی در دانشگاه بحثی داشتم و متوجه شدم که حتی آن‌ها هم در اثر تبلیغات دانشجویان ایرانی چقدر نظر نامساعد نسبت به ایران دارند و خوب است سفارت شما این جنبه موضوع را بررسی کند [نقطه] دانشجویان ایرانی که باهوش هستند و به محافل فرانسوی به راحتی رخنه کرده‌اند. باید امیدوار بود که تصمیمات جدید دولت ایران که با کمال شهامت گرفته شده است نتیجه بدهند [نقطه] به ایشان جواب دادم که تصمیمات دولت با کمال شهامت گرفته شده است ولی در رویه مطبوعات فرانسه تاثیری نداشته است وزیر خارجه فرانسه گفت اثرات این تصمیمات کم‌کم ظاهر شده و در این روزهای آخر لحن مطبوعات فرانسوی هم ملایم‌تر شده است در این موقع مدیر کل مطبوعات وزارت خارجه فرانسه را که در مذاکرات حاضر بود شاهد گرفت شخص اخیر گفت اولاً در ده روز اخیر مطبوعات سخن

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۲۳

بهتری داشته‌اند ثانیاً باید به این نکته توجه داشت که فرانسویان عقیده خود را از روی مقالات روزنامه‌ها تعیین نمی‌نمایند بلکه رادیو و تلویزیون که سی برابر بیشتر از خوانندگان مطبوعات شنونده دارد در عقیده آنان مؤثر است و خوشبختانه در فرانسه رادیو و تلویزیون اخبار مربوط به ایران را با بی‌غرضی پخش می‌نمایند. سخن او را قطع نمودم و گفتم چندی پیش تلویزیون فرانسه مصاحبه‌هایی پخش نموده بود و مطالبی که عنوان شد که انعکاس سوء داشته. وزیر خارجه فرانسه گفت به طور کلی فرانسوی متوسط نسبت به ایران عقیده خوب دارد و می‌داند که کشور شما به سوی آزادی و دولت ایران به راه خود در اعطاء آزادی ادامه خواهد داد [نقطه] وزیر خارجه فرانسه گفت رئیس‌جمهور فرانسه و همه اعضای دولت به اهمیت کوشش‌های شاهنشاه واقف می‌باشند و اقدامات ایران را دست کم نگرفته و امیدوار هستند که مطبوعات فرانسه متوجه درجه تغییرات اخیر ایران شوند.

در پایان وزیر خارجه فرانسه از جان‌نثار دعوت نمود در راه مراجعت به پاریس بروم تا بتواند درباره پاکستان و افغانستان و کشورهای همجوار تبادل نظر مفصلی داشته باشد. ضمن تشکر به ایشان گفتم متأسفانه در راه مراجعت فرصت اقامت در پاریس را ندارم و به طور اجمال وضع کشورهای مزبور را آن طور که دولت شاهنشاهی می‌بیند برای ایشان توضیح دادم. با عرض پای‌بوسی چاکر

وزارت امور خارجه. تاریخ: ۵۷/۷/۷

تلگراف به: پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه
محرمانه

با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه می‌گذراند.
طبق قرار قبلی جان‌نثار با DAVID OWEN وزیر خارجه انگلستان ملاقات و مذاکره به عمل آورد.

ابتدا وزیر خارجه انگلستان صحبت را شروع و اظهار نمود خواستم بدانید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه مورد کمال احترام ما می‌باشند و دولت انگلستان پشتیبان شاهنشاه و سیاست MODERNIZATION LIBERALIZATION معظّم له می‌باشد. نخست وزیر پس از مشورت با کابینه آن پیام را فرستاد که در واقع نماینده نظر و تصمیم تمام کابینه بود. ممکن است که انگلستان بعضی اوقات با دوستان خود اختلاف سلیقه و نظر پیدا کند ولی به خصوص در روزهای سخت هیچ‌گاه دوستان قدیمی خود را رها نمی‌نماید و ایران

در زمره دوستان نزدیک انگلستان است. ما با مالاها و سیاست‌های ارتجاعی آن‌ها مخالف بوده و هستیم و در سال‌های ۱۹۳۰ حساب‌های خود را با آن‌ها روشن کردیم.

OWEN پس از آن گفت می‌دانم راجع به بی بی سی ناراحت هستید ولی نباید وقعی بگذارید - خودمان با آن‌ها همیشه در دسرهایی داریم و مداخله‌ای هم نمی‌توانیم بکنیم و اعتراض از جانب دولت کارگری نسبت به بی بی سی مؤثر نیست. (به چند مورد منجمله رودزیا به عنوان نمونه اشاره کرد که رویه بی بی سی دولت کارگری را به زحمت انداخته است.) چاکر از احساسات دولت انگلستان نسبت به ذات مبارک اعلیحضرت شاهنشاه و تأیید سیاست شاهنشاه تشکر نمودم و گفتم که دوستی و همکاری ایران و انگلستان برای هر دو کشور مفید می‌باشد. اظهار داشتم سیاست LIBERALIZATION که به ابتکار اعلیحضرت همایون شاهنشاه شروع گردیده با وجود اشکالات فعلی ادامه خواهد یافت و با حوصله به توفیق نهایی اعتقاد و اطمینان داریم. چون به موضوع بی بی سی اشاره کردید یک نکته مهم را باید در نظر بگیرید و آن این است که عامه مردم ایران فکر می‌کنند دستگاه بی بی سی مجری و عامل سیاست دولت انگلستان است و با این تفاهم متأسفانه تعبیراتی می‌شود که به هیچ وجه با روابط و دوستی و اتحاد بین دو کشور و رویه دوستی شما مطابقت ندارد. انتظار حقه فقط این است که بی بی سی به عنوان یک دستگاه خبری رعایت کامل بی‌طرفی را بنماید (در اینجا موارد مختلف عدم رعایت بی‌طرفی را ذکر کردم).

OWEN گفت نکته‌ای که عنوان نمودید قابل توجه می‌باشد و ممکن است موارد مشخصی که دال بر عدم رعایت بی‌طرفی هست نوار آن را بدهید تا با مسئولین بی بی سی مطرح گردد. سپس وزیر خارجه انگلستان مجدداً در زمینه تأیید سیاست و برنامه‌های پیشرفته اعلیحضرت همایون شاهنشاه از طرف دولت انگلستان صحبت کرد و گفت پس از مطالعه جریانات داخلی اخیر در ایران تصمیم گرفته شد هیچ گونه تفسیری در مورد مسافرت علیاحضرت ملکه انگلستان به ایران داده نشود و سفر طبق قرار قبلی انجام خواهد گرفت. علیاحضرت ملکه در نطق ماه نوامبر به مسافرت خود به ایران نیز اشاره خواهند کرد که این خود دلیل دیگری برای اثبات رویه قاطع انگلستان در قبال جریانات اخیر می‌باشد.

در این موقع درباره اوضاع افغانستان و پاکستان صحبت شد. جان نثار اظهار نمودم که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مدتی قبل جریانات افغانستان و ناحیه را پیش‌بینی می‌فرمودند و به فرمایشات ملوکانه در ملاقات با HameAlee در ۱۹۷۲ (که شخصاً افتخار

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۲۵

حضور داشتیم) درباره نقشه چاپ شده و مطامع شوروی نسبت به آب‌های گرم منطقه اشاره نموده و گفتم همان نقشه در جریان است و در صدد عملی ساختن آن هستند ولی متأسفانه دوستان غربی تکانی که لازم است به موقع به خود نداده و نمی‌دهند. اظهار نمود سعی انگلستان این است که نگذاریم دامنه نفوذ شوروی وسیع‌تر شود و می‌خواهیم خطر را ISOLATE نماییم. با پاکستان در مشورت و تماس نزدیک هستیم که آن‌ها را کمک کنیم و ممکن است مجدداً به کامنولث برگردند. جان‌نثار پرسیدم روابط آن‌ها را با آمریکایی‌ها چگونه می‌بیند؟ می‌گفتید می‌خواهند از ستو خارج شوند که روس‌ها را ساکت و راضی نمایند که دولت مبارک شاهنشاه ژنرال ضیاء الحق را متوجه فرمودند که پاکستان با خروج از ستو چیزی به دست نمی‌آورد. جواب داد با این نظر کاملاً موافق هستیم و ضمناً معتقد بود آقا شاهی افکار خاصی دارد که توأم با توجه به واقعیات نیست و پختگی ندارد و نسبت به آمریکایی‌ها هم خوش‌بین نیست. وزیر خارجه اضافه کرد ولی ما با خود ژنرال ضیاء الحق در تماس نزدیک هستیم. بعد از آن OWEN از اقدامات و مساعدت‌های ذات مبارک شاهنشاه در مورد مسأله Rodisia ابراز امتنان نموده گفت رویه سرسختانه دولت آفریقای جنوبی موجب نگرانی همه شده و نخست‌وزیر جدید هم تا به حال انعطافی نشان نداده است و با این ترتیب امکان دارد اگر پیشرفتی حاصل نشود در این اجلاسیه سازمان فشار برای برقراری SANCTION بر علیه دولت آفریقای جنوبی به مرحله جدی و عملی برسد. اظهار داشت اگر مسأله Namibia و رودزیا را بتوانیم حل کنیم تا اندازه‌ای فشار بر علیه آفریقای جنوبی کمتر می‌شود و عجلتاً مشغول تلاش در این راه هستیم. وزیر خارجه انگلستان گفت کمک بزرگی خواهد بود چنانچه از طرف ایران اعمال نفوذ بشود چون با احتیاجی که آفریقای جنوبی برای نفت دارد (با اینکه نسبتاً مقادیری نفت دخیره کرده است) توصیه ایران به آن‌ها خیلی مؤثر خواهد بود. گفت اگر جریان شکل نامساعد فعلی پیش برود ایران تحت فشار برای قطع نفت قرار خواهد گرفت [نقطه] چاکر به او جواب داد چنانچه خودتان گفتید اعلیحضرت همایون شاهنشاه همواره کمک‌های مؤثر ایران را فرموده‌اند و تفسیرتان در تهران در شرفیابی اخیر مراتب امتنان شما را از اقدامات شاهنشاه معروض داشت [نقطه] البته اقدامات ایران در این زمینه دو نوع است یکی از مجرای سازمان و دیگری پشت پرده [نقطه] گفت تصدیق می‌کنم که اقدامات پشت پرده ایران باید ادامه داشته باشد [نقطه] [سر سطر] OWEN موضوع امکان افزایش

قیمت نفت را به میان کشیده اظهار نمود البته انگلستان هم از افزایش قیمت منتفع خواهد شد ولی با در نظر گرفتن تمام جوانب و شرایط و اثراتی که روی اقتصاد جهانی خواهد داشت چنانچه افزایشی مورد نظر باشد بهتر است که به میزان حداقل ممکنه باشد. چاکر اظهار داشته البته وضع شما با ایران یکسان نیست و چنانچه می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه همواره با کمال حسن نیت و واقع‌بینی متوجه تمام نکات و شرایطی که اشاره نمودید بوده‌اند در نطق خود در اجلاسیه مجمع ترجیح داده شد که اشاره‌ای به موضوع قیمت نفت نکنیم ولی نکته قابل توجه این است که کاهش مستمر ارزش دلار قوه خرید ایران را به میزان زیادی تقلیل داده است.[۱]. وزیر خارجه انگلستان تصدیق نموده گفت موضوع ارزش دلار و اثرات آن در اقتصاد بین‌المللی مورد توجه همه کشورها می‌باشد و به استثنای آلمان غربی و ژاپن که در این چند سال اخیر ذخیره‌های ارزی خود را به میزان عجیبی زیاد کرده‌اند سایرین و به خصوص آمریکا در بازرگانی بین‌المللی و موازنه پرداخت‌ها در وضع مشکلی قرار دارند.[۱]. اضافه کرد این یک مسأله پیچیده‌ای است که توجیه آن از عهده او خارج است.[۱].

در اینجا جان‌نثار از OWEN سؤال کردم نظرش نسبت به رویه روس‌ها در قبال جریانات اخیر ایران چیست؟ [۲] جواب داد: [۱] سیاست شوروی UNREST را در هر جایی تشویق می‌کند و هرجا بتواند به وسایلی که در اختیار دارد تحریک می‌نماید و راجع به ایران همین سیاست را اعمال کرده و می‌کنند.[۱]. چاکر گفتم آیا یک ایران ضعیف به نفع روس‌هاست و آیا احتمال درگیری با آمریکا را در نظر نمی‌گیرند؟ اظهار داشت آن‌ها از بی‌ثباتی و اغتشاش می‌خواهند به نفع خود استفاده کنند ولو این که موفق هم شوند. چپی‌های کمونیست در صف ملاها رخنه می‌کنند و با آن‌ها برای انداختن دولت همکاری می‌نمایند و بعداً به موقع خود آن‌ها را از بین می‌برند (DOMINO THEORY). با رژیم سلطنتی ایران مخالف هستند و برای نیل به هدف‌های خود از هر فرصتی استفاده خواهند کرد. گفت درست است که همکاری‌های اقتصادی (پروژه گاز و غیره) با ایران برای آن‌ها مفید است ولی نقشه‌های دیرینه بزرگ‌تر روس‌ها و فکر دستیابی به آب‌های گرم همواره در برنامه آن‌ها هست. OWEN معتقد بود که در آفریقا آن طور که روس‌ها انتظار داشتند توفیق‌هایی به دست نیاوردند و شاید سیاست غرب در آن جا در آتیه درازمدت موفق‌تر باشد. قبل از خاتمه ملاقات چند نکته دیگر نیز اظهار داشت که با کسب اجازه هنگامی که

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۲۷

افتخار پای‌بوسی را خواهد داشت از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهد گذرانید
با عرض پای‌بوسی - غلام جان‌نثار - افشار

IMPERIAL EMBASSY OF IRAN
WASHINGTON. D.C.

شماره: ۴۶۹۸ - تاریخ: ۵۷/۷/۹

جناب آقای معینان ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی

خواهشمند است با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که جناب زاهدی سفیر شاهنشاه آریامهر در واشنگتن ملاقاتی بین کسینجر و غلام جان‌نثار ترتیب دادند که گزارش آن را البته از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذرانیده‌اند رئوس مطالبی که در ملاقات مزبور کسینجر بیان نمود از قرار زیر است:

۱. در کشوری مثل ایران اشتباه است که قدرت از شاه منتزع گردد.
۲. اعلیحضرت شاهنشاه باید تمام قدرت‌ها را در دست داشته باشند.
۳. شما نمی‌توانید یک سیاست خارجی قوی داشته باشید وقتی در داخله گرفتاری دارید.
۴. به کرات سؤال نمود که آیا ارتش وفادار بوده و وفادار خواهد ماند که از طرف جناب زاهدی و جان‌نثار پاسخ لازم دال بر وفاداری مطلق ارتش داده شد.
۵. در مقابل سؤال راجع به رویه شوروی اظهار نمود تصور نکنید شوروی‌ها در سیاست همیشه دوراندیش هستند و خواب تاریخی آنان را نباید از نظر دور داشت در ضمن حساب‌های آنان هم خالی از اشتباهات نیست آن‌ها می‌خواهند اعلیحضرت شاهنشاه را تضعیف سازند و وضع ایران روز به روز آشفته‌تر گردد شاید مستقیماً دخالتی نکنند ولی آنچه که می‌گذرد طبق دلخواه آنان است.

۶. اینکه ممکن است بی‌ثباتی در ایران آنان را با آمریکا درگیر سازد توجه به آن ندارد و منافع خود را در تضعیف قدرت شاهنشاه و آشفستگی وضع ایران می‌دانند. البته توضیحات لازم در باب اراده مطاع شاهنشاه در دادن آزادی و ادامه این سیاست و وضع فعلی و منطقه دادم. غلام جان‌نثار

دفتر مخصوص شاهنشاهی (تلگرام رمز) سری است.

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی بشرف عرض پیشگاه شاهنشاه می‌رساند که جان‌نثار الساعه از ملاقات با CYRUS VANCE وزیر خارجه آمریکا مراجعت نمودم [نقطه] مذاکرات در حدود یک

ساعت و نیم به طول انجامید [نقطه] صحبت‌های آقای VANCE کاملاً مثبت و از هر جهت اطمینان‌بخش بود و جای هیچ گونه تردید از پشتیبانی قطعی و صریح از ذات مبارک شاهنشاه و سیاست‌های شاهنشاه باقی نگذاشت. در ضمن مذاکره از جان‌نثار سؤال نمود ما چه می‌توانیم برای شما انجام دهیم و برای هر کمک یا اقدامی که مورد نظر شاهنشاه باشد آماده می‌باشیم. از گفته ایشان تشکر و **TOOK NOTE** نموده اظهار داشتیم مراتب را به خاک پای مبارک شاهنشاه معروض داشته و در این زمینه با شما در تماس خواهیم بود. شرح تفصیلی مذاکرات را طی تلگرام جداگانه از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه خواهد گذرانید. با عرض پای‌بوسی - جان‌نثار - امیرخسرو افشار توسط رمز دفتر مخصوص شاهنشاهی تلگرام رمز، به کلی سری است.

با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی گزارش می‌کند مذاکرات با **CYRUS VANCE** را از به شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند. مذاکرات با وزیر خارجه آمریکا در حدود یک ساعت و نیم به طول انجامید **VANCE** در شروع صحبت اظهار داشت که الان از جلسه ملاقات با اعضای **OAU** می‌آید و حدود سه چهارم کشورهای آفریقایی معتقد بودند که کنفرانس **CAMP DAVID** قدم مثبتی در جهت حل مسائل بوده است. جان‌نثار از او سؤال نمودم که نظر و رویه اعلیحضرت ملک حسین و عربستان سعودی چه بوده و چه پیش‌بینی می‌نماید؟ جواب داد ملک حسین مشغول مطالعه می‌باشند و تصمیم با ایشان خواهد بود که چه طرفی را انتخاب نمایند. چاکر اظهار داشتیم همان طوری که می‌دانید اعلیحضرت ملک حسین طرفدار غرب هستند و این نکته بسیار مهم است از طرف دیگر تصدیق می‌نمایند اتخاذ تصمیم در این مورد و در این موضع برای معظم‌له کار آسانی نیست. **VANCE** تصدیق کرده گفت: «موقعیت مشکل و مسائل ایشان را می‌دانیم و چند روز قبل در مذاکراتی که در عمان داشتیم همه مسائل مطرح گردید.» جان‌نثار سؤال نمودم آیا امکان این هست که اعلیحضرت ملک حسین بتوانند با پرزیدنت سادات و ترتیبات اخیر همکاری نمایند؟ جواب داد بلی اما متدرجاً. در جواب سؤال مربوط به رویه عربستان سعودی **VANCE** معتقد بود که آن‌ها در جهت مثبت قدم برمی‌دارند و از نتیجه مذاکرات خود با فهد ابراز خوش‌بینی می‌نمود و اضافه کرد روز گذشته سعود به او گفته است که کمپ‌دیوید به عنوان قدم اول مفید بوده است. ونس روی هم رفته خوش‌بین بود که عربستان سعودی و اردن هاشمی به مرور با اقدامات سادات و آمریکا همکاری نمایند. جان‌نثار اظهار امیدواری نمودم که با

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۲۹

مساعی مؤثر آمریکا تمام مسائل موجود حل گردد و اساس صلح پایدار در این منطقه خطرناک تأمین شود. وزیر خارجه آمریکا راجع به لبنان شروع به صحبت کرد و با اظهار نگرانی زیاد از وضع لبنان گفت نمی‌دانم چطور می‌توانیم با این اشکالات موجود به برقراری NATIONAL RECONCILIATION در آنجا موفق شویم. اظهار داشتیم وزیر خارجه فرانسه نیز از وضع لبنان نگران بود و متأسفانه علاوه بر سایر دلایل در اثر منازعات مستمر کینه عمیق بین مسلمانان و مسیحی‌ها و یا راست‌گرایان و چپ‌گرایان در لبنان به وجود آمده است. ونس تصدیق کرده گفت باید بر خوردهای روزانه متوقف گردد تا فرصتی برای رفع اختلافات و حل مسائل پیچیده پیدا شود.

سپس وزیر خارجه راجع به اوضاع افغانستان و پاکستان سؤال نمود. جان‌نثار اظهار داشتیم جریانات افغانستان غیرمنتظره نبود و به طوری که می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مدت‌ها قبل بروز حوادث اخیر را پیش‌بینی فرموده و مرتباً تذکر می‌دادند و تردیدی نیست که اوضاع افغانستان با وضعی که پیش می‌رود به نگرانی‌های موجود اضافه می‌نماید و البته روی اوضاع پاکستان هم اثر زیادی خواهد گذارد. جان‌نثار اضافه کردم داوود خان در تغییر رژیم سلطنت در افغانستان مرتکب اشتباه بزرگی شد و حتی کشورهای خیلی پیشرفته مثل سوئد - انگلستان - هلند و غیره به این اصل مسلم معتقد شده و ثابت گردیده است که رژیم سلطنت موجب تأمین ثبات و دوام می‌باشد تا چه رسد به کشورهای مثل افغانستان که هر دم ممکن است دست‌خوش یک نوع کودتا و اغتشاش بشود. ونس گفت کاملاً صحیح است و از ایشان ارتباط فعلی شوروی را با افغانستان سؤال نمودم پاسخ داد ارتباطات آنان از هر دو طرف خیلی از سابق واضح‌تر گردیده است. چاکر سؤال نمودم در ملاقاتی که با گرومیکو داشتید آیا درباره افغانستان صحبتی به میان آمد؟ جواب داد گرومیکو به او گفته است می‌خواهند با اعزام کارشناس و مشاور به افغانستان که همسایه شوروی است کمک نمایند و با گرمی خاصی راجع به افغانستان و ارتباطات خودشان با افغانستان صحبت می‌کرد. جان‌نثار به شوخی گفتم حتماً طبق معمول گفته است که افغانستان یک کشور مستقل است و ما به غیر از نظر کمک به آن‌ها نظر دیگری نداریم. ونس جواب داد اتفاقاً در این مورد و راجع به استقلال افغانستان از این حرف‌ها تحویل می‌داد چون می‌داند او را خوب می‌شناسم و معمولاً هر وقت می‌خواهد به این کلیشه‌ها بپردازد به او می‌گویم لازم به این توضیحات نیست و خودش می‌داند که رویه من چیست.

در جواب صحبت چاکر راجع به نگرانی پاکستان از رویه آمریکا (با توجه به اظهارات آقا شاهی) VANCE گفت با آقاشاهی ملاقاتی داشتم ولی او در صحبت‌هایش صریح و روشن نبود و درست نفهمیدم نظریاتش چیست و چه می‌خواهند. به هر حال در مورد کمک نظامی به او گفتم که می‌توانیم هواپیماهای F-5 را مورد مطالعه قرار دهیم ولی انواع دیگر را که برای DEEP PENETRATION مورد استفاده قرار می‌گیرد نمی‌توانیم بدهیم. راجع به تعدیل سررسید وام‌ها که مورد درخواست بود به او گفته شد که با نظر مساعد در نظر می‌گیریم. این بار راجع به سنتو صحبتی نکرد ولی در موارد گذشته هر وقت عنوان می‌شود، ما هم مثل شما گوشزد می‌کردیم که خروج از سنتو برای پاکستان نفعی نخواهد داشت. جان‌نثار اظهار داشتیم همان طور که می‌دانید ما هم این نکته را مکرر به آن‌ها گفته‌ایم. قبل از ملاقات شما به دیدن من آمد و ناراحت بود و می‌پرسید چه باید بکنند گفتم به اندازه کافی راجع به خروج خود از سنتو با آمریکایی‌ها صحبت کرده‌اید اگر در مذاکره با وزیر خارجه آمریکا باز هم بخواهید روی این مطلب پافشاری نمایید شاید اثر مطلوب نداشته باشد پاکستان تصور می‌کند که با خروج از سنتو روس‌ها را راضی و ساکت خواهد نمود. در اینجا به آقای ونس اظهار نمودم شخصا به خاطر دارم که در ۱۹۵۸ شوروی‌ها در مذاکرات با ایران اهمیتی به عضویت ایران در سنتو نمی‌دادند ولی نسبت به قرارداد دو جانبه ایران و آمریکا نگرانی و حساسیت خاصی نشان می‌دادند و خوب می‌دانند که مواد سنتو چیست و چه اندازه ضعف دارد ولی به قرارداد دو جانبه اهمیت بیشتری می‌دادند در اینجا من موضوع را به قرارداد دو جانبه کشانیدم. ونس با تصدیق مراتب بالا گفت این قرارداد پابرجا بوده و تجزیه و تحلیل شما درست است در این موقع نظر VANCE را راجع به روابط شوروی و عراق سؤال نمودم. جواب داد طبق نتیجه‌گیری از اطلاعاتی که در دست داریم با وجود اختلاف نظر در مورد اتیوپی و هم چنین با وجود تحریکات عوامل کمونیستی در ارتش عراق و غیره معه‌ذا روابط نزدیک بین عراق و شوری کم‌کم وجود دارد. البته ممکن است پس از مدتی تغییر کند ولی راجع به آینده پیش‌بینی معقولی نمی‌شود کرد. جان‌نثار گفتم در این زمینه گزارشات و نظرهای متناقضی داده می‌شود یک نظر این است که متعاقب جریانات اخیر در افغانستان و اوضاع اخیر در ایران عراقی‌ها نگران شده و میل دارند با شوروی قدری فاصله بگیرند و از نفوذ بیشتر آنان در عراق جلوگیری کنند و این نظر را اغلب کشورهای عربی تأیید می‌نمایند.

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۳۱

البته از لحاظ عقلایی و منطقی این نظر را می‌توان قبول نمود به خصوص وقتی کشوری حس نماید که ممکن [است] در همسایگی شوروی خطرات به مراتب بیشتر باشد. از طرف دیگر گزارشات و نظرهای دیگر دایر بر این است (مانند اطلاعات شما) که تغییر قابل لمس در روابط نزدیک با شوروی پیدا نشده است در دنباله این موضوع جان‌نثار اضافه کردم که چند روز قبل وزیر خارجه عراق در مذاکرات فیما بین ضمن تأیید اهمیت ایران برای آن‌ها و علاقه به دوستی با ایران می‌گفت حاضر به هر گونه همکاری می‌باشند و با توجه به اظهارات او موضوع یکی از مذهب‌یون ایرانی را که در عراق بر علیه قانون اساسی و مصالح عالی‌ه ایران فعالیت و تبلیغ می‌کند مطرح نمودم و به وزیر خارجه عراق گفتم اگر او را به عنوان پناهنده سیاسی تلقی می‌نمایند در آن صورت باید طبق قوانین بین‌المللی با او رفتار شود و به هر حال چگونه اجازه می‌دهند که یک پناهنده سیاسی علیه همسایه و دولت عراق مشغول فعالیت مخرب باشد وزیر خارجه عراق جواب داد دستگاه رهبری عراق موضوع را با نظر مثبت مطالعه و او را تحت کنترل قرار خواهند داد. در این موقع جان‌نثار وضع داخلی ایران را برای VANCE به تفصیل توجیه کرده اظهار داشتیم به طوری که می‌دانید اعلیحضرت همایون شاهنشاه با وجود مشکلات و بهای سنگینی که پرداخت می‌شود تصمیم دارند که سیاست LIBERIZATION خود را ادامه دهند او به من گفت صحیح است و شاهنشاه در مذاکره تلفنی با پرزیدنت کارتر در کمپ‌دیوید همین‌طور فرمودند. اظهار داشتیم از طرف دولت جدید در اجرای اوامر شاهنشاه قدم‌های مؤثری برداشته شده و اقداماتی نیز از جهت مبارزه با فساد و رسیدگی به کارهای خلاف چند وزیر سابق یا مسؤولین دیگر در جریان می‌باشد به تأمین آزادی بیشتر در اظهار عقاید و آزادی مطبوعات توجه کامل به عمل آمد چنانچه مذاکرات پارلمان نیز به‌طور کامل و زنده از رادیو و تلویزیون پخش می‌گردد دولت تفاهم زیادی در قبال نظرات و خواسته‌های معقول مخالفین از خود نشان داده اما جای تردید است که آن‌ها این اقدامات مثبت را APPRECIATE بنمایند ولی به هر صورت ذات مبارک شاهنشاه قصد عقب‌گرد یا توقف در اجرای سیاست دادن آزادی بیشتر و سوق کشور به طرف دموکراسی کامل به هیچ وجه ندارند. سپس جان‌نثار از VANCE سؤال نمودم آیا نظر و بررسی ایشان از وضع و مثلاً در مورد جبهه ملی و ارتباط آن‌ها با کمونیست‌ها و یا ارتباطات امینی و شریعتمداری و جبهه ملی چه می‌باشد و روی هم رفته چه فکر می‌کند و گفتم در ایران

بازار تعبیرهای مختلف و شایعه‌سازی به دلایل مختلف و شاید دلایل تاریخی رواج دارد مثلاً یکی از شایعات در بازار این است که آمریکا از جبهه ملی و امینی حمایت می‌کند البته این شایعه بازار است و شاهنشاه و دولت به خوبی رویه شما را می‌دانند ضمناً باید در این زمینه اضافه نمایم که اغلب خود این افراد و دستجات برای پیشبرد و مقاصد خاص خود این شایعات را درست می‌کنند که از آن بهره‌برداری نمایند. وزیر خارجه آمریکا اظهار داشت به طور قاطع می‌گویم که آمریکا پشتیبان کامل شاهنشاه و سیاست‌های معظم‌له می‌باشد و در مذاکره اخیر تلفنی شاهنشاه با پرزیدنت کارتر این واقعیت از طرف رئیس جمهور صریحاً تأکید و تأیید گردید. شاهنشاه در مذاکره مزبور فرمودند که تصمیم دارند سیاست LIBERALIZATION را ادامه دهند و فرمودند برای اطلاع مردم بهتر است که آمریکا نظرش را در پشتیبانی از این سیاست اعلام دارد و به طوری که می‌دانید رئیس جمهور این کار را کرد. در اینجا آقای VANCE راجع به تماس با جبهه ملی یا مذهبیون از مسؤول امور ایران که در جلسه حضور داشت خواست که توضیح دهد و نامبرده گفت به طور قطع از طرف سفیر و رده‌های بالای سفارت آمریکا هیچ‌گونه تماسی با آنان نگرفته‌اند. تماس مأموران رده پایین سفارت آمریکا در تهران با آنها منحصرأ به منظور کسب اطلاع بوده و به هیچ وجه جنبه دیگری نداشته و با امینی هم مدت‌ها است هیچ‌گونه تماس و ملاقاتی انجام نگرفته است. سپس وزیر خارجه آمریکا اضافه نمود که به طور قطع هیچ یک از دستجات یا افراد مخالف مورد حمایت یا مورد نظر آمریکا نیستند. جان‌نثار با اظهار تشکر از این توضیحات اظهار داشت همان طور که قبلاً گفتم، نسبت به رویه دولت آمریکا و پشتیبانی شما از سیاست اعلیحضرت همایون شاهنشاه تردیدی نداشته و نداریم و اشاره من به موضوع صرفاً از این جهت بود که راجع به شایعات بازار مطلع گردید اما لزوماً این نکته را بایستی بگویم که آن افراد و دستجات سعی دارند از تماس‌های ساده مأموران آمریکایی با آنها به نفع مقاصد خود بهره‌برداری کرده و آن را به عنوان استنباط و علاقه و حمایت آمریکا از آنها وانمود نمایند که بدین وسیله مردم را گمراه یا مرعوب سازند و اگر در این تماس‌ها که می‌گویید ندرتاً انجام می‌گیرد و به آنان گفته شد که سیاست آمریکا چیست اثر مثبت خواهد داشت. VANCE که با دقت گوش می‌داد این نکته را تصدیق کرده گفت این نکته‌ای است که باید متوجه باشیم. در ادامه موضوع گفتم امینی در روزهای اخیر رویه سابق خود را که

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۳۳

دایر بر تأیید لزوم رعایت قوانین اساسی ایران بود تغییر داده و حال می‌گوید اگر مأمور تشکیل دولت بشود قوانین امنیتی و نظامی باید در اختیار او باشند در صورتی که این امر نه تنها مخالف قانون اساسی می‌باشد بلکه محال و ممتنع است که قوای مسلح کشور (ناخوانا) به جز ذات مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه قبول نمایند. VANCE ضمن تصدیق امر اظهار تعجب نموده و سپس اظهار داشت آمریکا برای هر گونه کمک یا اقدامی که شاهنشاه فکر می‌فرمایند که می‌توانیم انجام دهیم آماده است و سؤال نمود برای شما چه می‌توانیم انجام بنماییم و خواهش نمود ضمن تقدیم احترامات او چاکر این امر را مخصوصاً به شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه برساند. با اظهار تشکر از حسن نیت آمریکا اظهار داشت مراتب را به شرف عرض شاهنشاه خواهم رسانید و در این زمینه با او در تماس خواهم بود. همچنین اظهار نمودم امیدوار هستم ایشان بتواند در آینده نزدیک سفری به ایران بنمایند. با تشکر و اظهار علاقه گفت در اولین فرصت خواهد آمد.

جان‌نار در این موقع نظر او را نسبت به رویه و سیاست شوروی در قبال ایران و به خصوص با توجه به جریانات اخیر سؤال کردم. اظهار داشت شوروی‌ها تا آن جا که ممکن باشد از اغتشاشات استقبال نموده و سعی می‌کنند از اغتشاشات به نفع مقاصد خود استفاده کنند و مسلماً می‌خواهند اعلیحضرت شاه را تضعیف کنند عوامل کمونیستی دست داشته‌اند. سؤال نمودم آیا فکر می‌کنید شوروی‌ها نقشه تغییر رژیم را در سر می‌پروراندند؟ جواب داد به‌طور قطع نمی‌دانم. مجدداً سؤال کردم آیا از CONFRONTATION با آمریکا نگران نخواهند شد؟ و به من جواب داد قاعداً باید به این امر توجه داشته باشند زیرا ایران IS A KEY TO THE AREA ولی جالب است که در تمام مدت مذاکرات اخیر با گرومیکو او حتی یک بار هم اسم ایران را نیاورد و ابداً به وضع فعلی ایران اشاره نمود. سپس چاکر در تأیید اطلاعات او طرز عمل و فعالیت دستجات تظاهرکنندگان را که مطابق تاکتیک و روش‌های شناخته شده کمونیست‌ها بود و همچنین نقشه‌های آن‌ها را در خراب کاری‌ها برای VANCE توضیح دادم و گفتم کاملاً معلوم بود که در پشت پرده این تظاهرات دستورات و تجربیات کمونیست‌ها کلیشه‌های کمونیستی در کار بوده است. اضافه نمودم که سفیر شوروی در ایران با اشاره کوتاه به جریانات اخیر ایران مدعی بود که امپریالیست‌ها مثل همیشه می‌خواهند تقصیرها را به گردن ما بیندازند: به سفیر شوروی گفتم آیا پشتیبانی و طرفداری علنی رهبران احزاب کمونیست فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و

آلمان و غیره را از دستجات مذهبی ارتجاعی چگونه می‌شود تعبیر یا توجیه کرد؟ ونس پرسید جواب او چه بود؟ گفتم سکوت. VANCE قبل از خاتمه ملاقات از اقدامات و کمک‌های مؤثر اعلیحضرت همایون شاهنشاه در مورد مسأله رودیزیا اظهار امتنان نمود. هم چنین به موضوع نیروهای پاسداری صلح اشاره کرده گفت موارد لزوم استفاده از این نیروها در نقاط مختلف دنیا دارد روز به روز زیادتر می‌شود و گفت مایل است نظر و رویه کشورهای مختلف را در این باب بداند. جان‌نثار اظهار داشتیم به طوری که می‌دانید ایران به سهم خود در این زمینه کمک و همکاری عملی نموده و در آینده هم با توجه به امکانات و شرایط و رویه سایرین موضوع را مطالعه خواهند نمود. فعلاً قولی راجع به آینده نمی‌تواند بدهد. ونس گفت کاملاً حق دارید زیرا اینک دو فکر مختلف در جریان است یکی آن که اگر قرار بود اعزام نیروی پاسداری صلح باشد هر روز اتفاقی در یک نقطه از جهان روی می‌دهد ادامه اعزام نیروی پاسداری صلح را خیلی از کشورهای دیگر حسن استقبال می‌نمایند فکر دیگر نیز همان فکر سابق است ولی ایران به سهم خود در این کار عملاً کار خود را انجام داده است. سپس راجع به مذاکرات SALT از ایشان پرسیدم که جواب داد به توافق نزدیک‌تر شده‌اند و روی هم رفته اظهار خوش‌بینی از همه مذاکرات می‌نمود. در خاتمه وزیر خارجه آمریکا این ملاقات و تبادل نظر را بسیار مفید تلقی نمود و اظهار علاقه کرد که تماس نزدیک همواره برقرار باشد. با عرض پای‌بوسی. امیرخسرو افشار

وزارت امور خارجه شماره: ۶۸ تاریخ: ۵۷/۷/۱۲

توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذراند که جان‌نثار امروز برای بار سوم با وزیر خارجه عراق ملاقات داشتم یک بار ایشان میهمان جان‌نثار بود یک بار هم اظهار داشتیم امید است این اقدام ادامه داشته باشد و به تهران که مراجعت می‌نمایم با شما در تماس خواهم بود ضمناً با کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه از ایشان دعوت نمودم به تهران سفر نماید که با خوش‌وقتی پذیرفت و انجام آن را موکول به مراجعت به بغداد و تعیین فرصت مناسب نمود. در این ملاقات‌ها وزیر خارجه عراق رفتار خیلی دوستانه از خود نشان می‌داد و مرتب از این که عراق خواهان ثبات در ایران است صحبت می‌کرد.

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۳۵

البته جان‌نثار مفصلاً در این زمینه با ایشان صحبت کردم و او را متوجه می‌ساختم که اگر در ایران ثبات نباشد برای عراق عواقب ناگوار ظاهر خواهد گردید وزیر خارجه عراق ظاهراً گفته‌های جان‌نثار را قبول می‌کرد و هم صدا بود. با عرض پای‌بوسی جان‌نثار - امیرخسرو افشار

گزارش مذاکرات با موشه دایان - ۱۴ مهرماه ۵۷

دفتر مخصوص شماره ۶۰ - تاریخ ۵۷/۷/۱۴ - تلگرام رمز به کلی سری است
با کسب اجازه و عرض پای‌بوسی از شرف عرض پیشگاه مبارک شاهنشاه می‌گذاراند. طبق قرار قبلی موشه دایان وزیر خارجه اسرائیل ساعت ۷ بعدازظهر برای ملاقات با جان‌نثار به هتل آمد و چون یک ساعت قبل از تل‌آویو وارد نیویورک شده بود خیلی خسته به نظر می‌رسید. در شروع صحبت گفت که مذاکرات مصر و اسرائیل روز ۱۲ اکتبر در واشنگتن شروع می‌شود. در جواب سؤال چاکر راجع به توافقاتی CAMP DAVID و وضع مصر و رویه اردن و عربستان سعودی پاسخ داد که توافقاتی کمپ‌دیوید قسمتی مربوط به مصر و قسمتی مربوط به ساحل غربی و فلسطینی‌ها می‌باشد. اگر اردن و فلسطینی‌ها رویه فعلی خود را ادامه داده و حاضر نشوند بر اساس توافقاتی مزبور با ما مذاکره نمایند در آن صورت مصر بین انجام صلح جداگانه و یا تأمل برای ایجاد تفاهم با آن‌ها بایستی تصمیم بگیرد که خواهیم دید. جان‌نثار سؤال کردم با توجه به مذاکرات کمپ‌دیوید و پیش‌بینی‌هایی که قطعاً شده است آیا احتمال این هست که پرزیدنت سادات در صورت عدم موافقت اردن و فلسطینی‌ها از انجام توافقاتی خودداری نماید. پاسخ داد پرزیدنت سادات در کمپ‌دیوید خیلی قاطع صحبت می‌کرد و گفت مصمم است اگر اردن و فلسطینی‌ها حاضر برای شرکت در مذاکرات نشوند از حقوق خود برای انعقاد صلح جداگانه استفاده نماید. بنابراین خیلی بعید به نظر برسد که سادات نظر خود را تغییر دهد و ما معتقدیم که سایرین بالاخره همراه او خواهند آمد. در جواب سؤال دیگر جان‌نثار درباره نظر او نسبت به وضع افکار عمومی در مصر و موقعیت پرزیدنت سادات اظهار نمود طبق اطلاعی که داریم اکثریت مردم مصر از سادات پشتیبانی می‌نمایند. در مراجعت از او استقبال خوبی کردند و تردیدی نیست که مصری‌ها از جنگ خسته شده و خواهان صلح می‌باشند. از آن گذشته بر اساس توافقاتی کمپ‌دیوید تمام اراضی مصر تخلیه خواهد شد و آنچه مربوط به مصر بود مطابق خواسته‌های سادات بوده است بنابراین دلیلی

ندارد که مصری‌ها ناراضی باشند. از طرف دیگر نظر اسرائیل هم که برقراری صلح می‌باشد تأمین می‌گردد. وزیر خارجه اسرائیل اضافه کرد که به اعتقاد او توافق‌های کمپ دیوید به نفع اردن و فلسطینی‌ها نیز می‌باشد و این امر را خودشان هم می‌دانند ولی فقط از ترس PLO رویه مخالف را اتخاذ کرده‌اند. اعلیحضرت ملک حسین می‌گوید نمی‌تواند کاری بکند چون اختیاری از طرف فلسطینی‌ها به معظم‌له داده نشده است و بنا به توافق روابط PLO نماینده فلسطینی‌ها می‌باشد مگر این‌که اینک ملک حسین بتواند از طرف آنان سخن بگوید و به هرحال فلسطینی‌ها هر چقدر هم که وضع و رویه فعلی را ادامه دهند از آنچه که بر اساس توافق‌های کمپ دیوید گرفته‌اند بیشتر نمی‌توانند بگیرند و ۵ سال آینده با امروز تفاوتی نخواهد داشت.

سپس دایان در پاسخ سؤال دیگر جان‌نثار درباره نظرش نسبت به رویه شوروی و نفوذ آن‌ها در منطقه اظهار داشت شوروی‌ها مبادرت به اعزام نیرو و تجاوز علنی نخواهند کرد بلکه مطابق معمول به وسیله دستجات و ایادی کمونیست سعی می‌نمایند در هر جا بتوانند طرفدار خود را روی کار بیاورند و به دست آن‌ها نفوذ و کنترل خود را مستقر سازند. مثلاً در اتیوپی دیدیم چه کردند. در کمپ دیوید سادات صحبت از ایجاد یک جبهه متحد برای مبارزه با نفوذ شوروی در منطقه می‌نمود و ما هم با این فکر موافق می‌باشیم. عربستان سعودی که با ما حرف نمی‌زند ولی اگر آن کشور با ایران و مصر و اردن هاشمی و اسرائیل بدون انعقاد یک پیمان اتحاد رسمی (FORMAL ALLIANCE) با یکدیگر مشورت و همکاری همه جانبه برای مقابله با مقاصد شوروی و جلوگیری از نفوذ آن در منطقه می‌نمودند بسیار مؤثر و مفید بود. دایان گفت در مذاکرات کمپ دیوید به سادات پیشنهاد کردیم که پایگاه‌های هوایی واقع در سینا را در اختیار آمریکا بگذارند ولی متأسفانه قبول نکرد و استدلال ایشان این بود که افکار عمومی با حساسیت تاریخی که در مقابل سلطه خارجی دارد این عمل را قبول نخواهد کرد دایان اضافه کرد به نظر ما مصری‌ها اشتباه کردند زیرا در INVOLVEMENT و حضور آمریکایی‌ها در آن‌جا نه فقط به نفع مصری‌ها و ما بود بلکه برای ایران و عربستان سعودی و اردن و همچنین سایر کشورهای طرفدار غرب نیز بسیار مفید بود. در این موقع دایان راجع به جریان‌ات اخیر ایران سؤال کرد و جان‌نثار ضمن تشریح وضع اظهار داشتیم که با وجود مشکلات و بهای گرانی که اجباراً باید پرداخت شود اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم دارند که سیاست دادن آزادی‌های بهتر و پیشرفت به طرف دموکراسی کامل و همچنین برنامه‌های پیشرفته خود را

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۳۷

همچنان ادامه دهند. متأسفانه این نکته را باید اضافه نمایم که قدم‌های بزرگی در این مدت کوتاه برداشته مخالفان APPRECIATION نگرفته است ولی در هر صورت [ناخوانا] نخواهم شد و در جهت مردم کامکان ادامه خواهیم داد. وزیر خارجه اسرائیل با تأیید این سیاست گفت، احترام خاصی برای اعلیحضرت همایون شاهنشاه داریم و معتقدیم که شاهنشاه یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران و رهبران خردمند و با شهامت دنیا می‌باشند. گفت هیچ کشوری در طول یک زمان محدود به اندازه ایران به جلو نرفته است و توفیق شاهنشاه در ایجاد یک تحول بزرگ و تأمین رفاه مردم و پیشرفت مملکت واقعاً و حقاً قابل ستایش می‌باشد. دایان از چاکر تقاضا کرد مراتب احترام عمیق او را به پیشگاه شاهنشاه معروض دارم. سپس سؤال نمود آیا ارتش ایران در مقابل مبارزه با عوامل کمونیست و مخالفان چه وضعی دارد؟ گفتم ارتش شاهنشاه قوای مسلح کشور به طور قاطع و یکصد درصد نسبت به فرمانده منظم و محبوب خود یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاه وفادار و فرمانبردار می‌باشد و بی‌تردید برای هرگونه جانبازی و پشتیبانی از اعلیحضرت شاهنشاه و حفظ استقلال کشور آمادگی بدون تأمل دارد متأسفانه بعضی از مطبوعات بین‌المللی در انتشار اخبار و گزارشات راجع به ایران رعایت بی‌طرفی را نمی‌کنند و به جای انعکاس واقعیات شایعات بی‌اساس مرسوم انتشار می‌دهند مثال حضور سربازان اسرائیلی تهران را آوردم. اخبار نیز متأسفانه اغلب مغرضانه است و صرفاً با الهام از اظهارات دسته‌جات مخالف و بدون توجه به حقایق با نظرات اکثریت تهیه و منتشر می‌گردد که مخالفان مرتباً از خود اختراع می‌نمایند شاید یکی از تاکتیک‌های آنان باشد. سپس جان‌نثار از نظر و اطلاعات او راجع به عراق و روابط با شوروی سؤال نموده گفتم مثل این که عراقی‌ها اخیراً می‌خواهند به غرب نزدیک شوند [نقطه] اظهار داشت ما معتقدیم که عراق و سوریه و PLO کاملاً تحت نفوذ شوروی هستند و اخیراً شنیدیم که سوریه و عراق خواسته‌اند از شوروی اطمینان‌هایی بگیرند که در صورت حمله اسرائیل شوروی با اعزام نیرو به کمک آن‌ها بیایند [نقطه] اضافه نمودم. دایان همچنین گفت نگرانی‌ها عجلتاً از وضع لبنان و PLO می‌باشد و معتقدیم سوریه می‌خواهد تمام لبنان را تحت کنترل خود در بیاورد. اظهار داشت اسرائیل قصد تسلط بر لبنان را ندارد ولی در عین حال در مقابل نقشه‌های سوریه هم نمی‌خواهد بی‌اعتنا باشد. وزیر خارجه اسرائیل قبل از خاتمه ملاقات گفت نماینده جدید اسرائیل که مأمور تهران شد مرد مجرب و

خوبی است و تقاضا نمود که چاکر در مراجعت او را ببینم و بار دیگر قدرت رهبری و شخصیت و شهامت شاهنشاه را ستایش نمود. با عرض پای بوسی - غلام امیر خسرو افشار

تلگراف‌های اردشیر زاهدی به شاه

یک نسخه از این گزارش‌ها و تلگراف‌ها در اواخر سال ۱۳۵۷، به آقای دکتر رضا صدر، که در آن زمان عضو کمیته سرپرستی سفارت و کنسولگری‌های ایران در آمریکا بودند، و بعد از انقلاب در دولت موقت وزیر بازرگانی شدند، تسلیم شده بود.

گزارش اردشیر زاهدی به تهران - تلگرام رمز - ۱۵۵۸۴ - ۵۷/۸/۵ - ساعت دریافت ۱۳:۳۵

جناب آقای معینیان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی دوست و برادر عزیزم خواهشمند است تلگراف زیر را به شرف عرض خاک پای مبارک ملوکانه برسانید. از دور می‌بوسمت - قربانت اردشیر.

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر ارواحنا فداه شاهنشاه غلام ابدی با عرض پابوس و کسب اجازه به شرف عرض خاک پای مبارک ملوکانه می‌رساند:

۱. چاکر دیروز می‌خواستم با برژینسکی صحبت کنم نبود با دکتر گاری سیک مسئول امور ایران (در وزارت خارجه آمریکا) در شورای امنیت ملی حرف زدم. وی گفت:

«تصمیم اعلیحضرت همایونی تنها راه و تصمیم منطقی بود. ما خیلی خوشحال هستیم مخصوصاً که از رادیو و تلویزیون با مردم صحبت خواهند فرمود. به نظر می‌رسد که خیلی خوب هست اگر در مورد نفت و اهمیت و اشکالات آن نیز صحبت بفرمایید. البته در چند روز آینده نتیجه خوب این کار معلوم نمی‌شود.

اعلیحضرت با کمال حسن نیت و صبر و حوصله کوشش خود را نمودند که دولت ائتلافی سر کار بیاید ولی آن‌ها از این حسن نیت نتوانستند استفاده نمایند بنابراین راه حل دیگری نبود.»

۲. ساعت ۴:۳۰ بعدازظهر دیروز متعاقب صحبت با گاری سیک آقای برژینسکی با چاکر تلفنی صحبت و گفت:

«با تبریکات، تصمیم خوب بود. تصمیمی درست در زمان درستی بود و من بسیار خوشحال هستم. از اخبار و گزارشات واصله من چنین استنباط کرده‌ام که سفیر انگلیس به شاه می‌گفت چه چیزی سزاوار و شایسته خواهد بود؟»

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۳۹

«من از این موضوع خوشحالم. چون طرفدار این عقیده بودم. عده‌ای مخالف بودند. چون خبر بسیار خوبی است الساعه تلفنی به رئیس جمهور خبر خواهم داد. آیا علاقه‌مند هستید که ما چیزی بگوییم یا نه؟ گفتم البته بعد از فرمایشات اعلیحضرت همایونی شاید شما می‌توانید اظهار نظر نمایید که بعد از این هرج و مرج این اقدام لازم و مفیدی بود. همین‌طور اظهار داشت. امیدوارم برای تعویض حکومت نظامی با حکومت غیرنظامی وقت معین را تعیین نکنید که دست خودتان بسته خواهد شد. این نظر من در مورد انتخابات که اعلیحضرت قول دادند نیز بود که فراموش کردم در مکالمه تلفنی چند روز پیش بگویم که حتی برای انتخابات وقت تعیین نکنند دستشان باز باشد».

۳. با کسینجر ساعت ۶:۳۰ بعدازظهر تلفنی صحبت، ضمن اشاره به شایعاتی که شنیده است اظهار داشت:

«از این خبر خوشحال و تبریک می‌گویم. بهترین تصمیمی بود که شاهنشاه گرفتند و حتی شاید اگر این تصمیم قبلاً گرفته شده بود مشکلات کمتر بود. باید در مقابل این بی‌وطن‌ها شدیداً ایستاد و حتی معتقدم تمام زندانی‌ها را که قبلاً آزاد کرده‌اید مجدداً همه را بگیرید که کار راحت‌تر شود».

۴. چاکر با/ادمیرال ترنر (Turner) صحبت می‌کردم. وی معتقد بود که جبهه ملی خیلی احمقانه رفتار کرده و SNOB بودند که قدم به این بزرگی شاهنشاه را قبول نکردند. خوشحالم چون راه دیگری موجود نبود. وی اظهار خوشحالی می‌کرد که این گام برداشته شده و امیدوار بود که نتیجه خوبی داشته باشد و وضع به طور روزافزون بهبود یابد. وی گفت مراتب ارادت و احترام مرا به پیشگاه شاهنشاه عرض کنید. و همان‌طور که قبلاً هم گفتم هر کار از دستم برآید در اختیارتان هستم.

۵. امروز صبح نلسون راکفلر به چاکر تلفن زد و گفت:

«یکی این که می‌خواستیم تبریک بگوییم. این اقدام اعلیحضرت بی‌نهایت خوبی بوده و شب گذشته برژینسکی به من تلفن کرد و این تصمیم را گرفت و می‌گفت در گزارشی که مربوط به تشریف‌فرمایی سفیران انگلیس و آمریکا در حضور اعلیحضرت می‌باشد ذکر شده بود که اعلیحضرت وقتی که تصمیم و اراده‌شان را بیان فرموده بودند سفیر انگلیس روی دولت ائتلافی صحبت می‌کرده و درباره تاریخ سخنرانی می‌کرده است.

راکفلر می‌گفت روحیه شاهنشاه خوب است و شوخ طبعی خود را حفظ فرموده‌اند. گزارشی که سفیر آمریکا داده وقتی که اعلیحضرت راجع به کابینه صحبت می‌فرمودند، فرموده‌اند که یک پست هم برای نلسون خالی گذاشته‌ایم. نمی‌دانم آیا برژینسکی با من شوخی کرده یا این که اعلیحضرت این مطلب را فرموده‌اید و سفیر آمریکا آن را منعکس کرده است.

نلسون گفت نیویورک تایمز امروز پس از چندین هفته تجدید چاپ شده و مقاله‌ای راجع به اهمیت ایران برای حفظ توازن شرق و غرب دارد که خیلی خوب است.

نلسون ضمناً پیامی برای شاهنشاه داشت که علاقه‌مند بود از طریق سفارت شاهنشاهی به شرف عرض برسد. متن تلگراف: «اعلیحضرت همایونی حقیقتاً این مایه افتخار بزرگی برای من بود که فرصت مکالمه تلفنی با شما را پیدا کردم. چندی قبل توسط برژینسکی اخبار تصمیمات پرجراتی را که اعلیحضرت همایونی برای مردم خودشان و کشور خودشان گرفته‌اند شنیدم. من مایلیم به اعلیحضرت همایونی گرم‌ترین تبریکات خود را تقدیم کنم و درباره... پرجرات و عاقلانه و سیاستمدارانه ... تکرار کنم... [یک خط جافتاده است]. با چنین تصمیمی نه تنها شما غرب را بلکه ژاپن را هم نجات داده‌اید. هیپی [همسر نلسون] همراه من بهترین آرزوها و دعا برای موفقیت، سلامتی و شکوفایی اعلیحضرت شاهنشاه و ملکه فرح را تقدیم می‌نمایم. با بالاترین احترامات - نلسون راکفلر

۶. دیشب در شام خصوصی واسرمن، سناتور ریپکوف و بابی استراس شرکت داشتم.

«ریپکوف می‌گفت سناتور بیکر که مشغول فعالیت‌های انتخاباتی است به وی تلفن کرده که صد درصد برنده خواهد شد و کماکان رهبری حزب اقلیت را در سنا به عهده خواهد داشت و خواسته است که به عرض اعلیحضرت برسد که صد در صد در اختیار هستم و از هیچ نوعی اقدامی کوتاهی نخواهد کرد.

ریپکوف خودش مدت زیادی از شخصیت و رهبری شاهنشاه و اقداماتی که در گذشته فرموده‌اند و اهمیت ایران صحبت کرد و این را مخصوصاً می‌گفت که استراس مشاور مخصوص رئیس‌جمهور بشنود و همین‌طور چون قرار است فردا واسرمن با رئیس‌جمهور ملاقات کند، او هم بشنود و این صحبت‌ها را به رئیس‌جمهور منعکس نمایند. در ضمن همه می‌خواستند تلفناً عرض ادب نمایند ولی چون خط نداشتیم و چاکر مطمئن نبودم که اعلیحضرت حوصله صحبت کردن را داشته باشند و با توجه به اختلاف ساعت و صبح

تلاش برای حل مسأله «آیت‌الله خمینی» □ ۱۴۱

خیلی زود که در تهران بود به آن‌ها گفتم که الان امکان صحبت نیست. خانم ریکوف از مراحم علیاحضرت خیلی سپاسگزار بود. گفت فردا خیال دارم بین ساعت ۱۱ تا ۱۲ به وقت واشنگتن از سنا تلفناً اگر موفق شدم حضور علیاحضرت شهبانو عرض ادب نمایم. از دور پای مبارک را می‌بوسم - چاکر - اردشیر

۷. **خاطرات شریف امامی** - ویراستار حبیب‌الله لاجوردی - انتشارات سخن - چاپ اول - ۱۳۸۰ - ص ۲۸۶

۹. ما روز جمعه ششم اکتبر وارد پاریس شدیم نه روز سوم اکتبر

۱۰. ترجمه نامه سفارت عراق

«برن - سفارت جمهوری عراق ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸ خدمت آقای زیگلر

سفارت عراق در برن از تلگراف ۹ سپتامبر ۱۹۷۸ شما تشکر می‌کند و نظرات زیر را ابراز می‌دارد:

۱. دولت عراق وقایع فعلی ایران را، مسائل درونی ایران میدانند.

۲. سیاست عراق بر اساس دخالت نکردن در مسائل داخلی کشورهای دیگر استوار است.

۳. دولت عراق به قراردادهای منعقد شده میان ایران و عراق در الجزایر احترام گذاشته و کاملاً به آن‌ها عمل می‌کند. به همین خاطر از آیت‌الله خمینی تقاضا شد تا قوانین منعقد شده بین‌المللی بین کشورهای مراعات کند و در عملکرد خود علیه ایران نه از زور و نه از محل اقامت خویش سوءاستفاده نکند! دولت عراق برای حفظ جان آیت‌الله خمینی محافظتینی در اختیار ایشان قرار داده است. با احترامات فائمه. قیس نائیف کاردار سفارت»

۱۰. **سولیوان - مأموریت در ایران** - ترجمه محمود مشرقی - ص ۱۴۲ - انتشارات هفته.

11. **Hard Choices by Syrus Vance . Critical years in American Foreign Policy.** Simon and Schuster. New York, 1983

۱۲. **کا.گ.ب در ایران.** ولادیمیر کوزیچکین - ترجمه اسماعیل زند و حسین ابوترابیان - (۱۳۷۰).

استقرار در نوفل‌لوشاتو

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مَرَاغِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً» / (نساء ۱۰۰)

آنکس که در راه خدا مهاجرت کند در روی زمین برخورداری‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت.

از همان روز اول ورود به پاریس پس از استقرار در محل تهیه شده و استراحت مختصر بلافاصله فعالیت‌ها شروع شد. اولین اقدام تماس تلفنی با ایران بود. خبر خروج آقا از نجف و ماجراهای مرز کویت و عراق به سرعت در سرتاسر ایران و جهان منتشر شده بود و در همه‌جا موجبات نگرانی مردم را فراهم کرده بود. به همین دلیل تماس با ایران و خیر دادن به آن‌ها لازم بود. خوشبختانه تماس تلفنی از پاریس با هر نقطه‌ای از ایران به راحتی و مستقیم امکان‌پذیر بود. نه تنها تلفن تهران بلکه، بعضی از شهرهای ایران نیز به شبکه بین‌المللی متصل بود و تماس مستقیم تلفنی از پاریس با این شهرها به راحتی امکان‌پذیر بود. اولین تماس آیت‌الله خمینی با برادرشان آیت‌الله پسندیده، در قم بود، که شخصاً با آقای پسندیده صحبت کردند و سلامتی و ورود خود را به پاریس اطلاع دادند. این اولین بار و شاید آخرین باری بود که آیت‌الله خمینی شخصاً در تلفن صحبت کردند. بعدها من ندیدم و نشنیدم که ایشان تلفنی با کسی صحبت کنند و شاید هم حق همین بود اگر قرار بود آیت‌الله خمینی بعضی از تلفن‌ها را شخصاً جواب بدهند و صحبت کنند اشکالات عمده و عدیده‌ای به وجود می‌آمد. من نیز بلافاصله با خانواده‌ام در هیوستون تماس گرفتم. آن‌ها نیز از وضعیتی که در مرز کویت پیش آمده بود با خبر شده و نگران بودند. آقای مَه‌ری از کویت به ایشان و دوستان خبر داده بود.

خبر سلامتی و ورود ما به پاریس به سرعت در تمام ایران منتشر شد. اگر چه ورود به پاریس تقریباً بدون کمترین انعکاسی در مطبوعات فرانسه صورت گرفت. بعد از دادن خبر به تهران انتشار اعلامیه‌ای که در فرودگاه بغداد آماده شده بود و علل سفر به پاریس را توضیح می‌داد، ضروری بود. برخی نگرانی‌ها وجود داشت که مبادا روحانیت قشری و ارتجاعی در مورد سفر آقا به پاریس القاء شبهه کنند و دشمنان زیرک نیز آن را دامن بزنند. تا به حال چنین اتفاقی که یک مرجع بزرگ، به بلاد «کفر»! مهاجرت کند، رخ نداده بود. اگر هم در گذشته سفرهایی تک و توک توسط بعضی از مراجع صورت گرفته بود و یا می‌گرفت به دلیل بیماری و تنها به قصد معالجه بود. شاید این اولین بار بود که یک مرجع بزرگ شیعی بدون علت و سبب بیماری به دنیای غرب سفر کرده بود. آن هم کجا؟ پاریس، این شهر افسانه‌ای معروف به «عروس اروپا»! این نگرانی‌ها چندان هم بی‌مورد نبود. در گذشته یکی از انتقادات و ایرادات بخشی از روحانیت و برخی از مراجع به آیت‌الله خمینی آن بود که چرا آقا اینقدر حرف می‌زند؟ دون شأن یک مرجع و روحانی بزرگ است که خیلی حرف بزند. باید رعایت سنگینی و وزن را کرد! خود آیت‌الله خمینی در یکی از صحبت‌هایشان در نجف به این انتقاد اشاره کرده و به آن جواب داده اند؛ تفسیر قرآن را بر نمی‌تابیدند و علامه طباطبائی را منزوی ساخته بودند؛ اشعار آیت‌الله خمینی تنها بعد از انقلاب منتشر شد. زیرا در شأن مرجع تقلید نیست که شاعر باشد و شعر هم بگوید! حالا حرف زدن در باره اسلام و جامعه اسلامی و سرنوشت مردم مسلمان از نجف و یا قم کجا و سفر یک مرجع تقلید به یک شهر غربی و مرکز «بلاد کفر» کجا؟

بعد از ورود به پاریس، احمد آقا متن اعلامیه تهیه شده را بلافاصله برای تهران و شهرستان‌ها تلفنی خواند. علاوه بر آن، متن در اختیار سازمان‌ها و انجمن‌های اسلامی در خارج کشور (نهضت آزادی ایران، خبرنامه جبهه ملی، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا)

گذارده شد. هم چنین ترجمه انگلیسی آن برای تمامی خبرگزاری‌ها و جراید نیز ارسال گردید. متن این اعلامیه در صحیفه نور آمده است.

مسائل دیگر نیز مورد بررسی قرار گرفت. یکی از آن‌ها محل سکونت بود. [آیت‌الله] خمینی در بصره و بغداد با من شرط کرده بودند که در پاریس به منزل کسی وارد نخواهند شد و باید محلی برای اقامت موقت ایشان اجاره شود. اقامت در منزل دکتر احمد غضنفرپور خلاف نظر و تمایل خود ایشان و به علاوه خلاف مصلحت بود. موضوع دیگر مسأله غذا و دقت‌های لازم شرعی در باره آن بود و سپس مسأله دیدارها. خبر ورود آقا به پاریس سیل مشتاقان را برای دیدار با ایشان سرازیر می‌کرد و این می‌توانست اشکالاتی را به وجود آورد. بعد از این مسائل، موضوع تماس‌ها و مصاحبه‌ها و فعالیت‌ها بود که باید مورد بررسی قرار می‌گرفت و برنامه‌ای تنظیم می‌شد.

من از آقایان حبیبی، بنی‌صدر و قطب‌زاده دعوت کردم که جلسه‌ای بگذاریم و شورایی برای هماهنگی همه این مسائل به وجود آوریم، کارها تقسیم شوند و هر کس مسئولیت انجام کاری را بپذیرد. علاوه بر مسائل ابتدایی بالا، می‌دانستم و پیش‌بینی می‌کردم که سفر آقا به پاریس تحرک جدیدی را در میان ایرانیان، به خصوص در داخل کشور، به وجود خواهد آورد و باید بتوانیم متناسب با آن ادای وظیفه کنیم. من و دوستانمان جداً و واقعاً آماده بودیم که به رغم اختلافاتمان با بنی‌صدر به صورت جمعی و هماهنگ کار کنیم.

از آقایان فردوسی پور و املائی هم که جزو همراهان آیت‌الله خمینی در سفر به پاریس بودند و حضورشان در جلسه ضروری بود دعوت کردم. شب که جلسه تشکیل شد آقایان هر کدام همراه خود چند نفری را هم آورده بودند. قطب‌زاده آقای کریم خداپناهی و بنی‌صدر آقای احمد غضنفرپور و یکی دو نفر دیگر را آوردند. این خلاف قرار و دعوت قبلی بود. هدف آن بود که چند نفری ابتدا با هم صحبت و مشورت کنیم بعد براساس آن برنامه‌ای تنظیم نماییم. دعوت از افراد دیگر برای حضور در گروه می‌توانست در همان جلسه مطرح و توافق شود. اما

طرز تلقی افراد از جلسه و برداشت‌ها و برخوردها و نیز کاری که در مورد انتخاب محل اقامت آیت‌الله خمینی شده بود نشان می‌داد که غرض‌های دیگری نیز در کار است. من شخصاً آمادگی برای این نوع درگیری‌ها را نداشتم و به آن معتقد نبودم. آن دیدار اولین و آخرین جلسه مشورتی بود.

آپارتمان آقای دکتر غضنفرپور، محل اقامت آیت‌الله خمینی، در طبقه چهارم ساختمانی در حومه پاریس به نام کاشان واقع بود و از همان روز اول ورود، مراجعات و دید و بازدیدها شروع شد. تردد و سروصدای این افراد در راهروها موجب اعتراض همسایگان گردید. به موازات رفت و آمدها و سر و صداهای فراوان به محله و ساختمان، حضور و تردد افراد مشکوک نیز توجه ما را جلب کرد و مسائل امنیتی نیز مطرح شد.

برای حفظ امنیت قرار شد اشخاصی که برای دیدار آقا می‌آیند بازرسی بدنی بشوند. چند نفر از آقایان و خانم‌ها داوطلب و مأمور این کار شدند. در میان بازرسان دکتر غضنفرپور و خانم سدیعی همسر ایشان بودند. این مسأله موجب اعتراض برخی از دیدارکنندگان شد. جمعی از ایرانیان مقیم پاریس و سایر شهرهای اروپا، نسبت به دوستان و اطرافیان آقای بنی‌صدر، از جمله دکتر غضنفرپور و خانمش نظر مساعدی نداشتند، می‌گفتند که آن‌ها با دانشجویان مسلمان همکاری نداشته‌اند. بعضی هم مدعی بودند که ایشان از مائوئیست‌های پاریس هستند. خانم‌های مسلمانی که برای دیدار آیت‌الله خمینی می‌آمدند از این که خانم سودابه سدیعی آن‌ها را بازرسی بدنی کند ناراحت می‌شدند و شروع کردند به اعتراض و حتی پرخاش. دانشجویان مسلمان هم از اینکه منزل غضنفرپور برای اقامت آیت‌الله خمینی انتخاب شده است نیز خیلی ناراحت و معترض بودند. من تا آن زمان آقای احمد غضنفرپور و خانم سودابه سدیعی را ندیده بودم و نمی‌شناختم. بعد از خروج از فرودگاه در ماشین که سوار شدیم آقای بنی‌صدر، آقای غضنفرپور را که رانندگی می‌کرد، معرفی نمود. بعداً فهمیدم که محل ورودمان نیز منزل ایشان است.

همان روز ورود یا عصر روز بعد، خانمی که یک روسری نیمه کاره بر سر انداخته بود و نیمی از موهای سرش هم بیرون بود، به اتاق آیت‌الله خمینی رفت. وقتی سؤال کردم گفتند ایشان خانم سودابه سدیفی همسر آقای غضنفرپور است که برای ارائه گزارش‌های مطبوعاتی پیش آقا رفته است. بعضی از دانشجویان/انجمن اسلامی اعتراض کردند. با کمال تعجب آقایان فردوسی‌پور و املائی از خانم سدیفی دفاع کردند. مسأله غذا مشکلی پیش نیاورد. آیت‌الله خمینی به صاحب‌خانه و اطرافیان توصیه کرده بودند که در مورد تهیه غذا از من نظرخواهی کنند و مرا مسئول کرده بودند که مواد غذایی غیرشرعی خریداری نشود. من مسؤولیت را به آقای حبیبی واگذار کردم. تهیه گوشت ذبح شرعی از قصاب‌های مسلمان الجزایری به راحتی امکان‌پذیر بود. قرار شد در مورد نان‌ها و شیرینی‌ها و نوع روغنی که در تهیه آن‌ها به کار می‌رود دقت شود. معمولاً در این نوع مواد غذایی ترکیبات به کار رفته و حتی نوع چربی‌ها، روی بسته‌بندی آن‌ها چاپ شده است. چربی‌های حیوانی اکثراً مشکوک و آلوده به چربی خوک هستند. اما چربی‌های گیاهی (روغن نباتی) بلاشکال است. سایر مواد غذایی چندان اشکالی نداشت.

۱. اخطار دولت فرانسه

یکی دو روز بعد از ورودمان به پاریس که هنوز در همان منزل دکتر غضنفرپور بودیم، دو نفر از جانب دولت فرانسه به دیدار آیت‌الله خمینی آمدند. در این دیدار آنها اطلاع دادند که به موجب مقررات فرانسه ایشان در طی مدتی که در فرانسه هستند حق فعالیت سیاسی نخواهند داشت. گفتند که به موجب مقررات فرانسه ویزای ورودی آیت‌الله خمینی و همراهانشان حدود سه ماه اعتبار دارد و دولت فرانسه قصد ندارد آن را لغو کند.

قرائن و شواهد نشان می‌داد که فرانسوی‌ها از ورود آقا و همراهان به پاریس اطلاع قبلی نداشتند و اگر خبر داشتند به احتمال قوی جلوگیری می‌کردند. اما بعد از ورود به پاریس دولت فرانسه نمی‌خواست یا نمی‌توانست ویزای سه ماهه ما را

لغو کند. قطعاً این عمل به حیثیت و اعتبار دولت فرانسه لطمه می‌زد. افکار عمومی در فرانسه خیلی قوی است و شاید به دولت فرانسه چنین اجازه‌ای را نمی‌داد. آیا فرانسوی‌ها قبل از ورود ما به پاریس از این برنامه با خبر شده بودند؟ به نظر ما چنین نبود. مجموعه اطلاعات و اخبار ما در آن موقع حاکی از بی‌اطلاعی مقامات دولت فرانسه بود. (به عنوان نمونه به روایت شریف امامی که در بخش قبلی آمده است رجوع شود.) اما بعدها برخی از منابع مدعی شدند که دولت فرانسه قبلاً از این سفر مطلع شده بود. نویسنده کتاب «سقوط آمریکا در ایران» می‌نویسد:

«دولت فرانسه از تصمیم [آیت‌الله] خمینی به موقع مطلع شد که بتواند او را مانع شوند، اگر تمایلی به آن داشتند، اما بعد از مشورت با تهران به آن‌ها اطمینان داده شد که شاه اعتراضی ندارد که بزرگترین دشمن وی به اروپای غربی برود. و لذا به [آیت‌الله] خمینی اجازه داده شد که به پاریس بیاید و او در ۶ اکتبر ۷۸ وارد فرودگاه اورلی شد.»^(۱)

اگر این ادعا درست باشد معنایش این است که در همان صبح روزی که [آیت‌الله] خمینی در بصره تصمیم خود را برای سفر به پاریس به عراقی‌ها اطلاع دادند، آن‌ها خبر را به فرانسه داده‌اند و فرانسوی‌ها هم در همان روز با تهران تماس گرفته و نظر تهران را خواسته بودند و تهران هم با سرعت همان روز مسأله را با شاه مطرح کرده و سپس جواب شاه را همان روز به فرانسه اطلاع داده‌اند. تمامی این تماس در ظرف همان ۲۴ ساعت صورت گرفته است. انجام این امر در آن مدت کوتاه بسیار بعید به نظر می‌آید. خصوصاً که شاه در جای دیگری (مصاحبه با داوید فراست ۵۸/۱۰/۳۰) رفتن [آیت‌الله] خمینی به پاریس را اشتباه بزرگ دولت شمرده است.

این بیان شاه ادعای نویسندگان کتاب یاد شده در بالا را نه تنها تأیید نمی‌کند، بلکه آن را مخدوش می‌سازد. به این معنا که ظاهراً شاه می‌خواهد بگوید که بعد از موافقت با ورود [آیت‌الله] خمینی به پاریس، مسأله فشار به دولت عراق برای ساکت ساختن [آیت‌الله] خمینی، مجدداً مورد بحث قرار گرفته است و متوجه شدند

که اشتباه بزرگی کرده‌اند و خواسته‌اند جلوی آن را بگیرند، اما دیگر دیر شده بود چرا که هواپیمای [آیت‌الله] خمینی در راه پاریس بود! یعنی این بررسی‌ها همه در همان مدت کمتر از ۲۴ ساعت صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که احتمالاً این صحبت‌ها را شاه و مقامات آمریکایی بعدها مطرح ساختند تا مدعی شوند که از سفر [آیت‌الله] خمینی به پاریس اطلاع داشته و می‌توانسته‌اند جلو آن را بگیرند اما نگرفته‌اند؟! و دولت فرانسه هم گوش به فرمان آن‌ها بوده و طبق نظر آن‌ها عمل کرده است. در حالی که واقعیت چنین نیست.

ژیسکار دیستن، در خاطرات خود به سفر آیت‌الله خمینی اشاره کرده و می‌نویسد که آیت‌الله خمینی درخواست پناهندگی کرد.^(۲) این ادعای بی‌اساسی است. هنگامی که ترجمه فارسی این سخن ژیسکار دیستن در یکی از روزنامه‌های صبح تهران چاپ شد، جوابی نوشتم. اما با توقیف آن روزنامه، جوابیه من منتشر نشد. چرا این روزنامه را توقیف کردند؟ آیا برای این بود که جواب من به ژیسکار دیستن چاپ و منتشر نشود؟

۲. واکنش به اخطار دولت فرانسه

خبر اخطار دولت فرانسه در ایران منتشر شد. در واکنش به این اخطار احزاب و انجمن‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی شروع به فعالیت کردند. تلگراف‌های متعددی خطاب به رئیس‌جمهوری فرانسه از جانب سازمان‌ها و شخصیت‌ها از جمله انجمن اسلامی مهندسين، روحانیت مبارز تهران، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، تلگرام ۱۹۰ استاد دانشگاه فردوسی مشهد (۵۷/۸/۲)، نامه گروهی از قضات دادگستری ایران (۵۷/۸/۲)، تلگراف بازاریان یزد (۵۷/۸/۶)، تلگراف جامعه پزشکیان، دندان‌پزشکان و داروسازان شیراز، تلگراف علمای قم (ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، سیدهادی خسروشاهی، داود الهامی، عقیقی بخشایشی، رضا گل‌سرخ، سید محمد کاظم دانش و هدای پیشوائی و...) ارسال شد. (۵۷/۸/۹) که در آن‌ها حفظ حرمت و احترام میهمانی که بر فرانسه وارد

شده است، خواسته شده بود. این تلگرافها مفید و موثر واقع شدند. برخی از روزنامه‌های چپ فرانسه نیز به سیاست دولت فرانسه در ایجاد محدودیت برای آیت‌الله خمینی اعتراض کردند.

بعد از دیدار نماینده ورسای و مقامات وزارت خارجه فرانسه با آیت‌الله خمینی، روزنامه‌های فرانسه عموماً و اومانیه به خصوص. (۱۹۷۸/۱۲/۵) تحت عنوان «کمک ژیسکار به شاه» نوشت: «اگر قتل‌های میهن پرستان بی‌اسلحه از ماه‌ها قبل نتوانست اعتراض دولت فرانسه را به ایران برانگیزد، اما اعلامیه [آیت‌الله] خمینی در فرانسه اعتراض دولت فرانسه را بر علیه آیت‌الله خمینی برانگیخت. باعث تأسف است که دولت فرانسه در امر محکوم کردن دیکتاتوری و کشتار بی‌سابقه شاه سکوت می‌کند.»

علاوه بر این، ورود آیت‌الله خمینی به پاریس مصادف شد با گسترش مبارزات و آتش سوزی‌ها در تهران و حمله به مراکز و دفاتر شرکت‌های هواپیمایی خارجی. اما به دفتر ایرفرانس در تهران حمله نشد و بر در شیشه‌ای آن نوشته‌ای آویختند یا چسبانند: «به احترام مهمان عزیزی که در فرانسه است ایرفرانس را آتش نمی‌زنند». همزمان با این عملیات، جمعی از بازاریان با دسته‌های گل به دیدار سفیر فرانسه در ایران رفتند. ابتکار این عمل با حاج محمود مانیان بود. این عمل ابتکاری نیز بسیار حسن اثر بخشید و در رفتار فرانسوی‌ها نسبت به آیت‌الله خمینی و همراهان مؤثر بود. بعدها حاج مانیان که همراه با آقایان مهدیان و دکتر سنجابی به پاریس آمده بودند. گزارش جالبی در این مورد داد:

«وقتی خبر ورود آیت‌الله خمینی به پاریس به تهران رسید. شنیدیم که دولت فرانسه می‌خواهد محدودیت‌هایی برای ایشان ایجاد نماید. به این دلیل در جمع دوستان طبق پیشنهاد من ۳۰-۴۰ نفر آدم مخلص به انقلاب عده‌ای را هم که جمعاً ۱۵۰ نفر می‌شدند با خود همراه کردم و هرکدام در دستجات ۲ تا ۳ نفری با یک دسته گل به سفارت فرانسه رفتیم و سپس درخواست ملاقات با سفیر فرانسه را نمودیم. سفیر که آمد، دید تمامی راهروها همه جا پر از گل است و بسیار تعجب

کرده بود. به او گفتیم که ما نماینده مردم هستیم. دوستان به من اصرار کردند که من صحبت کنم. من به او گفتم که سفیر باید بیاید نزد مردم با همه صحبت کند. سپس به سفیر گفتم ما این دسته‌های گل را به پاس مهمان نوازی ملت فرانسه از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی زعیم عالیقدر انقلاب ملت ایران به وکالت از جانب ملت تقدیم سفارت فرانسه می‌کنیم تا به رئیس‌جمهوری آن کشور تقدیم نماید. سفیر در پاسخ گفت که آیت‌الله با قدوم شریف خود خاک فرانسه را مزین کردند. «سپس سفیر سوال می‌کند» که چرا آیت‌الله فرانسه را انتخاب کرده‌اند.

حاجی مانیان جواب می‌دهد: «ملت فرانسه آزاد و دموکراتیک است. اعلامیه حقوق بشر، را فرانسوی‌ها تدوین کردند. اسلاف رئیس‌جمهور قبلی آن را اجرا کردند. دوگل رئیس‌جمهور فقید فرانسه، در برابر اراده ملت الجزایر تسلیم و استقلال آن کشور را تصویب کرد.»

حاج مانیان در ادامه سخنان خود گفت:

«ملت ایران خواستار اجرای حقوق بشر است. خواست ملت ایران همان خواست ملت فرانسه است. بر سینه خاک فرانسه مدال آزادی زده شده است و اگر امروز دولت فرانسه به این سنن گذشته آزادی خواهانه ملت فرانسه احترام نگذارد به نسل آینده بدهکار و بدهی او هم واخواست خواهد شد.»

۳. انتقال به دهکدهٔ نوفل‌لوشاتو

به علت اشکالات متعددی که اقامت آیت‌الله خمینی در منزل دکتر غضنفرپور به وجود آورده بود، قرار شد با کمک دوستان پاریس، که به اوضاع محلی آشنا بودند محل جدیدی فراهم شود. صادق قطب‌زاده خیلی تلاش و کمک کرد. خیلی از شهرها و شهرک‌های حومه و اطراف پاریس، حتی تا شعاع یک صد کیلومتری مورد جستجو قرار گرفت. اما جای مناسبی پیدا نمی‌شد. وضع مسکن در پاریس خیلی بد بود.

بنا براین علاوه بر کوشش برای پیدا کردن یک محل استیجاری، خرید محل مناسب نیز مورد توجه قرار گرفت.

در این جستجو بودیم که آقای دکتر عسگری (از دوستان دکتر سامی) استفاده از منزلی را در حومه پاریس پیشنهاد داد. آقای دکتر عسگری از ایرانی‌هایی هستند که سال‌ها در پاریس اقامت داشته‌اند و با ایشان از زمان تحصیل دکتر شریعتی در پاریس دوردور آشنایی داشتم. بعد از بازگشت دکتر شریعتی به ایران و سفر ما به مصر و خاورمیانه ارتباطاتمان قطع شده بود تا حدود یک ماه قبل از سفرم به نجف که ایشان به مناسبت کشتار در میدان ژاله (شهداء) در ۱۷ شهریور به من تلفن زدند و اطلاعاتی در این باره دادند.

آقای دکتر عسگری گفتند که همسر فرانسوی ایشان منزلی در حومه پاریس دارد که حاضر است آن را در اختیار بگذارد و شاید مناسب باشد. با یکی دو نفر دیگر رفتیم منزل را دیدیم. محل با صفا و آرامی بود اما از جهت ساختمان و امکانات فوق‌العاده محدود و نامناسب بود. معذالک از جهاتی بهتر از آپارتمان آقای غضنفرپور بود و به این دلیل قبول کردیم، به شرط آنکه اجاره بهای متعارف را دریافت کنند. آن‌ها هم این شرط را پذیرفتند، اگر چه هرگز پولی بابت اجاره بها قبول نکردند. به هر حال روز بعد، به محل جدید نقل مکان کردیم.

محل جدید در دهکده نوفل‌لوشاتو در ۱۵ کیلومتری جنوب شهرورسای و در کنار جاده ۶۸ پاریس و حدوداً ۴۰ کیلومتری پاریس، قرار داشت. باغچه‌ای بود بر یک بلندی، در کنار خیابان اصلی نوفل‌لوشاتو با ساختمانی محقر به صورت ویلا، از نوع ویلاهایی که معمولاً برای اقامت دوره کوتاه تابستان برای یک خانواده کوچک تکافو می‌کند. ساختمان دو طبقه‌ای داشت در وسط باغچه، طبقه اول همکف باغچه شامل دو اتاق و یک دستشویی و حمام بود. یک اتاق انبار لوازم کهنه و مستعمل و ابزار باغبانی و متفرقه بود و جایی برای استفاده روزمره نداشت. اتاق دیگر هم انبار اثاثیه منزل از قبیل تخت خواب و صندلی و کمد و غیره بود. طبقه دوم، با حدود ۱۰ پله از کف قرار داشت. زیرپله‌ها هم مستراح واقع شده بود.

در طبقه دوم یک آشپزخانه محقر، یک اتاق ۶x۴ و دو اتاق بسیار کوچک، شبیه به صندوق خانه‌های قدیم وجود داشت و بس.

۴. مدیریت امور داخلی ستاد نوفل‌لوشاتو

ورود ما به نوفل‌لوشاتو در زمانی بود که درخت‌ها هنوز سرسبز بودند. در وسط محوطه جلوی ساختمان، چند درخت زیبا دیده می‌شد. یکی از آن‌ها درخت سیبی بود که هنوز میوه‌هایش به‌طور کامل نرسیده بودند. هوای مهرماه نوفل‌لوشاتو بسیار لطیف و فرح‌بخش بود.

چند روز بعد از ورود ما به نوفل‌لوشاتو حاج‌آقا مهدی عراقی با دوستانش حاج‌آقا کفاش‌زاده، رفیق‌دوست، برادران کریمی و پدرشان، سیدعلی خان سفید، امیرحسینی و رضا فراهانی به پاریس آمدند. برخی از این آقایان را من از سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دورادور می‌شناختم. علی خان سفید اهل کاشانک در شمال شرقی تهران بود. بعد از بازگشت به ایران در درگیری‌های روزهای پُر تلاطم بهمن‌ماه کشته شد. مدرسه راهنمایی دخترانه شهید خان سفید در کاشانک، به یاد او نامگذاری شده است. دیدار حاج مهدی عراقی با آیت‌الله خمینی بسیار عاطفی بود. آن‌ها در سالیان گذشته، به خصوص در رویدادهای ۱۵ خرداد سال ۴۲ با هم در ارتباط بودند. عراقی در جریان ترور منصور دستگیر و محکوم به زندان شد. دیدار در دهکده اولین دیدار بعد از ۱۵ سال بود. با آمدن حاج مهدی عراقی به دهکده، اداره امور داخلی به عهده ایشان واگذار شد. ایشان همراه با چند تن از دوستانش آمده بود و آن‌ها در اداره امور به او کمک می‌کردند. محوطه اطراف درخت سیب در محل جدید، را تمیز و فرش کردند. زیر درخت سیب پتو و بالش برای استراحت آقا قرار دادند. و تا وقتی وضع جوی مساعد و مناسب بود، اکثر دیدارهای عمومی با ایشان در زیر همین درخت سیب صورت می‌گرفت. در همین محوطه نمازهای جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء برگزار می‌شد. آیت‌الله خمینی بعضی شب‌ها بعد از نماز صحبت‌هایی می‌کردند و یا به سؤالات حاضران

جواب می‌دادند. هنوز مصاحبه‌های مطبوعاتی شروع نشده بودند. اما خبرنگاران از کشورهای مختلف اروپایی هجوم آورده بودند. ما به عکاسان و فیلم‌برداران اجازه دادیم که از محوطه، از دیدارهای عمومی، از فعالیت‌های محل اقامت و همچنین از مراسم نماز جماعت فیلم‌برداری کنند.

چاپ عکس آیت‌الله خمینی در زیر درخت سیب در مطبوعات اروپایی موجب تفسیرهای گوناگون شد. درخت سیب در ادبیات اروپایی و یا حداقل در فرانسه دارای معنا و مفهوم معنوی خاصی است. علامت و سمبل نعمت و تولید است. و ضمناً در ادبیات مسیحیت سیب همان میوه ممنوعه‌ای است که بابا آدم (به جای گندم در ادبیات اسلامی) با خوردن آن، از امر خدا عصیان و با ارتکاب گناه از بهشت رانده شد.

در داخل ساختمان، اتاق بزرگ‌تر برای نشست و برخاست دوستان و بازدیدکنندگان و اتاق کوچک‌تر برای استراحت آیت‌الله خمینی اختصاص داده شد، که شب‌ها هم در همان اتاق استراحت می‌کردند و روزها بازدیدکنندگان خصوصی را می‌پذیرفتند. گاه به گاه که هوا سرد و یا بارانی می‌شد، نماز جماعت در همان اتاق بزرگ‌تر برگزار می‌شد. اتاق کوچک‌تر دومی هم بود در حد یک صندوق‌خانه که تنها از اتاق آیت‌الله خمینی به آن راه داشت و به حاج احمد آقا اختصاص یافت. در روزهای اول استقرار در نوفل‌لوشاتو، محل مسکونی فاقد تلفن بود. لذا ارتباطات با پاریس و ایران و سایر نقاط فوق‌العاده مشکل بود. گاهی اوقات برای تماس‌های ضروری مجبور بودیم از تلفن همسایه‌ها استفاده کنیم. آقای دکتر عسگری یکی از همسایگان را که می‌شناخت به ما معرفی کرد و او با کمال خوشرویی و احترام اجازه داد چندین بار در مواقع ضروری و نیازهای فوری از تلفن آن‌ها استفاده کنیم. اما اکثراً مجبور بودیم به تلفن‌خانه مرکزی دهکده که تا محل اقامت پیاده حدود ۱۰ دقیقه راه بود، برویم.

آقای دکتر عسگری گفت که برای منزل درخواست تلفن داده و ودیعه هم سپرده است اما نوبت او هنوز نرسیده است، اگر مقامات رسمی فرانسه بخواهند

می‌توانند دستور بدهند تا خارج از نوبت تلفن منزل را نصب کنند. البته ما اکراره داشتیم که این مسأله را با مقامات فرانسوی مطرح کنیم.

به هر حال نبودن تلفن مشکل بزرگی بود. با اصرار دوستان بالاخره مسأله را با آقای فرناند که مسئول امنیت منطقه بود و روزها اغلب در جلوی ساختمان محل اقامت آیت‌الله خمینی حاضر می‌شد، مطرح کردم. و او با کمال متانت و احترام قبول کرد که پی‌گیری کند. البته گفت این گونه توصیه‌ها خیلی سخت است. اما به هر حال به وعده خود عمل کرد و بالاخره شاید حدود دو هفته بعد از ورود ما به نوفل‌لوشاتو تلفن به کار افتاد. بعد از انتقال به نوفل‌لوشاتو، منزل غضنفرپور تخلیه نشد بلکه به دفتر موقت آیت‌الله خمینی در پاریس تبدیل شد. مراجعه‌کنندگان از ایران ابتدا به آن محل می‌رفتند و سپس به نوفل‌لوشاتو هدایت می‌شدند. با به کارافتادن تلفن، ارتباطات میان نوفل‌لوشاتو با پاریس و هم چنین با ایران و سایر نقاط منظم شد. در ابتدای ورود به نوفل‌لوشاتو، تهیه غذا بر عهده خودمان بود و هر کس باید کمک می‌کرد. یکی دو روز اول از پاریس غذا تهیه می‌کردند و می‌آوردند اما این کار قابل ادامه نبود و به زودی آشپزخانه به راه افتاد. در اوایل کارهای روزمره را بین خود تقسیم کرده بودیم و همه حتی خود من در خریدهای روزانه شرکت می‌کردیم. از منزل تا بازار دهکده فاصله زیادی نبود، پیاده می‌رفتیم نیازمندی‌های روزانه را تهیه می‌کردیم. بعد از چند روز آقای محمد کیارشی، می‌گفت دانشجوی دوره دکتری شیمی و ساکن هلند است، به ما ملحق شد. کیارشی جوانی اهل کرمانشاه، فوق‌العاده محجوب و فعال و با صفا و صمیمی و متواضع بود. وی مسئولیت آشپزخانه را پذیرفت. با وجود این او در تمامی فعالیت‌های روزانه کمک می‌کرد. هنگامی که حاج‌آقا ناصری، یکی از ایرانیانی که مورد شناسایی دوستان اروپایی بود، از اتریش آمد، مسئولیت آشپزخانه را بر عهده گرفت.

از روحانیان آقایان موسوی خوئینی‌ها، مروارید، لاهوتی، هادی غفاری، صادق خلخالی، صدوقی (پسر)، آمدند و تا پایان ماندند. آقای سید محمد خاتمی، که رئیس مرکز اسلامی هامبورگ بود نیز مرتب می‌آمد و کمک می‌کرد. آقای موسوی خوئینی‌ها

عضویت هیئت پاسخگویی به روزنامه‌نگاران را پذیرفت، که در جای دیگری به آن خواهم پرداخت. خانم طاهره دباغ، که زمانی با مجاهدین همکاری می‌کرد ولی بعد از انحراف رهبری از آنان جدا شده بود، آمد و امور داخلی منزل آقا را به عهده گرفت. اداره تلفن خانه و پاسخ به مراجعات به عهده حاج احمدآقا بود که سه نفر آقایان املائی، فردوسی پور و محتشمی پور امور اجرایی آن را به عهده داشتند.

صادق قطب‌زاده به طور عمده عهده‌دار امور بین‌المللی بود. دکتر صادق طباطبایی که برادر همسر حاج احمدآقا بود، به طور دائم در تماس بود و در تمام موارد مورد مشورت قرار می‌گرفت. آقای کریم خداپناهی از آلمان آمده و در آپارتمان صادق قطب‌زاده در پاریس مستقر شده بود و پی‌گیری‌ها لازم را انجام می‌داد.

با آمدن حاج آقا مهدی عراقی به پاریس، وضع اداره منزل سر و سامان تازه‌ای به خود گرفت. تا آن روز از مراجعان و مهمانان کسی پذیرایی نمی‌کرد. اما با آمدن ایشان پذیرایی با چای و ظهرها با نان و پنیر و گاهی اوقات تخم‌مرغ و یا آش و... برقرار شد.

به دلیل کوچکی محل سکونت جستجو برای منزل جدید و بزرگ‌تر مجدداً شروع شد. این بار حاج مهدی آن را به‌طور خیلی جدی پی‌گیری می‌کرد. ولی هرچه بیشتر می‌گشت کمتر می‌یافت. تا بالاخره منزلی رو به روی همان محل سکونت در نوفل‌لوشاتو، خالی شد و با کمک آقای دکتر عسگری آنجا را اجاره کردند. و آیت‌الله خمینی به آنجا منتقل شدند. این زمانی بود که همسر آیت‌الله خمینی هم آمده بودند و تهیه منزل جدید خیلی ضروری‌تر شده بود. هوا به تدریج سرد و بارانی و گاهی برفی شده و برگزاری نماز در محوطه رو باز اطراف درخت سیب مشکل شده بود. این امر به اضافه کثرت مراجعان باعث شد که حاج مهدی چادر بزرگی خرید و در همان محوطه جلوی ساختمان نصب کرد.

چند روز بعد از اجاره کردن منزل جدید و انتقال آیت‌الله خمینی به آن، خانواده آیت‌الله خمینی به همراه آیت‌الله شیخ شهاب‌الدین اشراقی، داماد بزرگ خانواده، به نوفل‌لوشاتو آمدند و در منزل جدید مستقر شدند. بنا به نوشته خانم فاطمه

طباطبایی: «آیت‌الله میرزا شهاب‌الدین اشراقی (۱۳۰۲-۱۳۶۰) زاده قم و فرزند میرزا محمدتقی اشراقی بود که ایشان در ایراد نطق‌های آتشین معروف بود. آقای اشراقی از شاگردان برجسته حوزه و از معتمدان آیت‌الله خمینی بود. پس از تبعید آیت‌الله خمینی به عراق ایشان وکیل تام‌الاختیارشان بودند و به سبب رسیدگی به وضع خانواده‌های مبارزان، ساواک ایشان را به همدان تبعید کرد. پس از گذراندن دوره تبعید نیز اجازه رفتن به قم را نداشت و در تهران زیر نظر ساواک زندگی می‌کرد. از ایشان تألیفاتی بر جای مانده است، مانند: سخن حق؛ پاسداران وحی؛ چهره‌های درخشان؛ دانسته‌های لازم و حاشیه بر عروۀ‌الوثقی.^(۳)

اشراقی در سال ۱۳۵۶ به همراه خانواده به منظور دیدار دختر و دامادش، فرزند آیت‌الله روحانی، که در دالاس تگزاس مشغول به تحصیل بود، به آمریکا آمد. ایشان مدت دو ماه در آمریکا بود. در چند نوبت هم گفتگوی تلفنی باهم داشتیم و من پرسش‌هایی را که دانشجویان درمورد مواضع آیت‌الله سید صادق روحانی مطرح می‌کردند، با ایشان عنوان کردم. قرار بود یک سفر هم به هیوستن بیایند. اما با سفر من به انگلیس به مناسبت درگذشت دکتر شریعتی و سپس به سوریه و عراق، این دیدار میسر شد.

آیت‌الله اشراقی، علاوه بر این که داماد بزرگ آیت‌الله خمینی بود، خود یکی از علمای مورد توجه حوزه علمیه قم و مردی سلیم‌النفس، آرام و باسواد بود. چند جلد در تفسیر قرآن کریم نوشته بود، که آن‌ها را به من هدیه کرد. او خیلی سیاسی نبود، اگر چه به مسائل سیاسی توجه داشت و مواضع سیاسی آیت‌الله خمینی را تأیید و حمایت می‌کرد. آیت‌الله اشراقی اگر چه در برخی از مسائل سنتی می‌اندیشید در مقایسه با سایر هم‌کسوتان خود روشن‌بین و با مسائل جدید آشنا بود. ایشان با ورود به ستاد بخشی از وظائف روزمره را، به خصوص در مورد ملاقات‌ها برعهده گرفتند. اولین بار بود که ایشان را از نزدیک می‌دیدم و به سرعت اعتماد و احترام متقابلی میان ما برقرار شد. به طوری که ما علاوه بر مسائل سیاسی در باره مسائل اعتقادی نیز بحث و گفتگو می‌کردیم. از جمله بحث ما در باره

سیگار و مضرات آن به مجادله کشید. آیت‌الله اشراقی سیگار می‌کشید آن هم بسیار زیاد. یک بار به او اعتراض کردم و گفتم که چرا سیگار می‌کشد!! سیگار زیان و ضرر دارد. او توضیحی نداشت ولی نپذیرفت. برای ایشان توضیح دادم که یکی از موضوعات پژوهش من در آمریکا، رابطهٔ مادهٔ موثره اصلی سیگار (متیل کلانترن) با سرطان ریه است. آزمایش‌های متعدد سرطان‌زایی سیگار را به اثبات رسانده است. به همین دلیل دولت آمریکا شرکت‌های تنباکو و تولید سیگار را مجبور کرده است که بر روی پاکت‌های سیگار زیان آور بودن آن را بنویسند. با توضیحات بیشتر در این مورد، به آقای اشراقی گفتم که بر اساس اصل قطعی آموزش دینی - قرآنی: **کل مضر حرام - هر چیز زیان آوری (برای سلامتی انسان) حرام است -** و سیگار زیان‌آور و حرام است. چندین بار این بحث‌ها ادامه پیدا کرد. یک بار در حضور آیت‌الله خمینی، آقای اشراقی بر سبیل مزاح گفت که دکتر یزدی فتوا داده است سیگار کشیدن حرام است!! من در حضور آیت‌الله خمینی توضیح دادم که چرا و اضافه کردم که خداوند روزه را بر ما مسلمانان واجب کرده است. اما همین روزه واجب، اگر سلامت فرد را تهدید کند، حرام می‌شود. حالا شما به من بگویید این سیگار چه سودی برای شما دارد که می‌کشید، در حالی که زیان و ضرر آن از نظر علمی قطعی است. آیت‌الله خمینی حق را به جانب من دادند. اما آقای اشراقی به استفاده از سیگار ادامه داد. گویا ترک اعتیاد به سیگار چندان آسان نیست. من هم بحث و احتجاج بیشتر با ایشان را مفید ندیدم و ادامه ندادم.

با استقرار آیت‌الله خمینی و خانواده در ویلای جدید، در ساختمان تغییراتی داده شد. اتاق کوچک صندوقخانه به مرکز تلفن‌خانه تبدیل شد. آقایان فردوسی‌پور، املائی و محتشمی به نوبت مسئول پاسخ به تلفن‌ها بودند و هر کدام نیز به نوبت در آپارتمان غضنفرپور، که هنوز در اختیار آن‌ها بود، می‌رفتند و آنجا هم کار پاسخ به تلفن‌ها را بر عهده داشتند. علاوه بر این سه نفر، یک روحانی دیگر هم، به نام سید محمدعلی موسوی، به آن‌ها ملحق شده بود که در تمام روز در دفتر پاریس (منزل غضنفرپور) مستقر شده بود. هنگامی که دانشجویان عضو

اتحادیه اسلامی دانشجویان، سفارت ایران در پاریس را اشغال و سفیر را بیرون کردند، در آن جا به اسنادی دست یافتند که نشان می‌داد این روحانی جوان همه روزه گزارش فعالیت‌های دفتر را به مسئول ساواک در سفارت می‌داده است. رفت و آمد مراجعین به نوفل‌لوشاتو مشکل بود. اتوبوس‌های عمومی و راه آهن بودند و کار می‌کردند اما ساعات رفت و آمد آن‌ها به دهکده خیلی محدود بود. با همت حاج مهدی عراقی، یک سرویس اتوبوس میان نوفل‌لوشاتو و آپارتمان پاریس راه‌اندازی شد. آقای عبدالکریم سنایی، با خلوص و صداقت و پرکاری، این وظیفه را انجام می‌داد. آقای سنایی بعد از انقلاب به وزارت امور خارجه رفت و چندین نوبت به عنوان سفیر در کشورهای مختلف اروپایی منصوب شد.

۵. ورود همسر به پاریس

چندی پس از ورود ما به پاریس و استقرار در نوفل‌لوشاتو، با آیت‌الله خمینی، در حضور آقایان اشراقی و حاج احمد آقا، مطرح کردم که برای سرپرستی خانواده و ادامه تعهدات کاری‌ام باید به آمریکا برگردم. آیت‌الله خمینی با لطافت و ظرافت خاصی از من خواستند که اگر ممکن است آن‌ها را تنها نگذارم. احساس عجیبی پیدا کرده بودم. از یکطرف احساس وظیفه در برابر جنبشی که اکنون وارد مرحله تازه‌ای شده است و از طرف دیگر مدیریت خانواده و فعالیت‌های علمی‌ام. با همسر تماس گرفتم و با دوستان مشورت کردم. همگی بر ماندم و ادامه همکاری ترغیب و تشویق کردند. همسر نه تنها با ماندنم موافقت کرد بلکه اطلاع داد که برای دیدار من و هم آیت‌الله خمینی به پاریس خواهد آمد. چند روز بعد به اتفاق عروسم (رویا خدیجه، دختر برادرم و همسر پسر خلیل) و همچنین زهرا طلیعه، برادرزاده همسر و آقای مهندس حسین مظفری به پاریس آمد. همسر مراقبت از بچه‌ها و اداره امور خانه را به دختری خانم (ستوده) سپرده و به پاریس آمده بود. دختری خانم از اعضای سازمان مجاهدین و همسر حسین روحانی بود که به علت مارکسیست شدنش از او جدا شده بود. شوک ناشی از مارکسیست شدن سازمان و

همسرش به اضافه مشکلاتی که در جدا شدن از سازمان برای او ایجاد شده بود او را به شدت بیمار و افسرده کرده بود. دخی خانم به توصیه رضا رئیسی طوسی، شوهرخواهرش، پیش ما آمده بود. فرزندانمان او را «خاله ستوده» می خواندند. همسرم بعد از یک هفته می خواست برگردد اما به اصرار حاج احمد آقا بنا به دلایل امنیتی و نظارت بر تهیه غذا برای آیت الله خمینی برگشت خود را به تعویق انداخت و مدت بیشتری ماند.

همسرم دختر میرزا باقر طلیعه، از آزادی خواهان بنام آذربایجان است. طلیعه تحصیلات حوزوی خود را در نجف تا مرحله اجتهاد، زیر نظر آخوند خراسانی، طی کرد و پس از بازگشت به تبریز به صفوف آزادی خواهان پیوست و به علت زبردستی اش در فن خطابه به «باقر نطق» معروف شده بود. او ناشر و نویسنده دو روزنامه کلید نجات و طلیعه سعادت بود. دکتر باقر عاقلی، شرح حال آن مرحوم را به اختصار آورده است.^(۴) دوستان نزدیک و فعال در آمریکا، به خصوص در هیوستون، نظیر دکتر طباطبائی و دکتر جلیل ضرابی که نگران امنیت آیت الله خمینی و من بودند به همسرم پیشنهاد کردند که به نوفل لوشاتو بیاید. همسرم با روحیه مقاومت و ایثار و ماجراجویی که از پدر مرحومش به ارث برده است، خانواده را به دختر بزرگمان سارا و دخی خانم سپرد و به نوفل لوشاتو آمد.

صادق قطب زاده علاوه بر همکاری در نهضت آزادی ایران - خارج از کشور، از دوستان بسیار نزدیک خانوادگی ما بود. فرزندان من او و دکتر چمران را «عمو صادق» و «عمو مصطفی» صدا می کردند.

همسرم در آمریکا برای رعایت حجاب خود، با یک روسری که به جز صورت، سر را می پوشانید و یک پیراهن ساده (اکثراً سفید) گشاد و بسیار بلند، تا روی قوزک پا، رفت و آمد و رانندگی می کرد. تمام امور خانواده از بردن بچه ها به مدرسه، پزشک و خرید احتیاجات روزانه، همه به عهده او بود. همسرم روز پس از ورود به پاریس با همین پوشش به نوفل لوشاتو آمد. ورود وی مصادف بود با انتقال ما به نوفل لوشاتو. زمانی که وارد شد، آیت الله خمینی در حضور جمع

حاضران، گفتند که این پوشش حجاب واقعی و کامل است. اگرچه همراهان همسرم بعد از ۷-۱۰ روزی به آمریکا برگشتند، اما او مدت بیشتری ماند. او یک بار هم برای دیدن دوستان به لندن رفت و برگشت. عروس ما و برادرزاده همسرم، که هم سن و سال دختران آقای اشراقی بودند، به زودی و به سرعت با هم خیلی دوست شدند و اکثر اوقات را با هم می‌گذرانیدند. با آمدن همسر آیت‌الله خمینی به نوفل‌لوشاتو و اجاره کردن ویلای رو به روی ویلای آقای عسگری، رفت و آمد همسرم، رویا (یزدی) و زهرا (طلیعه) به اندرون بیشتر شد. همسرم از رفتارهای خصوصی و خانوادگی آیت‌الله خمینی و نیز از رویدادها و گفتگوهای پشت صحنه، خاطرات بسیار جالب و شنیدنی دارد و من او را تشویق می‌کنم و امیدوارم او این خاطرات را تدوین و منتشر سازد. گاه به گاه داستان‌هایی را از پاریس برای دوستانی که به دیدارش می‌آیند شرح می‌دهد و آن‌ها هم او را به نوشتن این خاطرات تشویق می‌کنند. اما آنچه امروز بر ما می‌گذرد و حرکات ایذایی مستمر علیه من و همسرم او را چنان ملول و دلتنگ و ناراحت کرده است که برای نوشتن این خاطرات آمادگی ندارد و امتناع می‌کند.

در روزهای اول ورود به نوفل‌لوشاتو، شب‌ها در همان ساختمان ویلایی به سر می‌بردم. خواستم به یک هتل یا مسافرخانه‌ای که نزدیک ستاد باشد بروم. در نوفل‌لوشاتو و اطراف آن هتلی وجود نداشت. چند مسافرخانه بود که در کنار جاده اصلی قرار داشتند و بیشتر برای اطراق و استراحت شبانه رانندگان کامیون‌ها و وسایل نقلیه سنگین بود. نزدیک‌ترین شهر به آنجا ورسای بود. اما هتل‌های این شهر و یک یا دو شهر دیگری که در فواصل نزدیک به نوفل‌لوشاتو بودند، اتاق خالی نداشتند و ما نتوانستیم جایی پیدا کنیم. بالاخره با جستجوی دوستان، مطلع شدیم که در این دهکده یک مهمانسرا وجود دارد. به اتفاق یکی از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، از این مسافرخانه به نام Au Vieuy Puits دیدار کردیم. اتاق‌های کوچک با شبی ۳۰ فرانک فرانسه اجاره کردیم. البته گاهی عوارض هم بر آن می‌بست. (نمونه‌ای از رسید هزینه اتاق در این مهمانسرا در پیوسته آمده

است). جای خیلی مناسبی نبود اما خیلی هم بد نبود. تنها اشکال در این مهمانسرا آن بود که برای رفتن به اتاق‌ها در طبقه دوم بایستی از سالن بار مهمانسرا عبور می‌کردیم. اکثر شب‌ها، به‌خصوص شب‌های تعطیل آخر هفته، این سالن مملو از مشتریان می‌شد که به حد افراط مشروب می‌خوردند و فضای سالن آن چنان آکنده از بوی مشروب بود که برای آن‌ها که اهل مشروب نبودند، تحمل آن بسیار سخت و عذاب‌آور بود.

آهنگ‌های تند و گوش‌خراش صفحات موزیک تا دیروقت در محیط مسافرخانه پخش می‌شد. بوی تند مشروب، دود سیگار، صدای ناراحت‌کننده موزیک عبور از این محوطه را برای ما عذاب الیمی کرده بود. خوشبختانه این مسافرخانه در ورودی جداگانه‌ای از کوچه مجاور آن داشت، که همیشه بسته بود و کسی از آن استفاده نمی‌کرد. با مدیر مهمانسرا صحبت شد و او موافقت کرد که راه ورود و خروج مهمانان، از آن در به حیاط و سپس از پله‌های داخل حیاط به طبقه دوم باشد. با زیاد شدن تعداد مراجعان، حاج مهدی تقریباً تمامی اتاق‌های مسافرخانه را اجاره کرده و به مهمانان اختصاص داده بود. مهندس بازرگان هم که آمد در همین مسافرخانه اتاقی پیدا کرد و در آن مستقر شد. بعد از ایشان هم هر کس که آمد به ناچار اتاقی در همان مسافرخانه گرفت به طوری که به زودی تمام اتاق‌های مسافرخانه را ایرانیانی که از تهران می‌آمدند اجاره کردند و هر شب در هر اتاق چندین نفر استراحت می‌کردند. این مسافرخانه شاید در گذشته هرگز به آن اندازه مشتری به خود ندیده بود. با آمدن حاج مهدی عراقی و استقرار او و دوستانش در همان مسافرخانه، کلید در حیاط را هم گرفتند که شب‌ها دیروقت که می‌آییم، مزاحم دربان مسافرخانه که خسته و کوفته و بعضاً لول و مست بود، نباشیم. پس از استقرار مهندس بازرگان در این مسافرخانه فرصت برای صحبت‌های دوجانبه بیشتر شد. هوای نوفل‌لوشاتو روی هم رفته سرد، اما قدم زدن در آن حوالی، مخصوصاً صبح‌های زود نشاط‌آور بود.

۶. تنظیم ارتباط با داخل ایران

با نصب تلفن امکان ارتباط با/ایران فراهم شد. در ایران کارمندان دولت در تمام ادارات، از جمله مخابرات، اعتصاب کرده بودند. اما چند روز بعد از نصب تلفن‌ها، برادرزاده‌ام، مهندس حمید یزدی، که از مدیران مخابرات بود با من تماس گرفت و اطلاع داد که نماینده کارمندان اعتصابی مخابرات، می‌خواهد در باره برقراری ارتباط پاریس با تهران با من صحبت کند. آقای مهندس عبدالصالح کهزادی، کارشناس مرکز سوئیچ بین‌المللی تماس گرفت و اظهار داشت که کارمندان واحد مکالمات بین‌المللی اداره مخابرات، یا مرکز سوئیچ بین‌المللی می‌خواهند با اجازه و اطلاع شما، فقط برای حفظ ارتباط پاریس با/ایران، بر سر کار حاضر شوند. با نظر و پیشنهاد این کارمندان موافقت شد. از آن پس ما می‌توانستیم با هر نقطه در ایران، در هر ساعتی از شبانه‌روز تماس تلفنی برقرار کنیم. اعضای دفتر از پاریس به منازل و یا دفاتر افرادی در شهرهای مرکزی ایران، به عنوان مثال دفتر آیت‌الله طاهری در اصفهان یا آیت‌الله مدنی در تبریز، آیت‌الله صدوقی در یزد، آیت‌الله دستغیب در شیراز، تلفن می‌زدند و بیانیه‌ها را می‌خواندند. دریافت‌کنندگان بیانیه را ضبط و بلافاصله از نوار پیاده و تکثیر و توزیع می‌کردند. این یکی از خدمات بسیار پر ارزش کارمندان مخابرات به انقلاب ایران بود. این خدمت با ارزش موجب شده بود که بیانیه‌های آیت‌الله خمینی در کوتاه‌ترین مدت در سرتاسر ایران منتشر شود. در اهمیت این خدمت همین بس که خبرنگار رویتر می‌خواست بداند این بیانیه‌ها با چه سرعتی در ایران منتشر می‌شوند. او زمان انتشار بیانیه‌ها را در پاریس با زمان انتشار آن در ایران بررسی کرد و دریافت که بیانیه‌ها ۵ ساعت پس از صدور در پاریس به شهرهایی چون کرمان، تبریز، شیراز، اصفهان، مشهد و... می‌رسد و توزیع می‌شود.

با برقراری ارتباط تلفنی شبانه‌روز با تهران و سایر شهرهای ایران، علاوه بر امکان فرستادن سریع و آزاد پیام‌ها و بیانیه‌ها از پاریس به ایران، امکان دریافت اخبار ایران نیز فراهم شده بود. از تمام شهرها به دفتر ستاد زنگ می‌زدند و اخبار را می‌گفتند. این اخبار یا در نوار کاست ضبط یا نوشته می‌شد.

۷. یادداشت‌های روزانه از پیام‌ها

نمونه‌ای از پیام‌های دریافتی از تهران و برخی از اخبار/ایران به شرحی که در یادداشت‌های روزانه‌ام آمده است:

۴ آبان ۵۷ - منابع آگاه معتقدند که جبهه ملی امیدوار است پشتیبانی سریع حضرت آیت‌الله خمینی را کسب کنند و سپس در صورتی که از شریف امامی خواسته شود کنار برود و جبهه ملی جای آن را بگیرد. خود را به شاهنشاه ایران به عنوان یک راه حل سیاسی قابل دوام برای آرام کردن ناآرامی معرفی کند.

۱۶ آبان ۵۷ برابر ۱۱/۷/۱۹۷۸ - گزارشی از مقاله احمد شاملو در روزنامه ایرانشهر - چاپ لندن - داده شد که نوشته است دکتر یزدی آیت‌الله خمینی را به پاریس آورده است تا انجمن‌های اسلامی دانشجویان را تقویت کند.

گزارشی از فعالیت‌ها و تحریکات مازندانی، خبرنگار معروف رسانه‌های خبری انگلیسی علیه فعالیت‌های پاریس دریافت شد.

۱۷ آبان ۵۷ برابر ۸/۱۱/۷۸ - موسوی از کویت: در قم عده‌ای را گرفته‌اند. حدود یک صد نفر را - سید محمدصادق روحانی را دستگیر و با هلیکوپتر برده‌اند - سید محمود نجفی فرزند آیت‌الله مرعشی نجفی را برده‌اند. در قم درگیری بوده است. در تهران، تظاهرات میدان ژاله ۹۰۰ شهید داده است. در پانزده منطقه تهران تظاهرات بوده است. در حوالی مسجد قبا، ۳۰۰ نفر زخمی و کشته شده‌اند. علامه نوری تیر خورده است. در قم قرار است به منزل علما بروند. در مشهد و تبریز تظاهرات بوده است. اعلامیه‌های عربی و انگلیسی فرستاده شود.

۱۸ آبان ۵۷ برابر با ۹/۱۱/۷۸ - تلفن کننده‌ای از ایران چنین گزارش داد: آمار تلفات در بیمارستان‌ها: بازگانی ۶۰۰ نفر؛ سوم شعبان ۲۰ نفر (گزارشگر دیگری بعداً آن را ۴۰۰ نفر ذکر کرد)؛ سینا ۱۴۰ نفر؛ بهادری ۱۰۰ نفر؛ ۲۵ شهریور ۱۳ نفر؛ کلینیک شبانه‌روزی ژاله ۶ نفر. جمع ۸۷۹ نفر. همین گزارشگر اسامی دستگیرشدگان را به شرح زیر بیان کرد:

پسر آیت‌الله گلپایگانی، پسر آیت‌الله مرعشی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر پیمان، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، اسلام کاظمیه، فلسفی، مقدم مراغه‌ای!

۱۹ آبان ۵۷ برابر با دهم نوامبر ۱۹۷۸ - امروز در تهران اوضاع آرام بود. در میدان توپخانه قرار بود اجتماعی بشود که نشد. یعنی نگذاشتند. تمامی مناطق اشغال نظامی بود. میدان ژاله، میدان بهارستان همه جا در اشغال نظامیان است. تمامی کوچه‌ها و خیابان‌ها را بسته بودند. از ساعت ۱۱ صبح خطوط اتوبوس‌رانی به میدان ژاله و فوزیه را متوقف ساختند. یک خبر موثق حاکی است که در بهشت زهرا تا به امروز ۲۹۶۵ جسد مرد ۶۰۰ جسد زن و ۷۰ جسد بچه به خاک سپرده شده است. جسدها را به خانواده‌ها تحویل می‌دهند. علت تحویل آن است که آقای خونساری توسط بهبهانیان اقدام نموده است و دولتی‌ها هم قبول کرده‌اند. به همین دلیل شمارش جسدها امکان‌پذیر شده است. تخمین تلفات نزدیک به ۵۰۰۰ نفر است.

- دکتر سحابی خود را معرفی کرده است. ممکن است علی‌اصغر حاج سید جوادی هم این کار را بکند وی فعلاً متواری است.

- خبر تأیید نشده حاکی است که در پشت بیمارستان شفا یحیائیان در خیابان ژاله چند خودروی ارتشی را با بمب آتش‌زا، آتش زده‌اند. از سربازان چند نفری کشته شده‌اند. از مجاهدین نیز چند نفری کشته شده و بقیه فرار کرده‌اند.
- از جمعه تا به حال تعداد زیادی سرباز و افسر کشته شده‌اند. تعداد آن‌ها را از ۳۰ نفر به بالا ذکر کرده‌اند.

- سه سرباز فراری را در شمیران محاصره می‌کنند، دو نفر کشته می‌شود و یک نفر فرار می‌کند.

- بازار هنوز بسته است.

- رادیو دولتی: امام موسی صدر را از راه لیبی دزدیده‌اند!!

۳۰ آبان ۵۷ - سعید سلطانپور به دکتر مهدی بهار گفته است: «شنیده‌ام در پاریس قطب‌زاده، یزدی و بنی‌صدر او را احاطه کرده‌اند و تحت کنترل این سه نفر کمونیست می‌باشد. حتی بدون وجود و حضور آن‌ها سنجایی نتوانسته است با

[آیت‌الله] خمینی ملاقات کند. من این خبر را نوشته‌ام تحت عنوان محاصره [آیت‌الله] خمینی وسیله ایادی کمونیست، که می‌خواهم در روزنامه (قیام ایران) چاپ کنم.» سپس سلطانپور می‌گوید: «خبر دیگری هم هست که عده‌ای مارکسیست قرار است لباس آخوندی بپوشند و در ایام محرم در دهات به عنوان واعظ به منبر بروند ... [آیت‌الله] خمینی مبلغ ۳۰ میلیون تومان به اطلاعات و کیهان و سایر جراید اعتصابی کمک کرده و صبح امروز فردی به من تلفن کرد که اگر روزنامه منتشر کنی پدرت را درمی‌آوریم و اگر منتشر نکنی تو را راضی می‌کنیم.»

مقدم، رئیس وقت ساواک در گفتگو با فلتمن: «آیت‌الله خمینی در پاریس تحت تأثیر عواملی از جمله دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده قرار دارد و این دو نفر او را هدایت می‌کنند.»

۹ آذر ۵۷ برابر ۷۸/۱۱/۳۰ - تلفن آیت‌الله طالقانی و سوال و توضیح درباره توافق آقا با سنجابی.

۱۳ آذر ۵۷ برابر با ۷۸/۱۲/۴ - امشب بعد از ساعت ۹، منع مقررات عبور و مرور شروع شد، تظاهرات بیشتری رخ داده است. صداها گلگله شنیده می‌شود. در شهرستان‌ها وضع وخیم است. در گرگان حداقل ۱۲ نفر کشته شده‌اند. در اصفهان تظاهرات وسیع و گسترده‌ای بوده است و تعداد زخمی و کشته بسیار. در تهران همه جا نوارهای سیاه از درختان و دیوارها آویزان است. تظاهرات وسیعی در مقابل کاخ دادگستری و کاخ گلستان، که شاه گاهی اوقات از میهمانان خود در آن‌جا پذیرایی می‌کند، رخ داد. بازار و مغازه‌ها اکثراً بسته هستند. تنها نانوایی‌ها و گل‌فروش‌ها، که به صاحبان عزا گل می‌فروشد، باز هستند. بسیاری از وزارتخانه‌ها و تمامی بانک‌ها بسته هستند. یک منبع خبری گفت که ادامه اعتصاب باعث کاهش موجودی مواد غذایی به سطح ذخیره برای سه ماه، شده است. کمبود بسیاری از مواد غذایی کاملاً محسوس است.

از تهران: روزنامه قیام ایران نوشت که [آیت‌الله] خمینی در محاصره ایادی کمونیست است و از دکتر یزدی و صادق قطب‌زاده اسم برده است.

۱۴ آذر ۵۷ (سه‌شنبه) ۱۹۷۸/۱۲/۵ - ویسی در تهران گفت که ادامه شورش‌ها همه کار اخلاص‌گراان خارجی است که از روش ملایم سربازان سوءاستفاده می‌کنند. او گفت آن‌ها که به کلانتری حمله کردند به کلاشینکف روسی مجهز بودند.

سخنگوی دولت گفت که از آغاز محرم، شب جمعه تا به حال ۱۲ نفر کشته شده‌اند. محرم با تظاهرات عظیم مردم در تمام شهرهای ایران شروع شد. سخنگوی دولت هم چنین گفت که ۵۵ نفر مجروح و ۲۳۵ نفر بازداشت شده‌اند. اما مراجعه به بیمارستان‌ها نشان داد که تعداد زخمی‌ها خیلی بیشتر از این است. دو پرستار در بیمارستانی در گرگان گفتند که در هر ساعت بین ۵ تا ۷ مجروح می‌آورند. شاهدان صحنه می‌گویند که بیمارستان‌های تهران مملو از مجروحین هستند. در قبرستان شهر، گورهای جدیدی کنده‌اند. تعداد کشته شدگان را نمی‌توان دقیقاً معلوم کرد. اما به مراتب بیش از تعدادی است که دولت گزارش می‌دهد.

۱۴ آذر ۵۷ برابر با ۱۹۷۸/۱۲/۵ - واشنگتن پست: «وزارت امور خارجه گفت ۴۰ هزار یا بیشتر آمریکائی ساکن ایران باید در رفتارهای خودشان دقت کنند و مواظب باشند که در طی ماه محرم تظاهرات تبدیل به تظاهرات ضد خارجیان نشود. از او (سخنگوی وزارت خارجه) سؤال شد که آیا دولت کارتر معتقد است که شاه می‌تواند با اوضاع جدید مقابله کند و بایستد و بماند؟ او جواب داد که ما معتقدیم که او می‌تواند».

سرهنگ مصور رحمانی: طرحی برای ارتش - امروز از نیویورک به هتل تلفن زد. یکی از دوستان او را معرفی کرده بود که از افسران اخراج شده ارتش و شخص مطمئنی است. او اطلاعاتی درمورد ارتش داد و توصیه‌هایی هم کرد. خلاصه حرف‌های او از این قرار است:

«نیروهای مسلح ملت ایران ودیعه ملی است. که از پاک‌ترین جوانان ایرانی تشکیل شده است. اصالت ملی این نیروها باید حفظ شوند. او همچنین پیشنهاد کرد که: یک وزارت‌خانه موقت به وجود آید. نیروهای سه‌گانه ارتش به سه

سازمان جداگانه مستقل تبدیل شوند. در هر کدام از آنها یک شورای انقلاب برای همکاری با نیروهای ملت به وجود آیند. این شوراها از رده‌های پایین‌تر شروع به انتخاب کردن کنند و به صورت مخروط برود تا به بالاترین رده‌ها برسد. شورای محافظت از گردان پیاده افرادی را، مثلاً سه نفر را، برای شورا انتخاب کنند. نماینده آنها برود به شورای هنگ. شورای هنگ یک نفر را برای شورای لشکر و... و شورای لشکر یک نفر را برای ارتباط با وزارتخانه. نمایندگان عضو شورای لشکر مستقیماً با یک شورای محافظت سه نفری ارتباط مستقیم داشته باشند. این شورا بر کلیه عزل و نصب‌ها از طریق وزارتخانه کنترل داشته باشد. فرماندهان نظامی را این شورا انتخاب کند. فرمان‌ها توسط فرماندهان ابلاغ گردد. هر فرماندهی در هر مقامی تخلف کند، تسلیم دادگاه صحرایی شود. وظیفه شورای محافظت، دقت در حفظ افراد واحد است.

نیروهای مسلح به هزینه ملت و برای حفظ ملت در برابر تجاوز اجنبی است. وظیفه دفاع ملی به هیچ وجه نبایستی به برادرکشی تبدیل شود.

اسامی افسران امتحان داده مطمئن: «سرهنگ ستاد مصطفی موسوی - تهران پارس - خیابان ۴۵ متری شرقی شماره ۲۹؛ سرهنگ هوایی مرتضی انشایی - تهران - خیابان بخارست، کوچه دهم شماره ۲۵. وی سپس شماره تلفن‌های خود را در نیویورک داد تا با وی در صورت لزوم تماس بگیرم».

۲۹ آذر ۵۷ برابر با ۷۸/۱۲/۲۰ - فرهاد که از دانشجویان فعال پاریس و در گروه سیاسی مسئول نشریات فرانسه بود، گزارش روزنامه گومتین - چاپ پاریس را اطلاع داد که از خسرو شاکری، به عنوان یک متفکر چپ‌گرای ایران درباره انقلاب نقل کرده است که: « در مبارزه همه‌اش صحبت از شاه و [آیت‌الله] خمینی است نه کارگران. مگر مبارزه شخصی است؟ این یک مصیبت و فاجعه است، عزای ملی است. خسرو شاکری هم چنین به «بورژوازی ملی لیبرال» و رهبری ارتجاعی مذهبی، فحش داده بود.»

۱۲ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲ - تلفن از تهران که به علت تعداد زیاد زخمی‌ها در درگیری‌های خیابانی، نیاز شدید به کیسه خون دارند. بعد از این تلفن با آقای Tecortin در دفتر مرکزی صلیب سرخ بین‌المللی در ژنو تماس گرفتم و با گزارش وضعیت بحرانی درخواست کمک فوری کردم. قبول کرد و فرستاد. او ضمناً گفت صلیب سرخ اطلاعات فراوانی از وضعیت زندان‌ها در مشهد، قزوین، کرمانشاه دریافت کرده است. اما چون مخفی است نمی‌تواند منتشر سازد.

۲۲ دی ماه ۵۷ برابر ۷۹/۱/۱۲ - اطلاع رسید که:

۱. آقای مهدی حائری طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی دربارهٔ اطرافیان مارکسیست سنجابی هشدارهایی داده است.
۲. کاتم گفته است که فشار به آمریکا و گنده‌کردن سنجابی نه برای حفظ بختیار بلکه، راضی شدن به سنجابی است در برابر آقا و بختیار. سنجابی انتخاب آن‌هاست.
۳. ریچارد فالک گفته است که: خطر جدی آن است که آمریکایی‌ها بگذارند کابینه و دولت آقا روی کار بیاید - بعد هرج و مرج توسعه یابد و سپس یک کودتای آمریکا صورت گیرد.
۴. اما کاتم گفته است که آمریکایی‌ها احمق‌تراز آنند که برنامهٔ درازمدت داشته باشند.

احسان /مید خبر داد که مقامات آمریکایی از هرکس که صاحب‌نظر درباره مسائل ایران می‌باشد دعوت کرده‌اند و از او نظرخواهی کرده‌اند. وی گفت از او نیز چنین دعوتی شده است برود یا خیر؟

به نظر ما چنین بود که اگر برود بهتر است هم اطلاعات به دست می‌آید و هم با دادن برخی اطلاعات و نظرات جهت فکری آن‌ها را، احتمالاً به نفع انقلاب تغییر خواهد داد. وی بعد از رفتنش، گزارش خود را داد. وی گفت که در مسائل زیر با آن‌ها (وزارت دفاع، D.D.) صحبت کرده است:

۱. اسرائیل خواهد کوشید که روابط تیره شود.

۲. روی سران ارتش آمریکا حساب نکنید. قابل اعتماد نیستند.
 ۳. رفتن شاه از ایران به معنای برهم خوردن ارتش به معنای سنتی اش است.
 ۴. در ایران سربازها اول مسلمانند بعد سربازند.
 ۵. بعد از ۲۸ مرداد، سربازها، تا حدی شاه پرست شده‌اند.
 ۶. در ارتش ایران حتی یک افسر عالی‌رتبه محبوب نیست.
 ۷. رابطه مردم با ارتش با رابطه مردم با رهبری ارتش فرق دارد. رهبری ارتش از مردم جداست. در یک جنگ طولانی روانی، ارتش خلع سلاح می‌شود.
 ۸. احساس ضدآمریکایی در ایران و ارتش خیلی قوی و شدید است.
 ۹. بسیاری از افسران شهرستانی حاضر نیستند به روی مردم اسلحه بکشند.
۵. بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۲ - طالقانی:

۱. در اعلامیه‌ها باید از ارتش باز هم تحبیب و تجلیل کرد و به آن‌ها توجه بشود.
۲. موقع ورود به ایران، پیامبرگونه در زمان فتح مکه عمل شود. موقع ورود یا قبل از آن اذهبوا اتمم الطلقا گفته شود. هم به لحاظ تربیت اسلامی و هم به لحاظ مقام روحانیت. غیر از کسانی که شرعاً و عرفاً باید محاکمه و مجازات شوند، نظیر وزراء، وکلاء و سایر مقامات مسئول در رژیم سابق، عفو عمومی داده شود. روی مسأله توبه و اصلاح عمومی تکیه شود.
۳. سفیر آلمان در نامه‌ای اعلام حمایت و پشتیبانی کرده است.
۴. تکذیب‌نامه در مورد خبر ارسال شد. هم برای خبرگزاری‌های خارجی و هم برای کیهان.
۵. توصیه به تشکر و قدردانی از ملت و دولت فرانسه در موقع عزیمت از پاریس.

۶. بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۶ طالقانی:

۱. نگرانی خود را از دسیسه‌ها و توطئه‌ها بیان داشت.
۲. گزارش داد که جمعیت از شهرستان‌ها فوج فوج به تهران سرازیر شده‌اند.

۳. اعلام اینکه آقا در بهشت زهرا صحبت می‌کنند نگرانی ایجاد کرده است (طالقانی اما نگفت چرا؟)

۴. اخباری از دولت و جبهه‌ای‌های مربوط به بختیار رسیده است که با آمدن آقا فاجعه‌ای پیش خواهد آمد.

۵. برخی از آقایان نظر داده‌اند که مردم را سوق بدهیم بروند فرودگاه را بگیرند. اما این نظر رد شد.

۶. قرار شد اعلامیه‌ای بدهند که مردم در بهشت زهرا جمع شوند. به مردم توصیه شود که سعی کنند، درگیری نشود.

۷. تیراندازی‌های پراکنده در سطح شهر وجود دارد.

۸. آقا در بیانیه خود به همافرها هم اشاره و به ارتشی‌ها توجه کنند.

۹ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۹ - دکتر مفتاح: بختیار امروز در مصاحبه گفته است: «نامه‌ای نوشته به آیت‌الله خمینی. این نامه به عنوان نخست‌وزیر نبوده است. گفته است که استقلال مملکت از [آیت‌الله] خمینی و شاه بالاتر است؛ به خاطر مملکت می‌مانم؛ حاضر به استعفا نیستم. ولی حاضر به مذاکره هستم؛ حکومت جمهوری اسلامی باید تدریجی شود. و اگر اعلام شود نمی‌پذیرد؛ اگر [آیت‌الله] خمینی بگوید استعفا بده می‌گویم نه. اگر به ایران هم بیاید استعفا نمی‌دهم؛ در مورد فرودگاه گفته است اگر بگوید فرودگاه باز شود حفظ جان آقا و امنیت ایشان بر عهده چه کسی است؟ باید به دست دولت باشد. ما مسئولیت حفظ جان او را نمی‌پذیریم. فرودگاه به زودی باز می‌شود. اما حفظ جان آقا به عهده کیست.»

مفتح سپس گفت که: «خبر در مطبوعات و محافل خبری خارجی منعکس شده است؛ همه آقایان در دانشگاه هستند؛ تا به حال خبری از درگیری‌ها نیست؛ روزالایوسف (به نقل از بی بی سی) گفته است که آقا گفته‌اند که سادات مرد خوبی است و طرفدار نهضت فلسطین. این مطلب باید تکذیب شود. (در گزارش اخبار مفتاح به آیت‌الله خمینی ایشان از من خواستند من آن خبر را تکذیب کنم، که کردم).

اعتصاب کارگران و کارمندان نفت در اکتبر شروع شد و در نوامبر تولید را به ۱/۱ میلیون بشکه در روز تقلیل داد. اما در اثر فشار و تهدید کارگران و رهبران اعتصابی توسط نظامیان، دامنه اعتصابات کاهش پیدا کرد و تولید مجدداً بالا رفت. (بیانیه آقای [آیت‌الله] خمینی مورخه ۵۷/۸/۲۴ است)

بعد از لغو حکومت نظامی در ساعت ۵:۲۵ صبح، در خیابان شاهرضا به پاسگاه پلیس حمله شد. سرنشینان دو ماشین با مسلسل ۶۰ تا ۷۰ گلوله خالی و چندین نارنجک دستی پرتاب و سپس فرار می‌کنند.

برق تهران چندین بار قطع شده است. کارمندان اعتصابی برق در طی بیانیه‌ای اظهار داشتند که قطع برق به وضع بیمارستان‌ها لطمه نخواهد زد. بیمارستان‌ها موتورهای برق مستقل دارند. در بیانیه آن‌ها گفته‌اند که بهتر است روزهای تاریکی را برای فردای روشن داشته باشیم.»

من این مکالمات روزانه را در دفترم یادداشت می‌کردم. روشن است که برخی از این اخبار موثق نبودند و در گزارش‌ها، بخصوص آمار زخمی‌ها و کشته‌شدگان اغراق وجود دارد. آن چه در بالا آوردم نمونه‌هایی از یادداشت‌های روزانه است که از گزند حوادث روزگار در امان مانده‌اند.

۸. حفظ امنیت - مقابله با تهدیدها

یکی از اولین مسائلی که در ستاد نوفل‌لوشاتو با آن روبرو شدیم امنیت افراد و محل بود. با توجه به اوضاع به‌هم ریخته ایران و اخبار و اطلاعاتی که از ایران می‌رسید، همه ما نسبت به امنیت ستاد احساس نگرانی می‌کردیم. دولت فرانسه نسبت به حفظ جان آقا نیز احساس مسؤولیت کرده بود. مسلماً هر گونه سوءقصدی به جان آیت‌الله خمینی برای دولت فرانسه گران تمام می‌شد. در منزل قبلی (آپارتمان دکتر غضنفری) هم که بودیم مأموران امنیتی دولت فرانسه محل را تحت نظر گرفته بودند. در محل جدید، (در نوفل‌لوشاتو) مسائل امنیتی به شدت بیشتری مطرح شد. دولت فرانسه برای حفظ امنیت آیت‌الله خمینی رئیس امنیت منطقه را به نام مسیو فرناند مأمور این کار کرده بود. رفتار او خیلی محترمانه و

استقرار در نوفل‌لوشاتو □ ۱۷۳

دوستانه بود. ما هم دقت‌های لازم دیپلماتیک را در برخوردهای خود به کار می‌بردیم. او حتی تلفن‌های مستقیم محل کار خود و منزلش را داد تا هر موقع کاری داشتیم فوری خبر بدهیم و یا هر وقت از طریق مأموران مستقر در محل که مجهز به بی‌سیم بودند به او پیغام بدهیم او خواهد آمد.

در ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹ (۲۲ دی ماه ۵۷) مسئول فرانسوی امنیت مستقر در نوفل‌لوشاتو به ما اطلاع داد که شخص ناشناسی تلفنی به پلیس خبر داده است که توطئه‌ای برای قتل آیت‌الله خمینی در جریان است و گفته است که شرح این توطئه در نامه‌ای نوشته شده و در رستورانی، که آدرس آن را می‌دهد گذاشته شده است، بروند و نامه را دریافت کنند. اصل نامه به عربی نوشته شده بود. نویسنده خود را از کارکنان دولت عراق معرفی کرده و گفته بود که دولت عراق می‌خواهد قبل از سفر آقا به ایران یا در هنگام ورود، ایشان را به قتل برساند. اگر چه این مسأله کمی بعید به نظر می‌رسید، اما برآورد مقامات پلیس فرانسه این بود که نحوه پیغام دادن حاکی از آن است که نویسنده آدم واردی است.

علاوه بر این، نامه‌های تهدیدآمیز دیگری هم می‌رسید که همه برای پیگیری به مسئول امنیت و پلیس فرانسه تحویل داده می‌شد.

براین اساس مسؤولان امنیت بر مراقبت‌ها افزودند. از همه خواسته شد که بسته یا هر چیز غیرعادی را بدون دست زدن به نماینده پلیس اطلاع بدهند. بر تعداد نیروهای حفاظتی در جلوی منزل و پشت منزل افزوده شد. ابتدا سرهنگی که فرمانده ژاندارمری منطقه بود همراه با رئیس کل امور امنیتی ورسای آمد و اطلاع داد که دستور دارند برای حفاظت امنیت آیت‌الله خمینی اقدامات بیشتری را انجام دهند. آقا با چنین تدارکاتی موافق نبودند و آن را لازم نمی‌دانستند. ولی مأموران فرانسوی اصرار داشتند و بالاخره با توافق و نظر خود ما شروع به کار کردند. مأموران رسمی و غیررسمی تمام منطقه را زیر نظر گرفتند. در خیابان اصلی محل اقامت [آیت‌الله] خمینی از دو طرف، در نقاط کلیدی و حساس، ژاندارم‌ها مستقر شدند و عبور و مرور وسائل نقلیه و غیر آن را زیر نظر و کنترل خود گرفتند. باغچه محل اقامت به اصطلاح دو بر بود. در انتهای باغچه دری به کوچه پشت و از آنجا به خیابان‌های اطراف دهکده راه داشت. مأموران

ژاندارمری از روز بعد از ورود [آیت‌الله] خمینی به محل در آن‌جا به نوبت کشیک می‌دادند و از ورود ماشین‌های متفرقه به آن‌کوچه، با توافق خود ما جلوگیری می‌کردند، جز آن‌هایی که خود ما به آن‌ها اجازه می‌دادیم. در برابر در ورودی اصلی باغچه مأموران ژاندارمری تمامی ۲۴ ساعت به نوبت کشیک می‌دادند. علاوه بر ژاندارم‌ها با معرفی رئیس امنیت ورسای، مسیوفرناند دو نفر پلیس مخفی مرد و یک پلیس مخفی زن، به‌طور دایم در برابر منزل مستقر شدند. خود وی نیز شخصاً همه روزه سرکشی می‌کرد. برخورد آن‌ها فوق‌العاده مؤدبانه و محترمانه بود و رفتار آن‌ها سیاست دولتشان را نشان می‌داد و حاکی از آن بود که از آیت‌الله خمینی به عنوان رئیس یک ملت که میهمان دولت فرانسه است حفاظت می‌کنند. بعد از شروع مصاحبه‌های مطبوعاتی و انتشار گسترده اخبار ایران و انعکاس بیانات [آیت‌الله] خمینی در نشریات روزانه جهانی، خطر توطئه علیه جان آیت‌الله خمینی به‌طور جدی‌تری مطرح شد و چندین بار از طرف مقامات فرانسوی به‌طور رسمی آن‌را به ما گوشزد کردند.

در شب ۷۸/۱۲/۲۵ (۵۷/۱۰/۴) جوانی حدود ۲۵ ساله، مراجعه کرد و اصرار داشت که همان شب و در همان ساعت باید آیت‌الله خمینی را ببیند. طبیعی بود که چنین چیزی امکان نداشت. او آن‌چنان پرخاشگری کرد که کار به درگیری با افراد محافظ خانه کشیده شد. به ناچار پلیس دخالت کرد و او را از محوطه دور کرد. این خود موجب تشدید مراقبت‌ها شد.

برای مقابله با این خطرات مقامات امنیتی فرانسه اصرار داشتند که علاوه بر مراقبت‌های یاد شده در بالا، تمامی واردین به ساختمان شماره یک، موقعی که آیت‌الله خمینی برای نماز یا سخنرانی عمومی می‌روند، بازرسی بدنی بشوند، اجازه داده نشود که کیف‌های دستی خودشان را همراه ببرند. با بازرسی بدنی توسط مقامات فرانسوی موافقت نکردیم. اما حاج آقا مهدی عراقی که مدیریت هر دو ساختمان را برعهده داشت، از دوستانی که همراهش بودند، اشخاصی را برای بازرسی بدنی و پی‌گیری مسائل امنیتی گماشت.

همچنین علاوه بر حضور ژاندارم‌ها و مأموران امنیتی، از افراد مطمئن خودی نیز کسانی شب‌ها به نوبت در برابر هر دو ساختمان کشیک می‌دادند.

با خروج شاه از ایران و اعلام آمادگی [آیت‌الله] خمینی به بازگشت به ایران، بر دامنهٔ تهدیدها افزوده شد. در ۵۷/۱۱/۱، خبرگزاری فرانسه خبر داد که:

«در پی تهدیدهای تازه نسبت به جان [آیت‌الله] خمینی، سرویس‌های امنیتی و پلیس فرانسه برای حفاظت [آیت‌الله] خمینی به طور محسوسی تقویت شده‌اند. محافل پلیس فاش کردند که از روز هشتم اکتبر ۷۸، که [آیت‌الله] خمینی به نوفل‌لوشاتو آمده‌اند، بارها افراد ناشناس تلفنی ایشان را به مرگ تهدید کرده‌اند.»

در ۵۷/۱۱/۲ آژانس فرانس پرس خبر داد که دو گروه به نام‌های «جبهه حافظ سلطنت» و «کمیته برای دفاع از شاه» مسؤولیت این تهدیدها را پذیرفته‌اند. گارد محافظت از [آیت‌الله] خمینی دو برابر شد.

محافل پلیس فرانسه روز شنبه فاش کردند از ۸ اکتبر ۱۹۷۸، تاریخ ورود آیت‌الله العظمی به نوفل‌لوشاتو پیام‌های تلفنی ناشناس بی‌شماری در تهدید رهبر شیعه به مرگ به آنها رسیده است. یادآور می‌شود یک بیانیه بی‌نام و نشان که روز جمعه به دفتر خبرگزاری فرانسه در ژنو دیکته شده بود حاکی بود که یک «جبهه برای سلطنت در ایران» در سویس ایجاد شده است. یک مرد به زبان فرانسه تصریح کرده بود این «جبهه» به زودی «آیت‌الله العظمی را به خاطر جنایت‌هایش علیه ایران مجازات خواهد کرد.» آیندگان ۱۳۵۸/۱۱/۲

با توجه با این اخبار و تهدیدها بنا به اصرار مأموران امنیتی فرانسه قرار شد که هر وقت [آیت‌الله] خمینی برای نماز یا هر امر دیگری می‌خواهند به ساختمان شماره یک بروند، حداقل ده دقیقه جلوتر به ژاندارم‌ها خبر داده شود. آن‌ها از طریق بی‌سیم با نیروهایی که در دو طرف جاده مستقر بودند، تماس می‌گرفتند و خبر می‌دادند و آن‌ها عبور و مرور وسایل نقلیه را برای چند دقیقه قطع می‌کردند.

۹. نشست دانشجویان در پاریس

دانشجویان ایرانی مقیم پاریس، به ابتکار و دعوت اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به مناسبت حضور آیت‌الله خمینی در پاریس جلسه‌ای ترتیب داده

بودند و اصرار داشتند که ایشان شخصاً در جلسه حضور پیدا کنند. قبلاً هم نمایندگان اتحادیه آمدند و مفصل صحبت کردند. شرکت ایشان در این جلسه دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود. از جهت سیاسی برای شکستن محدودیت‌های دولت فرانسه مفید بود. به خصوص که دانشجویان ترتیبی داده بودند که بعد از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان آیت‌الله خمینی، کنفرانس مطبوعاتی هم برگزار بشود. نمایندگان دانشجویان موافقت آقا را هم به این برنامه جلب کرده بودند. دانشجویان دعوت‌نامه و اطلاعیه‌هایی در این مورد منتشر کردند. بعد از انتشار این اطلاعیه دو نفر از طرف کاخ الیزه، یعنی کاخ رئیس جمهور فرانسه، به دیدار [آیت‌الله] خمینی آمدند. در این ملاقات آن‌ها رسماً اطلاع دادند که [آیت‌الله] خمینی نمی‌توانند در برنامه دانشجویان شرکت کنند. مشروح این دیدار و گفتگو را در بخش دیگری آورده‌ام. آن‌ها در این ملاقات حدود فعالیت‌های قانونی [آیت‌الله] خمینی را به شرح زیر بیان کردند:

«مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیر فرانسوی ممنوع است. شرکت در برنامه‌های نماز جماعت ممنوع است. شرکت در میتینگ‌ها ممنوع است.»

اما، در همین مذاکرات روشن و مشخص کردیم که این محدودیت‌ها نباید شامل صدور بیانیه و پیام آیت‌الله خمینی برای ایران باشد. بلکه محدودیت‌ها مربوط است به آنچه در محیط فرانسه صورت می‌گیرد.

ضمناً این نمایندگان یک رونوشت از نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً و کتباً شرکت [آیت‌الله] خمینی در برنامه دانشجویان را ممنوع کرده بود به ما دادند.^(۵)

بعد از این ملاقات، نظر آیت‌الله خمینی این بود که کار اصلی و صحنه واقعی مبارزه در داخل ایران است. مصاحبه‌های خارجی در مرحله دوم اهمیت قرار دارند. بنابراین شرایط و محدودیت‌های دولت فرانسه به طور موقت مورد قبول واقع گردید. ایشان هم از مصاحبه‌های مطبوعاتی و پاسخگویی به سوالات خودداری کردند و در آن جلسه عمومی هم شرکت نکردند و چون مقامات

فرانسوی فیلم‌برداری را ممنوع نکرده بودند، به خبرنگاران عکاس و فیلم‌بردار اجازه می‌دادیم که بیایند و از مراسم نماز جماعت که در محوطه اقامتگاه آقا برگزار می‌شد، فیلمبرداری کنند.

اما در مورد جلسه دانشجویان، چون آن‌ها برگزاری جلسه خود را اعلام کرده بودند، قرار شد که از آقایان حاج خلیل آقا رضایی، پدر رضایی‌های شهید و هادی غفاری که تازه از ایران آمده بودند، خواسته شود که به این جلسه بروند. هم‌چنین آقا از من خواستند که شخصاً در جلسه دانشجویان حاضر شوم و به نمایندگی از طرف ایشان ضمن تشکر از دانشجویان علت عدم حضورشان را شرح بدهم. جلسه دانشجویان در همان روز یک‌شنبه در میدان سن ژرمن تشکیل شد. چند هزار دانشجوی ایرانی در پاریس و شهرهای مجاور و هم‌چنین سایر ایرانی‌های علاقه‌مند شرکت کرده بودند.

بعد از قرائت چند آیه از کلام‌الله مجید و افتتاح جلسه توسط یکی از دانشجویان من سخنان خود را با نام خدا و سوره والعصر شروع و بعد از تشکر از مراحم خواهران و برادران حاضر در جلسه به نمایندگی از طرف [آیت‌الله] خمینی از زحمات آنان تشکر کردم و سپس به تفصیل جریان ملاقات نمایندگان کاخ الیزه و محدودیت فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله خمینی را در فرانسه شرح دادم.

درباره خود جلسه توضیح دادم که بعد از ورود آیت‌الله خمینی به پاریس ایرانیان و سایر مسلمانان علاقه‌مند، از فرانسه و سایر نقاط مرتب برای دیدار ایشان به منزل دکتر غضنفرپور در کاشان، مراجعه می‌کردند اما آن محل تناسبی با تعداد کثیر دیدارکنندگان نداشت و به ناچار به محل جدیدی تغییر مکان داده‌اند. اما محل جدید هم پاسخگوی کثرت دیدارکنندگان نیست. اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا پیشنهاد کرد که روزهای یکشنبه و یا حداقل این یکشنبه، جلسه‌ای در یک محل عمومی، مناسب گذاشته شود که [آیت‌الله] خمینی هم حضور پیدا کنند که دید و بازدیدها انجام شود. این پیشنهاد مورد قبول ایشان قرار گرفت. بنابراین نماینده‌ای از اتحادیه با پلیس فرانسه تماس گرفت و در مورد ترتیب امنیت محل صحبت کرد. اما

بعد از اطلاع پلیس از برنامه، مسأله در سطح ریاست جمهوری مطرح شد و مقامات کاخ الیزه با شرکت آیت‌الله خمینی در این برنامه مخالفت کردند. بعد از این گزارش مختصر، قسمتی از مشاهدات خود را طی سفری که از آمریکا به نجف و از نجف به مرز کویت و شهر مرزی صفوان داشتم، برای حضار بیان کردم.

سپس سختم را با توضیحاتی درباره انطباق پیام سوره *والعصر* با حوادث و رویدادهای کنونی کشورمان به پایان رسانیدم.

۱۰. گردش در ورسای

از زمانی که [آیت‌الله] خمینی به پاریس وارد شدند، نمازهای روزانه را شکسته می‌خواندند. زیرا قصد اقامت برای ده روز نموده بودند. تا هر روزی امکان باشد به ایران برگردند. بر اساس مقررات فقهی، گاه لازم بود که ایشان از محل اقامت خود، در یک نوبت، حداقل ۲۴ کیلومتر سفر کنند. یکی از مراکزی که برای این کار در نظر گرفته بودیم، شهر ورسای بود که کاخ قدیمی شاهان فرانسه در آنجا به پارک عمومی زیبایی تبدیل شده بود. در این سفرهای کوتاه، مأموران امنیتی دولت فرانسه، در ماشین‌های خودشان، ایشان را که با ماشین صادق قطب‌زاده می‌رفتند، تعقیب می‌کردند و مواظب بودند.

در این سفرها، آقای اشراقی عموماً همراه آقا می‌آمدند و از دوستان هم یکی دو نفر همراه می‌شدند. از این سفر عکس‌های یادگاری گرفته شده بود. در سال ۱۳۸۰، در غیاب ما، مأموران امنیتی که به منزل مسکونی ما ریختند. این عکس‌ها را پاره کرده و روی فرش در اتاق پذیرایی ریخته بودند.

۱۱. شب میلاد مسیح و اول ژانویه

ایام کریسمس و میلاد مسیح و همچنین سال نو، در کشورهای مسیحی‌نشین با شکوه و جلال خاصی برگزار می‌شود. خیابان‌ها را آذین‌بندی می‌کنند، از همه جا ندای سرودها و آهنگ‌های مخصوص طنین‌انداز است. در چنین وضعیتی، مسلماً

نمی‌توانستیم بی تفاوت باشیم. بعد از صحبت و پیشنهاد من [آیت‌الله] خمینی اولاً پیامی خطاب به مسیحیان جهان صادر کردند. این پیام بلافاصله در اختیار مطبوعات و رسانه‌های گروهی گزارد شد و مورد استقبال قرار گرفت. ثانیاً - با همت و پی‌گیری آقای اشراقی، هدایایی جهت همسایگان اقامتگاه و همچنین ژاندارم‌ها و مأموران امنیتی فرانسه در نوفل‌لوشاتو تهیه شد. در شب ژانویه افسر فرمانده نیروهای ژاندارمری در منطقه را خبر کردیم در اجتماع ژاندارم‌ها و در حضور خبرنگاران، آقای اشراقی به نمایندگی آیت‌الله خمینی مطالبی ایراد کردند و سپس هدایای تهیه شده به آن‌ها داده شد. این مراسم فوق‌العاده در ژاندارم‌ها و همسایگان و در کل منطقه حسن اثر بخشید.

۱۲. آزمایشات پزشکی

آیت‌الله خمینی در دوران اقامت در نجف چندین بار دچار ناراحتی‌های قلبی شده بود، به طوری که در یک نوبت، بعد از اطلاع از این ناراحتی‌ها، برخی از پزشکان ایرانی در آمریکا اظهار آمادگی کردند که برای معاینه و درمان ایشان به نجف بروند. (جلد دوم خاطرات - هجده سال در غربت)

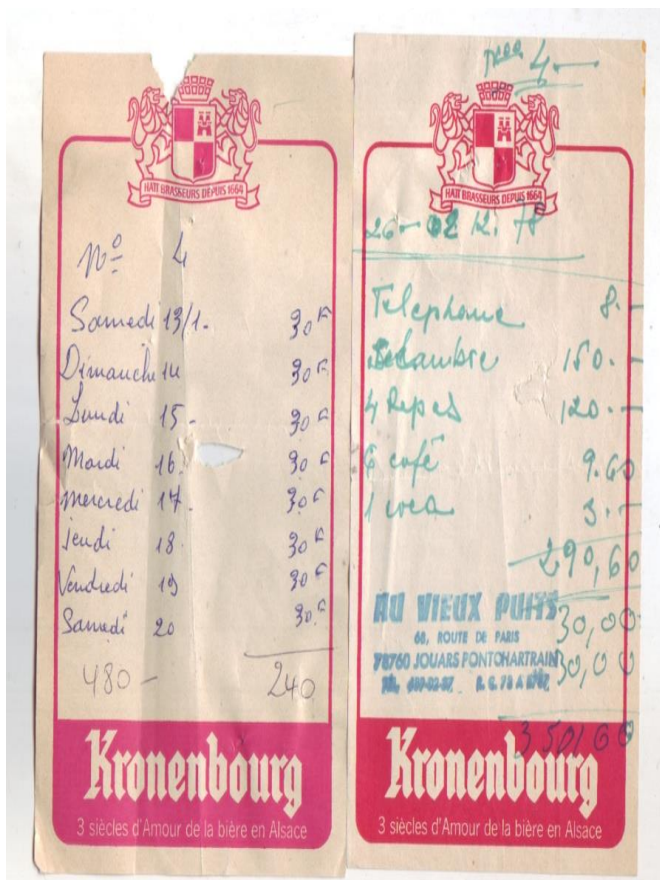
در پاریس یکی از برنامه‌هایی که در دستورکارمان قرار داشت، انجام آزمایش‌های پزشکی آیت‌الله خمینی بود. دکتر عسگری انجام این کار را به عهده گرفتند. یکی از ایرانیان مقیم پاریس دکتر گرجی نیز به کمک آقای دکتر عسگری آمد و آیت‌الله خمینی را برای انجام آزمایش‌های پزشکی، آزمایش خون، عکس‌برداری از ریه‌ها، از دستگاه گوارش و غیره، به یکی از بیمارستان‌های مجهز نزدیک ورسای بردند. بعد از اتمام این آزمایش‌ها پزشک مربوطه جمع‌بندی کرد که آیت‌الله خمینی نه تنها هیچ مشکل پزشکی قابل ملاحظه‌ای ندارند بلکه حداقل ده سال از سن واقعی خودشان جوان‌تر هم هستند.

پیوست‌ها، مأخذ و یادداشت‌ها

۱. میشل لدن و ویلیام لویس، سقوط آمریکا در ایران، نسخه انگلیسی صفحه ۱۶۸.
۲. ژیسکار دیستن، قدرت و زندگی، م. طلوعی، تهران، پیک ترجمه و نشر، ۱۳۶۸.
۳. دکتر فاطمه طباطبائی، اقلیم خاطرات - پژوهشکده آیت‌الله خمینی و انقلاب اسلامی ۱۳۹۰.
۴. دکتر باقر عاقلی، نویسنده رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، (چاپ اول سال ۱۳۸۰ جلد دوم ص. ۹۷۵، نشر گفتار با همکاری نشر علم)، درباره مرحوم طلیعه، پدر همسر، چنین نوشته است: «باقر طلیعه، فرزند حاجی ملامحمد بر آغوش مجتهدی تبریزی، در ۱۲۶۳ ش متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدایی و مقدماتی به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و دوره سطح را در تبریز به پایان رسانید و مدتی در حوزه‌های علمیه تبریز تدریس می‌کرد و چون خوش‌گفتار و ناطق زبردستی بود، به میرزا باقر ناطق معروف شد. قبل از مشروطیت برای تحصیلات عالی به نجف رفته، محضر بزرگان و مجتهدین نجف را درک نمود و به ایران بازگشت و به انتشار روزنامه پرداخت. مرحوم مهدی مجتهدی متذکر شده است که دو روزنامه به نام طلیعه سعادت و کلید نجات را در تبریز انتشار داده است. مدتی هم به وعظ و خطابه پرداخت و سرانجام وارد دادگستری شد و در تبریز دادستان و رئیس دادگستری بود. به هنگام قیام شیخ محمد خیابانی چون در زمره مخالفان او قرار داشت، از تبریز تبعید شد. در عدلیه داور با رتبه ۸ قضایی به خدمت پذیرفته شد و چندی دادستان گیلان و زمانی رئیس دادگاه‌های شهرستان و استیناف مشهد بود. در تهران نیز مشاغلی را عهده‌دار گردید و سرانجام دادیار و مستشار دیوان عالی تمیز شد. در ۱۳۲۱ به وزارت دارائی انتقال یافت. چندی در دیوان محاسبات و مدتی مستشار اداره تصفیه املاک و واگذاری بود و سرانجام مدیرکل قضایی و حقوقی وزارت دارائی گردید و سالیانی چند در آن سمت استوار بود تا این که بازنشسته شد و به وکالت دادگستری پرداخت. باقر طلیعه مردی متقی و پاکدامن بود، در نجف از شاگردان سید کاظم یزدی و ملامحمد علی نخجوانی بود و از آن‌ها درجه اجتهاد داشت»

۱۸۱ □ استقرار در نوفل لوشاتو

۵. نمونه‌ای از صورت حساب مسافرخانه دهکده نوفل لوشاتو.



۶. نامه رئیس شهربانی کل فرانسه

«جمهوری فرانسه، شهربانی کل، دفتر رئیس شهربانی پاریس ۱۴ اکتبر ۱۹۷۸

ریاست شهربانی

نظر به ماده ال - ۱۲ - ۱۸۴ مقررات مجتمعات، نظر به طرح تجمعی که برای تاریخ یکشنبه ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ ساعت ۹ تا ۱۲ در یکی از سالن‌های «انجمن تشویق» به نشانی پاریس میدان سن ژرمن دپره پلاک ۴ با حضور آیت‌الله خمینی از ناحیه اطرافیان ایشان در نظر

۱۸۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

گرفته شده است. با توجه به این که اجتماع مورد بحث در حضور آیت‌الله خمینی نوعی است که می‌تواند اخلال در نظم عمومی ایجاد نماید، مقرر می‌دارد:

ماده ۱- اجتماع فوق‌الذکر در حضور آیت‌الله خمینی در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۸ در تالار «انجمن تشویق» ممنوع است و ممنوع خواهد بود.

ماده ۲- آقای مدیرکل پلیس شهرداری و مأموران تحت فرمان ایشان مسئول اجرای تصمیم حاضر می‌باشند. رئیس کل شهربانی - پیروموی. (اصل متن فرانسوی این نامه ذیلاً آمده است.)

FTG

CABINET DU PRÉFET

REPUBLIQUE FRANÇAISE

PREFECTURE DE POLICE

PARIS, LE 14 OCT 1978

78 16587

LE PRÉFET DE POLICE,

Vu l'article L 169-12 du Code des Communes,

Vu le projet de réunion organisée le dimanche 15 octobre 1978 de 9 h à 12 h dans une salle de la Société d'encouragement, 4, place Saint-Germain des Prés, à Paris 6ème, en la présence de l'Ayatollah Khomeini par l'entourage de celui-ci,

Considérant que cette réunion en la présence de l'Ayatollah Khomeini est de nature à troubler l'ordre public,

ARRÊTE

Article 1er

La réunion susvisée organisée en la présence de l'Ayatollah Khomeini le 15 octobre 1978 à la salle de la Société d'encouragement est et demeure interdite.

Article 2

Monsieur le Directeur Général de la Police Municipale et les agents placés sous ses ordres sont chargés de l'exécution du présent arrêté.

Le Préfet de Police,

Pierre SOMVILLE

Four Ampliation
Pour le Préfet de Police
Pour le Directeur du Cabinet
LE SOUS-DIRECTEUR

tempok

INC. 11 2 746

تدوین و اجرای برنامه راهبردی

آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو از یک ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و پس از نمازهای مستحبی و واجب صبحگاهی مختصری استراحت می‌کردند و سپس می‌آمدند بیرون برای قدم‌زدن. کوچه باغ‌های نوفل‌لوشاتو بسیار آرام، زیبا و خوش منظره بودند. در بعضی از روزها من هم ایشان را همراهی می‌کردم و در ضمن راه رفتن درباره مسائل گوناگون صحبت می‌کردیم. بیاد دارم که یکی از این مسائل روابط ایشان با سایر علما و مراجع بود. یک بار به ایشان گفتم که: «دختر عموی شما چنین می‌گوید». با تعجب برگشتند و به من نگاه کردند و پرسیدند: دختر عموی من؟» گفتم بله. مادر من سیده طباطبائی است و دختر عموی شما می‌شود؛ خندیدند و پرسیدند که چه گفته است. گفتم مادرم به ما بچه‌ها همیشه نصیحت می‌کرد که: «دیگ بزرگ باشید که قابلمه‌های کوچک در آن جا می‌گیرند.» امروز شما رهبر این انقلاب هستید. حالا از موضع یک رهبر، با سایر مراجع رفتارهای خود را دوستانه و صمیمانه تنظیم کنید. ایشان سخنان مرا تأیید کردند. موضوع دیگری که در این گفتگوهای صبحگاهی مطرح کردم این بود که آقا حالا دنیا خوب می‌داند که ملت ایران و شما چه نمی‌خواهید، ولی نمی‌داند چه می‌خواهید. اینکه بگوئیم شاه برود کافی نیست. شاه باید برود، اما چگونه؟ و به علاوه با رفتن او کشور با خلاء روبه رو می‌شود، ما چه برنامه‌ای برای بعد از رفتن او داریم؟ کلیات نظراتم و ضرورت داشتن برنامه راهبردی را، بیان کردم. ایشان آن‌ها را منطقی، اصولی و عملی دانستند و از من خواستند آن‌ها را تنظیم کنم.

۱. تدوین برنامه راهبردی: مراحل سه گانه

پس از این گفتگوهای صبحگاهان، رئوس این برنامه راهبردی را در دو بخش، در سه صفحه تدوین کردم. ایشان روی همان متن خطی من اصلاحاتی کردند که در کپی متن‌ها کاملاً دیده می‌شود.^(۱) این برنامه، بدون ویرایش متن، به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش اول - رئوس برنامه

در شرایط کنونی جنبش، با رشد سریع مبارزات مردم و تزلزل بیش از پیش (نظام سلطنتی) رژیم شاه، وصول به هدف اولیه حرکت اسلامی که خلع شاه و استقرار حکومت (جمهوری) اسلامی مورد نظر مردم می‌باشد، طبق برنامه در مراحل زیر انجام پذیر می‌باشد.

مرحله اول. تشکیل یک گروه و یا شورای جمعی. جهت بررسی وضعیت کنونی جنبش، ایجاد روابط و بررسی و تهیه تدارکات به منظور اجرای مرحله دوم.

مرحله دوم. تأسیس و اعلام دولت موقت. تا در صورت خلع و فرار شاه و امکان در دست گرفتن قدرت سیاسی و جلوگیری از خلاء قدرت سیاسی، عمل نماید.

وظیفه این دولت موقت انجام: ۱- فرماندم درباره تعیین تکلیف رژیم سلطنتی. ۲- اجرای انتخابات به منظور تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید. ۳- انجام انتخابات بر اساس قانون اساسی جدید و انتقال قدرت به متخین جدید.

مرحله سوم - تأسیس حکومت (جمهوری) اسلامی بر اساس قانون اساسی جدید.

به طوری که در اصل نسخه خطی^(۲) دیده می‌شود، در این برنامه پیشنهادی تنها یک تغییر داده شده است. در متن پیشنهادی آمده بود: تأسیس حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی جدید. در متن اصلاح شده کلمه جمهوری خط خورده است. یک اصلاح هم در سطر اول شده است و آن حذف «نظام سلطنتی»

بود که بعد از صحبت به همان صورت پیشنهادی باقی ماند. برخی از اصلاحات خط خود آیت‌الله خمینی است و برخی خط حاج سید احمد آقا.

در مورد حکومت اسلامی بحث شد که مفهومی عام‌تر از جمهوری اسلامی است با «جمهوری اسلامی» در واقع ما نوع «حکومت اسلامی» مورد نظر و قبول را مشخص می‌کنیم، که خود یک گام به جلوست. اما این بحث به جایی نرسید و من هم تسلیم نظر حاج احمد آقا شدم.

اجرای این برنامه را در سه مرحله پیشنهاد کردم. **گام اول** یا مرحله اول، تأسیس و تشکیل شورای انقلاب بود. ضرورت چنین شورایی از قبل هم احساس و مطرح شده بود. آقای مهندس بازرگان در نامه خود به آیت‌الله خمینی در شهریور ۱۳۵۷، قبل از سفر ما به نوفل‌لوشاتو ضرورت تشکیل چنین شورایی را مطرح کرده بودند. در پیام‌ها و نامه‌های ارسالی از ایران نیز به این ضرورت اشاره شده بود. اما ترکیب این شورا، اختیارات و وظایف آن چه باید باشد، رابطه‌اش با احزاب سیاسی و گروه‌ها و با رهبری چه خواهد بود؟ روشن نبودند. در پیشنهاد تشکیل شورای رهبری، به شرح زیر، به برخی از این نکات توجه شده است:

بخش دوم: تشکیل شورای موقت رهبری

به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به [آیت‌الله] خمینی ابراز شده است و در جهت تحقق اهداف مراحل کنونی مبارزه، شورایی به شرح زیر از طرف آیت‌الله خمینی تعیین می‌گردد:

ماده ۱- تعداد اعضای این شورا حداقل ۷ نفر می‌باشد.

تبصره ۱- ازدیاد تعداد اعضاء شورا با نظر و رأی آیت‌الله خمینی و یا با پیشنهاد شورا و تصویب [آیت‌الله] خمینی خواهد بود.

تبصره ۲- حذف فرد و یا افرادی از این شورا با رأی و نظر آیت‌الله خمینی می‌باشد.

ماده ۲- وظایف و اختیارات شورا به شرح زیر است:

الف - اجرای دستورات و تصمیمات آیت‌الله خمینی.

ب- هماهنگ کردن تمامی فعالیت‌های اسلامی و ایجاد مرکزیت سازمانی و تشکیلاتی

ج - ایجاد و تنظیم روابط خارجی

د - مطالعه، بررسی و شناسایی افراد واجد صلاحیت برای شرکت در دولت احتمالی آینده (مرحله دوم) و ایجاد تدارکات و آمادگی‌ها برای اجرای مرحله دوم.

ماده ۳- شورا برای چگونگی انجام وظایف خود نظام‌نامه‌ای را تنظیم و برای تصویب نهایی به آیت‌الله خمینی تقدیم می‌دارد.

ماده ۴- تشکیل این شورا و حدود وظایف و اختیاراتش توسط آیت‌الله خمینی به تمامی جناح‌ها و دسته‌جات به تدریج و براساس مصلحت، به تشخیص آیت‌الله خمینی، معرفی می‌شود.

ماده ۵- هویت برخی از اعضای این شورا مخفی و برخی دیگر علنی اعلام می‌گردد.

ماده ۶- برخی از اعضای این شورا در داخل کشور و برخی دیگر در خارج از کشور خواهند بود.

ماده ۷- مرکز عملیات این شورا حتی‌الامکان در جایی خواهد بود که خود آیت‌الله خمینی حضور دارند و ساکن هستند در صورت عدم امکان منوط به رأی شورا با تصویب آیت‌الله خمینی است.

ماده ۸- در موارد اختلاف بین اعضای شورا و عدم امکان راه حل (به فلانی- آیت‌الله خمینی) رجوع می‌شود و در صورت عدم امکان اجرای امر منوط به اکثریت آراء با تصویب آیت‌الله خمینی است.

در جلسات گفتگو با آیت‌الله خمینی در باره این برنامه گاهی اوقات حاج احمدآقا و آیت‌الله اشراقی نیز حضور پیدا می‌کردند. بالاخره این متن به صورتی که در این

گزارش آمده است، نهایی شد. قبل از آنکه به بررسی چگونگی اجرای این برنامه راهبردی بپردازم لازم می‌دانم درباره دو طرح دیگر هم توضیح بدهم. **طرح اول** - چگونگی سازمان‌دهی نیروهای انقلاب در شهرها و استان‌ها؛ و **طرح دوم** - اقدام ابتکاری *آیت‌الله طالقانی* است بعد از آزادی از زندان. هر دو طرح در ادامه آمده است. از **طرح اول** یک نسخه به *آیت‌الله خمینی* داده شد، برای رهبران داخل ایران نیز رونوشت فرستادم. این طرح که جهت سازمان‌دهی کل نیروهای انقلاب تحت عنوان «**شوراها**» تهیه شده بود مقدمه‌ای دارد، که ضمن آن ویژگی سازمان‌دهی در انقلاب ایران و ضرورت ایجاد سازمان‌دهی واحد برای مرحله جدید انقلاب مطرح شده است. البته این طرح به تصویب نهایی نرسید. شتاب انقلاب، بیش از سرعت حرکت ما بود.

۲. طرح سازماندهی نیروهای انقلاب در شوراهای شهرها و استان‌ها

مقدمه طرح پیشنهادی به شرح زیر است:

۱- **جنبش اسلامی انقلابی است** - نهضت کنونی ملت ایران حرکتی است اسلامی و انقلابی. اسلامی است از آن جهت که براساس فلسفه و جهان بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی منبعت از این جهان بینی بنیان نهاده شده است و از آن الهام می‌گیرد و بر اساس معیارها و ارزش‌های ناشی از آن «وضع موجود» را بررسی کرده و موضع گرفته و خواهان تغییر آن است و بر اساس آن نیز وضع مقبول و مطلوب مورد نظر را تبیین و خصوصیات آن را مشخص کرده است و در جهت تحقق آن مبارزه می‌کند.

انقلابی است، از آن جهت که نهضت در بررسی وضع موجود جامعه و نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به این نتیجه رسیده است که جهان بینی کفر و شرک حاکم بر همه روابط است. از آنجا که جهان بینی توحیدی و فلسفه اسلامی در تضاد و آشتی ناپذیر با شرک و کفر و کلیه تجلیات آن است به ناچار تغییراتی که نهضت اسلامی ما خواستار آن است، تغییراتی هستند بسیار زیربنایی و انقلابی.

۲- جنبش و سازمان‌های جنبش - حرکت و نهضت کنونی یک واقعیت عینی اجتماعی است که مبارزات ملت را تجسم می‌بخشد. اما هر جنبشی برای تحقق اهداف مبارزاتی‌اش به تشکلهایی نیاز دارد. وجود نهضت به معنا و مترادف با وجود تشکلهای نیست. همان طور که اگر دشمن موفق شود سازمان‌های جنبش را متلاشی کند یا شکست بدهد به معنای شکست جنبش نخواهد بود. بنابراین باید توجه داشت وقتی صحبت از جنبش و نهضت می‌شود آن را نباید مترادف با حضور سازمان‌های جنبش بدانیم.

۳- جنبش و تعدد سازمان‌ها - جنبش انقلابی ملت ما جنبشی است واحد و دارای اهداف مشخص و معین که تمامی ملت ما خواستار تحقق این اهداف است. بنابراین ما در ایران تنها یک جنبش اسلامی بیشتر نداریم که دارای فلسفه و جهان‌بینی و مشخصات سیاسی معینی است. جنبشی که به رهبری آیت‌الله خمینی اراده و نیازها و خواسته‌های ملت و حضور خود را به جهان معرفی کرده است. اما واحد بودن جنبش اسلامی به معنای آن نیست که یک سازمان واحد اسلامی هم نباید بیشتر وجود داشته باشد. هر جنبشی نیازهای متعدد و متفاوت دارد. برای تأمین هر نیازی و یا گروهی از نیازهای جنبش می‌توان یک سازمان به وجود آورد. شکل هر سازمان و روابط درونی آن مستقیماً با اهداف و وظیفه اصلی هر سازمانی رابطه دارد. مثلاً جنبش دارای ابعاد گوناگونی است از قبیل بُعد مبارزات ایدئولوژیک، بعد مبارزات سیاسی و بعد جهاد مسلحانه. سازمان‌هایی که در مجموعه جنبش جهت رفع نیازمندی‌های جنبش از جهات ایدئولوژیک به وجود می‌آیند، دارای سازمان‌دهی متفاوتی از سازمان‌های سیاسی و یا سیاسی - نظامی جنبش هستند.

۴- انواع سازمان‌ها: دو نوع سازمان به طور کلی می‌توان پیش‌بینی کرد. نوع اول سازمان‌دهی با مرکزیت واحد و متمرکز - که تمامی اطلاعات، منابع و امکانات را در اختیار دارد و خط مشی و دستورات را صادر می‌کند. این نوع سازمان از نوع کلاسیک و دارای تحرک فراوان است. رهبری با برخورداری از امکانات و اطلاعات از مجموعه سازمان و نیروها، قادر است به سرعت تصمیم گرفته و عمل کند، مردم را

بسیج کند و به هر کجا که می‌خواهد و صلاح می‌بیند بکشانند. این نوع سازماندهی در اوضاع سیاسی - اجتماعی نسبتاً آزاد و در غیاب یک دشمن خشن با سازمان‌های امنیتی قوی، یکی از بهترین اشکال کار دسته‌جمعی است. اما در شرایط اختناق شدید و با حضور سازمان‌های پلیسی قدرتمند این نوع سازماندهی بسیار آسیب‌پذیر است. **اولاً** در صورتی که نیروهای پلیس و دشمن به سازمان رخنه کنند و بتوانند در مرکزیت سازمان دست یابند، تمامی سازمان دست‌خوش انحراف و تلاشی می‌شود. **ثانیاً** - به علت عدم امکانات مناسب برای اجتماع مسئولین و بحث و مذاکرات خطر انحراف و تکروری رهبری بسیار زیاد است و در صورتی که چنین مرکزیتی دچار انحراف شود، تمامی سازمان منحرف می‌شود.

نوع دوم سازماندهی - عدم تمرکز و پراکندگی است. به این معنا که به جای یک سازمان واحد با رهبری واحد، گروه‌ها و دستجات متعدد و کوچک که هیچ کدام با هم رابطهٔ تشکیلاتی ندارند به وجود می‌آیند. این نوع سازمان‌ها تحرک سازمان‌های نوع اول را ندارند. ایجاد هماهنگی در میان آن‌ها بسیار مشکل است و چه بسا کارهای همدیگر را خنثی سازند. بازده کار در امر آموزش‌های لازم، بسیار پایین خواهد بود. اما آسیب‌پذیری این گونه سازماندهی در برابر پلیس خیلی کمتر است. رخنه کردن در تمامی این گروه‌ها برای دشمن غیرممکن است. اگرچه احتمال انحراف و اشتباه از جانب همین گروه‌های کوچک نیز وجود دارد اما احتمال اینکه این امر در یک زمان و در تمامی گروه‌ها رخ بدهد و تمامی جنبش را تحت تاثیر قرار دهد، بسیار کم است.

آنچه ساواک را به زانو درآورده وجود همین سازمان‌ها و گروه‌های کوچک و پراکنده در جنبش و عملکرد این شیوه سازماندهی در سرتاسر ایران است.^(۳) روحانیت ایران، که روحانیت تشیع می‌باشد در تمامی دوران مبارزات خود از این گونه سازماندهی برخوردار بوده است.

۵- **ضرورت رهبری متمرکز در اوضاع کنونی:** اکنون جنبش به مراحل از رشد رسیده است که به ناچار برای عبور از مراحل حساس کنونی، وجود یک سازمان

متمرکز سرتاسری کاملاً محسوس است. سازمان‌های پلیسی دشمن به میزان قابل ملاحظه‌ای متلاشی و یا خنثی شده‌اند. خطرات ناشی از حضور یک سازمان امنیت قوی از بین رفته و یا بسیار کاهش پیدا کرده است. در این مرحله از جنبش راه حل‌های متفاوت و گوناگونی برای ایجاد یک سازمان وسیع سرتاسری به منظور ایجاد همبستگی و هماهنگی میان همه اقشار جامعه به نظر می‌رسد. از میان این راه حل‌ها، تشکیل شوراهای، ظاهراً بهترین و عملی‌ترین راه حل در اسرع وقت می‌باشد.

در طرح شوراهای، که در زیر آمده است، هیچ یک از افراد مسلمان و وابسته به احزاب و گروه‌های سیاسی اسلامی شناخته شده با سابقه و یا بی‌سابقه علنی یا مخفی از حضور و شرکت در شوراهای محروم یا نفی و طرد نمی‌شوند. همه آنها در مجموعه مبارزه و تشکل آن قرار دارند اما نه به نمایندگی از جانب حزب و گروه‌هایشان. منتها هر گروهی در هر کجا که هست و به هر نسبت که در میان مردم قدرت دارد و در امر مبارزه فعالانه شرکت کرده است و به میزانی که اعتبار در نزد مردم دارد، در شوراهای حضور پیدا خواهد کرد. به همین ترتیب حتی افراد وابسته به اقلیت‌ها هم امکان حضور در شوراهای را پیدا می‌کنند.

طرح شوراهای شهر و ایالت

به منظور ایجاد هماهنگی در مبارزات ملت و شرکت مستقیم و فعال تمامی اقشار مردم در مبارزات کنونی و پایه‌ریزی سازمان‌دهی نیروهای ملت برای ادامه مبارزه و ایجاد زمینه‌های مساعد لازم جهت اداره آتی مملکت، شوراهایی از تمامی اقشار مردم به وجود می‌آیند. علما و روحانیان مورد وثوق با همکاری رجال سیاسی مسلمان مورد اعتماد مردم، یک یا دو نفر نمایندگان و یا معتمدین هر یک از اصناف و اقشار مردم را برای شرکت در شوراهای دعوت می‌کنند. نمایندگان یا معتمدین این اصناف و اقشار شورای شهر و یا ده را تشکیل می‌دهند و تمامی مسائل مربوط به جنبش را این شوراهای حل و فصل می‌کنند. نمایندگان یا معتمدین شوراهای هر شهری، در هر ایالتی به دور هم اجتماع کرده و شورای ایالتی را به

وجود می‌آورند که همه مسائل مربوط به جنبش را در آن ایالت سرپرستی نموده و هماهنگ می‌سازد.

– اجتماع نمایندگان شوراهای ایالتی به دور هم، از سرتاسر ایران، شورای مملکتی را به وجود می‌آورد که مسئول حل و فصل تمامی مسائل جنبش در سرتاسر کشور نظارت و هماهنگی است.

چگونگی به‌وجودآوردن شورای محلی: هریک از اصناف و اقشار طبقات، در هر شهری، به شرح زیر نمایندگان خود را تعیین و شورای محلی را به وجود می‌آورد. ۱. **کارگران:** در هر کارخانه از یک یا دو نفر نمایندگان منتخب خود کارگران، و یا از معتمدین آنها، دعوت به عمل می‌آید. نمایندگان و یا معتمدین کارگران کارخانجات در هر شهر اتحادیه یا انجمن یا شورای کارگران آن شهر را به وجود می‌آورند. همه فعالیت‌های کارگری زیر نظر و با تصویب این شورا خواهد بود.

۲. **ادارات:** در هر اداره و یا وزارت خانه‌ای کارمندان یک یا دو نفر (یا بیشتر) را از میان خود انتخاب می‌کنند. یا آنکه از معتمدین آنها دعوت خواهد شد. نمایندگان و یا معتمدین هر یک از این ادارات به دور هم جمع شده شورا، انجمن یا اتحادیه کارمندان آن اداره یا ادارات آن شهر را به وجود می‌آورند. کلیه فعالیت‌های کارمندان ادارات شهر زیر نظر و با تصویب این شورا خواهد بود.

۳. **دانش‌آموزان:** در هر دبیرستان، دانش‌آموزان هر کلاس یک یا دو نفر را انتخاب می‌کنند. نمایندگان هر یک از کلاس‌ها به دور هم جمع شده انجمن دانش‌آموزان دبیرستان خود را به وجود می‌آورند. نمایندگان دانش‌آموزان هر دبیرستان با نمایندگان معلمان و کادر آموزشی آن دبیرستان، شورای دبیرستان را تشکیل خواهند داد. اجتماع نمایندگان شوراهای دبیرستان‌های هر شهری، شورای فرهنگیان آن شهر را تشکیل خواهند داد.

۴. **بازاریان:** در بازار هر یک از اصناف یک یا دو نفر را از میان خود انتخاب می‌کنند. نمایندگان هر صنف و یا معتمدین اصناف، شورای بازار را تشکیل خواهند داد. همه فعالیت‌های بازار زیر نظر شورای اصناف بازار خواهد بود.

۵. **دانشگاهیان:** در هر یک از کلاس‌های دانشکده‌ها، دانشجویان یک یا دو نفر را به عنوان نماینده از بین خود انتخاب می‌کنند. نمایندگان کلاس‌ها به دور هم جمع شده شورای همان دانشکده را به وجود می‌آورند. نمایندگان دانشجویان دانشکده‌های هر دانشگاه شورای دانشگاه را به وجود می‌آورند. نمایندگان شورای دانشگاه‌ها، شورای دانشگاهیان شهرستان را تشکیل خواهد داد.

در هر دانشکده‌ای علاوه بر دانشجویان، کادرهای اداری و آموزشی نیز برای خود کمیته‌ها و شوراهای جداگانه ترتیب خواهند داد. همه فعالیت‌های دانشگاه‌ها، با همکاری نمایندگان دانشجویان، کارمندان، مدرسین همان دانشگاه یا دانشکده صورت خواهد گرفت.

۶. سایر اقشار و طبقات جامعه نیز از طریق تشکیل اتحادیه‌ها، نظیر اتحادیه مهندسان، معلمان، پزشکان، وکلای دادگستری، نویسندگان، قضات و نظایر این‌ها دور هم جمع می‌شوند. نمایندگان این اتحادیه‌ها در شورای شهر شرکت خواهند کرد.

۷. **روحانیان:** ائمه مساجد، خطباء - فضلالی هر شهرستان به دور هم جمع شده شورای علمای آن شهرستان را تشکیل می‌دهند. نمایندگان و یا معتمدین روحانیان در شورای شهر شرکت می‌کنند.

۸. علاوه بر آنکه نمایندگان هر طبقه صنفی، در شورای شهر و سپس در شورای ایالتی شرکت دارند هر صنف و طبقه‌ای می‌تواند با اعزام نماینده و اجتماع آنان، سازمان‌های صنفی خود را در سطح کشوری به وجود آورد و از طریق آن با شورای کشوری نیز تماس داشته باشد.

نحوه اجرای این طرح

برای اجرای طرح شوراهای، هیئتی از طرف رهبری منصوب می‌شود که یکی از وظایف اختصاصی آن تشکیل شورا و اجرای طرح بالاست.^(۴)

۳. اجرای برنامه سیاسی راهبردی

الف. تشکیل شورای انقلاب

همان‌طور که در بحث پیشین اشاره شد، سفر به نوفل‌لوشاتو شتاب عظیمی به حرکت مردم ایران داده بود. بنابراین تدوین یک برنامه راهبردی و اجرای آن به منظور ایجاد یک مدیریت متمرکز ضروری شده بود.

بعد از آنکه برنامه راهبردی تنظیم و نهایی شد، در مرحله اول لازم بود شورای انقلاب تشکیل شود. آیت‌الله خمینی گفتند که به جز چند نفری، از جمله آقایان دکتر سحابی و مهندس بازرگان و خود من از اشخاص سیاسی افراد زیادی را نمی‌شناسند. بنابراین سه نفر آقایان بهشتی، مطهری و هاشمی را معین کردند که افراد را شناسایی و معرفی کنند تا برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت منصوب شوند. قرار شد به این افراد خبر داده شود که به پاریس بیایند.

در مورد دولت موقت، پیش بینی این بود که بعضی از وزرا در داخل ایران و برخی از میان فعالان سیاسی خارج از کشور برگزیده شوند. به موازات تماس با رهبران جنبش در داخل ایران و دعوت برای سفر به پاریس، اقدامات دیگری هم به منظور اجرای برنامه راهبردی صورت گرفت که عبارت‌اند از: اقدامات دیپلماتیک برای ایجاد زمینه پذیرش رسمی دولت موقتی که معرفی خواهد شد، تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید؛ طرح سازمان‌دهی نیروی مردمی، در چارچوب شوراها و شناسایی افراد متعهد و کاردان و دعوت از آنها.

ب. آزادی طالقانی و تلاش برای سازمان‌دهی انقلاب

آیت‌الله طالقانی در هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. وقتی خبر آزادی او را از زندان شنیدم از شوق گریه کردم و خیلی افسوس خوردم که چرا در تهران نیستم تا او را از نزدیک ببینم. رابطه من با طالقانی خیلی قدیمی و عمیق و عاطفی بود. وقتی خبر آزادی او را شنیدم خاطرات بیش از سی سال آشنایی‌ام با طالقانی، از اولین باری که به مسجد هدایت، پای سخن ایشان و تفسیرهای قرآنی‌اش راه پیدا کردم تا آخرین روزهای خروج از تهران و سپس تماس‌های ما با ایشان از

خارج و... همه در ذهنم زنده شدند. *طالقانی* در شکل گرفتن افکار و عقاید اسلامی جوان‌های هم سن و سال من و نسل جدید بسیار مؤثر بوده است. این *طالقانی* بود که جوانان ما را با *قرآن* آشنا ساخت. او اعتقاد عجیبی به جوان‌ها داشت از هر فرصتی استفاده می‌کرد و ما را تشویق می‌نمود. یاد دارم که شاید در سال ۱۳۳۰ بود که *انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران* می‌خواست میلاد حضرت رسول (ص) را جشن بگیرد اما جا و مکانی برای این کار نداشت. در آن زمان مساجد را در اختیار دانشجویان مسلمان نمی‌گذاشتند؛ ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند که ما دانشجویان مسلمان، دین را با سیاست مخلوط می‌کنیم! مسجد جای عبادت است نه بحث سیاسی! حتی آقای *طالقانی* را متهم می‌کردند به اینکه «آخوند سیاسی» است. وقتی *طالقانی* دید که ما جایی را نتوانسته‌ایم پیدا کنیم دستور داد مقبره *هدایت* را که در آن زمان جزو مسجد *هدایت* نبود، فرش کنند و صندلی بگذارند و همانجا را برای اجرای برنامه جشن میلاد حضرت رسول (ص) آماده کنیم.

همچنین به یاد آوردم که این مجاهد نستوه از زمانی که او را شناخته‌ام دائم در تلاش و تکاپو بوده است. به یاد ندارم زمانی را که او ساکت و آرام بوده باشد. قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعالیت‌های ایشان یک جور بود و بعد از کودتا به نحو دیگری، اما آرامش و سکوت و سکون هرگز نبود.

وقتی خبر آزادی ایشان را شنیدم، فوری به تهران تلفن زدم و با ایشان صحبت کردم. اولین باری بود که بعد از سال‌ها صدای گرم و گیرای ایشان را می‌شنیدم. چند روز بعد مسافری که از تهران به پاریس آمده بود نواری از سخنان ایشان را که در محفل خانوادگی صحبت کرده بودند برایم هدیه آورد. من آن نوار را شب‌ها بعد از اتمام کارهای روزانه در باغچهٔ نوفل‌لوشاتو، قبل از به خواب رفتن گوش می‌کردم. چقدر لذت بخش و آموزنده بود. روز بعد از آزادی ایشان که همزمان بود با آزادی آیت‌الله منتظری، آیت‌الله خمینی پیامی برای هر دوی آن‌ها فرستاد. محتوای هر دو پیام تقریباً یکی است. در این پیام از هر دوی این مبارزان سرسخت و تسلیم‌ناپذیر قدردانی و تجلیل شده است. در میان اطرافیان آیت‌الله خمینی، بودند

کسانی که علاقه و اصرار داشتند که ایشان برای آیت‌الله منتظری احترام و اهمیت بیشتری قایل بشوند. ندانسته سعی می‌کردند رقابت‌ها را بین طرفداران دامن بزنند. اینها خود را به ظاهر دوست‌دار و هواخواه آیت‌الله منتظری می‌دانستند و نسبت به ایشان احساس عاطفی بیشتری داشتند. بخشی از این نگرش به نظر من طبیعی بود. این افراد چه در حوزه علمیه و چه در جاهای دیگر، با آیت‌الله منتظری بیشتر مانوس بوده‌اند کما اینکه خود من هم ضمن احترام عمیق به مقاومت‌ها و سرسختی‌هایی که آیت‌الله منتظری در زندان‌ها از خود نشان دادند به آیت‌الله طالقانی به خاطر روابط استادی و معلمی و دوستی و همکاری در مبارزات علاقه مخصوصی داشتم. همان‌طور که گفتم آشنایی و ارتباط من با آیت‌الله طالقانی از حدود سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ شروع شده بود و این احساس علاقه و نزدیکی مخصوص طبیعی بود. به همین ترتیب علاقه خاص برخی به آیت‌الله منتظری طبیعی بود. اما ناراحتی از آنجا بود که در آن وضعیت حساس می‌دیدم بعضی‌ها اصرار دارند که آیت‌الله خمینی در پیام خودشان از یکی از آن‌ها تجلیل بیشتری کنند تا تفاوت را منعکس سازند! من با وجود علاقه مخصوص و رابطه عاطفی‌ام به آیت‌الله طالقانی هرگز چنین امری را نه حق می‌دانستم و نه مفید. خوشبختانه این‌گونه توصیه‌های اطرافیان، در آیت‌الله خمینی موثر واقع نشد و متن پیام ایشان به این دو نفر طوری است که نشان می‌دهد ایشان برای هر دوی آن‌ها احترام قائل هستند و به هر دو علاقه مخصوص دارند. متن پیام آیت‌الله خمینی به آیت‌الله طالقانی که روز بعد از آزادی ایشان تهیه و ارسال شد در صحیفه نور آمده است.

آزادی طالقانی از زندان با استقبال عظیم مردم تهران همراه بود و مردم تهران با آن استقبال خود نشان دادند که قدر مجاهدت‌ها و زحمات ایشان را می‌دانند و ارج فراوان می‌نهند.

بعد از اولین تلفنی که من به ایشان زدم، تماس ما هم چنان ادامه یافت. اما با وجود آزادی از زندان هنوز فشار نظامیان در تهران ادامه داشت و ایشان مجبور بودند هر شب در محلی به سر برند. آیت‌الله طالقانی بعد از آزادی از زندان قرار

بود کمی استراحت کنند. فشار زندان و تبعید سال‌های دراز و متمادی از کودتای ۲۸ مرداد به بعد به سلامتی طالقانی لطمات شدیدی زده بود. بعد از آزادی از زندان، خودشان در صحبت‌ها گفته بودند که شاید مدتی استراحت کنند. اما از همان روزی که از زندان آزاد شد مردم به سراغش رفتند و رهایش نکردند. در یک صحبت تلفنی گفت که فشار و درخواست و مراجعات مردم آن قدر است که نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند. من روحیه‌ی ایشان را خوب به یاد می‌آوردم که در برابر احساسات و عواطف مردم و همچنین احساس تکلیف چقدر حساسیت نشان می‌دهد. بعدها خود ایشان این مسأله را چنین بیان کردند:

«همین که در آن وقت شب از زندان بیرون آمدم آنچه را درباره تولد تازه و حرکت خروشان مردم در روزنامه‌ها خوانده بودم و به وسیله اشخاصی که به زندان می‌آمدند شنیده بودم، به چشم خود دیدم. از همان لحظه احساس کردم...»

همین روحیه‌ی طالقانی بود که او را آزاد نگذاشت و مردم هم او را رها نکردند. اما تنوع و وسعت و پیچیدگی کارها آن قدر بود که دیگر یک فرد به تنهایی نمی‌توانست به تمامی نیازهای انقلاب در آن وضعیت جواب بدهد. یاران قدیم و جدید طالقانی به دورش حلقه زدند و «دفتر طالقانی» را درست کردند تا او را یاری دهند. اما این کافی نبود. از رسیدگی به مراجعات روزمره مهم‌تر، مسأله ایجاد یک رهبری واحد جمعی برای رسیدگی به تمامی مشکلات و مسائل انقلاب بود. درست است که رهبری کلی و نهایی سیاسی حرکت از جانب آیت‌الله خمینی اعمال می‌شد اما مبادله دوطرفه افکار و نظرها و هماهنگ کردن مسائل اجرایی فعالیت‌ها کار سنگین و ضرورت اجتناب‌ناپذیری بود. شیوه سازمان‌دهی در انقلاب اسلامی ایران از ویژگی‌های خاص این انقلاب است و در هیچ انقلاب دیگری نبوده است. همانطور که در جای دیگری شرح داده‌ام، در تمامی انقلاب‌های دیگر جهان، یک سازمان واحد، جبهه یا حزب، انقلاب را رهبری می‌کرده است و به دلیل رهبری آن تا مرحله پیروزی انقلاب، بعد از آن نیز، حکومت و مدیریت جامعه را به دست می‌گرفته است. سازمان واحد رهبری‌کننده در طی دوران انقلاب

انسجام نسبی تشکیلاتی عقیدتی پیدا می‌کرده است. به همین سبب انتقال قدرت سیاسی به رهبری انقلاب، بعد از شکست دشمن، با آرامش و سرعت و انسجام بیشتری صورت می‌گرفته است. اما در انقلاب ایران این چنین نشد. در رأس مخروط انقلاب شخصیت بارز آیت‌الله خمینی قرار داشت و در قاعده آن، توده‌های میلیونی مردم. پیوند سازمانی رهبری با مردم از طریق گروه‌ها و دسته‌جات متنوع و متعدد و پراکنده در سرتاسر ایران انجام می‌گرفت. این شیوه سازماندهی پراکنده، خاص انقلاب ایران و از عوامل اصلی عدم موفقیت ساواک در کنترل و نفوذ و خستی ساختن آن بوده است.^(۵)

به تدریج که به پیروزی نهایی نزدیک می‌شدیم، برای همه واضح بود که این شیوه نه تنها کارایی ندارد بلکه می‌تواند برای انقلاب بسیار خطرناک باشد. به همین دلیل فعالیت‌هایی برای ایجاد یک سازمان متمرکز هماهنگ‌کننده شروع شد. با آزادی طالقانی، طبیعی بود که با توجه به سوابق سیاسی و شخصیت علمی ایشان، پای ایشان در این کوشش‌ها و تلاش‌ها به میان کشیده شود. این مسأله، یعنی ایجاد یک رهبری جمعی متمرکز و هماهنگ‌کننده علاوه بر تهران در پاریس هم مطرح بود و من آن تلاش‌ها را در بخش «برنامه راهبردی» آورده‌ام. طالقانی وقتی آزاد شد، آن برنامه سیاسی، در دست اجرا بود. یعنی تلاش برای ایجاد یک شورای هماهنگی یا شورای انقلاب شروع شده بود. اما بنا به دلایلی هنوز طالقانی از این برنامه و تلاش‌ها مطلع نبود و اجرای برنامه به کندی پیش می‌رفت. مشکلات عظیم روزمره در ایران و گرفتاری کسانی که از جانب آیت‌الله خمینی مأمور بر آن کار بودند باعث اصلی کندی کار بود و باز طبیعی بود که گروه‌ها و افراد علاقه‌مند به انقلاب اسلامی، که هنوز از برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی و تلاش‌هایی که برای اجرای آن شروع شده بود بی‌خبر بودند، خودشان دست به کار شوند و فکری بکنند. آزادی طالقانی این فکر را قوت بخشید و فعالیت‌ها تشدید شد.

به هر حال در ۲۷ آذر ۵۷ (برابر با ۲۲ دسامبر ۷۸) طالقانی از تهران تلفن زد و در مورد ضرورت ایجاد یک مرکزیت واحد برای رهبری عملیات در داخل کشور،

تحت نظر آیت‌الله خمینی، نظر و پیشنهاد داد. سخنان آن روز طالقانی، اهمیت زیادی دارد. رسم ما در نوافل/لوشاتو آن بود که برخی از مطالب و پیغام‌ها و نظرات را عیناً از روی تلفن در نوار کاست ضبط می‌کردیم و عین نوار را برای آقا می‌گذاشتیم. از جمله، مکالمهٔ تلفنی آن روز آیت‌الله طالقانی، که روی نوار ضبط شده بود عیناً به اطلاع [آیت‌الله] خمینی رسید. متن مکالمه، که از روی نوار پیاده شده چنین است (اواخر آذرماه ۵۷):

«... ما اجمالاً صورت جلسه را [حالا] داریم تنظیم می‌کنیم. و مختصرش می‌کنیم تا به وسیله‌ای بتوان به آنجا فرستاد و بعد هم اشخاصی که من آن‌ها را تأیید [تحقیق] می‌کنم، یک طرح مشترک در مسائل روز، روی همان اصول کلی نظریات ایشان، ارائه دادم که همه پذیرفتند. اصول کلی، در مرحلهٔ اجرا به شور و تصمیم‌گیری [خود] اینها باشد با شرکت خود من، توجه کردید؟ این مسأله را [نامفهوم] از آن که حالا خصوصیات و جزئیاتش که چند روزی طول بکشد تا برسد می‌خواهم که اصل مسأله را به ایشان گوشزد کنید، لزومش هم به نظر من خیلی ضروری است، در شرایطی که ما هستیم، راجع به همین مسائل تعطیلات، اعتراضات و اعتصابات و مسائل دیگر. این شاید هسته‌ای بشود که بتواند کسان دیگر، چه گروهی و چه فردی را، در بر بگیرد. متوجه هستید که چه گفتیم؟

یزدی: بله متوجه شدم.

این را حالا پیش از اینکه تنظیم بشود و برسد، کلیاتش این است، مسأله شور در تصمیم‌گیری و اجرا به نحو خوب و به جای این تشتت و تفرقی که الان در مسائل هست.

دو روز است الآن که ما گرفتار بازار هستیم، بعضی‌ها مراجعه می‌کنند و می‌گویند که بازار باز باشد و بعضی‌ها مراجعه می‌کنند و می‌گویند تعطیل باشد و من هم این وسط متحیرم که به چه صورتی باید در بیاید. اگر بشود ایشان، (یزدی - اگر آن گزارش‌ها برسد. طالقانی - خواهد رسید) لاقلاً کلیاتش را بدانند و لزوم این کار را تأیید کنند، چون زمینه الآن فراهم شده، مسأله گروه‌های سیاسی، جبهه [ملی]، نهضت

آزادی و غیره، و فلان نیست، از اینها هم ممکن است افرادی را اگر مورد اعتماد خود من باشند و چهره‌هایی باشند که قطع نظر از وابستگی‌هایشان در این مسأله، شرکت کنند... شاید بتوانیم این جریان را به تدریج به صورت یک هسته، یک سلولی برای مسائل آینده قرار دهیم. ولی حالا در همین حدود است. از این حدود خارج نیست، فقط درباره اصل دستورات و نظریات آقا و چگونگی پیاده کردن آنها، که ما اینجا هم گرفتارش هستیم. شماها این گرفتاری را هم ندارید، من می‌دانم، همه این رفقایمان، خصوصاً شما دائماً شب و روز مشغول کارید، ولی یک گرفتاری‌هایی که ما داریم و شما ندارید. در جو ایران و خصلت‌هایی که خصوصاً گروه‌ها دارند و افراد دارند، خوب آشنا هستید، جز این هم من چاره‌ای نمی‌بینم. تا وقتی برای اینکه بتوانم درست تنظیم بشود و درست اجرا بشود. اول از مرکز شروع بشود و در تمام شهرستان‌ها. اگر ایشان تأیید بکنند، مراجع دینی و شخصیت‌هایی که در آن جا هستند، پیاده کردنش برای ما خیلی آسان می‌شود.

یزدی: بفرمایید این تقریباً چیزی می‌شود مثل تشکیلات نهضت مقاومت؟

طالقانی: نه آن‌جور هم نیست، راست مطلب این است که یک مقداری برای سبک شدن گرفتاری فرد خودم است. از اینجا هم شروع شده است. ولی مسأله یک مقدار وسیع‌تر از این است. الآن مسائل مختلفی روز به روز دارد توسعه پیدا می‌کند. مسائل سربازها است، مسائل تعطیلات و اعتصابات است، طرز مسأله مالی هست که تمرکزش و چگونگی مصرفش، اینها یک گرفتاری‌هایی است که شب و روز وقت ما را گرفته و غیر از این که جسممان را فرسوده کرده، ما را از مسائل کلی باز می‌دارد. من دلم می‌خواهد که آقا با شور با آقایان و در نظر گرفتن شرایطی که در اینجا هست، لزوم یک چنین مسأله‌ای را بررسی کنند، یعنی که یک عده باشند، اگر خواستند، ما بعداً خصوصیات و اسم‌های ایشان را هم ممکن است بفرستیم، ولی به نظر من صحیح‌تر است که اول اصلش تصویب بشود.

یزدی: بفرمایید این مطالب را کی فرستاده‌اید؟

طالقانی: این مطالب را هنوز نفرستاده‌ایم، صورت جلسه و خطابه‌ای که من در جلسه داشتم، هنوز تنظیم نشده، فضیای قوم همه بودند، از علمای قم بودند، از جبهه، از نهضت بودند، از منفردین هم بودند، از تمام کسانی که در کارند و مشغول فعالیت هستند، از میان آن‌ها من ده، دوازده نفر را انتخاب کردم و این مسأله را گفتم و از سستی در مسؤولیت انجام این کارها هم تهدیدشان کردم، که اگر مسامحه بکنند اولاً من به آقا شکایت خواهم کرد و بعد هم به ملت ایران اعلام خواهم کرد. این‌ها را من در یک همچنین محذوری قرار دادم. امروز قریب هفت، هشت ساعت و قزمان مصرف شده که به چه صورتی در بیاید. مرحله دومش این است که با آقایان علما، جبهه، غیرجبهه، نهضت و منفردین گفتم که اسم‌هایی را بنویسند و بعد من روی اشخاص حساب کنم از بین اینها، ۵ یا ۱۰ نفر را خود من تعیین بکنم. و بعد هم ممکن است خود من و خود شما هم که وارد هستید، نظر بدهید که فلانی باشد یا نباشد. در این شرایط منظور خود اصل طرح و لزوم آن در این رابطه و لزوم آن است. منظور این است که در ضمن یکی از مشورات خود، لزومی ندارد که اسم کسی را بیاورند، فقط لزوم این کارها را گوشزد بکنند، تا این زمینه‌ای بشود برای آینده تا ما کارهایمان را بدون زحمت‌های بیشتر و آسان‌تر بتوانیم انجام بدهیم.»

همانطور که ملاحظه می‌شود در مکالمه تلفنی برخی از مطالب نامفهوم هستند، به ناچار کمی ویرایش شد.

آیت‌الله خمینی بعد از اطلاع از پیشنهادات آقای طالقانی جواب دادند که:

«۱. اصل وجود یک مرکزیت را تصویب می‌نمایند.

۲. انتخاب اشخاص با مشورت آقایان بهشتی، مطهری، هاشمی رفسنجانی

صورت گیرد.

۳. اشخاص حزبی و گروهی، آن‌ها که دارای عنوان نیستند و صحیح‌العمل

هستند با شرط غمض عین از جبهه بیایند. اگر بشود مستعفی بشوند. اگر مشکل

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۰۱

است استعفایشان، خود آقایان مطمئن بشوند که اهل استفاده نیستند. ولی ناگوار است جدا شدن از حزبش.»

توضیح آنکه همان طور که گفتیم برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی در دست اجرا بود. برای تشکیل یک شورای رهبری برای انقلاب و انتخاب افراد و معرفی آنها جهت تصویب. سه نفر آقایان بهشتی - رفسنجانی - مطهری از جانب آقایان این کار شده بودند و به همین دلیل آقایان انتخاب اشخاص را موکول به مشورت با این آقایان کردند.

بلافاصله با تهران تماس گرفتیم و نظرات و پاسخ آیت‌الله خمینی را خدمت آقای طالقانی عرض کردم. آقای طالقانی گزارش داد که:

«جلسات مقدماتی به همین منظور داشته‌اند و از روحانیان آقایان حاج سیدابوالفضل زنجانی و دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، به عنوان نمایندگان روحانیت در آن جمع حضور پیدا کرده‌اند. از هر گروه و دسته‌ای هم افرادی را دعوت کرده‌اند.» آیت‌الله طالقانی توضیح دادند که: «موضع گیری‌های متفاوت افراد به تدریج از بین می‌رود و افکار به هم نزدیک می‌شود. اما به هر حال این مشکلات متأسفانه هست و دشمن از آن استفاده می‌برد.»

طالقانی گفت که ایشان هم با آیت‌الله خمینی درباره افراد حزبی و جبهه هم عقیده هستند. اما چگونه می‌توانیم آن را علاج کنیم؟ چگونه به آنها بگوییم که با حزب و گروه و جمعیت خودت هر طور و هر جور که می‌خواهی کار بکنی، بکن اما در این جمع فقط خودت باش.»

طالقانی هم چنین به اشکالات علما در این مجموعه اشاره کرد و گفت: «علمای امامیه هم عنوان دارند. عناوین و غرورها هنوز وجود دارد. به هر حال با آقایان، از همه گروه‌ها تفهیم می‌کنیم که مسأله خیلی سطحش بالاتر از وابستگی سیاسی گروهی و قشری است. همین آقایان علمایی که در اطراف هستند، همه جور هستند. مردم مخلص و قابل اعتماد و نیز چهره‌هایی هستند که تا دیروز بد و بی‌راه می‌گفتند. اما حالا آمده که «حاجی انا شریک». چهره‌هایی هم هستند شناخته

شده. با همه شناختی که از ضعف و قدرت آن‌ها داریم. به هر حال سعی می‌کنیم که مسائل مبهم نماند - یک مقداری به همین ترتیب از وابستگی‌ها و جبهه‌گیری‌ها جلوگیری خواهد شد. سعی خواهد شد که خلوص داشته باشند. عجله نمی‌کنیم. اسامی آن‌هایی را که به مرحله‌نهایی برای عضویت در مرکزیت پیشنهاد می‌شود می‌فرستم تا هر چه آقا خواستند کم و زیاد کنند».

طالقانی اضافه کرد که:

«تشکل و هماهنگی در کارها نیست. پراکنده‌کاری زیاد است. تمرکز لازم است. کمک‌ها و وجوهات زیادی می‌رسد در گرفتن و مصرف این پول‌ها هر دو، اشکال وجود دارد. شناسایی و تشخیص مصرف صحیح در این شرایط مشکل است».

* مشکلات جدیدی هم روز به روز به وجود می‌آیند. یک مشکل اخیر سربازهای فراری هستند که سرگردانند. آقا به مردم امر کنند که من باب وظیفه شرعی باید به سربازان فراری پناهندگی بدهند و زندگی آن‌ها را تأمین کنند... فردا جلسه‌ای از نمایندگان گروه‌ها خواهیم داشت که گزارش آن را خواهم فرستاد... رقابت‌های بی‌جا بسیار زیاد است. پیدا کردن راه حل آسان نیست. انطباق حکم با موضوع کار آسانی نیست، صراحت لازم است آقا باید صراحت بیشتری به کار برند.

* مصاحبه‌ای با هلندی‌ها داشتم. غربی‌ها از حکومت اسلامی تصورات درهم و برهمی دارند، وظیفه داریم که اصول را بیان کنیم.

* مصاحبه‌هایی که به نام آقای قمی منتشر شده است ایجاد اشکال کرده است.
* زن‌ها خیلی عوض شده‌اند حتی نسبت به سه سال قبل. رشادت‌های فراوان از آن‌ها دیده می‌شود. در مشهد می‌خواستند جلوی تظاهرات آن‌ها را بگیرند مردم گوش نکردند. ما با راه حل شورای سلطنت مخالف هستیم».

آقای طالقانی هم چنین خبر دادند که چون آقای مهندس عزت‌الله سبحانی فردا به پاریس می‌آیند، گزارش کامل کارها را توسط ایشان خواهند فرستاد.

توضیح آنکه فرار سربازان به دنبال دستورات پیاپی آیت‌الله خمینی بود که در هر اعلامیه‌ای از آن‌ها خواسته شده بود که مراکز نظامی خود را ترک کنند. در جای

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۰۳

دیگری (خاطرات جلد دوم، هجده سال در غربت)، توضیح داده شده است که سیاست کلی در مورد ارتش چه بود؟ و چگونه می‌باید ارتش را «خنثی» کرد. محور این خط‌مشی جنگ سیاسی - روانی با ارتش بود نه درگیری مسلحانه. از عناصر اصلی این جنگ سیاسی - روانی، دعوت ارتشیان به فرار از پادگان‌ها بود. این برنامه به خوبی اجرا شد و موفقیت‌های اساسی پیدا کرد. پیام طالقانی در مورد سربازان، به نتایج حاصل از اجرای این سیاست اشاره می‌کند.

در مورد آیت‌الله قمی هم جریان از این قرار بود که ایشان طی مصاحبه‌ای گفته بودند: (متأسفانه متن در دسترس نیست).

در ادامه فعالیت‌های طالقانی و فشارها و نگرانی‌ها بالاخره در اواخر آذرماه ۵۷ عده‌ای از فعالان گروه‌های اسلامی و ملی به دعوت طالقانی اجتماع می‌کنند تا دسته‌جمعی راه حلی تهیه و به آیت‌الله خمینی پیشنهاد کنند. این اجتماع در ۳۰ آذرماه ۵۷ تشکیل می‌شود. ابتدا طالقانی پیامی را در آن جلسه قرائت می‌کنند و نظرات خود را ابراز می‌دارند. به دلیل اهمیت اقدامات آقای طالقانی متن سخنان ایشان و گزارش جلسات به طور کامل در بخش پیوست‌ها آمده است.

اشکالات این کار به قدرکافی واضح و روشن بود و نیازی نیست که من توضیحی بدهم. به طوری که ملاحظه می‌شود، جبهه ملی و یا آقایان اعضای جبهه ملی حاضر در جلسه به جز آقایان دکتر سنجابی و فروهر کسی را معرفی نکرده‌اند. آن‌ها به اصل مسأله که لیست اشخاص به تصویب آیت‌الله خمینی برسد، اعتراض داشتند. علاوه بر اشکال در اشخاص پیشنهاد شده، اشکال اساسی در این بود که برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی در دست اجرا بود و یک گروهی در حال تأسیس و تشکیل بود. متأسفانه دوستان داخل هنوز آن را برای آقای طالقانی شرح نداده و ایشان را بی‌خبر گذاشته بودند. این امر، اگر بدان توجه فوری نمی‌شد ممکن بود ضایعاتی به بار آورد. در همین رابطه آقای سید/محمد صدرحاج سید جوادی یادداشتی برای من، همراه با گزارش اقدامات آقای طالقانی را، از طریق آقای

مهندس عزت‌الله سحابی فرستادند. (۷۶)

نگرانی آقای صدر، کاملاً به جا و به مورد بود و می‌باید برای آن فکری می‌شد، قبل از آنکه مسأله به جایی برسد که اشکال جدی ایجاد کند. آقای صدر همچنین طی نامه جداگانه شخصی را به نام شولمن معرفی کرده بودند که گویا قرار است به پاریس بیاید. اولین بار بود که نام این فرد را می‌شنیدم. اما او یا به پاریس نیامد یا من او را ندیدم.^(۸)

همزمان با این فعالیت‌ها و قبل از وصول گزارش آقای طالقانی، آقای دکتر فریدون سبحانی در ۲۷ آذر ۵۷ (۷۸/۱۲/۲۲) از تهران تلفن زد و گفت که: «آقای مهندس بازرگان از طرف آقا پیغامی آورده است و لیست اسامی که در آنجا، آقای مهندس بازرگان به آقا داده است متوجه شده‌اند که نام آقای طالقانی در آن نیست، چرا چنین شده است؟ این مسأله موجب سوء تعبیرات و ناراحتی‌ها شده است. وی گفت که وزن سیاسی آقای طالقانی در اینجا، از مجموع روحانیت سنگین‌تر است. به هر حال گفت که اگر فکری نشود ممکن است ایجاد اختلاف شود. به علاوه چون آقای طالقانی از برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی و فعالیت‌های شورای انقلاب در حال تأسیس بی‌خبر است، اگر به سرعت فکری برای این کار نشود ممکن است بعداً ضایعاتی به بار آورد.»

اما اینکه در لیست تهیه و پیشنهاد شده آقای مهندس بازرگان، نام آقای طالقانی نیامده بود علت داشت. در زمانی که مهندس بازرگان به پاریس آمد طالقانی هنوز در زندان بود. ایشان در هشتم آبان‌ماه از زندان آزاد شدند، تا آنجا که من می‌دانم و به یاد دارم دلیل دیگری نداشت.

به‌هرحال، من روز بعد گزارش آقای صدر را با [آیت‌الله] خمینی مطرح کردم. ایشان ضمن قبول و تأیید اینکه باید آقای طالقانی هم باشند، گفتند که به آقای طالقانی پیغام بدهم (از جانب خودم) که ایشان توجه کنند که حسابشان را از جبهه ملی جدا کند - گویا به آقا گفته بودند که آقای طالقانی عضو جبهه ملی است!! من برای ایشان توضیح دادم که آیت‌الله طالقانی هیچ وقت عضو جبهه ملی نبوده است. عضو مؤسس و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران بوده‌اند. در سال ۱۳۴۰ قرار بود که ایشان

به نمایندگی از طرف شورای مرکزی نهضت در جبهه ملی دوم شرکت کنند، اما به دلیل اختلافاتی که به وجود آمد، شرکت ایشان چندان به طول نینجامید.

این پیغام را به آیت‌الله طالقانی رسانیدم، البته از جانب خودم. ایشان ضمن تأیید مطالب من گفتند که: «به دلیل شرایط خاص فعلی، به هیچ حزب و گروهی نمی‌پیوندند و مایلند تا با امکانات وسیع‌تری عمل کنند». آیت‌الله خمینی پس از استماع گزارش من، ضمن تأکید بر عضویت آقای طالقانی در شورای انقلاب، از من خواستند که به آقای مطهری پیغام بدهم که از ایشان دعوت کنند. من در یک تماس تلفنی پیغام آقا را به آقای مطهری رساندم و در ضمن به آقای طالقانی هم تلفنی گفتم که قبل از پی‌گیری برنامه‌های دیگر، با آقای مطهری تماس بگیرند. آقای مطهری اقدامات لازم را انجام دادند و با مطلع شدن آقای طالقانی از ماجرا، مسأله ایجاد یک واحد رهبری‌کننده جداگانه به آن شکل، منتفی شد.

نمونه‌ای از این نوع خطرها، در مورد اعتصاب کارکنان شرکت نفت نیز بروز کرد. به دلیل اعتصابات کارگری و تعطیل تولید و تصفیه نفت، نه تنها صادرات نفت متوقف شد، بلکه، تأمین نیازهای داخلی نیز مختل گردید. با شروع فصل زمستان و سرمای شدید گرفتاری زیادی برای مردم به وجود آمد. در حالی که برای رفع این مضيقه و هم‌چنین هدف‌های سیاسی دیگری که در نظر بود، دوستان داخل کشور مشغول بررسی و مشورت درباره معرفی کمیته‌ای بودند که از جانب آیت‌الله خمینی به آن‌ها حکم داده شود که بروند و به این کار رسیدگی کنند، آقای طالقانی، بدون اطلاع از مطالعات و تهیه تدارکات شورای تهران، با احساس مسئولیتی که در این گونه موارد دارند، قدم به جلو گذاشتند و در ۷ دی‌ماه ۵۷ طی تلگراف به سرهنگ رحیمی او را مأمور رسیدگی به امر نفت و چگونگی تأمین مصرف داخلی کردند. و همان روز هم در تلگراف جداگانه آقای سرهنگ رحیمی را به همین منظور به انتظام، مدیر عامل شرکت نفت معرفی کردند. فردای آن روز، یعنی در ۸ دی‌ماه ۵۷ حکم آیت‌الله خمینی برای آقای مهندس بازرگان و انتصاب کمیته آیت‌الله خمینی برای نفت منتشر شد. این گونه وقایع احتمالاً ممکن بود باز اتفاق بیفتد و عوارض بسیار بدی را ایجاد کند. دعوت آقای طالقانی، صرف نظر از

اینکه اولی‌ترین اشخاص برای آن مسؤولیت بودند، از بروز چنین مسائلی جلوگیری می‌کرد.

ج. سفر رهبران و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی جنبش داخل ایران به پاریس
در اولین گام برای اجرای برنامه سیاسی راهبردی و تشکیل شورای انقلاب، لازم بود رهبران جنبش در داخل ایران برای گفتگو و تبادل نظر به پاریس بیایند. این رهبران به پاریس فرا خوانده شدند. اولین فردی که از گروه سه نفری به پاریس آمد، **آیت‌الله مطهری** بود. پس از ایشان، **مهندس بازرگان** و همزمان، **دکتر سنجابی** و **دکتر بهشتی**، سپس **آیت‌الله موسوی اردبیلی** و **مهندس سحابی** به پاریس آمدند.

دیدار آیت‌الله مطهری

یکی از اولین روحانیانی که به پاریس فرا خوانده شد، **آیت‌الله مطهری** بود. **آیت‌الله خمینی** برای ایشان احترام فراوانی قائل بود. آشنایی من با شهید **مطهری** به سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ برمی‌گردد. در آن سال آقای **مطهری** از قم به تهران می‌آید و در خیابان ری، **کوچه دردار**، جنب منزل پدر ما خانه‌ای اجاره می‌کند. پدرم علاقه خاصی به علمای دین و روحانیان داشت و به آن‌ها خیلی زود اعتماد و ابراز ارادت می‌کرد، به تعبیر من «آخوند باز بود». در آن زمان من ازدواج کرده بودم و با پدر و مادرم زندگی نمی‌کردم اما مرتب هفته‌ای چند بار به آن‌ها سر می‌زدم. از طریق پدر با آقای **مطهری** آشنا شدم و این آشنایی مقدمه‌ای برای یک دوستی همراه با احترام و اعتماد متقابل برای سالیان دراز شد. بعدها هنگامی که به ابتکار و همت **مهندس بازرگان**، **مناخ** یا **مکتب تربیت اجتماعی عملی**، تشکیل شد، آقای **مطهری** نیز به جمع گروه مرکزی دعوت شد و پذیرفت. (در باره **مناخ** به جلد اول **خاطرات رجوع** شود). از این راه دوستی ما به همکاری و همفکری ارتقاء پیدا کرد. در یکی از جلسات **مناخ** وقتی بحث بر سر تعیین موضوعات برای مطالعه و پاسخگویی بود، مرحوم **مطهری** نکاتی را مطرح کرد. من در پاسخ ایشان توضیح دادم که موضوعاتی که قرار است مطالعه و بررسی شوند باید جوابگوی مشکلات امروزی جامعه، به خصوص جوانان، باشند.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۰۷

موضوعات پیشنهادی آقای مطهری ارتباطی با نیازهای جوانان امروز ما ندارد. مطهری با گشاده‌رویی تمام سخن مرا پذیرفت و پرسید که به نظر من چه موضوعاتی باید مطرح و بررسی شوند. من به جو غالب در دانشگاه‌ها که عموماً و اکثراً غیراسلامی، ضداسلامی و مارکسیستی است، اشاره کردم و توضیح دادم که باید این موضوعات مطالعه و پاسخ‌هایی در شأن و سطح دانشگاه‌ها داده شود. آقای مطهری این فکر را پسندید و تأیید کرد و از من خواست که آثار مارکسیست‌ها را در اختیارش بگذارم. من مجموعه‌ای از مجلات دنیا (ارانی)، رزم و مردم ماهانه، و سایر کتب مارکسیستی حزب توده را که داشتم، همه را به ایشان دادم. این برای من هم گشایشی بود. زیرا من به علت فعالیت در نهضت مقاومت ملی در معرض بازداشت بودم و نمی‌توانستم آن کتاب‌ها و مجله‌ها را در منزل نگهداری کنم. آقای مطهری در تدوین اصول فلسفه رئالیسم از این منابع استفاده کرده بود.

روابط ما با مطهری آن چنان بود که برخی از کسانی که از ایران به آمریکا می‌آمدند، به سفارش وی به هیوستون - تگزاس نیز می‌آمدند از جمله آقای دکتر احمدی، شاگرد ایشان در فلسفه، در سفر خود به آمریکا به هیوستون آمد. بعد از انقلاب ایشان عضو شورای انقلاب فرهنگی شد.

آیت‌الله مطهری در خرداد ۵۶ همراه علامه طباطبائی و برای درمان چشم ایشان به لندن آمده بود. این سفر مصادف شد با درگذشت دکتر شریعتی. ایشان در سخنرانی خود در مسجد امام باره، که به شیعیان تعلق داشت، مطالبی را درباره شریعتی بیان کرد که با واکنش بسیار تند جوانان رو به رو شد. وقتی به لندن رسیدم دوستان خبر را به من دادند با مرحوم مطهری به تفصیل سخن گفتم که شرح آن را در جلد دوم خاطراتم، هجده سال در غربت، آورده‌ام.

پس از ورود آقای مطهری به پاریس به تفصیل درباره برنامه سیاسی با ایشان صحبت کردم. یک کپی از متن تهیه شده را به ایشان دادم. اولین گام ضروری در اجرای این برنامه، تشکیل شورای انقلاب بود. آقای مطهری از تدوین این برنامه ابراز خوشحالی بسیار کرد و چندین بار از من تشکر کرد. در باره اشخاص واجد

صلاحیت برای عضویت در شورای انقلاب هم صحبت کردیم. او بر این باور بود که باید از کسانی دعوت شوند که از جهات سیاسی و اسلامی مطمئن باشند. اما علاوه بر این عقلشان بر احساسشان بچربد. از جمله کسانی که مورد نظرشان بود، آقای مهندس مصطفی کتیرایی بود. مهندس کتیرایی از اعضای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و نیز از اعضای مؤسس انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۳۷ بود. در محافل روشنفکری ایران مهندس کتیرایی به پاکی و سلامت نفس شناخته شده است، اگر چه فعالیت سیاسی ویژه‌ای، نظیر مثلاً، مهندس سبحانی نداشت. من عضویت مهندس کتیرایی در شورای انقلاب را تأیید کردم. در مورد افراد دیگر نیز با هم مشورت کردیم، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی، سیداحمد صدرحاج سیدجوادی و نیز از میان افسران خوشنام، سرتیپ مسعودی، مطرح شدند.

در مورد مرحله دوم، بعد از شورای انقلاب، در باره تشکیل و معرفی دولت موقت و ضرورت تدوین قانون اساسی نیز با هم صحبت کردیم. برای ایشان هم توضیح دادم که چرا ما باید پیش‌نویس قانون اساسی جدید را تهیه کنیم. واژه‌های «حکومت اسلامی»، «جمهوری اسلامی»، بسیار گنگ، مبهم و نارضا هستند. اگر چه آیت‌الله خمینی در مصاحبه‌های خود از این نام‌ها به کرات استفاده کرده است. اما بارها خبرنگاران پرسیده‌اند منظور از جمهوری اسلامی چیست؟ آیت‌الله خمینی جواب‌های خیلی کلی داده‌اند، که به هیچ وجه کافی نیست. برای روشن شدن این مفاهیم بعضی‌ها گفته‌اند، که خود آیت‌الله خمینی آن را تعریف کنند. بعضی گفته‌اند که با دعوت آیت‌الله خمینی، یک همایش با شرکت علمای حوزه و دانشگاه تشکیل و موضوعات بررسی شوند. برای آقای مطهری توضیح دادم که چرا با این دو راه حل مخالفم. راه حل اول را نه تنها ناکافی، بلکه گمراه‌کننده می‌دانستم. تعریف سیاسی واژه جمهوری اسلامی یک چیز است و تعریف حقوقی آن مقوله دیگری است. تشکیل همایش هم، با توجه به کثرت نظرات و آراء و عقاید، ما را به ورطه خطرناکی می‌کشاند و تجربه‌های گذشته هم نشان می‌دهد که رسیدن به یک توافق و اجماع

در این نوع همایش‌ها اگر غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است. بنابراین تنها راه حل عملی و کم‌ضرر، تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید است. هر نظامی با قانون اساسی آن تعریف می‌شود. برای تسریع امور می‌توانیم این پیش‌نویس را تدوین کنیم و سپس یک مجلس مؤسسان منتخب مردم آن را بررسی و نهایی کند. به آقای مطهری توضیح دادم که آیت‌الله خمینی این پیشنهاد را پذیرفته‌اند و آقای دکتر حبیبی مسئول تهیه آن شده‌اند و ایشان هم با چند نفر در حال تدوین آن هستند. دو یا سه جلسه هم همراه آقای مطهری با آیت‌الله خمینی گفتگو کردیم. این مسائل مجدداً مطرح شد، آقای مطهری اسامی اشخاص مورد نظر خود را گفتند، که همه مورد تأیید قرار گرفت. در مورد دولت موقت هم آقای مطهری ضمن تأیید اصل برنامه اظهار داشت که مهندس بازرگان شایسته‌ترین فرد برای این پست است.

در زمانی که مطهری در پاریس بود، آیت‌الله خمینی هر روز، بعد از نماز مغرب و عشاء برای حاضران صحبت می‌کرد. این صحبت‌ها در نوار ضبط و سپس تکثیر و توزیع می‌شد. آیت‌الله خمینی در این صحبت‌ها، از هر دری سخن می‌گفتند، که بعضاً ارتباطی با هم نداشتند. در فضای پاریس، به عنوان رهبر یک انقلاب بعضاً مطالب جالبی هم نبودند. مرحوم مطهری، بعد از چند روز و شنیدن این سخنان ناراحت شد. از من پرسید که آیا من به ایشان تذکر داده‌ام. جواب دادم، خیر، اما آقای اشراقی و سایرین به ایشان تذکر داده‌اند، اما ظاهراً اثر نداشته است. پرسید که چرا من حرفی نزده‌ام. گفتم اگر قرار بود اثر بکند، تذکر آقای اشراقی باید کافی می‌بود. از او خواستم که ایشان هم این مطلب را با آقا مطرح سازند. مطهری گفت حاضر است به شرطی که من هم او را همراهی و سخنش را تأیید کنم. قبول کردم. این جلسه برگزار شد. بعد از سخنان مطهری، آیت‌الله خمینی به من نگاه کردند، یعنی نظر مرا جویا شدند. من سخنان مطهری را تأیید و پیشنهاد کردم که ایشان فقط روزهای شنبه، بعد از نماز ظهر و عصر، صحبت کنند. زیرا در اروپا روزهای شنبه و یکشنبه تعطیلی آخر هفته است و شنبه‌ها شلوغ‌ترین روز در نوبل‌لوشاتو است. از تمام اروپا ایرانیان - به آنجا می‌آیند.

آقای مطهری به ایران برگشت و از طریق تلفن با هم در ارتباط بودیم. از طرف آیت‌الله خمینی ایشان مأمور شد که از دکتر سنجابی برای عضویت در شورای انقلاب دعوت کند. آقای مطهری این مأموریت را انجام داد. اما دکتر سنجابی دعوت را نپذیرفت. آقای مطهری بعدها برای من تعریف کرد که وقتی از دکتر سنجابی دعوت کردم، او پرسید چه کسانی عضو شورای انقلاب هستند. من جواب دادم که نمی‌توانم بگویم، اما اگر بپذیری و بیایی خواهی دید. او سپس پرسید آیا مهندس بازرگان هم عضو است، وقتی من جواب مثبت دادم، او دعوت را نپذیرفت. نظر مطهری این بود که دکتر سنجابی به خاطر حضور مهندس بازرگان دعوت را نپذیرفته است.

یکی دیگر از موارد، دعوت از آیت‌الله طالقانی برای عضویت در شورای انقلاب بود، که من آن را در بخش دیگر به تفصیل توضیح داده‌ام.

بعد از برگشت آقای مطهری به ایران، ارتباط ما از طریق تلفن ادامه پیدا کرد. در ۱۰ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۸/۱۲/۳۰، مطهری تلفن زد و گزارش داد که:

«بعد از صدور حکم مأموریت آقای مهندس بازرگان درباره نفت، آقای مهندس بازرگان با انتظام، مدیر عامل شرکت ملی نفت، تلفنی تماس می‌گیرد و پیغام می‌گذارد. انتظام بعد از دریافت پیغام آقای مهندس بازرگان ابتدا با ایشان تلفنی صحبت می‌کند و سپس به ملاقات ایشان می‌رود. بعد از گفتگوی مختصری و ملاحظه دست‌خط آیت‌الله خمینی می‌گوید بسیار خوب است آنچه را که بخواهید انجام خواهم داد و نهایت همکاری را خواهم کرد.

بعد از تماس انتظام، او یسی تلفن می‌زند و می‌پرسد که آیا صدور چنین نامه‌ای صحت دارد و از جانب آقا چنین مأموریتی داده شده است؟ جواب لازم به او داده شد و او هم گفت بسیار خوب و تسهیلات لازم را فراهم خواهد ساخت.

جریان تماس او یسی با آقای مهندس سالور از این قرار است که آقای مهندس سالور برای حل قضیه نفت به دیدار آیت‌الله العظمی شریعت‌مداری و سپس آقای شرعی از مدرسین قم می‌رود. به او جواب داده می‌شود که کلید این کار دردست

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۱۱

«آقا» است و حرفی جز حرف آقا اثر ندارد. بعد از دیدار سالور از قم، گویا او ایسی به شرعی تلفن می‌زند که با هر کس بخواهد در این امر (جریان نفت) نظارت کند، از طرف هر کس باشد، موافقت خواهد شد. وقتی آقا به مهندس بازرگان مأموریت می‌دهند، مهندس سالور از آقای مهندس بازرگان اجازه می‌گیرد که تلفن‌اش را به او ایسی بدهد. و بعد هم او ایسی به مهندس تلفن می‌زند و جواب بالا را می‌دهد. قرار است فردا صبح (یکشنبه) هیئت نفت با هواپیمای مخصوص به جنوب پرواز کنند. دو نفر دیگر اعضای هیئت نفت که قرار بود با مشورت انتخاب شوند، عبارتند از آقای مهندس هاشم صباغیان و احتمالاً آقای مهندس حسینی (فقط به عنوان نفت و نه از جهت سیاسی و نه حق سخنرانی و غیره). یا آقای دکتر فرید اعلم از اساتید پلی تکنیک خواهند بود.»

خبر تفاهم هیئت نفت با او ایسی قبل از آقای مطهری، از طریق دیگری هم به پاریس گزارش شده بود.

در گفتگوی دیگر با آقای مطهری (۲۸ دی ماه ۵۷ - ۷۹/۱/۱۸):

«۱- خبرهای وحشتناکی از درون ارتش به ما می‌رسد. بخشنامه‌ای برای جمع‌آوری نیرو به مراکز نظامی صادر شده است (منبع میناچی). آقای میناچی توضیح داده است که منبع خبر دکتور سامی است. اما به هر حال بعد از تحقیقات بیشتر، کل خبر تکذیب شد.»

«۲- اختلاف در اصفهان و قم. در اصفهان بر سر موضوع کوچکی اختلاف و شقاق رخ داده است. آقای طاهری نماز جمعه می‌خواند و خوب است. آقای خادمی پیرمرد، نه تنها نمی‌خواند، بلکه آن را ضروری هم نمی‌داند. فردا قرار است طاهری نماز بخواند و اصرار دارد که خوانده شود. اما خادمی مخالف است و می‌گوید خیر! اگر فردا نماز خوانده نشود، برنامه‌ها به هم خواهند خورد. دور و بر آقای طاهری جوان‌ها هستند و موافق نماز خواندن، و اطراف خادمی پیرمردها و مسن‌ترها. اختلاف سخت بالا گرفته است. طاهری گفته است که نماز جمعه به حکم آقا باید خوانده شود.»

در این پیام مطهری از آیت‌الله خمینی خواست که: «ایشان به اصفهان پیغام بدهد که نماز جمعه را نخوانند و همان نماز ظهر را به جماعت بخوانند، وگرنه فاجعه می‌شود و به هم خواهند پرید، که التیام آن مشکل است.»
وقتی این گزارش را به آقا دادم ایشان سخت ناراحت شدند و با تغییر و ناراحتی گفتند: «من دخالتی نمی‌کنم».

آقای مطهری در ۱۹۷۹/۱/۲۴ (۴ بهمن ۵۷). تلفنی گزارش داد که:
«۱- آیت‌الله طالقانی برای راه‌گشایی به فرودگاه رفته بود. اشکال تراشی می‌کنند. راه را بسته‌اند، فرودگاه را بسته‌اند. می‌خواهند مانع آمدن بشوند. مهندس صباغیان و مهندس والی به دیدن تیمسار فیروزیان رفته‌اند و بعد از گفتگوها گفته‌اند که به هوایم‌های حامل آقا اجازه نشستن خواهند داد. با ایرفرانس تماس و مذاکره شود تا آن‌ها خودشان مستقیماً با مسئولان فرودگاه در تهران هماهنگ کنند و اقدامات لازم اداری را انجام دهند. ضمناً گفته‌اند به طور قطع مزاحم نشستن هوایم‌ها نخواهند شد. اشکال تراشی‌ها بیشتر و عمدتاً روی خروج هوایم‌های ایران / ایر از ایران بوده است و نمی‌خواهند به آن‌ها اجازه بدهند».

سفر مهندس بازرگان

پس از آنکه برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی به شرحی که گذشت مشخص شد و روی کاغذ آمد، چگونگی اجرای آن مطرح گردید. اشخاص متعددی برای مشارکت در اجرای برنامه‌ها مورد بررسی قرار گرفتند. واضح بود که آیت‌الله خمینی بیشترین شناسایی‌ها را از روحانیان داشتند. به جز آیات و مراجع عظام، اکثراً روحانیان جوان‌تر شاگردان خود ایشان محسوب می‌شدند و با برخی از آنان سال‌های دراز در تماس بودند. شناسایی ایشان از این روحانیان خیلی بیشتر از شناسایی از افراد غیرمعمم بود. با وجود این از چند نفری، از جمله آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی اسم بردند و از من خواستند که از طرف ایشان آقای مهندس بازرگان را دعوت کنم که به پاریس بیایند. هنگامی که دعوت از آقای

مهندس بازرگان به پاریس عنوان شد، اشراقی ضمن تأیید شخصیت علمی و اسلامی و سیاسی مهندس بازرگان برخی از ایرادات خود را به ایشان نیز مطرح ساخت. از جمله این که مهندس بازرگان در کتاب «راه طی شده» مطالبی در باره قیامت و روح نوشته است که به نظر آقای اشراقی ایراد دارد. ایراد دیگر ایشان به مهندس بازرگان این بود که گویا در سخنرانی آفات توحید در مسجد قبا، برای اولین بار در یک سخنرانی عمومی، مهندس بازرگان نام آیت‌الله خمینی را با تجلیل یاد می‌کند. جمعیت حاضر بلافاصله سه بار صلوات می‌فرستند. مهندس بازرگان اعتراض می‌کند و می‌گوید چرا برای پیامبر یک صلوات و برای ایشان سه صلوات می‌فرستید. این برخورد مهندس بازرگان در جو سیاسی آن روزها، مورد اعتراض برخی از روحانیان جوان و تند قرار می‌گیرد که گزارش آن برای آیت‌الله خمینی به نجف نیز فرستاده شده بود. قبل از سفر اخیرم به نجف و سپس پاریس این خبر میان دانشجویان اسلامی در آمریکا نیز منتشر شده بود و مرتب ما را سؤال پیچ می‌کردند. من شخصاً ترجیح می‌دادم که درس‌خیزانی‌ها به جای دست زدن و یا صلوات فرستادن مردم تکبیر بگویند. در انجمن‌های اسلامی دانشجویان مدت‌ها بود که ما دو چیز را جا انداخته بودیم یکی عنوان «برادر» بود که دانشجویان مسلمان همه جا یکدیگر را «برادر» خطاب کنند. دانشجویان مسلمان ایرانی که تازه به آمریکا می‌آمدند و وارد فعالیت‌های اسلامی می‌شدند عنوان و خطاب «برادر» کمی برایشان نامأنوس بود. اما به تدریج کاملاً جا افتاد و همه به آن عادت کردند و خیلی هم خوب شده بود. دوم گفتن تکبیر، به جای دست زدن در سخنرانی‌ها و اجتماعات بود. در سمینارها و در راهپیمایی‌ها، فریاد تکبیر مرسوم شده بود. مثلاً در تظاهرات بسیار منظم و وسیع سازمان جوانان مسلمان، در واشنگتن، که به مناسبت سفر شاه و فرح به آمریکا در آن جا برگزار شد، فریادهای الله‌اکبر صداها دانشجویان و جوان مسلمان خیابان‌های واشنگتن را به لرزه در آورد. در سخنرانی‌های عمومی نیز همین سنت عادت شده بود. در مورد صلوات فرستادن برای آیت‌الله خمینی، مطلبی نبود که آقای مهندس بازرگان به آن اعتراض کنند و به نظر من اگر

نمی‌کردند بهتر بود. اما به هر حال این کار خوب یا بد شده بود و به گوش آقا هم رسیده بود بعضی‌ها هم که با مهندس بازرگان و نهضت آزادی نظر خوشی نداشتند، آن را مرتب مطرح می‌ساختند و برخورد «عاطفی و احساسی» با مسأله می‌کردند. موضع بازرگان نه از روی تعمد و برای مخالفت با آقا، بلکه نظری صادقانه و به دور از بازی سیاسی و صرفاً به علت اعتقاد اسلامی بوده است ولو آنکه به قول شریعتی جغرافیای حرف درست نبوده باشد.

با وجود همه این حرف و حدیث‌ها، آیت‌الله/اشرافی احترام خاصی برای مهندس قائل بود. با حاج احمدآقا هم صحبت‌هایی کردم. احمدآقا خیلی بیشتر از آقای اشرافی نظر مساعد نسبت به مهندس داشت و می‌گفت مهندس از سرمایه‌های ایران است. برخورد من با مسأله توأم با احتیاط بود. رهبری انقلاب اسلامی در آخرین مراحل با آیت‌الله خمینی و به تبع از آن با روحانیت بود. روحانیت به جز افراد معدودی تا آنجا که به یاد دارم نظر مساعدی نسبت به روشنفکران دینی و حرکت اسلامی دانشگاهی نداشته است. به یاد دارم که اولین بار وقتی «راه طی شده» بازرگان منتشر شد عکس‌العمل برخی از روحانیان قم شدید بود. اما به آن ختم نشد که تنها به نقد و بررسی مطالب «راه طی شده» اکتفا شود بلکه بحث‌ها به ایرادات و انتقادات از خانواده بازرگان کشیده شد. طرح ایرادات به مسائلی در کتاب «راه طی شده» از سوی اشرافی بیانگر حضور این نوع حساسیت‌ها بود. نگرانی من این بود که این حساسیت‌ها مشکل ایجاد کند. از آن طرف برخورد مهندس بازرگان با مسائل سیاسی روند خاصی را داشت که انعکاس روحیه ایشان بود و این روحیه و برخورد با مسائل سیاسی با روش آیت‌الله خمینی و جوانان تند و آتشین آن روزها، هماهنگی چندانی نداشت. این تفاوت در برخوردها و موضع‌گیری‌ها درباره اهداف راهبردی حرکت، به خصوص هدف‌های سلبی یعنی مبارزه با استبداد و نظام سلطنتی نبود. بلکه در شیوه‌های عمل بود. بیانیه‌های نهضت آزادی داخل که از اوایل سال ۵۷ شروع شده بود و نامه مهندس به آیت‌الله خمینی در شهریور ۱۳۵۷ نگرش سیاسی او را نشان می‌داد، که حاکی از

اعتقاد به شیوه پیشرفت تدریجی و سنگر به سنگر بود. این اعلامیه‌های نهضت با واکنش‌های منفی به خصوص از جانب برخی از جوان‌ها رو به رو شده بود. حتی نهضت آزادی خارج از کشور مجبور به موضع‌گیری و تا حدی جدا کردن خط سیاسی و حساب خود از نهضت آزادی داخل کشور گردید. مسأله دیگر که نگران‌کننده بود برخورد مهندس با آیت‌الله خمینی بود. در مورد رهبر انقلاب ما با هم اختلاف نظر داشتیم. نهضت آزادی داخل، رهبری آیت‌الله خمینی را در حد یک مرجع عالiquدر و بزرگ قبول داشت و از به کار گرفتن عنوان «امام» برای ایشان، خودداری می‌کرد. در حالی که برخورد شاخه نهضت در اروپا، با آیت‌الله خمینی غلوآمیز و افراطی بود. شاخه نهضت در آمریکا، یک برخورد بینابینی و متعادل داشت. عنوان امام را برای آقا با مفهوم خاص سیاسی ایدئولوژیک آن به کار می‌برد. شاید در ادبیات معاصر اسلامی اولین بار عنوان «امام» برای رهبر انقلاب توسط پیام مجاهد و نشریات نهضت آزادی خارج کشور به کار برده شد.

این مسائل موجب نگرانی و نتیجتاً تردید من شده بود که آیا مهندس بازرگان می‌تواند در این مجموعه و در این مرحله نقش عمده و اساسی را بر عهده بگیرد؟ از طرف دیگر برای اجرای برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی معرفی نخست‌وزیر اجتناب‌ناپذیر بود و آیت‌الله خمینی چه کسی را می‌توانست معرفی کند که مورد قبول عموم باشد؟ آیت‌الله خمینی چندین بار به صداقت و دیانت بازرگان اشاره کرده بود. حاج احمد آقا با نوعی از هیجان و ذوق زدگی و ارادت مخصوص از بازرگان صحبت می‌کرد. از هیچ یک از اطرافیان آیت‌الله خمینی هم من مطلبی که حاکی از اکراه و یا مخالفت با بازرگان باشد، ندیدم و نشنیدم. تنها از جانب «جبهه ملی» و خبرنگارمه آن‌ها در اروپا بود که تحریکاتی می‌شد و از آنجا که برخی از روحانیان جوان از جمله شیخ محمد منتظری، از نزدیک با این گروه کار می‌کردند، در هماهنگی با آن‌ها ابراز مخالفت می‌شد، به هر حال با توجه به کل جریان و مسائل و شتاب حرکت می‌باید اقدام می‌شد.

به هر حال هیچ کدام اینها ایراداتی نبودند که مانع دعوت آقای مهندس بازرگان برای سفر به پاریس بشود. بعد از این مقدمات بود که با مهندس تماس گرفتیم. شاید این اولین تماس تلفنی من با مهندس بعد از سال‌های دراز بود. بعد از کمی گفتگو و احوال پرسی، مطلب را عنوان کردم که باید به دعوت آیت‌الله خمینی به پاریس بیایید. مهندس گفت که با توجه به ایرادی که از جانب برخی از روحانیان طرفدار آیت‌الله خمینی در مورد صلوات فرستادن به ایشان شده است، آیا باز هم می‌خواهند من بیایم. نظر آیت‌الله خمینی چیست؟ من که با آیت‌الله خمینی قبلاً صحبت کرده بودم جواب دادم تصور نمی‌کنم مسأله‌ای باشد. با وجود این سؤال مهندس را با آیت‌الله خمینی مطرح کردم و گفتم بعضی‌ها سخن مهندس بازرگان را حمل بر موضع‌گیری علیه شخص شما تعبیر کرده‌اند. آیا اگر ایشان بیایند مشکلی پیش نخواهد آمد؟ ایشان گفتند خیر مسأله‌ای نیست، کارهای ما مهم‌تر از این حرف‌هاست، ما با کسی برخورد شخصی نداریم. یک یا دو روز بعد مجدداً تلفنی با ایشان صحبت کردم و توضیحات لازم را دادم. ایشان قانع شد و قبول کرد که بیاید و گفت می‌رود دنبال تهیه مقدمات سفر. به ایشان توصیه کردم که از فرودگاه یکسره به نوفل‌لوشاتو بیایند و از ایشان خواهش کردم که تا دیدار و ملاقات با هم، با مطبوعات و خبرگزاری‌ها مصاحبه‌ای نکنند. این درخواست من به چند دلیل بود:

اولاً- ایشان از نظرات و برنامه‌های آیت‌الله خمینی مطلع نبودند و برای شخصیتی در سطح ایشان مناسب نبود که بدون چنین اطلاعاتی اظهار نظر بکنند.

ثانیاً- اظهار نظرهای احتمالاً متضاد ایشان با سخنان و برنامه‌های آقا می‌توانست مضر باشد. **ثالثاً -** صداقت و صراحت مهندس در طرح مسائل سیاسی از یک طرف و شیطنت و موذی‌گری‌های مغرضانه خبرگزاری‌ها و مطبوعات می‌توانست زیرکانه مورد بهره‌برداری‌های دشمنان قرار گیرد. **رابعاً -** بر اساس برنامه‌هایی که گفته شد نظر من این بود که هر قدر آقای مهندس بازرگان بی‌سروصدا می‌آمدند و می‌رفتند بهتر و مفیدتر بود.

آقای مهندس بازرگان حدود دو هفته بعد از ورود ما به فرانسه، در ۲۹ مهرماه ۵۷، همراه با آقای ناصر میناچی، به پاریس آمدند و از فرودگاه به منزل کریم خداپناهی رفتند و من برای دیدار ایشان و توضیح برنامه‌های آیت‌الله خمینی برای ایشان به پاریس رفتم. ناصر میناچی، عضو نهضت آزادی نبود، عضو هیئت امنای حسینیة ارشاد بود و با مهندس بازرگان و مطهری از نزدیک همکاری می‌کرد. دوردور با فعالیت‌های او آشنا بودم. من آقای میناچی را اولین بار بعد از درگذشت دکتر شریعتی در لندن دیده بودم. البته انتظار من و دوستان دیگر نهضتی در خارج از کشور این بود که از اعضای فعال نهضت ایشان را همراهی می‌کردند. آقای میناچی می‌گفت آمده است تا با صلیب سرخ بین‌المللی و عفو بین‌الملل در باره مسائل ایران صحبت کند. این اولین دیدار من با مهندس بازرگان بعد از تقریباً حدود ۱۸ سال بود. آشنایی من با مهندس بازرگان از حدود سال ۱۳۲۶ یا جلوتر از مسجد هدایت، در خیابان استانبول و سخنرانی‌های انجمن اسلامی دانشجویان آغاز می‌شود. به خاطر دارم انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران در دبستان نظامی سابق در خیابان سپه سابق روبروی موزه ملی سخنرانی هفتگی داشت. هنگامی که مهندس بازرگان سخنرانی «کار در اسلام» را در این مدرسه ایراد کرد، من مسئول و ناظم جلسه بودم. برای نسل جوان بعد از شهریور ۱۳۲۰/انجمن‌های اسلامی دانشجویان و کار فکری مهندس بازرگان به همراه شخصیت‌هایی نظیر آیت‌الله طالقانی و دکتر یادالله سبحانی بسیار ارزنده، آموزنده و سازنده بوده است. در وضعیت آن زمان دینداران سستی، مدرسه و دانشگاه رفتن و فرا گرفتن علوم جدید را مساوی و همراه با بی‌دینی و کفر و فساد می‌دانستند و بی‌دینان همت بلیغ می‌کردند که با خواندن دروس جدید، فیزیک و شیمی و علوم طبیعی جایی برای باور به خدا نمی‌ماند و باید از این «خرافات» دست کشید. و از طرفی امکان نداشت جلوی رفتن به مدرسه و دانشگاه را گرفت. نفس وجود چند دبیر و استاد «مسلمان» و «متعهد» و عامل به احکام در سطح دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها خود نعمتی بود و موجب تقویت روحی دانش‌آموزان و دانشجویان می‌شد. به همین

دلیل طبیعی بود که دانش‌آموزان و دانشجویانی که احساس مذهبی داشتند برای حفظ خود و سایرین به دور این شخصیت‌ها جمع شوند. به این ترتیب بود که جریان اسلامی منبعث از دانشگاه شکل گرفت و رشد کرد و به ثمر نشست.

بعد از آشنائی با بازرگان، تماس و همکاری با ایشان ادامه پیدا کرد. در تمامی فعالیت‌ها، که در جای دیگری آن‌ها را شرح و بسط داده‌ام، شرکت موثر داشتم. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وقتی نهضت مقاومت ملی تشکیل شد و مهندس بازرگان از اعضای و مؤسسان و رهبران فعال آن بود، به نهضت پیوستم و از نزدیک با مهندس کار می‌کردم. مدتی عضو کمیته اجرایی شدم. بعد از مدتی، یعنی از حدود سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ به دنبال بررسی‌هایی که از وضع حرکت اسلامی و ارزیابی نیروها شد، جریانی به نام متاع (مکتب تربیتی اجتماعی عملی) به وجود آمد. شرکت انتشار و دبیرستان کمال و مسجد جامع نارمک و شرکت نوپاد و مدرسه فنی از نتایج متاع بود. آقای مطهری تازه به تهران آمده بود و شاید در همان اوایل به جریان اسلامی دانشگاه جذب و از اعضای اصلی متاع شد. از اواخر سال ۳۸ و اوائل سال ۳۹ در نهضت مقاومت ملی، فعالیت‌های نیمه علنی و علنی سیاسی در سطح وسیعی مطرح شد که منجر به تأسیس جبهه ملی دوم و انتخابات اول دوره بیستم شد. برای رهبری مبارزات انتخاباتی دوره بیستم، کمیته مخصوصی مرکب از پنج نفر تعیین شدند. تا آنجا که به خاطر دارم آقایان مهندس بازرگان، شاه حسینی و شمشیری عضو این کمیته بودند و من هم افتخار خدمت داشتم.

در شهریور ۱۳۳۹، اولین تظاهرات علنی وسیع در میدان جلالیه را با کمک دوستان نهضت مقاومت ملی از جمله دکتر عباس شیبانی تدارک دیده و برگزار کردیم که یکی از مواد قطعنامه آن ابطال انتخابات انجام شده دوره بیستم بود. در همان ماه من از ایران خارج شدم.^(۹)

در تمام مدتی که در خارج بودم تماس ما با مهندس گاه و بیگاه برقرار بود و مکاتباتی با هم داشتیم. در اواخر سال ۵۶ طی نامه‌ای به ایشان، بر اساس مجموعه اخباری که در مطبوعات جهانی در باره ایران منتشر می‌شد، اوضاع ایران را تحلیل

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۱۹

کرده و نشان دادم که *ایران* در آستانه تغییرات و تحولات است و توصیه کردم که ایشان و یارانشان باید با حضور فعال در صحنه سیاسی در این تحولات به نفع مبارزات ملت اثرگذار باشند. متن این نامه در **جلد دوم خاطرات، دفتر دوم - نامه‌ها** - آمده است.

اینک بعد از ۱۸ سال مجدداً ایشان را می‌دیدم. اگر چه قیافه‌اش پیر شده بود اما شادابی و نشاط او برایم تعجب‌آور بود. دیدار مهندس برای من واقعاً مسرت‌بخش بود. طول سالیان دراز فعالیت‌های مشترک یک نوع رابطه و وابستگی عاطفی ایجاد کرده بود. این دیدار را از برکات انقلاب و محصول مبارزات مردم می‌دانستم. باور نمی‌کردم که روزی بتوانم به دیدار دوستان قدیم نائل شوم. این دیدار و سایر دیدارها در پاریس خود به تنهایی نشان می‌داد که «انقلاب پیروز شده است» و برای درهم کوبیدن آخرین سنگرهای دشمن یک تکان شدید و یک ضربه نهایی دیگر کافی خواهد بود. مهندس ۱۰ روز در پاریس بود و دو روز هم به لندن سفر کرد و بعد به *ایران* برگشت.

ابتدا قرار بود مهندس *بازرگان* در پاریس بماند. اما سفر مکرر به پاریس و صحبت و مذاکره با ایشان برای من کار دشواری بود. نمی‌توانستم *نوفل لوشاتو* را ترک کنم. هر روز مسائلی بود که بودنم را ایجاب می‌کرد. در آن روزها کسی از آینده نزدیک خبری نداشت و ضمن اعتقاد به پیروزی قریب‌الوقوع، نگرانی‌ها و اضطرابات خاصی هم وجود داشت. این مسأله تا آن جا جدی بود که وقتی خانواده من برای دیدار *آیت‌الله خمینی* به پاریس آمدند و ساختمان مختصر محل مسکونی *آیت‌الله خمینی* گنجایش کافی نداشت، *حاج احمدآقا* از من خواست که برای خواب هم آن ساختمان را ترک نکنم. و بالاچاره شب‌های سرد زمستان *نوفل لوشاتو* را در زیرزمین همان ساختمان مختصر به سر می‌بردیم، که بعداً به *مهمانسرای دهکده* رفتیم. آقای مهندس *بازرگان* هم اتاقی در همان *مهمانسرا* گرفتند.

مهندس برنامه سفر خود را در چند بند برای من توضیح داد: گفتگو با هم و تبادل نظر و مشورت در مسائل کلان کشور، به خصوص با توجه به نامه‌ای که من

در سال ۵۶ از آمریکا برای ایشان فرستاده بودم. علاوه بر این قرار شد دیداری با اعضای فعال نهضت آزادی در خارج از کشور نیز داشته باشند. بخش اصلی برنامه ایشان دیدار با آیت/الله خمینی و تحلیل اوضاع داخلی ایران و ارائه نظرات و پیشنهادات به ایشان و بالاخره اطلاع از نظرات و برنامه‌های آیت/الله خمینی بود.

با مهندس هم قبل و هم بعد از دیدار با آیت/الله خمینی بحث و گفتگوهای مفصلی داشتیم. مهندس بازرگان نظرات خود را به تفصیل شرح داد. ایشان معتقد بودند که رژیم به بن بست رسیده است، خزانه خالی است، اقتصاد ورشکسته است، اداره چنین مملکتی واقعاً مشکل است و نیاز به یک معجزه دارد. مخالفان رژیم اگر دولت را در دست بگیرند و مسؤولیت مستقیم اداره مملکت را بپذیرند، مفتضح خواهند شد، به خصوص که دشمنان خارجی، آمریکایی‌ها و غربی‌ها هرگز حاضر نخواهند شد امکاناتی را که در اختیار رژیم شاه هست در اختیار چنین دولتی بگذارند. رژیم فعلی که تمامی امکانات و حمایت داخلی و خارجی را دارد، نتوانسته است مشکلات را مهار کند و اگر ما قبول مسؤولیت کنیم، نمی‌توانیم وضع اقتصادی را جمع و جور کنیم و تمامی کاسه کوزه‌ها را بر سر انقلاب خواهند شکست و انقلاب را در افکار عمومی داخل و خارج بدنام می‌کنند. به همین دلیل مهندس عمیقاً اعتقاد داشت که باید یک برنامه درازمدت داشت و سنگر به سنگر جلو رفت و به تدریج خود را آماده ساخت. بازرگان رفتن شاه را در این مرحله از مبارزه قطعی می‌دانست اما آیا سلطنت هم از بین خواهد رفت یا نه. مردد بود و شک داشت. باور نداشت که ادامه مبارزه در آن اوضاع ممکن است منجر به سقوط سلطنت شود و تمامی برنامه‌های زودرس خود را در چهارچوب این احتمال قرار داده بود.

با بخش اول سخن ایشان در مورد پایان کار شاه موافق بودم. در تحلیل‌هایی که مدت‌ها قبل از آن تهیه و در نشریه پیام مجاهد منتشر کرده بودم، نشان داده بودم که «شاه رفتنی است». تمام شواهد و علائم سیاسی از رفتن شاه حکایت می‌کرد. من هم تحلیل‌های خودم را برای مهندس شرح دادم. اما در مورد حرکت گام به

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۲۱

گام با نظر ایشان موافق نبودم. بحث من این بود که اگر ما، یعنی حرکت اسلامی، در خلاء، یعنی به دور از تأثیرات و فعل و انفعالات نیروهای دیگر (رژیم شاه و قدرت‌های خارجی، به خصوص آمریکا) قرار داشتیم و عمل می‌کردیم، برنامه سنگر به سنگر ممکن و مطلوب بود و احتمالاً ما را به هدف می‌رساند. اما چنین نیست. در صحنه و میدان عمل غیر از نیروهای ملت، نیروهای دشمن هم فعال بودند. آن نیروها نیز برای خود حساب‌ها و برنامه‌هایی داشتند. در این مرحله، نیروهای دشمن در موضع ضعف قرار گرفته‌اند و نیروهای ملت در موضع تهاجمی هستند اگر ما در این مرحله با کوبیدن ضربات پی در پی دشمن را سرکوب نسازیم و به او مجال بدهیم، دشمن از وضعیت فعلی بیرون خواهد آمد و با آرایش سیاسی - نظامی جدید تعادل نیروها را به نفع خود بر هم خواهد زد و چه بسا دیگر نتوانیم فرصت فعلی را پیدا کنیم.

اینها محورهای بحث ما بود. من برنامه‌های سیاسی راهبردی تعیین شده آیت‌الله خمینی را برای ایشان شرح دادم. مهندس برنامه را پذیرفت و آن را تأیید کرد، اما احساس کردم هنوز قانع نشده است.

دیدار مهندس بازرگان با آیت‌الله خمینی

در این سفر مهندس دو بار با آیت‌الله خمینی ملاقات کرد. دیدار اول در ۱۳۵۷/۷/۳۰ و دیدار دوم در ۱۳۵۷/۸/۲ انجام شد. قرار بود که بعد از برگشت از سفر لندن، برای بار سوم هم دیدار داشته باشند که به دلیل عجله مهندس به بازگشت به ایران و پر بودن برنامه‌های آیت‌الله خمینی این دیدار صورت نگرفت. مطلب تازه‌ای هم برای بحث وجود نداشت.

در اینجا باید قبل از هر چیز با صراحت و قاطعیت بگویم همانطور که اشاره کردم آقای مهندس بازرگان به دعوت [آیت‌الله] خمینی به پاریس آمدند و آیت‌الله خمینی هیچ شرطی را برای پذیرفتن مهندس بازرگان تعیین نکرده بود. اینکه گفته‌اند آیت‌الله خمینی پذیرفتن بازرگان را مشروط به اعلام نظر و پذیرفتن مواضع

آیت‌الله خمینی کرد به هیچ وجه درست نیست. دلیل آن هم همین امر که مهندس بازرگان در پاریس نه مصاحبه‌ای کرد و نه بیانیه‌ای منتشر ساخت. اگر این سخن مدعیان درست باشد، که نیست، پس چگونه است که مهندس هیچ‌گونه موضعی را اعلام نکرد و آیت‌الله خمینی ایشان را پذیرفت؟

بحث این که این شایعه را چه کسانی منتشر ساختند بماند برای موقع دیگری. فقط یادآور می‌شوم که وقتی دکتر سنجابی به پاریس آمد، دیدارش با آیت‌الله خمینی مشروط بر آن شد که موضع خود را صریحاً طی بیانیه‌ای اعلام دارد. و او هم به این امر تن در داد و بعد از صدور اعلامیه مواضع اش بود که به دیدار آیت‌الله خمینی نائل شد. این مسأله برای طرفداران جبهه ملی در پاریس گران آمد و از طریق ارتباطاتی که با بعضی از روحانیان جوان داشتند این شایعات را منتشر کردند.

در دیدار اول (۵۷/۷/۳۰) مهندس بازرگان با آیت‌الله خمینی، علاوه بر من، آقای اشراقی هم حضور داشت. آیت‌الله خمینی احترام خاصی برای مهندس قائل شدند. بعد از سلام و علیک و تعارفات و پذیرائی، آقای مهندس بازرگان شرح مختصری از وضع ایران دادند و سپس نظریاتی را که به تعبیر خودشان جمع‌بندی نظریات سایر دوستان در ایران از جمله آیت‌الله شریعتمداری بود، بیان داشتند.

البته یادم نمی‌آید که آیا اسمی از آقای شریعتمداری هم بردند یا نه؟ محور صحبت‌های ایشان کلاً مطالب همان نامه‌ای بود که در اوایل شهریور ۱۳۵۷ از تهران برای آیت‌الله خمینی به نجف فرستاده بود.^(۱۰)

در گفتگوی حضوری، مهندس بازرگان مطالب همان نامه را با شرح و بسط بیشتر مطرح کرد. آیت‌الله خمینی نظرات آقای مهندس را در خط‌مشی سنگر به سنگر نپذیرفت و گفت که اگر ما مجال بدهیم که دشمن از این مهلکه خلاص شود دیگر معلوم نیست بتوانیم چنین فرصتی را به دست آوریم. موضع آیت‌الله خمینی همانی بود که در یکی از سخنرانی‌های خود در زیر چادر بیان کرده بود. و آن اینکه اکنون ملت گریبان شاه را به دست آورده و گردنش را چسبیده است نباید آن را ول کند، اگر یک فشار بیشتر بیاوریم کارش تمام می‌شود. وقتی آقای خمینی در آن سخنرانی از

فشار بر گلوی رژیم صحبت می‌کردند، و مشت خود را بلند کردند تا مجسم نمایند که یک فشار دیگر بر گلوگاه لازم است و آن را ول نکنید. عکس جالبی از این حالت آیت‌الله خمینی با مشت گره کرده در تمام نشریات خارجی و بعدها در ایران منتشر شد. در یکی از سخنان خود اظهار داشتند که اگر شاه برود/بن زیاد هم جای او بیاید بهتر از آن است. وقتی آیت‌الله خمینی این موضع را بیان کرد، بسیاری از هواداران، به خصوص جوان‌ها آن را تأیید کردند. البته این یک بیان سمبولیک بود، نه اینکه جایگزین شاه با/بن زیاد گزینه مطلوبی بود. اما بازرگان این سخن و موضع را نادرست می‌دانست و با صراحت می‌گفت، از میان برداشتن شاه برای ما یک هدف راهبردی، اما سلبی است، نه ایجابی. یعنی ما برای برپا داشتن یک حکومت مردمی مبارزه می‌کنیم، نه اینکه شاه برود یک مستبد دیگر و به نام دیگری جای او را بگیرد. اساس صحبت آیت‌الله خمینی در آن جلسه اول در پاسخ صحبت‌های مهندس همین بود. نامه شهریور ماه مهندس بازرگان به آیت‌الله خمینی به وضوح نشان می‌دهد که ایشان اعتقادی به ادامه رژیم شاه نداشت. تمامی آنچه را که دشمنان ما انتشار داده‌اند و به مهندس بازرگان نسبت می‌دهند دروغ و کذب محض است در مذاکرات ایشان هم با آیت‌الله خمینی هرگز بازرگان نگفت که شاه بماند و سلطنت کند. این یک نسبت زشت و ناروایی است به بازرگان.^(۱۱)

بعد از گفتگوهای مقدماتی، آیت‌الله خمینی رئوس برنامه سیاسی و لزوم هر چه سریعتر تعیین شورای انقلاب و دولت موقت را شرح دادند. و از آقای مهندس خواستند که بروند مطالعه کنند لیستی از کسانی که می‌توانند در شورای انقلاب و دولت موقت عضو شوند، تهیه کنند و به ایشان پیشنهاد نمایند. در این دیدار آیت‌الله خمینی توجه دادند که از افراد سیاسی به جز چند نفر، کسی را نمی‌شناسند از خود مهندس و دکتر سبحانی نام بردند. آیت‌الله خمینی تأکید کردند که در تهیه لیست تنها به گروه خودتان، یعنی «نهضت آزادی» اکتفا نکنید، از همه گروه‌های موجه باشند. مخصوصاً تأکید کردند که این مجموعه نباید «صبغه گروهی» داشته باشد. این دیدار حدود ۳ ساعت طول کشید. آیت‌الله اشراقی بعد از یک ساعت و نیم از جلسه رفت.

دیدار دوم، دو روز بعد (۵۷/۸/۲) صورت گرفت، که من هم حضور داشتم. آقای مهندس لیستی را که با هم تهیه کرده بودیم، ارائه دادند. آیت‌الله خمینی اسامی افراد را یک به یک خواندند و در مورد یکی دو نفر آیت‌الله خمینی نظر تأکیدی خود را دادند. از جمله آیت‌الله سید ابوالفضل زنجانی و دکتر سنجابی بود. آقای مهندس اسم مرا جزو لیست نوشته بودند. من تمایلی نداشتم. با توجه به جو سیاسی ایران و تجارب گذشته ترجیح می‌دادم بدون اسم و رسم وظایف خود را انجام بدهم. اما وقتی آیت‌الله خمینی هم تأکید کردند که باشم من هم پذیرفتم. تا آن جا که به یاد دارم اسامی آمده در لیست عبارت بودند از آقایان: دکتریدالله سبحانی، سیداحمد صدرحاج سیدجواد، سیدابوالفضل موسوی زنجانی، مهندس بازرگان، دکتر بهشتی، آیت‌الله مطهری، مهدوی کنی، دکتر سنجابی، مهندس کتیرائی، ناصر میناچی، دکتر سامی، سرتیپ مسعودی، سرتیپ قرنی، عالی‌نسب، حاج طرخانی، دکتر یزدی و... (اسامی طالقانی، منتظری، مهندس سبحانی و عباس شیبانی چون هنوز در زندان بودند در این لیست نیامده بود).

آیت‌الله خمینی این لیست را گرفتند و نگه داشتند و قرار شد لیست اسامی دیگری هم تهیه شود و بعد از مشورت با سایر آقایان لیست نهایی شود. همچنین صحبت شد که آقای مهندس هر چه زودتر برگردند و با آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مطهری صحبت کنند و مقدمات تشکیل شورای انقلاب را فراهم کنند.

در این دیدار همچنین در باره شرایط افرادی که باید دعوت شوند، صحبت شد. همزمان با سفر آقای مهندس بازرگان، آقایان دکتر سنجابی و دکتر بهشتی نیز به پاریس آمدند که من شرح آن را در جای دیگری خواهم داد. در اینجا اشاره‌ای می‌کنم به ابتکار و دعوت دکتر بهشتی، آقایان دکتر سنجابی و مهندس بازرگان، جلسه‌ای با دکتر بهشتی در همان مسافرخانه دهکده تشکیل دادند و چند ساعتی با هم مذاکره کردند.

در خلال این دیدارها، آقای مهندس جلسات و صحبت‌هایی هم با اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران - شاخه اروپا و آمریکا نمودند. اعضای شورای

نهضت در اروپا ایرادات و انتقادات خود را درباره پاره‌ای از مسائل و موضع‌گیری‌های نهضت در داخل ایران بیان داشتند. در برخی از این انتقادات شورای آمریکا نیز نظر مشترک داشت. همچنین اعلامیه‌ای را که نهضت آزادی ایران خارج کشور در مورد موضع‌گیری‌های نهضت در داخل منتشر کرده بود مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در دیدارهای آقای مهندس بازرگان با اعضای نهضت به صورت جمعی و نیز به صورت فردی، مسأله اختلاف میان نهضت و بنی‌صدر و جبهه ملی اروپا نیز مطرح شد. این اختلاف از زمانی که آقای بنی‌صدر در سال ۱۳۴۱، (۱۹۶۲) به پاریس آمد، آغاز شده است و سه محور اساسی این اختلافات عبارت بودند از اختلاف در پیش‌ها، در روش‌ها و در منش‌ها. برخی از این اختلافات به قرار زیر بود.

ما در خارج کشور، با توجه به پراکندگی جوانان مسلمان در کشورهای مختلف و دوری از هم، اعتقاد داشتیم که اولویت را باید به سازمان‌دهی نیروهای اسلامی بدهیم و به همین دلیل پس از یک مرحله اولیه که نیروها و امکانات مختصر ما درگیر تأسیس جبهه ملی دوم و انتشار روزنامه ایران آزاد و باختر/امروز و یا فعالیت در سازمان دانشجویان ایرانی شده بود، تماماً به بسیج دانشجویان مسلمان در انجمن‌های اسلامی دانشجویان متمرکز شد. دانشجویان مسلمان در خارج کشور بیش از پیش به آموزش عقیدتی نیاز داشتند. گروه‌های مارکسیستی ایرانی از جنبش جهانی مارکسیستی تغذیه می‌شدند و بنابراین می‌توانستند در کنار کار عقیدتی، کار سیاسی هم بکنند. اما حرکت اسلامی نمی‌توانست از جنبش جهانی اسلامی تغذیه فکری بنماید. چنین جنبشی وجود نداشت و ما هم نمی‌توانستیم به آموزش عقیدتی کم بها بدهیم. این محور اصلی رسالت ما در خارج بود. مارکسیست‌ها درست به همین دلیل با ما سخت مخالفت می‌کردند. ما معتقد بودیم اگر آموزش اسلامی به طور صحیح انجام گیرد و دانشجویان مسلمان از جهت اعتقادی زیربنای محکمی پیدا کنند، شرکت آن‌ها در مبارزات سیاسی و موضع‌گیری سیاسی خود به خود تامین می‌شود و تحقق پیدا می‌کند. اما اگر آموزش ایدئولوژیک را فدای

مبارزات سیاسی می‌کردیم، در درازمدت زیان می‌دیدیم. ما تجربه کرده بودیم که دانشجویانی که به خارج می‌آیند، به دلیل باز بودن محیط و عدم فشار فوری و بلافاصله ساواک، می‌توانند به شدت سیاسی بشوند. اما اگر به موازات آن و مهم‌تر از آن آموزش ایدئولوژیک نینند، این سیاسی شدن آن‌ها باعث می‌شود که آن‌ها تنها به «مبارزه سیاسی» اصالت بدهند و آن را «اصل» بدانند و به سرعت جذب گروه‌های غیراسلامی بشوند. به همین سبب ما اولویت را به مبارزه ایدئولوژیک دادیم و عملاً هم دیدیم که به تدریج با درک درست از ارزش‌های اسلامی، مبارزات سیاسی دانشجویان مسلمان خارج از کشور نیز شکل گرفت.

از جانب دیگر ما معتقد بودیم مسلمانان خارج از کشور باید در سازمان‌های مستقل اسلامی متشکل شوند و فعالیت کنند تا اولاً گروه‌های غیراسلامی نتوانند نیروهای آن‌ها را به نفع خود و تنها با استفاده از احساس مذهبی یا سیاسی، به کار گیرند و ثانیاً حرکت اسلامی خارج کشور هویت مستقل خود را پیدا کند. با این وصف فشار اصلی ما روی تشکیل انجمن‌های اسلامی، مبارزه ایدئولوژیک در مرحله اول، تشکیل نهضت آزادی، به عنوان یک سازمان سیاسی اسلامی در مرحله دوم بود.

ما فعالیت در جبهه ملی را در آن مرحله ضروری ندانستیم. جبهه ملی دوم به دلیل اشکالات درونی‌اش، بعد از نامه دکتر مصدق، منحل شده بود و جبهه ملی سوم بر اساس تز مصدق، به صورت جبهه‌ای مرکب از احزاب و گروه‌های ملی و نه بر اساس اتحاد شخصیت‌ها و افراد، به وجود آمده بود و اگر قرار بود جبهه ملی سوم خارج از کشور تشکیل شود. ابتدا باید احزاب ملی، تشکیل شوند. سپس این احزاب با هم ائتلاف کنند و جبهه ملی را بسازند. اما اگر احزاب ملی نباشند منطقی نبود که نیروهای اسلامی وقت و انرژی و امکانات خود را در راه تشکیل «جبهه ملی» بگذارند. بلکه باید مسلمان‌ها تلاش خود را در جهت ایجاد سازمان‌های مستقل اسلامی متمرکز کنند. بعد از تشکیل جبهه ملی سوم در ایران، با مشارکت احزاب و سازمان‌های سیاسی، مرکب از حزب مردم/ایران، حزب ملت/ایران، حزب

ایران، نهضت آزادی ایران و نیروی سوم، در خارج از کشور نیز، جبهه ملی سوم با شرکت نمایندگان همین احزاب تشکیل شد. اما بنا به دلایلی نتوانست ادامه بدهد و کار جمعی آن‌ها متوقف شد.

بنی صدر و دوستانش که خبرنگار جبهه ملی را منتشر می‌کردند به این تز اعتقاد نداشتند و به همین دلیل تأسیس نهضت آزادی و انتشار نشریه پیام مجاهد را، رویارویی با خودشان تلقی کردند. در حالی که از نظر ما چنین نبود. ما ضمن اعتقاد به آنچه گفته شد، نه احساس وظیفه می‌کردیم که با خبرنگار و جبهه ملی رقابت کنیم و نه در پی آن بودیم، بلکه معتقد به کار مثبت و سازنده خودمان بودیم. در این بحث به برخی تلاش‌های آقای بنی‌صدر و نامه‌نگاری‌های ایشان با تهران اشاره شد و ریشه اختلاف را نشان دادیم. (رک: جلد دوم خاطرات، دفتر دوم نامه‌ها)

در قلمرو منش‌ها و روش‌ها نیز اختلافات ما روشن بود و چیزی نبود که از دید تیزبین افراد هوشمند پنهان مانده باشد. خصلت‌ها و روش‌های اعمال شده در مراحل مختلف نشان‌دهنده و بیانگر این اختلافات بوده و هست. برخی از فعالان اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا، که با ایشان آشنایی و همکاری نزدیک داشتند به طنز می‌گفتند که بنی‌صدر با نوشتن کتاب «کیش شخصیت» در حقیقت حدیث نفس کرده و خود را شرح داده است. در هر سه محور مسائل مورد اختلاف نمونه‌ها و مثال‌هایی هم بود که خود آقای مهندس بازرگان هم از آن‌ها اطلاع داشتند. اما به هر حال ایشان اعتقاد داشتند که باید این اختلافات را حل کرد. ما ضمن قبول ضرورت مسأله، آمادگی خود را برای هر گونه تفاهمی اعلام کردیم. آقای مهندس بازرگان دیداری هم با بنی‌صدر کردند که آن را بسیار ناامیدکننده توصیف نمودند.

در گذشته هم آقای دکتر سیداحمد صدرحاج سید جوادی در سفرشان به اروپا، جلساتی هم در پاریس و هم در لندن برای رفع این اختلافات تشکیل دادند. من نمی‌خواهم در اینجا داوری کنم که چرا آن تلاش‌ها به جایی نرسید. در همین جا بی‌مناسبت نمی‌دانم از تلاش آقای اشراقی برای رفع اختلاف، به توصیه آیت‌الله خمینی، صحبت کنم.

در پاریس موضوع اختلافات بین جبهه ملی و نهضت آزادی به تدریج به صورت مسأله حادی در آمد و حتی مسأله را با آقا نیز مطرح ساختند. این کار را چه کسانی می کردند و انگیزه آن ها چه بود، نمی دانم. اما به هر حال حرکت سالمی نبود. در تمام مدتی که در پاریس بودم من هرگز مسائل شخصی و گروهی را با آیت الله خمینی مطرح و علیه فرد یا گروهی سعایت و بدگوئی نکردم. در وضعیتی که مبارزات مردم اوج گرفته بود و مسائل خیلی اساسی تری برای ما مطرح بود، من کار تدریس و تحقیق دانشگاهی ام را رها نکرده و خانواده ام را تنها نگذاشته بودم که به پاریس بیایم و بر سر مسائلی، به نظر من غیرمهم و پیش پا افتاده، وقت خود را تلف کنم. در آن شرایط طرح مسائل شخصی و یا گروهی را درست نمی دانستم. به همین دلیل جز در یکی دو مورد خاص من هیچ گاه مسائل جبهه ملی و اشخاص وابسته به آن را در داخل و خارج، از جمله اختلافات با آقای بنی صدر را نه با آیت الله خمینی و نه با اشراقی یا حاج سید احمد آقا، مطرح نکردم. اما چند روزی بود که در نوفل لوشاتو این مسأله مطرح شده و به آن دامن زده می شد. آیت الله اشراقی، داماد بزرگ آیت الله خمینی و مورد احترام ایشان بود. او مردی سلیم النفس بود و در مسائل سیاسی حتی الامکان دخالت و اظهار نظر نمی کرد. اما از آقای بنی صدر حمایت می کرد و با من چندین بار در این موضوع صحبت کرد. من با صراحت به ایشان گفتم که اختلاف شخصی با آقای بنی صدر ندارم. اگر ایشان مطلبی علیه ما دارند بگویند تا ببینم چیست؟ یک شب (۸ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۸/۱۲/۲۹) آقای اشراقی همراه با آقای بنی صدر و قطب زاده به اتاق من در همان مسافرخانه آمدند و فرمودند که آقا به ایشان دستور داده اند که رسیدگی کنند به اختلافات ما سه نفر و توصیه به رفع اختلاف کرده اند. قرار شد هر کدام ایراداتی که از دیگری داریم بیان کنیم. آنچه در آن شب عنوان شد چیزی به مضمون زیر بود:

اشراقی: «مسائلی در بین آقایان مطرح است که من وارد نیستم اما آقا از این اختلافات نگران هستند و نظر دادند که به یک صورتی حل شود. این اختلافات در همه جا منعکس شده، در ایران هم انعکاس یافته است. آقا نظر دارند که همه جا

جبهه‌ها باید متحد شوند. دعاوها را بگذارید برای بعد از پیروزی. این اختلافات ضرر می‌زند. هر اختلافی دارید حفظ ظاهر کنید. ولو اختلافات همچنان باقی بماند. همچنین خود من مورد ابتلا هستم. سؤالات متعدد از خود ما در مورد شماها می‌شود مرتب از ما درباره اشخاص سؤال می‌شود». بعد از سخنان اشرافی، بنی‌صدر برای ایجاد اختلاف میان صادق قطب‌زاده با من، ابتدا کمی از صادق انتقاد کرد ولی گفت که صادق آدم بی‌غل و غشی است. سپس انتقاد خود را از من شروع کرد. گفت که دامادش در شهرها همه جا رفته و گفته است که من «اول جبهه‌ای و بعد مسلمان هستم» درباره من گفت که می‌گویم بیابید رفیق باشیم. قرار و مدار می‌گذاریم و می‌نویسیم اما ترتیب اثر داده نمی‌شود. برای مثال از برنامه تأسیس بنیاد تولیت گفت که پیشنهاد دادیم، اگر یک واو کم و زیاد شود قبول نکنیم. بنی‌صدر حالت تهاجمی داشت. حمله می‌کرد. من سکوت کرده بودم. حملات او نشان می‌داد که از درون متزلزل است. در پایان صحبتش، با لحن متفرعانه گفت: «تنها راه بهبود روابط او با من این است که او توبه کند». یعنی خود را به کلی بری از هر نوع خطا و ایراد دانست ولی من باید توبه کنم. بیان چنین موضع متکبرانه‌ای، جایی برای آشتی و تفاهم باقی نگذاشت.

من فقط مختصراً توضیح دادم که اختلاف من با ایشان شخصی نیست و به فرض صحت آنچه به دامادم نسبت داده است، به من مربوط نیست و من مسئول اعمال دامادم، که از فعالان قدیم و اولیة انجمن اسلامی دانشجویان است، نیستم. در مورد بنیاد طاهر (و نه تولیت) توضیح دادم که تولیت به همراه آقای صدر برای تاسیس و ثبت بنیاد طاهر در آمریکا، به هیوستن آمد. من به آن‌ها کمک کردم و یک حقوق‌دان آمریکائی مسلمان را معرفی کردم که کار ثبت مؤسسه غیرانتفاعی بنیاد طاهر را برای آن‌ها انجام دهد. آقای صدر و تولیت هر دو با اصرار از من خواستند که عضویت در هیأت امنای بنیاد طاهر را بپذیرم. اما من بنا به دلایلی حاضر نشدم عضویت در هیأت امنای آن را بپذیرم. (شرح کامل آن را در جلد دوم

خاطرات داده‌ام). در هر حال این جلسه هم به پایان رسید و تلاش آیت‌الله/شراقی هم بی نتیجه ماند.

آقای مهندس بازرگان پس از دیدارهای پاریس، به اتفاق میناچی به لندن سفر کردند. در لندن با دوستان فعال سیاسی، دکتر تقی‌زاده، دکتر خرازی، دکتر سروش دیدار و گفتگو نمودند. با مسئولان دفتر صلیب سرخ و عضو بین‌الملل در لندن، دیدار کردند. هم‌چنین شنیدیم با روزنامه ایران پست هم مصاحبه‌ای کردند. این روزنامه را یک گروه ایرانی در لندن به فارسی منتشر می‌کردند و به گروه‌های سیاسی غیر اسلامی وابسته بود و ما با آن‌ها با رابطه‌ای نداشتیم. دوستان نهضت در اروپا مصاحبه آقای مهندس بازرگان با این روزنامه را به هیچ وجه درست ندانستند. مسلماً آقای مهندس با وابستگی سیاسی این نشریه آشنایی نداشتند. علاوه بر این برخی از صحبت‌های آقای مهندس بازرگان به نظر من، بحث انگیز و مضر بود و نتوانستم بفهمم که چرا آقای مهندس بازرگان مثلاً درباره دکتر/امینی می‌باید آنچنان موضع‌گیری کنند. متأسفانه یادداشتی از آن مصاحبه در دسترس نیست و مطالب آن را به یاد ندارم. این مصاحبه و موضع‌گیری آقای مهندس برخی از دوستان را نسبت به درک ایشان از «وضعیت انقلابی» جامعه در آن مرحله دو دل کرد و موجب نگرانی شد. رقبای سیاسی و دوستان نادان و مغرضان نیز بیکار نشستند و با تردستی و زیرکی از این مصاحبه سوء استفاده‌ها کردند و مرتب آن را بر سر ما می‌کوفتند در حالی که ما نه می‌توانستیم تکذیب یا تأیید کنیم و نه قابل دفاع می‌دانستیم. آقای مهندس از لندن به پاریس برگشتند. یک یا دو روزی در پاریس ماندند و فرصت ملاقات دیگری با آیت‌الله خمینی دست نداد.

در این فرصت با آقای مهندس صحبت بیشتری شد که مواضع خود را قاطع و صریح کنند. مسأله مصاحبه با ایران پست را مطرح و اعتراض کردم. در مورد صدور اعلامیه و بیان مواضع با صراحت، آن را موکول به برگشت به تهران و مشورت با دوستان نهضتی کردند. من اگر چه قانع نشدم اما دیگر حرفی ن‌زدم. چه طور است که آقای مهندس بازرگان در مصاحبه با ایران پست، بدون مشورت با

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۳۱

دوستان نهضتی موضع‌گیری‌هایی می‌کنند که قابل قبول نیست و من کم‌ترین تردیدی نداشتیم که دوستان نهضتی در داخل نمی‌توانستند با آن موافق باشند. اما در مواردی که موضع نهضت در داخل و خارج روشن است، اعلام آن را به مشورت دوستان داخل موکول می‌سازند. علت این امر برای من روشن نبود. شاید به این دلیل بود که آقای مهندس نمی‌خواستند تحت فشار جو دست به این کار بزنند. به هر حال در آن زمان من شخصاً با آن موضع‌گیری‌ها موافق نبودم.

به هر حال در طی این سفر و دیدار با فعالان نهضت آزادی در خارج از کشور، برخی اختلاف نظرها میان دیدگاه‌های آقای مهندس بازرگان با فعالان نهضت آزادی خارج کشور مطرح شد. این اختلافات نه در اصول بلکه در روش‌ها و تاکتیک‌ها بود. برخلاف آنچه برخی گفته و نوشته‌اند این اختلاف نظرها از جمله بحث‌های درون سازمانی بود و هیچگاه بروز بیرونی پیدا نکرد. مسائل اساسی انقلاب و شتاب حرکت آن چنان بود که تفکر راجع به این مسائل را تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. قرار شد که ایشان در تهران با دوستان، تشکیل شورای انقلاب و برنامه‌ها را مورد بحث و بررسی قرار داده و هر چه زودتر اقدام کنند.

بعد از بازگشت آقای مهندس بازرگان به ایران، ارتباط تلفنی و مبادله خبر و نظر ادامه داشت. در روز سه شنبه ۳ بهمن ماه ۵۷ برابر با ۱۳۳/۱/۱۹۷۹ آقای مهندس در تلفن اظهار داشتند:

«۱. درباره خبر و مصاحبه منتشر شده در صدای آمریکا گفتند: صدای آمریکا از بازرگان سؤال کرده است که عکس‌العمل و مقاومت بختیار بعد از اعلام حکومت موقت اسلامی چه خواهد بود؟ بازرگان جواب داده است که او (بختیار) از در مخالفت در نخواهد آمد. او مرد وطن دوست ملی و منطقی است. چنین کاری را انجام نخواهد داد».

۲. سه هفته قبل سفیر آلمان در ایران همراه یکی از دوستان (عباس سمیعی) به دیدار ایشان می‌رود و اظهار خلوص و پشتیبانی می‌کند و انقلاب را تأیید می‌نماید.

۳. *بازرگان* همچنین گزارش داد: «در روز یکشنبه قبل، در فرمانداری نظامی تهران نشستی از افسران و رؤسای کلانتری‌ها و عده‌ای غیرنظامی به نام تاجر و کاسب و کارگر تشکیل شده بود. و فرماندار نظامی برای آن‌ها صحبت کرده است که افسران و مردم مرتب به ما مراجعه و کسب تکلیف می‌کنند و می‌خواهند با این اخلاط‌لگران مقابله کنند!! ما همه را به سکوت و آرامش دعوت کرده‌ایم. حالا همه شماها را دعوت کرده‌ایم تا نظر بدهید که ما چه کار کنیم. برخی از نظامیان و غیرنظامیان نظراتی ابراز می‌کنند. قرار می‌شود روز چهارشنبه بعدازظهر تظاهرات در پشتیبانی از قانون اساسی و دولت قانونی در میدان *بهارستان* انجام گیرد».

در تماس تلفنی دیگری در همین روز *مهندس بازرگان* ملاقاتی را که *مقدم*، رئیس وقت ساواک با ایشان داشت گزارش داد: «*مقدم* گفته است: من از باب ارادت به آقا خیلی نگران هستم برای آمدن آقا. نگرانی از طرف ارتش است، از طرف مردم است، مردم تمام این پیش‌بینی‌ها را کرده‌اند. *مقدم* اظهار علاقه کرده است که با سایر دوستان، آقایان بهشتی و سایرین نیز دیدار کند.»

بازرگان در ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۷ اطلاع داد:

«۱. استفاده از گاز مایع که برای تأمین نیاز داخلی است، مقادیری زیاد آمده است که باید صادر کرد. نظر آقا چیست؟

۲. دبیر اول سفارت انگلیس آمده است و درخواست وقت ملاقات برای سفیر انگلیس می‌کند.

۳. دو شب قبل با *سفیر آمریکا* در حضور آقای *موسوی اردبیلی* در منزل یکی از دوستان ملاقات کردیم. مذاکرات مفید بود. اصرار آن‌ها این است که کارها از مجرای قانون اساسی فعلی انجام شوند. اگر *رفراندم* قانونی بشود و رأی به جمهوری اسلامی هم داده شود، حرفی نداریم. اگر شما غیرقانونی عمل کنید ممکن است فقط از جانب روس‌ها مورد شناسایی و پذیرش قرار بگیرید. سفیر آمریکا هم چنین توضیح داد که با ارتش طوری برخورد شود که تصادم پیش نیاید.»

سفر و دیدار دکتر بهشتی

دکتر بهشتی یکی از سه نفری بود که آیت‌الله خمینی به آن‌ها مأموریت داده بود که شخصیت‌های سیاسی مورد وثوق را به ایشان برای عضویت در شورای انقلاب معرفی کنند. برای ستاد اجرای برنامه سیاسی تدوین شده، آقای دکتر بهشتی به پاریس فراخوانده شدند.

آشنایی من با دکتر بهشتی به دوران مبارزات ملی شدن نفت و فعالیت در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران برمی‌گردد. دکتر بهشتی از جمله روحانیان جوانی بود که روابط نزدیکی با فعالان مسلمان دانشگاهی برقرار ساخته بود. او دارای افکاری روشن بود و شیوه‌هایی متناسب با زمان داشت. در دورانی که آموزش زبان خارجی، از جمله انگلیسی در حوزه‌های علمیه نامطلوب بود - دکتر بهشتی در دبیرستان حکیم نظامی قم انگلیسی درس می‌داد.

هنگامی که دکتر بهشتی به دعوت بازرگانان ایرانی برای اداره مرکز اسلامی هامبورگ دعوت شد و در هامبورگ مستقر گردید، روابطی میان ایشان با فعالان جنبش اسلامی خارج از کشور برقرار شد. دوستان ما هم در تماس منظم با ایشان قرار گرفتند. من نیز از آمریکا با ایشان مکاتبه داشتم. (جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت - دفتر دوم - نامه‌ها)

آقای بهشتی در اواسط سال ۱۳۵۷ به آمریکا و به تگزاس آمد و با هم دیدار کردیم و گفتگوی ما درباره جنبش و چگونگی سازمان‌دهی آن طولانی بود. ایشان به طور جدی برای تشکیل حزب جدیدی برنامه‌ریزی کرده بود. در این حزب جدید پیش‌بینی شده بود که هیئتی از روحانیان، بر تمامی فعالیت‌های حزب نظارت تامه و حق و تو داشته باشند، نظیر ۵ مجتهد برجسته‌ای که بر طبق قانون اساسی (مشروطه) تمامی مصوبات مجلس را باید امضا کنند. من با این نظر ایشان موافق نبودم. الگوی مورد بحث من در همکاری میان روشنفکران دینی و روحانیان، همکاری آیت‌الله طالقانی با مهندس بازرگان و دکتر سحابی در شورای مرکزی نهضت آزادی ایران بود. دکتر بهشتی از این موضع‌گیری من چندان راضی

نمود و در روابط بعدی ما اثر منفی گذاشت. دکتر بهشتی هم چنین توضیح داد که مرجعیت باید شورائی باشد. یک فرد دیگر نمی‌تواند به تمام مسائل امروزی وارد باشد و نظر بدهد، باید جمعی باشد و باید کسانی در شورای مرجعیت باشند و مراجع را اداره کنند. من با این نظر ایشان موافق بودم. خود ایشان هم داوطلب عضویت در شورای مرجعیت بود. دکتر بهشتی از هیوستون به نیویورک و از آن جا به واشنگتن رفت. شنیدم در واشنگتن با بعضی از مقامات وزارت خارجه آمریکا دیدار و گفتگو داشته است. اما از کم و کیف آن آگاه نشدم.

دکتر بهشتی در پنجم آذر ۱۳۵۷ به پاریس آمد. در دیدار با ایشان، یک نسخه از برنامه سیاسی تدوین و تصویب شده را به ایشان دادم. از این برنامه استقبال و از من به خاطر تهیه آن تشکر کرد. ایشان چندین جلسه با آیت‌الله خمینی در خلوت دیدار و گفتگو کردند که من از آن‌ها اطلاعی پیدا نکردم. سفر ایشان به پاریس مصادف بود با سفر آقایان دکتر سنجابی و مهندس بازرگان. دکتر بهشتی یک یا دو جلسه هم با این آقایان دیدار و گفتگو کرد و سپس به ایران بازگشت.

ارتباط ما از طریق تلفن ادامه یافت. ایشان رویدادهای مهم را گزارش می‌داد که به آیت‌الله خمینی بگویم و نظرات ایشان را بگیرم و به آقای دکتر بهشتی منتقل کنم. در ۲۶ دی‌ماه (۱۹۷۸/۱/۱۶) در یک گفتگوی تلفنی نظر آیت‌الله خمینی را در مورد تماس و گفتگو با سران ارتش به آقای دکتر بهشتی اطلاع دادم.

در مورد سفرشان به قم و دیدار و گفتگو با «مراجع ثلاث» (شریعتمداری، گلپایگانی، مرعشی)، جهت تعیین نماینده‌ای برای شورای انقلاب، پرسیدم گفتند هنوز فرصت نکرده‌اند به قم بروند.

آقای دکتر بهشتی هم چنین از من خواستند که به آقایان مهدی نواب و همایون یاقوت فام، از اعضای فعال اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و نهضت آزادی ایران در اروپا، خبر بدهم که هر چه زودتر، برای انجام کارهای ضروری، به ایران بروند. در مورد موجودی نفت کوره خواستند که آیت‌الله خمینی به کمیته نفت مأموریت بدهند که تولید و فروش نفت کوره را هم مدیریت کند.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۳۵

بر اثر اعتصابات گسترده کارگران و کارمندان مشکلات متعددی برای مردم پیش آمده بود. دکتر بهشتی در گفتگوی تلفنی پیشنهاد کرد که آیت‌الله خمینی هیأتی را برای مدیریت اعتصاب‌ها معین و معرفی کند.

ضرورت تشکیل چنین هیأتی چند روزی بود که در نوفل‌لوشاتو مورد بحث بود. افرادی به عنوان اعضای آن پیشنهاد شده بودند: دکتر سجابی، مهندس اکبر معین‌فر، دکتر مهدی ممکن، دکتر کاظم یزدی، مهندس تاج، دکتر جواد باهنر، رجایی، دکتر بنی اسدی، مهندس مصطفی کتیرایی.

دکتر بهشتی گزارش داد که نتایج کار هیأت نفت بسیار رضایت‌بخش بوده است. مدیران قسمت‌های مختلف، بدون کارشکنی همکاری وسیع کرده‌اند. اما توده‌ای‌ها همکاری نمی‌کنند و بعضی از آن‌ها کارشکنی هم می‌کنند. ایشان هم چنین اظهار داشتند که اعلامیه آقا در مورد نظامی‌ها بسیار خوب بوده و حسن اثر داشته است. در مکالمه تلفنی دیگری در همین روز، دکتر بهشتی گزارش داد:

«۱- پیغام آقا در مورد تکمیل اعضای شورای انقلاب رسید. قصوری در کار نیست. تقریباً و تحقیقاً کار تمام است. ایشان گفتند فردا شب بین ساعت ۹:۳۰ - ۱۰:۳۰ به وقت تهران مجدداً تماس می‌گیرند و نتیجه را خواهند گفت.»

توضیح آنکه، به علت تأخیر در معرفی اعضای شورای انقلاب و تکمیل آن، آیت‌الله خمینی در اواسط آبان‌ماه ۱۳۵۷ (۴ ذی‌الحجه ۱۳۹۸)، یادداشتی برای دکتر بهشتی فرستادند.^(۱۲) توضیحات آقای دکتر بهشتی، در واقع جواب به این یادداشت بود.

۲- آقای دکتر بهشتی مجدداً تأکید کرد که هیأتی برای مدیریت اعتصاب‌ها تعیین و معرفی شود.

۳- ضرورت تأسیس یک نیروی مسلح داوطلب با نام «گارد ملی» یا گارد انتظامات، با استفاده از افراد با سابقه بازنشسته را مطرح کرد. آیت‌الله خمینی این پیشنهاد دکتر بهشتی را تأیید کردند و پیغام دادند: عمل کنید.

۴- دکتر بهشتی توصیه کرد که آیت‌الله خمینی پیرو اطلاعیه‌های قبلی مرتب تأکید کنند که توطئه‌هایی در کار است. تأکید شود که روحانی و سیاسی همه باید با هم کار کنند و جلوی هر بهانه‌ای را به هر صورتی بگیرند.

۵- اضافه کردند که «جراید کم و بیش آزادند و مطالب را با کمی اختلاف می‌نویسند». روز بعد، در ۲۷ دی ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۹/۱/۱۷: در تلفن دیگری با آقای دکتر بهشتی مسائل زیر مطرح شد:

۱- «در مورد اهواز پرسیدم، گفتند شنیده‌ایم باید تحقیق شود. (متأسفانه در متن یادداشت موضوع مسأله اهواز نیامده است).

۲- در مورد سفر به قم گفتند، رفته‌اند، صحبت کرده‌اند، گفتگوها مفید بوده است. مراجع ثلاث تصمیم نهایی خود را خواهند گرفت و در اسرع وقت خبر می‌دهند. دو نفر آقایان گلپایگانی و مرعشی نجفی استقبال کردند.

۳- عضویت دو نفر آقایان سرتیپ مسعودی و دکتر سبحانی در شورای انقلاب تصویب و نهایی شد.

۴- تماس با نظامیان به طور قطع مفید است. حفظ معیارها آسان است متزلزل نباشید، ژست منفی، مضر است.

۵- اعلامیه جدید آقا تا قبل از جمعه به ما برسد.»

بعد از گزارش این مکالمه به آیت‌الله خمینی، ایشان جواب دادند:

۱- «با تماس و گفتگو با نظامیان موافقت، تماس بگیرید، دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال و احوال ارتشی‌ها خیلی بهتر از زمان شاه خواهد شد. قولی ندهید که عملی نشود.

۲- یک نفر را برای احراز پست نخست وزیر معین و معرفی کنید که وزرا و همکاران خود را بررسی و معرفی نماید.»

اما جریان اهواز که روز قبل در گفتگو مطرح شده بود به شرح زیر است:

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۳۷

«یک دسته چماق به دست با کمک و پشتیبانی ارتش به مردم حمله کرده‌اند. تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها معلوم نیست. مردم در منازل مانده‌اند. در تهران پارس هم قرار بوده است چنین شود. اما جلوگیری شد. تماس با شهرستان‌ها ادامه دارد و کوشش می‌شود این نوع حوادث در سایر نقاط تکرار نشود.»

روز بعد، ۲۸ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۱۸/۱/۷۹، در گفتگوی دیگری دکتر بهشتی گزارش داد که:

«بین جعفریان استانداری خوزستان و فرماندار نظامی اختلاف شده است. استانداری چماق به دست‌ها را جمع آوری کرده و به خیابان ریخته‌اند. و فرماندار نظامی جلوی آن‌ها را گرفته است. در یک گردهمایی، آقای خزعلی برای مردم صحبت و آن‌ها را به آرامش دعوت کرده است. با وجود این به مردم حمله و ده‌ها نفر را به خاک و خون کشیده‌اند.»

گفتگوی تلفنی دکتر بهشتی در ۸ بهمن ۵۷ برابر با ۲۸/۱/۷۹:

- ۱- اقداماتی برای آرام کردن مردم و جلوگیری از تخریب‌ها انجام شده است.
- ۲- روحانیت مبارز، به عنوان اعتراض به جلوگیری از بازگشت آیت‌الله خمینی به تهران در مسجد دانشگاه تهران متحصن شده‌اند.
- ۳- علمای شهرستان‌ها نیز تماماً به روحانیت مبارز پیوسته‌اند.
- ۴- رفتارهای خشن اگر بیش از این ادامه پیدا کند و مزاحم کار ملت بشوند، به مردم مقابله قهرآمیز را اجازه خواهیم داد.
- ۵- به موجب اخبار تأیید نشده، بسیاری از ارتشی‌های ملی و مذهبی را اخراج و تصفیه می‌کنند.»

سفر و دیدار آیت‌الله موسوی اردبیلی و مهندس سحابی

در اوایل دی‌ماه ۵۷ مهندس سحابی به پاریس آمد. این هنگامی بود که آیت‌الله موسوی اردبیلی هم، که از جانب آیت‌الله خمینی برای انتخاب و معرفی اشخاص جهت عضویت در شورای انقلاب تعیین شده بودند، در پاریس بودند. مهندس

عزت/الله سبحانی هم به عضویت در شورای انقلاب دعوت شده بودند. تا آن زمان آقایان بهشتی، مطهری، هاشمی، باهنر، موسوی اردبیلی، و شاید هم خامنه‌ای، عضو گروه روحانیان بودند، و برای شورای انقلاب هم آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، سید/احمد صدرحاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، مهندس عزت‌الله سبحانی و تیمسار مسعودی تعیین شده بودند.

با توجه به حضور آقایان موسوی اردبیلی و عزت‌الله سبحانی در پاریس چند جلسه مشترک با آیت‌الله خمینی برگزار شد (۹ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۸/۱۲/۳۰). در این جلسه سه نفری در حضور آیت‌الله خمینی گزارش آقای طالقانی مورد بحث قرار گرفت و قرار شد که لیست اسامی گزارش شده برای بررسی و انتخاب نهایی به گروه مشورتی داخل ارجاع شود. در همین دیدار بود که به آیت‌الله خمینی گزارش داده شد که اویسی با مهندس بازرگان تماس گرفته و به تفاهماتی رسیده‌اند. (توضیحات بیشتر در این باره در جای دیگری آمده است).

بعد از ملاقات با آیت‌الله خمینی، جلسه سه نفری ادامه پیدا کرد. در بحث سه نفری، مسأله اصلی تشکل و سازماندهی جنبش، جهت‌گیری در جنبش، وحدت در جهت‌گیری به رهبری آیت‌الله خمینی و برخی از مسائل دیگر بحث شد. من یک کپی از برنامه راهبردی تدوین و مصوب را به آن‌ها دادم. هر دو استقبال و تشکر کردند. در این جلسه هم چنین عضویت سه نفر آقایان سیدعلی خامنه‌ای، زنجانی و طالقانی برای شورای انقلاب مطرح شد. گفته شد که حاج سیدرضا زنجانی پیرمردی است که حرکت و فعالیتش مشکل است. اما خوب است از مسائل مطلع باشند تا خود را هماهنگ کنند. طالقانی هم مشکلاتی دارد اما قابل حل است. اما به هر حال باید باشد. قبلاً هم معرفی شده بود. درباره جمعیت حقوق بشر و افراد آن بحث شد، من جز چند نفری بقیه را نمی‌شناختم. آن‌ها گفتند این جمعیت مجموعه‌ای است از جمعیت‌ها و گروه‌ها و برخی از آن‌ها بسیار متشخص و آبرومندند. از جمع آن‌ها روی آیت‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی نظر دادند که خوب است. آقای موسوی اردبیلی توضیح دادند که جمعیت دیگری هم دارند که چند نفری هستند و رابطه را حفظ کرده‌اند.

در مورد جبهه ملی گفته شد که جناح‌های مختلف دارد. برخی از آن‌ها نهضت را از اصل و فرع رد می‌کنند. نمی‌توانیم به آن‌ها کم‌ترین مجالی بدهیم. جناح‌های غیراسلامی را باید نفی کرد. اگر خواستند دنباله روی بکنند، بکنند اگر خواستند مخالفت بکنند، با نظر آقا مخالفت کرده‌اند.

اینها مطالب آقای موسوی اردبیلی بود. هم چنین گفته شد که آقای بهشتی در مورد دعوت آیت‌الله طالقانی از نمایندگان گروه‌ها و جمعیت‌ها مطلع بوده است. طالقانی خطبه‌ای خوانده در جلسه و هر کدام پیشنهادهایی داده‌اند. مهندس سحابی معتقد بود که باید بین کارهای طالقانی و برنامه شورای در حال تشکیل تلفیقی به عمل آید. در مورد نیروهای جبهه ملی، حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران بحث شد و هر یک از این گروه‌ها ارزیابی شدند.

همچنین خطر احتمالی کمونیست‌ها و شیوه عمل آن‌ها از طریق نفوذ در سازمان‌های سیاسی ملی و یا اسلامی بررسی شد. مهندس سحابی گزارش مفصلی از جلسه منزل طالقانی داد که چون عین گزارش کتبی آن آمده است از تکرار آن خودداری می‌کنم.

در پایان روی چند مسأله جمع‌بندی و مجدداً تکیه شد: ۱- ادغام ابتکار طالقانی در این شورای جدید، ۲- بررسی مشکلات کار، ۳- با غیرمذهبی‌ها اگر برخورد سخت کنیم آن‌ها می‌روند سراغ کمونیست‌ها باید با آن‌ها به مدارا رفتار کرد.

چند روز بعد آیت‌الله موسوی اردبیلی به تهران بازگشتند. مهندس عزت‌الله سحابی هم که از سال ۱۳۵۰ زندانی و تازه آزاد شده بود، برای کمی استراحت و معالجه خانمش با تأیید آیت‌الله خمینی راهی لندن و آمریکا شد. با آقای موسوی اردبیلی هم قبل از آمدن مهندس عزت‌الله سحابی، دو یا سه جلسه مشترک با آیت‌الله خمینی برگزار شد و مسائل و پیشرفت کارها مورد بررسی قرار گرفت. آیت‌الله خمینی از اینکه دوستان ایران در انتخاب افراد برای شورا کُند حرکت می‌کنند، گله کردند. هم چنین آقا در این جلسه، در حضور آقای موسوی اردبیلی راجع به عضویت دو نفر آقایان قطب‌زاده و بنی‌صدر برای عضویت در شورای

انقلاب از من نظر خواستند. من مایل نبودم اظهارنظری بکنم. اما آیت‌الله خمینی دو بار سؤال خود را تکرار کردند و گفتند در مشورت هر نظری بدهی، غیبت محسوب نمی‌شود، من بالاخره جواب دادم که مخالفم و دلایل مخالفت خود را نیز بیان کردم. این دو نفر برای عضویت در شورای انقلاب دعوت نشدند تا وقتی که دولت موقت تشکیل شد و ما بر طبق اساسنامه شورای انقلاب، با قبول عضویت در کابینه، از عضویت در شورای انقلاب استعفا دادیم. در آن موقع بود که آن دو را هم برای عضویت در شورا دعوت کردند!

در ۱۸ دی ماه ۵۷ برابر با ۸ ژانویه ۷۹، آقای موسوی اردبیلی از تهران گزارش داد که پیغام‌ها را به آیت‌الله طالقانی رسانیده‌اند و با حاج سیدابوالفضل زنجانی هم جلساتی برگزار کرده‌اند. طرح تهیه شده در پاریس (برنامه سیاسی) را هم بین دوستان مطرح کرده‌اند و مرتب جلساتی دارند. نتیجه مذاکرات را نوشته‌اند و خواهند فرستاد. یک نفر جدید را هم برای عضویت در شورا تصویب کرده‌اند و بقیه را هم دنبال می‌کنند و مشغولند به محض نتیجه‌گیری گزارش خواهند داد. به این ترتیب از مسأله‌ای که ممکن بود بحران و جنجال ایجاد کند، جلوگیری شد.

سفر و دیدار آیت‌الله منتظری

آیت‌الله منتظری در هشتم آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و سپس در ۲۷ آذر به پاریس آمد. به هنگام دیدار ایشان آیت‌الله خمینی من هم حضور داشتم. این اولین دیدار حضوری من با آیت‌الله منتظری بود. اما من دورادور با ایشان آشنا بودم. هنگامی که در دهه ۴۰ ایشان به سبب حمایت از آیت‌الله خمینی زندانی شده بودند، نامه تظلم‌خواهی به دبیرکل سازمان ملل متحد نوشتند که توسط دوستان برای ما به آمریکا فرستاده شد. ترجمه این نامه را برای سازمان ملل فرستادیم. در سال‌های بعد، که مجدداً زندانی شدند در هر نامه و یادداشتی برای سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر آزادی ایشان یکی از مطالبات بود. در اعتصاب غذای پاریس و نیویورک در اکتبر ۱۹۷۷ (مهر ۱۳۵۶)، آزادی ایشان نیز یکی از خواسته‌ها بود (شرح این اعتصاب غذا در جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت، آمده است).

در مکاتبات دوستان نجف، به ویژه آقای دعایی، شرح خوبی درباره آیت‌الله منتظری نوشته شده بود. آقای دعایی در معرفی آقای منتظری می‌نویسد که ایشان بعد از آیت‌الله خمینی از بزرگ‌ترین مراجع محسوب می‌شوند و در واقع جانشین آیت‌الله خمینی هستند. (جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت، دفتر دوم، نامه‌ها).

آقای منتظری در ابتدای این دیدار به آیت‌الله خمینی متذکر شدند که مطالبی را می‌خواهند به طور خصوصی بیان کنند. منظور ایشان این بود که من در جلسه نباشم. من به آیت‌الله خمینی گفتم اصراری ندارم در این جلسه بمانم، اگر اجازه بدهید می‌روم. آیت‌الله خمینی در پاسخ آقای منتظری گفتند که فلانی محرم ماست و حضور ایشان بلامانع است. آقای منتظری سپس مطالب خود را بیان کردند. بخشی از صحبت‌های ایشان در باره مناسبات نه چندان مساعد و رضایت‌بخش میان روحانیان هوادار آیت‌الله خمینی بود و توصیه به اینکه باید آیت‌الله خمینی کاری کنند که این مناسبات بهبودی پیدا کند و همه با هم کار کنند و کسی از مجموعه حذف نشود.

نکته دیگری که آقای منتظری مطرح ساختند، پیام یا تصمیم شورای سلطنت بود. آقای منتظری این مطلب را از روی یک نوشته خواندند. ظاهراً این متن در تهران، با مشورت برخی از روحانیان هوادار آیت‌الله خمینی نوشته شده بود. آیت‌الله خمینی این متن را به من دادند و از من نظر خواستند. خلاصه این متن این بود که شورای نیابت سلطنت حاضر است هر کس را که آیت‌الله خمینی بخواهند و معرفی کنند به نخست وزیری منصوب کند. یعنی ابتدا مجلس شورای ملی، بختیار را با قید سه فوریت استیضاح و عزل کند و نخست وزیر مورد نظر آیت‌الله خمینی را به مجلس معرفی نماید و از مجلس برای ایشان رأی اعتماد بگیرد. سپس شورای سلطنت، مجلس شورای ملی را منحل می‌سازد و در نهایت این شورا خود را نیز منحل می‌کند و کشور می‌ماند و آیت‌الله خمینی و نخست وزیر مورد تأیید ایشان و اداره مملکت. شورای سلطنت در واقع می‌خواست به استناد اختیاراتی که شاه در مورد عزل و نصب نخست وزیر و انحلال مجلس، برخلاف قانون اساسی

به دست آورده بود، این کارها را انجام بدهد. من با این راه حل مخالفت کردم و در حضور آقای منتظری مطرح ساختم که ما سال‌هاست علیه دخالت‌های غیرقانونی شاه مبارزه می‌کنیم. شعار «شاه سلطنت کند نه حکومت» به همین معنا بود. اما شاه با تشکیل مجالس موسسان فرمایشی اختیاراتی فراقانونی برای خود کسب و مشروطه سلطنتی را به حکومت استبداد سلطنتی تبدیل کرد. پذیرش پیشنهادهای شورای سلطنت، یعنی صحه گذاشتن و قبول اختیارات فراقانونی شاه. ما نباید این را بپذیریم. این اختیارات شاه بر خلاف قانون اساسی مشروطه بود. از آیت‌الله خمینی پرسیدم آیا شما اطمینان قطعی دارید که این انقلاب پیروز می‌شود و نظام سلطنتی منحل می‌گردد؟ اگر به هر دلیلی، ولو با احتمال بسیار کم، روزی سلطنت برگردد، ما نمی‌توانیم اختیارات غیرقانونی شاه را نفی کنیم، چرا که خود در یک فرصت تاریخی آن‌ها را پذیرفته‌ایم. این یک انقلاب است. دولت و نظام جدید نباید مشروعیت خود را از نظام سلطنتی به دست آورد. انقلاب مردمی این مشروعیت را به دولت جدید می‌دهد.

آیت‌الله خمینی با این استدلال من موافقت کردند. نظر منفی خود را در همان جلسه اظهار داشتند تا ایشان در تهران این نظر را به دوستان برسانند.

آقای منتظری در ۱۶ دی‌ماه پاریس را، از طریق هوایی به عراق و راه زمینی به تهران ترک کردند.

سفر و دیدار دکتر سنجابی

آقای دکتر سنجابی، در ۲۸ دی‌ماه ۱۳۵۷، به همراه آقایان مانیان و مهدیان به پاریس آمدند. حاج محمود مانیان از بازاریان بسیار فعال در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت و هوادار دکتر مصدق بود. در خرید اوراق قرضه ملی، او و سایر بازاریان، از جمله شمشیری و حاج محمد تقی انوری زاده کمک‌های خوبی کردند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، جمعی از بازاریان، از جمله حاج محمود مانیان و شمشیری بازداشت و به جزیره خارک تبعید شدند. حاج محمود مانیان علاوه بر

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۴۳

عضویت در جبهه ملی، در امور خیریه نیز فعال بود. او از مؤسسين اولیه سازمان سالمندان کهریزک و عضو هیأت امناء آن بود.^(۱۲) مهدیان از افراد علاقمند به جنبش و نزدیک به گروه مؤتلفه اسلامی بود. در سال ۱۳۵۶ به آمریکا آمد و از جانب دوستان داخل برای من پیغام آورد که به دلیل گسترش ابعاد جنبش، توصیه کرده بودند از کار علمی دانشگاهی استعفا بدهم و تمام وقت برای پیشبرد جنبش کار کنم. آن‌ها تعهد کرده بودند که حقوقی را که من از محل کارم دریافت می‌کنم بپردازند و جبران کنند.

از سفر دکتر سنجابی به پاریس توسط دکتر مکری باخبر شدم. دکتر مکری اهل سنندج و از شخصیت‌های مورد احترام کردها بود. وی سال‌ها در پاریس مقیم بود و در دانشگاه تدریس می‌کرد. در «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، شرح سفر آقای دکتر سنجابی به پاریس و ذاکرات انجام شده را آورده‌ام. دکتر سنجابی دوبار با آیت‌الله خمینی دیدار کرد. بعد از دیدار اول، از طریق بنی صدر اطلاع داد که چون برای دیدن فرزندش عازم آمریکا است، می‌خواهد دیدار مجددی داشته باشد. اما خبرها حاکی از این بود که کنفرانس بین‌الملل سوسیالیست‌ها در آمریکا (یا کانادا) برگزار می‌شود و آقای دکتر سنجابی هم برای شرکت در این کنفرانس دعوت شده‌اند. تحلیل و برداشت بعضی از نزدیکان آیت‌الله خمینی (از جمله دکتر صادق طباطبائی)، که به آیت‌الله خمینی نیز منتقل شد این بود که اگر آقای دکتر سنجابی بعد از این دیدار به آمریکا برود و در آن جا در باره مسائل ایران با ایشان صحبت شود، اینگونه تلقی شود که دکتر سنجابی از طرف آیت‌الله خمینی مأموریتی دارد:

«سنجابی گفت من برای دیدن فرزندم عازم آمریکا هستم و پس از مسافرت مجدداً خدمتتان می‌رسم. پس از این دیدار من خصوصی به آقای خمینی گفتم که الان کنفرانس سالانه سوسیال دموکرات‌ها در آمریکا است و به احتمال قوی سنجابی که به آمریکا می‌رود در این مجمع هم شرکت می‌کند و ممکن است در مورد مسائل ایران هم در آن جا صحبت کند و از این ملاقات با شما هم حرف بزند. این امکان وجود دارد که برخی تصور کنند ایشان از طرف شما به آن جا رفته یا رابط

شما با آمریکائی‌هاست. اگر از آمریکا مجدداً به این جا بیاید و با شما ملاقات کند این تلقی بیشتر تقویت می‌شود. آیت‌الله خمینی در آن لحظه در برابر حرف من عکس‌العملی نشان ندادند اما روز بعد توسط آقای اشراقی به بنی‌صدر که میزبان سنجابی در پاریس بود پیغام دادند که اگر آقای سنجابی به آمریکا برود من دیگر ایشان را نمی‌پذیرم. آقای سنجابی که روی ملاقات با آیت‌الله خمینی حساب می‌کرد از مسافرت به آمریکا منصرف شد. «کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۸۱»

آیت‌الله خمینی از من هم در این مورد پرسیدند. نظر دادم که با توجه به این شائبه بهتر است دکتر سنجابی یا از دیدار شما صرف‌نظر کند یا از سفر به آمریکا. آقای مانیان ماجرای ارسال دسته‌های گل به سفارت فرانسه را، به مناسبت سفر آیت‌الله خمینی به پاریس، به تفصیل برای من شرح داد. این ابتکار در انعکاس نظر مردم و وضعیت دولت فرانسه در افکار عمومی و تاثیر آن در برخورد با آیت‌الله خمینی در پاریس بسیار مفید بود.

سفر و دیدار آیت‌الله لاهوتی

آیت‌الله لاهوتی به همراه همسر دوم و فرزندش به نوفل‌لوشاتو آمد و در همان مهمانسرای کذایی دهکده اتاقی گرفت و مستقر شد. او فعالیت خاصی نداشت. همسر من با خانواده او بسیار الفت پیدا کرد و اغلب باهم گفتگو می‌کردند. آقای لاهوتی برای من داستان زندان اوین و شکنجه‌های ساواک را شرح داد. او جای سوزاندن پوست سینه‌اش را با سیگار روشن و زخم‌های پایش را، نشان داد. بازجوها او را شکنجه می‌دادند تا او به لعن و سب آیت‌الله خمینی پردازد. اما او آنچنان شیفته بود که شکنجه‌ها را تحمل کرده بود اما حاضر به آنچه آن‌ها می‌خواستند نشده بود.

لاهورتی را من مرد پاک و بی‌آلایشی یافتم. او خصوصیات یک مرد گیلک را داشت. علاوه بر این، او صدای دلنشینی داشت و در مواقعی اشعاری را به آواز گیلکی می‌خواند.

دو پسر لاهوتی، دامادهای هاشمی بودند. اما لاهوتی با شیوه و منش هاشمی و نیز سایر روحانیان فعال و نزدیک به آیت/الله خمینی توافق چندانی نداشت و پنهان هم نمی‌کرد. در جریان انقلاب، در پادگان باغشاه - که بعد از انقلاب نامش شد «حر»، مستقر گردید و توانست با نیروی ویژه کلاه سبزه‌ها روابط دوستانه خوبی برقرار سازد. وقتی سپاه پاسداران را تشکیل دادم، از آیت/الله خمینی برای لاهوتی، به عنوان نماینده رهبری در شورای فرماندهی سپاه حکم گرفتم. ماجرای تأسیس سپاه و مسائل مربوط به آن در جلد چهارم خاطرات به تفصیل آمده است.

سفر و دیدار دکتر حبیب‌الله پیمان

آقای دکتر حبیب‌الله پیمان در سفر خود به نوفل‌لوشاتو دیدارهای مکرری با دوستان فعال مقیم پاریس داشت و یک بار هم با آیت/الله خمینی دیدار کوتاهی داشت و در این دیدار ایشان نامه‌ای تایپ شده را به آیت/الله خمینی داد و گفت که نظراتشان را در این نامه نوشته است. من در این دیدار حضور نداشتم. بعد از پایان این دیدار و خروج آقای دکتر پیمان، آیت/الله خمینی که با ایشان آشنایی نداشتند درباره آقای دکتر پیمان از من پرسیدند... من سوابق فعالیت‌های آقای دکتر پیمان و بازداشت‌هایشان را توضیح دادم. آیت/الله خمینی نامه آقای دکتر پیمان را که خوانده بودند، به من دادند که بخوانم و نظر بدهم. این نامه در ۱۴ صفحه A5 تایپ شده، شرح وضعیت جنبش در داخل ایران بود. در این نامه دکتر پیمان ضمن تجلیل و حمایت از دکتر سنجابی، تعریض‌ها و اتهامات بسیار نادرستی علیه مهندس بازرگان و سیداحمدصدرحاج سید جوادی مطرح کرده بود.^(۱۴)

سفر و دیدار حسن نزیه

آقای حسن نزیه، از حقوقدانان شناخته‌شده ایران در دی‌ماه ۵۶ به پاریس آمد. حسن نزیه سابقه‌ای طولانی در مبارزات ملی داشت. او کسی بود که در زمان دانشجویی‌اش در دانشکده حقوق، در سال ۱۳۲۱ یا ۱۳۲۲، به همراه دانشجویان دیگر

به احمدآباد رفت و دکتر مصدق را، که از زمان رضا شاه در احمدآباد تبعید و تحت نظر بود، به تهران آوردند و نامزد انتخابات مجلس چهاردهم کردند. دکتر مصدق در زمان نخست وزیری اش با استفاده از قانون اختیارات، اقدامات برجسته و ماندنی انجام داد. یکی از آنها تاسیس بانک ساختمانی و دیگری تأسیس سازمان بیمه های اجتماعی کارگران ایران بود. نزیه به سمت مدیر کل حقوقی این سازمان منصوب شد. در دورانی که من در بخش دارویی این سازمان کار می کردم. با دوستان همفکر، چه به لحاظ مذهبی و چه سیاسی، نظیر مهندس حساسیان (از اعضای برجسته نهضت خدایپرستان سوسیالیست)، رئیس شعبه تهران و نیز حسن نزیه در تماس بودم.

نزیه در دوران مبارزات زیرزمینی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با نهضت مقاومت ملی همکاری می کرد. در هنگام تأسیس نهضت آزادی ایران به این گروه پیوست. اما چون از جهت فکری تجانسی با مجموعه نداشت آرام آرام جدا شد و کناره گیری کرد. در سفر به پاریس و دیدارش با آیت الله خمینی (در ۲۶ دی ماه ۵۷) مطالب زیر را مطرح کرد:

۱. به مسأله امنیت و پلیس باید توجه شود. باید بررسی کرد که چگونه دوباره تشکیلات پلیس و شهربانی را به کار اندازیم.

۲. زمان تظاهرات تمام شده است، باید تشویق کرد که تظاهرات نشود، اعتصابات خاتمه یابد و مردم تشویق شوند بروند سر کار.

۳. اقتصاد مملکت فلج شده است، بازار تعطیل است؛ بانکها بخش خصوصی را می چرخانند، اقتصاد از تجارت تفکیک ناپذیر است. تعطیلی بازار اقتصاد را فلج کرده است.

۴. مسأله ابرقدرت ها: عده زیادی از مأموران شوروی به ایران اعزام شده اند. تحریک ابرقدرت ها علیه ایران ممکن است به توافق و وحدت نظر آنان در مورد مسائل ایران منجر شود و ابرقدرت ها دست به تجزیه ایران بزنند. البته آمریکا حاضر به قبول تجزیه ایران نخواهد بود. اما روسیه ممکن است به بهانه مبارزه با استعمار و امپریالیسم، خدای نکرده به فکر تجزیه ایران بیفتند.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۴۷

۵. ذخیره گندم کافی نیست. محتاج واردات آن از آمریکا هستیم. اگر سیلوها خالی شوند، بعد از سه ماه چه کار کنیم. برنج وارد می‌شود. توده‌های آتش مبارزه ضد آمریکایی‌ها را دامن خواهند زد.

۶. خطر کودتای به اصطلاح مثبت علیه شاه و کشتار آن‌ها و بعد اعلام جمهوری اسلامی.

۷. ضرورت تشکیل هیئت‌های مشاوره در پاریس و تهران در زمینه مسائل اجتماعی مالی - قضایی و امنیتی.

۸. ارائه طرح محمدرضا روحانی، وکیل دادگستری، درباره جمع‌آوری اسناد و مدارک و شواهد جنایات شاه.^(۱۵)

۹. همچنین درباره دستگاه قضایی کنونی، طرز کار آینده آن، وزیر دادگستری جدید، بحث کرد و نظر داد که دادگستری جدید به ناچار باید کار خود را ادامه بدهد تا قانون اساسی جدید تصویب بشود و بر اساس آن، کار شروع شود.

۱۰. تدارک انتخابات آینده در ایران از جهات علمی و عملی و دنیا هم نظارت خواهد کرد.

۱۱. درباره آذربایجان و نگرانی‌های مربوط به آن که روس‌ها تجاوز کنند و قضیه پیشه‌وری تکرار شود. نیاز به یک نظامی قوی در آن جا هست. نظیر سپهد احمد زنگنه، فرماندار نظامی زمان مصدق. از ارتشی‌های دیگری هم اسم برد، از جمله سرهنگ مسعودی، مجللی، مدنی، رحیمی که در جمعیت ایرانی حقوق بشر ایران کار می‌کند.^(۱۶)

۱۲. هیئت‌های برنامه‌ریزی برای جلوگیری از بروز و توسعه مشکلات.

۱۳. کمیسیون بررسی قوانین موجود و تنظیم قوانین جدید.

۱۴. گارد شورای انقلاب برای بسیج و مسلح کردن افراد صمیمی به نهضت با قید احتیاطات از میان جوانان - یا در واقع اسکورتی از مردم. به خصوص در موقع برگشت آقا به تهران حتی با لباس متحدالشکل.

۱۵. تشکیل شورای جمهوری اسلامی با شرکت علماء و شخصیت‌ها. برای بررسی چهارچوب حکومت اسلامی. نزیه از لوموند نقل کرد که سنجایی گفته است ما مورد مشورت نیستیم.

نزیه همچنین خلاصه‌ای از مطالب گاردین را بیان کرد که: اعلام تأسیس شورای جمهوری اسلامی، دولت را متزلزل کرده است. رهبران مخالف را نگران کرده چرا که طرف شور نبوده‌اند و ارتش را بیش از پیش تحریک نموده؛ بعضی از دوستان مذهبی، نظیر آیت الله شریعتمداری را نیز نگران ساخته است. گلیپایگانی و طالقانی هم شرکت ندارند.

۱۷. برخی از وکلای دادگستری در پاریس هستند که در تهیه و تدوین قوانین، حاضر به کمک و همکاری هستند.

۱۸. قبل از انتخابات مجلس مؤسسان، جلسه مشورتی از گروه‌ها تشکیل شود. (گروه بنی‌احمد را هم اسم برد). به صورت یک کنفرانس ملی همگانی برای بحث نظرات گروه‌ها.

آیت‌الله خمینی در پاسخ سخنان نزیه گفتند: انقلاب ما مربوط به همه گروه‌هاست نه یک شخص یا یک گروه. همه علاقه‌مندان به مملکت و اسلام. برخی از پیشنهادها هنوز وقتش نرسیده است. باید به همه گفت که کار نهضت مثل این می‌ماند که یک لشکر اجنبی حمله کرده، ما آن‌ها را بیرون کردیم حالا نوبت نوسازی است اول نوسازی است و بعد بنای مجدد.

سفر و دیدار آقایان احمدعلی بابائی و علاءالدینی

در ۲۵ مهرماه ۱۳۵۷ آقای احمد علی بابائی به همراه آقای علاءالدینی به پاریس آمدند. احمدعلی بابائی از بازرگانان بسیار فعال در سال‌های جنبش ملی شدن صنعت نفت بود. در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی او آیت‌الله طالقانی را به چالوس برد و نامزد انتخابات مجلس نمود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، او به فعالیت‌های سیاسی خود در قالب نهضت مقاومت ملی ادامه داد. در اردیبهشت

۱۳۴۰ به طائفانی - بازرگان - سحابی و یاران دیگر پیوست و در تاسیس نهضت آزادی ایران شرکت کرد. در بهمن ۱۳۴۱ همراه با سایر اعضای شورای مرکزی نهضت دستگیر و بعد از محاکمه در دادگاه نظامی به حبس محکوم شد. اما هیچگاه دست از مبارزه علیه استبداد برنداشت. بعداً هم عکسی از زندانیان نهضت در پادگان عشرت‌آباد برای ما به خارج از کشور فرستادند، که عکس آقای علی بابایی هم در آن گروه بود. وقتی گزارش جلسات دادگاه را برای ما فرستادند، با موضوع گیری‌ها و قاطعیت ایشان در دادگاه آشنا شدم. بعد از پایان محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی در دادگاه نظامی شاه، دیگر خبری از علی بابایی نداشتم تا وقتی یکی از بستگان ایشان به آمریکا آمد و از آن طریق آشنایی‌ها و مراوده تجدید شد

آقای علاء‌الدینی را هم یک بار قبلاً دیده بودم. قبل از سفر به پاریس ایشان به آمریکا آمده بودند و از طریق دوستان داخل ایران به ما معرفی شده بودند.

در دیدار با این دوستان در پاریس درباره مسائل مختلف ایران بحث‌های زیادی کردیم. اما علاوه بر این بحث‌ها، آقای علی بابایی که با فعالیت‌های اسلامی ما در آمریکا و در سطح جهانی، آشنایی داشتند مطرح کردند که به علت سیاستی که دولت شاه در مورد فعالیت مؤسسات وقفی و خیریه اسلامی اتخاذ کرده، سرمایه‌گذاری در این قبیل فعالیت‌ها بسیار سخت شده است. هر لحظه امکان و احتمال این هست که دولت آن‌ها را زیر پوشش و کنترل خود در بیاورد. به همین سبب بسیاری از دوستانی که مایل به سرمایه‌گذاری در امور خیریه اسلامی هستند، معتقدند سالم‌ترین و محفوظ‌ترین راه آن است که مؤسسات خیریه اسلامی مستقل در خارج از کشور تشکیل گردد تا به دور از سلطه دولت بتواند، فعالیت‌های اسلامی موثر داشته باشد.

قبل از آقای علی بابایی، برخی دیگر از برادران فعال داخل ایران نیز چنین مسأله‌ای را برای ما مطرح کرده بودند و موسساتی به همین منظور در اروپا و آمریکا در حال تاسیس بود. در خرداد ۱۳۵۶ آقای صدر به همراه آقای تولیت برای

تأسیس و ثبت بنیاد ظاهر به آمریکا آمدند. (رک: جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت). در آخرین سفری که به نجف کردم یکی از مسائل مورد نظر که قرار بود با آیت‌الله خمینی صحبت کنم کسب مجوز از ایشان برای دریافت وجوهات جهت ایجاد یک مرکز اسلامی مجهز در هوستن بود، که ایشان هم شفاهی موافقت کردند و قرار بود من کتباً سؤال کنم و ایشان هم کتباً جواب بدهند تا بتوانیم آن را در ایران توزیع کنیم.

آقای علی بابایی، با توجه به نوع فعالیت‌های گسترده اسلامی در خارج کشور و نیازهای مبرمی که وجود داشت و با توجه به وضعیت موسسات خیریه غیرانتفاعی در ایران، اطلاع دادند که سرمایه قابل ملاحظه‌ای (نزدیک به ۷۰۰۰۰۰ دلار) تهیه شده است که در خارج از کشور به کار بیفتد تا از درآمد ثابت آن منخارج فعالیت‌های اسلامی تأمین شود. ایشان همچنین اظهار داشتند که این امر در صورتی میسر و قابل قبول است که خود من مسئولیت اجرای آن را بپذیرم. من برای این دو برادر توضیح دادم که در آن موقعیت، که من سخت گرفتار فعالیت‌های روزمره در نوفل‌لوشاتو شده بودم، قبول این مسئولیت امکان نداشت. اما آن‌ها هم اظهار داشتند که به جز من به کس دیگری اعتماد نمی‌کنند. من قبول این امر را به هر حال موکول کردم به تماس و مشورت با برادران مسلمانی که در آمریکا با هم کار می‌کردیم. سپس من با این برادران که از اعضای هیئت امنای مؤسسه غیرانتفاعی خیریه‌ای بودند که مسئولیت فعالیت‌های اسلامی را در ابعاد گوناگون آن بر عهده داشتند، تماس گرفتم و نظر آن‌ها را جویا شدم. آن‌ها اصل پیشنهاد را تصویب و مسئولیت اجرای آن را تعهد کردند. من هم از جهات اسلامی و مالی به آن برادران کامل داشتم. به همین دلیل پیشنهاد آقای علی بابایی را تحت شرایطی پذیرفتم. سپس به پیشنهاد و اصرار من توافق نامه‌ای کتبی تنظیم و امضا شد که حدود و ثغور وظایف و تعهدات را خصوصاً برای برادرانمان در هیئت امنای مؤسسه غیرانتفاعی روشن می‌ساخت که منظور و هدف چیست؟

در آن موقعیت که سرنوشت آینده حرکت اسلامی ملت‌مان چندان مشخص نبود نمی‌توانستم آیت‌الله خمینی را رها کنم و به آمریکا برگردم. اگر چه از برخوردهای زهرآلود، به‌خصوص از جانب روحانیان هوادار پیرامون آیت‌الله خمینی و بعضی روشنفکران مسلمان سخت ناراحت بودم، اما احساس می‌کردم که می‌باید راهی را که شروع کرده‌ام تا به آخر بروم. بنابراین بسیار اهمیت داشت که برادران مسلمان همراه و همگام از کم و کیف توافق جدید خبر داشته باشند، تا بتوانند مفاد آن را اجرا کنند. ضمناً متن تهیه شده را آقای علاء‌الدینی نیز به عنوان شاهد امضا کردند.^(۱۶) یک رونوشت از این متن برای برادران مقیم آمریکا همراه با حواله وجه ارسال شد و به آن‌ها توصیه کردم تا آن را فعلاً در حساب مخصوصی به امانت بگذارند. سیر حوادث آن چنان بود که در نهایت به بازگشت ظفرمندان آیت‌الله خمینی به ایران و پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر گردید.

بعد از پیروزی انقلاب، موجباتی که ایجاد یک مؤسسه انتفاعی خیریه اسلامی را در خارج از کشور ضروری کرده بودند، از بین رفتند و تغییرات اساسی در شکل و محتوای فعالیت‌های اسلامی خارج از کشور به وجود آمد، و خود به خود ادامه چنان برنامه‌ای منتفی گردید. بنابراین با درخواست آقای علی‌بابایی سرمایه امانتی عیناً به ایشان عودت داده شد و از ایشان رسید کتبی دریافت کردم. بعدها شنیدیم که ایشان با آن سرمایه مدارس متعددی در نقاط مختلف بنا کرده‌اند.

دیدار آقای مهندس جلال‌الدین آشتیانی

آقای مهندس جلال‌الدین آشتیانی، فرزند میرزا مهدی آشتیانی، عالم و فیلسوف برجسته حوزه علمیه قم است. مهندس آشتیانی در دوره دانشجویی به همراه عده‌ای از دانشجویان سایر دانشکده‌ها جلسات بررسی موضوعات سیاسی، دینی و فلسفی دایر کرده بود. همزمان محمد نخشب (مکانیک) نیز جلسات مشابه‌ای با عده از جوانان دائر کرده بود. این دو گروه در نهایت به هم پیوستند و «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» را تأسیس کردند. آشنایی من با مهندس آشتیانی از همان

دوره آغاز شد. در جلد اول خاطراتم درباره «نهضت خداپرستان سوسیالیست» به تفصیل توضیح داده‌ام. ایشان بعد از اتمام تحصیلات در ایران برای ادامه تحصیل به آلمان (مونخ) رفت، در همان‌جا ازدواج کرد و مقیم شد. اگر چه در رفت و آمد دائم به ایران بود. بعد از سفرم به آمریکا به ندرت با ایشان تماس و ارتباط داشتم. با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران، گروه‌های سیاسی نیز تجدید فعالیت کردند. در گردهمایی احزاب و گروه‌های سیاسی به ابتکار آیت‌الله طالقانی، مهندس آشتیانی هم به عنوان نماینده نهضت خداپرستان سوسیالیست شرکت کرده بود. ایشان از مونخ به پاریس برای دیدار آیت‌الله خمینی آمد. در این دیدار آیت‌الله خمینی با یاد خیر و احترام بسیار از میرزا مهدی آشتیانی یاد کرد. مهندس آشتیانی به علت مرگ پسرش در یک حادثه رانندگی به شدت افسرده بود. در بیان مواضع اش بسیار تند و صریح بود. این دیدار بسیار سرد و کوتاه بود. مهندس آشتیانی بعد از برگشت به تهران در رابطه با این دیدار دو نامه برایم فرستاد.^(۱۷ و ۱۸)

درخواست مظفر فیروز برای دیدار

در دوران اقامت آیت‌الله خمینی در نجف، مظفر فیروز چندین بار سعی کرد به نجف برود و با آیت‌الله خمینی دیدار کند اما آیت‌الله خمینی موافقت نکردند. صادق قطب‌زاده در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۴۸ برابر با ۱ نوامبر ۱۹۶۹ درباره فعالیت‌های مظفر فیروز نوشت:

«مظفر فیروز، که در ختم مصداق در پاریس صحبت کرده بود در تلاش است که از این ماجرا استفاده کند و با رابطه‌ای که با سفیر عراق برقرار کرده است و گنده گوئی‌هایی که می‌کند، برای خود موقعیتی دست و پا کند و شریک این بازار شام گردد. در این خصوص با بلیط هواپیمای عراقی پیکی را خدمت حضرت آیت‌الله خمینی فرستاد، که آن پیک از دوستان نزدیک من بود و با من مشورت کرد. او را معرفی کردم که دوستانمان در عراق وسیله ملاقاتش را فراهم آورند. البته چندان موافق رفتنش نبودم. ولی از آن جا که می‌باید از عکس‌العمل آیت‌الله

مطلع گردم و از وضع آن جا مطلع، صلاح دیدم که برود. پیغام چنین بود: «من پسر دائی مصدق هستم... و مخالفت‌هایم با شاه سابقه تاریخی دارد. حال که آن حضرت نیز در چنین جریانی هستند، بهتر است موجباتی فراهم گردد که همکاری‌هایی بشود. من با تمام قوا در اختیار هستم که هر چه می‌فرمائید عمل کنم و هر چه احتیاج باشد، از پول و غیره در اختیار گذارم و اگر اجازه بفرمائید خدمت برسم، در صورتی که موافق نیستند، علت چیست؟»

سپس صادق در ادامه این گزارش می‌نویسد: «پیک پیغام را رسانید و خوشبختانه جواب حضرت آیت‌الله سکوت مطلق بود. حال باید دید عکس‌العمل مظفر فیروز از چه قرار است.»

مظفر فیروز را آشنایان با تاریخ معاصر ایران خوب می‌شناسند. پدرش را رضا شاه کشت و تخم کینه ریشه‌داری را در دل خانواده صولت‌الدوله پاشید. فعالیت او در همکاری با احمد قوام در تأسیس حزب دموکرات ایران و دولت وی در سال ۱۳۲۵ و درخواست امتیاز نفت شمال توسط روس‌ها چشم‌گیر بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ او به پاریس تبعید شد.

در اواخر روزهای اقامت و فعالیت ما در نوفل‌لوشاتو یکی از داوطلبان فعال در ستاد خبر داد که شخصی به نام مظفر فیروز می‌خواهد شما را ببیند. بیرون رفتم در خیابان با مظفر فیروز رو به رو شدم، برخوردی گرم و صمیمانه‌ای داشتیم. او ضمن حمایت از آیت‌الله خمینی و سرنگونی شاه، درخواست دیدار ایشان را داشت. با توجه به مواضع و روحیات آیت‌الله خمینی تردید داشتم که ایشان با این دیدار موافقت کنند. بنابراین جواب مثبت و مساعدی به او ندادم و تعیین وقت ملاقات را موکول به موافقت آیت‌الله خمینی کردم. قرار شد تماس بگیرد تا خبر بدهم. اما به یاد ندارم که مراجعه کرده باشد. اگرچه بعد از خروج شاه از ایران، برنامه دیدارهای روزانه آیت‌الله خمینی، مصاحبه‌ها و مراجعات آنقدر زیاد شده بود که اگر هم احتمالاً آمده بود، فرصت دیدار خصوصی را نداشت.

علاوه بر دیدارهای یادشده در بالا، شخصیت‌های دیگری هم برای دیدار با آیت‌الله خمینی به نوفل‌لوشاتو آمدند. از میان آن‌ها دیدار دکتر سید علی شایگان، دکتر سیف پور فاطمی، برادر بزرگتر دکتر حسین فاطمی، خسرو قشقائی و دکتر علی محمد (شاهین) فاطمی را، در ۲۹ دی‌ماه ۵۷ در یادداشت‌های روزانه‌ام نوشته‌ام.

دکتر سیدعلی شایگان را از سال‌های همکاری او با دکتر مصدق در جنبش ملی شدن نفت دورادور می‌شناختم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، او نیز به همراه دکتر مصدق بازداشت، محاکمه و محکوم شد. بعد از گذراندن دوره محکومیت و آزادی از زندان، به اتفاق جمعی از دانشجویان ملی، از جمله دکتر عباس شیپانی، به دیدن او رفتم. در این دیدار به او پیشنهاد کردیم که خاطرات خود را بنویسد. زیرا بسیاری از نکات تاریخی در جنبش ملی شدن نفت برای ما جوانان روشن نیست. نوشتن این خاطرات دینی است بر گردن شما. او پذیرفت اما هرگز کاری انجام نداد. دکتر شایگان بعد از آزادی از زندان از ایران خارج شد و به آمریکا مهاجرت کرد. در آمریکا او به همراه خانواده در شهر کوچک نیوراشل در حومه نیویورک اقامت گزید و در دانشگاه معروف «نیواسکول» به تدریس زبان فارسی پرداخت. در اوائل سال ۱۳۳۹ هنگامی که با فشار دولت آمریکا فضای سیاسی ایران کمی باز شد، جبهه ملی ایران فعالیت خود را از سر گرفت. در شهریور ۱۳۳۹ من برای گذراندن یک دوره آموزشی تخصصی به آمریکا رفتم. در اولین فرصت از دکتر شایگان دیدن کردم و پیغام‌هایی که از مهندس بازرگان و باقر کاظمی، در ضرورت فعالیت به نام جبهه ملی برای او بردم. او پذیرفت و با دعوت او شورای جبهه ملی آمریکا تشکیل شد. او به سمت ریاست شورا و من به عنوان دبیر شورا انتخاب شدیم. بعد از خروج از آمریکا و استقرار در خاورمیانه در سال ۱۹۶۴، ارتباط من با ایشان قطع شد. در نوفل‌لوشاتو این دیدار با ایشان بعد از ۱۴ سال بود. او بسیار پیر و شکسته شده بود به طوری که به سختی راه می‌رفت. او در دیدارش با آیت‌الله خمینی پشتیبانی و حمایت خود را از مبارزه ایشان علیه شاه، اعلام کرد.

دکتر سیف‌پور فاطمی سفیر ایران در سازمان ملل متحد در دولت دکتر مصدق بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد حاضر به همکاری با دولت کودتا نشد و استعفا داد و در آمریکا ماند و به تدریس در دانشگاه فرلی دیکنسون، نیوجرسی، پرداخت. در سال ۱۳۴۱، هنگامی که جبهه ملی شاخه آمریکا تشکیل شد او نیز عضو شورای مرکزی شد.

اما علی محمد فاطمی، معروف به شاهین، خواهرزاده دکتر سیدحسین فاطمی بود. او یکی از فعالان جنبش دانشجویی علیه شاه بود و در کنگره سازمان دانشجویان ایران در آمریکا، در سال ۱۹۶۱، عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شد. در سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ او در تمام اعتراضات علیه شاه فعالانه شرکت می‌کرد. همچنین نشریاتی به زبان انگلیسی در شهر نیویورک منتشر می‌ساخت. او روابط نزدیکی با برخی از مقامات آمریکا، از جمله روبرت کندی، وزیر دادگستری و برادر جان اف کندی، داشت. شاهین فاطمی بعدها تغییر مسلک سیاسی داد و هوادار شاه شد و به ایران سفر و با شاه دیدار کرد. هنگامی که شاه در سال ۱۹۷۷ به آمریکا آمد، دانشجویان ایرانی، اعضای انجمن‌های اسلامی و نیز کنفدراسیون دانشجویان ایران علیه شاه دست به تظاهرات گسترده‌ای زدند. سفارت ایران در واشنگتن با پرداخت هزینه سفر، تعدادی از دانشجویان را برای هواداری از شاه به واشنگتن آورد. گفته می‌شد که شاهین فاطمی در این برنامه نقش مهمی داشته است. در نوفل‌لوشاتو او اصراری برای دیدن آیت‌الله خمینی نداشت اما گفت که با مقامات آمریکا در ارتباط است و سپس تهدید کرد که در مورد گذرنامه من افشاگری خواهد کرد. پاسخ من به او این بود که نگران نیستم، هر کاری می‌خواهد بکند. این گفتگوی کوتاه آخرین دیدار ما بود. بعد از انقلاب هنگامی که پهلوی طلب‌ها (دو مقوله سلطنت طلب و پهلوی طلب را باید از هم جدا کرد) در خارج از کشور یک شورای پادشاهی تشکیل دادند، او مدت‌ها عضو آن بود، اما بنا به دلایلی که بر من روشن نیست، از آن‌ها جدا شد و در پاریس به تدریس دانشگاهی پرداخت.

ملاقات نماینده عشایر بویراحمدی - ۳۰ دی ماه ۱۳۵۷

بعد از رفتن شاه از ایران، سران عشایر مختلف ایران به پشتیبانی از آیت‌الله خمینی پیام فرستادند یا نمایندگانشان به دیدار ایشان آمدند. در ۳۰ دی ماه ۵۷، آقای شیده (غلامعلی مندی‌پور)، به عنوان نماینده عشایر بویراحمد فارس با آیت‌الله دیدار و گفتگو کرد و پیام آن‌ها را به شرح آمده در بخش پیوست‌ها تسلیم نمود. آیت‌الله خمینی ضمن تشویق و دلگرم کردن آنان، پیامی برای عشایر بویراحمدی توسط حاج کرامت‌الله ملک‌حسینی فرستادند که در صحیفه نور آمده است.

آقای مهندس حسن شریعتمداری، فرزند آیت‌الله شریعتمداری به اتفاق آقای عباسی، دامادشان در ۶ آبان ۵۷ (۱۹۷۸/۱۰/۲۶)؛ شادروان داریوش فروهر در ۲۶/۱۰/۵۷ به اتفاق حسین انصاری به پاریس آمدند و در ۲/۱۱/۵۷ همراه با دکتر اسدالله مبشری با آیت‌الله خمینی دیدار کردند. در این دیدارها حضور نداشتیم و از متن گفتگوها نیز اطلاعی پیدا نکردم. حسین انصاری از جمله زندانیان سیاسی بود که در دهه ۴۰ بازداشت و به شدت شکنجه شد. تصویر شکنجه‌های او در گزارش عفو بین‌الملل در همان سال‌ها آمده است.

آقای عطار از جانب مسلمانان بلژیک با آیت‌الله خمینی دیدار کرد و عکس‌هایی از راهپیمایی مسلمانان بلژیک (ایرانیان و غیرایرانیان) که به حمایت از حرکت اسلامی برگزار کرده بودند، ارائه داد.

سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی در دیدار خود با آیت‌الله خمینی، بعد از گزارش وضعیت ارتش، فرماندهان قابل اعتماد را به شرح زیر معرفی کرد: ارتشبد جم - رئیس کل ستاد؛ سرلشگر احمد زنگنه فرمانده سابق لشکر تبریز؛ سرلشگر سورنا معاون دانشگاه جنگ؛ سرتیپ مغروری فرمانده لشکر خوزستان؛ سرتیپ مندی استاد دانشگاه؛ سرتیپ مسعودی معاون دارائی ارتش؛ سرهنگ ممتاز، سرهنگ سررشته؛ سرهنگ اسکوئی و سرهنگ مهران. رحیمی همچنین اشخاص زیر را برای عضویت در شورای انقلاب پیشنهاد کرد: آقایان سنجابی، فروهر، بازرگان، سحابی، احمد صدر، اصغر صدر، علی بابائی، مبشری، یزدی، بهشتی، سامی و رحیمی.

درخواست حزب توده برای دیدار

آقای اشراقی درخواست حزب توده برای دیدار با آیت‌الله خمینی را با من مطرح کرد. من نگرانی خودم را بیان کردم. نگرانی از این که حزب توده با تبلیغات پیرامون آن بخواهد برای خود کسب اعتباری کند و به ما لطمه بزند. ما نیازی به حمایت حزب توده نداریم. اما از پاسخ آیت‌الله خمینی به درخواست حزب بی‌خبر ماندم. البته اگر پاسخ مثبت بود و دیدار صورت می‌گرفت به من هم می‌گفتند. می‌دانستم که دیداری صورت نگرفته است و لابد جواب آیت‌الله خمینی منفی بوده است.^(۱۹)

دیدار روزنامه‌نگاران اعتصابی

در اوایل دی‌ماه ۱۳۵۷، کارمندان و کارگران روزنامه‌های کثیرالانتشار روزانه ایران، کیهان و اطلاعات، در هم دردی با ملت ایران اعتصاب کردند و انتشار روزنامه را متوقف ساختند. در ۱۹ دی‌ماه ۵۷، هزاران نفر از مردم تهران به منظور حمایت از این اقدام روزنامه‌نگاران، در برابر دفتر مرکزی روزنامه اطلاعات در خیابان خیام جمع شدند. جمعی از بازاریان نیز، به روایت حاج محمود مانیان، به حمایت مالی از اعتصاب‌کنندگان پرداختند.

در ۱۱ آذر ۵۷ برابر با دوم دسامبر ۱۹۷۸ نمایندگان سندیکای نویسندگان و مخبرین جراید ایران و کانون نویسندگان ایران، آقایان هادی خرسندی، محجوبی، دکتر محمد صنعتی، دکتر مرتضی واعظی و احمد امین با آیت‌الله خمینی در پاریس دیدار کردند. آن‌ها ضمن معرفی خود به عنوان نویسندگان و اعضای سندیکا و کانون، از فعالیت‌ها و خدمات حرفه‌ای خود گزارشی را ارائه دادند. درباره چگونگی کمک به اعضا در دوران اعتصاب، از محل کمک بازاریان به صندوق سندیکا، توضیحاتی دادند.

این گروه در آن تاریخ در لندن مقیم بودند و اظهار داشتند که از طریق اتحادیه روزنامه‌نگاران انگلیس با آن‌ها می‌توان تماس گرفت.

آقای رضا براهنی، که از اعضای کانون نویسندگان ایران محسوب می‌شود، طی نامه‌هایی به آیت‌الله خمینی و من، مراتب حمایت خود را از انقلاب ایران به رهبری آیت‌الله خمینی اعلام کرد. (۲۱ و ۲۰)

د. زمینه‌سازی برای شناسائی دولت موقت

اول. کمیته نفت

استقرار آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو و تبدیل مبارزات و مطالبات ملت ایران به یک موضوع جهانی در روابط بین‌المللی، موجب یک جهش بی‌سابقه در ابعاد مبارزات مردم ایران شد. علاوه بر شرکت گسترده میلیون‌ها زن و مرد ایرانی در تظاهرات اعتراضی در راهپیمائی‌های خیابانی، به تدریج اعتصابات کارگران و کارمندان نیز آغاز شد. زمزمه کم‌کاری و اعتصاب کارگران صنعت نفت در روز ۲۲ مهرماه در پالایشگاه آبادان آغاز شد. دو روز بعد کارکنان سایر قسمت‌های تأسیسات نفت در آبادان نیز به اعتصاب کنندگان پیوستند.

گزارش‌ها از جنوب ایران حاکی از آن بود که کارگران نفت به دنبال دعوت آیت‌الله خمینی مبنی بر این که کارگاه‌ها را ترک و اعتصاب را تا سقوط شاه ادامه دهند، پاسخ مثبت داده و اعتصاب گسترش یافته است. تولید نفت از ۸/۵ میلیون بشکه در روز به ۸/۱ میلیون بشکه در روز کاهش پیدا کرده است.

به دنبال این اعتصابات مأموران فرمانداری نظامی وارد پالایشگاه شدند و بعد از درگیری با کارکنان تعدادی از آنان را دستگیر کرده و با خود بردند. این عمل نظامیان موجب تحریک کارکنان غیرصنعتی تأسیسات نفتی شد و آن‌ها نیز در اعتراض به اعتصاب پیوستند و تظاهرات عظیمی براه افتاد. تظاهرکنندگان خواستار برکناری تیمسار کلیائی رئیس گارد صنعت نفت شدند. همزمان کارکنان نفت در جزیره خارک، لاوان، منطقه بهرگان، اهواز، گچساران، آغاچاری، مسجد سلیمان، مارون و بی‌بی‌حکیمه به اعتصاب پیوستند. (ا. ط. ۱۳۵۷/۱۰/۱۷). از اواخر مهرماه اعتصابات کارگران و کارمندان تأسیسات بزرگ صنعتی و نهادهای دولتی، که از اوائل

شهریورماه، به طور پراکنده، شروع شده بود، گسترش پیدا کرد. این اعتصابات اما حکم یک شمشیر دولبه را داشت. اگر چه مدیریت حاکمان را مختل ساخت اما از طرف دیگر در زندگی روزمره مردم نیز مشکلاتی ایجاد کرد. مثلاً اعتصاب کارکنان مراکز نفتی، تولید و حمل سوخت مورد نیاز مردم را در سراسر کشور متوقف ساخت. با توجه به سرمای سخت آن سال کمبود شدید نفت و بنزین، ادامه اعتصاب می‌توانست موجب بروز ناآرامی‌هایی شود و بهانه به دست مخالفان برای کارشکنی بدهد. اعتصاب کارمندان راه‌آهن توزیع نیازمندی‌های غذایی را متوقف نمود. مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای اوضاع را اینگونه توصیف کرد:

«زمرستان بود و محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوائی‌ها هم بخواهد و مردم نان شب نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی بوجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن زده شود و آتش بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آیت‌الله خمینی ایجاد کند. البته چپی‌ها هم به این حالت وحشت خیلی دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید. بنابراین، این مسأله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد یعنی گلوی شاه، با اعتصاب کارگران، مخصوصاً کارگران شرکت نفت و عدم صدر نفت و تقلیل عایدات دولت در دست ملت سفت و محکم باقی بماند، ولی مردم رنج نبرند.» (اسناد نهضت آزادی ایران - جلد ۹، دفتر سوم - راه‌اندازی نفت و تنظیم اعتصابات)

در چنین وضعیتی رهبران جنبش در داخل و خارج به چاره‌جویی پرداختند. در ایران آیت‌الله طالقانی، که تازه از زندان آزاد شده بود، در ۵۷/۱۰/۷، سرهنگ رحیمی را برای حل این مشکل به مدیر عامل شرکت نفت و کارکنان آن کتباً معرفی کرد. همزمان ما هم موضوع را در پاریس با آیت‌الله خمینی مطرح کردیم و شورای انقلاب هم به بررسی راه حل‌ها پرداخت. بازرگان از این جلسه شورا چنین یاد کرده است:

«جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند. مطهری حضور داشت. طالقانی هنوز جزء شورا نبود و از آن هم خبر نداشت. آقای مهدوی

کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرائی هم مثل اینکه بود، من آن روز از همانجا به پاریس تلفن کردم، با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مرحوم مطهری، که قبلاً با آیت‌الله خمینی صحبت کرده بود، مسأله نفت و تعیین یک هیئت را برای آن...» (اسناد نهضت آزادی جلد ۹).

با این مقدمات بالاخره در تاریخ ۵۷/۱۰/۸ کمیته نفت با عضویت آقایان هاشمی رفسنجانی، مهندس کتیرائی، مهندس صباغیان، دکتر فرید اعلم، به ریاست آقای مهندس بازرگان منصوب شد.

حکم مهندس بازرگان در منابع متعدد، از جمله در صحیفه نور آمده است. بعد از صدور و انتشار این حکم شخصیت‌های سیاسی و روحانی در تأیید مهندس بازرگان اعلامیه‌هایی صادر کردند:

آیت‌الله شریعتمداری ۵۷/۱۰/۸؛ آیت‌الله طالقانی، که قبلاً آقای سرهنگ عزیزالله رحیمی را برای این امر مأمور کرده بود، طی نامه‌ای در ۵۷/۱۰/۹ به انتظام، مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران از آقای مهندس بازرگان و هیئت زیر نظر ایشان حمایت کرد. آیت‌الله قمی طی نامه‌ای به تاریخ ۵۷/۱۰/۹، به بازرگان حمایت خود را از ایشان اعلام کرد.

آیت‌الله خمینی نیز در ۵۷/۱۰/۱۲ طی بیانیه‌ای اهداف هیئت اعزامی برای نفت را توضیح دادند و از همه خواستند تا با این هیئت همکاری کنند.

نه تنها کارگران و کارمندان تأسیسات نفت در آبادان و سایر نقاط با هیئت همکاری کردند، بلکه مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، عبدالله انتظام نیز اعلام آمادگی برای همکاری کرد. در حالی که کارگران و کارمندان و حتی مدیر عامل شرکت نفت با کمیته نفت همکاری می‌کردند، جعفریان استاندار خوزستان خیلی با تحقیر از کمیته اسم برده است و کارشکنی می‌کرده است. (گزارش از تهران ۷۹/۱/۲ - گزارشات روزانه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ برای آیت‌الله خمینی، اطلاعیه‌های صادره در:

(اسناد نهضت آزادی ایران - جلد ۹ - دفتر سوم - راه اندازی نفت و تنظیم اعتصابات)

مهندس بازرگان که در شناسائی و قدردانی از خدمات افراد در هر پست و مقامی دقیق بود در مورد همکاری انتظام می‌نویسد:

«این نگرانی بزرگی بود (عدم همکاری مدیر عامل شرکت نفت)، که به این ترتیب رفع شد و الحق و الانصاف/انتظام خالصاً مخلصاً از روی رغبت و حسن نیت تا آنجائی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم رؤسای دیگر شرکت نفت.»

اما چپی‌ها کارشکنی و هیئت را متهم می‌کردند که آمده‌اند تا اعتصاب را بشکنند. آن‌ها ابتدا در مورد اصالت حکم مهندس بازرگان ابراز تردید کردند. بازرگان موضوع را به من اطلاع داد. راه حلی که عملی شد این بود که آیت‌الله خمینی بیانیه اعزام هیئت نفت را خواندند و با صدای خود ایشان ضبط و به ایران فرستاده شد. این تنها موردی بود که آیت‌الله خمینی بیانیه خود را خواندند و در نوار ضبط و پخش شد. بعد از این که چپی‌ها از این راه نتیجه‌ای نگرفتند، علیه خود مأموریت شروع کردند به سمپاشی؛ که راه‌اندازی پالایشگاه آبادان و چاه‌های نفت امکان ندارد این به نفع دستگاه و امپریالیسم و خیانت به انقلاب است.

آقای دکتر بهشتی در ۱۱ دی ماه ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۱ با تلفن گزارش داد:

«در مورد مسئولیت و مأموریت کمیسیون اعزامی، همه روزه مراقب کار آن‌ها هستند - سمپاشی علیه کمیته خیلی می‌شود. برای جلوگیری از تشدید جنگ اعصاب چاره‌ای نیست جز سکوت. توجه کنید چپی‌ها کوشش فراوان برای بهره‌برداری دارند و هنوز هم ادامه دارد. باید هوشیار بود و با هوشیاری عمل کرد. مهندس اعلام کرده است که مأمور آفاست نه کس دیگری.»

برای خنثی کردن این تحریکات اعضای هیئت، هر یک به مناسبت‌های مختلف برای مردم صحبت و روشنگری می‌کردند. در یکی از گزارش‌های هیئت به پاریس آمده بود که سخنرانی هاشمی رفسنجانی در اهواز و پالایشگاه نفت در خلع سلاح کردن کمونیست‌ها بسیار موثر بود.

اعتصاب کارگران تأسیسات نفت جنوب، همانطور که مورد نظر بود، موجب قطع صادرات نفت ایران به بازارهای جهانی نیز شد. علاوه بر این فضای سیاسی ایران را به شدت متلاطم کرد.

نیویورک تایمز نوشت:

«چریک‌ها در تهران به یک پاسگاه پلیس (کلانتری) حمله کردند. یک پلیس کشته شد و دو نفر زخمی شدند. دیشب در تهران و شهرستان‌ها تظاهرات ادامه داشت. در طی روز چندین تظاهرات و حمله به پاسگاه‌های پلیس اتفاق افتاد. در چندین نوبت نظامیان برای متفرق ساختن مردم دست به تیراندازی زدند. امشب ژنرال غلامعلی اویسی، فرماندار نظامی و فرمانده نیروی زمینی طی بیانیه‌ای رسمی اخطار کرد که سربازان او با هر کس که مقررات منع عبور و مرور را، که از ساعت ۹ شب آغاز می‌شود، نقض کند با سختی رفتار خواهند کرد.» (سه‌شنبه ۵ دسامبر ۱۹۷۸: نیویورک تایمز).

اقدامات و فعالیت‌های هیئت اعزامی به طور مرتب به پاریس گزارش می‌شد. علاوه بر این هیئت طی نامه‌های رسمی، همچون یک دولت، مأموریت خود را به کارکنان شرکت نفت ابلاغ و به آن‌ها مأموریت‌هایی را واگذار می‌کرد. (جمعاً ۱۶ مورد)؛ هیئت همچنین طی بیانیه‌های مختلف گزارش اقدامات خود را به صورت گزارش‌های کتبی (۶ مورد) و اطلاعیه‌ها (۱۵ مورد) به اطلاع عموم می‌رساند. کارکنان شرکت نیز در مواردی به رئیس هیئت نامه می‌نوشتند و گزارش می‌دادند. به این ترتیب مأموریت هیئت اعزامی با موفقیت کامل انجام شد. *مهندس بازرگان* در خاطرات خود می‌گوید:

«من از همان *آبادان*، از طریق دکتر بیزدی با آقا تماس گرفتم و گفتم به ایشان بگوئید کاری را که شما در واقع با نفت کردید الحمدالله با موفقیت انجام شد.»
مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای گزارش کامل این کمیته را ارائه داده است.^(۲۲)
 موفقیت *بازرگان* در حل مشکل نفت موجب شد که به پیشنهاد *بازرگان* و تأیید شورای انقلاب، آیت‌الله خمینی به دکتر سبحانی مأموریت بدهند تا در رأس هیئتی برای حل مشکلات ناشی از *اعتصابات* اقدام کنند.

به این ترتیب با انجام موفقیت آمیز مأموریت هیئت نفت، ما به هدف اول برنامه‌های راهبردی در باره معرفی دولت موقت و شناسائی آن در داخل کشور،

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۶۳

دست یافتیم. مجدداً باید تکرارکنم که این برنامه هنگامی انجام شد که شاه هنوز در ایران بود و هیچ علائمی از خروج او از ایران مشهود نبود.

اما هدف دوم برنامه راهبردی ایجاد زمینه برای معرفی دولت موقت بود.

نتیجه گفتگوهای پاریس در زمینه اجرای برنامه راهبردی حاکی از آن بود که آقای مهندس بازرگان تنها گزینه مطلوب برای احراز پست نخست وزیری دولت موقت است. بنا براین به منظور ارزیابی وضعیت و نیز ایجاد زمینه مساعد، دولت موقت، پس از اعلام و معرفی، آمادگی ایران را برای فروش نفت به مشتریان خارجی اعلام کرد و خاطر نشان ساخت که خریداران پول نفت را به حساب جدیدی که به نام دولت موقت باز می‌شد، واریز کنند و سپس نفت خریداری شده در پایانه نفتی جزیره خارک به خریداران تحویل داده شود. بار دیگر توجه می‌دهم که تمام این تدارکات در زمانی بود که شاه هنوز در ایران بود و دولت آمریکا حاضر به قبول وضعیت و خروج شاه از ایران نبود. کمیته نفت با وجود کارشکنی‌های گروه‌های مخالف با استقبال فراوان مردم، کارگران و کارمندان روبرو شد و توانست مسأله نیاز داخلی را حل کند.^(۲۲)

شتاب رویدادها و فروپاشی نظام استبداد سلطنتی آن چنان بود که به پیگیری دو هدف دیگر در معرفی کمیته نفت، دیگر نیازی نبود.

دوم. کمیته تنظیم اعتصابات

در دی‌ماه اعتصابات همگانی کارخانه‌ها، مدارس، ادارات، بازار، همه جا را فراگرفته بود. اقتصاد و فعالیت‌های تولید و تجاری به مرحله «رکود» کامل رسیده بود. اعتصاب کارگران نفت و تعطیل تولید و صدور نفت، رژیم شاه را با یک بحران عمیق رو به رو کرد. منبع درآمد مالی دولت قطع شد. اعتصابات همگانی شتاب تازه‌ای به مبارزه ملت علیه رژیم شاه بخشیده بود.

ادامه اعتصابات و گسترش آن به تمامی واحدهای تولیدی، اگرچه ضربه مهلکی بر رژیم بود، به تدریج موجب بروز نگرانی‌هایی از جهات مختلف شد.

اعتصاب کارگران وسایل نقلیه و راه آهن، توزیع و حمل گندم و سایر مایحتاج را مختل کرد. کمبود مواد غذایی بعضی نقاط کشور را با خطر بروز قحطی رو به رو کرد. ادامه تعطیل برخی از صنایع بزرگ، نظیر صنایع فولاد اصفهان، خطراتی برای کوره‌ها به وجود آورده بود. این نگرانی‌ها در طی مذاکرات و تلفن‌ها از تهران به پاریس منعکس می‌شد. به خصوص دو مسأله ذکر شده در بالا خیلی جدی و فوری بود و باید فکری برای آن می‌شد، قبل از آنکه ادامه اعتصابات در این بخش‌ها، ضررهای جبران ناپذیری وارد سازد.

پیرو این نگرانی‌ها پیغامی از طرف آقای مهندس بازرگان خطاب به من در تلفن خوانده شد، که روی نوار ضبط و بعداً پیاده شد.^(۲۳)

گزارش این پیغام‌ها و نظایر آن، که از تهران و شهرستان‌ها به پاریس منتقل می‌شد و مرتباً به آیت‌الله خمینی داده می‌شد، بالاخره منجر به تصمیم ایشان درباره تعیین یک کمیته مخصوص برای رسیدگی به این مسائل گردید. با دوستان تهران تماس گرفتم و نظر آیت‌الله خمینی را به آن‌ها اطلاع دادم. دوستان در ایران یعنی همان هسته اصلی شورای انقلاب، مسأله را بررسی کردند. و بالاخره چند نفری را برای کمیته مخصوص اعتصابات پیشنهاد کردند. آقای دکتر یادالله سبحانی، به عنوان مسئول کمیته و آقایان دکتر باهنر، مهندس معین‌فر، دکتر ممکن و دکتر کاظم یزدی اعضای کمیته تعیین شدند و آیت‌الله خمینی در تاریخ ۵۷/۱۰/۲۸ طی حکمی آقای دکتر یادالله سبحانی را مسئول کمیته تنظیم اعتصابات معرفی کردند.^(۲۴)

این کمیته شروع به کار کرد و اقداماتی هم صورت گرفت. اما به دلیل گسترش و تنوع کار کمیته، گزارشات منظم، نظیر کمیته نفت تهیه و فرستاده نشد. اما آن‌ها توانستند فعالیت‌هایی را که با نیازهای مردم و ارزاق عمومی سروکار داشت راه‌اندازی کنند. اعتصاب لکوموتورانان راه آهن که با نقل و انتقال کالاهای اساسی همچون سوخت‌رسانی و آذوقه رسانی ارتباط داشت، مدیریت شد. مسأله گندم را حل کردند. مسأله کوره‌های کارخانه فولاد اصفهان حل شد. این کمیته مواردی را که ضروری بود راه‌اندازی می‌کرد و در سایر موارد نسبت به ادامه اعتصاب و

تحکیم مواضع انقلابیان مشوق بود. این کمیته تا وقتی آیت‌الله خمینی به ایران برگشتند و دولت موقت تشکیل شد به کار خود ادامه داد. با روی کار آمدن دولت موقت و به درخواست دولت اعتصابات پایان پذیرفت. دکتر سحابی طی مصاحبه‌ای در ۱۳۶۱/۱/۱۸ توضیحاتی در ارتباط با کمیته تنظیم اعتصابات سال ۱۳۵۷ داده‌اند که عیناً در بخش پیوست‌ها آمده است.^(۲۵)

سوم. اقدامات دیپلماتیک

به موازات فراخوان رهبران جنبش از ایران به پاریس و مذاکره با آنان، درباره تشکیل شورای انقلاب و نیز اقدام برای تهیه پیش‌نویس قانون اساسی، دو نوع اقدام دیپلماتیک صورت گرفت. اقدام نوع اول تماس و گفتگو با نمایندگان دولت آمریکا از یک طرف و با فرماندهان ارشد ارتش از جانب دیگر بود. هدف از این تماس‌ها و گفتگوها عبور از مرحله نهائی پیروزی با حداقل خسارات و آسیب‌ها بود. این نوع اقدامات را در فصل دیگری شرح داده‌ام. اما اقدامات نوع دوم ماجرای برنامه‌ای بود برای تماس و گفتگو با دولت‌هایی که احتمال داده می‌شد از جنبش ایران حمایت کنند. با این هدف که در صورت معرفی دولت موقت، این دولت‌ها، آن را به رسمیت بشناسند.

برای این منظور صادق قطب‌زاده به لیبی و سوریه سفر کرد. آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری به هند اعزام شدند.

گزارش آقای قطب‌زاده، متأسفانه در دسترس نیست. اما به دنبال این سفر بود که نماینده‌ای از جانب دولت سوریه (اسد) به نوفل‌لوشاتو آمد و نامه‌ای را ارائه داد. گزارش تماس نماینده دولت سوریه در بخش تماس‌های دیپلماتیک آمده است. همزمان، در ۲۰ دی‌ماه ۵۷، خیرگزاری فرانسه به نقل از یک مقام بلندپایه سوری، خبر داد که: «سوریه مستقیماً از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی علیه رژیم ایران پشتیبانی می‌کند و روابط سوریه با رهبران مذهبی ایران «عالی» است». این مصاحبه در هفته‌نامه مانده‌ی مورنینگ لندن انتشار یافته است:

«از دیدگاه سوریه سقوط شاه به منزله کنار رفتن یکی از استوارترین حامیان اسرائیل در منطقه است. بنابراین رفتن شاه موضع اعراب را تقویت خواهد کرد و برعکس سبب تضعیف موضع اسرائیل خواهد شد.» (ا ط ۲۰/۱۰/۵۷)

سفر آقای دکتر کمال خرازی به هند نیز موفقیت آمیز بود. بعد از انجام سفر گزارش مشروحی داده شد.^(۲۶) به دنبال این سفر و دیدارها، نمایندگان دولت هند در پاریس به دیدن آیت‌الله خمینی آمدند. گزارش این دیدار در بخش‌های بعدی آمده است.

۴. تهیه پیش‌نویس قانون اساسی جدید

مقدمات تشکیل شورای انقلاب آماده شده بود. اشخاصی برای این کار از جانب آیت‌الله خمینی مأمور شده بودند. هیئت اعزامی نفت کار خود را آغاز کرده بود و با وجود کارشکنی‌ها با موفقیت تمام، پیش می‌رفت. اگرچه شاه بر سر کار بود و دولت نظامی ازهارای با کمال بی‌رحمی به کشتار مردم مشغول بود، تمام علائم حاکی از آن بود که این حرکات آخرین تلاش‌ها و تشنجات بیمار در حال مرگ است و سقوطش حتمی است و دیر یا زود قدرت سیاسی و اداره مملکت به دست انقلابیان خواهد افتاد. و برای ایفای رسالت در آن مرحله باید خود را آماده کرد. آمادگی، ایجاد سازمان متمرکز رهبری اجرائی و اداری مملکت بود که از طریق شورای انقلاب پی‌گیری می‌شد. ما می‌توانستیم تمامی کارها را به آینده و شورای انقلاب محول کنیم. لازم بود تمامی نیروهای متعهد برای ایجاد امکانات و کفایت‌ها جهت مدیریت مملکت بسیج شوند. مهم‌ترین سؤال بعد از پیروزی در اداره مملکت مسأله قانون اساسی و ضوابط جدید بود.

قانون اساسی در هر کشوری تحت تاثیر سه عامل یا پارامتر تدوین می‌شود: فرهنگ ملی؛ تجارب تاریخی و موقعیت ویژه زمان تدوین.

قانون اساسی مشروطه، در دوران انقلاب مشروطه تحت تاثیر همین عوامل تهیه شده بود. اول فرهنگ ملی و تفکرات اسلامی، دوم اوضاع خاص و

ویژگی‌های جامعه ایرانی در آن برهه از زمان و محتوای فکری و سیاسی آزادی‌خواهان. محتوای *قانون اساسی* به ناچار منعکس کننده همان تفکرات و برداشت‌ها و موقعیت و ویژگی‌های خاص بوده است.

اما *انقلاب اسلامی ایران* که در آستانه پیروزی قرار گرفته بود، در شکل و محتوا با *انقلاب مشروطیت* تفاوت‌های بارز داشت. باید قانون اساسی جدیدی که منبث از تفکرات و نگرش‌های جدید باشد و خواست‌ها و آرمان‌های انقلاب را در اوضاع کنونی جامعه با ویژگی‌های جدید منعکس سازد، تهیه و تنظیم کرد. از جهات دیگری نیز تهیه قانون اساسی جدید لازم و اجتناب‌ناپذیر بود. شعار *حکومت اسلامی* که بعداً به *جمهوری اسلامی* تبدیل شد، یک آرمان کلی ولی مبهم بود و باید تعریف می‌شد. یک تعریف جامع و مانع وجود نداشت. علمای اسلامی هر یک، حکومت اسلامی را به نوعی تعریف کرده‌اند که تمامی آن‌ها صرفاً بیان کلیات حکومت و وظایف عام آن است نه مشخص کردن آن در چهارچوبی که بتوان در این دوره و عصر آن را اجرا کرد. در طی دوران طولانی مبارزات اسلامی، پیروزی نهایی آن قدر از دسترس و دید مبارزان و رهبران دور بوده است که کمتر کسی به فکر تدوین و تبیین چنین مسأله‌ای افتاده است. تنها کسی که درباره این مسأله به طور روشن مطلبی نوشته، شخص *آیت‌الله خمینی* است و کتاب *حکومت اسلامی*، که مجموعه تدریس ایشان در نجف تحت عنوان «*ولایت فقیه*» است. اما حتی همین کتاب بیشتر کلیات را روشن می‌کند، فلسفه سیاسی *آیت‌الله خمینی* درباره حکومت اسلامی و حدود اختیارات و وظایف *ولی فقیه* را بیان می‌کند. اما شکل و محتوای اجرایی آن را به صورت یک «*نهاد*» سیاسی، حقوقی و اجتماعی مشخص نمی‌کند. به علاوه، *آیت‌الله خمینی* در طی مصاحبه‌های خود در پاریس در باب حقوق ملت و محتوای حکومت و جمهوریت مواضعی را بیان کرده‌اند که با ارکان کتاب «*ولایت فقیه*» همخوانی ندارد. در همان ماه اول بعد از استقرار در *نوفل‌لوشاتو* ترجمه انگلیسی کتاب «*ولایت فقیه*» منتشر شد. طبیعی بود که خبرنگاران درباره آن از *آیت‌الله خمینی* سؤال کنند. اما ایشان به این سؤالات پاسخ

نمی‌دادند. به همین علت در هیچ یک از مصاحبه‌های ایشان که بالغ بر بیش از ۲۰۰ مورد است، کوچکترین اشاره‌ای به نظریه سیاسی «ولایت فقیه» نشده است. ضرورت تدوین قانون اساسی جدید، برخاسته از ویژگی‌های *انقلاب ایران* نیز هست. انقلاب اسلامی ایران دارای ویژگی خاصی است که در هیچ یک از انقلاب‌های دیگر جهان دیده نمی‌شود. در تمامی انقلاب‌های جهان یک سازمان واحد رهبری کننده، خواه یک حزب یا جبهه‌ای مرکب از احزاب و گروه‌ها، وجود داشته است. چنین سازمانی، در طی دوران طولانی سال‌های مبارزه شکل گرفته و از جهات سازمانی و شناسایی کادرهای مؤمن و مجرب و همچنین از جهات ایدئولوژیک و عقیدتی کاملاً منسجم شده است و می‌تواند بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اداره مملکت را بر عهده بگیرد و طبق یک برنامه نسبتاً هماهنگ مملکت را اداره کند و از جهت دیگر هم، چون در طی دوران انقلاب توانسته اعتماد و حمایت و پشتیبانی مردم را جلب کند تا دشمن را به زانو در آورد، از مقبولیت لازم جهت اداره مملکت برخوردار است.

اما انقلاب ایران فاقد چنین ویژگی است. بنابراین قابل پیش‌بینی بود که ما در اداره مملکت، در مرحله بعد از پیروزی، دچار اشکالات فراوان خواهیم شد. یکی از راه‌های جلوگیری از بحران، تنظیم قانون اساسی جدید و شکل‌گیری ساختارهای کلان ملی بر اساس آن است. در هیچ انقلابی سابقه ندارد که قبل از پیروزی انقلاب به فکر تهیه و تنظیم قانون اساسی جدید باشند. در اکثر قریب به اتفاق انقلاب‌های جهان، سال‌ها بعد از پیروزی انقلاب هم قانون اساسی نداشتند. و همان سازمان رهبری کننده انقلاب، کشور را اداره می‌کرده‌اند. حزب یا سازمان واحد بر کشور حکومت می‌کرده است. اما در *ایران* چنین امری ممکن نخواهد بود و اگر ما نتوانیم این مشکل اساسی را حل کنیم در مرحله بعد، یعنی در دوران بعد از پیروزی دچار اشکالات فراوان خواهیم شد.

برای حل این مشکل از یک طرف تأسیس شورای انقلاب و اجرای طرح تشکیل شوراها را پی‌گیری می‌کردیم و از طرف دیگر تدوین قانون اساسی جدیدی را که بتواند پایه و اساس مدیریت سیاسی مملکت باشد.

برای این کار، بعد از مذاکرات مقدماتی با آقای دکتر حبیبی، پیشنهادی به آیت‌الله خمینی داده شد که مورد قبول و تأیید ایشان قرار گرفت و به آقای دکتر حبیبی مأموریت دادند که پیش‌نویس قانون اساسی جدیدی را تهیه و تدوین کنند. برخی از دوستان نیز قبول کردند با ایشان کمک و همراهی نمایند. اما دکتر حبیبی این کار را شخصاً پی‌گیری کرد. دکتر حبیبی ابتدا طرح کلی قانون اساسی را تنظیم کرد. آیت‌الله خمینی آن را مورد تأیید قرار دادند و سپس کار تدوین آن را شروع کرد. هر قسمت هم که آماده می‌شد آن را برای مرور و اظهارنظر تقدیم آیت‌الله خمینی می‌کرد و آیت‌الله خمینی نظراتشان را به او می‌گفتند. به عبارت دیگر کار تهیه پیش‌نویس از جمله اموری بود که از نزدیک و مستقیماً زیر نظر آیت‌الله خمینی انجام می‌گرفت. تا زمان بازگشت به ایران قسمت اعظم آن آماده شده بود، اما تمام نشد. بعد از بازگشت به ایران مسأله پی‌گیری شد و به مرحله نهایی رسید و جهت بررسی و تصویب نهایی به مجلس «بررسی پیش‌نویس قانون اساسی» داده شد. پس از بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله خمینی به ایران و در پی آن سقوط رژیم شاه و فرار بختیار و روی کار آمدن دولت موقت، امر تدوین قانون اساسی جدید با جدیت و سرعت بیشتری از طرف دولت موقت و شورای انقلاب تعقیب شد. در جلد چهارم خاطرات چگونگی تدوین و نهائی شدن قانون اساسی جدید را شرح داده‌ام.

۵. طرحی برای شناسایی و جذب نیروهای متعهد و کاردان

پیروزی قریب‌الوقوع بود. می‌دانستیم که شاه در حال سقوط است و مسأله تأسیس جمهوری اسلامی دیگر یک آرزو نیست بلکه دیر یا زود واقعیت خارجی پیدا خواهد کرد. اولین سؤال این بود که نیروهای مومن و متعهد و کاردان و متخصص را باید شناسایی و بسیج کرد تا بتوان از وجود آن‌ها برای اداره کشور

استفاده نمود. اجرای این امر بدون برنامه‌ریزی دقیق امکان نداشت. با دکتر حبیبی در این مورد صحبت کردم. او نیز همین نظر را داشت. به اتفاق این مسأله را با *آیت‌الله خمینی* مطرح کردیم. ضرورت و اهمیت آن را شرح دادیم. ایشان ضمن تأیید اهمیت آن به دکتر حبیبی دستور دادند که طرحی برای این کار تهیه کند. دکتر حبیبی در آن موقع مأمور تهیه و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی جدید بود. برای اجرای این طرح دکتر حبیبی پرسش‌نامه‌ای تهیه کرد که مدیران و صاحبان تخصص در داخل و خارج کشور، که مسلمان و متعهد و آماده برای قبول مسئولیت از جانب دولت موقت اسلامی جدیدی باشند، آن را جواب بدهند و سپس این پرسش‌نامه توسط هیئتی بررسی شود و اگر صلاحیت فرد تصویب و تأیید شد، آن وقت مأموریت‌های مناسب به وی داده شود. همراه هر پرسش‌نامه یک تعهدنامه نیز تهیه شده بود که فرد داوطلب می‌بایستی آن را پُر کند متن این پرسش‌نامه و تعهدنامه متأسفانه در حوادث روزگار از بین رفته است.

پیوست‌ها، مأخذ و یادداشت

۱. برنامه راهبردی برای مرحله پیروزی انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

نظام برخطی -
در رابطه با گزینن جنبش ، با رشد سریع مبارزات مردم و تزلزل جنبش از پیش از نظام ~~نظام~~ ~~نظام~~

رئیس شاه ، وصول به حدت اولیه حرکت استوار که صلح شاه در انتظار حکومت
ملتی بنیاد

استوار مورد نظر مردم میباشد و لازم است زیر این نام تدوین می‌شود .

مرحله اول - تکمیل کارگزاران و مشاوران جنبش ، جهت بررسی وضعیت
کنونی جنبش ، ایجاد روابط دیرینه و قوی با کارگزاران جنبش راهبردی
مرحله دوم .

مرحله دوم - تعیین و عدم حرکت حرکت ، تا در صورت خلع و فرار شاه و امکان
در دست گرفتن قدرت سیاسی ، و تدوین از خود قدرت سیاسی هر
نظامی .

تدوین جهت حرکت انجام : (۱) برنامه راهبردی جنبش انقلابی
رئیس مطلق . (۲) اجرای آن است منظور تشکیل جنبش مردمی
برای تغییر قانون اساسی و تسلیم قانون اساسی جدید . (۳) انجام
آنهاست بر اساس قانون اساسی جدید و امکان قدرت تشخیص جدید .
(تجدید مرحله دوم)

مرحله دوم - تعیین حکومت جدید بر اساس قانون اساسی جدید .

بسم الله الرحمن الرحيم

در ظاهر کوفی جنبش، نارشد سریع مبارزات مردم و تزلزل بین ادریس نظام سلطنتی

بریم شاه، وصول به حدت اولیه حرکت آمدن که صلح شاه دستار حکومت

الله مرز نظر مردم بیاید و در اصول زیر اجماع ندرت میباش

مرحله اول - تشکیل کنگره و استواری جنبش - جهت بررسی وضعیت

کوفی جنبش، ایجاد روابط د برزی و تهر استوار است به نظر ادریس

مرحله دوم - پس و مردم است قدرت - تا در صورت خلع و فرار شاه و کنگره

درست گرفتن قدرت سیاسی، و جدایی از ضلوع قدرت سیاسی هر

تکلیف

و طبقین است قدرت انجام: (۱) برنامه در باره تبیین تکلیف

بریم سلطنتی - (۲) اعلان این است منظور تشکیل جنبش مردمی

برای تبیین قانون سیاسی و تعلیم قانون سیاسی جدید - (۳) انجام

آنها است بر اساس قانون سیاسی جدید و اعمال قدرت تبیین جدید

(تهدیدت مرحله سوم)

مرحله آ - پس حکومت جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی جدید

اره ۵ - هودیت برکت از انشای یک سوراخ حقیقی و برزی دیگر جنبش است یعنی مردمی استوار

ناره ۶ - برکت از انشای یک سوراخ در دوش کور بر برزی دیگر از فاعل که در خواهنده

اره ۷ - مرکز محمد است این سوراخ حقیقی در جانبی خواهنده بود که جزو امام محمدز

دارند و با کنگره هستند و در صورت عدم به ن سوا به مار شود و با کنگره استوار امام است

اره ۸ - در باره جتوف بین هم نشود و مردم ۴ ن ماه هر (بندی) بر وجه شود و در مردم ۵۴

اره ۱۰ - در سوا کنگره استوار امام است، اعتبار است

بسم الله الرحمن الرحيم
 شکر شدای مرتب رهبری
 درج منقح منضمیه در اساسی رأی و عوارض منظمه مردم ایران گردنت
 - ۱۱ ام غمین ابراز شده است در جهت تحقق اهداف مراحل گزینی سازنده
 سزائی بتبرع زین در طرف ۱۱ غمین نفس سزای
 ۱- تعداد اعضای کمی سزای ۲ نفر میباشد
 ۲- در ذرات تعداد کمی مضامین سزای با نظر رأی ۱۱ ام در ۱۱ با پیشینه سزای
 تصدیق ۱۱ ام خواهد بود
 ۳- صفت هرگز است سزای ۱۱ رأی در نظر ۱۱ ام میباشد
 ماده ۲- وظایف و اختیارات سزای شرح زیر است
 الف - احوال برسد است، احوال سزای
 ب - هم آهنگ کردن تمامی فعالیت های داخلی و بیرونی سزای
 ج - این بنگه روابط خارجی
 د - مطالعه بررسی وقت سازی افراد و امور صورت برای شرکت در اجتماعات
 چکولی سزای (در صورتی که) به بیجا در کارگاه - کارگاهی به برای اجرای
 سزای
 ماده ۳ - سزای برای میزبانی انجام وظایف سزای را تسلیم برای تصدیق
 نهایی به ۱۱ ام سزای
 ماده ۴ - ترکیب این سزای در صورت وظائف و اختیارات سزای ۱۱ ام به برای مشاوران
 سزای سزای در اساس منضمه است - به نشین ۱۱ ام و معرفی سزای

۲. در رابطه با سازمان دهی پراکنده در انقلاب و بروز مشکلات ناشی از آن بعد از انقلاب به یادداشت اینجانب در کیهان مورخه ۱۳۵۹/۲/۲۴ (در مجموعه آثار نهضت آزادی ایران، جلد سوم، مقالات، سخنرانی ها و مصاحبه های سال ۱۳۵۹) و همچنین سخنرانی در حسینیه ارشاد تحت عنوان: دو بحران در انقلاب رجوع کنید.
۳. منظور از این هیئت، گروه مشاوران رهبری بود که بعدها به شورای انقلاب پیوستند.
۴. رک به مقاله: قاتق نان و قاتل جان - کیهان ۵۹/۲/۲۲ (در مجموعه آثار نهضت آزادی ایران، جلد سوم، مقالات، سخنرانی ها و مصاحبه های سال ۱۳۵۹ آمده است).

۵. نامه آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی به دکتر یزدی

بسمه تعالی

دوست عزیز و برادر ارجمند

سلامت و توفیقات روزافزون آن برادر گرامی را از حضرت باری تعالی مسئلت دارم. دوستان و بنده همه سلامت هستیم ولی آرزو داریم که در این میدان مبارزه مقدس در ردیف کسانی که جان خود را بی دریغ نثار می کنند، قرار گیریم و نیز امیدواریم که وجود عزیز رهبر عالی قدر حضرت آیت الله پیوسته در کنف لطف پروردگار سلامت و مستقیم باشد.

برادر عزیز مهندس عازم است و به تفصیل شما را ملاقات خواهد کرد. آن چه ضروری می نمود تا بدین وسیله چند کلمه تقدیم کنم این که مراجعات مردم به حضرت آیت الله طالقانی بی اندازه است و چون به زعیم بزرگوار دسترسی ندارند طرح مشکلات و مصائب و گرفتاری ها را مردم اکثراً خدمت ایشان می برند و خیلی کم و کم تر نزد دسته ها و جمعیت ها نظیر جبهه و نهضت مطرح می سازند. به این علت ایشان دعوتی از عده ای که عبارت بودند از آقای دکتر سنجابی مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر حاج سید جوادی، دکتر لاهیجی، دکتر ملکی، سرهنگ رحیمی، دکتر سامی، حضرت آقای دکتر بهشتی، داریوش فروهر و بنده روز پنجشنبه ۳۰ آذرماه به عمل آورده و شرحی قرائت کرده و از این عده خواستند که از بین خود چند نفری (۵ یا ۷ نفر) را برای تشکیل یک هیأت مشاوره و تصمیم گیری انتخاب کنند و با تأکید به این که خط مبارزه و مسیر جنبش همان است که مرجع و رهبر عالی قدر حضرت آیت الله امام خمینی تعیین کرده و همه در آن مسیر در حرکت هستیم مسائل کلی نهضت اسلامی یعنی در سه مورد به وسیله ایشان مشخص گردیده است: ولی مطالب دیگر یا مشکلات و مسائل جزئی منبعث از کلیات مذاکره که پیش می آید و مردم تکلیف خود را در حل آن ها نمی دانند (از قبیل تعیین تکلیف برای خیل عظیم سربازانی که اخیراً به دستور آیت الله خمینی از پادگان ها فرار می کنند و جا دادن و تأمین زندگانی آن ها ضرورتی حتمی است و امثال این موضوع، به هر حال بعد از چند ساعت بحث نتیجه این شد که هر یک از عده حاضر صورت اسامی ده نفر را نوشته خدمت آقای طالقانی ارسال دارند و ایشان ۷ نفر از بین این اشخاص (منعکس در صورت های تقدیمی) انتخاب کنند و اسامی آن ۷ نفر را خدمت حضرت آیت الله خمینی برای تأکید بفرستند و پس از تأیید آن را اعلام کنند و چون از محضر امام

خمینی تأییدیه برسد همه مردم قبول داشته و تمکین خواهند کرد. این بود نتیجه آن جلسه و اقدام هم شده است که صورت‌ها تا فردا شنبه داده شود. حال غرض از تصدیق این است که با توجه به جریان کار و افرادی که در محضر رهبر عالی‌قدر امام خمینی در شرف تعیین و تکمیل است و وظیفه هر دو هیأت یکی خواهد بود، (البته از شق تصمیم‌گیری نسبت به مسائل حال جنبش). اگر آیت‌الله خمینی صورت ارسالی آقای طالقانی را تأیید کنند دو هیأت تشکیل می‌شود، که به علت تداخل وظیفه امر دو دستگی و دو تصمیم‌گیری و دوگانگی ایجاد می‌شود که به هیچ وجه مصلحت نیست و اما اگر حضرت آیت‌الله خمینی آن را تأیید نکنند و یا پاسخی ندهند، ناچار بایستی به تکرار خاطر آقای طالقانی و ناراحتی بعدی ایشان و بالاخص به بلا تکلیفی آن دسته از مردمی که به ایشان مراجعه می‌کنند و نمی‌توان واقعیت آن چه گذشته است را به مردم گفت، توجه کامل مبذول داشت. به نظر بنده، که با مهندس هم مشورت کردم پسندیدند، چنین می‌رسد که این دو دسته با هم تلفیق گردد و از طرف رهبر عالی‌قدر افرادی که در نظر داشته و قبلاً هم دستور داده‌اند، با تلفن با صورتی که آقای طالقانی خدمتشان می‌فرستند صورت کاملی تهیه و اسامی ۷ یا ۹ نفر را، که حتماً آقای طالقانی در آن باشد و اگر نوع بنده هم که قبلاً منظور بوده نباشیم هیچ اشکالی نخواهد داشت ولی طوری باشد که ایجاد کدورت خاطری نگردد. آقای دکتر سنجابی و فروهر مخالف بودند که صورت اسامی افراد به تأیید حضرت امام خمینی برسد و می‌گفتند ایشان هر انتخابی که آقای طالقانی بکنند قبول دارند ولی جمع حاضر گفتند برای رفع هرگونه شائبه و بگومگو، تأیید ضروری است، قطعاً آقایان مزبور به وسیله ایشان، خود نزد حضرت آیت‌الله خمینی مطلب را طرح و ایشان را در جریان خواهند گذاشت - عرض خود را کوتاه کرده و تأکید می‌نمایم که انتخاب آقای طالقانی و تلفیق هر دو دسته و ابلاغ اسامی با قاطعیت و به صورت فرمان، ضرورت حتمی و کامل دارد والا ایجاد دو دستگی می‌شود که آن هم بدبختانه از ناحیه حضرت امام خمینی تلقی خواهد شد که به هیچ وجه و به هیچ صورت مصلحت جنبش و رهبری نیست - حضور محترم حضرت آیت‌الله خمینی و رهبر گرامی به عرض سلام ارادت خالصانه مصدع هستم. ارادت‌مند صدر حاج سیدجوادی»

۶. گزارش اقدامات آیت‌الله طالقانی برای تشکیل شورای انقلاب از نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی

متن سخنان آیت‌الله طالقانی در جمع نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی - ۳۰ آذر ۱۳۵۷
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله في السراء والضراء والابتلاء - والصلوات والسلام على محمد البشير النذير الصادع بالامر و على ائمة الطاهرين.

آقایان محترم - برادران عزیزم - با احساس مسؤولیت سنگین شرعی و انسانی نسبت به سرنوشت انقلاب اسلامی ملت شجاع و شرافتمند ایران به رهبری قاطع و تسلیم‌ناپذیر امام خمینی، از شما آقایان جمع حاضر دعوت کرده‌ام تا مطالب زیر را به اطلاع برسانم.

۱. عظمت انقلاب را به وضوح در عکس‌العمل دشمنان آن می‌توان دید. امپریالیزم جهانی، صهیونیزم بین‌المللی، ارتجاع داخلی و منطقه همه از این انقلاب به وحشت افتاده و تمام نیروی شیطانی خود را برای مقابله با آن بسیج کرده‌اند و شب و روز به طرح و تنظیم و اجرای توطئه‌های گوناگون، می‌پردازند.

۲. هم اکنون نه تنها سرنوشت انقلاب و ملت مطرح است، بلکه سرنوشت آینده ششصد میلیون مسلمان و کشورهای جهان سوم در آسیا و آفریقا نیز بستگی به آن پیدا کرده است.

۳. آیت‌الله خمینی با بینش عمیق و رهبری قاطع خود رهنمودهای خود را ارائه می‌دهد اما کیفیت و شکل اجرایی آن در تمام کشور محتاج به شناخت موقعیت و تاکتیک‌های دشمن و تطبیق دقیق اجرای این رهنمودها با آن است.

۴. نظام حاکم به نمایندگی از امپریالیزم و صهیونیزم و ارتجاع داخلی و منطقه برای مقابله با انقلاب شبانه‌روز در تلاش و تکاپوست، هر روز مسأله تازه‌ای می‌آفریند و مشکلات تازه ایجاد می‌کند که دفاع از ملت و راهنمایی مردم در مواجهه با آن‌ها از ضرورت و فوریت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

۵. به دعوت آیت‌الله خمینی اعتصابات سرتاسری در بخش‌های مختلف دولتی از جمله صنایع نفت ادامه دارد که متقابلاً رژیم برای شکستن این اعتصابات تلاش می‌کند. حمایت کامل از اعتصابیون و خانواده‌های آن‌ها در برابر ترور و وحشت و فشار رژیم یک وظیفه شرعی و انسانی است که هم اکنون از نقاط مختلف کشور کسب تکلیف و درخواست پشتیبانی می‌کنند و ما نمی‌توانیم با قاطعیت پاسخ مناسب و مساعد به آن درخواست‌ها بدهیم.

۶. انقلاب حس تعاون و همکاری عمومی را بیدار کرده و آمادۀ هرگونه فداکاری و از خودگذشتگی و ایثار نموده، به طوری که مکرر به منزل این جانب مراجعه می‌کنند و حتی زنانی که زیورآلات خود را هدیه می‌کنند و من ضمن تعظیم و تجلیل از این روحیه ایثار اسلامی با کمال سرافکنندگی و به ناچار رد می‌کنم زیرا واقعاً نمی‌دانم چگونه آن‌ها را بپذیرم و به مصرف برسانم.

۷. خیل عظیم سربازان حتی درجه‌دار و افسران صفوف ارتش را به دعوت آیت‌الله خمینی ترک می‌کنند که درود بر شرف و ایمان آنان باد و مراجعه می‌کنند که تکلیف ما چیست و من نمی‌توانم به روشنی برای آنان تکلیف تعیین کنم و وجدانم از این جهت به شدت ناراحت است.

۸. هم اکنون رژیم مشکل نفت را برای مردم به وجود آورده تا آنان را خسته و نسبت به انقلاب بدبین کند و همه ما می‌دانیم اما به علت فقدان یک مرکزیت تصمیم‌گیری نمی‌توانیم مردم را از توطئه آگاه سازیم و راه حل مقابله با آن را ارائه کنیم.

۹. مسأله تعطیلی بازار و مدارس و دانشگاه‌ها.

این‌ها شمه‌ای از مشکلات روزمره ملت ماست. من از شما آقایان دعوت کردم تا آن چه را که می‌دانید مجدداً بازگو کنیم و به شما با صراحت اعلام دارم که مصلحت انقلاب و ملت ایران، بلکه سرنوشت اسلام و ششصد میلیون مسلمان ایجاب می‌کند که همه وابستگی‌ها و تعلقات شخصی و جمعی و سازمانی خود را تحت الشعاع انقلاب همگانی قرار دهیم و از همین لحظه با اخلاص کامل و بدون درنگ و تأمل و ملاحظاتی که در وضعیت عادی معمولاً رعایت می‌شود و از همین جا که دور هم نشسته‌ایم ستاد مرکزی موقت دفاع ملی (یا هر نام دیگری که انتخاب کنید) از - انقلاب اسلامی را تشکیل و به ملت ایران اعلام می‌کنیم که همه امکانات مادی و معنوی خود را از طریق این کمیته در خدمت انقلاب و رهبر آن امام خمینی قرار دهند.

من شخصاً از همین لحظه در اختیار این کمیته هستم. منزلم نیز در اختیار کمیته خواهد بود و زن و فرزندم را به نقطه دیگری می‌فرستم یا اگر محل دیگری را تعیین کنید با یک دست رخنخواب به آن جا کوچ خواهیم کرد. من به شما برادران بی‌پرده می‌گویم که اگر هر یک از شما به عذری، شخصی و یا وابستگی جمعی و یا نیاز به مشورتی، از شرکت در این کمیته و شروع کار آن از همین لحظه امتناع کنید و حتی اخذ تصمیم را به یک روز بعد موکول کنید،

مخلص به سهم خود عذر شما آقایان را نمی‌پذیرم زیرا که ما در متن میدان نبرد هستیم و یک لحظه سپاه رزمنده ملت ایران را نمی‌توان در جهت حرکت انقلاب و رهبری آیت‌الله خمینی مردد و بلاتکلیف گذاشت و نیز با کمال صراحت اعلام می‌دارم که چنان چه شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنید اولاً جریان را به اطلاع آیت‌الله خمینی و ملت ایران می‌رسانم و ثانیاً شخصاً اقدام به تأسیس کمیته مزبور خواهم کرد زیرا وظیفه شرعی و وجدانی به من اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای درنگ کنم یا درنگی را از کسی بپذیرم.

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و النصرنا علی القوم الکافرین. ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا. یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون. سیدمحمود طالقانی. به تاریخ سی‌ام آذرماه ۱۳۵۷ هجری شمسی - بیستم محرم الحرام

مشروح مذاکرات گروه‌های سیاسی در تهران ۳۰ آذر ۱۳۵۷

بعد از سخنان آقای طالقانی، شرکت‌کنندگان در جلسه وارد شور شدند. گزارش زیر به خط دکتر سامی مشروح مذاکرات آن جلسه است:

(به نام خدا)

طبق دعوت کتبی حضرت آیت‌الله طالقانی در ساعت ۹:۳۴ صبح روز چهارشنبه ۳۰ آذرماه ۵۷ جلسه‌ای در محل منزل معظم‌له با شرکت آقایان: احمد صدر، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجواد، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یحیی‌الله سبحانی، سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی، حضرت آیت‌الله سیدابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر کریم سنجابی، داریوش فروهر، دکتر عبدالکریم لاهیجی، دکتر محمد ملکی، دکتر کاظم سامی، طاهر احمدزاده و دکتر سید محمد بهشتی تشکیل شد. نخست آقای طالقانی خطابه‌ای را به شرح پیوست خطاب به حاضران قرائت فرمودند سپس برای بررسی و بحث درباره مطالب مطروحه، اداره جلسه و تنظیم صورت جلسه به عهده دکتر سامی محول گردید.

آقای رحیمی موافقت خود را با پیشنهاد آقای طالقانی در مورد تشکیل ستاد مرکزی دفاع ملی اعلام داشتند و ضرورت چنین ستادی را تأکید کردند. آقای دکتر سبحانی با اشاره به وجود دسته‌جات و گروه‌های مبارز و حاضران در جلسه و وابستگی‌های گروهی آن‌ها و توجه به شکست کوشش‌های گذشته در زمینه ایجاد وحدت، پیشنهاد بررسی امکان همکاری را مقدم بر تشکیل ستاد مزبور دانستند و سؤال کردند که نخست باید دید که آیا امکان ایجاد یک هسته مرکزی رهبری وجود دارد؟

آقای دکتر سنجابی ضمن ابراز ارادتشان به حضرت آیت‌الله طالقانی و قبول حسن‌نیت ایشان در این دعوت و تکلیف شرعی که برای جمع معین فرمودند به چند نکته اشاره کردند:

۱. نسبت به انتخاب افراد برای منظور جلسه ایرادی ندیدند و عدم حضور دیگران را نیز نقضی ندانستند و عقیده داشتند که با توجه به وابستگی خودشان و دیگر افراد به تشکیلات و سازمان‌های مختلف، بهتر است که واحد جدیدی را اعلام نکنیم و پیشنهاد تشکیل یک کمیته برای همکاری نیروها و رسیدن به اهداف مطروحه را کردند.

۲. وجود یک رهبری واحد را از طریق ستاد مرکزی دفاع ملی با توجه به سازمان‌های تشکیلاتی موجود غیر ممکن دانستند. آقای فروهر ضمن تصدیق نظرات آقای دکتر سنجابی اضافه کردند که باید کمیته همکاری جنبه مشورتی داشته باشد و اخذ تصمیم نهائی و مسؤولیت اجرائی به عهده حضرت آیت‌الله طالقانی محول گردد و ضمناً به رهبری بلامنزاع حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در جنبش موجود اشاره کردند.

آقای رحیمی با نظر آقای فروهر مخالفت کردند و معتقد بودند که باید افراد کمیته قبول مسؤولیت کنند و به سان یک رهبری متمرکز و ستاد اجرائی عمل کنند.

آقای مهندس بازرگان فرمودند طبق نظر آقای طالقانی رهبری جنبش فعلی با آیت‌الله خمینی است و طرح ضرورت یک رهبری اجرائی چیز تازه‌ای نیست. آنچه در طرح مطالب آقای طالقانی قابل توجه است پا جلو گذاردن ایشان و سرعت تصمیم‌گیری طبق خواست ایشان است و جنبه تهدید برای سرعت اتخاذ تصمیم از طرف افراد حاضر در جلسه از نظر ایشان تازگی دارد. و ضمناً اضافه کردند که آن چه را قبلاً تجربه کرده‌ایم و به نتیجه نرسیده است، دوباره تکرار نکنیم و پیشنهاد کردند که آقای طالقانی شخصاً ۵ الی ۷ نفر را به عنوان ستاد اجرائی رهبری جنبش ایران انتخاب و به تصویب آیت‌الله خمینی برسانند چرا که اگر اصل رهبری آیت‌الله خمینی را بپذیریم باید تصویب ایشان را در این مورد هم قبول کنیم.

آقای دکتر سحابی اظهار داشتند با توجه به این که به اعتقاد آقای مهندس بازرگان باید صورتی از ۵ تا ۷ نفر تنظیم شده و آقای طالقانی به تصویب آیت‌الله خمینی برسانند و این امر در دو مرحله بحث و رأی در جلسه قرار گیرد اول تصویب هیأت ۵ یا ۷ نفری منتخب آقای طالقانی و در مرحله دوم رأی راجع به تصویب رسانیدن آیت‌الله خمینی. و مجدداً پیشنهاد همکاری دسته‌جات مختلف را تکرار کردند و اضافه کردند که به ضرورت تشکیل یک رهبری واحد سیاسی معتقد هستند.

دکتر سامی در مورد تکرار تجارب گذشته و به نتیجه نرسیدن راه حل‌های سنتی و قدیمی برای ایجاد رهبری اجرائی اشاره کرد و مطلقاً ایجاد رهبری از بالا را مردود دانست و به طرح سازمانی ایجاد تشکیلات و رهبری از پائین اشاره کرد و تنها امکان ایجاد رهبری لازم برای امور اجرائی جنبش را ایجاد واحدهای محلی و صنفی در حد سطوح اجتماعی دانست و ایجاد ستاد مرکزی دفاع ملی را از بالا غیر عملی و نادرست خواند.

آقای احمدزاده ضرورت و فوریت تشکیل یک ستاد اجرائی برای مسائل حاد روز را مطرح ساختند و ضمناً طرح کلی سازمانی دکتر سامی را قابل ملاحظه خواندند و اضافه کردند که برای اجرای دستورات و فرامین آیت‌الله خمینی که رهبری جنبش را دارند، باید در داخل ایران یک ستاد اجرایی با کمیسیون‌های فرعی تشکیل شود و تأکید این که این ستاد موقت خواهد بود و با تجربه‌ای که در مشهد داشته‌اند موافق طرح تشکیل ستاد اجرائی بودند.

آقای صدر با طرح دکتر سامی مخالفت کردند و پیشنهاد آقای مهندس بازرگان را تأکید کردند. آقای لاهیجی با اشاره به طرح پیشنهادی دکتر سامی به مسأله انتخاب افراد و محتوای رهبری اشاره کردند و عقیده داشتند که باید اسامی ستاد رهبری رسماً اعلام شده و ضمناً ترکیب چنین رهبری بدون سازمان‌های سیاسی موجود ممکن نیست.

آقای فروهر مجدداً جنبه مشورتی داشتن ستاد رهبری را مطرح کردند و معتقد بودند که این ستاد باید زیر نظر آقای طالقانی برای تحقق اهداف آیت‌الله خمینی عمل کند. پیشنهاد تشکیلاتی دکتر سامی را قبول داشتند و از راهپیمایی اخیر به عنوان یک مثال خوب در همکاری گروه‌ها زیر نظر آقای طالقانی نام بردند.

آقای دکتر سنجابی به دو نظریه اشاره کردند اول نظر عمل و کار فوری که آقای طالقانی مطرح کردند دوم طرح تشکیلاتی دکتر سامی. که معتقد بودند طرح دومی فعلاً مطرح نیست و باید بیش تر به عمل فکر کنیم و پیشنهاد کردند که ستاد اجرائی پیشنهادی وجودش و اسمش اعلام شده و از رهبری عملی آقای طالقانی طرفداری کردند و فرمودند ما در خدمت ایشان خواهیم بود.

آقای رحیمی پیشنهاد آقای سنجابی را غیرعملی دیدند.

آقای لاهیجی اختصاص رهبری را به آقای طالقانی نادرست دانستند و این امر را شکنندگی برای رهبری عنوان کردند و گفتند در این صورت ایجاد زحمت برای ایشان خواهد شد و باز هم از ایجاد یک ستاد واحد طرفداری کردند به خصوص اگر با تأیید آیت‌الله خمینی باشد.

آقای طالقانی از شرکت آقایان در جلسه و بحث تشکر فرمودند و ضمن اشاره به مشکلات شخصی در هدایت و جواب‌گویی مردم و مراجعان اضافه کردند که آن چه را در میان گذاشته‌اند نتیجه فکر و عقیده خودشان است که شاید با دیگران هم مشورت کرده باشند و دعوت آقایان بر مبنای تشخیص خود ایشان بوده است و برای مشکلات اجرائی جنبش در حال حاضر تشکیل یک کمیته اجرائی و یا ستاد عملیاتی را که نامش را می‌توانند خود جمع معین کنند مجدداً تأکید فرمودند.

آقای دکتر حاج سیدجوادی توضیح دادند که دشمن متشکل است و تصمیم‌گیری و اعمالش متکی به روش‌های حساب شده است و در حالی که همه گروه‌ها راه‌حل‌های دشمن را مردود شناخته‌اند نبودن یک تشکل و رهبری در گروه مخالفان مهم‌ترین مشکل فعلی است و عقیده داشتند که از خطابه آقای طالقانی این استنباط را کرده‌اند که یک ستاد عملیاتی برای کار مشورتی در کنار آقای طالقانی می‌تواند راه‌گشا باشد.

آقای دکتر بهشتی بیان داشتند که پیشنهادها باید با محتوای طرح سنخیت داشته باشد و سؤال کردند که آیا منظور آقای طالقانی به وجود آوردن یک واحد رهبری برای بررسی تصمیم‌گیری و اجرای کلیه امور جنبش در تهران و یا در ایران است؟ که در این صورت پیشنهادها را وارد نمی‌بینیم چرا که با وجود مسؤلیت‌های کنونی هر کدام از آقایان در گروه‌های حاضر خودشان، تنها با وجود یک طرح تکثیر شده و با مطالعه قبلی امکانات و موانع می‌توان به این تشکیلات و رهبری فکر کرد. اصلاً تشکیل ستاد برای چیست؟ ابهام در این مسأله سبب ایجاد سرعت در تصمیم‌گیری در این جلسه نخواهد بود و مسأله دیگر این که باید این طرح جدید به تأیید آیت‌الله خمینی برسد.

آقای دکتر ملکی پیشنهاد و نظرات آقای بهشتی را تأیید کردند و پیشنهاد ایجاد یک تشکیلات فوق سازمان‌های موجود و پیشنهاد قبول یک تعهد اخلاقی را در قبالتصمیمات دادند.

آقای موسوی زنجانی فرمودند که اگر آقای خمینی اشخاصی را معین کنند امکان چنین کاری هست ولی اگر ما خودمان این کار را بکنیم مورد توجه و قبول همه نخواهد بود بنابراین باید همین جا برای تهران و بدون سر و صدا کار را شروع کرد.

آقای طالقانی در جواب آقای بهشتی فرمودند که ما نمی‌خواهیم تشکیلات بدهیم و یا کارهای بزرگی را عنوان کنیم که نمی‌توانیم، مسأله تشکیلات مسأله مهمی نیست.

گرفتاری‌های حاصل از وضع موجود است که این دعوت و این جلسه را سبب شده است، بیش‌تر تشکیل یک ستاد برای کارهای اجرایی روز است و پیشنهاد همکاری بین گروه‌ها مطرح است و همان پیشنهاد انتخاب ۵-۶ نفر را به عنوان ستاد اجرایی تکرار فرمودند. آقای دکتر سبحانی باز هم تأکید کردند که این ستاد یا کمیته چند نفری باید جنبه مشورتی داشته باشد و جنبه اجرایی به خود آقای طالقانی مربوط شود و عقیده داشتند که همین جمع کلاً مطالعه مسائل را به عهده بگیرند.

آقای فروهر هم معتقد بودند که کمیته یا ستاد نمی‌تواند تصمیم‌گیرنده باشد. آقای بازرگان دعوت آقای طالقانی را به حالت یک بیمار شبیه کردند که افراد حاضر به عنوان پزشکی که برای مشاوره در مورد بیماری او دعوت شده‌اند به حساب می‌آیند با این فرق که خود پزشکان هم همان بیماری بیمار را دارند مضافاً به آن که بیماری همگانی است و احتیاج به تصمیم‌گیری وجود دارد. اجرا را می‌توان به گروه‌ها واگذار کرد و پیشنهاد کردند که ۵ نفر یا ۷ نفر را آقای طالقانی شخصاً انتخاب کنند و به امضاء آیت‌الله خمینی هم برسانند و این گروه بعد از تأکید آقای خمینی تصمیم‌گیری کارهای اجرایی را به عهده بگیرند.

آقای دکتر بهشتی باز هم عقیده داشتند مسائل جاری جزئی از مسائل کلی جنبش است و اگر ستاد عملیاتی تصمیم‌گیرنده باشد باید خود هسته یک تشکیلات بزرگ‌تر باشد و گروه خاص نمی‌تواند نماینده آن تشکیلات به حساب آید و معتقد بودند که اجرا باید بین نیروهای جنبش تقسیم شود. سرانجام بدون آنکه توافقی در نحوه عمل کرد و وظایف ستاد و هم‌چنین جنبه تصمیم‌گیری و اجراء و یا جنبه مشورتی بودن این ستاد مرکزی دفاع ملی مشخص شود، قرار شد هر یک از حاضرین لیستی از اسامی مورد قبول خود را برای ستاد پیشنهادی آقای طالقانی تهیه و به ایشان بدهند تا خودشان به هر شکل که مصلحت دیدند افرادی را برای این مهم انتخاب کنند و به تصویب آیت‌الله خمینی برسانند.

ضمیمه این گزارش، آیت‌الله طالقانی، اسامی افرادی را که هر گروه و یا هر شخصیتی برای عضویت در شورای مرکزی پیشنهاد کرده بودند جهت اطلاع آیت‌الله خمینی می‌فرستند. اسامی شخصیت‌ها و گروه‌های معرف و اسامی اشخاص پیشنهادشده به شرح زیر می‌باشد. آقای بهشتی افراد زیر را معرفی کردند:

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۸۳

۱. آقای دکتر سنجابی، ۲. آقای مهندس بازرگان، ۳. آقای مهندس سحابی، ۴. آقای دکتر سحابی، ۵. آقای دکتر سامی، ۶. آقای دکتر لاهیجی، ۷. آقای دکتر باهنر، ۸. آقای هاشمی رفسنجانی، ۹. آقای سیداحمد صدر حاج سید جوادی و ۱۰. آقای موسوی خوئینی‌ها
آقایان مهندس بازرگان و دکتر *یدالله سحابی* افراد زیر را معرفی کردند: ۱. آقای آیت‌الله طالقانی، ۲. آقای دکتر سحابی (یا شخص دیگری از نهضت به پیشنهاد ایشان)، ۳. آقای دکتر سنجابی (یا شخص دیگری از جبهه به پیشنهاد ایشان)، ۴. آقای دکتر بهشتی، ۵. آقای دکتر لاهیجی، ۶. آقای دکتر سامی، ۷. آقای هاشمی رفسنجانی، ۸. آقای مهندس عزت‌الله سحابی، ۹. آقای مطهری، ۱۰. آقای داریوش فروهر
آیت‌الله حاج سید/ابوالفضل زنجانی ضمن ارسال نامه زیر اشخاص مورد نظر خود را معرفی کردند:

بسمه تعالی ضمن تقدیم سلام و ارادت معروض حضور عالی می‌دارد حسب‌الامر فهرست اسامی و اشخاصی در گروه‌های مختلف که به نظرم صلاحیت مشارکت با حضرت‌عالی را در پیشبرد نهضت و حل مشکلات روزانه دارند، به پیوست تقدیم می‌نمایم و طبعاً رفقا هم فهرست‌هایی بنا به تشخیص خودشان تقدیم نموده و خواهند نمود. از مجموع فهرست‌ها هر چند نفر که مورد تصویب خودتان باشند انتخاب نموده و به شخص معظم معرفی خواهید نمود به نظرم در انتخاب اشخاص علاوه بر کارآیی‌شان در حل مشکلات روزانه، اصل موضوع یعنی صلاحیت عضویت در کادر رهبری را هم مورد توجه قرار دهید و به طور جامع به تأیید معظم‌له برسانید تا بتوانید در انضباط و جهت‌گیری صحیح نهضت اقدام نموده و انشاءالله تعالی در زمینه کناره‌گیری (ناخوانا) یار و به عنوان قائم‌مقام و اداره امور کشور در داخل و خارج شناخته شوند و خلاء به وجود نیاید. باقی موکول به نظر عالی است و بار دیگر مجدداً تمنا می‌کنم این مخلص را از هر نوع شرکت معاف فرمایید. والسلام علیکم و دام الله بئانکم- ابوالفضل الموسوی
آقای حاج سید/ابوالفضل زنجانی افراد زیر را معرفی کردند:

۱. آقای بهشتی، ۲. آقای مهندس بازرگان، ۳. آقای دکتر سحابی، ۴. آقای دکتر سنجابی، ۵. آقای احمد صدر، ۶. آقای نزیه، ۷. آقای مهندس سحابی، ۸. آقای مهندس سالور، ۹. آقای مهندس ابراهیمی، ۱۰. آقای دکتر سامی، ۱۱. آقای شاه حسینی، ۱۲. آقای حاج میرزاعلی تحریریان، ۱۳. حاج محمد حسین اخوان فرشچی، ۱۴. دکتر عابدی

آقای دکتر سامی اسامی زیر را همراه با شرحی پیشنهاد کرده بودند:

۱. آقای دکتر کریم سنجابی (از جبهه ملی)، ۲. آقای مهندس بازرگان (از نهضت)
۳. آقای علی اصغر حاج سید جوادی (از جنبش)، ۴. آقای محمد بهشتی (از روحانیان تهران)، ۵. آقای دکتر لاهیجی، ۶. آقای دکتر ملکی (از دانشگاه)، ۷. آقای احمد علی بابایی (از بازار).

ضمناً با توجه به مباحث جلسه مذکور به هیچ وجه این هیأت را به عنوان رهبر جنبش در هیچ سطحی نمی‌شناسد هم چنان معتقد به ایجاد تشکیلات و سازمان برای جنبش و نهایتاً انتخاب رهبری متناسب و انتخابی برای آن هستم.»

آقای دکتر کریم لاهیجی افراد زیر را معرفی کرده‌اند:

- ۱- آقای سید محمود طالقانی ۲- آقای مهندس مهدی بازرگان ۳- آقای علی اصغر حاج سید جوادی ۴- آقای دکتر کریم سنجابی ۵- آقای سید محمد بهشتی ۶- آقای دکتر کاظم سامی ۷- آقای طاهر احمدزاده ۸- آقای احمد صدر حاج سید جوادی ۹- آقای داریوش فروهر ۱۰- عبدالکریم لاهیجی

گروه خدایپرستان اشخاص و گروه‌های زیر را پیشنهاد کرده‌اند:

- ۱- جبهه ملی - آقای دکتر سنجابی، ۲- نهضت آزادی - آقای مهندس بازرگان - آقای مهندس توسلی - آقای دکتر سحابی، ۳- جنبش - آقای علی اصغر حاج سید جوادی، ۴- بازاریان - آقای مهدیان، ۵- انجمن حقوق بشر - آقای میناچی آقای احمد حاج سید جوادی - آقای حاج سید ابوالفضل زنجانی، ۶- انجمن اسلامی پزشکان - آقای کاظم یزدی، ۷- انجمن اسلامی مهندسين - آقای مهندس معین فر - آقای مهندس کتیرایی - آقای مهندس شکیب‌نیا، ۸- انجمن اسلامی معلمین - آقای مرتضی کتیرایی، ۹- انجمن اسلامی دانشگاهیان - آقای دکتر اسمعیل یزدی، ۱۰- کانون نویسندگان - آقای گرمارودی - آقای علی اصغر حاج سید جوادی، ۱۱- مسلمانان مبارز - آقای دکتر پیمان - آقای دکتر سامی، ۱۲- نهضت خدایپرستان.»

۷. نامه آقای دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی به دکتر یزدی

تاریخ: ۵۷/۱۱/۱

بسمه تعالی

برادر ارجمند با تجدید ارادت و اخلاص آقای رالف شرمن آمریکایی را شاید بشناسید، به هر حال او را معرفی می‌کنم در مدت اقامت خود در تهران و ایران اسناد گرانبهایی از جنبش تهیه کرده و مرد مورد اطمینانی است. خواهشمندم ترتیب ملاقات او را در پاریس

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۸۵

با حضرت آیت‌الله امام خمینی فراهم کنید و در مراجعت معظم‌له آقای شرمین تقاضا دارد که در همان هوایما باشد. خواهش مندم هر چه در قدرت دارید برای انجام این خواسته کوشش بفرمایید. موجب تشکر بنده خواهد بود. به امید دیدار در روز جمعه. *ارادتمند.*
صدر حاج سیدجوادی

۸. برای آگاهی بیشتر ر.ک به شصت سال صبوری و شکوری - خاطرات دکتر یزدی - جلد اول.

۹. نامه مهندس بازرگان به آیت‌الله خمینی

این نامه در اوایل شهریور ۱۳۵۷، تقریباً چند روز بعد از روی کار آمدن شریف‌امامی، نوشته شده است که مصادف بود با زمانی که من عازم نجف برای دیدار آقای خمینی بودم. وقتی خبر ارسال آن را به من دادند درخواست کردم که یک کپی برای ما بفرستند یا متن آن را به ما خبر بدهند تا هم از نظرات دوستان داخل ایران مطلع شوم و هم در دیدار با آیت‌الله خمینی، اگر مقتضی بود مورد بحث و بررسی قرار گیرد. کشتار ۱۷ شهریور و حوادث بعد از آن، باعث شد که نامه به دست ما نرسد. اما بالاخره بعد از تماس‌ها متن نامه خوانده و روی نوار ضبط شد و سپس از روی نوار پیاده و تنظیم گردید. در سفر به عراق در مهرماه ۱۳۵۷ حوادثی پیش آمد که منجر به هجرت آیت‌الله خمینی به پاریس شد و فرصتی برای طرح موضوع این نامه پیش نیامد. بعد از انقلاب در آذر ۱۳۶۰ این نامه را به آقای مهندس بازرگان ارائه دادم و از ایشان خواستم اگر توضیحاتی لازم می‌دانند، بدهند. ایشان توضیحاتی به شرح زیر در حاشیه نامه نوشتند:

«این یادداشت را به شخص مورد اعتمادی از تجار بازار، که به زیارت عتبات می‌رفته و قصد ملاقات آیت‌الله خمینی را داشته است داده بودم که بخواند و مطالب آن را به آقا بگوید. قبلاً نامه را با بعضی از دوستان در میان گذارده بودم و مفاد آن، ماحصل بحث‌ها و مشورت‌هایی است که در تهران داشتیم (آذر ۱۳۶۰).»

آنچه را که شادروان مهندس بازرگان در این نامه مورد بحث قرار داده است در واقع می‌توان آن را خط کلی برنامه سیاسی در آن مقطع زمانی از دیدگاه‌های ایشان و دوستان محسوب کرد.

متن این نامه به شرح زیر است:

«با عرض معذرت از جسارت و تصدیع من باب وظیفه الهی وجدانی اشاره به آن‌ها می‌کنم. توجه و تصمیم بسته به نظر آن حضرت است.

۱. قانون اساسی ایران به صورت اصلی و متمم آن، بدون اضافات بعدی سند زنده و قابل دفاع در محافل بین‌المللی و محاکم داخلی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد. اگر آن را نفی کنیم منطقاً و قانوناً هر گونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌دهیم. به معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست، چون سراسر به خلاف آن عمل کرده است و خود را معزول ساخته است.

۲. لبه تیز حمله بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا که علیه خودمان و بسود و حمایت شاه است، نخواهد بود.

۳. کلیه جنبش‌های ملی و مذهبی اخیر که در زمان خود ما به موفقیت‌های عمده رسیده و سطح بیداری و تحرک مردم را بالا برده است، با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و استقبال رهبران شروع شده است. با وارد شدن در فعالیت‌های انتخاباتی بهتر توانسته‌اند حرف خود را بزنند و مردم را متوجه و متمرکز سازند.

۴. از هر گامی که دولت علیرغم خود و برای ریا و فریب در جهت خواسته‌های ملت بردارد باید استفاده کرد. افرادی را که از صف دولت خارج می‌شوند، و لو صد در صد خالصانه نباشد، جا دارد تشویق شوند تا بیشتر در این جهت جلو بیایند و به سایرین هم ملحق شوند.

۵. هدف نهایی البته سرنگونی رژیم است. اما در مرحله اول رفتن شاه در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او، در چهارچوب قوانین موجود و آزادی‌ها، سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

۶. مشورت با روحانیت ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده‌اند، که گفته‌اند و امرهم شوری بینهم، که نیز دستور و اصل قرآنی است. اطلاعات، ارتباطات منظم و مطمئن و سریع از داخله و خارجه برای رهبری آگاه و ارزیابی و تنظیم حرکت‌ها ضروری است و ایجاب می‌نماید که هیأت سه نفری یا چهار نفری مورد اعتمادی در تهران به تشخیص خودشان انتخاب و به محرماً معرفی نمایند. همچنین برای دریافت دستورهای آقا و مشورت و نظردهی گروه‌ها به آن‌ها استفاده شود.

۷. حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور نهایی هر مسلمان باید باشد. عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار لوموند کاملاً به جا بوده است، اما هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک، اقتصادی - سیاسی، اداری و غیره به قدر کافی و مقبول کار نشده لذا نمی‌تواند در حال حاضر به عنوان جانشین قانون اساسی و مشروطیت عرضه شود. در افکار روشنفکران، حتی متدینین مبارز باسابقه و در محافل بین‌المللی عکس‌العمل مطلوب ندارد. همچنین رهبری اعضای روحانیت، که امتحان خوبی در گذشته نداده سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم را ندارد، کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروه‌های ملی غیرمذهبی با حسن نیت و با صلاحیت به خلاف مصلحت است.

۸. تغییر اخیر دولت و در باغ سبزی که نشان داده است ضمن آنکه پیروزی ملت است مایه شکر و خوشحالی است. البته کافی و خواسته نهایی نبوده، هر قدر در این جهت سوق داده شود به سود ماست. در برابر آن نه اتخاذ قیافه خصمانه و طرد و نفی قاطعانه صحیح است و نه رضا و رکود نشان دادن و همکاری کردن - بگذاریم احزاب و گروه‌های میانه و معتدل ولو غیر اصیل آزادی‌ها و مواضع را بخواهند و ملت استفاده برده رساتر و بلندتر حرف‌هایش را بزند و خواسته‌هایش را بگوید.

۹. اصلاح قانون اساسی و تبدیل آن به نظام و اصول بهتر تدریجی با متانت و استحکام صورت بگیرد بهتر است. شتاب‌زدگی و آشوبگری به نتایج درستی نمی‌رسد و چه بسا حریف و یا کمونیست‌ها از آب گل آلود ماهی می‌گیرند.

۱۰. مبارزه نمی‌تواند متکی و منحصر به تحریک احساسات و تهییج مردم و خالی از برنامه‌های حساب شده مثبت و پیشرفت‌های محکم و محسوس باشد. درگیری خصمانه و روبرو شدن مسلحانه که البته اجتناب‌ناپذیر و حربه قاطع نهایی است، وقتی می‌تواند موفقیت‌آمیز و قابل قبول باشد که یک تناسب و تعادل معقول ما بین سلاح‌ها و امکانات طرفین ولو به نسبت یک بر ده وجود داشته باشد. تا قبل از رسیدن به مرحله جنگ‌های میدانی وسایل عدیده‌ای، رخنه در نیروها، سست کردن مواضع حریف، مساعد و همدم ساختن کارمندان، و از این قبیل خوب است که به آن‌ها متوسل شد. باید عملیات و برنامه‌هایی در نظر داشت که بدون تدبیر و تشکل و تربیت میسر نیست. خراب‌کاری و آتش‌سوزی و غارت اصولاً در مبارزاتی که در داخل کشور و خانه ملت صورت گیرد اصولاً به نفع دولت تمام می‌شود.»

بعد از انقلاب، من این نامه را در اختیار آقای سرهنگ نجاتی گذاشتم که ایشان در: «شصت سال خدمت و مقاومت - خاطرات مهندس بازرگان» آن را به طور کامل نقل کرده‌اند.

۱۰. گمانه‌زنی‌ها و دروغ‌پرداری‌ها

در مورد سفر مهندس بازرگان به پاریس و دیدارش با رهبر انقلاب کسانی که در دیدار آقای مهندس بازرگان با آیت‌الله خمینی حضور نداشتند، اظهار نظرهای بی‌اساسی کرده‌اند. به عنوان نمونه آقای فردوسی‌پور، که در این دیدار حضور نداشت می‌نویسد: بازرگان سه انگشتش را روی زمین گذاشت و گفت آقا ایران سه رکن دارد: شاه، ارتش و آمریکا. شما می‌گوئید شاه برود، اولاً شاه کجا برود، شاه رفتنی نیست. بر فرض برود، با آمریکا و ارتش چه می‌کنید؟ فکر این دو رکن را کرده‌اید؟ حضرت آیت‌الله خمینی (ره) قدس سره با تبسم و تمسخر فرمودند «شما بگوئید شاه باید برود، با مردم هم صدا بشوید... شما غصه این‌ها را نخورید، شما موضع ملت را بپذیرید». ولی آقایان بر موضع خودشان که شاه باید سلطنت کند نه حکومت، شاه باشد ولی سلطنت کند. - (مجله یاران شماره ۷ خرداد ۱۳۸۵).

یکی دیگر از کسانی که حضور نداشته ولی به خود اجازه اظهار نظر داده، آقای حسین مهدیان است. او مدعی شده است: «مرحوم بازرگان روی اصل سلطنت با آیت‌الله خمینی بحث داشت و پیشنهاد کرد که شاه بماند ولی سلطنت کند نه حکومت. ولی حضرت آیت‌الله خمینی قاطعانه این پیشنهاد را رد کردند». در جای دیگر: «مهندس بازرگان هم اگرچه در بعضی موارد دیدگاهی غیر از دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی داشت - مثلاً در حالی که آیت‌الله خمینی شعار شاه باید برود را مطرح می‌کرد، او پیشنهاد داد که شاه بماند ولی سلطنت کند نه حکومت.» (کیهان ۲۹ بهمن ۱۳۸۱)

آقای ولی‌الله چه‌پور، از فعالان دفتر آیت‌الله طالقانی، در خاطراتش: «همراه پیر پاک»، مرکز انقلاب اسلامی ۱۳۹۰، صص ۹۵ و ۹۶ تحت عنوان: «دیدار عضو شورای سلطنت و مهندس بازرگان با امام» می‌نویسد: «آقای سید جلال تهرانی عضو شورای سلطنت به پاریس آمده بود. ایشان به اتفاق مهندس مهدی بازرگان و دیگر همراهان جلسه‌ای در حضور امام تشکیل دادند و پیرامون سلطنت خاندان پهلوی، انقلاب و مسایل جاری مملکت بحث و گفتگو نمودند. آقای مهندس بازرگان اظهار داشت که شاه از کشور برود و ما ولیعهد را عنوان نایب‌السلطنه بپذیریم و شورای سلطنت بر امور کشور نظارت نماید و البته این شورا زیر نظر ما کار کند و در واقع این تشکیلات به صورت موقت به اداره

امور مملکت بپردازد تا این که شورای انقلاب تصمیماتی را در رابطه با تغییر قانون اساسی اتخاذ نماید و آن را در صحن مجلس طرح و به رأی مردم بگذارد. در واقع مهندس بازرگان تغییرات در شکل حکومت را از طریق قانونی و اخذ رأی مردم خواستار بود؛ «پس از مخالفت صریح امام، آقای مهندس بازرگان، عضو شورای سلطنت و دیگر همراهان با روی ترش و ناراحت از مجلس خارج شدند و در داخل راهرو خروجی زمزمه می کردند که امروز کسی نمی تواند مستأجر منزلش را بیرون کند حال ما می خواهیم شاه مملکت را به این راحتی از کشور بیرون کنیم! طرز تفکر و راهکار خیلی از مبارزان علیه شاه و حکومت پهلوی این چنین بود و جرأت دست زدن به اقدام جدی علیه رژیم را نداشتند...».

اگر آقای چه پور یا ناشر کتاب کمی به خود زحمت می دادند و به منابع قابل قبول خودشان مراجعه می کردند متوجه دروغ بودن داستان خود می شدند.

مهندس بازرگان در مهر ماه به پاریس آمد و در دو نوبت، ۵۷/۷/۳۰ و ۵۷/۸/۲ با آیت الله خمینی دیدار کرد. آقای سید جلال تهرانی در ۲۸ دیماه ۵۷ وارد پاریس شد و در اول بهمن ماه، پس از استعفا از ریاست شورای سلطنت با آیت الله خمینی دیدار کرد.

۱۱. دستخط آیت الله خمینی به آقای دکتر بهشتی

۱۲. آقای محتشمی پور در زمان تصدی وزارت کشور به شرطی با تمدید پروانه سالمندان کهریزک موافقت کرد که آقای مانیان از عضویت در هیئت امناء برکنار شود.

۱۳. نامه دکتر حبیب‌الله پیمان به امام خمینی ۱۳۵۷/۷/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم
 ۹۸
 در راه اسلام و حقیقت استوار در برابر دشمنان و در راه
 شما منور و شمس که بنا بر مجری آن است این (زم ط) را
 نظر باینکه در بعضی اوقات که در مسیر راه خود را پیماید
 نیز در قومی که مرفه است، با فلاحت و عدل و صلح برتر است
 مع اینها در همه دنیا باید صیقل خود را در این راه
 بار بار سوزن بنام در راه است
 که بنا بر این تذکره در راه است
 به عباد اینها کرد و اگر اینها
 نیز به اینها شود

بسم الله الرحمن الرحيم

مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی خمینی

اجازه بدهید با گرفتن چند دقیقه از وقت گرانبهایتان - مسائلی را که درباره سرنوشت جنبش ملت اسلامی به نظر یک سرباز ساده آن می رسد به عرضتان برسانم.

جنبش کنونی که به حق، رهبری آن را شما بر عهده دارید در یکی از حساس ترین مراحل رشد و تکامل خود قرار دارد. می گویم حساس زیرا که در عین قدرتمندی و پویایی سخت آسیب پذیر و شکننده است. محرک من در نوشتن این سطور این باور غلط نیست که شما از نقاط ضعف و قدرت حرکت از هدفها و از موقعیت خاص آن آگاهی ندارید

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۹۱

بلکه به عنوان عضوی ساده از حرکتی که ریشه در تاریخ سیصد ساله ملت ایران دارد و خود تمام عمر بدون انقطاع در پی تحقق آرمان‌هایی بوده است که امروز بیش از هر موقع دیگری وصول بدان را نزدیک می‌بینم و هم اکنون در متن آن و در برخورد نزدیک با عوامل گوناگون آن قرار دارم و برخورد فرض می‌دانم آن چه را احساس و درک می‌کنم به اطلاع شما برسانم. زیرا به طور قطع مبنای تصمیم‌گیری‌ها و استنباطات آن مرجع بزرگوار چیزی جز حقایقی نیست که قاعدتاً باید از مسیر اشخاص قابل وثوق یا منابع خبری و وسایل ارتباطی جمع‌آوری گردد.

سعی خواهیم کرد با ایجاز کامل، موقعیت کنونی را از ابعاد مختلف طرح و بازشکافم. اول ریشه‌های تاریخی: صرف‌نظر از نقش قاطع تاریخی که اسلام و به خصوص اسلام شیعی در تمام دوران سلطه خلفای ستمگر و سلاطین مستبد و نظام‌های ضداسلامی و ضد مردمی در تبلور خواست‌های مردم و در هدایت و بسیج آن‌ها در مبارزه برای آزادی و استقرار عدل اسلامی چه در دوران ائمه اطهار و چه بعد از آن و تا سلطه صفویه بر ایران داشته است. بعد از صفویه در دوران سلطنت قاجار تا به امروز این نقش به گونه‌هایی مختلف هم‌چنان پابرجا مانده است. روحانیت شیعی در ایران در این دوره تدریجاً رهبری اعتراضات و شورش‌های مردم را علیه استبداد سلاطین و ظلم و ستم حکام و متنفذین محلی و مالکان و مأموران دولتی بر عهده گرفته است. روحانیت شیعه که هرگز بر مشروعیت حکومت‌ها صحه نگذاشت اگرچه بخشی از آن و یا کل آن در دوره‌های بسیار کوتاهی با قدرت‌ها مماشات و همکاری ضمنی داشته اما در مجموع خود تنها تکیه‌گاه و پناهگاه مردم در برابر قدرتمندان به حساب می‌آمد و اسلام، مبانی عقیدتی لازم برای نفی پایه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظامات حاکم را در اختیار می‌گذاشت. این نقش تاریخی تا نهضت مشروطیت در هر دو بعد دائماً تکامل می‌یافت یعنی روحانیان بیش از پیش مسؤولیت خود را در رهبری جنبش‌های مردمی توسعه می‌دادند «و هم متفکرین مسلمان و فقها راه‌حلی‌هایی برای مشکلات سیاسی اجتماعی مردم از تعالیم اسلام و مبانی فقهی استخراج می‌نمودند» و اسلام را چنان که هست مبشر آزادی، عدل و مساوات و پاسخ‌گوی نیازهای متغیر بشر معرفی کردند.

هدف‌ها و خواست‌های اساسی مردم در این دوره‌ها عبارت بود از نفی حاکمیت استبدادی، دفع ظلم حاکم و مأموران دولتی و صاحبان قدرت و ثروت و دفع تجاوز و نفوذ و سلطه بیگانگان.

استبداد حاکم در مقابله با مردم بیش از پیش منافع و موقعیت خود را در پیوند با نفوذ استعمار خارجی می‌دید و لذا به گسترش سلطه استعماری کمک کرد- نفوذ استعمار با کسب امتیازات اقتصادی آغاز شد و با نفوذ فرهنگی و سلطه سیاسی همراه و تکمیل و مستحکم گردید. از آن به بعد مبارزه با استبداد و با ظلم و فقر و بی‌عدالتی از مبارزه با سلطه اقتصادی و سیاسی، فرهنگی استعمار جداشدنی نبود و نیست.

نهضت مشروطیت را روحانیت با بسیج و هدایت اعتراضات و شورش‌های مردم به آستانه پیروزی رساند. اما خود اولاً فاقد یک نیروی جانشین بود - ثانیاً طرح برنامه مشخص برای شکل سیاسی - اجتماعی آینده نداشت. ثالثاً خود را ملزم به اداره مستقیم مملکت نمی‌دید و مسؤولیتی احساس نمی‌کرد و رابعاً برنامه اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیک برای حل مسائل گوناگون جامعه و پاسخ به نیازهای مردم آماده نداشت و حتی درباره شکل مرحله انتقالی موجود به یک نظام اسلامی تصور روشنی در ذهن نداشت و سرانجام نیروی مردمی را به شکل سازمان‌یافته (به صورت یک قدرت اجتماعی) در اختیار نگرفت یعنی فاقد تشکیلات و کادر رهبری ورزیده بود.

در نتیجه وقتی استبداد تسلیم شد، کسانی غیر از روحانیت طرح حکومت و نظام سیاسی جدید را نوشتند و رهبری و پیشبرد آن را برعهده گرفتند و چنان که اتفاق افتاد نهضت نه در جهت یک تحول اصیل اسلامی و نه در جهت منافع مردم بلکه به سود اشراف و عمله استبداد و مزدوران بیگانه و یا خودباختگان فرهنگ و تمدن مغرب زمین سیر کرد. روحانیت پا از صحنه کنارکشید و قدرت توده مردم مسلکان درهم شکسته شد. اقدامات و مقاومت‌های پراکنده بعدی هم نتوانست جنبش را حیات تازه بخشد. و کودتای رضاخان به این مقاومت‌های پراکنده اصیل مذهبی و ملی پایان داد و استعمار که اکنون با ایجاد یک قدرت مرکزی مهار سیاسی جامعه را در اختیار داشت با عبرت از گذشته و با آگاهی از قدرت مذهب و نیروی مقاومت آن در برابر بیگانگان (تجربه تحریم تنباکو و جنبش مشروطه) به سرکوبی عنصر مذهب پرداخته و برنامه اسلام‌زدایی از فرهنگ و جامعه و کشورهای اسلامی تحت سلطه آغاز گردید.

بعد از شهریور ۲۰ و تا آغاز ملی کردن صنعت نفت، روحانیت و مذهب نقش فعالی در صحنه نداشتند و در حاشیه حوادث تماشاگر غیرفعال باقی ماندند. ابتکار عمل مبارزه با رژیم ابتدا در دست‌های کمونیست‌ها و سپس ملیون متمرکز بود. ورود آیت‌الله کاشانی

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۹۳

روح تازه‌ای به جنبش داد و محرک مذهبی را وارد میدان کرد که متأسفانه ادامه نیافت و ریشه نگرفت تا کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد. از آن پس تا سال ۳۹ اختناق حاکم بود و فعالیت‌های محدود و مقاومت‌ها پراکنده و ضعیف بود. در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ در فرصتی که پدید آمد باز جنبش اسلامی در وضعیتی نبود که ابتکار عمل داشته باشد اما در این سال مجدداً روحانیت پا به میدان مسؤولیت‌های اجتماعی و تاریخی خود گذاشت و درست موقعی که گروه‌ها و جریانات سیاسی دیگر صحنه را ترک می‌کردند حتی کمونیست‌ها راه سکوت و سازش و خیانت و ملیون سیاست صبر و انتظار پیش گرفتند، روحانیان و نیروهای اصیل مذهبی پرچم را از زمین بلند کرده، علم مخالفت برافراشتند. تردید نیست که وجود شخص شما در رأس نهضت جدید موجب شد جریان از صورت یک اعتراض یا واکنش ساده (که رژیم خیلی سعی کرد در همان حد معرفی و بسیار مایل بود در همان سطح نگاهش دارد) خارج شود و به صورت یک نهضت پر دوام و عمیق با هدف‌های اساسی بر ضد بنیان‌های رژیم درآید - قیام پانزده خرداد نقطه عطف بزرگی در تاریخچه مبارزات مردم ایران بشمار می‌رود - زیرا از آن تاریخ به بعد جنبش ضداستعماری ضداستثماری مردم باردیگر ماهیت و مبنایی کاملاً اسلامی به خود گرفت با این تفاوت که از لحاظ عمق - کیفیت - آگاهی و رهبری - نسبت به گذشته ارتقاء زیاد پیدا کرده بود. به همت و پایمردی و شجاعت و خردمندی شما و مقاومت و فداکاری مجاهدان این نهضت ۱۵ سال دشواری‌های سهمگین را پشت سر گذاشته اقدامات خرد کننده دشمن نه فقط آن را نابود نکرد، بلکه روز به روز رشد و تکامل بیشتری یافت و در جو مساعدی که از رهبری روحانیت مترقی پدید آمده بود، جوانان مسلمان در سازمان‌های پیشرو انقلابی متشکل شدند و سطح مبارزه را به سرعت ارتقاء بخشیدند. ایمان مذهبی رشد و توسعه فوق العاده یافت و نسل جوان پیشرو مبارزات و مقاومت قرار گرفت و متفکران و نویسندگان اصیل و متعهد در معرفی اسلام راستین به شوق آمدند و تلاش همه این گروه‌ها و فداکاری و جانبازی مجاهدان مسلمان و بالاتر از همه سرسختی آن مرجع آگاه سبب شد در پایان این دوره وحشت سیاه، جنبش نیرومند و رژیم ضعیف و شکست خورده در برنامه‌هایش در مقابل هم قرار گیرند. در مقابل قدرت روزافزون جنبش و خطری که رژیم را تهدید می‌کرد طرح کارتری - دادن آزادی و بازکردن فضای سیاسی به منظور خنثی کردن یا از بین بردن عوامل حرکت و انحراف مسیر مبارزه اجرا شد.

(بحمدالله) بدلیل رهبری خردمندان امام و هوشیاری مردم تاکنون با شکست مواجه بوده است و به عکس رژیم را در برابر شورش‌ها و حرکت‌های عظیم مردم قرار داده است. تمهیدات و شیوه‌های مختلفی که برای مقابله با مردم به کار رفت همه بی‌اثر بودند. درماندگی رژیم از آن جا ناشی شد که برای کنترل اوضاع یا باید به شیوه گذشته (سرکوبی و کشتار) بازگشت کند که در این صورت بدلیل تغییر شرایط آثار سوء آن برای رژیم شدیدتر و خردکننده‌تر بود و یا به این وضع ادامه دهد و شاهد نابودی خود باشد. یکی از برنامه‌ها این بود که با تشویق عناصر وابسته به رژیم اما ظاهرالصلاح (نظیر بنی‌احمد و پزشک‌پور) همچنین میدان دادن به عناصر غیروابسته اما در عین حال معتدل و محافظه‌کار و احياناً فرصت‌طلب، مردم را از حرکت در پشت سر رهبری اصیل خود بازداشته در جریانات فوق‌الذکر و در پشت سر اشخاص نام برده تجزیه کند، زیرا خطر اصلی را از ناحیه جنبشی می‌دید که به رهبری امام و به همت نیروهای پیشرو و آگاه آشتی‌ناپذیر تصمیم دارند تا تحقق هدف‌های خود پیش بروند. این تلاش‌ها همه با شکست مواجه شد و مردم یک پارچه اعتماد خود را به امام و اعتقاد به هدف استقرار حکومت اسلامی را مصراً اعلام می‌کنند. سرانجام خیمه شب‌بازی دموکراسی و آزادی و بساط فضای باز سیاسی در برابر سیل خروشان میلیون‌ها مردم مسلمان تاب مقاومت نیاورد و نمایش‌های عظیم روزهای عید فطر و پنجشنبه ۱۶ شهریور عظمت و قدرت جنبش را و هم چنین خواست‌های آن را بی‌چون و چرا و ایمان و وابستگی آن را به رهبری امام نشان داد، باطل بودن همه کوشش‌های پیشین را ثابت کرد رژیم در شرایط ناگواری که موقعیت خود را سخت در مخاطره می‌دید سرانجام برای مهار کردن اوضاع به کشتاری که انتظار می‌رفت و پیش‌بینی شده بود، دست یازید. اما به زودی فهمید یا باید می‌دانست که شرایط با ۱۵ خرداد سال ۴۲ اختلاف اساسی دارد و این ضربه مردم را مأیوس و منکوب و خانه‌نشین نمی‌سازد، بلکه خشم آن‌ها را تیزتر می‌کند و راه آشتی را مسدود. لذا خیلی سریع اقدام به جبران آن کرد. نمایش روحوضی در داخل پارلمان و تخفیف ظاهری فشار و احياناً لغو حکومت نظامی در آینده برای بازگذاشتن راه آشتی و گشودن بن‌بست است.

جهت تحولات حوادث آینده چند نکته به نظر قطعی می‌رسد.

۱. حفظ اساس رژیم برای آمریکا و متحدان آن و هم‌چنین برای مزدوران آن در داخل حیاتی و غیر قابل گذشت است.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۹۵

۲. قدرت‌های کمونیستی جهان هم به دلیل مختصر منافع اقتصادی و روح سوداگری و هم به دلیل آن که جنبش ماهیت اسلامی دارد و پیروزی آن نفی جنبش کمونیستی در ایران است، در کنار رژیم قرار دارند.

۳. قدرت‌های ارتجاعی منطقه (پاکستان، عربستان، ترکیه، کویت....) منافع‌شان با تغییر رژیم ایران سخت به خطر می‌افتد لذا از آن حمایت جدی می‌کنند.

۴. سرمایه‌داران بزرگ و غارت‌گر داخلی و دلال صفت و هم‌چنین امرای ارتش و دیگر متنفذان منافع حیاتی ایشان در بقای رژیم است. اما در عین حال همه می‌دانند که:

- حفظ رژیم به صورت پیشین امکان‌پذیر نیست.

- ارتش تنها نیروی نگاهدارنده و مدافع رژیم است.

- باید به مصالحه و عقب‌نشینی‌های خیلی جدی برای حفظ اساسی رژیم تن بدهند.

این عقب‌نشینی‌ها می‌تواند تا وادار کردن شاه به استعفا ادامه یابد به شرطی که به رفع

بحران و تثبیت رژیم منجر گردد و اساس سلطنت بهم نخورد. از این راه علاوه بر شاه

بسیاری از سردمداران رژیم را حاضرند قربانی کنند چنان که کم و بیش آغاز کرده‌اند.

۵. آمریکا و متحدان آن هم هر دو ضرورت را حفظ رژیم و حل مسالمت‌آمیز و دموکراتیک بحران توصیه کرده‌اند.

۶. از نظر دشمنان جنبش، پیروزی کامل جنبش اسلامی مساوی است با تغییر اساسی رژیم و نابودی منافع حیاتی آن‌ها.

و اما حقایقی درباره موقعیت کنونی جنبش

۱. جنبش اقشار بزرگی از توده مردم را در کنار خود دارد که به رهبری خود اعتماد دارند و حاضر به هرگونه فداکاری هستند

۲. شعار حکومت اسلامی که باید حل‌کننده تضادها و نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام قبلی باشد جای خود را کم و بیش در بین روشنفکران مسلمان و توده‌ها باز کرده است اما تعداد بسیار کمی درک درستی از این هدف و چگونگی تحقق آن دارند.

۳. جنبش فاقد سازمان و تشکل کافی و هم‌چنین فاقد یک رهبری متمرکز در داخل است. عوامل محرک و قدرت جنبش علاوه بر فشار ناشی از حاکمیت ظلم و جور و استبداد و سلطه استعمار و استثمار و تضادهای مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

عبارتند از ایمان اسلامی، اعتماد به امام، دشمن مشترک، ضعف و نارسایی رهبری و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی دیگر.

جنبش نه فقط متشکل نیست و رهبری متمرکز در داخل ندارد که دارای برنامه مشخصی برای مقابله با جریان‌ها و تحولات سیاسی و همچنین خط‌مشی مبارزاتی برای غلبه بر نیروهای دشمن نیست، یا لاقلاً برای اکثریت نیروهای آن این مسائل روشن نیست و نقطه نظرهای آن را بسیاری مردم و حتی نیروهای آگاه آن نمی‌دانند. این ضعف‌ها وحدت و قدرت جنبش را آسیب‌پذیر و شکننده ساخته‌اند.

آسیب‌پذیری آن در دو مرحله قابل توجه است: اول در صورت گسترش آزادی‌ها و توسعه فعالیت افراد و گروه‌های مختلف و طرح بسیاری مسائل و نقطه‌نظرها، جنبش ناچار از صحبت کردن و موضع‌گیری است. ضعف در این بُعد سبب تجزیه نیروهای آن می‌شود. دوم فقدان تشکیلات مناسب برای حال و برای مبارزات سخت آینده، نداشتن کادرهای وسیع رهبری در سطح توده مردم و افراد ورزیده و سازمان‌ده و همچنین نداشتن استراتژی روشن برای مقابله با نیروی نظامی دشمن و بسیج و تشکل مردم در چنان مبارزه‌ای سبب می‌شود در مراحل دشوار آینده جنبش از رهبری حرکت عاجز بماند و آنگاه بدون تردید خلاء را مارکسیست‌ها پر خواهند کرد و لاقلاً اکنون انتظار دارند و دل‌خوش هستند که آن موقع نوبت آن‌ها می‌رسد. نمونه ویتنام را مثال می‌آورند که بودایی‌ها با مبارزات و خودسوزی‌های خود راه را صاف و هموار کردند و چون توانایی ادامه نداشتند نوبت به ما کمونیست‌ها رسید و تنها ما هستیم که قادریم یک انقلاب را علیه نظام‌های کهنه به ثمر برسانیم و حقیقت آن است که در چنان شرایطی تجربه نشان داده است که اکثریت مردم رهبری کسانی را که در عمل و در مبارزه موفقیت‌آمیز با دشمن شایستگی نشان دهند به آسانی می‌پذیرند و درباره نوع اعتقاداتشان حساسیت زیاد نشان نمی‌دهند به اضافه که این موفقیت و شایستگی برای جوان‌ها سخت جاذبیت دارد.

موقعیت نیروها و عناصر مبارز؛ مذهبی و غیرمذهبی (نه به معنای ضدمذهبی)

۱. جبهه ملی متشکل از: الف. حزب ایران یعنی کریم سنجابی و شاپور بختیار و تعدادی دوستان قدیمی آن‌ها فاقد سازمان و نیروی متشکل حزبی و محروم از حمایت جوان‌ها و توده، دکتر سنجابی بین باقی‌مانده‌های جبهه ملی قدیم محبوبیتی دارد و بیشتر از نام جبهه اعتبار می‌گیرد و شخصاً غیروابسته تا حدودی مخلص در آنچه می‌گوید، قابل اعتماد، محافظه

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۲۹۷

کار معتقد به قانون اساسی و پای‌بند به مذهب، در امور سیاسی غیرمذهبی است. شاپور بختیار، فاقد خلوص و غیرقابل اعتماد خودبزرگ‌بین و تا حدودی ضدمذهبی است. ب. حزب ملت / ایران - شامل داریوش فروهر و تعدادی دوستان قدیمی‌اش که نسبتاً جوان‌ترند. ناسیونالیست، علاقه‌مند به رهبر شدن، پر تحرک، پای‌بند و بیشتر متظاهر به مذهب و فاقد ایدئولوژی اسلامی. ج. جامعه سوسیالیست‌ها. شامل معدودی باقی‌مانده از یاران خلیل ملکی، مارکسیست ملی منهای مسکو، فاقد سازمان و نیرو. د. تعداد بیشتری عناصر منفرد از جبهه ملی قدیم و همه از نسل گذشته و در مجموع جبهه ملی نان و جبهه دکتر مصدق و نهضت ملی ایران را می‌خورد به همین دلیل معروفیت ملی و جهانی دارد. قدرت عمل آن بسیار محدود است و نقش تعیین‌کننده‌ای در جنبش کنونی ندارد. اما محافل خارجی و حتی داخلی برای تضعیف جنبش اسلامی و به دلیل خطر کمتری که از جانب آن‌ها احساس می‌کنند و شناسایی روشن‌تری که از خواست‌های آن‌ها دارند - پر و بال بیشتر داده در اخبار و تبلیغات خود آن‌ها را بیش از آن چه هستند، بزرگ کرده سعی می‌کنند نقش رهبری به آن‌ها بدهند و در مقابل رهبری اصیل جنبش اسلامی را کوچک و ناچیز بشمارند.

محافل لیبرال غرب و به خصوص اروپا که معمولاً آزادی‌خواه غیرمذهبی هستند، به جبهه ملی که خصلت‌های انقلابی و مذهبی ندارند، بیشتر علاقه‌مندند و آن را در برابر رژیم مورد حمایت قرار می‌دهند.

۲. **نهضت آزادی.** در داخل با کمیته در حدود ۲۰ نفر که وجود چندین شخصیت برجسته مذهبی سیاسی در بین آن‌ها است، اعتبار آن بین عده‌ای از مردم شده است. این گروه به‌طور جدی به شخص مهندس بازرگان وابسته است و تابع نقطه نظرها و تمایلات وی می‌باشد - مهندس بازرگان معتقد پای‌بند به مذهب تا حدی شجاع، ضد شاه دارای تمایلات لیبرالیستی، تحت تأثیر فرهنگ و دموکراسی مغرب زمین، جاه‌طلب و علاقه‌مند به رهبری بلامنازع شخصی، تا حدودی خودرأی، نسبت به افراد و جریاناتی که شهرت و رهبری و محبوبیت او را تهدید کنند حساس و کینه‌توز. نقطه نظرهای اسلامی وی اکنون کمتر مورد پسند نیروهای پیشرو جنبش است و به خصوص در سال‌های اخیر برای روشنفکران مذهبی و جوان‌ها از این نظر مأیوس‌کننده بوده است. معتقدند که دکتر شریعتی را بیشتر روی حسادت محکوم کرد تا مطالعه آثارش و نسبت به امام اظهار نظرهایی کرده است که غالباً موجب نارضایتی و گاه خشم افراد شده است. معتقد است که امام باید با ایشان مشورت کند و احیاناً تابع نظریات

وی باشد. ایمان یک‌دست و تبعیت بی‌چون و چرای مردم از امام تا حد زیادی موجب ناراحتی و نارضایتی وی است. تا آن جا که کمتر از آشکار کردن احساس خود خودداری می‌کند. شدیداً پای‌بند علایق گروهی (نهضت آزادی) است و این علقه گروهی همراه با حس جاه‌طلبی و رهبری، سبب شده است نهضت سخت سلطه‌جو و انحصارگر شود. یعنی بکوشد همه چیز را زیر چتر رهبری خود درآورد و در پیشبرد این مقصود در بسیاری موارد اصول تقوی و صداقت و اخلاص زیر پا نهاده می‌شود. همین امر مشکلاتی در مناسبات آن با دیگر نیروها به وجود آورده است.

دکتر سحابی مسلمان مخلص و ساده دل ولی تابع بازرگان.

نزیه وکیل دادگستری آزادی‌خواه و اهل زد و بند سیاسی است، بیشتر لیبرال است تا یک مسلمان مبارز. اصالت فعالیت‌های سیاسی وی مورد سؤال است. تکذیب نامه اخیر وی در کیهان نشانه دروغ‌گویی و تذبذب سیاسی وی بود.

احمد صدرحاج سیدجواد مسلمان و لیبرال اهل زدویندهای سیاسی دارای روابط گسترده با سیاسیون وابسته و غیروابسته از جمله علی‌امینی. این دو در حقیقت تنظیم‌کننده مشی سیاسی بازرگان و نهضت می‌باشند یکی دو چهره مورد سؤال دیگر هم دارند، بقیه جوان‌ها هستند که با اخلاص کار می‌کنند. آن‌ها تحت تأثیر جو حاکم و علایق عاطفی ریشه‌دار در دفاع از مواضع حزبشان و رهبران‌شان تعصب به خرج می‌دهند و اگرچه به بسیاری ضعف‌ها معترفند اما در عمل حاضر به ترک آن مواضع نیستند. در داخل نهضت هرگز وحدت عقیده وجود ندارد جوان‌ترها با بازرگان اختلاف عقیده و روش دارند اما سرانجام در تبعیت از او ناگزیرند. حساب آقای طالقانی از همه این‌ها جداست عاطفه دوستی، ایشان را در کنار مهندس و دوستانش نگاه داشته است.

۱. علی اصغر حاج سیدجواد و چند نفر از دوستانش از مارکسیست‌های ملی سابق و اکنون با همان زمینه فکری اما با درک بسیار درست‌تر و بی‌غرضانه از اسلام با احترام نسبت بدان، بینش سیاسی، اجتماعی غیرمذهبی، سوسیالیست و ملی دارای روحیه کار انفرادی. در آن چه می‌گوید قابل اعتماد، محکم‌تر از بسیاری دیگر همکاران است.

۲. نهضت رادیکال: مقدم مراغه‌ای و ۷-۸ نفری از دوستانش به صورت یک باند، معروف به وابستگی به امینی، نماینده اسبق مجلس از حزب مردم (علم) می‌گویند: یک بار در رستاخیز شرکت کرده است. دارای افکار محافظه‌کارانه سازشکار بیشتر فرصت‌طلب،

پدرش از دشمنان به نام مشروطیت بود. متظاهر به مذهب، معتقد به قانون اساسی و سلطنت مشروطه است. با آمریکا دشمنی ندارد و در یکی از اعلامیه‌های اساسی خود نفت را مسأله اقتصادی خواند نه سیاسی. فاقد نفوذ و محبوبیت در مردم و در یک سال اخیر به وسیله جراید دولتی به مردم معرفی شد و سعی کردند که از سران مخالفان رژیم معرفی‌اش کنند. به کمک بازرگان به جرگه ملیون راه یافت و به اصرار وی او را به کمیته دفاع از حقوق بشر و عضویت علی‌البدل هیأت اجرائیه آن پذیرفتند. یکی از موارد اختلاف بازرگان با فروهر مخالفت فروهر با مقدم مراغه‌ای است. ضمناً لازم به یادآوری است که بازرگان و سحابی رابطه آمد و شد خود را با علی‌امینی که در گذشته حفظ کرده بودند اخیراً توسعه داده و ملاقات‌هایی بین آن‌ها صورت می‌گیرد.

۵. جمعیت دفاع از حقوق بشر را افرادی نامتجانس تشکیل می‌دهند. عده‌ای مذهبی و بعضی غیرمذهبی. غلبه افکار و تمایلات مذهبی در آغاز سبب شد اساسنامه آن مطابق با تمایلات اسلامی اعضای مسلمان نوشته و تصویب شود. ابتدا دکتر سنجابی و دوستانش هم با علاقه شرکت می‌کردند. ولی بعد از آن که مهندس بازرگان تصمیم گرفت دبیری را به خود اختصاص دهد و روی این کار پافشاری نمود و سنجابی نیز توقع داشت و روی همین اصل انتخاب دبیر تا مدت‌ها به تأخیر افتاد و سرانجام بازرگان دبیر شد و سحابی رئیس جلسه، سنجابی از شرکت در جلسات آن خودداری کرد و به جبهه ملی رفت و اختلافات خود را با فروهر حل کرد و با آن‌ها متحد شد. پیش از این سعی می‌کرد با بازرگان و دوستان مذهبی به توافق برسد. تحصن اخیر در خانه آقای شریعتمداری در قم را بعد از حکومت نظامی چند نفر از جمله آقای میناچی، نزیه و صدر حاج‌سیدجوادی سازمان دادند. هفت نفر رفتند و خواست‌هایی چون آزادی کلیه زندانیان، لغو حکومت نظامی، مجازات مسببین کشتارها، معرفی عامل اصلی بحران در مجلس و آزادی قلم و بیان را اعلام و از دولت خواستند. اما همان روز اول نزیه به بهانه‌ای به تهران برمی‌گردد و در پایان شرکت در تحصن را در مطبوعات تکذیب می‌کند. بعد هم که مهندس بازرگان آزاد شد برای پیوستن و یا تذکر به قم می‌رود همراه با سحابی. ولی مقدم رئیس ساواک با متحصنین تماس می‌گیرد و می‌گوید اعضای حقوق بشر را آزاد کرده و خواهیم کرد. شما در تهران آزادی عمل دارید و احتیاجی به تحصن نیست. آن‌ها می‌پذیرند و به تهران برمی‌گردند.

۶. اعضای سابق حزب مردم/ایران که پیش از آن به خدابپرستان سوسیالیست معروف بودند و جزء اولین گروه‌های سیاسی - مذهبی که با بینش و ایدئولوژی اسلامی وارد صحنه مبارزه اجتماعی شدند و اکنون به صورت تشکل و حزبی فعالیت ندارند تعدادی از اعضای آن در عین حفظ ارتباط با هم به طور انفرادی در جنبش شرکت دارند و جنبش را تکامل تلاش‌های نخستین خود می‌دانند و لذا قصد تجدید سازمان حزب را ندارند با روحانیون مبارز - اعضای نهضت آزادی و دانشجویان مبارز و مسلمان، روابط و همکاری بسیار نزدیک دارند. عناصر مخلص آن بدون تظاهر در تهران و شهرستان‌ها و خارج کشور در جنبش فعال‌اند.

۷. تعدادی افسران بازنشسته مسلمان و آزادی‌خواه بعضی چون سرلشکر قرنی متهم به وابستگی و بعضی چون رحیمی، مسعودی، مسلمان و لیبرال، به صفت نظامی بودن عملاً فاقد ارزش مبارزاتی یا تأثیر روی ارتش می‌باشند، نفوذ و اعتباری در جامعه ندارند. البته کسانی دیگر هم هستند که ذکر نام و مشخصات آن‌ها در حال حاضر ضرورت زیادی ندارد - مثلاً در جمعیت دفاع از حقوق بشر عناصر منفردی با گرایش‌های مختلف بعضی (در بینش اجتماعی - سیاسی غیرمذهبی) بعضی با زمینه مارکسیستی، بعضی وابسته و فرصت‌طلب و بعضی چون آقای سید ابوالفضل زنجانی مخلص و بی‌ریا و مؤمن شرکت دارند. روی هم رفته غالب این گروه‌ها و شخصیت‌ها در عین حال که نقش کم و بیش مثبتی در تشدید مبارزه دارند فاقد خصوصیات اساسی برای رهبری در چهارچوب جنبش اسلامی هستند و بیش‌تر بعد از باز شدن فضای باز سیاسی و طرح دموکراسی کارتری وارد میدان شده‌اند و پیش از آن در لاک‌های خود خزیده بودند.

مسلم است جنبش اسلامی نمی‌تواند و نباید که سرنوشت خود را به دست این گونه اشخاص و سازمان‌ها بسپارد، بلکه باید استقلال عمل و راه و مسیر و خواست‌های خود را از هر جریان دیگری اعلام کند و اجازه ندهد هر کس روی انگیزه‌ها و خواست‌های خود سخنگوی آن شده و قدرت آن را مورد بهره‌برداری قرار دهد. البته با کمال تأسف باید اعتراف کنم که جنبش از لحاظ نیروی انسانی ورزیده و کادر رهبری دچار فقر شدید است که علل آن را در تاریخ و موقعیت‌های اجتماعی باید جستجو کرد. ضعف‌های موجود در رهبران و در افراد برجسته در تمامی طول تاریخ مبارزات این ملت به قدری زیان‌بخش بوده است که اکنون حق داریم به شدت روی آن حساس باشیم. حسادت‌ها رقابت‌های شخصی، میل به شهرت و محبوبیت، فرصت‌طلبی و بسیاری انگیزه‌های ضد تقوا و

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۰۱

خلوص ضربات سنگینی به ما و جنبش وارد کرده و می‌کند. به حق یکی از بسیار عوامل جاذبه بی‌نظیر امام در میان میلیون‌ها مسلمان از توده زحمتکش تا روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها همین خلوص، صمیمیت و منزه بودن از هر محرک و انگیزه شخصی است که درخشندگی آن هرکس را جلب و جذب می‌کند و ما چقدر نیازمند پرتویی از این خلوص و صمیمیت و تقوی هستیم و به نظر من این نیاز اساسی فقط در سایه تربیت جوان‌های پاک و آلوده نشده و فداکار و خودسازی آن‌ها در یک تشکیلات منضبط تأمین خواهد شد. باید کاری کنیم تا هزاران رهبر پاک و ورزیده و مطمئن از پایین نشو و نما کنند و جنبش مجبور نباشد سرنوشت خود را به سرنوشت سیاسی و شخصیت اخلاقی چند نفر وابسته کند.

تجربه کار مجاهدین نشان داد که اگر یک فعالیت متشکل و منطبق بر فرهنگ و اخلاقیات و ایدئولوژی اسلامی از پایین آغاز و رشد کند، ده‌ها، صدها و بلکه هزاران مجاهد پاک و آگاه و مجهز به قابلیت‌های رهبری و منزه از ضعف‌ها و خودبینی‌ها و تنگ‌نظری‌ها در دامان خود می‌پروراند و به عکس اشکال قدیمی تشکل شبه آن، چه احزاب بودند و هستند که سازمان متکی به یک یا چند شخصیت به وجود می‌آید هرگز زمینه‌ای برای تربیت و خودسازی واقعی به وجود نمی‌آورد و متکی بودن به شخصیت‌ها به جای اصول و معیارها و میزان‌ها باعث می‌شود ضعف‌های شخصی باقی بماند و حتی قوی‌تر هم گردند. من مطمئن هستم چنان که میلیون‌ها قلب مشتاق ایمان و اطمینان دارند و امید که آن رهبر خردمند چنان که تاکنون با درایت بی‌سابقه عمل کرده‌اند کار سازمان‌دهی جنبش را بر مبنایی که می‌بایست نیاز کنونی آن باشد و زمینه را برای پرورش مجاهدان پاک و مؤمن مساعد سازد با نظارت و هدایت خویش سامان دهند و توصیه‌های لازم را به اشخاص قابل اعتماد به خصوص در بین روحانیون مترقی و مبارز بنمایند و البته مذاکرات و تبادل نظرهایی با این اشخاص جریان دارد که در صورت امکان طرحی آماده شود و به اطلاع آن حضرت برسد.

هم‌اکنون در آستانه آغاز دانشگاه‌ها مارکسیست‌ها تصمیم دارند کنگره/اسیون دانشجویی در ایران تشکیل دهند در شرایط موجود رژیم برای مقابله با جنبش سیاسی - اسلامی تقویت و تشویق سازمان‌های صنفی غیرسیاسی و سیاسی غیراسلامی را مفید می‌دانند: جوانان مسلمان مسلماً باید سازمان‌های خاص خودشان را داشته باشند. اگر امام ضمن یکی از پیام‌های خود خطاب به دانشجویان وظایف و رسالت و مسئولیت‌هایشان را در ایجاد تشکل‌های اسلامی و ادامه مبارزه و سازمان یافتن در چهارچوب جنبش اصیل اسلامی یادآور شوند، بسیار به موقع و مؤثر خواهد

بود. توصیه من ظرف یکی دو سال اخیر به علاقه‌مندان جنبش در همه جا این بوده است که در انتظار تشکیل یک مرکزیت و رهبری از بالا ننشینید و هم‌چنین فریب فضای باز سیاسی را نخورید و به فکر ایجاد یک سازمان واحد صنفی رسمی و علنی نیفتید. از طرف عناصر نهضتی به بعضی دانشجویان توصیه شده که انجمن‌های اسلامی نظیر آن چه در اروپا و آمریکا هست تشکیل دهند و رسماً و علناً فعالیت کنند و در همان حال انجمن‌ها کار سیاسی نکنند. همان اشتباه بزرگی که سال‌ها قبل در ایران و بعد از آن در اروپا و آمریکا مرتکب شدند و عملاً اجازه ندادند ابتکار عمل به دست جوانان بیفتد. در خارج کنفدراسیون یکه تاز میدان سیاسی شد و بسیاری دانشجویان ساده و ناآگاه را دور خود جمع کرد. انجمن‌ها تازه این اواخر متوجه خبط خود شدند و دارند جبران می‌کنند. با وجود این هنوز هم مهندس بازرگان با گرایش تازه انجمن‌ها در خارج به دخالت مستقیم در فعالیت‌های سیاسی موافق نیست. در داخل که وضع سیاسی کشور کاملاً فرق دارد. یک جنبش اصیل اسلامی هرگز نمی‌تواند رسماً فعالیت داشته باشد زیرا رژیم بیش از هر جریان دیگر در برابر حرکت‌های اصیل حساس است و به شدت مقابله می‌کند. مگر آن که این سازمان‌ها فعالیت سیاسی نکنند و همین مطلوب رژیم است. که در این صورت توده دانشجوی و توده مردم نمی‌پذیرند و به زودی منزوی می‌شود و شکست می‌خورد. تازه به هیچ شکلی نمی‌توان فعالیت سیاسی را از متن اسلام اصیل و آموزش‌های اسلامی جدا کرد. چنان که مسجد را هم نمی‌توان از طرح مسائل سیاسی برکنار دانست. (این گفته اخیر آقای بازرگان که در مسجد نباید صحبت سیاسی کرد و فقط باید از مسائل مذهبی سخن گفت و سیاست باید در خیابان و میدان گفته شود اثر بسیار نامطلوبی در شنونده‌ها گذاشت) اگر سازمان بخواهد مسئولیت‌های خود را انجام دهد از طرف رژیم ضربه سختی می‌خورد، همه کادرها شناخته می‌شوند و با دستگیری مسئولین مبارزه فلج می‌شود.

به این دلایل پیشنهاد آقایان به شدت از جانب دانشجویان رد شد و زمینه مساعد نیافت. دانشجویان آگاه جنبش به این نتیجه رسیدند که در هر دانشکده شکل را تشویق کنند و سازمان‌های بنیادی را در زیر پنهان نگه دارند و فعالیت‌های علنی نظیر کتابخانه و نمایشگاه و سخنرانی و نظایر آن را هدایت و رهبری کنند. اگر در هر دانشکده افراد ترجیحاً در یک رابطه مشترک سازمان یابند ارتباط بین دانشکده با دانشگاه‌ها آسان‌تر می‌شود و تدریجاً مرکزیت واحد برای همه فعالیت‌های اسلامی دانشجویی به وجود می‌آید. در حال حاضر بدون رشد طبیعی سازمان‌ها و تشکل‌ها از پایین نمی‌توان چند نفر را از هر دانشکده

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۰۳

دعوت کرد و یک رهبری به وجود آورد. این طرز کار تصنعی بوده و هرگز مورد قبول همه دانشجویان مبارز و مسلمان قرار نمی‌گیرد. یک چنین وضعیتی با کمی اختلاف در مورد کل جنبش هم مطرح است که کار اساسی تشکل نیروهای جنبش از پایین است تا زمینه برای وحدت سازمانی و ایجاد یک مرکزیت نیرومند آماده شود. البته می‌توان مرکزیت‌هایی برای ایجاد هماهنگی و هدایت جنبش سیاسی کنونی به وجود آورد. و شاید ایجاد این مرکزیت سیاسی که از یک طرف با امام در رابطه باشد و از یک طرف با نیروهای جنبش الان ضروری به نظر می‌رسد اما اختناق حاکم (علیرغم فضای باز) و تصمیم رژیم به سرکوبی نیروهای جنبش اسلامی بلافاصله سبب حمله به این مرکزیت خواهد شد پس یا باید این مرکزیت مخفی باشد و یا اگر علنی و رسمی اعلام شد ناچار است محدودیت‌هایی را در فعالیت‌های خود بپذیرد. در حال حاضر بهتر است اگر هم موانع تشکیل این مرکزیت از میان برداشته شد تا روشن شدن وضع سیاسی از اعلام رسمی و علنی موجودیت آن خودداری شود.

به نظر من جدا از کار بنیادی تشکل و سازمان‌دهی جنبش که از پایین رشد خواهد کرد همان طوری که از سفارش‌های امام هم برمی‌آید بهتر است برای هر شهرستان یک ستاد رهبری فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی به وجود آید و این مراکز با هم در ارتباط و هماهنگی باشند. در این ستاد باید اشخاصی که مورد اعتماد امام و اعتماد مردم هستند جمع شده و در همان حال قدرت و استعداد کار و رهبری داشته باشند. این ستاد مستقل از هر جریان و حزب و گروهی به عنوان مظهر جنبش سیاسی اسلامی عمل کند. هر جا هستند در محله، کارگاه، مدرسه و دانشکده هر پنج نفر که اطمینان کامل به هم دارند و روی چند اصل اساسی اتفاق نظر دارند، یعنی مسلمان متعهد و مبارز بوده رهبری امام مؤمن و به استقرار حکومت اسلامی به عنوان هدف نهایی پای‌بند هستند متشکل شوند و سازمان یافته عمل کنند و سعی کنند در فعالیت‌ها متکی به خود باشند. این واحدها که همه در یک جهت عمل می‌کنند در عمل و در جریان رشد به هم پیوسته سلول‌های یک پیکر واحد را تشکیل خواهند داد. انشاءالله طرح کاملی از وظایف و طرز کار واحدها را که به صورت یک پیشنهاد است برای ملاحظه امام خواهم فرستاد. توصیه آن مرجع عالی‌قدر به همه نیروهای وابسته به جنبش مبنی بر این که همه باید در یک صف واحد متشکل شوند و همه موانع اتحاد نظر گروه‌بندی‌ها و حزب‌بازی و همچنین مسائل شخصی را دور ریزند در تشویق به اتحاد و سازمان‌دهی و تشکل کاملاً مؤثر است.

امید ما به اراده و مشیت و نصرت الهی و به هدایت‌های خردمندانه امام عزیزمان است که امیدواریم در این لحظات حساس یک ما را تنها نگذارند و چون گذشته به راهنمودهای به موقع خویش، جنبش را در پیشرفت به سوی هدف حمایت و هدایت فرمایند و اجازه ندهند افراد و گروه‌های فاقد صلاحیت با سرنوشت جنبش بازی کنند و آن را با غرض‌ها، ضعف‌ها و خواسته‌های شخصی و گروهی خود آلوده سازند.

ضربه کشتار جمعه ۱۷ شهریور، نیروهای جنبش را برای کارهای عمیق‌تر و اساسی‌تر هم چنین تشکل و قبول انضباط آماده‌تر ساخته است. لازم است هرچه زودتر از سردرگمی نجات داده شوند. همه منتظرند ببینند در حال حاضر چه باید بکنند و چه خط‌مشی را دنبال کنند و لذا چشم به فرمان و راهنمودهای امام دوخته‌اند. اگرچه امام ضرورت تشکل را بارها تأکید فرموده‌اند اما مردم راهنمایی دقیق‌تر و مشخص‌تری را طالبند. به خصوص وجود گروه‌ها و گرایش‌های متفاوت آن‌ها را بی‌اعتماد و گیج می‌کند. آن‌ها مشتاق یک مسیر واحد، یک تشکل واحد و نیرومند و یک رهبری قابل اعتماد هستند (بقول خودشان حزب فقط حزب‌الله) از پراکندگی در احزاب و سازمان‌های مختلف سخت‌گریزان و نسبت به رهبرهای سنتی و قدیمی بی‌اعتمادند. جنبش اگر به فرمان و هدایت امام شکل سازمانی خود را پیدا کند حتی اگر بسیاری از این شخصیت‌های (بی‌محتوا) در آن نباشند گزندی به قدرت و انسجام آن وارد نمی‌شود. ضمناً با توجه به شرایط حاکم و ریاکاری رژیم در تظاهر احترام به آزادی و اصرار آن در سرکوبی مبارزان اصیل و ضرب و شتم و کشتار مردم مبارز، هر نوع سازمان‌دهی علنی به این علت محکوم به شکست است. یک سازمان سیاسی علنی اگر نماینده جنبش سیاسی و مذهبی کنونی باشد و خواست‌های آن را منعکس سازد از طرف رژیم تحمل نخواهد شد و فوراً با شناسایی رهبران و کادرهای آن به شدت سرکوب و متلاشی می‌گردد. اگر این سازمان بخواهد به کار علنی خود ادامه دهد باید محدودیت‌های رژیم را بپذیرد و مصالح اساسی آن را رعایت کند. در این صورت دیگر نماینده کامل جنبش نخواهد بود و اعتماد مردم را از دست می‌دهد. پس هیچ سازمان اسلامی و مبارز اصیل در حال حاضر نمی‌تواند اعلام موجودیت رسمی و علنی کند. بلکه اساس آن باید مخفی بماند و از شرایط موجود برای گسترش تبلیغات و تماس با مردم و آگاهی دادن به آن‌ها استفاده کند. جنبش اسلامی هم اکنون برابر مسئولیت‌های حساس دو مرحله از حیات و رشد و تکامل خود را دارد.

اول مرحله کنونی که او را به کسب پیروزی‌های مرحله‌ای (تاکتیکی) می‌رساند.

دوم مرحله اساسی که قدرت را یکسره در اختیار او می‌گذارد تا بنای جامعه اسلامی را آغاز کند. که در مرحله کنونی با مسائل و فوریت‌های زیر رو به رو است:

۱. سازمان دادن به جنبش برای جلوگیری از تجزیه و متلاشی شدن آن در گروه‌ها و احزاب و جریان‌های دیگر، برای تبدیل آن به یک قدرت سازمان یافته و رهبری شده؛ برای مقابله یکپارچه و متحد با حوادث و موقعیت‌ها و برای مقابله جدی‌تر با دشمن و سرانجام تکامل آن به یک نیروی متشکل خردکننده نظام.

۱. ایجاد یک مرکزیت رهبری‌کننده در داخل برای سامان دادن و هدایت جنبش و تحقق هدف فوق و هم‌چنین ارائه نظریات و نقطه نظرهای آن و ایفای نقش سخن‌گویی در رابطه با امام و نوعی نمایندگی از جانب ایشان.

۲. تعیین نقطه نظرهای جنبش در مورد یک راه حل سیاسی مرحله‌ای و این که در حال حاضر جنبش با چه تغییراتی در سطح سیاسی و شکل حکومت و در سطح اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موافق است - به نظر می‌رسد که در حال حاضر جنبش ناچار است به تغییراتی نه در حد کمال مطلوب، احیاناً موافقت کند و حکومتی را که منبعث از مردم باشد و متمایل به اسلام و تسلیم نظریات و خواست‌های کنونی جنبش باشد، تأیید کند و در همان حال مبارزه را برای به دست گرفتن قدرت کامل جهت استقرار یک نظام کامل اسلامی ادامه دهد. تعیین دقیق‌تر نوع تغییرات مورد تقاضای ما بسیار اهمیت دارد. مسلم است تغییر کامل رژیم تقاضایی است که با ضعف فعلی جنبش برای غلبه بر نیروی نظامی رژیم تناسب ندارد. اما تقاضایی از این قبیل منطقی و قابل بحث است: کناره‌گیری شاه و خلع ید از خاندان وی و جانشین شدن یک شورای سلطنت غیرمسئول و آمدن یک حکومت مسئول و منبعث از مردم و مسئول در قبال مجلس و یک شورای مرجعیت؛ کناره‌گیری شاه و خلع ید از خاندان و آمدن پسرش به عنوان شاه غیرمسئول و استقرار یک حکومت مسئول در قبال مجلس ملی کنترل قوانین به وسیله شورای مراجع. ماندن شاه به صورت یک عنصر غیرمسئول خلع ید و اخراج خاندان او و... به نظر می‌رسد مورد اخیر را امینی تقاضا و شرط کرده است.

از نقطه نظر جنبش اول (شورای سلطنت غیرمسئول) در این مرحله البته نه به عنوان هدف نهایی باید مطلوب باشد و این همان است که امام در اعلامیه اخیر خود با اشاره به قانون

اساسی قبل از کودتای ۱۲۹۹ آن را تأیید می‌کنند. خواست‌های اساسی دیگر مثل: قطع وابستگی اقتصادی (کشاورزی - صنعتی) از استعمار و سرمایه‌داری بیگانه، آزادی زندانیان، انحلال مجلسین، محاکمه و مجازات مسببین کشتارها، خائنین و متجاوزان به حقوق مردم و ثروت‌های ملی، خلع ید از سرمایه‌داران متجاوز، محو فرهنگ و اخلاقیات فاسد استعماری و منحن غربی، آزادی بیان و قلم و اجتماعات در همه حال به صورت فوری مطرح است. با این نظر جنبش در این مرحله مستقیماً مسؤولیت کامل اداره کشور را به عهده نمی‌گیرد و به حکومت مورد تأیید خود فرصت می‌دهد تا در یک مدت زمان کافی بر موانع بزرگی چون استبداد سلطنتی، نفوذ و سلطه استعماری و نفوذ و سلطه دزدان و خائنین داخلی غلبه کند؛ با ریشه‌کن کردن عوامل اصلی فقر، جهل، فساد، ظلم و عقب‌ماندگی راه را برای حاکمیت یک قدرت اسلامی تمام عیار هموار می‌سازد. در این مدت بدیهی است که اگر رژیم قدم به قدم در برابر خواست‌های جنبش عقب‌نشینی کرد و اقدام به مقابله نمود جنبش تدریجاً بر تمام شئون حکومت و سیاست و اقتصاد جامعه مسلط می‌شود و با یک تحول تاریخی جامعه اسلامی و توحیدی را پایه‌گذاری و کامل می‌کند. و اگر رژیم در برابر خواست‌های اساسی‌تر جنبش مقاومت کرد (که بیشتر محتمل است) و حتی آن را مجدداً سرکوب نمود، جنبش به مبارزه خود بعد تازه‌ای می‌دهد و از جهت بسیج بیشتر و سازمان دادن و ایجاد یک قدرت نظامی بیشتر تلاش می‌کند و از همان راه به پیروزی می‌رسد. پس ما در این مرحله نباید بیش از پیروزی‌های تاکتیکی انتظار داشته باشیم. غلبه نهایی ما مستلزم غلبه بر قدرت نظامی رژیم است که در دراز مدت و با سازمان‌دهی درست، عملی است.

نکته بسیار مهمی که توجه بدان لازم است این که رژیم و آمریکا برای حفظ اساس خود در نهایت امر و اگر ناچار شوند حاضرند حتی شاه را هم فدا کنند. پس شعار نفی شاه و نفی استبداد به تنهایی معرف جنبش نیست که عنصری چون امینی هم که نماینده آمریکا و مهره‌ای است برای حفظ رژیم در لحظات حساس، کم و بیش حذف شاه را مطرح می‌کند به عبارت دیگر باید دانست که رفتن شاه الزاماً به معنای تغییر رژیم نیست. اگر شاه مستقیماً به دنبال شورش مردم برود رژیم متزلزل می‌شود و در خطر می‌افتد اما حتماً سقوط نمی‌کند. اگر شاه بعد از تثبیت رژیم و آرام کردن مردم (به کمک اسلحه یا آشتی و فریب) برود رژیم تغییر نمی‌کند و متزلزل هم نمی‌شود (این مورد همان است که رژیم به عنوان یک راه حل در نظر

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۰۷

دارد و سعی می‌کند یک چنین تغییری را پس از اطمینان از تثبیت رژیم و خاموش کردن جنبش یا لاقبل محرک‌های جنبش به عمل آورد. البته اگر شاه به کمک نیروی نظامی مردم برود که قاعدتاً رژیم را هم با خود می‌برد ما برای رسیدن به مرحله‌ای که بتوانیم اساس رژیم را تغییر دهیم راه درازی در پیش داریم و این مطلب را باید به مردم فهماند و راه آن را هم نشان داد — در این مورد نباید مردم پیروزی نهایی را (از روی احساس و بی‌اطلاعی) خیلی نزدیک تصور کنند و امید غلط به وجود آید. زیرا نتایج آن از لحاظ ایجاد یأس در جنبش خطرناک است. مردم باید واقعیات را خوب بدانند و انتظاراتشان در مرز واقعیات قرار گیرد، پیروزی‌های مرحله‌ای را از پیروزی نهایی تمیز دهند. نتیجه آن که شعار علیه استعمار و سلطه بیگانه که بعضی طرف‌دار آن هستند موضع مردمی ندارد. هم‌اکنون در داخل وحدت عقیده و نظر و راه و گرایش در بین عناصر مؤثر در جنبش متأسفانه کم است و کار ایجاد یک مرکزیت واحد بسیار دشوار. اقداماتی از مدت‌ها پیش شده است که غالباً ناکام بوده و هنوز هم اقداماتی جریان دارد و با روحانیان مسئول مذاکراتی می‌شود و مشورت‌هایی برای یافتن یک راه حل و تنظیم یک طرح صورت می‌گیرد.

به اطلاع حضرت‌عالی برسانم که اشکالات عمده از این قرار است:

اگر قرار باشد مرکزیت از بالا شکل بگیرد، در درجه اول تفاوت نقطه‌نظرها و سپس مواضع ناشی از خصلت‌ها و ضعف‌های انسانی و بالاخره تمایلات گروهی و حزبی از موانع اساسی و فوری به شمار می‌روند. مثلاً دوستان نهضت آزادی با وجودی که از لحاظ کمیت بسیار ناچیزند (حدود ۲۰ عضو آن هم در تهران) اما سخت علاقه‌مند به حفظ حزب و تسلط آن بر جنبش و اشغال مواضع رهبری است. اگر شرکت آنان در سازمان رهبری جنبش همراه با حفظ تعهد آن‌ها نسبت به نهضت خودشان باشد اولاً وحدت نظر در سازمان جنبش از بین می‌رود. ثانیاً چون فعالیت مستقل برای حزب خودشان می‌کنند و نقطه‌نظرهای خاص خودشان مطرح می‌شود بلافاصله تناقضات و کشمکش‌های سختی را در داخل سازمان دامن می‌زند که سبب متلاشی شدن آن می‌گردد. تجربه‌های قبلی از جمله جبهه ملی دوم باید تکرار نشود پس در صورتی می‌توانند به طور موثر و ثمربخشی در سازمان شرکت کنند که فعالیت مستقل حزبی نداشته باشند، هیچ‌کس نداشته باشد مانند حزب مردم ایران (خداپرستان سوسیالیست اسبق) پذیرفته‌اند و تجدید سازمان نکرده‌اند و خود را در جنبش مستهلک می‌بینند و فعالیت مستقل را مغایر وحدت جنبش

می‌دانند. اما نهضت آزادی نپذیرفته است و این یک اشکال بزرگ است. موانع دیگر نظیر غلبهٔ انگیزه‌های شخصی (جاه‌طلبی) یا داشتن نقطه نظرهای خاص عقیدتی در صورتی که سازمان‌دهی درست باشد و معیارها و ضوابط بر روابط و تصمیمات حاکم گردد و به اصول در برابر نظریات شخصی برتری و اولویت داده شود، قابل حل‌اند.

بیش از یک سال کوشش مستمر و پی‌گیر ما برای ایجاد یک مرکزیت واحد برای جنبش در درجه اول به دلیل امتناع دوستان نهضت آزادی از قبول اصل خودداری از فعالیت مستقل حزبی با شکست مواجه شد. به هر تقدیر یک اشکال بزرگ این گروه‌اند که یا باید از فعالیت مستقل حزبی در سازمان جدید صرف‌نظر کنند و یا باید به کلی کنار گذاشته شوند. تصور می‌شود اگر جنبش تحت نظارت امام سازمان یابد و لزوم وحدت همهٔ عناصر و نیروها در یک سازمان واحد و ترک فعالیت‌های مستقل از طرف آن حضرت توصیه شود آن‌ها هم ناچار به وحدت تن بدهند.

در وهله اول به نظر می‌رسد که همکاری همهٔ نیروها با حفظ استقلال خود در داخل یک جبههٔ متحد امری عادی و معمولی است. اما حقیقت آن است که در واقعیت این همکاری به صورتی که جبهه متحد را متلاشی نسازد غیرممکن است و تمایلات و خواست‌ها، نظریات گروهی و میل به تبلیغ نظریات حزبی و تسلط بر مواضع تصمیم‌گیری و رهبری جنبش از طرف بعضی موجب برانگیخته شدن عناصر دیگر جنبش می‌شود و جبهه‌گیری و کشمکش بدون هیچ تردیدی جنبش را از داخل متلاشی و عقیم و به نابودی می‌کشاند، به هر کیفیت تأخیر در امر سازمان‌دهی جنبش زیان‌های جبران‌ناپذیری در بردارد. این راه حل هم که هر حزب و گروهی مستقلاً فعالیت کند و هرکدام بخشی از نیروهای جنبش را جمع‌آوری کنند و سپس از روی رقابت و اختلاف نظر عقیده رو به روی هم بایستند و به سر و کله هم بزنند نقض غرض است و راه حل خطرناکی است. پس در حال حاضر که چنین جنبش گسترده و یک پارچه‌ای به وجود آمده نباید این فرصت تاریخی را برای ایجاد یک سازمان و یک حرکت متشکل و نیرومند و متحد و یک پارچه اسلامی از دست داد.

باید به احزاب و سازمان‌ها و عناصری که مسلمان و مبارزند این حقیقت را یادآوری کرد که اگر در گذشته نهضت‌های ملی و مذهبی و یا فاقد ایدئولوژی و مبنای اسلامی بودند و یا فاقد برنامهٔ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و لذا وجود احزابی که دارای اهداف اسلامی باشند ضرورت داشت، امروز تمامی جنبش نه فقط محرک و خاستگاه اسلامی دارد و نه

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۰۹

فقط نفی‌کننده موانع بزرگی چون استبداد و استعمار است بلکه خود دارای هدف کامل اسلامی یعنی دارای مکتب، آئین و برنامه مشخص اسلامی تمام عیار است و برای هر کس و هر نیرویی که خود را وابسته به جنبش می‌داند هیچ موجبی برای فعالیت و داشتن تشکیلات مستقل وجود ندارد - ایجاد احزاب اسلامی متعدد در زمان نهضت ملی دکتر مصدق طبیعی و لازم بود اما امروزه جنبش خودش به طرف یک حزب اسلامی کامل سیر می‌کند. همه باید در داخل جنبش، این حرکت را تکامل و تسریع کنند، روی مواضع فکری و برنامه‌های اجتماعی آینده آن کار کنند و در تربیت کادر و افراد ورزیده برای مبارزه و برای ادامه جامعه هر دو بکوشند.

روی هم رفته تا پدید آمدن شرایط لازم برای ایجاد یک تشکیلات گسترده و واحد که به تمامی مظهر جنبش از لحاظ ایدئولوژی و قدرت مردمی آن باشد، همان‌گونه که سیاست خردمندانه امام بوده است تأیید و بها دادن به یکی از گروه‌های خاص جنبش، قدرت و وحدت فعلی آن را به مخاطره می‌افکند. سیاست امام در حفظ کلیت جنبش تا کنون موفقیت چشم‌گیری به دنبال داشته است. عده‌ای سعی می‌کنند خود را متولی جنبش معرفی کنند اما راه غلطی را انتخاب کرده‌اند. هیچ‌یک از شخصیت‌ها و احزاب موجود به تنهایی قابلیت و ظرفیت آن را ندارند که مظهر جنبش باشند. باید فرصت داد و تشویق کرد تا جوانان مسلمان به کار تشکیلاتی روی آورند و ضمن کار تشکیلاتی بر اساس فرهنگ و اخلاقیات اسلامی و بر پایه هدف‌های اساسی جنبش - به صورت رهبران بی‌شمار و شایسته آینده تربیت شوند آن وقت ما از انحراف یا سازش و یا حتی خیانت یک یا چند نفر بیم نخواهیم داشت زیرا جنبش را از پایین هزاران کادر ورزیده و مؤمن پاسداری و هدایت می‌کنند. در حال حاضر فقدان یک چنین افراد با صلاحیتی جنبش را تهدید می‌کند. وجود امام تا کنون خلاء رهبری را کاملاً پر کرده و می‌کند، ولی حرکت درازمدت ما تا رسیدن به حکومت اسلامی به هزاران رهبر مؤمن، آگاه، صادق و عاری از ضعف‌ها و خودخواهی‌ها و فداکار و از جان گذشته نیاز دارد که امیدواریم این مهم هم با رهنمودهای امام عزیزمان با سرعت بیشتری سامان گیرد. مثلاً، اگر صلاح بدانید قدری دقیق‌تر به همه مردم به خصوص جوانان مسلمان و مبارز توصیه شود هر جا هستند اگر مسلمان صادق، مبارز، ضد رژیم، مؤمن به حکومت اسلامی و آگاه از راه و مشی دراز مدت انقلابی و سخت آینده و بالاخره تابع و وفادار به امام هستند هر چهار پنج نفر که به هم اعتماد کامل دارند و در خود ضعف‌های اساسی اخلاقی نمی‌بینند، در یک گروه

متشکل شوند و وظیفه خود را هماهنگ با کل جنبش و در رابطه با امام و مبنی بر همان معیارها و اهداف مشترک در زمینه آموزش مکتب، مقاومت در برابر رژیم، تمرین و کسب قابلیت‌های لازم برای مبارزات آینده هدایت مردم و بسیج و متشکل کردن آن‌ها انجام دهند. آخرین و اساسی‌ترین نیاز جنبش را مجدداً مورد تأیید قرار می‌دهیم و آن ایجاد بازوهای آهنین و شاخه‌های رزمنده نظامی است. زیرا سرنوشت آینده پیکار و انقلاب ایران را قدرت رزمی و نظامی سازمان‌های مبارز تعیین می‌کنند. اگر جنبش اسلامی فاقد چنین قدرت تکامل یافته و متمرکزی باشد بدون تردید موفقیت از آن گروه‌های غیرمذهبی (البته مارکسیست‌ها) خواهد شد. زیرا آن‌ها بدون هیچ تردیدی و تأخیری در هر فرصت با تجربیات فراوان جهانی که دارند و با حمایتی که از آن‌ها می‌شود در این راه اقدام خواهند کرد. اینکه ارتش تحت تأثیر جنبش در کوتاه مدت مدافع مردم وارد عمل شود قدری از واقعیت دور است. ادامه مبارزه تدریجاً افکار و تمایلاتی را در بین افسران جوان و افراد پایین رشد داده احتمالاً متبلور می‌کند و زمینه برای تشکل هسته‌های مقاومت و عمل فراهم می‌سازد. اما این کار بدون حمایت و هدایت یک سازمان گسترده و انقلابی خارج از ارتش و به صورت خود به خودی غیرممکن است و اگر هم به وجود آید به مشی آن نمی‌توان اعتماد کرد.

مارکسیست‌ها از حمایت توده‌ها در حال حاضر محرومند و عمده روشنفکران و جوانان ما متوجه جنبش اسلامی هستند اما اگر آن‌ها شروع کنند اولاً حمایت خارجی دارند (این نکته اهمیت بسیار دارد) ثانیاً جاذبه عملیاتشان بسیاری را به سوی آن‌ها می‌کشاند - اما جنبش اسلامی اگرچه در اصل نباید جز بر نیروی خود متکی باشد اما همیشه با اشکال تهیه منابع جنگ‌افزار از خارج رو به رو خواهد بود و آن‌ها از این لحاظ خیلی کمتر اشکال و دشواری دارند. پس ما باید زود اقدام کنیم. البته سنجیده و حساب شده و با استفاده و عبرت از تجربیات گذشته. عامل عمده تضمین چنین حرکتی، سازمان یافتن جنبش کنونی در ابعاد وسیع و کلیت آن است. این سازمان مادر می‌تواند در دامن خود شاخه‌های رزمنده و تشکل‌های پیش‌تاز را تربیت کند و حمایت نماید - اما در هر حال جستجوی نیروهای پشتیبان در بین جوامع مسلمان که هم منعکس کننده خواست‌های ما در جهان باشد و جنبش را از لحاظ معنوی و تبلیغاتی در سطح جهانی حمایت کنند و هم به موقع ابزار و وسایل لازم را تامین نمایند، ضروری به نظر می‌رسد. در جریان شورش‌ها و قیام‌های اخیر

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۱۱

متوجه شدیم که چگونه دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن و یا رقبا و ناآگاهان سعی کردند جنبش را به گونه‌ای مسخ شده و به عنوان یک حرکت ارتجاعی و مخالف آزادی و برابری و تجدد و نظایر آن معرفی کنند. تأسیس دفترهای سیاسی مطمئن و وابسته به جنبش در سطح جهانی ضروری است. هم چنین باید با جنبش‌های اصیل اسلامی و ملی ممالک دیگر روابطی برقرار کرد و شاید در این برنامه که با عجله تنظیم گردید بعضی مسائل با اهمیت از قلم افتاده باشد و روی بعضی که اهمیت چندان نداشتند تأکید بیشتری به عمل آمده باشد. با اطمینان کاملی که به آگاهی و درایت و دقت نظر آن پیشوای عالی‌قدر دارم، یقین است آنچه را به سود و مصلحت جنبش مقدس کنونی است برداشت خواهند فرمود. پرداختن به جزئیات از آن نظر بود که قرائن و شواهد لازم جهت تشخیص انگیزه‌های اصلی بدست داده شود. امیدوارم در هر فرصت بتوانم سهم خود را آن چه از حقایق مربوط به جنبش دستگیرتان می‌شود به اطلاع شما برسانم.

سلامتی و طول عمر ثمربخش و موفقیت امام را در جهاد مقدس d که در پیش داریم از خدای قادر و متعال خواستاریم. (وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) دو هفته پیش‌تر از نوشتن نامه می‌گذرد و امکانات ارسال آن فراهم نگردید - اکنون به نظر می‌رسد جهت سیر تحولات حوادث و موضع‌گیری گروه‌های سیاسی قدری روشن‌تر می‌شود و ملاحظات کلی را که در نامه آمده است تأیید می‌نماید.

رژیم در برابر بن‌بست سیاسی و بحران کنونی دو راه اصلی دارد: یک راه حل که گروه بازها در آمریکا و بعضی محافل ارتشی در ایران طرفدار آن هستند و عبارت است از سرکوبی وسیع جنبش و ایجاد یک حکومت خشن نظامی و دفاع از تمام مواضع کنونی رژیم - دیگری راه حل عرضه شده توسط جناح حاکم در آمریکا (کبوترها) و کارتر و سیاست‌مدارانی چون امینی طرفدار آن هستند از ادامه سیاست آشتی و عقب‌نشینی.

اما موفقیت راه حل دوم در گرو جلب موافقت آیت‌الله خمینی است و این معنی را رژیم و آمریکائی‌ها به خوبی درک کرده‌اند و زاهدی حامل پیامی بود برای شاه که در آن امکان استعفای وی و جانشینی پسرش و تلاش برای جلب آیت‌الله خمینی و روی کار آوردن امینی مطرح شده بود. شاه هنوز در مورد خودش مقاومت می‌کند و امکان سازش با آیت‌الله خمینی را بعید می‌داند ولی امینی و محافل وابسته به او که تنها راه حل بحران را جلب موافقت شما می‌دانند، می‌کوشند با امینی و محافل وابسته به جبهه ملی و نهضت

تماس بگیرند. جبهه مذاکره با دولت را رد و موفقیت هر راه حل را موکول به موافقت و تأیید قبلی آیت‌الله خمینی می‌داند. *دوستان بازرگان* معتقد به راه حل گام به گام هستند و هر قدم را پیروزی می‌دانند می‌گویند نباید به آمریکا حمله کرد زیرا بین آمریکا و شاه قائل به تضاداند (در اعلامیه اخیرشان منعکس است) این که باید راه حل وسطی را که حداکثر هدف آن رفتن شاه و توافق روی جانشین وی است با سکوت درباره هدف‌ها و منافع آمریکا، پذیرفت و می‌کوشند در درجه اول آیت‌الله خمینی را با این راه حل موافق سازند و در غیر این صورت پیش گرفتن راهی مستقل از آیت‌الله خمینی را توصیه می‌کنند و در محافل خصوصی صریحاً دفاع می‌نمایند و موضع آیت‌الله خمینی را مانع عمده‌ای در راه گشودن بن‌بست و پیشرفت به سوی هدف دانسته و روش آیت‌الله خمینی را دور از واقع‌بینی و سیاست‌مداری معرفی می‌نمایند و حتی به دیگر محافل سیاسی ملی و مذهبی فشار می‌آورند که خود را از وابستگی به سیاست‌های آیت‌الله خمینی آزاد کرده سیاست مستقلی پیش گیرند و سیاست گام به گام را پذیرفته حول محور شعار رفتن شاه (نه سلطنت پهلوی و نه سلطه آمریکا و متحدین او) متحد شوند. فعلاً با تمام قوا در پیشبرد این منظور می‌کوشند. تلاش سخت آن‌ها برای حفظ آرامش و پرهیز از برخورد در روز تعطیل دوشنبه در همین جهت صورت گرفت و سعی کردند حتی از آیت‌الله خمینی توصیه‌ای برای مردم بگیرند که آن روز از خانه‌ها خارج نشوند زیرا چنان که رویتر هم تفسیر کرد حفظ آرامش و عدم برخورد به پیروزی سیاست آشتی بین رژیم و مردم کمک می‌کند سر و صدای زیاد روی پیروزی علیه سانسور مطبوعات در همین جهت است در حالی که همه قرائن از فریب و دروغ رژیم حکایت دارد. سیاست اعمال خشونت در مورد مردم و نیروهای مبارز ادامه دارد و (حادثه کرمان و سپس بهبهان که مشابه کرمان عمل شد و احتمالاً تکرار و توسعه آن در سایر نقاط جهت انتقام گرفتن و ایجاد ارباب و سرکوب مردم به‌طور موضعی هدفی جز تضمین موفقیت برنامه سیاسی ندارد. اما از نقطه نظر جنبش به جایی رسیده‌ایم که یا باید به امتیازاتی که رژیم می‌دهد علی‌الحساب قناعت کنیم و یا ادامه دهیم. اما ادامه مبارزه در شکل کنونی و تسلسل تظاهرات و تعطیل و دادن قربانی در کوچه و خیابان، قطعاً نه آسان و نه صحیح است. نباید تصور کرد که ادامه اعتراض و تظاهرات مردم ارتش را در کوتاه مدت از رژیم جدا و در کنار جنبش قرار می‌دهد تأثیرات روانی در ارتش محدود است و به طور قطع در آینده نزدیک منجر به یک

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۱۳

کودتای اصیل ملی نخواهد شد. جنبش چاره‌ای ندارد جز آن که ورود به مرحله مبارزه قهرآمیز و سازمان یافته و مسلحانه را تشویق کند و به عنوان تنها راه حل اساسی به ذهن مردم وارد نماید و آن را تبلیغ کند. این نکته اهمیت دارد که مردم را نباید به پیروزی قریب‌الوقوع امیدوار ساخت. امید دادن به پیروزی نهایی لازم است. اما الان بسیاری تصور می‌کنند ادامه همین تظاهرات و اعتصابات و قربانی دادن‌ها ظرف مدت کوتاهی آن‌ها را به هدف می‌رساند و یا احتمالاً ارتش به زودی کودتا می‌کند در حالی که چنین نیست و این امر سبب یأس و احساس درماندگی و عجز در مردم خواهد شد و رژیم الان در صدد رسیدن به این مرحله است. باید مقاومت‌های سازمان یافته و مسلحانه دنبال شود. البته احتمال جذب نیروهای اصیل ارتش را نباید منتفی دانست. با تکامل جنبش و ادامه مقاومت در اشکال تازه‌اش که امیددهنده است. قطعاً بسیاری از نظامی‌ها جذب جنبش می‌شوند ولی افراد آگاه نمی‌توانند تنها با تکیه بر تظاهرات مردم امید پیروزی به دل راه دهند. لذا اگر آیت‌الله خمینی هر راه حل سازشی را که منجر به تثبیت رژیم می‌شود هم چنان رد و انکار می‌کنند به نظر می‌رسد که باید تلویحاً و یا صریحاً به مردم بفهمانند که جنبش کنونی ناچار باید از یک مرحله قیام مسلحانه عبور کند. مسلم است که هدف رژیم و آمریکا از پیشبرد سیاست آشتی با ملت نه فقط غلبه بر بحران کنونی بلکه در همان حال از بین بردن زمینه‌های مبارزه قهرآمیز و مسلحانه هم هست.

الان بیش از هر موقع مردم آمادگی قبول این راه را دارند و بسیاری جوان‌ها مستعد کار در این مسیرند. آمریکائی‌ها با داشتن دهها هزار کارشناس و مستشار در ایران هدف‌های آسیب‌پذیری هستند و هم‌چنین تأسیسات نظامی که دایر کردند، یک ضربه به آن‌ها به سرعت ایجاد وحشت می‌کند به خصوص در جو کنونی که توده مردم به عصیان و شورش برآمده‌اند. پس موفقیت رژیم در مصالحه با مخالفان سبب می‌شود این زمینه مساعد از بین برود و برای یک دوره طولانی اساس رژیم تثبیت و تحکیم گردد. اگر رژیم در سیاست آشتی خود موفق شود (برای اینکار سعی می‌کند نشان دهد که مردم می‌توانند در وضع کنونی و بدون هیچ تغییر بنیادی به هدف‌های خود، لغو حکومت نظامی، آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی، دست‌مزد و رفاه بیشتر، آزادی عقیده و مذهب و مبارزه با فساد و مجازات عوامل فساد پیشین و نظایر آن برسند به شرطی که آرامش را حفظ و از ستیز دست بکشند و حاضر باشند از امتیازات و آزادی‌های داده شده در چهارچوب قانون

استفاده کنند) آن‌گاه با خیال راحت به تجدید قوا پرداخته هم بر بحران رو به رشد اقتصادی - اجتماعی غلبه کند و هم ریشه سازمان‌های پیشناز را قطع و نیروهای مقاوم را سرکوب و جامعه را از زمینه فکری، روحی و اجتماعی مبارزه خالی کند - و مسلمانان مبارز و پیشرو را منزوی سازد و به جرم فعالیت خارج از چهارچوب قوانین مجازات و معدوم سازد. رژیم در عین حال امیدوار است اگر مردم فعالیت آزاد در شرایط کنونی را بپذیرند با ایجاد تفرقه و درگیری مسلکی و سیاسی بین مخالفان، نیروی آن‌ها را خنثی می‌کند. به‌طور قطع اگر مخالفان فعالیت سیاسی باز و علنی در چهارچوب وضع موجود را آغاز کنند تناقضات و درگیری بین آن‌ها آغاز و رشد می‌کند و این مطلوب رژیم است و آن را تشویق و دامن می‌زند. زمینه چنین درگیری‌ها به‌طور قوی وجود دارد، چه بین مسلمانان و مارکسیست‌ها و چه بین گروه‌های مارکسیست و شعب فکری مختلف اسلامی. اگر باید در باره یک راه حل سیاسی فکر کرد شاید تنها راه که به مصلحت جنبش مردم است این که آمریکا یک حکومت ملی و مستقل را که وابسته به شوروی و کمونیست‌ها نیست و حتی خطر کمونیست را دورتر هم می‌کند و در ایران و منطقه بر طبق مصالح ملت و نه آمریکا عمل می‌نماید اما مستقیماً بر ضد آمریکا هم نخواهد بود بپذیرد. ولی به نظر من در شرایط کنونی با توجه به منافع عظیم اقتصادی و ضرورت تسلط بر منابع نفت و دیگر منابع زیرزمینی و ملاحظات استراتژیک قبول این راه حل از جانب آمریکایی‌ها نزدیک به محال است مگر آن که تحت فشار سیاسی نظامی مردم مجبور شوند ولی اشکال ندارد که آمریکایی‌ها و دیگر مردم جهان مواضع سیاسی و خط‌مشی‌های جنبش را با صراحت و روشنی بدانند و حتی خیلی هم لازم است که بدانند و سوء تفاهات و تلقینات سوء دشمن از ذهن آن‌ها دور شود.

بخش تایپ‌شده نامه در این جا تمام شده است. ادامه نامه (صفحه ۳۱)، دست‌نوشته خود آقای دکتر پیمان است:

«به هر تقدیر به نظر می‌رسد که نباید شرایط و فرصت مناسبی را که از لحاظ آمادگی و آگاهی مردم برای ادامه مبارزه بدست آمده است از کف داد. مردم بیش از هر وقت دیگر هشیار شده آماده فداکاری هستند و هدایت رهبری را در گام گذاشتن به مرحله بعدی مبارزه که قطعاً شکل مسلحانه خواهد داشت، می‌پذیرند. عدم اعتماد و خصومت و کینه مردم نسبت به رژیم که عامل محرکه بزرگ مبارزه است امروز از هر وقت دیگری عمیق‌تر

است. اگر این فاصله و تضاد جای خود را چنانچه خواست رژیم و محافظه‌کاران است به تفاهم و مشارکت و همکاری و مصالحه بدهد، شکست بزرگی برای جنبش خواهد بود. جناح طرفدار سازش از این حقیقت غافلند که فشار مردم سبب شده است رژیم تا این حد عقب‌نشینی کند و إلا آن‌ها می‌خواستند با حداقل امتیاز مردم را ساکت کنند. آن‌ها چون پیوند عمیقی با مردم ندارند از قدرت آن‌ها بی‌خبرند البته کمال قدرت مردم ضمن تشکل و اتحاد آن‌ها ظاهر می‌شود. به همین جهت ضرورت تشکل همچنان در درجه اول فوریت و اهمیت قرار دارد. هم اکنون از همه سو آیت‌الله خمینی را تحت فشار قرار دادند تا از هدف‌هایی که به خصوص در اعلامیه اخیر به صراحت اعلان کردند عدول نمایند. مردم هم چنان چشم و گوش به فرمان و رهنمودهای شما دوخته‌اند و به هیچ رهبری دیگری به طور دربست اطمینان نمی‌کنند. ما مطمئن هستیم هر کس راهی جز راه جنبش و آیت‌الله خمینی برگزیند خود را بی‌اعتبار ساخته و خودکشی سیاسی کرده است و بالاتر از آن ثابت کرده است که نسبت به اصالت راه جنبش و هدف‌های اصیل آن مؤمن نیست و یا از تحمل رنج و پایداری و استقامت و فداکاری عاجز است.

نکته دیگر، در مبارزه سهمگینی که در پیش داریم جز درستی راه و نیروی ناس و حمایت الله توشه‌ای و سلاحی نداریم. طبقات زحمت‌کش کارگران و دهقانان از هم اکنون و به طور گسترده‌تری در آینده نیروی اصلی جنبش خواهند بود. مارکسیست‌ها خیلی سعی دارند خود را مدافع زحمتکش معرفی نمایند. به جاست از این پس آیت‌الله خمینی به‌طور خاص این قشرها را هم طرف خطاب قرار دهند و خواست‌های برحق آن‌ها را مطرح فرمایند و از آن‌ها بخواهند تا برای تحقق خواست‌های خود به جنبش بپیوندند.

هم‌اکنون شرایط بسیار حساس است از یک طرف هنوز احتمال هست که شاه دیوانگی کند و یا نظر آمریکا را جلب کند و یک اقدام ناگهانی نظامی علیه جنبش به عمل آورد و بعد از تثبیت اوضاع، یک سرکوبی خونین، به نفع پسرش استعفا دهد. خشونت‌های روزانه و حتی کشتار محصلین که هر روز اتفاق می‌افتد از آمادگی ارتش و پلیس برای قتل عام حکایت می‌کند. از طرف دیگر گروه‌های طرف‌دار سازش هیئت‌هایی برای مذاکره با آیت‌الله خمینی گسیل داشته‌اند اما در مجموع، راهی را که تا اینجا آمده‌ایم به درستی و هشیاری و با توکل به خدا و استقامت و پایداری ادامه دهیم و با شهامت مرحله تازه‌ای را آغاز کنیم به پیروزی که وعده راست خداست می‌رسیم. درست است که رژیم از حمایت

قدرت‌های توسعه‌طلب شرق و غرب برخوردار است اما تضادهای درونی و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و آگاهی و نفرت روزافزون مردم عوامل خردکننده‌ای علیه او هستند. امیدوارم خدای قهار و مهربان پیشوای محبوب و مجاهد جنبش را در کنف حمایت خودش نگه دارد و خلق را از هدایت‌های گران‌بهای ایشان محروم نگرداند.

حبیب‌الله پیمان ۱۳۵۷/۷/۲۹

در هیچ شهری دیگری به طرز دست‌آوردنی نمی‌کنند - ما نحن مسلمین الله جل و علاه را می‌خواستیم و می‌خواهیم
 برگردانیم - نوروز را اعتقاد ساخته و جزوین مسال کرده است و ملا ترکان دست کرده است که نسبت به صلوات
 منبت و هدایای حسن آن مؤمن نیست و با از زمین بیخ و بنیاد بی‌سختی و بی‌تلاشی عاقر است
 کند و نمی - در سینه و سینه که از زمین داریم جز در سینه راه و دینوی ناموس و حجاب الهی ترسای سلاخی نداریم
 طیفات زمین کارگران و در مضامین از هم اکنون و بطور گسترده برای آید و نبردی علمی چیست خواهد بود
 با نسبت ما می‌بینی دارند هر دو اربع رهنمایان معرفی کنند - بجز است از این پس نام بطور خاص
 این قسم را در طرف خطاب قرار دهد - بهر کسی که حقوق آنها را موع فرماید و از آنها مجاهد نام را بر حق می‌بینی
 به چنین بپوشند
 هم اکنون سراف سارحک است - از کونکند همه احتمال هست در سینه و در کونکند با نور انکارا حله کند
 دیکر اقدامات نامی علیه جنبش عمل دارد - به سینه و سینه و بعد از نسبت اربع از طرفین دیگر معرفی خواهد
 بیعت پسین به عقاید جدید - همه سینه‌های دوران و حتی نسبتا می‌بیند که هر روز اتفاق می‌افتد از آگاهی از سینه
 و پسین بر این صحن تمام حجاب می‌کند - از طرف دیگر گروه‌های گردبار سینه‌های با حاکم عالم است
 در سینه - اما در هیچ اگر راهی را به تابا اندام به دست و دستهای و با توکل به خدا و به نسبت با سینه
 از اندویم و با نسبت هر چه تازه را با انگشتم به سینه که کرده است خدا می‌کند - از است که در سینه
 از حجاب قدرتهای سینه طلب شرق و غرب برخوردار است اما تضادهای درونی و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و
 آگاهی و نفرت روزافزون مردم شرق و غرب خردکننده‌ای علیه او هستند
 امیدوارم خدای قهار و مهربان پیشوای محبوب و مجاهد جنبش را در کنف حمایت خودش نگه دارد و
 خلق را از هدایت‌های گران‌بهای ایشان محروم نگرداند

حبیب‌الله پیمان
 ۱۳۵۷/۷/۲۹

سوء تفاهات و تلقینات سوء دشمن از ذهن آنها دور شود .

هر قدر سطرهای یکدیگر بناید سرباط در صفت سنجایی را که از لحاظ انسانی در ماه مردم را می‌بازد که آمده است
 از کو داد - مردم پیش از بر پشت کوه هر سینه زنده آواره کار می‌کنند - هر دست رهبری را در گام لا پیش به هر چه لایه مبارزه
 که فقط شکل مسافه هوا بر دست می‌بیرند - عدم اعتماد و جهت دکنه مردم نسبت به مردم که عمل خود را در کار مبارزه
 است امروز از بر وقت دینی غرض است - اگر این فاعله و فشار حای خود را حاید خیر است مردم را محاطه کاران است
 به تمام و وسایط و همکاری به صالحه بدهد - نسبت کرمی برار صحن خواهد بود - موصاف کرمی است از این صحنه فاعله
 که در مردم سبب شود به مردم تا این حد عقب نشینی کند - الا آنها می‌بیرند با هر چه است از این صحنه مردم را سبب کند
 آنها هر چه بود یعنی با مردم ندارد از قدرت آنها خبرند - البته کمال قدرت مردم می‌شکل از قدرت آنها ظاهر می‌شود
 مرد است شکل هم جان در در اول قدرت و اهمیت قرار دارد - هم الون از هر چه است که فاعله قرار داده تا آن
 در نهایت و کوه می‌بیرند بر هر چه است - علان کرده باشد - مردم هم جان و کرمی و کرمی و کرمی و کرمی و کرمی و کرمی
 (۳۱)

۱۴. نامه آقای محمدرضا روحانی وکیل دادگستری مقیم پاریس به آیت‌الله خمینی

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی مرجع مجاهد تشیع و رهبر عالیقدر ملت ایران بعد از ادای احترام با اغتنام فرصت از حضور استاد بزرگوارم جناب آقای نزیه در پاریس بر خود فرض می‌دانم مطالبی را که در مورد جامعه ایران و جنبش آزادی خواهانه مردم آن به نظر می‌رسد به استحضار برسانم تا از این طریق مختصری از دین خود را نسبت به این جنبش مردمی ادا کرده باشم.

بدو لازم می‌دانم تأکید کنم که در ذکر عنوان «رهبر عالی قدر ملت ایران» تعمد داشته‌ام زیرا روشن است که آن حضرت در موضع‌گیری شجاعانه خود بر علیه رژیم استبدادی پهلوی از پایگاه تشیع و روحانیت مترقی آغاز کردند ولی به تدریج به دلایلی که شرح آن موجب تطویل کلام و تصدیع خواهد شد با حفظ قدرت روحانی و مرجعیت تقلید مذهبی به صورت قدرت بت‌شکنی در مقابل رژیم متکی به استعمار شاه درآمدند که منعکس‌کننده تمام نارضایتی‌های اقشار مختلف جامعه محروم ایران است.

به‌خوبی مستحضرنند که این جامعه ترکیبی است از گروه‌های مختلف فکری و مذهبی با منافع گوناگون و گاه متعارض زیرا رژیم استبدادی شاه در جهت غارت ثروت‌های ملی و دفاع از منافع استعمار همه موجودیت فرهنگی - فعالیت‌های ذهنی و مذهبی و اقتصادی تمام مردم ایران را اعم از شیعه و سنی - زرتشتی و یهودی و مسیحی - روحانی و کارگر و دهقان و بازاری و دانشگاهی به نحوی مورد تجاوز و اجحاف قرار داده است. بنابراین تمامی گروه‌های مختلف مردم ایران علی‌رغم تمایلات مذهبی و فکری و منافع طبقاتی گوناگون، آن حضرت را به دلیل مداومت و استقامت در مبارزه با این رژیم تجلی‌گاه خواست‌های خود دیدند و به رهبری برگزیدند. مردمی که با دست خالی و سینه‌های سخت در برابر گلوله‌های یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان ایستاده‌اند و ساختمان قدرت را در معرض نابودی قرار داده‌اند.

نوع مبارزه و حرکت آن در این مرحله از تاریخ به نحوی است که آن حضرت اکنون علاوه بر مرجعیت تقلید، رهبری ملت ایران را نیز به عهده دارند و این در درجه اول اهمیت است زیرا این رهبری وحدت عمل را در مرحله تخریب تضمین کرده است و اکنون آرزوی تمام کسانی که با تمایلات فکری گوناگون به آینده ایران می‌اندیشند این است که در مرحله ساختمان نوین جامعه ایران نیز این وحدت عمل وجود داشته باشد و آن حضرت در مقامی هستند که می‌توانند رهبری این وحدت عمل را تضمین کنند. اگر این وحدت هم‌چنان ادامه نیابد و بعد از سقوط رژیم شاه (که احتمالاً پایه‌های قدرت خود را مدتی در ارتش سرمایه‌داری وابسته به استعمار، دستگاه‌های سرکوب حفظ خواهد کرد) برخوردهای شدید در درون نهضت آغاز شود باید در انتظار کودتای ۲۸ مرداد دیگری بود و استعمار با بهره‌گیری از اختلافات درونی دست‌آوردهای جنبش مردم ایران را نابود خواهد کرد. بنابراین قبل از پایان مرحله اولیه تخریب و بروز اختلاف بین گروه‌های تشکیل دهنده نهضت بر سر راه حل‌های گوناگون برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه باید به فکر چاره بود و نقاط وحدت را یافته آن را در جهت اتحاد و اتفاق تقویت کرد. تخریب دستگاه قدرتی که ریشه‌های چندین و چند ساله دارد در کوتاه مدت عملی نیست. این تخریب بعد از سقوط رژیم سلطنت نیز تا مرحله از بین بردن کامل پایه‌های قدرت رژیم (ارتش - ساواک - سرمایه‌داری وابسته و غیره) ادامه خواهد یافت ولی این مرحله از تخریب باید توأم با سازندگی و پیدایش نیروهای متشکل باشد تا دست‌آوردهای جنبش مردم ایران حفظ و حراست شده، سعادت آینده ملت ایران تضمین شود.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۱۹

از آنجا که به دلایل مختلفی که بر آن حضرت پوشیده نیست در حال حاضر سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که بتوانند معرفی کننده کلیه و حتی قسمتی از تمایلات اقشار مختلف اجتماعی باشند در ایران وجود ندارد، ناگزیر باید سازمان‌های کوچک صنفی و حرفه‌ای را که به‌خصوص در جریان مبارزات یک سال اخیر ملت ایران تشکیل شده است شناخت و به آن‌ها روی آور شد تا بتوان با دعوت از نمایندگان آن‌ها برای یک تبادل نظر در یک اجتماع ملی نقاط اشتراک نظریات تمامی گروه‌های جامعه ایران را شناخت و براساس آن برنامه عمل واحدی تنظیم کرد که مورد قبول آحاد ملت ایران بوده حداقل قسمتی از خواست‌های هر یک از اقشار جامعه را در خود جمع داشته باشد. این برنامه عمل می‌تواند تا ریشه گرفتن بنیادهای سیاسی - اجتماعی جدید جامعه ملاک عمل قرار گرفته، اتحاد را تضمین کند. به‌علاوه بدین ترتیب برای اولین بار در تاریخ فرد فرد مردم در تعیین سرنوشت آینده خود دخیل و سهمیم خواهند بود و از اشتباهات احتمالی ناشی از عدم شناخت واقعی نیازهای جامعه نیز اجتناب خواهد شد.

بدیهی است منظور از این وحدت عمل ایجاد یک حزب واحد رستاخیزی نیست، بلکه فراهم آوردن امکان همکاری سازنده بین تمامی گروه‌های فکری و صنفی جامعه است که در خارج از این محدوده با حفظ استقلال عمل خود (مشروط بر احترام به شعایر و اصول مذهبی جامعه - وفاداری به آزادی و استقلال کشور و خدشه وارد نیوردن به وحدت عمل ملت ایران) می‌توانند فعالیت خاص خود را به هر نحوی که می‌خواهند داشته باشند. با توجه به عرایض فوق معتقدم آن حضرت که اکنون در مقام رهبری ملت ایران و موقعیت یک پدر دلسوز برای فرد فرد فرزندان این آب و خاک قرار دارند می‌توانند عامل مهمی در تلفیق و هماهنگی گرایش‌های فکری مختلف در جهت تنظیم این برنامه عمل واحد باشند. هم چنین لازم است به استحضار برسانم که من خود را در مقامی نمی‌دانم که برای جنبش مردم ایران دستورالعمل صادر کنم ولی این عرایض اعتقادات من است که خود را موظف دانستم به اطلاع برسانم و حاضر به دفاع از این نظریه می‌باشم. بیش از این مصدع نمی‌شوم و در صورتی که با اصل این نظر موافقت دارند و تصور می‌فرمایند در تحقق این مهم مفید و موثر باشم آماده انجام وظیفه هستم. سلامت وجود مقدس و پیروزی آن حضرت را از درگاه احدیت مسئلت دارم. با احترام محمدرضا روحانی. آدرس:

۳۲۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

۱۵. متن توافق نامه با آقای علی بابایی

به نام خدا

ناگفته نماند که مبلغ ۶۰،۶۴۷۹۱۹ دلار از طرف آقای احمد علی بابایی تسلیم اینجانب دکتر ابراهیم یزدی گردید. در مقابل دهنده وجه متعهد می باشم که:

۱. این وجه را تا هنگامی که این نوشته به مکتوب دومی یا قرارداد دیگری مبدل نگردیده مال امانت متعلق به دهنده وجه بشناسم.

۲. اینجانب قبول کردم به مجرد ورود به هیوستن این اعتبار را به کاری اقتصادی و انتفاعی تخصیص داده و حتی المقدور عایداتی برای آن تحصیل کنم و نیز متعهدم که یک سوم از عایدات را به نفع امور اجتماعی و اسلامی که هم اینک در تصدی و تعهد دارم به تشخیص خود به مصرف برسانم و دو ثلث عایدات متصوره را به دهنده وجه، آقای علی بابایی، تحویل و تسلیم کنم.

۳. در کوشش خواهم بود که طرح ایجاد مؤسسه، شرکت و یا بنیادی غیرانتفاعی را طبق قواعد و مقررات روز و محل بررسی و در اسرع وقت در اختیار دهنده وجه، آقای علی بابایی قرار دهم تا در صورت موافقت و صلاح دید این اعتبار در کمک آن مؤسسه درآمده، عایدات آن به مصارفی که پیش بینی می شود، برسد.

۴. دهنده وجه حق استرداد این وجه را کلاً و جزئاً مادام الحیات برای خود محفوظ می دارد.

۵. چنانچه قبل از تأسیس سازمان یا مؤسسه مستقلی، طبق آن چه در ماده دوم این ورقه گوشزد شده مرگ دهنده وجه فرا رسد وراثت و قائم مقام های قانونی دهنده وجه هیچ گونه حقی به این اعتبار ندارند و آقای دکتر یزدی متعهد و ملزم است برای کاری که در ماده دوم این ورقه پیش بینی شده این اعتبار را با تصویب مشترک خود و آقای عزیزالله علاءالدینی به کار و مصرف برسانند.

۶. هرگاه به عللی (مرگ یا غیره) دسترسی به دهنده وجه - آقای علی بابایی قطع شود، هیئتی که از گیرنده وجه (آقای یزدی) و آقای عزیزالله علاءالدینی و نفر سومی که به انتخاب این دو نفر تعیین می شود مالک الرقاب و تصمیم گیرنده خواهند بود. و السلام علیکم. دکتر یزدی. پاریس. دوشنبه ۸ آبان ماه ۱۳۵۷

۱۶. نامه مهندس جلال آشتیانی به دکتر یزدی (ب،ت)

دوست ارجمندم

متأسفم که ملاقات من با امام نتیجه رضایت‌بخش نداشت. البته نه برای من زیرا همانگونه که قبلاً گفتم کوچک‌ترین منظوری جز ادای وظیفه نداشتیم. اما برای هدف مقدسی که همه و حتی آیت‌الله خمینی به دنبال آن است، من متذکر شدم که ابداً قادر به سیاست‌بازی نیستیم و خشکی و صراحت من فقط برای کسانی که با من زندگی کرده‌اند قابل درک است و چون آیت‌الله خمینی این روزها در جوی از سوءظن و ابهام و سعی به سوءاستفاده ... به سر می‌برند مسلم است که در همان برخورد اول نتوانستند مرا دریابند و با فاصله گرفتن ایشان به قول معروف نطق من هم کور شد. زیرا فوراً احساس کردم که ادامه مطلب بی‌نتیجه است. یک چنین مباحثی باید در محیط دوستانه و اعتماد و اطمینان مطرح و بررسی و تجزیه و تحلیل گردد و نه فضای سوءظن و درس و نصیحت. من مطالب بسیاری را در نظر گرفته بودم که مطرح کنم ولی همان برخورد اولیه ایشان و اشاره به نداشتن وقت مرا ساکت کرد و اگر دقت کرده باشید حتی من به بلا تکلیفی و لکنت دچار شدم. زیرا نه می‌خواستیم مباحثه و مشاجره کنم زیرا وجود ایشان که به بت‌شکنی قیام کرده‌اند در هر حال مغتنم است و نه عادت کرده‌ام خلاف مکنونات قلبی‌ام حتی عکس‌العمل نشان دهم. در هر حال من وضع را درک می‌کنم و گله‌ای ندارم و از خداوند بزرگ می‌خواهم که معجزه‌ای شود و ایشان در گمان خود که جنبش و جوشش ملت کافی برای مبارزه با جبهه‌های شیطانی و پر قدرت کنونی است، محق باشند. این آرزوی همه ماست و اگر من و امثال من در حد سیاست خود خطا کنیم چه بهتر. زیرا در آن صورت واقعاً این جنبش نتیجه‌بخش خواهد شد. ولی شما در پیرو بحث کوتاهی که با هم داشتیم انشا... به کوشش خود ادامه دهید و به این اصل معتقد باشید که امروز با ۱۴۰۰ سال قبل یکی نیست و روش‌ها و موقعیت‌ها بسیار فرق کرده و لذا باید با روش دیگری به مبارزه پرداخت. همان‌گونه که در مقابل بمب اتم و راکت نمی‌توان با شمشیر به دفاع پرداخت باید در مبارزه سیاسی نیز وسائل دیگری را مورد استفاده قرار داد. اما تمنایی هم از شما دارم و آن این است که پس از عرض سلام خدمت امام عرض کنید که شک و ظن شما در باره من به جا نبود و به خداوند سوگند که کوچک‌ترین خیال بهره‌برداری از نظریات و صحبت‌های ایشان نداشتم و اصولاً لحظه‌ای حاضر نیستم گوشه عزلت را رها

کنم و اگر از اجداد و اقوام مرحوم خود انتقادآمیز نام بردم برای آن بود که به زنده‌ها نپردازم و همان‌طور که برای شما هم شرح دادم خیال داشتم بگویم که جز اسدآبادی و امام خمینی کسی از روحانیان با تمام قدرت در مقابل سلاطین نایستاده است و چون نمی‌خواستم صریحاً بگویم که روحانی‌نمایان کنونی نیز بالاجبار جبهه مخالف سلطنت را انتخاب کرده‌اند از اجداد و اقوام رفته خود سخن گفتم و ایشان که مشکوک بودند مبدا من پای کسی را در میان کشم، از همان جا به عکس‌العمل پرداختند. نقل است که مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی پیش مرحوم شیرازی که از روحانیان بسیار مشهور زمان بود رفت و شرح مفصلی از جنایات ناصرالدین شاه را شروع کرد، بیان کند. شیرازی بر او بانگ زد که غیبت ایذاء مؤمن است. برخیز و از خانه من خارج شو. اسدآبادی رفت و ایذاء مؤمن نکرد ولی این مؤمن‌ها!!! به صورت رضاشاه و محمدرضا شاه هنوز بر گردن مردم سوارند. ایشان گفتند که من چیز تازه‌ای نگفتم. من اصلاً چیزی نگفتم و برخورد ایشان طوری بود که من هنوز شروع نکرده خاموش شدم. خیال داشتم نامۀ مفصلی برای ایشان بنویسم ولی با دیدن جو و فضای اطراف ایشان برآیم یقین شد که نتیجه‌بخش نیست. انشا... که خداوند خود کارها را سامان بخشد. کار ملت بدبخت مسلمان در تمام جهان که تا کنون بی سامان بوده است؛ هر قدر هم امام در این مبارزه موفق شود باز غنیمت است. همین قدر که مردم بیدار شدند و به جنبش پرداخته‌اند خود بسیار پر ارزش است. تمنا می‌کنم فراموش نکنید که سلام مرا برسانید و عرض کنید که بسیار متأسفم که برخورد ما ناجور و نامساعد از آب در آمد. روی شما را می‌بوسم. این چند کلمه را سریعاً در فرودگاه می‌نویسم. موفق و کامیاب باشید. یار قدیم. آشتیانی

از امام تشکر کنید که به پدر من اظهار محبت کردند زیرا پذیرفتن من چنان که احساس کردم به خاطر پدرم بود نه خودم. لذا همین قدر که باز یاد پدرم بودند جای تشکر و قدردانی است.

۱۷. نامۀ مشترک مهندس جلال آشتیانی و دکتر اسماعیل یزدی

برادر عزیزم امید است موفق و سلامت و کامیاب باشی.

از روز بازگشت به تهران به اتفاق رفقا مشغول فعالیت می‌باشیم و در راه هدف‌های مشترکمان که همان آمال مردم است مجاهدت می‌نماییم. امروز تعدادی از رفقا از قبیل آقایان بیداری، مهندس معین‌فر، مهندس شکیب‌نیا، مرتضی، دکتر مجتهدی، راضی،

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۲۳

برادران شما، دکتر رجایی، دکتر زندیه، دکتر مصطفوی، جعفر باشیان... منزل ما هستند. برادرهای آقای ابوالفضائل مجتهدی عازم فرانسه هستند و ما فرصت را غنیمت شمرده با تقدیم سلام‌های برادران مطالبی به نظرمان آمد که در چند کلمه می‌نویسیم شاید در خدمت آیت‌الله خمینی مطرح کنید:

۱. مقدار عظیمی کالاهایی که قابل فسادند در گمرکات مانده، علاوه بر این مواد اولیه کارخانجات و مواد ضروری زندگی مردم که برای جلوگیری از تنگنای مردم بسیار اهمیت دارند. باید تصمیمی گرفت که این گونه کالاها ترخیص شوند. زیرا هم برای جلوگیری از قحطی یا ورشکستگی بسیار ضروری است.

۲. کارخانه‌ها به علت نداشتن مواد اولیه، یدکی، برق، گاز... از کار افتاده و رفته رفته صدها هزار کارگر بی‌کار می‌شوند. این کارگرها خطری است برای جنبش، زیرا مغرضینی ممکن است به قیمت‌های نازل آن‌ها را استخدام و به تخریب وا دارند. همین چماق به دست‌ها از این افرادند و امکان دارد از آن‌ها برای خراب‌کاری نیز استفاده شود. علاوه بر این، این گروه عظیم برای جامعه نیز خطری است. گذشته از دزدی‌ها و غیره، نارضایتی هم زیاد می‌شود.

۳. تفرقه‌آفایان روحانیان بسیار خطرناک است. به خصوص آقای شریعتمداری که موقعیت بسیار خاصی دارند باید به هر وسیله هست دلداری شوند. از نظر سیاست لازم و به جاست که از تمام جامعه روحانیت به شکلی دلجویی گردد. همان گونه که درباره آقای خوبی عمل شده و نتیجه هم خوب بوده است.

۴. شورای رهبری - ما در تهران خیلی سعی کردیم بین جمعیت‌های موجود یک شورای هم-بستگی ایجاد شود. متأسفانه عملی نشد. از طرف دیگر الان این شورای رهبری بسیار مهم است و خیلی خیلی ضروری می‌باشد. باید کاری کرد که هماهنگی در کارها به وجود آید زیرا خراب کردن در هر جهت به نفع مخالفین جنبش تمام خواهد شد. علاوه بر این مسائل بسیار زیادی است که باید تصمیم گرفت و جریان را طوری هدایت کرده که به جنبش لطمه وارد نسازد. برادر عزیزم آن چه را که دو ماه قبل بیان کردم درباره ایجاد رهبری باز تکرار می‌کنم. درست است که آیت‌الله خمینی رهبر تمام ایران می‌باشند ولی مسائل بسیاری را باید در محل تصمیم گرفت و هدایت آن. ایشان از جبهه دور هستند و لازم است وحدتی در ایران به وجود آید که الان پس از رفتن شاه این وحدت خیلی خیلی مورد لزوم است.

تمام رفقا سلام می‌رسانند و روی شما را از دور می‌بوسند. من برای آن‌ها تعریف کردم که شما چطور بی‌ریا همه چیز را در راه هدف مقدس در طبق اخلاص گذاشته و جهاد می‌کنید. همه رفقا دلشان با شماست و کامیابی شما را در راه این جنبش مقدس آرزو می‌کنند. برادر ما آقای ابوالفضائل مجتهدی این نامه را خواهند آورد. ببخشید که سریع نوشتم و بدخط شد. رویت را می‌بوسم. آشتیانی.

«الان تمام مراتب آن نامه به اخوی آقای مجتهدی، آیت‌الله حاج عزالدین حسینی زنجانی، عرض شد. تمام مطالب مورد تأیید ایشان است و از من خواستند که این مسأله را خدمت آیت‌الله خمینی عرض کنید.»

برادرم دکتر اسمعیل یزدی نیز در حاشیه نامه مهندس آشتیانی نوشته بود: «برادر عزیز و بسیارگرامی الان به جمع دوستان پیوستم. امروز مسعود به منزل آمد و همگی در منزل اکبر آقا بودیم.^۱ جای شما خیلی خیلی خالی بود ذکر خیر شما همیشه در تمام ابعاد هست. دیشب و امروز با گروه‌های مختلف کوچه و بازار همصدا و همگام بودیم. نظرات داده شده در این نامه را حتماً توجه نمایید و اقدام لازم انشاءالله بشود. و سلام و درود همه ما به همه شما. اسماعیل»

یادداشت دکتر ابوالفضائل مجتهدی در حاشیه نامه مهندس آشتیانی: «قربانت حیفم آمد که در این نامه شرکت و سلامی چو بوی خوش آشنایی تقدیم ننمایم. امیدوارم هرچه زودتر توفیق دیدار پیدا کنیم. آمین و ملحقین حضور آقا دام ظلّه عرض دست‌بوسی دارم. قربانت دکتر ابوالفضائل مجتهدی.»

۱۸. روایت آقای بابک امیر خسروی از تلاش حزب توده برای دیدار با آیت‌الله خمینی در پاریس:

«من مستقیماً در جریان این تلاش بودم و دقیقاً می‌دانم که چنین کوشش‌هایی صورت گرفت. بار اول زمانی بود که محمدرضا قاده از اعضای هیئت اجرایی وقت، که برای شرکت در کنفرانس صلح در پاریس حضور داشت، در این خصوص اقدام کرد. قده که در ایام جوانی مدتی رئیس فرهنگ شهر قم بود و در آن جا با آیت‌الله اشرافی آشنایی داشت (در واقع شاگرد

۱. مسعود صدیقی خواهرزاده ما بود که در آستانه پیروزی انقلاب از زندان آزاد شده بود. آقای اکبر صدیقی داماد ما و پدر مسعود بود.

ایشان بود) به همراه من و محمدعلی جواهری و با واسطه آقای اشراقی به مقر آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو در حومه پاریس رفتیم. ناگفته نگذارم که خود قدوه نیز در جوانی طلبه بوده و با اسلام و موازین اسلامی آشنا بود. قدوه کوشش کرد از طریق آشنائی جواهری با اشراقی زمینه ارتباط حزب با آیت‌الله خمینی را فراهم سازد. آقای اشراقی در ابتدا خیلی صمیمانه از آقای جواهری به دلیل سابقه شاگرد- معلمی استقبال کرد. در ملاقات دوم جواهری به گونه‌ای به آیت‌الله اشراقی فهماند که وی از طرف حزب توده مأموریت برای ایجاد ارتباط رهبری حزب و آیت‌الله خمینی را دارد، که آقای اشراقی دیگر فاصله گرفت و با سردی برخورد کرد. دیگر ادامه این تماس بی‌فایده بود. با این حال قدوه نامه‌ای از سوی رهبری حزب نوشت و به من سپرد و بنا شد اگر رهبری با متن موافقت داشت من نامه را نزد آیت‌الله خمینی ببرم. قدوه پس از مراجعت به آلمان به من اطلاع داد که نوشته او مناسب نیست و متن دیگری ارسال خواهد کرد. هیئت اجرائی متن دیگری را برای من فرستاد. من به نوفل‌لوشاتو رفتم و آن نامه را به نوه دختری ایشان، که خیلی هم فعال و در رفت و آمد بود دادم. من در اتاقی که جدا از محل اقامت بود او را دیدم و نامه را دادم. نوه آیت‌الله خمینی مدتی بعد بازگشت و گفت نامه را به خود آیت‌الله داده است. من هم پس از مدتی چون خبری نشد مراجعت کردم. آدرس و تلفن گذاشتم که اگر لازم شد خبر کنند اما هرگز خبری از سوی آیت‌الله خمینی نشد.» (شهروند امروز ۱۲ خرداد ۱۳۸۷).

۱۹. نامه رضا براهنی به دکتر یزدی

۷ دی ماه ۱۳۵۷

دوست عزیز و ارجمند آقای دکتر یزدی

پس از سلام، خیلی خوشحال هستم که بالاخره در واشنگتن دیداری که من ماه‌ها دنبالش بودم صورت گرفت. امیدوارم از این دیدارها باز هم در آینده داشته باشیم. انقلاب در ایران با تمام قدرت پیش می‌رود. از امثال دکتر صدیقی که سر پیروی به معرکه‌گیری برخاسته، هیچ کاری ساخته نخواهد بود. بعضی اشخاص آنقدر عقده دارند که درست لب‌گور خیانت می‌کنند و آن نام بی‌چیز و بی‌فایده‌ای را که داشتند، به گنداب پهلوی آلوده می‌کنند.

در جوف‌نامه ضمیمه، نامه‌ای است که حضور حضرت آیت‌الله خمینی نوشته‌ام، به اضافه مقاله‌ای که در باب انقلاب ایران نوشته، برای اطلاع ایشان از نحوه فکرم درباره انقلاب،

پیوست کرده‌ام. استدعا دارم هر دو را به ایشان تقدیم فرمایید. امیدوارم حضرت آیت‌الله خمینی، شما و بقیهٔ دوستان، نظرتان را دربارهٔ مقاله برای من بنویسید. از راهنمایی همه از پیش تشکر می‌کنم.

سید علی‌اصغر (حاج سیدجوادی) چهار پنج روزی بیمارستان بود. دکتر خوشنویس عملش کرده، گویا غده‌ای از سینه‌اش درآورده به او می‌گفت که به خیر گذشته. هنوز پس از عمل با خود سید صحبت نکرده‌ام. نمی‌دانم روابط شما با سیدعلی‌اصغر چگونه است. آیا از طرف شما احوالپرسی خواهد شد؟

دست شما و دیگران را از دور می‌فشارم. به امید پیروزی- رضا براهنی ۵۷/۱۰/۷ - مریلند - آمریکا

۲۰. نامهٔ رضا براهنی به امام خمینی

حضرت آیت‌الله العظمی روح‌الله خمینی، مبارز بزرگ انقلاب ایران

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
 به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم
 من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب مهیمنان به رفیقان خود رسان بازم

پس از سلام و درود و تهنیت فراوان، من از دوستان شادروانان جلال آل‌احمد و دکتر شریعتی، و نویسنده شجاع ایران دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی هستم. بارها و بارها، وقتی که با دکتر سیدجوادی صحبت کرده‌ام، اشتیاق دیدار آن حضرت، رهبر بزرگ اسلام و انقلاب ایران را با ایشان در میان گذاشته‌ام. چون قرار بود ایشان به غرب سفر کنند، زیارت آن حضرت را موکول به زمانی کرده‌ایم که ایشان رخصت سفر به ماسواها را پیدا کنند. شاید به جهت و رهبری آن حضرت و کوشش بزرگ ملت ایران به زودی این دیدار در کشور خودمان و در میان مردم خودمان صورت بگیرد. اشتیاق دیدارم را از دوست ارجمند آقای دکتر یزدی هم پنهان نتوانسته‌ام بکنم.

استواری، استقامت، خرد عظیم سیاسی و شجاعت توأم با هوشیاری آن حضرت، و فروتنی توأم با بردباری، که در برابر ظالم خیره‌سری چون شاه و اشرار سرمایه‌پرست و سرمایه‌دار در آمریکا و صهیونیسم جهانی از خود متجلی ساخته‌اند، چراغ روشنی بوده است فرا راه تمام کسانی که تاکنون در سراسر جهان، به ویژه ایران، قدم در راه مبارزهٔ انقلابی گذاشته‌اند. مردم

عزیز، نجیب و انسان دوست ما، که قرن‌ها تحت فشار خودکامگی چون شاهان پهلوی زیسته‌اند، سروش آزادی را از زبان آن حضرت شنیده‌اند و با افشاندن خون خود و نثار جان‌های عزیز خود بدان سروش پاسخ مثبت داده‌اند. انقلاب ایران از کلمات ساده، سنجیده، قابل فهم، رسا، انسانی، هوشیارانه آن ملهم شده، قوی گردیده، بالیده، و سرانجام به جنگلی از درختان تناور تبدیل شده که دیگر نه تبر قشون شاه می‌تواند بزند و بیندازدش و نه قورخانه بزرگترین قدرت تاریخ یعنی آمریکا می‌تواند بسوزاند و خاکسترش کند.

دروود این شاگرد ناچیز انقلاب را که نه داعیه‌ای دارد و نه دار و دسته‌ای، و فقط نوک ناچیز قلمش را دارد، و شب و روز، با وجود بضاعت مزجاش می‌نویسد تا شاید در حدود خود پرده‌های ظلم و ظلمت را، در همان دور و بر خود، کنار بزند، بپذیرد و نیز تسلیت صمیمی مرا، به خاطر جان نثاری و شهادت‌های فرزندان عزیز وطنمان، که فوج فوج به خاک می‌افتند، تا روزی مردم ایران آفتاب روشن آزادی را در برابر خود ببینند.

در مقاله‌ای که ضمیمه تقدیم حضورتان کرده‌ام، کوشیده‌ام جنبه‌های مختلف انقلاب کنونی ایران را تا آن جا که عقل ناقص و قاصرم اجازه می‌داد، روشن کنم. از نگرانی‌هایم هم صحبت کرده‌ام. امیدوارم در این مقاله به دیدهٔ محبت نگاه کنید و از راهنمایی‌ها و ارشاد خود بی‌بهرام نگذارید.

سلامت و پیروزی آن حضرت و پیروزی انقلاب بزرگ ایران، آرزوی قلبی من است. با احترام و ارادت صمیمانه. هفتم دی‌ماه ۵۷ رضا براهنی

۲۱. مصاحبهٔ مهندس بازرگان درباره هیأت اعزامی امام خمینی به تأسیسات نفت جنوب (اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس بازرگان از اینکه برای این گفت و شنود وقتی را اختصاص داده‌اید تشکر می‌کنم. مدت‌هاست که در انتظار این فرصت بودم تا سؤالاتی را که در ارتباط با هیأت اعزامی امام خمینی به تأسیسات نفت جنوب در ذهنم مرتب کرده‌ام با جناب‌عالی در میان گذارم. البته می‌دانم که از آن زمان مدتی نسبتاً طولانی گذشته است و فراز و نشیب‌ها و پدیده‌های مختلف و متعددی که در این غوغای انقلاب پیش آمده است، بسیاری از اعمال و رویدادهای آن زمان را احتمالاً در ذهن شما تحت‌الشعاع قرار داده و آن‌ها را کم‌رنگ و رقیق و یا احیاناً بی‌رنگ ساخته است. با این حال بر اهل فن و آن‌ها که

از نزدیک دستی در مشکلات و مسائل اساسی مملکت داشته و یا دارند، پوشیده نیست که این هیأت چه نقش بارز و آشکاری در زمینه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی انقلاب اسلامی ما به عهده داشته و چگونه به آن نظم و انسجام بخشیده است. بنابراین خواهشم این است که به سؤالاتی که خدمتتان عرض می‌کنم با توجه به شرایط و موقعیت آن زمان پاسخ بفرمائید تا تصویری روشن‌تر از عملکرد هیأت به دست آید. اکنون با اجازه شما اولین سؤال را مطرح می‌کنم.

سؤال: زمینه قبلی برای تعیین هیأت اعزامی نفت به تأسیسات جنوب چه بود؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم. من الان دقیقاً نمی‌توانم موضوع را ترسیم و تشریح کنم که وضعیت چه بود و چگونه بود، ولی کلاً می‌توان گفت که پس از آن که به دستور امام خمینی اعتصابات کارگران در سراسر مملکت خصوصاً در شرکت نفت پیش آمد، و به عنوان وسیله‌ای برنده و حربه‌ای قاطع علیه شاه و دستگاه حاکم به کار گرفته شد، اعتصابات اثر بسیار مفیدی بخشید، یعنی دستگاه را متزلزل کرد ولی برای مردم هم ناراحتی پیش آورد. زمستان بود و محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوائی‌ها هم بخوابد و مردم نان هم نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی به وجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن بزند و آتش بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آیت الله خمینی ایجاد کند. البته چپی‌ها هم به این حالت وحشت خیلی دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید. بنابراین این مسأله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد یعنی گلوی شاه با اعتصاب کارگران مخصوصاً کارگران شرکت نفت و عدم صدور نفت و تقلیل عایدات دولت در دست ملت سفت و محکم باقی بماند ولی مردم رنج نبرند. نهضت آزادی همان موقع یک اعلامیه داد که اعتصابات شمشیر دو دم است، اعتصابات هم می‌تواند به ضرر دولت باشد و هم می‌تواند به ضرر ملت برگردد و به ضرر مبارزه باشد. (آن موقع کلمه انقلاب زیاد معمول نبود) بنابراین باید خیلی عاقلانه و صحیح انجام می‌شد. در پاریس آقای دکتر یزدی و دیگران گویا با امام صحبت کرده بودند. طالقانی هم از پیش در این جا به فکر بود. حتی در یک جلسه‌ای که به ابتکار او و در منزل ایشان تشکیل شد و من حضور داشتم، موضوع رفتاری‌های مردم و مشکل نفت، طی یکی دو بند از بیانیه‌ای که ایشان قرائت کرد مطرح شد و بعداً حتی با صدور حکمی، سرهنگ امیر

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۲۹

رحیمی را مأمور تماس با آقای انتظام مدیرعامل شرکت نفت و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی و رفع مشکلات نفتی مردم کردند. البته شرکت نفت می‌توانست نفت به مردم بدهد چون انبارها پر بود ولی تعمداً این کار را نکرد و بهانه می‌آورد. در راه آهن هم برای حمل مواد نفتی کارشکنی می‌شد چون چپی‌ها در آن جا خیلی دست داشتند و می‌خواستند که این کار انجام نشود. حالا من درست یادم نیست که دکتر یزدی با آقا صحبت کرده بود یا مطهری و یا دیگران، در هر صورت قرار بر این شد که امام هیأتی را مأمور مسأله نفت کنند تا این هیأت برود و ضمن برپا نگه‌داشتن اعتصابات به کارگراها تقویت روحی بدهد ولی از آن طرف، آن جا که به مسأله جلوگیری از صدور نفت و کسب عایدات دولت است، اعتصابات تشدید شود و از این طرف به مردم لطمه‌ای وارد نشود و مردم در مضیقه نباشند و زندگی جریان عادی و مطلوب خود را پیدا کنند. جلسه شورای انقلاب آن زمان را یک روز در منزل بنده قرار دادند، مطهری حضور داشت. طالقانی هنوز جزء شورای انقلاب نبود و از آن هم خبری نداشت. آقای مهدوی کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرائی هم مثل این که بود، من آن روز از همان جا به پاریس تلفن زدم، با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مطهری، که گویا قبلاً با امام صحبت کرده بود، مسأله نفت و تعیین یک هیأت را برای آن و این مطلب را که پیشنهاد خوبی است و یک چنین کاری لازم است و از هر کسی مناسب‌تر فلان کس است مطرح کرد و بعد حتی عبارت حکمی را که امام باید بدهند (یادم نیست در آن جلسه ما نوشتیم یا ایشان گفتند) به پاریس اطلاع داد. افرادش هم معین شد (باز یادم نیست که افراد را مطهری پیشنهاد کرد یا امام خودشان تصمیم گرفتند، گمان کنم امام خودشان تصمیم گرفتند)، آقای مهندس کتیرائی بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من، مسئول آن هیأت بنده بودم و در آن حکم کاملاً مشهود بود که دو نفر دیگر را هم من با مشورت این دو نفر آقایان و با اکثریت جلسه سه نفری تعیین بکنم و بعد این هیأت پنج نفره برود جنوب. عبارت حکم خیلی رسا و خوب بود و در مورد عبارت آن خوب یادم هست که یک قدری بین ما مشورت شد و من پیشنهاد کردم که امام در آخر آن حکم خطاب به رؤسا و مسئولین شرکت نفت بگویند که ما متوقع هستیم شما با این هیأت همکاری کنید. منظور من از این پیشنهاد، دو مسأله بود یکی اینکه از ناحیه امام یک دلداری و اظهار لطف و محبتی نسبت به کارکنان نفت شده باشد تا اینها جذب ما شوند و به طرف ما بیایند و یکی

هم با صدور چنین حکمی، ایشان خودشان را علیرغم شاه و علیرغم دولتش، حاکم بر دستگاه دولت می‌کردند و این اولین مورد و جایی بود که امام در واقع به دستگاه دولت و به کارمندان دولت دستور می‌داد (با آن عبارتی که من پیشنهاد کردم و ایشان تصویب کردند و آقای دکتر یزدی نوشت و ایشان اول نوشتند و بعد با بیان خودشان نوار پر کردند و همه جا پخش شد). همین‌طور هم شد و نتایجش را همه ما دیدیم. برای این که وقتی به *عبدالله/انتظام* که در آن وقت مدیرعامل شرکت نفت بود، همان بعدازظهر یا فردای آن روز، تلفن زدم و گفتم امام چنین حکمی به عنوان من صادر کرده‌اند ولی در آن گفته‌اند که از آقایان می‌خواهم همکاری کنند. خواستم به شما در این زمینه اطلاع داده باشم، گفت: من خودم خدمتتان می‌رسم و مطمئن باشید هر چه نظر امام است ما انجام می‌دهیم. این نگرانی بزرگی بود که به این ترتیب رفع شد و الحق و الانصاف آقای انتظام خالصاً مخلصاً از روی رغبت و حسن‌نیت تا آن جایی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم رؤسای دیگر شرکت نفت.

سؤال: اگر در این زمینه قبلاً اقدامات دیگری شده بود، چه تعارضی با تعیین این هیأت پیدا کرد؟

جواب: تنها همان بود که گفتم، من یادم نمی‌آید که در این زمینه اقدامات دیگری شده باشد. در ارتباط با مشکل نفت مراجعات زیادی به طالقانی شده بود ایشان با توجه به گرفتاری‌های مردم (پس از آنکه انتظام اعلام می‌دارد که کمبود نفت به علت اعتصاب کارگران و عدم استخراج و تصفیه و تولید نفت است) به انتظام تلگراف می‌زند و سرهنگ رحیمی را مأمور تماس با ایشان و نظارت بر توزیع فرآورده‌های نفتی می‌کند. تماس‌هایی هم گرفته می‌شود و مقدمات کار فراهم می‌شود. منتهی طالقانی از وجود شورای انقلاب و نظر امام اطلاع نداشت، دو روز بعد که حکم امام صادر شد و مأموریت ما مشخص شد به اتفاق آقای مهندس صباغیان به خانه ایشان رفتیم و متن حکم و موضوع را در میان گذاشتیم. ایشان بلافاصله نامه‌ای به عنوان آقای انتظام تهیه کرد و اعلام داشت که تمام امکانات خود را در اختیار این هیأت قرار می‌دهند و به کارگران و کارمندان شرکت نفت هم تأکید کرد که با این هیأت نهایت همکاری را داشته باشند. البته من از اقدامات طالقانی خبر نداشتم و نمی‌دانستم که برای آقای انتظام تلگراف فرستاده و سرهنگ رحیمی را مأمور نظارت بر توزیع نفت و بنزین کرده است. بعداً که به منزل ایشان رفتم خبردار شدم

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۳۱

ایشان هم همان طور که گفتم اقدام آیت‌الله خمینی را تأیید کرد و از همه خواست که با ما همکاری کنند. اما چپی‌ها از این طرف و آن طرف به جنب و جوش افتاده بودند تا نگذارند اعتصاب بخوابد و هر طور شده مانع از آن بشوند که مواد نفتی به مردم برسد چون بو برده بودند که قرار است اقداماتی به عمل آید. آن‌ها می‌خواستند که در مردم آن حالت سختی پیدا شود و مشکلات بیشتری فراهم شود. به طوری که همان روز یا شاید فردای آن روزی که فرمان امام خمینی صادر شده بود من در دفتر کارم در شرکت سافیاد بودم، هنوز هم موضوع را به کسی نگفته بودم (البته کارها را با آقای مهندس کتیرائی و مهندس صباغیان و سایرین داشتیم تدارک می‌دیدیم که کی کجا برود و چه کاری انجام دهد و چه کسانی را در چه قسمت‌هایی به عنوان ناظر بگذاریم ولی صدایش را در نیاورده بودیم، چون می‌خواستیم که اول فرمان امام به دست مردم برسد و مردم آن را بخوانند و بعد ما شروع به عمل بکنیم). دوتا جوان قد بلند که از قیافه و صورتشان پیدا بود از چپی‌های خیلی متعصب و زرنگ هستند آمدند و گفتند که از مشهد آمده‌ایم و گویا در خراسان و مشهد عده‌ای را دیده بودند. در تهران هم طالقانی را دیده بودند و قصد داشتند ترتیباتی بدهند که اعتصاب نشکند و نفت مصرفی مردم تأمین نشود. ظاهراً هم می‌گفتند که اقداماتشان برای جلوگیری از تحریکات و توطئه‌های دولت است. وقتی حرفهایشان را زدند گفتم چنین حکمی امام داده‌اند و همین فردا ما عازم هستیم و می‌رویم به جنوب تا احتیاجات داخلی را تأمین کنیم. خیلی ناراحت شدند و گفتند ما به حکم اطمینان نداریم. این‌ها رفتند ولی بعد شایع شد که چون فرمان امام به صورت پیام آمده به آن اطمینان نیست و ممکن است ساختگی باشد! بنابراین به پاریس تلفن شد تا آقا این حکم را در نوار بگویند تا منتشر بشود و جلو این گونه کارها گرفته شود.

سؤال: چه شد که جناب عالی برای پذیرش این مسئولیت معرفی شدید؟

جواب: من داوطلب نبودم. این پیشنهاد مطهری بود شاید هم در پاریس خود امام مرا در نظر داشتند. علتش ظاهراً این بوده که ایشان دیده بودند شاید تنها کسی که اطلاعاتش و سوابقش و شانس موفقیتش بیشتر است من هستم، همان طور هم در حکم آمده بود که با اطلاع از سوابق و اطلاعات زیادی که شما از دستگاه عظیم نفت دارید ایشان فکر می‌کردند بین کسانی که در امر مبارزه و در تدارک انقلاب هستند من ارجحیت دارم. هم چنین ممکن است به مناسبت مأموریت قبلی که در زمان دکتر مصدق داشتم و رئیس

هیأت‌مدیرهٔ موقت خلع ید شده بودم، انتخابم کردند. علاوه براین تا حدودی دستگاه اداری و مدیران را می‌شناختم. مردم هم از سوابق من اطلاع داشتند و کسی نمی‌گفت که عامل شاه یا آمریکائی‌ها و یا عامل چپی‌ها هستم. انتخاب آقای مهندس کتیرائی یکی به علت این که مهندس بود و یکی این که مطلع بود و در مدیریت هم وارد بود و عضو شورای انقلاب هم که بود. آقای هاشمی رفسنجانی هم در واقع شخص سومی می‌شد که بیشتر با امام ارتباط داشت و امام ایشان را دست راست یا دست چپ خود می‌دانست.

سؤال: در آن ایام قبول این مسئولیت را تا چه اندازه خطرناک می‌دیدید و با توجه به شرایط آن زمان چه دورنمایی در صورتان داشتید؟

جواب: آن موقع و در تمام دوران انقلاب دوستان ما و بنده فکر خطر را نمی‌کردیم. الان هم که این بازی‌ها را در می‌آورند ما ناراحت نیستیم یعنی خودمان را قبلاً آماده برای خطراتش کرده بودیم. در آن موقع جلوی خانه ما بمب گذاشته بودند و این خواست خدا بود که سلامت جستم. تا آن زمان که قسمت باشد زنده بمانیم. تمام اعمال آن زمان ما اعمالی بود که شاه و دستگاه آمریکائی‌ها آن را و گفتار ما را علیه خودشان می‌دیدند، و همین طور چپی‌ها، در هر امری این‌ها بودند که کارشکنی می‌کردند و ساواک هم که جای خود را داشت.

البته در این مورد ما زیاد احساس خطر نمی‌کردیم، تهدیدی هم نشده بودیم و این احتمال را هم می‌دادیم که دولت از اقدامات ما استقبال کند چرا که دولت از خدا می‌خواست به نحوی این اعتصاب بشکند و با رفتن ما به جنوب و راه‌اندازی استخراج و تولید بالاخره مقداری هم صادر بشود چرا که تمام کارها در آن جا به هم مرتبط است. دولت شاید آن موقع این امکان را می‌دید که وقتی ما برای راه‌اندازی نفت مصرفی به جنوب برویم. وقتی گفتیم آن‌قدرش بیاید تهران، اینقدر هم برود به کرمانشاه و... بقیه‌اش بالاخره باید به جایی می‌رفت و در ضمن اینکه تبلیغ می‌کردند تا مردم بی‌نفتی و بی‌برقی را از چشم آیت‌الله خمینی ببینند، ولی نمی‌خواستند که مردم را بر علیه خودشان بشورانند و می‌دانستند که تبلیغاتشان مؤثر نیست و مردم از چشم آن‌ها می‌بینند بنابراین خطر خاصی برای ما در این مورد به نظر نمی‌رسید. البته آن استقبال فوق‌العاده را که در مناطق نفتی در کرمانشاه، در اهواز، در شیراز از ما شد ما پیش‌بینی نمی‌کردیم و نمی‌دانستیم که هم کارکنان شرکت نفت و هم مردم تا این اندازه پذیرش و آمادگی داشته و علاقه نشان بدهند. خیلی استقبال کردند و اشتیاق فوق‌العاده آن‌ها بزرگ‌ترین امید را به پیروزی انقلاب می‌داد. مردم من را می‌شناختند (البته در جنوب خیلی

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۳۳

خوب مرا می‌شناختند و با انتخابی که کردم، مردم هم آقای مهندس صباغیان و مخصوصاً مهندس حبیبی را خوب می‌شناختند) و در واقع در این حرکت، بیعت مردم، یک تجدید خاطره‌ای از قیام مصدق و ملی شدن صنعت نفت به دست مصدق، دیده می‌شد و این بود که هم نظری به گذشته داشت و هم مردم آن را گامی برای پیروزی آینده می‌دیدند. خلاصه خیلی بیش از انتظار، ما مورد استقبال قرار گرفتیم و تظاهرات به نام امام خمینی صورت گرفته می‌شد و مردم برای ایشان کف می‌زدند و یا صلوات می‌فرستادند. به طور کلی مسأله نفت یک تجربه آموزنده و بسیار ارزنده بود.

سؤال: با مقایسه‌ای که بین این جریان با جریان خلع ید در زمان مصدق انجام دادید، این سؤال پیش آمد که آیا این دفعه هم شما مانند زمان قبل با مردم به آن‌جا رفتید و همان‌طور استقبال شدید یا فقط هیأتی که مأمور این کار بودند رفتند؟

جواب: البته شرایط فرق داشت. آن وقت مناطق جنوب کشور در واقع در مشت انگلیس‌ها بود و ملت و دولت آن زمان ورود چندانی در آن نداشتند ولی مانند زمان انقلاب که امام خمینی بیشتر برنامه‌ها را به اتکا و با نیروی ملت و مردم انجام می‌دادند (ملتی که در صحنه حضور داشت و این حضور تا سرحد شهادت وجود داشت حضور مردم هم موجب تقویت روحیه داخلی بود و هم باعث تعجب و وحشت دشمن می‌شد) آن زمان هم تقریباً همین‌طور بود. وقتی ما برای بیرون کردن انگلیسی‌ها رفتیم قدرتی نداشتیم، انگلیس‌ها حاکم بودند، هم حاکم داخل و هم حاکم بین‌المللی، علاوه بر آن حکومت هم وضع اقتصادی مناسبی نداشت. به طوری که آقای دریک رئیس کل شرکت نفت در جنوب، آن روزها ما را تهدید می‌کرد و می‌گفت نان مردم، آبشان، یخشان، حمل و نقل و زندگی‌شان بر سر انگشت من است (و راست می‌گفت)، شما به این ۵۰۰ هزار کارمند شرکت نفت و همه آن‌هایی که در این‌جا و در این منطقه‌اند رحم کنید! شما نمی‌توانید ما را بیرون کنید. «دریک» اعتنائی به قانون ملی شدن نفت نداشت.

بنابراین می‌بینید که تمام قدرت و زور ما در آن زمان همین مردم بودند و ما هم با مردم برای بیرون کردن انگلیس‌ها به آن‌جا رفتیم. البته من در مرحله دوم به آن‌جا رفتم اول آقای متین دفتری و اردلان و مکی و دکتر علی‌آبادی و مهندس بیات با هیأت کارشناسان و حساب‌داران با قطار به جنوب رفتند و چون قرار بود آقای دکتر حسابی رئیس دانشکده علوم، رئیس هیأت‌مدیره باشد و ایشان از این سمت استعفا داد. لذا دو روز بعد با پیشنهاد

مهندس حسینی، دکتر مصدق مرا انتخاب کرد و به اتفاق آقای مکی بوسیله هواپیمای ارتشی به آن جا رفتیم. آن جا از لحظه ورود به ایستگاه اهواز و فرودگاه سیل جمعیت در انتظار ما بود و همه جا ما را همراهی می‌کرد و با آنکه ماه رمضان بود و ماه خرداد و هوا بسیار شرجی و گرم بود. مردم آبادن با زبان روزه تا پنج شش فرسخی آبادان به استقبال هیأت اعزامی مصدق آمده بودند. جاده و بیابان یکسره از جمعیت سیاه بود هر جا می‌رفتیم مردم هم آن‌جا بودند. این جمعیت و استقبال مردم وحشتی در دل انگلیسی‌ها و کارمندانشان انداخته بود. به طوری که باعث شد آن‌ها تقریباً آن‌جا را تخلیه کنند. اما این دفعه وضع آن طور نبود چرا که احتیاجی به آن نداشتیم. برای این که کارمندان دولت هم ناراضی و ضدشاه بودند و خود کارمندان مخصوصاً کارمندان شرکت نفت خودشان از ما استقبال می‌کردند و آن‌ها از پیش با توجه به آن نکته‌ای که در فرمان خطاب به آن‌ها آمده بود در انتظار ما بودند. بنابراین احتیاج نبود که مردم همراه ما بیایند. در هر صورت کار خیلی به سهولت انجام گرفت. ولی از لحاظ فنی اشکالاتی وجود داشت که باید رسیدگی می‌شد که نسبتاً به سهولت به انجام رسید و مقابله‌ای جز از ناحیه چپی‌ها پیش نیامد. از جانب خودی‌ها هم، جز از طرف بعضی مبارزین و انقلابی‌های تند که علیه کارکنان شرکت نفت شعار می‌دادند و عقده خالی می‌کردند و موجب دلسردی آن‌ها را فراهم می‌آوردند (و آن‌ها هم عکس‌العملشان این بود که یا پستشان را تغییر دهند و یا کار و وظیفه‌ای که به عهده‌شان واگذار شده بود، خوب انجام ندهند) کارشکنی عمده‌ای نشد. اشکال عمده‌ما از جانب خودی‌های افراطی بود و إلا در راه آهن، کارکنان به دیدن ما آمدند و ما را همراهی کردند. کارکنان شرکت نفت هم چه بالادستی‌ها و چه کارمندان عادی خیلی از ما استقبال کردند. استقبال کارگران هم خیلی خوب و بی‌سابقه بود.

سؤال: آیا قبول این مسئولیت مقدمه‌ای برای قبول مسئولیت‌های دیگر نبود؟ یا این که شما تصور دیگری داشتید؟

جواب: قرار نبود که قبول این مسئولیت مقدمه‌ای برای بعد باشد ولی به طور طبیعی و عملاً این‌طور شد. حالا چگونه شد و در ذهن چه کسی چه چیزی بود یا نبود را نمی‌دانم ولی به قدری این جریان طبیعی بود که قهراً به دنبالش چنین عملی پیش می‌آمد. تلقی مردم هم همین‌طور بود. استقبالی که مردم در مناطق نفتی و در تأسیسات نفتی از ما می‌کردند و شعارهایی که می‌دادند و مثلاً در همان موقع نام بنده را می‌آوردند و می‌گفتند

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۳۵

نخست‌وزیر ایران یا رئیس جمهور ایران مؤید آن است. از طرف دیگر این تجربه‌ای بود غنی و عملی برای شورای انقلاب و امام و دیگران، خارجی‌ها را می‌خواهم بگویم. چرا که کشورهای اروپایی و آمریکا و مأموران دیپلماسی خارجی هم مراقب اوضاع بودند و طبیعی است که خارجی‌ها به جهاتی کنجکاو بوده باشند، از روی علاقه و یا از روی دشمنی، ببینند اوضاع ایران چگونه می‌شود. در هر صورت این آزمایشی بود پر معنی و همان موقع بعضی‌ها تلفن می‌زدند و تبریک می‌گفتند که یک مسأله بزرگ و خطرناکی با موفقیت حل شده است. چون پس از این که ما به جنوب رفتیم و آمدیم، دو سه هفته‌ای طول کشید تا بنزین به اتومبیل‌ها رسید و صف نفت کوتاه شد و سوخت‌رسانی به جریان افتاد. کار آسانی نبود. بخصوص آن که یک معارض یا مدعی ما ارتش بود. چون ارتشی‌ها برای وسیله نقلیه و جنگی خود احتیاج به نفت و بنزین داشتند و شایعاتی بود که ارتش شب‌ها تمام پمپ‌ها و ایستگاه‌ها را از سوخت تخلیه می‌کند. مخصوصاً در ایستگاه‌ها تحریکات زیادی می‌شد در راه‌آهن هم همین‌طور. چپی‌ها در آن جا نفوذ داشتند و اصولاً مانع از این می‌شدند که تانکرها نفت سیاه و گازوئیل بیاورند. حرفشان این بود که می‌گفتند این‌ها را ارتشی‌ها در وسط راه ضبط می‌کنند و ما حاضر نیستیم سوخت توی تانک‌ها ریخته شود و ارتشیان با آن‌ها ما را بکشند. این مسأله نیز با کمال سهولت و حسن‌نیت به حمدالله حل شد، ما برای این کار عده‌ای را مأمور کردیم و در محل شرکت نفت با حضور چند افسر عالی‌رتبه و نمایندگان از ارتش جلسه‌ای تشکیل شد و قرار شد مطابق آن چه که ارتش سال‌های قبل سوخت دریافت می‌کرده به همان مقدار سوخت در ایستگاه‌های جداگانه معینی به آن‌ها داده شود تا با مردم برخوردی نداشته باشند. این حرف را آن‌ها قبول کردند و این نگرانی بزرگ به خوبی رفع شد. یعنی درست مطابق فرمانی که امام داده و قرار بود به اندازه احتیاجات عادیشان به ارتش سوخت داده شود. آن‌ها حق نداشتند که سهم مردم را ببرند با فرمانی که ما خودمان متنش را تهیه کرده بودیم تصریح شده بود که توزیع نفت در داخل به این شرط شروع خواهد شد که ارتش و فرماندهی نظامی، افرادش را به کلی از مؤسسات و مناطق نفتی خارج کند. آن‌ها هم همین کار را کردند. البته با پافشاری ما. گفتیم اگر خلاف قرار ما عمل کنید، نفت را از مردم قطع کرده و همه جا فریاد خواهیم زد که ارتشی‌ها مانع از رسیدن نفت به تهران و داخل ایران می‌شوند. به این صورت ما ترتیباتی برای تشکیلات انتظامی شرکت نفت دادیم تا خود

آن‌ها از تأسیسات مراقبت کنند و آرتشی‌ها خارج شوند. آن‌ها کنار کشیدند و کارها خیلی خوب و منظم پیش رفت.

سؤال: در مورد آغاز کار مقداری صحبت کردید. لطفاً بفرمائید چه افراد دیگری غیر از اعضای اصلی هیأت با شما همکاری نزدیک یا مستقیم داشتند و اقدامات اساسی و مهم هیأت چه بود؟

جواب: غیر از پنج نفر خودمان در هیأت عده‌ای از اعضای شرکت نفت که به آن‌ها اعتقاد داشتیم، از قبیل آقای انتظام، رئیس پخش و مشاور حقوقی شرکت نفت آقای... با ما همکاری داشتند و از دوستانمان آقای مهندس حکیمی، مهندس توسلی، مهندس بنی‌اسدی، مهندس گواهی و آقای دهقان بودند. این‌ها بعضی در پخش تهران، بعضی در جنوب، بعضی در انبار ری و بعضی در توزیع با آرتش قبول مسئولیت کرده بودند. در زمینه پیشرفت کارها و وضعیت نفت هرروز اعلامیه‌ای صادر می‌شد و مردم در جریان کارها قرار می‌گرفتند. ولی رادیوی دولتی علاقه‌ای به خواندن این اعلامیه‌ها نداشت. متن اعلامیه‌ها و گزارش کارها برای امام مرتباً مخابره می‌شد. اگر در بعضی جاها درگیری‌هایی پیش می‌آمد بعضی از این آقایان به آن جاها می‌رفتند و با خطابه رفع اشکال می‌کردند. در جنوب هم آقای مهندس قندی و دیگران بودند (مثلاً همین آقای کیاوش را که حالا نمک شناسی می‌کند نماینده خودمان در آبادان گذاشتیم و بعد رئیس فرهنگشان کردیم) که داوطلبانه خدمت می‌نمودند مثل آن دفعه در زمان خلع ید و مثل بعد در زمان دولت موقت، چرا که اشخاص فی سبیل‌الله و روی عشق و فداکاری قبول مسئولیت می‌کردند و کار انجام می‌دادند و بدین گونه بود که کارها همه جا به سهولت پیش می‌رفت. اما در مورد اقدامات مهم و اساسی عمل ما بیشتر این بود که می‌رفتیم ضمن تماس نزدیک با کارکنان و مردم قسمت‌های مختلف تأسیسات نفت را بازدید کرده می‌دیدیم کدام دستگاه و تا چه حد و میزانی ضرورت دارد که کار کند تا مصرف داخلی تأمین شود و در عین حال به خارج صادر نشود. بعضی تأسیسات و قسمت‌ها ضرورت داشت صد در صد متوقف و در اعتصاب بماند. چاه‌های نفت را بر اساس اطلاعاتی که داشتیم و یا در اختیارمان گذاشته بودند تقسیم‌بندی کردیم و بر این اساس قسمت عمده واحدهای تولید را متوقف نگاه داشتیم ولی بعضی از واحدها را به کار انداختیم تا هم بتوانند نفت خام را به پالایشگاه‌ها مثل پالایشگاه تهران و شیراز و آبادان و کرمانشاه برسانند و هم همراه نفت خام گاز لازم

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۳۷

برای تهیه گاز مصرفی و پتروشیمی تولید شود. برای این که این پالایشگاه‌ها راه بیفتد می‌بایستی بیش از اندازه احتیاج مصارف داخلی از چاه نفت گرفته می‌شد. و دیگر مسأله تبدیل بود و این که چگونه میزان اضافی استخراج را برگرداند و یا بسوزانند. این‌ها یک سلسله مسائل فنی بود که مورد توجه کامل ما قرار داشت و به همین لحاظ ما در سر راه تلمبه خانه‌ها را سرکشی می‌کردیم و با مأموران و مسئولین تماس داشتیم. آن‌ها اطلاعاتی به ما می‌دادند و ما به نسبت نیاز به خود آن‌ها واگذار می‌کردیم، تعیین نمایند که چند درصد کل کارکنان به خدمت بازگشت کنند. سرویس‌هایی بود که ما اصرار داشتیم تمام وقت (فول) کار کنند مثل بیمارستان‌ها، مدارس، قسمت تعمیرات، قسمت مراقبت‌های فنی و سیاسی و انتظامی، این‌ها چیزی نبود که مثلاً بگوئیم پنج درصد کار کنند بلکه می‌بایستی صد درصد کار می‌کردند. این جاها بود که با مخالفت و کارشکنی‌های چپی‌ها برخورد پیدا می‌کردیم. همه جا می‌گفتند که این‌ها (یعنی ما) آمده‌اند تا اعتصاب‌ها را بشکنند. آن وقت یک مقداری احتیاج به تعدیل کردن و تحلیل پیدا می‌شد و روشنگری لازم بود که بعضی از همان آقایان داوطلب خدمت می‌رفتند و صحبت می‌کردند و موضوع را حتی‌المقدور فیصله می‌دادند. موضوع دیگر همکاری دستگاه‌های مجاور با شرکت نفت بود. یکی راه آهن و دیگری برق و البته همکاری‌های لازم را می‌کردند. اگر برق داده نمی‌شد کارها پیش نمی‌رفت و پالایشگاه‌ها و دستگاه‌ها نمی‌توانست کار کند. راه آهن هم می‌بایستی هم جنس ببرد و هم جنس بیاورد وقتی ما با راه آهن طرف شدیم. یکسری مسائل دیگری نیز مطرح شد مثلاً مسأله رساندن خواربار به مردم، تخلیه بنادر از مواد ضروری و خواربار که جنبه حیاتی برای مملکت داشت این بود که موضوع نفت خود به خود ما را به مسائل و مشکلات دیگر مملکت کشاند. من از همان آبادان، از طریق دکتر یزدی با آقا تماس گرفته و گفتم به ایشان بگوئید کاری را که شما در واقع با نفت کردید الحمدالله با موفقیت انجام شد، در مورد مسائل دیگر هم باید کرد. مثلاً آب و برق و گندم و خواربار و سایر موارد ضروری دیگر مملکت که دچار اعتصاب شده‌اند، ممکن است در اثر نرسیدن آن‌ها به مردم یا تخلیه نشدن، مردم از گرسنگی تلف شوند یا به محصولات خسارات سنگینی وارد آید. بنابراین لازم است برای آن‌ها هم هیأت‌هایی را تعیین کنید تا نظیر این اقدامات انجام شود. مثلاً هر چه قدر آب برای مملکت ضروری است یا مقدار گندمی که برای مردم لازم است و امثال آن، اعتصاباتش زیر نظارت این هیئت‌ها باشد تا

آن قسمت‌ها هم راه بیفتند ولی جلو عملیاتی که دولت سوءاستفاده می‌کند، گرفته شود. ما می‌خواهیم با این کار دولت را فلج کنیم و مجبور کنیم استعفا بدهد و ترک قدرت بشود. باز من از طریق آقای دکتر یزدی به آقا گفتم که وضع نفت الان طوری شده، که حاکم بر مملکت آیت‌الله خمینی است. یعنی بدون اینکه دولتی در دست ما باشد دولت عملاً می‌بیند که هر جا شما می‌خواهید بشود، می‌شود و او از حکومت، تماماً خلع ید شده است و به این ترتیب دولت به زانو در می‌آید. آن وقت در آن جا بود که پیشنهاد من قبول شد و ترتیباتی برای مسأله حمل و نقل و گمرکات داده شد و هیئتی تعیین شد که آقای دکتر سجایی در رأس آن بود و آقایان مهندس معین‌فر و دکتر کاظم یزدی و دکتر باهنر و دکتر ممکن و چند نفر دیگر همکارانشان بودند.

از همان موقع به ما مراجعاتی می‌شد و مراجعه‌کنندگان در واقع ما را مدیر انقلاب و عامل آیت‌الله خمینی می‌دیدند و می‌دانستند که کارهایشان در این جا حل و فصل می‌شود خوب یادم هست که یکی از مقامات عالی‌رتبه روس‌ها که رابط اقتصادی ایران و شوروی بود از من وقت گرفت برای این که ترتیبی بدهیم تا جنس‌هایشان را که در گمرک جلفا مانده بود خالی کنند. آن جنس‌ها برای نیروگاه برق رامین اهواز بود. مقصود این که خارجی‌ها و شوروی‌ها عملاً ما را به رسمیت شناخته بودند. آن آقا چند بار آمد و رفت و هیأت آقای دکتر سجایی کارش را درست کرد چون قرارداد ایجاد نیروگاه رامین اهواز را روس‌ها بسته بودند و اگر این جنس‌ها به آن جا نمی‌رسید کار مملکت می‌ماند و بعد هم برق به مردم نمی‌رسید و مضافاً این که جریمه و خسارت زیادی هم گردن ما گذاشته می‌شد. یک روز خیلی صریح به او گفتم می‌خواهم از سفیرتان بپرسید، اگر دولت آیت‌الله خمینی بر سر کار بیاید شما آن را به رسمیت می‌شناسید یا نه؟ دو سه روز بعد آمد و گفت به سفیر گفتم، سفیر با مسکو تماس گرفت، از مسکو گفتند بله، ما از اول طرفدار انقلاب بوده‌ایم و بعد هم خواهیم بود. می‌خواهم بگویم که این اعمال، مقدمات و زمینه‌سازی خیلی خوبی شد برای پیروزی انقلاب و پیروزی انقلاب همه‌اش شعار نبود عمل و کار و عقل و تدبیر هم بود.

سؤال: از بدو تشکیل هیأت تا پایان کار از طرف مردم و گروه‌ها چه کمک‌هایی در انجام این مأموریت به شما و هیأت داده شد؟

جواب: در واقع مثل برگزاری راهپیمایی‌ها و پیروزی انقلاب که در ابتدا وحدت کلمه بود و همه طبقات از کارمند و روشنفکر و بازاری و تاجر و کارگر و کشاورز و ملا و غیر ملا

و خانم‌ها چه بی حجاب و چه با حجاب، همه در این راه هم زبان و هم دل بودند و همین‌ها بود که شاه را وادار به فرار کرد. ما هم به وسیله همه طبقات و صنف‌ها بنا به مقتضای کار و برخوردی که با آن‌ها داشتیم، همراهی و هم‌فکری می‌دیدیم و مخصوصاً کارگران و کارمندان شرکت نفت با ما منتهای همکاری را داشتند و تنها در همان مواردی که گفتم از جانب چپی‌ها مواجه با اشکال و کارشکنی شدید، که با کمک همه قشرهایی که در ارتباط کاری با ما بودند این کارشکنی‌ها خنثی می‌شد و کارها به نتیجه مطلوب و مورد نظر ما خاتمه می‌یافت.

سؤال: پایان کار این مأموریت کی و چگونه پیش آمد و در مجموع در انجام این مأموریت خود و هیأت را تا چه اندازه موفق می‌دانید؟

جواب: پایان مأموریت و در واقع روی غلطک افتادن کار، گمان کنم یک ماهی طول کشید تا آن صف‌های طولیل نفت و بنزین از بین رفت و راه آهن همه چیز را رساند. مثلاً نفت سیاه و امثال آن تقریباً پس از یک ماه به دست مصرف‌کننده‌ها رسید ولی کار هیأت ادامه داشت چرا که لازم بود مراقب اوضاع باشیم تا مبادا نفت صادر شود. حتی لازم بود برای مصرف داخلی نفت سفید از خارج خریداری شود و کمبود گازوئیل از خارج تأمین شود و این‌ها مسائلی بود که ما باید حل می‌کردیم. بعضی از پالایشگاه‌های ما کار می‌کرد و از بعضی جهات، بعضی از تولیدات آن‌ها اضافی بود و مخازن زمستانی ما را پر می‌کرد. بنابراین عمل ما ملازم با این شد که مقداری از تولیدات مواد نفتی سنگین ما که مصرف داخلی هم نداشت به خارج صادر شود. البته این امور را شرکت نفت با نظارت و تصمیم ما هر وقت که لازم بود انجام شود، انجام می‌داد. از طریق آقای دکتر یزدی هم هر وقت لازم بود با امام ارتباط برقرار می‌کردیم و به ایشان می‌گفتم تا اگر ضرورت ایجاد می‌کرد ایشان اعلامیه‌ای می‌دادند یا دستوری صادر می‌کردند. به این ترتیب دنباله مأموریت هیأت ادامه داشت تا زمان دولت موقت و من در صحبت‌هایی که در همان اوایل در زمان دولت موقت با امام داشتم از امام خواستم که ایشان به هر دو هیئت دستور دهند که زیر نظر دولت موقت کار کنند و اعتصابات به کلی خاتمه یابند. چون باز هم در آن موقع چپی‌ها، کارشکنی می‌کردند و مزاحمت فراهم می‌آوردند. امام اعلامیه دادند و در سخنرانی‌هایشان پایان اعتصابات را اعلام کردند و بالاخره باید گفت که پایان کار هیأت تا مأموریت دولت موقت بود.

سؤال: اگر خاطره جالبی از این مأموریت دارید بفرمائید؟

جواب: تقریباً همه‌اش خاطره جالب بود، چیز ناچالی نداشت. چون این وسیله‌ای شد تا ما هر روز به مناطقی برویم و تک تک دستگاه‌ها را از نزدیک و خط لوله را از بالا با هلی‌کوپتر ببینیم و به شهرهای شیراز و اصفهان و تبریز و گچساران و اهواز و غیره مسافرت کنیم. با مردم و کارکنان نفت و مسائل و مشکلات از نزدیک برخورد داشته باشیم. صمیمیت و دوستی و علاقه‌مندی که در این‌ها می‌دیدیم فوق‌العاده برای ما جالب بود. از راه‌آهن تهران که بازدید می‌کردیم ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود. شعارهای زیادی می‌دادند و به طرف اتومبیل ما می‌آمدند. یکی از کارکنان راه‌آهن که در واقع سردمدار تظاهرات بود و شعارها را او می‌داد شعاری داد که تازگی نداشت ولی من آن‌جا شنیدم و خیلی به دلم نشست، می‌گفت: نفتو، کی برد؟ جواب می‌دادند، آمریکا، گازو کی برد؟ جواب می‌دادند شوروی، بعد می‌پرسید، پولشو کی خورد؟ جواب می‌دادند پهلوی! بعد همه با هم فریاد می‌زدند مرگ بر این سلطنت پهلوی! این موضوع را من عیناً برای سفیر شوروی زمانی که نخست‌وزیر بودم گفتم. دیدم می‌خواهد زرنگی بکند. قبلاً گفته بود مردم خیلی علیه آمریکا هستند و ما با خوبند. گفتم والله یک همچو شعاری هم می‌دادند و مردم هم آمریکا را مقصر می‌دانستند و هم شما را. نظرم این بود که این وسط زرنگی نکنند ومغت درنرود.»

۲۲. پیغام مهندس بازرگان به دکتر یزدی

«دکتر ابراهیم عزیز به طوری که می‌دانی می‌توانی حدس بزنی در بسیاری از کارخانجات و تأسیسات کشور از جمله صنایع نفت، فرودگاه‌ها و شبکه‌های برق، سازمان‌های آب، راه‌آهن و غیره اعتصابات وسیع اخیر مسأله شدید و حساسی را پیش آورده است، که اگر به آن توجه فوری نشود، ممکن است در دسرهای فراوان و میلیاردها تومان خسارت به بار آورد، یعنی مسأله نگرانی و تعمیرات و مراقبت مستمر دستگاه‌های اخیر و دقیق و گران‌قیمت اعم از آن که در حال بهره‌برداری و در حال کارند یا خوابانده شده در هر حال نظر به این که کارگرا عموماً کار خود را ترک گفته‌اند و لذا عملیات احتیاطی و ضروری انجام نمی‌گیرد و اگر حادثه یا خرابی‌هایی پیش آید علاوه بر ایجاب صرف هزینه‌های هنگفت مدت زمان طولانی هم ترمیم یا تعویض آن‌ها طول خواهد کشید و چه بسا که در این مدت تولیدات حیاتی داخلی مانند آب و برق و نفت دچار کمبود شدید گردد خوشبختانه حل مسأله فوق با توجه به این که در... (مجموع و کیفیت و تعداد) کارگر

زیادی لازم ندارد چندان مشکل نخواهد بود کافی است به کارگران و متخصصین در حال اعتصاب از مسئولین مربوطه اجازه داده شود. چون سرویس‌های فوق در ردیف امور ضروری مانند تأمین آب و خوراک و بهداشت حالت استثنایی و خارج از اعتصاب را دارد، چنین دستوری ممکن است تحت یک فرمول کلی در یک اعلامیه‌ای از طرف آیت‌الله‌العظمی صادر گردد و در هر حال گفته شود که آن چه مربوط به حفاظت فنی دستگاه‌های صنعتی است و نگاه داری آن‌هاست و زیان حاصله به سرمایه کشور و به ملت می‌رسد، خارج از اعتصابات باید تلقی شود. البته ممکن است گفته شود که این کار لطمه به اعتصابات کلی خواهد زد، ولی ضرورت و فایده آن بیش از زیان متصوره است و بالاخره اعتصابات طولانی باید تحت ضابطه و هدایت معقول قرار گیرد. از طرف دیگر کارکنان راه‌آهن ایران که از اوایل هفته در هم‌بستگی با سایر طبقات، وارد اعتصاب شده‌اند، موضوعی را پیش آورده‌اند که مکرر از ما می‌پرسند که آیا راه‌آهن که رفع حوائج مردم و حمل مسافر و بارهای داخله را می‌نماید، مصلحت و ضرورت دارد که تعطیل شود و تعطیل آن فقط به دولت غاصب ضرر وارد خواهد کرد؟ این نکته را اضافه نمایم که راه‌آهن علاوه بر حمل روزانه ۵۰ یا ۶۰ هزار تن بشکه مواد نفتی مصرف داخلی، در حدود ۵ هزار تن گندم از مناطق جنوب بارگیری و در سطح مملکت برای نانوائی‌ها حمل می‌شود. خواهشمندم مطالب فوق را هم به عرض آقا رسانیده و هرچه زودتر نظر بدهند. قربان تو والسلام. مهدی بازرگان».

۲۳. کمیته تنظیم اعتصابات

هنگامی که اعتصابات به اوج خود رسیده و همه ارکان دولتی فلج شده و چرخ‌ها از حرکت بازایستاده بود و رژیم منغور پهلوی آخرین رمق‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خویش را در این انقلاب توفنده یکی پس از دیگری از دست می‌داد، ملت قهرمان ایران خود در اجرای این تصمیم می‌رفت تا گرفتار شود، ضربه بخورد و آسیب‌پذیر گردد به همین لحاظ در تاریخ پنج‌شنبه ۲۸/۱۰/۵۷ حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی با صدور یک حکم به جناب آقای دکتر سحابی مأموریت دادند تا به اتفاق جناب آقای حجت‌الاسلام آشیخ محمدجواد باهنر و جناب آقای علی‌اکبر معین‌فر و دو نفر دیگر که با مشورت اینان انتخاب خواهند شد، هیئتی برای تقویت و تنظیم اعتصابات تشکیل دهند. این هیأت موظف شد با کسب نظر و همکاری گروه‌های شرافتمند در حال اعتصاب تدابیر و ترتیباتی

اتخاذ نماید که تا سقوط نهایی نظام استبدادی، اعتصاب‌ها در حد ضرورت ادامه یابد و ضمن ایجاد حداکثر فشار بر دستگاه غاصب، حداقل خسارت را برای ملت و مملکت در زمینه احتیاجات ضروری و گردش چرخ‌های اقتصادی و حفظ سرمایه‌های انسانی و صنعتی با رعایت الاهم فی الاهم فراهم آورد.

این هیئت در اولین نشست خود که در روز شنبه ۵۷/۱۰/۳۰ انجام گرفت آقایان دکتر کاظم یزدی و دکتر مهدی ممکن را به‌عنوان اعضاء دیگر هیئت انتخاب کرد و با توجه به حکم امام نام «کمیته تنظیم اعتصابات منتخب امام خمینی» را بر خود نهاد و آقای مهندس معین‌فر را به‌عنوان سخنگوی کمیته معرفی کرد و با تأسیس دفتری در خیابان عباس‌آباد رسماً کار خود را آغاز نمود. علاوه بر این پنج نفر آقای میرمحمد صادقی که محل دفتر را در اختیار کمیته گذاشته بود تمام‌وقت به خدمت مشغول شد و آقایان لولاچیان و موسی خیر نیز از همکاران دیگر این کمیته بودند، کمیته تمامی هم‌خود را به تنظیم و اداره اعتصابات و کاهش خسارات احتمالی ناشی از آن مصروف داشت و در این زمینه سعی کرد که حتی‌الامکان جریان امور ضروری از گردش بازنایستد و ارزاق عمومی و خدمات لازم به مردم عرضه شود از جمله ذغال‌رسانی به کارخانه ذوب‌آهن اصفهان، جلوگیری از خاموشی کوره بلند کارخانه ذوب‌آهن، حمل و نقل و توزیع گندم و مایحتاج روزمره زندگی مردم عادی از نقاطی که بیم نیاز و بروز قحطی می‌رفت از موارد حساس مأموریت این کمیته بود. به همین لحاظ، آگاهی به میزان ذخیره گندم در شهرها و روستاهای هر منطقه و میزان نیاز آنان مورد توجه بود تا مبادا بخشی از کشور به علت وجود اعتصابات کامیون‌داران بدون گندم بماند، راه‌آهن با توجه به اعتصابات لکوموتیورانان بخش دیگر از توجه و فعالیت کمیته را تشکیل می‌داد چرا که در ارتباط با پر کردن سیلوها و سوخت‌رسانی و آذوقه‌رسانی، وجود دست‌های مرموزی که مزاحمت‌هایی ایجاد می‌نمود احساس می‌شد لذا اعتصاب لکوموتیورانان، حساسیت خاصی داشت که خوشبختانه با همکاری و توجه همه دست‌اندرکاران، مشکلی اساسی و مانع از پیشرفت کار نشد.

اعضاء هیئت جز در مواردی که فوقاً به آن اشاره شد و سعی در راه‌اندازی امور داشت، برعکس در سایر موارد نسبت به برقراری اعتصابات و تحکیم مواضع انقلابیون و فلج کردن ارکان اداری مملکت، سهمی عمده داشت و آقایان مهندس تاج، دکتر باهنر، مهندس معین‌فر و دکتر ممکن و ... با شرکت در جلسات تذکری که برای تجلیل از شهدا در وزارتخانه‌ها و

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۴۳

سازمان‌های دولتی برپا می‌شود، به تأیید و تشویق اعتصاب‌ها و جنبه‌های حماسی آن می‌پردازند. این وضعیت تا آمدن امام از پاریس و تشکیل دولت انقلاب ادامه داشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای دکتر یدالله سبحانی، به‌طوری که اطلاع دارید ملت مسلمان و غیور ایران و جمع کثیری از کارمندان و کارگران در استخدام دولت به منظور درهم شکستن مقاومت لجوجانه نظام استبدادی کهن از چهار ماه قبل به این طرف با قبول انواع محرومیت‌ها و فداکاری‌ها دست به اعتصاب‌های عمومی زده و تدریجاً قدرت عمل را از شاه مخلوع و دولت‌های زیر فرمانش گرفته‌اند، رجاء واثق داریم که به فضل الهی و به همت مبارزین آگاه بساط ننگین فساد و ظلم شاهنشاهی به زودی از سرزمین ما برچیده شده جای خود را به حکومت عدل و رحمت اسلامی می‌دهد. نظر به اینکه بعضی از اعتصاب‌ها و متوقف بودن وسایل حمل آذوقه و مواد غذایی مورد نیاز مردم خصوصاً گندم و یا تعطیل برنامه‌های نگهداری و تعمیرات دستگاه‌های صنعتی ممکن است سبب محرومیت‌های مشقت‌بار و فلج‌کننده برای مردم زیر ستم یا رکود فعالیت‌های اقتصادی و سبب خسارت‌های غیرقابل جبران گردد و نیز دستاویز تبلیغاتی و حربه جنگی به دست حریف بدهد باید سعی شود که ضمن ابراز انزجار و به زانو درآوردن دستگاه غاصب حاکم که هدف اصلی اعتصاب است، زیان‌های ناشی کمتر متوجه ملت شجاع و مردم بیداری که سربازان این کارزار می‌باشند، گردد.

بدین وسیله به جنابعالی ماموریت داده می‌شود که به اتفاق جناب آقای حجت الاسلام آشیخ محمد جواد باهنر و جناب آقای مهندس علی‌اکبر معین‌فر و دو نفر دیگر که با مشورت آقایان تعیین خواهید کرد، هیأتی برای تقویت و تنظیم اعتصابات تشکیل دهید. این هیأت با کسب نظر و همکاری گروه‌های شرافتمند در حال اعتصاب تدابیر و ترتیباتی اتخاذ نمایند که تا سقوط نهایی نظام استبدادی حاضر اعتصاب‌ها در حد ضرورت ادامه یافته و ضمن حداکثر فشار بر دستگاه غاصب حداقل خسارت را برای ملت و مملکت در زمینه احتیاجات ضروری و گردش چرخ‌های اقتصادی و حفظ سرمایه‌های انسانی و صنعتی با رعایت الاهم فی‌الاهم فراهم آورد. از عموم اعتصاب‌کنندگان محترم تشکر می‌کنم. والسلام علیکم ورحمة الله . «روح‌الله الموسوی الخمینی».

«۱۹ صفر ۱۳۹۹، ۲۸ دی ۱۳۵۷»

«روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۴، شنبه ۱۳۵۷/۱۰/۳۰»

۲۴. گزارش آقای دکتر سبحانی از کمیته تنظیم اعتصابات

سؤال ۱: علت و ضرورت تشکیل این کمیته کی و به وسیله چه کسانی مطرح گردید؟

جواب: اعتصابات در سال ۱۳۵۷ و قبل از انقلاب به عنوان مقاومت منفی مردم و به منظور فلج ساختن قدرت اداری حکومت خودکامه بطور پراکنده در بعضی ادارات شروع شده بود و همواره رو به توسعه می‌رفت و حتی با دخالت فرصت‌طلبان و آشوب‌کنندگان به خشونت‌هایی نیز رسیده بود و توسعه بیشتر آن پس از اعلام حکومت نظامی و هفده شهریور ماه ۵۷ (جمعه سیاه) بود. در حین توسعه اعتصابات و خصوصاً با بروز مظاهر خشونت‌آمیز آن، این فکر پدید آمد که موضوع اعتصابات هر چند عامل مؤثری برای از کار انداختن و یا اقلأ تضعیف نیروی اجرائی دولت است اما اگر بدون هدف حساب شده و غیرمنطقی باشد و در توسعه آن مراقبت لازم به عمل نیاید اثرهای زیان‌بخشی در ایجاد عسرت عمومی و به هدر رفتن اموال عمومی و جلوگیری از تحرک ملی و ایجاد افکار ضد انقلابی خواهد داشت. مثلاً با توسعه بی‌رویه اعتصابات در تخلیه بارهای تجارتي در بنادر و خصوصاً گندم و مواد غذایی و توقف نیروهای حمل و نقل و شبکه‌های توزیع بر عسرت عمومی افزوده خواهد گشت و با تحریک بدخواهان افکار ضدانقلابی رو به توسعه خواهد گذاشت و اشکالات و موانع تازه‌ای را برای ادامه منطقی اعتصاب در صورتی که پایداری در اعتصاب لازم باشد ایجاد خواهد نمود. با مطالعه و بررسی که در چگونگی مذکور در فوق به عمل آمد بالاخره چنین مصلحت دیده شد که کمیته‌ای مرکب از افراد بصیر و مؤثر و مؤمن به انقلاب تشکیل شود و حسن جریان اعتصابات را در سطح کشور زیر نظر بگیرد و در تعدیل و تنظیم اعتصابات هم در جهت پیشبرد انقلاب و هم در جلوگیری از زیان‌های سیاسی و اجتماعی نسبت به پیشرفت انقلاب و به ثمر رسانیدن آن مجاهدت لازم بنماید. نتیجه این بررسی بوسیله آقای مهندس بازرگان در تهران و به واسطه آقای دکتر یزدی در پاریس به استحضار امام رسید و ایشان پس از تصویب، اجازه تشکیل چنین کمیته‌ای را دادند و افراد اصلی آن را نیز معین نمودند و بدین ترتیب کمیته تنظیم اعتصابات انقلاب اسلامی در تهران، مقارن رفتن شاه از ایران شروع به کار نمود.

سؤال ۲: داوطلبی شما برای انجام این مهم چگونه و با چه شرایطی پیش آمد؟

جواب: با علاقه‌ای که به خدمت در سازمان تنظیم اعتصابات داشتم خود داوطلب ریاست آن نبودم. حاله مسؤولیت کمیته مزبور به بنده از طرف امام و با صدور ابلاغ ایشان

صورت گرفت و از قرار معلوم پیشنهاد سمت هم بدون مراجعه به بنده از طرف آقای مهندس بازرگان انجام شده است. همکاران شایسته‌ای که با فرمان امام و به عنوان اعضای اصلی کمیته تنظیم اعتصابات معین شده بودند امید مرا در انجام خدمت مفید بیش‌تر نمود. در قبول خدمت منظور هیچ قید و شرطی گذاشته نشد - ایمان و اخلاص دوستان فداکار و هواخواه انقلاب در تهران باعث شده بود که به هر یک از آنان برای قبول خدمتی و یا مسئولیتی مراجعه شود، با رضای کامل و طیب‌خاطر بپذیرد و تمامی وقت خود را با کمترین ساعات استراحت شبانه‌روزی در انجام خدمت محول شده مصروف دارد و دوستان کریم‌النفسی که امکان و وسعت مالی نیز داشتند محل و وسائلی را که برای اجرائیات کمیته لازم بود در اختیار بگذارند و یا خرج‌های ضروری را خود بپردازند.

سؤال ۳: برای پذیرش این مسؤولیت چه احساسی داشتید و چه دورنمایی در تصورتان بود؟

جواب: همان‌طور که در پاسخ مربوط به پرسش نخست، اجمالاً متذکر شدم مسأله اعتصابات در اواخر سال ۵۷ یعنی هنگام افول حکومت طاغوت مورد دقت و توجه خاص قرار گرفته بود زیرا از یک طرف عاملی برای تضعیف تدریجی و تسریع در سقوط حکومت جبار بود و از طرف دیگر با نفوذ و تحریک دشمنان داخلی و خارجی دین و آزادی و ایجاد عدم امنیت و عسرت زندگی موجبات بدبینی و بددلی نسبت به انقلاب را در میان مردم فراهم کرده بود. مثلاً آتش‌سوزی‌های وسیعی که در روز روشن در شعب بانک‌ها و مؤسسات اقتصادی دولتی و خصوصی در تهران و شهرستان‌ها صورت می‌گرفت و میلیاردها اموال عمومی در فاصله چند ساعت نابود می‌شد، در حالی که چپ‌گرایان بدخواه و ساواکی‌های خائن سردمداران و محرکین اصلی این جنایات بودند و نیروهای انتظامی هیچ مقاومت و ممانعتی از این فجایع نمی‌نمودند، دورنمای نگران‌کننده‌ای را برای دوستان مسلمان و مشتاق انقلاب و آرزومندان تأمین آزادی و استقلال وطن ایجاد کرده بود و از این جهت بود که بر آن شدیم با تشکیل کمیته تعدیل و تنظیم اعتصابات نیروئی پدید آوریم تا با هر وسیله مقدور و ممکن، امر اعتصابات را در جهت مطلوب و اصیل انقلاب سوق دهد و از تحریک و سوءاستفاده عوامل بدخواه و بدکار هر اندازه که در توان باشد، جلوگیری نماید.

سؤال ۴: همکاران خود را در چه شرایطی برگزیدید و چه کسان دیگری مستقیم و یا غیر مستقیم یار و مددکار شما بودند؟

جواب: همکاران نخستین که با معاضدت فکری و عملی آنان هسته مرکزی کمیته تنظیم اعتصابات گذاشته شد. آقایان مهندس علی اکبر معین فر و فتیله شهید دکتر محمدجواد باهنر بودند که با ابلاغ امام به همکاری در تشکیل و برقراری کمیته منظور پرداختند. در اولین جلسه که با حضور آقایان مذکور برای تعیین برنامه کار داشتیم مصلحت دیده شد که آقایان دکتر کاظم یزدی و دکتر ممکن نیز به تناسب تخصص و موقعیت اجتماعی و اخلاص به مبانی انقلاب که داشتند دعوت به همکاری شوند و با قبول و حضور این آقایان هیأت مرکزی کمیته تنظیم اعتصابات مرکب از ۵ نفر شروع به کار کرد و این هیأت علاوه بر جلسات مشورتی هر روزه، رسیدگی به وضع اعتصابات جوامع مختلف را که خصوصاً پس از رفتن شاه زیادتر و پر وسعت تر شده بود زیر نظر گرفت و تقسیم کار نموده نحوه رسیدگی به وضع اعتصاب کنندگان از قبیل تماس مستقیم با آنان و هیأت مدیره و سرپرستان آنها، مشورت و راهنمایی و ضمناً کسب اطلاع از چگونگی عمل و طرز فکر گردانندگان آنان بود و همان طور که در پاسخ به پرسش دوم اشاره شد کمیته تنظیم اعتصابات از همکاری دوستان و افراد معتقد و مصممی که عامل به وظائف دینی و اجتماعی و مؤمن به انقلاب و آرزومند نتیجه مطلوب آن بودند مخلصانه برخوردار بود و به همین جهت بود که پس از قریب ده روز از شروع کار کمیته، اغلب جوامع اعتصاب کننده با علاقه خواهان تماس پیوسته و ارتباط فکر و نظرخواهی از کمیته مرکزی تنظیم اعتصابات شدند و مراجعات پی گیر در این زمینه داشتند.

سؤال ۵: آیا در انجام این مسؤولیت مزاحمت و کارشکنی شد یا خیر؟ اگر بلی از سوی چه کسانی و یا گروه‌هایی بود؟

جواب: در مدت تشکیل کمیته تنظیم اعتصابات و شروع عمل و ادامه فعالیت آن که بیش از یک ماه و نیم به طول نیاچامید، کارشکنی علنی و چشم گیری نسبت به فعالیت کمیته دیده نشد و مخالفت‌ها و تهدید از حملات کتبی، پستی و یا تلفنی و یا در بعضی از سخنرانی‌ها نسبت به افراد شناخته شده از کمیته تجاوز نمود و اگر فعالیت کمیته بیشتر ادامه می یافت شاید مخالفت‌ها و تهدیدهای کتبی و لسانی شکل عملی نیز به خود می گرفت. کارشکنی‌های افراد وابسته به سازمان‌های مارکسیستی در تشکیلات نفت جنوب در مقابل مجاهدت و

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۴۷

فعالیت کمیسیون منتخب امام که به ریاست آقای مهندس بازرگان برای رفع نواقص تولید و ادامه فعالیت استخراج و استحصال منابع نفتی جنوب رفته بودند، نمایان و بارز بود. اما در اعتصاب کارکنان سازمان‌های دولتی مثل راه آهن و بنادر و شهرداری تهران و سازمان غله با تماس‌های مستمر و مستقیم که اعضای کمیته تنظیم اعتصابات با رؤسا و کارگردانان این اعتصابات داشتند و در نتیجه محمولات راه آهن غیر از مسافر بیشتر اختصاص به حمل گندم و مواد غذایی داشت و خصوصاً از حمل مهمات نظامی امتناع به عمل می‌آمد. در این ارتباطات که مشهود و معلوم بود هیچ ممانعت و یا بازخواستی از طرف فرمانداری نظامی و یا سازمان اداری اصلی واحد مربوط صورت نگرفت.

سؤال ۶: تا چه اندازه در تنظیم اعتصابات و تحت کنترل درآوردن آن موفق بودید و خدمات چشمگیری که در آن شرایط انجام شد، کدام‌ها بودند؟

جواب: همان‌طور که قبلاً متذکر شدم دوره عمل مؤثر و فعالیت کمیته تنظیم اعتصابات چندان طول نکشید تا نتیجه کار چشم‌گیر و یا بیش‌تر نمایان باشد. ظهور انقلاب زودرس ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی دولت طاغوت و پیروزی ملت و توجه و مشارکت همه قشرهای جامعه در این پیروزی موضوع اعتصابات را که اصولاً برای از پای درآوردن حکومت بود، منتفی ساخت و بنابراین ادامه فعالیت کمیته تنظیم اعتصابات نیز موردی پیدا نکرد. با تمامی این احوال کمیته تنظیم اعتصابات در دوره کوتاه وجود خود فعالیت بی‌ثمر و یا کم اثری نداشته است. مثلاً از این قبیل است: محدود ساختن فعالیت حمل و نقل راه آهن به حمل گندم و کالاهای ضروری زندگی مردم و امتناع این واحد از حمل اجناس مورد حاجت تشکیلات دولتی و درباری و وابستگان آن‌ها، تنظیم اعتصاب کارکنان سیلوها و رفع نیازمندی غذایی شهروانی که از سیلوهای مرکزی دریافت غله می‌نمودند. تماس مستمر با سرپرست‌های رفتگران و متصدیان حمل و نقل شهرداری در انجام نظافت شهر تهران و مخصوصاً در روزهای نزدیک ورود امام به تهران و از همه بالاتر ابراز علاقه هیأت‌های مدیره سازمان‌های اعتصابی مؤسسات دولتی و ملی برای تماس و مشورت با کمیته تنظیم اعتصابات و به کار بستن نظریات این کمیته در ادامه و یا تعدیل اعتصاب واحد مربوط و در جهت مصالح انقلاب از جمله آثار خدمت این کمیته بوده است و از این قبیل همکاری‌های امیدبخش.

سؤال ۷: پایان کار کمیته چگونه پیش آمد؟

جواب: باز همان‌طور که اشارتاً متذکر شدم با ظهور انقلاب اسلامی زودرس ایران فعالیت کمیته تنظیم/اعتصابات خاتمه یافت. پس از رجعت و ورود امام به تهران در تاریخ ۱۲ بهمن ۵۷ و برپائی انقلاب عظیم ۲۲ بهمن‌ماه و سرنگونی رژیم استبداد و استقرار جمهوری اسلامی و تشکیل هیأت دولت موقت جمهوری اسلامی، دیگر موردی برای ادامه فعالیت کمیته تنظیم/اعتصابات وجود نداشت. در اوایل اسفندماه ۵۷ گزارش فعالیت کمیته اعتصابات به استحضار امام رسید و با اطلاع ایشان کمیته به کار خویش پایان داد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. (یدالله سبحانی)

۲۵. گزارش سفر آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری - نمایندگان اعزامی به پاکستان و هند ۲۵ بهمن ۱۳۵۷

بسم الله الرحمن الرحيم

کراچی - روز سه‌شنبه ۱۶ ژانویه

بعد از دو روز سرگردانی به کراچی رسیدیم و هم اکنون در هتل نشسته‌ایم و در انتظار آقای دکتر حسین هستیم تا ما را به جاهای مختلف برده معرفی نماید و بدین ترتیب کارمان زودتر شروع شود. برنامه کار هنوز برای ما مشخص نیست ولی امیدواریم که موفقیت‌آمیز بوده و ما بتوانیم تا آن حد که می‌شود جنبش ایران را به مردم پاکستان و هندوستان و ترکیه معرفی کنیم و امیدواریم که این کار تأثیر مثبتی روی جنبش ایران بگذارد و در بسط و گسترش جنبش اسلامی در سایر کشورهای اسلامی مؤثر باشد. ما هر چند علاقه‌مندیم که به ایران برگردیم و از نزدیک شاهد ورود امام خمینی و شعف و خوشحالی مردم باشیم ولی نمی‌خواهیم که حادثه جنگ احد تکرار شود. و لذا در این جا صبر خواهیم کرد و امیدواریم بتوانیم در بین راه سری هم به ایران بزنیم و از نزدیک با پیروزی‌های حاصله در ایران و شادی مردم شریک شویم. برنامه ما امروز تماس با افراد خواهد بود و امیدواریم آن‌ها بتوانند جلسات عمومی و مشترکی را ترتیب بدهند. ما فیلم و اسلاید و پوستر و نشریات دیگری را همراه آورده بودیم که متأسفانه همه در فرودگاه گم شده و هنوز به دست ما نرسیده است و اگر پیدا نشوند قسمتی از برنامه ما ناقص خواهد بود.

کراچی - روز چهارشنبه ۱۷ ژانویه

امروز ما خوشبختانه توانستیم با دکتر عاصم حسین تماس بگیریم و همراه ایشان به دیدن افراد مختلفی برویم. همراه ایشان به اداره معارف اسلامی (Islamic Research) و آقای منور حسن رفتیم. آقای منور شخصی تحصیل کرده و مورد وثوق گروه‌های مختلف پاکستانی بود و ایشان ترتیب ملاقات‌ها و سخنرانی‌ها و سایر برنامه‌ها را برای ما دادند و ما همراه با آقای دکتر عاصم و یک راننده به فرودگاه رفتیم و توانستیم سه فقره از چمدان‌های گم شده را پیدا کنیم ولی متأسفانه یکی از آن‌ها که حاوی اعلامیه‌ها و نشریات و غیره بودند، پیدا نشد. بعد از فرودگاه به اداره معارف اسلامی برگشته و از آن جا به هتلی که برای ما تهیه کرده بودند، آمدیم. در هتل نماینده دانشجویان دانشگاه را ملاقات کرده و حدود ۲/۵ ساعت با هم صحبت می‌کردیم و مطالب مختلفی را راجع به ایران و شرایط گذشته و حال و این‌که آینده چه خواهد شد مطرح ساختیم. راجع به لزوم کار ایدئولوژیک و این‌که مردم پاکستان باید زیربنای کارشان را اسلام قرار داده و از آن‌چه در ایران گذشته سرمشق بگیرند توضیح داده شد. پس از رفتن دانشجویان می‌خواستیم به تنظیم کارهای فردا که سخنرانی در دانشگاه و در جمعیت الفلاح بود بپردازیم که سه نفر خبرنگار و عکاس از طرف روزنامه جنگ که یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های پاکستان و روزنامه‌ای اسلامی است و در لندن نیز به چاپ می‌رسد به هتل ما آمدند و پس از مصاحبه و گرفتن عکس محل ما را ترک کرده و گفتند که این مطالب در روزنامه فردا چاپ خواهد شد. ضمناً ما مقداری از پوسترها و عکس‌ها و نشریاتی که همراه داشتیم به دانشجویان دادیم تا سالن دانشگاه را به هنگام سخنرانی تزئین کنند. ضمناً ورود ما را به آقای ابوالاعلی مودودی نیز خبر دادند و ایشان تلفنی ورود ما را خوش آمد گفتند و گفتند که در انتظار دیدار ما هستند.

کراچی - روز پنجشنبه ۱۸ ژانویه

امروز صبح یکی از برادران جماعت اسلامی روزنامه جنگ را برای ما آورد که مصاحبه ما در صفحه اول آن چاپ شده بود و تقریباً کلیه مطالب مورد گفتگو در آن صحیح درج شده بود به جز یکی دو مورد که از جمله مطالب غلط آن معرفی ما به عنوان نماینده آیت‌الله خمینی بود. روزنامه دیگری به نام جسارت که روزنامه جماعت اسلامی است. بدون این‌که ما را ملاقات کرده باشد مطالبی درباره ما و هدف مسافرت ما نوشته بود و از جمله

این‌که ما نمایندگان و پیام‌آوران خصوصی آیت‌الله خمینی برای آقای مودودی هستیم و این‌که در فرودگاه از ما استقبال پرشکوهی انجام گرفته است. این مطالب بی‌شک نادرست بود. زیرا کسی در فرودگاه از ما استقبال نکرده بود (به علت از دست دادن هواپیما و دیرتر رسیدن از موعد مقرر) و نه این‌که ما ادعای نمایندگی آیت‌الله خمینی را کرده بودیم. علاوه بر این هدف ما از این مسافرت تنها رساندن پیام آیت‌الله خمینی به مودودی نبود. داستان از این‌جا آب می‌خورد که ما موقع ملاقات با منور حسن دبیر جماعت اسلامی در کراچی و رئیس اداره معارف اسلامی هنگام توضیحات گفته بودیم که ما از پاریس آمده‌ایم و از او سؤال کرده بودیم که آیا می‌توانیم آقای مودودی را به منظور دیدار و تحویل دادن نامه آیت‌الله خمینی ببینیم یا نه؟ منظور ما این بود که اگر امکان دیدار ایشان وجود ندارد نامه را به وسیله دیگری خدمتشان بفرستیم و اگر می‌توان دید که خودمان خدمتشان برسیم. اتفاقاً معلوم شد که ایشان در لاهور هستند و ما هم برای لاهور برنامه سخنرانی خواهیم داشت و بنابراین در همان‌جا می‌توانیم خدمت ایشان برسیم. ما از این نکته غافل بودیم که جماعت اسلامی یک حزب است و این‌ها مترصد فرصت‌هایی هستند تا از آن‌ها به نفع حزب خودشان استفاده کنند. آن‌چه را ما گفته‌ایم نامبرده به این صورت به روزنامه جسارت داده بود تا اعتباری برای جماعت اسلامی شود و نشان دهند که رهبر انقلاب یک کشور چقدر اهمیت برای آقای مودودی قائل است که دو نفر نماینده خصوصی خدمت ایشان اعزام داشته است تا پیام سر به مهر و خصوصی را خدمتشان ارسال دارند.

ما در ابتدای کار با برنامه‌های تبلیغاتی جماعت در پاکستان آشنایی نداشتیم و نمی‌دانستیم که این مسأله را با بوق و کرنا تبلیغ خواهند کرد و لذا عکس‌العمل فوری نشان ندادیم ولی در جلسه کنفرانس مطبوعاتی روز بعد واقعیت مسأله را برای خبرنگاران توضیح دادیم و گفتیم که نماینده رسمی آقای خمینی نیستیم، بلکه به طور داوطلبانه و بر اساس پیشنهاد یکی از برادران هندی به این مسافرت اقدام کرده و تنها قبل از آمدن به حضور آیت‌الله خمینی رسیده و از ایشان تقاضا کردیم نظرشان را در مورد این سفر ابراز دارند که ایشان هم خوشبختانه ما را تشویق کرده و به مدت ۱۵ دقیقه صحبت‌هایی درباره جنبش ایران و آن‌چه را که ما باید در این سفر به مردم پاکستان و هند بگوییم فرمودند. روزنامه‌هایی که متن مصاحبه مطبوعاتی را منتشر کرده بودند به این نکته‌ها نیز اشاره کردند ولی از طرف جماعت اسلامی و روزنامه‌ها هنوز ما را به عنوان نماینده آیت‌الله خمینی معرفی می‌کردند.

سخنرانی در (کالج پزشکی داو) Dow Medical College

برنامه روز پنجشنبه قدری تأخیر افتاده بود لذا به اتفاق برادرانی که به دیدن ما آمده بودند قدری با اتومبیل داخل شهر گشتیم. بازارها خیلی شلوغ و سطح زندگی پائین و مردم به مراتب از ایران عقب مانده تر بودند. پس از خواندن نماز ساعت ۲ بعدازظهر وارد سالن سخنرانی Dow Medical College شدیم.

قبل از سخنرانی ما در همان‌جا، به مناسبت روز اربعین برنامه سخنرانی و روضه خوانی برپا بود. تعداد زیادی از جوانان و مردم پاکستان در حال جمع شده بودند و تعدادی نیز سرپا ایستاده بودند.

دانشجویان ایرانی مقیم پاکستان نیز حضور داشتند و مرتباً شعار می‌دادند.

شور و احساسات و هیجان به قدری زایدالوصف بود که تصور این احساس برای ما قابل پیش‌بینی نبود. جلسه نخست با آیاتی از کلام‌الله مجید شروع شد و پس از معرفی ما توسط مسؤول جلسه و توضیحاتی که خود مسؤول راجع به ایران داد، نوبت سخنرانی ما رسید.

ما در کلیه سخنرانی‌ها آن‌چه را می‌خواستیم بحث کنیم به دو بخش متمایز تقسیم می‌کردیم و به ترتیب هر کدام سخنرانی خود را ارائه می‌دادیم و سپس مشترکاً به سؤالات جواب می‌دادیم و روش ما در تمام سخنرانی‌ها به این نحو اجرا گردید. در قسمت اول این برنامه به بررسی تئوری انقلاب اسلامی و تطبیق آن با جنبش ایران و قسمت دوم تحلیل تاریخی جنبش از زمان جنبش تنباکو تا به امروز و سپس جواب به سؤالات.

فیلم و اسلاید

پس از نمایش قسمتی اسلاید، فیلم جالبی از برنامه تظاهرات را که در روزهای مختلف از تهران گرفته شده بود به نمایش گذاشته شد.

هیجان و احساسات پرشور و پشتیبانی عظیم توده و دانشجو در این‌جا دست کمی از خود ایران نداشت. شاه ایران مرده باد، خمینی زنده باد، رهبر و رهنما مصطفی مصطفی، نصر من‌الله و فتح قریب، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب، نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینیه، شیعه و سنی اتحاد و غیره به آسمان بلند می‌شد. در و دیوار پر از پوستر و عکس‌های مختلف از جمله عکس آیت‌الله خمینی بود. فیلم مبارزات مردم ایران چنان آنان را به هیجان درآورده بود که اشخاص کنترل خود را از دست می‌دادند و با شدت تمام فریاد

الله اکبر و غیره می کشیدند... پس از ختم سخنرانی به هتل برگشتیم. جمعیت زیادی دور ما را گرفته بودند و مرتب سؤال و بحث می کردند.

سخنرانی در جمعیت الفلاح

ساعت ۶:۳۰ همان روز جلسه دیگری در مرکز جمعیت الفلاح برای ما در برنامه گذاشته بودند. در آن جا سالن پر از جمعیت بود و دور تا دور سالن نیز مردم سرپا ایستاده بودند. مسؤول جلسه آن جا ما را معرفی نمود و بیش از آن چه ما خود گفته بودیم که چگونه معرفی شویم در این جا از ما تعریف شد که ما مجبور شدیم اول سخنرانی خیلی از حرف های رئیس جلسه را تکذیب و تصحیح کنیم. سپس برنامه به همان سبک صبح منتهی با مطالبی دیگر و مفصل تر بحث شدند و فرصت سؤال و جواب در اینجا خیلی بیشتر بود.

در بین سؤالات یک نفر پرسیده بود که شایع شده است که شما مأمور سی. آی. آی هستیید و هیچگونه رابطه ای هم با آقای خمینی ندارید.

ما نیز با خوش روئی جواب این سؤال را داده و داستان را به همان صورت که اتفاق افتاده بود توضیح دادیم، شخصی که با ما از آمریکا آمده بود از طرح این سؤال خیلی ناراحت شده بود و خودش آمد پشت میکروفون و صحبت کرد. به طوری که اکثر افراد از این سؤال کننده ناراحت شده بودند و همگی معذرت خواستند و سؤال را بیجا و نامربوط دانستند که البته فهمیدیم که این سؤال و اشکال گیری ها از طرف دو نفر از رهبران شیعه کراچی طرح شده است. علت این موضوع خیلی مفصل است و ما در فرصتی دیگر بایستی راجع به شیعیان و اختلافات شدید این ها با سنی ها و رقابت های حزبی آن ها مفصلاً توضیح بدهیم. به خصوص در مورد اختلافاتی که با جماعت اسلامی پاکستان دارند... البته ما شبانه به عزاخانه زهرا رفتیم و نامه ای که آقای مهدوی داده بود به آقای عقیل ترابی در عزاخانه زهرا دادیم. ضمناً آن ها نیز همان طور که گفتیم به پاریس تلفن کرده بودند و از آقای مهدوی راجع به ما پرسیده بودند که آقای مهدوی نیز به همان صورت که خود ما مطرح کرده بودیم راجع به ما برایشان توضیح داده بودند... پس از ختم جلسه یکی از مسؤولین جمعیت «الفلاح» مفصلاً راجع به ایران صحبت هایی نمود و پشتیبانی خود و جمعیت و اعضاء حاضر در جلسه را از جنبش اسلامی ایران به رهبری امام خمینی اعلام کردند. در بخش سؤالات از ما پرسیده می شد که آیا رژیم پاکستان یک رژیم اسلامی هست یا نه؟ آیا عربستان سعودی یک دولت اسلامی است؟ آیا ما دولت و

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۵۳

حکومت اسلامی داریم یا خیر؟ حکومت اسلامی چیست؟ آیت الله خمینی چه وقت به ایران برمی گردند؟ چرا برمی گردند و از این قبیل سؤالات که با دقت جواب داده می شد. پس از ختم سؤال و جواب و ختم جلسه رسمی، مقدار زیادی به سؤالات خصوصی افراد جواب داده شد و ما پس از آن به هتل برگشتیم.

جمعه ۱۹ ژانویه

صبح جمعه کلیه روزنامه های کراچی که به اردو و انگلیسی منتشر می شوند، مطالب سخنرانی ها را نوشته بودند البته همراه با عکس و تفسیر و روی قسمت هایی که مورد نظر خودشان بود بیشتر تکیه کرده بودند و با تیترهای بزرگ آن ها را مشخص نموده بودند.

دیدار از رهبران شیعه

نزدیکی های ظهر رفتیم به منزل آقای سیدحسن نجفی که یکی از امام جماعت های شیعه ها بود. در منزل ایشان اکثر رهبران دیگر شیعه بودند آن ها از این که در اثر تعجیل و سوء تفاهم مطلبی را که از آن صحبت شد به روزنامه ها داده بودند عذر خواستند و گفتند خودشان آن را تصحیح نموده اند و تصحیح شده آن در روزنامه ها چاپ شده است.

انجمن دانشجویان جمعیت اسلامی پاکستان

طبق دعوت و برنامه قبلی ما به محل جلسه دانشجویان عضو جمعیت اسلامی پاکستان رفتیم در آن جا تنها با یک مقدمه کوتاه وقت را برای سوال و جواب قرار دادیم. زیرا که در طی این مدت فرصت برای این کار کم آمده بود و پس از ختم جلسه که خیلی مورد استقبال آنان قرار گرفته بود ما به طرف Press Club برای حضور در مصاحبه مطبوعاتی حرکت کردیم.

مصاحبه مطبوعاتی Press Conference

در اینجا کلیه خبرنگاران روزنامه ها و مجله ها و بعضی ایستگاه های رادیویی جمع شده بودند. ریاست جلسه با آقای سید منور حسن بود و طبق معمول سؤالات متعددی مطرح گردید. از جمله این سؤالات یکی این بود که آیا جمعیت اسلامی پاکستان میزبان شماست؟ جواب داده شد که خیر و ما میهمان همه شما و مردم مسلمان پاکستان هستیم و مستقلاً و طبق تصمیم خودمان به اینجا آمده ایم و نیز در هتلی مستقلاً ساکن شده ایم.

قبلاً قطعنامه‌ای شامل ۱۴ ماده نوشته بودیم که آن را در این جلسه ایراد کردیم و ضمناً آنچه را نیز حضرت آیت‌الله خمینی فرموده بودند گفتیم که این‌ها خطاب به ملت مسلمان پاکستان در گزارششان بنویسند. همچنین یک سخنرانی کوتاه نیز ایراد شد و به سؤالات خبرنگاران پاسخ داده شد. یکی از خبرنگاران نماینده کیهان اینترنت‌شنال بود و سؤالات ضد و نقیضی می‌کرد و ما نیز جواب‌هایی درخور خود او به او دادیم. در اینجا ما باز هم اعلام کردیم نامه‌ای آیت‌الله خمینی برای آقای مودودی داده‌اند خصوصی نیست و یک نامه باز است در جواب نامه‌ای که آقای مودودی به آیت‌الله نوشته بودند و صریحاً نیز اعلام نمودیم که ما نماینده آیت‌الله خمینی نیستیم. سؤالاتی در مورد حمایت آیت‌الله خمینی از کشمیر و فلسطین و غیره می‌شد و تأکید روی این مطلب که آیا آیت‌الله از خواست مسلمانان کشمیر حمایت می‌کنند یا خیر؟ ما گفتیم که حضرت آیت‌الله بارها اعلام کرده‌اند که همیشه پشتیبان افراد و ملت‌هایی هستند که مظلومند و مورد ظلم دیگران قرار گرفته‌اند و چنانچه به مردم کشمیر نیز ظمی روا شود، مسلماً ایشان پشتیبان آنان بوده و از مظلومین حمایت خواهند نمود. گفتند آیا آیت‌الله کشمیر را جزء پاکستان می‌دانند یا هند؟ گفتیم که به علت درگیری حضرت آیت‌الله نسبت به مسأله خود ایران که شما نیز شاهد آن هستید شاید تا به حال فرصت این را که راجع به کشمیر دقیقاً بررسی کرده باشند نیافته و نظر قاطعی نداده‌اند. به هر حال سؤالات متعددی می‌شد که متن کامل آن در روزنامه‌ها چاپ شده‌اند.

ملاقات خصوصی با بعضی از برادران دانشجوی مسلمان ایرانی در پاکستان

قبلاً از عده خاصی از برادران دانشجوی ایرانی که مسلمان بودند و نسبتاً فعال، خواستیم که یک جلسه خصوصی تشکیل دهند. با این که تعداد این برادران حدود ۱۵ نفر بود لیکن تا به حال اقدامی برای تأسیس انجمن اسلامی نکرده بودند. پس از گفتگوهای زیاد قرار شد که این برادران انجمنی به نام انجمن اسلامی دانشجویان در پاکستان تأسیس نمایند و مفصلاً توضیحاتی در مورد برنامه فرهنگی، روابط تشکیلاتی و کمیته فرهنگی، نشست سالانه روش‌های تفسیر، روش تهیه مقالات، تحلیل اخبار، برنامه‌های هنری، برنامه‌های دفاعی و غیره برای آنان داده شد و این جلسه به عنوان اولین جلسه این انجمن اعلام گردید که انشاءالله در هفته‌های بعد به طور ممتد این جلسات ادامه خواهند یافت.

سخنرانی و فیلم در مرکز شیعیان

پس از ختم جلسه با برادران ایرانی به عزاخانه زهرا رفتیم. جمعیت عظیمی جمع شده بودند امام مسجد خودش در حال سخنرانی بود. سخنرانی ایشان خیلی حاد و هیجان‌انگیز و شعاری بود. مردم با صدای بلند یاعلی یاعلی می‌گفتند. با دیدن ما شعارهای خمینی زنده باد، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب، شاه ایران مرده باد می‌دادند. پس از ختم سخنرانی امام مسجد، مردم به طرف ما هجوم آوردند. یکی برای امضاء گرفتن، یکی برای دست دادن. مقدمات برای نمایش فیلم تهیه شده بود. در وسط خیابان پرده نصب شده بود و جمعیت برای تماشا از در و دیوار و درخت بالا رفته بودند. قبل از نمایش یکی از ما به مدت بیست دقیقه صحبت کردیم گرچه امام مسجد طبق بحث‌هایی که قبلاً کردیم زیاد راضی نبود که ما صحبت کنیم ولی این مطلب را به آنان تحمیل کردیم زیرا نظر ما بیشتر تماس و صحبت با توده‌های مردم بود نه بزرگان آنان آن‌طور که آن‌ها از ما می‌خواستند.

نمایش فیلم طبق معمول هیجان مردم را برافروخته بود. و مردم دائم شعارهای نعره حیدری یاعلی یاعلی، آیت‌الله خمینی زنده باد، انقلاب انقلاب اسلامی انقلاب و غیره را تکرار می‌کردند. پس از نمایش فیلم برای دیدن بعضی از امامان شیعه به منزل آنان رفتیم البته تنها توانستیم شخصی به نام آیت‌الله تقوی را ببینیم. بقیه یا منزل نبودند و یا جلسه داشتند. حدود یک بعد از نیمه شب به محل اقامتمان رسیدیم. تا پاسی از شب در حال جمع کردن اثاثیه‌مان بودیم. البته شرح اتاق و حمامی که ما در این هتل قدیمی و کهنه گرفته بودیم بماند و آمدن به هتل تنها برای حفظ استقلال خودمان و عدم وابسته شدن به گروه و شخص خاصی بود. به هر حال صبح زود افرادی چند آمدند و ساعت شش صبح به طرف فرودگاه برای رفتن به لاهور حرکت کردیم و هرگز باورمان نمی‌شد که این سفر را که ما آن را یک سفر ساده پیش‌بینی کرده بودیم و بدون برنامه قبلی به اینجا آمده بودیم تا این حد مورد استقبال قرار بگیرد. البته بعداً شرح خواهیم داد که لاهور به مراتب از کراچی بیشتر مورد استقبال قرار گرفت، به این علت که آن‌ها از آمدن ما مطلع شده بودند. شاید ما تا به حال فقط به فکر درج اخبار و مطالبمان در روزنامه‌های غربی بودیم و به فکر کشورهای اسلامی خودمان نیفتادیم. و حالا آن‌که در این کشورها تا این حد با آغوش گرم ما را می‌پذیرند و اینقدر نسبت به انقلاب ایران امیدوارند و آن را از آن خود و آیت‌الله خمینی را رهبر خویش می‌دانند و امیدوارم حضرت آیت‌الله با این تجربه پس از قدری

فراغت از اوضاع ایران به طور رسمی نمایندگانی برای روشن شدن اذهان به کشورهای دیگر اسلامی روانه نمایند. ما پس از خداحافظی و بدرقه‌ای که از طرف شیعیان و برادران سنی انجام گرفت سوار هواپیما شدیم. البته یک برادر ایرانی که روحانی بود ولی همیشه لباس شخصی به تن داشت برای آمدن به لاهور همراه ما بود. آمدن ایشان بسیار مفید بود و آن خود بحث جداگانه‌ای دارد.

لاهور - شنبه ۲۰ ژانویه ۱۹۷۹

صبح ساعت ۸:۵ از کراچی حرکت کردیم و ساعت ۱۰/۵ به لاهور رسیدیم. موقعی که از هواپیما پیاده شدیم، جمعیت کثیری را در فرودگاه دیدیم. رؤسای گروه‌های مختلف از جمله جماعت اسلامی و بعضی از رهبران شیعیان از جمله آقای سیدعلی موسوی و آقای حسین مرتضی به داخل فرودگاه تا پای هواپیما آمده بودند. از طرف جماعت اسلامی نیز آقای قاضی حسین و اسدگیلانی و... حضور داشتند. جمعیت کثیری بیش از ۱۰۰۰ نفر در آن جا جمع شده بودند همراه با پلاکاردها و عکس‌های مختلف که مرتب شعار می‌دادند و دست تکان می‌دادند و به طرف ما هجوم می‌آوردند. ما قبل از این‌که بین جمعیت برویم با حاضران توافق کردیم که ابتدا بین جمعیت رفته چند دقیقه‌ای برای آن‌ها صحبت کنیم و از آن جا به محل سکونت آقای مودودی و سپس به مجلس شیعیان برویم. اعضای جماعت اسلامی و شیعیان هر کدام می‌خواستند اول پیش آن‌ها برویم ولی بالاخره توازنی مطابق با آنچه گفته شد به وجود آورده و همه را راضی گردانیدیم. علاوه بر این از آن‌ها خواستیم که به جای سکونت در منزل و یا تشکیلات منسوب به هر کدام از دو گروه در یک هتل مستقر شویم تا اختلافاتی به وجود نیاید. پس از این توافق اولیه بین جمعیت رفتیم. شعارهای درود بر خمینی و حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی... فرودگاه را پر کرده بود. ایرانیان مسلمان نیز به صفوف حاضران پیوسته بودند و دائماً شعار می‌دادند. ما برای آن‌ها به مدت چند دقیقه صحبت کردیم و پیام آیت‌الله خمینی را در جهت اتحاد شیعه و سنی برای آن‌ها بازگو کردیم. سپس آقای اسدگیلانی امیر جماعت اسلامی در لاهور نیز سخنرانی کرد و آن‌گاه به قصد دیدار آقای مودودی به حرکت درآمدیم. در طول مسیر موتورسواران و ماشین‌های سواری ما را اسکورت کرده بودند و شعار می‌دادند تا به محل آقای مودودی رسیدیم و به این ترتیب شیعیان ما را به منزل آقای مودودی بردند و این خود اولین قدم در جهت اتحاد آن‌ها بود. در منزل آقای مودودی شیعیان جمع شده شعار

می‌دادند و در بین شعارها همه‌گونه شعار از جمله شعارهای شیعی نیز شنیده می‌شد و همه شعارها را تکرار می‌کردند.

وارد منزل آقای مودودی شدیم. ایشان خیلی فرتوت و پیر شده‌اند و قادر به حرکت نیستند. خبرنگاران زیادی در محل حضور داشتند و عکس‌هایی گرفتند. نامه آیت‌الله خمینی را که در واقع پاسخ نامه ایشان به آیت‌الله بود به ایشان دادیم. در این‌جا نیز برای استفاده تبلیغاتی از جریان دادن نامه به آقای مودودی عکس‌برداری کردند. ایشان از وضع ایران سؤالاتی کردند و از پشتیبانی خود در وقایع سال ۱۳۴۲ از آیت‌الله خمینی و حرکت اسلامی ایران یادآوری نمود که به علت مقاله‌ای که در ترجمان القرآن راجع به وقایع آن سال نوشته بوده است مجله را به مدت ۶ ماه توقیف نموده بودند. آقای مودودی چند جلد کتاب تفسیر خود را بر قرآن به ما و محضر آیت‌الله خمینی هدیه کردند. پس از دیدار آقای مودودی به اتاق مجاور که کنفرانس مطبوعاتی بود رفتیم و در آن‌جا از ما سؤالاتی درباره سفرمان و وضع ایران از ما کردند، ما توضیح دادیم که این نامه پیام خاص و سر به مهری نبوده است و هرکس غیر ما می‌توانست آن را بیاورد. محتوی نامه را نیز برای آن‌ها توضیح دادیم و گفتیم که چون ما به این سفر می‌آمدیم نامه را نیز ما آوردیم. متأسفانه با این‌که ما توضیحات لازم و کافی را درباره هدف سفرمان و جریان نامه و عدم نمایندگی داده بودیم ولی باز هم روزنامه‌ها برای استفاده‌های تبلیغاتی مطالبی از جانب خودشان می‌نوشتند و اگر ما می‌خواستیم هر روز این مسأله را تذکر دهیم و نفی کنیم صورت بدتری پیدا می‌کرد و موجب تشنج بیشتری می‌شد.

پس از کنفرانس مطبوعاتی همراه با شیعیان با شعارهای درود بر خمینی، انقلاب، انقلاب اسلامی و غیره به طرف خانه یکی از شیعیان رفتیم تا از آن‌جا به جلوس برویم و در دسته‌های عزاداری شیعیان شرکت کنیم ولی بعداً متوجه شدیم که شرکت در جلوس غیرممکن است زیرا راه‌ها بند است و تا چند کیلومتر مراسم ادامه دارد و باید این مسیر را پیاده طی کنیم و از طرف دیگر برادران شیعی سخنانی ما را در جلوس به صلاح نمی‌دیدند و می‌گفتند که مردم خیلی احساسی هستند و ممکن است سخنانی شما به شورش بینجامد. به همین علت یک ماشین پلیس ما را دائماً تعقیب می‌کرد و در تمام مدت روز اربعین مواظب ما بود.

ما سران شیعی و سنی را به منزل برادر شیعی خود آقای نوازش علی دعوت کردیم و با همکاری و تصمیم جمعی آن‌ها برنامه خود را تنظیم کردیم. این اقدام در جلوگیری از

هرگونه اختلاف نقش مؤثری داشت و از پیش آمدن مشکلاتی از نوع مشکلات کراچی، جلوگیری کرد. ضمناً هتلی را که برای ما در نظر گرفته بودند کنار کنسولگری ایران بود و ما صلاح ندیدیم که شب را در آن جا بمانیم. بنابراین تصمیم گرفتیم که یک شب را در منزل شیعیان و یک شب را نیز پیش برادران سنی بمانیم تا اختلافی در این جهت به وجود نیاید. لازم به تذکر است که روابط شیعه و سنی در پاکستان هم چون رقابت بین زنان متعدد یک مرد می باشد و ایشان در گذاشتن برنامه و پذیرایی با یکدیگر رقابت می کردند. ما در طول سفرمان سعی کردیم که به هر دو طرف احترام گزارده و به خواسته های آنها تا حد امکان پاسخ گوئیم تا بتوانیم از طریق آنها با توده های آنها تماس گرفته و حرفه ایمان را برایشان بازگو کنیم. شیعیان متأسفانه بسیار بی سازمان و بی نظم هستند در حالی که برادران سنی مخصوصاً جماعت اسلامی دارای تشکیلات منظم و وسیعی می باشند. شیعیان بیشتر می خواستند از ما به عنوان یک نمایش استفاده کنند و کمتر ما توانستیم با توده های آنها تماس برقرار کنیم. بیشتر برای آنها مهم این بود که نشان دهند که آیت الله خمینی نسبت به ایشان توجه دارد. شیعیان بیشتر به مراسم عزاداری محرم توجه دارند و کمتر به کارهای تشکیلاتی و فکری اهمیت می دهند. جوانان آنها بسیاری دست چپی شده اند و این عجیب نمی نماید زیرا روحیه انقلابی و فرهنگ شیعی وجود دارد، ولی شیعه پاکستانی و یا هندی از تفکر اصیل و انقلابی شیعی برخوردار نیست. بنابراین آنها نمی توانند روح تشنه جوانان خود را سیراب کنند و این جوانان به چپ گرایی تمایل پیدا می کنند. در بین شیعیان بیش از آن که رهبران مذهبی قدرت داشته باشند زمین داران - تجار و روشنفکران و کارمندان مهم دولتی قدرت دارند ولی آن چه بیش از هر چیز به چشم می خورد، عدم برخورداری آنها از یک سازمان منظم و وسیع است که بتوان از آن طریق آنها را بسیج کرد. البته لازم به تذکر است که وضع شیعیان لاهور (لااقل آنها را که ما دیدیم) از کراچی بهتر بود و افراد روشن تری بین آنها دیده می شد.

اداره تحفظ حقوق شیعه

در ساعت ۳ بعدازظهر به اداره تحفظ حقوق شیعه رفتیم. عده ای از رجال شیعه جمع شده بودند. سران جماعت اسلامی هم حضور داشتند و عده ای از شاگردان جامع المنتظر نیز شرکت کرده بودند. خود افراد اداره تحفظ حقوق شیعه مقداری صحبت کردند و سپس یکی از ما به مدتی کوتاه صحبت کردیم که توسط آقای موسوی صحبت ها ترجمه شد.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۵۹

سپس عصرانه صرف شد. ما در هر جلسه جریان سفر خودمان را شرح می‌دادیم و وجود هرگونه نمایندگی را نفی می‌کردیم. ما پیام آیت‌الله خمینی را به مردم می‌رساندیم که مردم باید با اسلام واقعی آشنا شوند و از این قدرتی که اسلام به آن‌ها می‌دهد استفاده کنند. آن‌ها باید خودشان قدرت را به دست بگیرند. ما همه امکانات و نیروها را داریم و کافی است که بتوانیم این نیروها را بسیج کنیم و در یک خط صحیح قرار دهیم.

انجمن دانشجویان ایرانی

ما پس از ادارهٔ تحفظ حقوق شیعه به جلسهٔ ایرانیان در دانشگاه مهندسی رفتیم. حدود ۱۰۰ نفری جمع شده بودند. احساس کردیم که جلسه‌شان مقداری مخلوط است و الزاماً همه اسلامی نیستند. برای آشناسدن با وضع موجود، ما در ابتدا مقداری از آن‌ها سؤال کردیم تا با جو موجود آشنا شویم. از بحث‌ها روشن شد که این‌ها بیشتر وقتشان را صرف تظاهرات و برخورد کرده‌اند و این تظاهرات عنوان‌های مختلف داشته است. حتی تظاهرات برای گرفتن وام از کنسولگری. ما در این جا به‌طور کلی برای آن‌ها صحبت کردیم و در لزوم کار ایدئولوژیک گفتگو کردیم که باید به تمام پیام آیت‌الله خمینی پاسخ دهند. سپس آن‌ها سؤالاتی داشتند. مخصوصاً دربارهٔ حکومت اسلامی مطرح کردند و ما پاسخ دادیم. به آن‌ها قول دادیم که تماس آن‌ها را با اتحادیه برقرار کنیم. البته با بعضی از افراد مسلمان آن‌ها صحبت‌هایی کردیم و آن‌ها را راهنمایی کردیم که هستهٔ اصلی انجمن اسلامی را تشکیل دهند و کم‌کم این جلسه را که چند نفر از رهبران آن‌ها چپی هستند به یک انجمن اسلامی تبدیل سازند. وجود این‌گونه جلسات و گرایش اسلامی اغلب اعضای آن نشان می‌دهد که جو اسلامی داخل کشور بیشتر نیروهای دانشجویی خارج از کشور را مخصوصاً آن‌جا که کمونیست‌ها هنوز پا نگرفته‌اند، به سمت خود جذب کرده است.

سازمان دانشجویان امامیه (شیعه)

ما پس از این جلسه به جلسهٔ Imamieh Student Organization رفتیم. این سازمان یک گروه شیعه هستند و حدود ۱۰ شعبه در شهرهای مختلف دارند و اعضای زیادی دارند و بسیار فعالند و این تنها گروه شیعی هستند که سازمان یافته و متشکل‌اند. راجع به مسائل مختلف تشکیلاتی، ارتباطی و انتشارات با آن‌ها بحث شد و به خصوص نسبت به زن‌های آن‌ها توصیه لازم انجام گرفت که آن‌ها را به حساب آورند و برنامه‌هایی برای آن‌ها تدوین

کنند. آن‌ها عکس‌های فعالیت‌های خود را به ما نشان دادند. ما به همه این گروه‌ها مخصوصاً این گروه توصیه کردیم که کتاب‌های فارسی به خصوص کتاب‌های شریعتی را تهیه کنند و مطالعه و ترجمه آن‌ها را در صدر برنامه‌های خود قرار دهند و از این طریق افکار نوین انقلاب شیعی را در بین مردم و جوانان توسعه دهند.

جامعه‌المنتظر - یکشنبه ۲۱ ژانویه ۷۹

صبح یکشنبه پس از صرف صبحانه در منزل نوازش علی به طرف جامعه‌المنتظر رفتیم. در جلو مدرسه طلاب علوم دینی صف کشیده بودند و از ما استقبال نمودند. شعارهای خمینی، خمینی، حکومت اسلامی، انقلاب اسلامی و... به گوش می‌رسید. جامعه‌المنتظر مدرسه‌ای اسلامی است که حدود ۱۴۰ طلبه دارد. از ساختمان و کتابخانه و امکانات نسبتاً مناسبی برخوردار است. از کارهای جالب آن‌ها این بود که عکس‌های شاه و ولیعهد و... را زیر پا گذاشته بودند و از ما می‌خواستند که پای خود را روی آن‌ها بگذاریم و در همین حال شعار می‌دادند که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً و بدین ترتیب عملاً تقابل حق و باطل را می‌خواستند نشان دهند. وضع مدرسه، اتاق‌های خواب، سالن‌های متعدد مدرسه و کتابخانه مورد بازدید قرار گرفت. و در یکی از سالن‌های سخنرانی، حدود نیم ساعتی برای آن‌ها صحبت کردیم. صحبت ما برای آن‌ها حول و حوش نقش روحانیت و راهنمایی توده‌ها و لزوم آن بود که از لزوم تزکیه نفس، جد و جهد در مطالعات و آشنایی با مسائل و مشکلات اجتماعی و نیازهای جامعه و جوانان بحث شد و خصوصیات روحی آیت‌الله خمینی به عنوان نمونه برای آن‌ها توضیح داده شد تا به عنوان یک نمونه به ایشان تأسی کنند و با پیروی از راه و روش ایشان بتوانند افراد مؤثری برای آینده کشور خود باشند. در همین مدرسه قسمتی بود به نام منظمه... که به عنوان یک سازمان تبلیغاتی کار می‌کرد و جوانان را آموزش می‌داد. در آن جا نیز از ما با حلقه گل استقبال کردند.

برنامه دانشگاه پنجاب

از مدرسه المنتظر می‌بایست به دانشگاه پنجاب می‌رفتیم تا در آن جا برای دانشجویان سخنرانی کنیم. ولی در بین راه متوجه شدیم که بدون اطلاع ما و بدون این که نسبت به این برنامه موافقت شده باشد ما را دارند به دفتر روزنامه المنتظر می‌برند که اتفاقاً مرکز المسلمین و دفتر روزنامه ملت هم در آن جا بود که توسط فردی به نام پویا فرزند مرحوم

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۶۱

آیت‌الله پویای یزدی اداره می‌شود و فرد خوشنامی نیست و در گذشته با سفارت ارتباطاتی داشته است و حتی زمانی با آیت‌الله خمینی نیز مخالفت می‌ورزیده است ولی اکنون در مجله خود به دفاع از حرکت اسلامی ایران پرداخته است. در هر صورت از آن جا که این مجله مشکوک بود ما با سماجت زیاد از رفتن به دفتر آن خودداری کردیم و به عنوان این که در برنامه ما این بازدید منظور نشده بوده است و ما باید رأس ساعت ۱۱ در دانشگاه باشیم از رفتن به آن جا خودداری کردیم. بعداً متوجه شدیم که در آن جا کنفرانس مطبوعاتی نیز تشکیل داده بوده‌اند و احیاناً می‌توانسته‌اند از رفتن به آن جا سوء استفاده زیادی بنمایند. فردی که می‌خواست ما را به آن جا ببرد بسیار عصبانی شده بود و آقای حسین مرتضوی و موسوی را تهدید می‌کرد که دیگر وجوهات به ایشان نخواهد داد. بالاخره به طرف دانشگاه حرکت کردیم و از آن جا که لازم بود هر چه زودتر با پاریس تماس بگیریم یکی از ما به تلفن‌خانه رفت و دیگری به دانشگاه تا به هر دو کار برسیم. جلسه دانشگاه بسیار وسیع و بزرگ بود و حدود ۳۰۰۰ نفر عضو فعال و متعهد و حدود یک میلیون نفر هوادار دارد. آن‌ها پاکستان را به چهار منطقه تقسیم کرده‌اند و هر قسمت یک رئیس منطقه دارد و هر یک، یک معاون دارند. هر منطقه به حوزه‌های زیادی تقسیم شده است که مسئولیتی دارد و هر فرد پرونده‌ای دارد که وضع فعالیت‌های او و مشخصات او ضبط شده است. آن‌ها روزنامه‌ای هم به نام *جسارت* منتشر می‌کنند.

در این جلسه باز هم افراد جماعت شرکت کردند و ما سخنرانی کردیم و مورد توجه آن‌ها قرار گرفت. سخنرانی‌ها را آقای قاضی حسین دبیر کل جماعت ترجمه می‌کرد زیرا جلسه بیش‌تر از مردم عادی تشکیل شده بود. شعارهای اتحاد شیعه و سنی و انقلاب اسلامی بسیار تکرار می‌شد. رهبران شیعی همیشه همراه ما بودند و آن‌ها به این طریق خود را در صحنه عملیات نشان می‌دادند. آقای موسوی نیز پس از ما صحبت کرد و این خود اختلافات بین شیعه و سنی را کاهش می‌داد.

برنامه دانشگاه مهندسی

ما پس از این جلسه قرار بود که به دانشگاه مهندسی برویم که جلسه‌ای توسط ISO و دانشجویان ایرانی گذاشته شده بود. جماعت اسلامی از قرار در تمام دانشگاه‌های پاکستان پایگاه دارد به جز همین دانشگاه و به همین دلیل مؤولین جماعت اسلامی و از جمله اسدگیلانی اصرار داشتند که ما از شرکت در این جلسه خودداری کنیم ولی ما کار

خودمان را کرده و شرکت کردیم. در آن جا نیز سخنرانی انجام شد و فیلم نشان داده شد. در همین جلسه برادران فلسطینی هدیه خود را به ما تحویل دادند.

برنامه مرکز جماعت اسلامی (منصوره)

پس از این جلسه ما به منصوره رفتیم. منصوره در واقع مرکز کل جماعت اسلامی است و تشکیلات دفتری و اداری جمعیت در آن جا قرار دارد و از جمله خوابگاهی مجهز که ما شب را در همان جا گذرانیدیم. به افتخار ما جماعت اسلامی برنامه شام ترتیب داده بود و از همه سران شیعه و سنی دعوت کرده بود که در این برنامه شرکت کنند. ما در آن جا در باره لزوم وحدت بین شیعه و سنی و درباره اخلاق اسلامی و لزوم داشتن سعه صدر و تحمل نسبت به یکدیگر صحبت کردیم و از این که نتوانسته بودیم همه احزاب و رهبران آنها را ملاقات کنیم، عذرخواهی کردیم. درباره اهداف انقلاب ایران و موقوف آن نیز بحث و گفتگو شد و همچنین آینده این حرکت مورد بررسی قرار گرفت و خطرات موجود برای این انقلاب به بحث گذاشته شد. در همین جلسه نظرات انقلاب اسلامی ایران درباره سایر مسلمانان یادآوری شد و لزوم همکاری فرد فرد مسلمانان با این انقلاب مورد تأکید قرار گرفت. پس از صرف غذا بنا به پیشنهاد آقای دکتر عاصم حسین و اعلان آقای قاضی حسین، جلسه یک قطعنامه صادر کرد که طی آن همگی از انقلاب ایران حمایت کردند و این خود قدم مؤثری در یک کار جمعی از طرف رهبران شیعه و سنی بود. در پایان برنامه، آقای عبیدالله که معاون مفتی محمود رئیس جماعت علمای پاکستان است برای انقلاب ایران و پیروزی آن و شهدای آن و موفقیت آیت الله خمینی دعا کرد. متن قطعنامه قرار بود در روزنامه‌های پاکستان چاپ شود. برای ما نیز نسخه‌هایی از این قطعنامه را خواهند فرستاد.

ملاقات با نمایندگان جنبش اسلامی افغانستان

قبل از خواب با چند نفر از برادران افغانی که برای دیدن ما آمده بودند گفتگو کردیم. آنها با سازمان‌های انقلابی افغانستان از نزدیک همکاری داشتند. از مصاحبه آنها نواری جداگانه تهیه شده است که بعداً منتشر خواهد شد. آنها تاریخچه‌ای از انقلاب اسلامی افغانستان و دو سازمان آن یعنی حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان و جنایات نورمحمد تره‌کی برای ما برشمردند که در حد خود گزارش جالبی است. رئیس یکی از این سازمان‌ها نیز جزو این افراد بود. طبق گفته آنها آقای تره‌کی از مخالفان

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۶۳

سرسخت اسلام بوده و از زمان کودتای او حدود ۲۰ هزار نفر کشته شده‌اند ولی متأسفانه چون تشکیلات خبری آن‌ها قوی نیست نتوانسته‌اند این اخبار را به گوش جهانیان برسانند. این مجاهدین افغانی تا به حال توانسته‌اند مناطقی از افغانستان را آزاد کنند. اسلحه مجاهدین از طریق مصادره اسلحه ارتش تأمین می‌شود. آن‌ها احتیاج به کمک‌های فکری و اقتصادی داشتند و برای ایجاد یک ایستگاه رادیو از ما کمک می‌خواستند. آن‌ها مدارکی از انقلاب افغانستان و برخی از نشریات خود را به ما دادند.

ظرف سفر چند روزه لاهور تلاش کردیم با فرانسه تماس بگیریم ولی متأسفانه ممکن نبود تا این‌که بالاخره با برادرمان کریم (خدایناهی) در پاریس تماس گرفتیم و ماجرای وقایع سفرمان را به پاکستان و سوءاستفاده‌های روزنامه‌ها و احزاب را برای او شرح دادیم تا به دکتر (یزدی) بگوید و دکتر به ما تلفن بزند. فردای آن روز دکتر (یزدی) تلفن زد. از او خواهش کردیم که آقا را از این وقایع مطلع کنند تا اگر کسانی با ایشان تماس گرفته و از نمایندگی ما سؤالاتی کردند قبلاً اطلاعاتی داشته باشند.

دوشنبه ۲۲ ژانویه ۷۹

روز دوشنبه را به دیدار شهر گذراندیم و بناهای تاریخی قلعه‌ها و مساجد و مقبره مرحوم اقبال را مورد بازدید قرار دادیم. باز به خوابگاه برگشتیم و آماده حرکت به فرودگاه شدیم تا از لاهور به دهلی پرواز کنیم. پرواز چند ساعتی به تأخیر افتاده بود و در فرودگاه برادران شیعی در انتظار بودند. بالاخره همراه با احساس عمیق برادری و دوستی از برادران شیعی و سنی جدا شدیم.

سه‌شنبه ۲۳ ژانویه ۷۹ - دهلی

شب را در یک هتل گذراندیم. صبح آقای دکتر عاصم حسین با جماعت اسلامی هند تماس گرفت و آقای سیدحسین که خود را خبرگزار مخصوص روزنامه الدعوه معرفی کرد برای دیدار و بردن ما به مرکز جماعت اسلامی به محل اقامت ما آمد و همراه او به محل مسلمان‌نشین دهلی و مرکز جماعت اسلامی رفتیم. جماعت اسلامی هند با جماعت اسلامی پاکستان در حقیقت هیچگونه ارتباط تشکیلاتی ندارند اما همدیگر را تأیید می‌کنند و از هم پشتیبانی هم می‌کنند. جماعت اسلامی پاکستان بیشتر جنبه سیاسی داشت در حالی که در هند جنبه مذهبی بیشتر است. مرکز جماعت در محله فقیرنشین دهلی است و

رو به روی مسجد جامع شهر دهلی، این محله بسیار شلوغ است و فقرا در جلو غذافروشی‌ها به صف نشسته‌اند و منتظرند کسی برای آن‌ها غذا بخرد. از وسائل رفت و آمد سه چرخه‌هایی است که راننده آن پا می‌زند و دو نفر در پشت آن می‌نشینند و به این ترتیب انسان دیگری را حمل می‌کنند.

در جماعت اسلامی با آقای *افضل حسین خان* که دبیرکل جماعت اسلامی بود و با شیخ محمد یوسف که امیر و یا رئیس جماعت اسلامی هند بود، آشنا شدیم و قرار شد که ما را به عنوان نماینده آیت‌الله خمینی معرفی نکنند، بلکه صرفاً به عنوان دو نفر که از نزدیک با جنبش اسلامی ایران آشنایی دارند و آمده‌اند تا برادران مسلمان خود را از واقعیت‌ها و اهداف این حرکت آگاه سازند، معرفی کنند و حمایت برادران مسلمان خود را جلب نمایند. بنابراین ما در اینجا نیز به طور قاطع عدم نمایندگی خود را از اول ابراز داشتیم.

دیدار رهبران شیعه در دهلی

ما بنا را بر این گذاشتیم که رهبران شیعه را نیز ببینیم و با نظر هر دو گروه برنامه‌ها را تنظیم کنیم. برای دیدار آقای تقوی رفتیم و مدتی برای ایشان دربارهٔ اسلام و وضع ایران صحبت کردیم. در پایان ایشان گفتند که ما از آقای خمینی تقلید نمی‌کنیم و از آقای خوئی تقلید می‌کنیم. ایشان گرچه شخصاً فرد خوبی بود ولی اصلاً با اینگونه مسائل بیگانه بود. بعد از ایشان به دیدار شخص دیگری رفتیم. او در «غالب آکادمی» کار می‌کرد و مذهبی نیز نبود و می‌گفت شعر نباید با مذهب مخلوط شود. در محل «غالب آکادمی» آلات موسیقی برای برنامه‌های موسیقی نیز وجود داشت و جلسه‌ای نیز برای بزرگداشت روز تولد یکی از دراویش برپا بود. با آن فرد کمی صحبت کردیم. پرسید آیا آیت‌الله خمینی مجتهد هم هست؟ ما فهمیدیم که از شیعه‌ها کاری بر نمی‌آید و لذا کارمان را محدود به جماعت اسلامی کردیم. این‌ها افرادی پاک، متدین و نسبتاً روشن و آگاه هستند ولی از نظر اقتصادی در سطح پائینی قرار دارند. جماعت اسلامی هند نسبت به جماعت اسلامی پاکستان، تشکیلات و نظم و وسعت کمتری دارد. ما از آن‌ها خواستیم که مردم عادی کوچه و بازار را در مسجد جامع شهر جمع کنند تا برای آنان صحبت کنیم ولی متأسفانه قادر و یا مایل به اینکار نبودند. روز بعد ساعت ۱۱ برنامه‌ای ترتیب داده بودند که در آن تعدادی از اعضای جماعت اسلامی شرکت کرده بودند و ما برای ایشان سخنرانی نمودیم و سؤالات آن‌ها را پاسخ گفتیم.

کنفرانس مطبوعاتی

ساعت ۵ بعداز ظهر برای شرکت در یک کنفرانس مطبوعاتی که از طرف جماعت اسلامی هند ترتیب داده شده بود، به هتل (زنحیت) رفتیم. تعداد ۶۰ تا ۷۰ نفر شرکت کرده بودند و از جمله عده‌ای از خبرنگاران آمده بودند. ما در آن جا سخنان کوتاهی ایراد کردیم در دو بخش. بخش اول درباره بلوغ حرکت اسلامی ایران و بخش دوم درباره اهداف این حرکت. روزنامه‌های هند بیشتر در دست دست‌چپی‌هاست. روزنامه‌های اسلامی آن‌ها هم وسعت چندانی ندارد. برخی از خبرنگاران چپی بودند و برخی از حضار غیرمسلمان و بنابراین ما می‌باید در سخنرانی خود جوّ موجود را در نظر می‌گرفتیم. دست‌چپی‌ها سعی کرده‌اند انقلاب ایران را تفسیر مارکسیستی کنند و از طرفی مطبوعات پیرو غرب این حرکت را یک حرکت انعکاسی و متأثر از کمونیسم معرفی کرده‌اند. یکی می‌گفت که شاه آدم بدی نبوده است و چه اشکالی داشت که اگر با او مصالحه می‌شد. او برای ایران خیلی کار کرده بود. در جواب او گفتیم که خود ایرانیان بهتر می‌دانند که شاه خوب بود یا بد! جلسه کنفرانس مطبوعاتی با پاسخ به سؤالات خبرنگاران به خوبی برگزار شد و در پایان برنامه فیلمی نیز به نمایش درآمد. پس از ختم جلسه، عصرانه صرف شد. ما شب را در اتاقی در محل جماعت اسلامی گذراندیم و قرار است فردا به لکنهو برویم. در لکنهو اختلافات زیادی بین شیعه و سنی وجود دارد و ما امیدواریم که بتوانیم طوری عمل کنیم که حداقل به شدت آن کمک ننمائیم.

گزارش شهر لکنهو

شهر لکنهو دارای سکنه مسلمان زیاد و تقریباً ثلث مسلمانان آن شیعه هستند. این شهر در ۳۰۰ کیلومتری دهلی قرار گرفته است. وقتی وارد فرودگاه لکنهو شدیم حدود ۱۰ نفر از اعضاء جماعت اسلامی هند در لکنهو به استقبال ما آمده بودند. در میان ایشان امیر جماعت اسلامی لکنهو و همکاران ایشان بودند. ما مستقیماً به مرکز جماعت اسلامی رفتیم و پس از آشنایی و معارفه به بحث‌هایی پیرامون اوضاع ایران پرداختیم. قرار بود که تمام مسؤولان شیعه و سنی در این جلسه حضور داشته باشند که مانند لاهور با حضور همه برنامه‌ریزی کنیم ولی متوجه شدیم که دیگران یا در شهر نبوده‌اند و یا نیامده‌اند.

اختلافات شیعه و سنی در هند

اختلافات شیعه و سنی در شهر لکنهو از سایر نقاط هند شدیدتر است. در چند سال اخیر عده زیادی از طرفین کشته شده‌اند و به هیچ وجه حاضر به مصالحه نشده‌اند. عده‌ای

معتقدند که دست‌هایی سعی دارند آن‌ها را به جان یکدیگر بیندازند. ضمناً شیعیان در اینجا خیلی مرتجع و عقب مانده‌اند و فقط کار مذهبی ایشان عبارت از سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی در ایام عاشورا است.

وضع زندگی مردم

مسلمانان و به خصوص شیعیان در اینجا بسیار فقیر و بی‌بضاعت هستند و این شهر و شهرهای دیگر مملو از جمعیت است. قسمت‌های مسلمان‌نشین شلوغ‌ترین و عقب‌مانده‌ترین و فقیرترین قسمت‌های این شهر را تشکیل می‌دهد. رهبری شیعه‌ها و سنی‌ها اکثراً در دست روحانیان نیست و بلکه بیشتر در دست افراد با نفوذ دولتی می‌باشد. در بین شیعه‌ها جوانان تندر و بسیار دیده می‌شوند. ایشان مردم را به نزاع با اهل تسنن دعوت و تحریک می‌کنند. هر دو طرف معتقدند که دولت هند در این نفاق‌افکنی دست دارد.

سنی‌ها چه در این شهر و چه در شهرهای دیگر و هم در پاکستان مسلمان‌ترند و از نظر تشکیلاتی پیشرفته‌ترند. عده زیادی از شیعه‌ها مارکسیست و چپی هستند و این به علت عدم رهبری صحیح آنان است.

سخنرانی و نمایش فیلم

به هر حال ساعت حدود ۲ بعدازظهر جلسه شروع شد. ما هر دو طبق معمول حدود یک ساعت و نیم صحبت کردیم و سپس نوبت به سؤال و جواب رسید. بیشتر سؤال‌ها و جواب‌ها پیرامون اختلاف شیعه و سنی بود و آن‌ها سعی داشتند اختلافات خودشان را به میان جلسه ما بکشانند و همه اشکالات را یا در اینجا حل کنند و یا جلسه ما را هم مثل وضع خودشان سازند. سؤالاتی که بیشتر مطرح می‌شد به قرار زیر بودند:

- الف. چگونه می‌شود بین شیعه و سنی تفاهم به وجود آورد؟
- ب. آیا حکومت اسلامی که در ایران تشکیل می‌شود یک حکومت سنی است یا شیعه؟
- ج. حتی بعضی می‌گفتند این حکومت شیعه است یا اسلامی و یا حکومت سنی است یا اسلامی؟

د. آیا به خلفای راشدین احترام می‌گذارند یا نه؟

هـ. شاه چه عیبی داشت. او که یک شیعه خوب بود و کارهای خوبی انجام داده بود؟

و. آیا عربستان یک حکومت اسلامی هست یا نه؟

ز. شما چرا به اینجا آمده‌اید و ما برای شما چه می‌توانیم بکنیم؟
پس از اتمام سؤال و جواب فیلم مزبور به نمایش گذاشته شد و هر بار به هنگام نمایش توضیحاتی نیز داده شد و اینجا تکیه روی این مسأله شد که برعکس شما هندی‌ها، زنان تا چه حد در مسائل اجتماعی فعالیت می‌کنند و حال آن که شما آنان را همیشه در خانه نگاه‌داشته‌اید و حتی آنان را به جلسات مذهبی هم نمی‌آورید.

آقای علی ناصر سعید عبقاتی و ادعای نمایندگی ایشان

به علت اشکالات ارتباطی، افراد زیادی ادعای نمایندگی بودن مراجع را می‌کنند. از جمله صحیح یا غلط شخصی به نام ناصر سعید عبقاتی است که گویا اخیراً به پاریس هم آمده و خود را نماینده آقا می‌داند اخیراً با خبرنگاران روزنامه‌های هندی و دولت هند مصاحبه‌هایی برگزار کرده، از جمله با روزنامه ایندین اکسپرس Indian Express ایشان ادعا کرده‌اند که اجداد آیت‌الله خمینی اهل لکنه‌و بودند و بنابراین آیت‌الله خمینی لکنه‌وی و هندی هستند. در ضمن، خود مصاحبه‌ای ایشان اشکالات متعددی داشت و مطالب آن انحرافی بود. شخص عبقاتی بین شیعه‌ها و سنی‌ها وجهه خوبی نیز ندارد و اخیراً به خاطر ادعای نمایندگی نمودن و این مقاله‌اش سروصدای زیادی کرده‌اند که چرا آیت‌الله خمینی چنین شخصی را نماینده خود کرده‌اند. لازم است که هر چه زودتر در این مورد اقداماتی بشود و آقا طی نامه‌ای چنانچه نماینده رسمی بودن ایشان صحت ندارد آن را تکذیب و نسخه‌هایی از این نامه را برای اشخاص مختلف از جمله دانشجویان مسلمان ایرانی در شهرهای مختلف هندوستان بفرستد و این کار ضروری و فوری است. از ما در این مورد سؤال شد ما اظهار بی‌اطلاعی کردیم. ولی گفتیم که مقاله مزبور انحرافی و حاوی اشتباهات زیادی است و در این موقعیت ضرورتی برای اظهار این گونه مطالب نمی‌بینیم و قرار شد در این مورد تحقیق کرده به آنان اطلاع دهیم. (در ملاقات با حضرت آیت‌الله خمینی و ارائه گزارش سفر به محضرشان، مشخص شد که آقای عبقاتی نماینده ایشان نیستند).

ملاقات‌های دیگر

پس از آن با یکی از شیعیان با نفوذ آن جا به بحث و گفتگو پرداختیم که استاد دانشگاه و رئیس بخش فارسی زبان دانشگاه لکنه‌و بود. ایشان شعرهایی در مورد انقلاب ایران و آیت‌الله خمینی گفته بودند که برای ما خواندند. بعد با شخصی دیگر که او هم نفوذ زیادی بین شیعیان

داشت و تاجر بود بحث‌هایی کردیم که به نظر می‌آمد چپی است و معلوم نبود چه می‌گوید. ایراداتی به حکومت آینده اسلامی می‌گرفت و با برهان خلف هر نوع حکومت اسلامی را چه دموکراسی و چه انتخابی و چه انتصابی رد می‌کرد و با هیچ جوابی نیز قانع نمی‌شد.

حرکت از لکنهو

بلیط هواپیمای ما باید قبلاً تأیید می‌شد و چون هواپیما جا نداشت ما مجبور شدیم به جای رفتن به دهلی و از دهلی به علیگره مستقیماً به علیگره برویم و چون قطار از علیگره حرکت نمی‌کرد به شهری در ۶۰ مایلی علیگره بنام کانپور رفتیم. در آن‌جا به منزل یکی از تاجر شهر وارد شدیم. برادر او یکی از استادان دانشگاه پزشکی به اتفاق چندین نفر دیگر در آن خانه جمع بودند. این عده بسیار افراد روشنی به نظر می‌رسیدند و همگی علاقه‌مند به انقلاب ایران بودند و اخبار را مرتباً تعقیب می‌کردند. و خیلی برای این انقلاب اظهار امیدواری می‌نمودند. از کانپور حدود ساعت ۴ صبح با قطار به طرف علیگره که یک شهر دانشگاهی است حرکت کردیم همراه ما یک نفر راهنما از ساکنان لکنهو آمده بود.

ورود به علیگره

حدود ساعت ۸ به مرکز دفتر حرکت اسلامی هندوستان رسیدیم. پس از معارفه و سؤالاتی چند از وضع برنامه‌ها سؤال کردیم. آن‌ها پوسترهایی چاپ کرده بودند و در آن‌ها به آمدن ما و برنامه‌ها اشاره شده بود که به تمام در و دیوار شهر زده بودند. برنامه عبارت بود از یک تظاهرات برای پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران که ما در پیشاپیش آن‌ها حرکت کنیم. نماز جمعه، سخنرانی و سپس نمایش فیلم.

دیدار با اعضای انجمن اسلامی دانشجویان هند

قبل از شروع برنامه به محل انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی رفتیم تا به سؤالات و اشکالات آنان پاسخ بگوئیم. در جلسه آنان ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند. این‌ها چندین بار در شهرهای مختلف تظاهراتی گذاشته بودند و به سفارتخانه و کنسولگری‌های ایران حمله کرده بودند و عکس شاه را پایین آورده و عکس آیت‌الله را نصب کرده بودند. در دهلی با یک هفت تیر اسباب‌بازی و یک شیشه عسل به داخل سفارتخانه رفته و آن‌ها را تهدید کرده بودند و با این حيله و تهدید آنان اعضای سفارت را مجبور کرده بودند که عکس شاه را پائین بکشند و عکس آقا را به جای آن نصب کنند. در بعضی جاها اسامی ساواکی‌ها را نیز به زور از اعضای سفارت و کنسولگری گرفته بودند.

بچه‌های چپی و کنفدراسیون نیز چندین بار تظاهرات کرده‌اند و عملیات مشابهی انجام داده‌اند و همین کارها در پاکستان نیز بود و در همان ایام که ما آن جا بودیم این‌ها به سفارت ایران در پاکستان حمله کرده بودند و در زد و خورد با پلیس در کراچی و لاهور دستگیر شده و به زندان افتاده بودند که بعدها آزاد شدند. در تظاهراتی که بچه‌های چپی در شهرهای مختلف انجام می‌دادند، آنان نیز عکس‌های آیت‌الله خمینی را حمل می‌کردند و شعارهای اسلامی هم گاهی می‌دادند به علاوه شعارهای خودشان. برادران مسلمان انجمن جلو آن‌ها را گرفته و می‌گفته‌اند که شما حق ندارید شعارهایی غیر از آنچه مردم در ایران می‌دهند، بدهید و از طرفی دیگر به آن‌ها می‌گفته‌اند که حق ندارند در مرکزشان عکس آیت‌الله خمینی و سایر روحانیان را نصب کنند. بر سر اینگونه مسائل چندین بار درگیری و زد و خورد درگرفته بود و حتی در بنگلور این ماجرا به زد و خورد شدید و چاقوکشی و زخمی شدن طرفین کشیده بود.

برادران انجمن علی‌گه از ما سؤال می‌کردند که نظر ما درباره این برخوردها چیست؟ و آیا آن‌ها باید جلوی فعالیت‌های چپی‌ها را بگیرند یا نه؟ به هر حال نظر ما این بود که این اعمال به این صورت صحیح نیست و شما باید راه‌های منطقی‌تر را برگزینید زیرا عکس‌العمل این کارها در روزنامه‌ها و در اذهان مردم خوب نیست. اتفاقاً روزنامه‌های هند از این ماجرای بنگلور استفاده کرده و نوشته بودند که طرفداران و مخالفان شاه در بنگلور با چاقو به جان همدیگر افتاده‌اند. ما راهنمایی‌های لازم را به آنان نمودیم، چه از جهت روش‌های اسلامی و اخلاقی و چه روش‌هایی که جو آن جا را به طرف جو اسلامی سوق دهند و در ضمن اجازه سوءاستفاده را به کسی ندهند و با این کار بتوانند افراد عادی گروه چپی را نیز جلب کنند که مورد توافق همگی قرار گرفت.

ملاقات با رهبران شیعه

به ما اطلاع دادند که شیعه‌های این شهر گفته‌اند که در تظاهرات شرکت نخواهند کرد و معترض بوده‌اند که چرا ما به نماز جماعت سنی‌ها می‌خواهیم برویم و بیش‌تر این برنامه را برادران انجمن اسلامی تنظیم کرده بودند. روی این حساب، ما تصمیم گرفتیم که یکی از ما به تظاهرات و نماز جمعه برادران دانشجوی ایرانی و سنی دانشگاه علی‌گه برویم و نفر دیگر به دیدن رهبران شیعه رفته و سپس با آنان در نماز جمعه شرکت کنیم.

جالب است که نماز جمعه دو فرقه در یک مسجد انجام می‌شود. اول نماز جمعه سنی‌ها و بعد در همان سالن نماز جمعه شیعه‌ها برگزار می‌شود. لذا اول به منزل جعفر زکی که استاد دانشگاه و یکی از رهبران شیعه بود رفتیم که ایشان پیشنهاد کردند که به اتفاق به منزل آقای سیدعلی نقوی برویم. ایشان پیرمردی است حدود ۷۰ ساله و از مقلدین آقای خوئی. خیلی نسبت به حرکت‌های انقلابی ایران بدبین بودند و می‌گفتند آقای خوئی که تا به حال این کارها را تأکید نکرده‌اند. می‌گفتند که حالا که آیت‌الله خمینی می‌بیند که نمی‌شود و نمی‌گذارند در فرودگاه بنشینند چه اشکال دارد قدری با دولت کنار بیایند تا کارها اصلاح شود. یا حالا که این همه مردم به کشتن رفته‌اند ببینیم چه خواهید کرد. در انتها گفتند که ایشان خودشان به جلسه خواهند آمد و از این که شنیده‌اند ما می‌خواهیم به نماز جمعه دانشجویان برویم ناراحت شدند. در خاتمه با ملایمت با ایشان صحبت شد و با تجلیل از ایشان به طرف مسجد رفتیم. برادر ایشان را که برای برگزاری نماز جمعه به مسجد رفته بود ملاقات کردیم و تقریباً همان جواب‌ها را شنیدیم، از او نیز خداحافظی کرده و به محل جلسه واقع در دانشگاه علیگره رفتیم.

سخنرانی و نمایش فیلم در دانشگاه

در اینجا نخست رئیس حرکت اسلامی دانشجویان هند و رئیس اتحادیه دانشجویان علیگره و چند نفر دیگر صحبت کردند. در این جلسه حدود ۲۰۰۰ نفر جمع شده بودند. طبق برنامه و روش گذشته، ما هر دو صحبت کردیم. پس از ختم سخنرانی‌ها به نماز جماعت عصر پرداختیم و سپس فیلم تظاهرات را به نمایش گذاشتیم که مورد استقبال قرار گرفت در اینجا نیز جمعیت مرتب شعار می‌داد.

همان‌طور که گفتیم قبل از سخنرانی و پس از نماز جمعه، این دانشجویان تظاهراتی که بیش از ۱۰۰۰ نفر در آن شرکت کرده بودند در خیابان‌های اطراف دانشگاه به راه انداخته بودند. این تظاهرات به منظور پشتیبانی از حرکت انقلابی و اسلامی ایران انجام گرفته بود همراه با پلاکارد و پوسترهای مختلف شعارهای آنان عبارت بود از [آیت‌الله] خمینی زنده باد Long Live Khomaini, Long Live Islam رهبر و رهنما مصطفی مصطفی. انقلاب، انقلاب اسلامی انقلاب و غیره. پس از ختم برنامه طبق دعوت انجمن حرکت اسلامی هند به کتابخانه آنان رفتیم و پس از سخنرانی کوتاهی به سؤالات متعددی که داشتند جواب دادیم. سؤالات آنان تقریباً شبیه سؤالات گذشته بود.

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۷۱

مصاحبه با خبرنگار Indian Express. پس از ترک محل کتابخانه به مهمانخانه شهر رفتیم. سالن آن جا را برای شام رزرو کرده بودند. در آن جا به مدت نیم ساعت با خبرنگار ایندین اکسپرس مصاحبه کردیم و پس از صرف شام به جلسه‌ای که برادران انجمن اسلامی دانشجویان هند (ایرانی‌ها) ترتیب داده بودند، رفتیم.

جلسه‌ای با برادران انجمن اسلامی دانشجویان هند: این جلسه حدود ساعت ۹/۵ شب شروع شد و تقریباً ساعت ۱ بعد از نیمه شب ختم شد. اشتیاق بچه‌ها در اینجا خیلی زیاد بود و بعضی‌ها از شهرهای خیلی دور آمده بودند. در سرتاسر هند در ۷ شهر حوزه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی وجود دارد. سؤالات زیادی برای آنان مطرح بود تا حد امکان توضیح داده شدند. از جمله این سؤالات:

الف. حکومت اسلامی چیست؟

ب. نقش احزاب در حکومت اسلامی

ج. آیا احزاب مارکسیستی هم می‌توانند فعالیت کنند؟

د. اقتصاد اسلامی چگونه است و تجارت و بانک در این حکومت چگونه است؟

هـ. آیا مالکیت‌های خصوصی و مالکان بزرگ در این حکومت مجاز است؟

و. انتخابات براساس چه موازینی است و با کدام روش دموکراسی تطبیق می‌کند و غیره؟

حرکت به طرف دهلی و تهیه بلیط برای رفتن به ترکیه

صبح روز بعد به علت این که شب‌ها قطار به دهلی نمی‌رود به اتفاق بچه‌هایی که از نیو دهلی آمده بودند با یک ماشین کرایه به نیو دهلی رفتیم. تقریباً تمام روز برای خرید بلیط به ترکیه به این طرف و آن طرف رفتیم. چون در آن جا وضع با کشور آمریکا و اروپا خیلی فرق دارد. در این مدت تقریباً مریض حال بودیم. خیلی از شب‌ها را توی راه بودیم و تا ساعات ۲ الی ۳ صبح حرف می‌زدیم. این بی‌توجهی به نظم در خواب و استراحت باعث کوفتگی شدید ما شده بود. بلیط که گیر نمی‌آمد. از طرفی فکر کردیم چون الان در ترکیه حکومت نظامی است و اجتماعات ممنوع، شاید رفتن ما به ترکیه چندان صلاح نباشد. بنابراین از رفتن به ترکیه صرف‌نظر کردیم و برای رفتن به لندن بلیط رزرو کردیم. ساعت ۱۱ شب به طرف فرودگاه رفتیم و هواپیما ۶ صبح پرواز کرد و این خود وضع شرکت‌های هواپیمایی و تسهیلات فرودگاه و غیره را در این کشورها می‌رساند. بدین ترتیب این مسافرت به هند و پاکستان پایان پذیرفت و ما پس از (ناخوانا) ساعت که داخل هواپیما بودیم به لندن رسیدیم.

نتایج سفر

۱. جنبش اسلامی ایران تأثیر به‌سزایی در بیداری مردم منطقه و گرایش آن‌ها به اسلام انقلابی داشته است. ما این پدیده را در پاکستان و هندوستان مشاهده کردیم. مردم مسلمان این منطقه با علاقه شدید وقایع و پیشرفت حرکت اسلامی ایران را دنبال می‌کنند و از پیروزی‌های مسلمانان ایران بر خود می‌بالند.
۲. حضرت آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر کلیه مسلمانان اعم از شیعه و سنی شناخته شده‌اند و مردم مسلمان این منطقه به خاطر مبارزات به حق و پی‌گیر ایشان احترام بزرگی برای آن حضرت قائلند.
۳. نیاز و ضرورت مبرمی وجود دارد تا ادبیات انقلاب اسلامی ایران و ایدئولوژی این حرکت به صورتی مدون در اختیار مسلمانان منطقه قرار گیرد. روح تشنه مسلمانان منطقه اینک نیاز شدید به سیراب شدن از این چشمه‌سار انقلابی دارد و در جستجوی مدلی برای انقلاب اسلامی و یافتن پاسخ برای سؤالات خویش هستند، فرصت فرخنده‌ای است که اسلام اصیل و پر تحرک بین مردم این منطقه و به ویژه جوانان آن‌ها تبلیغ شود و جهان‌بینی، ایدئولوژی و استراتژی انقلاب اسلامی ایران برای آن‌ها روشن گردد.
۴. جنبش اسلامی ایران تأثیر بسزایی در نزدیک ساختن گروه‌های شیعه و سنی داشته است و مردم منطقه پیام امام خمینی را درباره کنار گذاردن اختلافات شیعه و سنی و اتحاد با یکدیگر با جان و دل پذیرا شده‌اند.
۵. ایجاد ارتباط مستقیم با مردم این منطقه و رفع شبهاتی که مطبوعات غرب‌زده و یا چپ-گرا برای مردم به وجود آورده‌اند بسیار ضروری و لازم است. مردم خواهان دانستن واقعیت‌های این حرکت اسلامی هستند و اگر در آینده افرادی مأموریت این کار تبلیغاتی را به عهده بگیرند به سادگی خواهند توانست مردم مسلمان منطقه را بیدار ساخته و آن‌ها را به شرکت در حرکت بزرگ اسلامی در تمام منطقه دعوت کنند.
۶. شیعیان نسبت به برادران سنی عقب‌افتاده‌ترند و از تشکیلات و نظم کمتری برخوردارند. رهبری شیعیان اغلب در دست علما نیست، بلکه در اختیار افراد بانفوذ اداری، زمین‌داران و ثروتمندان است که احیاناً غیرمذهبی نیز هستند. بسیار ضروری است که نماینده‌ای دائمی از ایران به این کشورها اعزام گردد تا بتواند همه اقشار و گروه‌های شیعی را در یک نظام واحد متشکل سازد. برخی از رهبران کنونی مذهبی شیعیان، مردم را در

تدوین و اجرای برنامه راهبردی □ ۳۷۳

یک سطح نازلی از نظر فکری نگه داشته‌اند به طوری که برخی از آن‌ها از اسلام چیزی جز مراسم عزاداری محرم نمی‌شناسند. حرکت اسلامی ایران می‌تواند به عنوان یک نقطه عطف، تحرک عظیمی را در بین شیعیان به وجود آورد (این تحرک هم اکنون در میان سنی‌ها بیشتر است)، مشروط بر این که ابتدا رهبران مذهبی آن‌ها بسیج شوند. زعما خود را نماینده مردم می‌دانند و یا خود را نماینده مراجع معرفی می‌کنند و به کلاشی می‌پردازند... (ناخوانا) جلوگیری به عمل خواهد آورد و از دامن زدن اختلافات بین شیعه و سنی جلوگیری خواهد نمود.

۷. به طور کلی ظرفیت انقلابی مردم پاکستان نسبت به هندوستان بیشتر است. شیعیان هندوستان بالاخص، بسیار عقب مانده‌اند و نسبت به مسائل ایران بیگانه‌اند. انگیزه حرکت در پاکستان و هندوستان باید متفاوت باشد و درحالی که مردم پاکستان می‌توانند برای تشکیل حکومت اسلامی مبارزه کنند، در هندوستان مبارزه باید در جهت تشکیل یک حزب اسلامی نیرومند و کسب قدرت سیاسی باشد زیرا در هندوستان مسلمانان در اقلیت هستند.

۸. سه سؤال عمده‌ای که برای مردم پاکستان و هند مطرح بود به قرار زیر است:

الف. آیا کمونیست‌ها در این جنبش دخالت دارند یا نه؟

ب. اگر این جنبش اسلامی پیروز گردد آیا این خطر وجود ندارد که کمونیست‌ها وارد صحنه شوند و آن را منحرف سازند؟

ج. آیا برنامه‌ای جهت تشکیل حکومت اسلامی در دست هست یا نه؟ آیا پیش‌بینی نمی‌شود که همچون سایر کشورهایی که در آن‌ها انقلاب اسلامی رخ داده است (مانند پاکستان) حکومت ایران با فقدان طرح‌های اسلامی روبه رو شود و آن گاه انقلاب اسلامی عقیم بماند و کم کم از مسیر خود منحرف گردد؟

علت وجود این سؤالات تبلیغات شدید دولت ایران برای جلب حمایت کشورهای غربی، تبلیغ کشورهای غربی برای یافتن مجوزی جهت مداخله خویش و تبلیغ روزنامه‌های چپی و دانشجویان چپی برای این که این حرکت را از آن خودشان معرفی کنند و بالاخره بدبینی‌ای است که مردم از جنبش‌های گذشته برایشان به وجود آمده است. قسمت عمده‌ای از وقت ما صرف رفع این شبهات و روشن کردن اذهان مردم در این موارد شد.

هیئت بازدیدکننده از پاکستان و هند ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷

۳۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

توضیح: آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری از اعضای شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان و عضو شورای نهضت آزادی ایران - خارج از کشور در آمریکا بودند.

پیام رسانی: مصاحبه با رسانه‌ها

۱. مصاحبه‌ها

چند ماه قبل از سفر آیت‌الله خمینی به پاریس خبرنگار لوموند در لبنان توانسته بود با تحریک و پی‌گیری و کمک صادق قطب‌زاده به عراق برود و با آیت‌الله خمینی مصاحبه‌ای انجام دهد. این مصاحبه در لوموند (۱۳۵۷/۲/۱۶) و سپس ترجمه انگلیسی آن در گاردین لندن چاپ شد. خبرنگار لوموند در لبنان فردی بود به نام لوسین ژرژ. او برای ازدواج با یک دختر مسلمان (شیعه) مسلمان شده بود و امام موسی صدر عاقد ازدواج آنها بود. با این ازدواج، لوسین ژرژ تبعه لبنان می‌شود و گذرنامه لبنانی دریافت می‌کند. با این گذرنامه، او می‌توانست بدون کسب ویزا، به هر کشور عربی سفر کند. صادق قطب‌زاده هم یک گذرنامه سوری داشت. در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) هنگامی که قطب‌زاده برای تمديد ویزای گذرنامه ایرانی‌اش به سفارت ایران در برن مراجعه می‌کند، گذرنامه او را توقیف می‌کنند و به او پس نمی‌دهند. صادق که در آن زمان عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا بود به سازمان دانشجویان عرب مراجعه می‌کند و آنها از دولت سوریه گذرنامه سوری برای او تهیه می‌کنند. به این ترتیب صادق قطب‌زاده و لوسین ژرژ با گذرنامه‌های عربی خود به عراق و نجف می‌روند و مصاحبه را انجام می‌دهند. صادق قطب‌زاده، پرسش‌های لوسین ژرژ را می‌نویسد و آیت‌الله خمینی بعد از مشورت با قطب‌زاده پاسخ را می‌نویسند. به این ترتیب اولین مصاحبه رهبر فقید انقلاب با معروف‌ترین روزنامه اروپایی انجام می‌شود. این شاید اولین باری بود که از زبان رهبرانقلاب مواضع انقلاب و خواست‌های ملت ایران به صورت مصاحبه در مطبوعات معتبر غربی با تیراژ وسیع به چاپ رسید. این مصاحبه خواه و ناخواه جلب توجه بسیاری نمود. ترجمه انگلیسی این مصاحبه ابتدا در نشریه

گاردین لندن و سپس در لس آنجلس تایمز آمریکا چاپ شد. لس آنجلس تایمز با دریافت ۱۲ هزار دلار این مصاحبه را به صورت آگهی چاپ کرد. روزنامه نیویورک تایمز حاضر به چاپ آن نشد. به دنبال همان مصاحبه و به دلیل تاثیری که باقی گذاشته و استقبالی که شده بود، مصاحبه دومی توسط رادیو و تلویزیون فرانسه با آیت‌الله خمینی در همان نجف قبل از سفر به پاریس، در ۱۳۵۷/۶/۲۲ صورت گرفته بود که مقامات دولتی عراق آن‌ها را ضبط و توقیف کردند و مانع خروج آن از عراق شدند.

یکی از اهداف کلیدی ما در سفر به پاریس این بود که بتوانیم صدای انقلاب ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم. ما چه بخواهیم و یا خوشمان بیاید یا نخواهیم و دوست نداشته باشیم، در جهانی زندگی می‌کنیم که فرهنگ و تمدن غرب حتی در میان ملت‌های جهان سوم سابق و کشورهای اسلامی، هم جاذبه و هم نفوذ دارد. دولت‌های غربی، سیاست‌های کلان و راهبردی خود را بر اساس منافع ملی خود تدوین و تنظیم می‌کنند. این سیاست‌ها در مواردی، شاید هم در اکثر موارد در تعارض با منافع و مصالح و امنیت ملی کشورهای جهان سوم بوده و هست.

اما برای این که ما بتوانیم از امکانات وسیع ارتباطات به نفع مبارزات ملت‌مان بهره‌برداری کنیم توجه به دو نکته ضروری بود. اول شناسایی و تعریف مناطقی از همکاری دو جانبه با دولت فرانسه که متضمن منافع هر دو طرف باشد. دوم فهم این که یکی از بزرگ‌ترین ویژگی‌های فرهنگ و تمدن جدید غربی، حضور مؤثر رسانه‌های گروهی و گردش آزاد اطلاعات است. ورود به این قلمرو و استفاده از امکانات این رسانه‌ها برای جنبش‌های ضداستبدادی و ضداستیلای خارجی یک امر حیاتی بود. شاه ایران، با توجه به نقش این رسانه‌ها در شکل‌دهی افکار عمومی مردم غرب، به خصوص در آمریکا و تاثیری که این رسانه‌ها در شکل‌گیری سیاست‌های رهبران کشورهای غربی دارند، میلیون‌ها دلار در آمریکا به روزنامه‌ها و مجلات معروف و پرتیراژ آمریکا می‌پرداخت تا چهره مردم‌پسندی از او ارائه دهند. برای ما نیز مهم بود که بتوانیم با حسن استفاده از این رسانه‌ها، توجه افکار

عمومی مردم دنیا، به خصوص غرب را به عملکرد غیرقابل قبول دولت‌هایشان در کشورمان و نیز ماهیت رژیم ضد مردمی شاه جلب کنیم و متقابلاً از این راه بر سیاست‌ها و شیوه‌های عمل این دولت‌ها اثر بگذاریم. سفر به پاریس این امکانات را در دسترس ما قرار داده بود. حضور رهبر انقلاب در شکل و شمایل یک روحانی، طرز زندگی و رفتار روزانه او به اندازه کافی برای رسانه‌های غربی جالب و بحث‌انگیز بود. آن‌ها عادت کرده بودند که رهبران انقلاب‌ها را در کسوت غربی، در دفاتری مجهز و پشت میزهای اداری کم و بیش لوکس ببینند. برای آن‌ها جالب بود که با پیرمردی روبرو باشند که روی زمین و در یک اتاق محقر نشسته است و قدرت شاه/ایران را، که از مقتدرترین سران کشورهای منطقه و مورد حمایت قاطع قدرت‌های بزرگ دنیا بود، به چالش بکشد.

اما مسأله اساسی و مهم برای ما مصاحبه فقط با خبرنگاران ایرانی و انعکاس مطالبات جنبش در روزنامه‌های/ایران نبود بلکه استفاده از موقعیت سیاسی پاریس برای انعکاس مطالبات ملت/ایران در سطح جهانی بود و این یکی از انگیزه‌های ما در متقاعد کردن آیت‌الله خمینی برای سفر به پاریس بود.

بنابراین قابل پیش‌بینی بود که استقرار در نوفل‌لوشاتو به طور طبیعی موجب شود که: اولاً در داخل ایران فشاری به نفع باز شدن فضای مطبوعات ایجاد می‌کند و اخبار فعالیت‌ها منعکس می‌شوند.

ثانیاً هدف بزرگتر ما جلب توجه رسانه‌ها و افکار عمومی مردم غرب به این پدیده بود. اما برای بهره‌گیری از این امکانات، شناخت ماهیت و طرز کار این رسانه‌ها نیز اهمیت بسزایی داشت. روشنفکران اسلامی همراه و همگام آیت‌الله خمینی در پاریس، عموماً و اکثراً، به دلیل سال‌ها اقامت در غرب و بررسی و مطالعه این رسانه‌ها، با طرز کار رسانه‌های عمومی کم و بیش آگاه بودند و نیز می‌توانستند، امکانات این رسانه‌ها را به نفع اهداف جنبش به کار گیرند. مروری بر این بخش از فعالیت‌های انجام شده در نوفل‌لوشاتو طی ۱۱۸ روز اقامت در این دهکده، نشان می‌دهد که ما در مجموع پیروز بودیم. آیت‌الله خمینی نزدیک به ۲۰۰

مصاحبه یا بیشتر انجام دادند. بررسی محتوای این مصاحبه‌ها از هماهنگی و انسجام از مواضع اعلام شده حکایت می‌کند. برای یک شخصیت روحانی حوزوی که عادت به یادداشت کردن مطالب قبل از صحبت کردن ندارد، این انسجام در خور توجه است. آیت‌الله خمینی زیرکی سیاسی خاصی داشتند، اما این به تنهایی کافی نبود. این انسجام نتیجه‌ی شیوه‌ی عملی است که ما در آن جا اتخاذ کرده بودیم. اولین خبرنگار ایرانی که از پاریس گزارش سفر به پاریس را به ایران فرستاد آقای منصور تاراجی از روزنامه‌ی اطلاعات بود. آیت‌الله خمینی هنوز در آپارتمان آقای دکتر غضنفرپور بودند. تاراجی گزارشی که تهیه کرده بود برای من خواند. (به توصیه‌ی یکی از سردبیران اطلاعات که در همان روزها در پاریس بود و به محل اقامت آیت‌الله خمینی آمده بود). در این گزارش خبری آمده بود که محل اقامت آیت‌الله خمینی در منزل آقای بنی‌صدر است. تاراجی احتمالاً بی‌خبر از برخی از مسائل این گزارش را تهیه کرده بود. اما برداشت و قضاوت این بود که علاقه‌مندان آقای بنی‌صدر از اقامت آیت‌الله خمینی در منزل غضنفرپور می‌خواهند بهره‌برداری کنند. همان‌طور که گفتم منزل غضنفرپور در محله (کاشان) Cachan در حومه پاریس بود. منزل بنی‌صدر هم در همین محله در نزدیکی همان ساختمان واقع بود. یکی از خبرنگاران زن ایرانی هم طی یادداشتی برای من از چاپ مصاحبه‌ای در روزنامه ایران پست خبر داد.^(۱)

در جای دیگری شرح داده‌ام که بعد از مراجعه نمایندگان دولت فرانسه و اعلام محدودیت‌ها و روی آوردن همه روزه تعداد کثیری از ایرانیان برای ملاقات با آیت‌الله خمینی، مسأله امنیت به طور جدی‌تری عنوان شد. چند روز بعد از طرف دولت فرانسه مأمورانی در اطراف ساختمان گمارده شدند و رفت و آمدها را زیر نظر گرفتند. آیا این اقدام برای امنیت آقا بود یا برای جمع‌آوری اطلاعات از اطرافیان آیت‌الله خمینی و دیدارکنندگان ایشان. بعد از پیروزی انقلاب منابع خبری گزارش کردند که که نهادهای امنیتی آمریکا برای رصد کردن فعالیت‌های ما در ستاد انقلاب در نوفل‌لوشاتو، در خانه‌ای در نزدیکی محل اقامت آیت‌الله خمینی

مستقر شده بودند.^(۲) آنچه برای ما مهم بود، در مرحله اول امنیت افراد و فعالیت‌ها و دوم رساندن پیام مردم/ایران به مردم جهان.

به هر حال خبرنگاران سمج برای کسب خبر و مصاحبه هجوم آورده بودند. ما هم از این امر استقبال می‌کردیم. در دنیای کنونی، با توسعه وسایل ارتباط جمعی، رسانه‌ها یکی از مؤثرترین ابزارهای تبلیغات سیاسی هستند. ما از این رسانه‌ها شناسایی نسبتاً خوبی داشتیم، وابستگی آن‌ها را می‌دانستیم و از نقاط ضعف آن‌ها هم آگاه بودیم. می‌دانستیم که چگونه می‌توانیم از این رسانه‌ها برای پیشبرد انقلاب استفاده کنیم.

اما نمایندگان دولت فرانسه رسماً برای فعالیت‌های آیت‌الله خمینی محدودیت‌هایی قائل شده بودند. آیت‌الله خمینی علاقه و اعتقادی به رعایت محدودیت‌های اعلام شده نداشتند و با صراحت می‌گفتند که اگر نتوانم در پاریس بمانم از این فرودگاه به فرودگاه دیگر می‌روم تا پیام ملت را به دنیا برسانم. ما هم ضمن آنکه اعتقادی به رعایت این محدودیت‌ها نداشتیم و رعایت آن‌ها را نقض غرض می‌دانستیم، به دنبال راهی بودیم که این ممنوعیت را بشکنیم. اما به صورتی که مانع کارهای بعدی نشود. علاوه بر این جوّ سیاسی ایران سخت متلاطم بود. سیاست دولت فرانسه نمی‌توانست جدای از جوّ سیاسی ایران باشد. تلگراف‌ها و دسته گل‌ها و واکنش‌های وسیع مردم ایران در برابر فرانسه به مناسبت سفر و هجرت به پاریس بدون شک بر موضع‌گیری دولت فرانسه، حداقل در کوتاه مدت اثر گذاشته بود. اما ما راهی نداشتیم که بفهمیم سیاست واقعی دولت فرانسه چیست؟

در گام اول ما باید دستور دولت فرانسه را مبنی بر منع مصاحبه با رسانه‌های فرانسوی علیه دولت ایران لغو کنیم. برای این منظور صادق قطب‌زاده که مسئول روابط بین‌المللی نهضت آزادی ایران - خارج از کشور بود و آشنایی گسترده‌ای با محافل مطبوعاتی فرانسه داشت، نظرش را با من مطرح و مشورت کرد. او توضیح داد که سردبیر روزنامه فیگارو، که یک روزنامه محافظه کار و دست‌راستی است، روابط نزدیک با رئیس جمهور فرانسه دارد. قطب‌زاده با سردبیر آن آشنایی داشت. او گفت

اگر بتواند فیگارو را به مصاحبه با آیت‌الله خمینی راضی کند، این سد شکسته خواهد شد. روابط ویژه سردبیر فیگارو با رئیس جمهور به او امکان می‌دهد مصاحبه را چاپ کند. چاپ مصاحبه فیگارو با آیت‌الله خمینی یعنی شکستن این دستور و باز شدن راه برای مراجعه و مصاحبه سایر روزنامه‌ها و مجلات. با انتشار مصاحبه آیت‌الله خمینی در روزنامه فیگارو ما عملاً جلوی اعتراض‌های احتمالی بعدی دولت فرانسه در مورد انتشار مصاحبه‌های دیگر روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی را می‌گرفتیم. با پیگیری صادق قطب‌زاده سردبیر فیگارو درخواست مصاحبه با آیت‌الله خمینی را مطرح کرد و ما از آن استقبال کردیم.

این برنامه با موفقیت اجرا شد. البته کسانی بودند که به این نکات ظریف توجه نداشتند و به شدت با صادق و مصاحبه با یک روزنامه دست راستی فرانسه مخالفت کردند. اما پیامدهای مطلوب آن، این مخالفت‌ها را بی‌اثر ساخت. به این ترتیب اولین مصاحبه سردبیر روزنامه فیگارو تنظیم شد.

همانطوری که پیش بینی کرده بودیم، اولین مصاحبه آیت‌الله خمینی با روزنامه فیگارو، با وجود برخی ایرادات به آن، مشکل ممنوعیت مصاحبه‌ها را حل کرد. فرض ما این بود که با این مصاحبه ما می‌توانستیم بفهمیم که محدودیت‌ها از طرف دولت فرانسه واقعاً چقدر جدی است؟ مسلماً اگر فرانسوی‌ها در این مسأله جدی بودند، سردبیر و مدیر مسئول روزنامه فیگارو حاضر نمی‌شد با آیت‌الله خمینی مصاحبه کرده و آن را منتشر سازد. انتشار مصاحبه بر ما روشن می‌ساخت که دولت فرانسه در مسأله ممنوعیت‌ها چندان جدی نیست و اگر برنامه مصاحبه‌ها شروع شود، دولت فرانسه آن را نادیده خواهد گرفت. ما این موضوع را نمی‌توانستیم با انتشار مصاحبه توسط سایر روزنامه‌ها، از قبیل لوموند، بفهمیم. چرا که این مطبوعات یا مخالف دولت حاکم در فرانسه و یا بی‌تفاوت بودند و آن‌ها به هر حال به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های عنوان شده دولت فرانسه اهمیتی نمی‌دادند چه بسا برای ابراز مخالفت و دهن کجی به دولت وقت مصاحبه کرده و منتشر می‌ساختند. البته دولت فرانسه نمی‌توانست مانع آن‌ها بشود. اما مسلماً می‌توانست

مانع فعالیت‌های بعدی ما بشود. لذا از طریق مصاحبه باروزنامه فیگارو و انتشار آن ما می‌توانستیم کل مسأله ممنوعیت‌ها را ارزیابی کنیم.

علاوه بر صادق قطب‌زاده سایر ایرانیان فعال و هوادار آیت‌الله خمینی در پاریس، آقایان بنی‌صدر، دکتر صادق طباطبایی و... هر یک با روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های فرانسه یا آلمان آشنایی و ارتباط داشتند و ترتیب مصاحبه‌ها را می‌دادند. اما همه روزه‌ها خبرنگار از سرتاسر جهان به نوفل‌لوشاتو می‌آمدند و برای مصاحبه مراجعه می‌کردند. مسؤولیت برنامه‌ریزی این مصاحبه‌ها، عموماً بر عهده من بود. شیوه کار من این بود که اولاً هیچ درخواستی را رد نمی‌کردم (استثناً درخواست مصاحبه لی ماسی Leie Maissi خبرنگار روزنامه اسرائیلی هارتس - در ۱۶ آبان ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۸/۱۱/۷ - و یوسف مازندی را رد کردم). ثانیاً از خبرنگاران می‌خواستم که پرسش‌های خود را به‌طور کتبی بنویسند و بدهند. توجیه من این بود که سؤالات باید برای آیت‌الله خمینی ترجمه شوند و جواب آن‌ها را بگیریم و سپس جواب‌ها ترجمه شوند و بعد در یک دیدار حضوری پرسش‌ها و پاسخ‌ها رد و بدل شوند. این شیوه عمل به ما امکان می‌داد که پرسش‌ها و پاسخ‌ها را ویرایش کنیم و انسجام پاسخ‌ها را در نظر داشته باشیم. حتی در مورد مصاحبه تلویزیون‌های سرتاسری آمریکا، من این شرط را مطرح و اجرا کردم. علاوه بر این با اشراف و اطلاعاتی که از وابستگی‌های سیاسی و دینی خبرنگاران و رسانه‌ها داشتیم قبل از مصاحبه، آیت‌الله خمینی را مطلع می‌کردم تا در مورد پاسخ‌های خود آن‌ها را رعایت کنند. اگرچه درخواست خبرنگار روزنامه اسرائیلی را نپذیرفتیم، اما آیت‌الله خمینی مصاحبه با رسانه‌های آمریکایی یا اروپایی نزدیک یا وابسته به محافل یهودی و یا محافظه‌کار را بلاشکال دانستند. این شیوه عمل به ما این امکان را داد که تقریباً از تمام مصاحبه‌ها، از پرسش‌ها و پاسخ‌ها یک نسخه نزد خود داشته باشیم.

به تدریج که تعداد مراجعات زیاد شد، و بسیاری از پرسش‌ها هم تکراری شده بودند، آقای خمینی به سه نفر، آقایان دکتر حسن حبیبی، موسوی خوئینی‌ها و من

اجازه دادند که پرسش خبرنگاران را در چارچوب پاسخ‌های داده شده قبلی، مستقیماً پاسخ بدهیم. برای انسجام در پاسخ‌ها، به گروه سیاسی مستقر در *نوفل‌لوشاتو* مأموریت داده شده بود که از تمام مواضع اعلام شده *آیت‌الله خمینی* در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها فیش‌برداری کنند و جواب‌ها با توجه به مواضع قبلی داده شوند و اگر *آیت‌الله خمینی* به پرسشی جوابی متفاوت با پاسخ‌های قبل می‌دادند، از ایشان می‌خواستیم یا آن را اصلاح کنند یا اگر واقعاً نظرشان عوض شده است، درباره آن توضیح بدهند.

در مصاحبه‌های زنده تلویزیونی، به وضع اتاق محل مصاحبه و وضعیت شخص *آیت‌الله خمینی* نیز توجه می‌شد. به عنوان مثال دست چپ *آیت‌الله خمینی* گاهی می‌لرزید. من از ایشان خواستم که دست چپ را با دست راست زیر عبا نگه دارند. تا مصاحبه‌گر نتواند دوربین را روی دست لرزان ایشان متمرکز کند.

اگر مصاحبه‌گر فرانسوی بود، ترجمه مصاحبه معمولاً با آقای بنی‌صدر یا صادق قطب‌زاده و اگر آلمانی بود توسط آقای دکتر صادق طباطبایی و اگر ایتالیایی بود، توسط یکی از دانشجویان ایرانی از ایتالیا صورت می‌گرفت. ترجمه‌های انگلیسی را اکثراً خود من شخصاً انجام می‌دادم. معمولاً کسانی در حاشیه بودند که دائماً به این ترجمه‌ها ایراد می‌گرفتند. و این اجتناب‌ناپذیر بود. انتخاب واژه مناسب برای یک جمله فارسی نه فقط علم، بلکه هنر است. من شخصاً سعی می‌کردم از واژه‌های انگلیسی که نزدیک‌ترین معنا را دارد، استفاده کنم.

یکی از پرچم‌دارترین مصاحبه‌ها را خبرنگار روزنامه *پیر تیراژ* و معروف نیویورک *تایمز آمریکا* انجام داد. این مصاحبه توسط خانم *فلورا لوئیس*، یکی از سردبیران ارشد این روزنامه انجام شد. خانم *فلورا لوئیس* حدود ۶۵ سال داشت و هنگامی که به من مراجعه و خود را معرفی کرد، دستش را دراز کرد و با من دست داد. این دست دادن موجب جنجال شد. *صادق خلخالی* اعتراض کرد و نزد *آیت‌الله خمینی* سعایت نمود و در گزارش خود نیز مطالبی نادرست اضافه کرده و گفته بود که فلانی با دختران و زنان مراجعه‌کننده به *نوفل‌لوشاتو* دست می‌دهد!

روز بعد آیت‌الله خمینی، بعد از نماز مغرب و عشاء نظر خالخالی را به من بازگو کردند. من از ایشان پرسیدم، شما که یک فقیه برجسته و مرجع تقلید هستید، با توجه به سن این خانم آمریکایی نظرتان را بدهید. ایشان گفتند ایرادی ندارد، افرادی مثل شیخ صادق این مسائل را نمی‌فهمند، اما شما ملاحظه کنید. برای ایشان توضیح دادم که روزنامه نیویورک تایمز یکی از پرتیراژترین و بانفوذترین روزنامه‌های روزانه آمریکاست که در سرتاسر آن کشور توزیع می‌شود. شاه در سال مبالغه‌ناگفتی به روزنامه‌های آمریکا کمک می‌کرد که از او یک چهره مردم‌پسند به آمریکایی‌ها نشان دهند. هنگامی که لوسین ژرژ خبرنگار روزنامه لوموند با آیت‌الله خمینی در نجف مصاحبه کرد. متن فرانسه این مصاحبه در لوموند و ترجمه انگلیسی آن همزمان در گاردین لندن چاپ شد. روزنامه نیویورک تایمز حاضر نشد حتی با دریافت ۱۸ هزار دلار آن را به عنوان آگهی چاپ کند. حالا خبرنگار همان روزنامه با پای خودش آمده بود با آیت‌الله خمینی مصاحبه کند، این یک فرصت مناسبی برای انعکاس مطالبات ملت ایران و دیدگاههای رهبری انقلاب است. من از این رفتارهای بیمارگونه و سعایت‌ها و بدگوئی‌های پشت پرده، به خصوص روحانیان نزدیک به آیت‌الله خمینی، که مرتباً ادامه داشت، عصبانی بودم. من برای آیت‌الله خمینی به پاریس نیامده بودم، بلکه برای کمک و حمایت از مبارزات ملت ایران علیه استبداد سلطنتی و استیلای بیگانگان بر کشورمان، آمده بودم. آیت‌الله خمینی در واکنش به ناراحتی من، گفتند بعضی از این آقایان حوزوی وارد به مسائل امروزی نیستند و سپس در تائید نظر خود گفتند که دو نفر از مدرسین برجسته قم (آقایان خ و ج) در پیغامی از ایشان خواسته‌اند که اعلام کنند زنان حق رانندگی ندارند! بعضی از فقهای سنتی بر این اساس که گویا اسب‌سواری برای زنان مکروه بوده است، رانندگی ماشین سواری را هم همسان با اسب، به عنوان مرکوب، تلقی کرده و رانندگی زنان را مکروه دانسته‌اند. دولت عربستان با حکم فقهی علمای سنی رانندگی زنان را ممنوع کرده است. به آیت‌الله خمینی گفتم اگر شما درباره رانندگی زنان چنین سخنی بگویید من تردید

ندارم که جمع قابل توجهی از زنان از شرکت در تظاهرات خودداری خواهند کرد. بعد از انقلاب وقتی آیت‌الله خمینی همین افراد را به عضویت در شورای نگهبان منصوب کردند واقعاً تعجب کردم. برای من قابل هضم نبود.

شیخ صادق خالقی بعد از انقلاب، در نقل خاطرات خود از سفرش به نوفل‌لوشاتو، داستان این خانم خبرنگار را ذکر کرده است و حرف‌های بی اساس دیگری هم علیه من به آن اضافه کرده است. این خاطرات ابتدا در روزنامه سلام چاپ شد، که جواب او را دادم و روزنامه سلام هم جواب مرا چاپ کرد.^(۳)

درخواست خانم فلورا لویی‌س را برای مصاحبه (سه شنبه ۷ نوامبر ۱۹۷۸ - ۱۶ آبان ۱۳۵۷)، پذیرفتم. اما شرایط مصاحبه را هم گفتم که ابتدا سؤالات را باید بنویسد و تنها همان سؤالات را خواهد پرسید. باید روسری سرکند و لباس مرتب داشته باشد. او با اکراه و بی میلی و کمی هم با مقاومت، هر دو شرط را پذیرفت. این مصاحبه برای ما مهم بود. چرا که می‌دانستیم علاوه بر تمامی مسائل که حاکم بر مطبوعات آمریکایی است - رقابت هم وجود دارد. اگر نیویورک تایمز مطلبی بنویسد واشنگتن پست و سپس بقیه هم حتماً جلو خواهند آمد. به همین دلیل مصاحبه را ترتیب دادیم. انتشار مصاحبه‌ها در مطبوعات غربی در ایجاد زلزله در روحیه مخالفان هم بسیار موثر بود.

روز قبل از این مصاحبه، تلویزیون سراسری آمریکا، سی بی اس، مصاحبه مفصلی با آیت‌الله خمینی کرده بود، که خوب هم برگزار شد. خبرگزاری آسوشیتدپرس نیز همین روز، یعنی ۱۶ آبان، مصاحبه‌ای داشت. اما مطبوعات آمریکایی در مجموع سکوت کرده بودند. مصاحبه و مقاله خانم فلورا لویی‌س در نیویورک تایمز، اولین گزارش در مطبوعات معتبر آمریکا بود و توجه زیادی را به خود جلب کرد. خبرنگار به شرح جزئیات محل سکونت و خصوصیات آیت‌الله خمینی هم پرداخته بود. فرازهایی از این مصاحبه را آورده‌ام.^(۴)

علاوه بر مخبران و روزنامه نگاران، عکاسان حرفه‌ای نیز آمده بودند و مرتب از افراد و برنامه‌ها عکس می‌گرفتند.

در تمام مدتی که ما در پاریس بودیم در حالی که خبرنگاران رسانه‌های جمعی از سرتاسر جهان، روزنامه‌ها و مجلات روپایی و آمریکایی، حتی ژاپنی و عرب، برای کسب خبر و مطلع کردن مردم از مبارزات ملت ایران به نوفل‌لوشاتو آمدند، هیچ خبرنگاری از بلوک شرق، شوروی و چین به ستاد نیامد و مصاحبه‌ای انجام نشد.

روزنامه‌های شوروی، نظیر روزنامه سووئیسکا یا روسیا (۵۷/۱۰/۱۲)، از سیاست آمریکا در منطقه انتقاد و دولت آمریکا را متهم کردند که:

«باتوجه به منافع استراتژیک خود حق ۳۵ میلیون ایرانی را نادیده می‌گیرد و... اقدامات آمریکا در ایران منجر به گسترش تشنج در این قسمت از جهان خواهد شد.»

اما مقامات دولت شوروی، از پیروزی انقلاب اسلامی در مرزهای جنوبی کشورشان خوشحال نبودند. در ۱۳ آبان ۱۳۵۷، به موجب خبر آژانس فرانس پرس از مسکو روزنامه پراودا به رهبران مذهبی ایران حمله کرد:

«پراودا رهبران مذهبی ایران را متهم کرده است که برای رسیدن به هدف‌های ویژه خود، توده‌های مردم را به قیام و شورش وادار کرده‌اند.»

همانطور که پیش از این گفتم آمار دقیقی از مصاحبه‌های آیت‌الله خمینی در طی ۱۱۸ روز اقامت در نوفل‌لوشاتو در دسترس نیست. موسسه نشر و حفظ آثار آیت‌الله خمینی تعداد مصاحبه‌ها را ۱۱۷ مورد گزارش کرده است. اما این رقم دقیق نیست. شاید منظور مصاحبه‌هایی است که متن آن‌ها را دارند. احتمالاً باید بیش از ۲۰۰ مصاحبه انجام شده باشد. دفتر یادداشت‌های روزانه‌ام نشان می‌دهد که در طی ۱۸ روز، از اول تا ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۱ تا ۲۸ دی ماه ۵۷)، ۴۱ مصاحبه به شرح زیر صورت گرفته است:

«دوشنبه ۷۹/۱/۱ جیم کرافت؛ سه‌شنبه ۷۹/۱/۲ کریستین ساینس مونیوتور؛ چهارشنبه ۷۹/۱/۳ سی.اس.ام. گادسل؛ پنج‌شنبه ۷۹/۱/۴ خبرنگار ژاپن، سی بی اس و فیگارو؛ جمعه ۷۹/۱/۵ خبرگزاری خاورمیانه (علی‌السام)، رادیو - تلویزیون آلمان، رادیو بی بی سی - جانپری؛ شنبه ۷۹/۱/۶ بی بی سی، بالتیمور سن، رادیو لوکزآمبورک؛

یکشنبه ۷۹/۱/۷ بی بی سی، رادیو بارسلون؛ دوشنبه ۷۹/۱/۸ نیویورک تایمز، آژانس فرانس پرس، تلویزیون سوئیس، لوموند، فاینانشیال تایمز، آفریقای جوان؛ سه شنبه ۷۹/۱/۹ اکونومیست (آلن رویین)، بی بی سی تلویزیون، رادیو بارسلون، سیگما، نبرد پیوسته؛ چهارشنبه ۷۹/۱/۱۰ اکسپرس، تلویزیون اسپانیا، سوئد، نیویورک تایمز؛ پنجشنبه ۷۹/۱/۱۱ استراموس سنگاپور (یون ایرنچی - به همراه دکتر مجابی)، تلویزیون اتریش، اکونومیست؛ جمعه ۷۹/۱/۱۲ تلویزیون آمریکا - ای بی سی - پیتر جنینگ؛ یکشنبه ۷۹/۱/۱۴ تلویزیون ان بی سی؛ دوشنبه ۷۹/۱/۱۵ گراهام، خبرگزاری ژاپن؛ سه شنبه ۷۹/۱/۱۶ اشترن آلمان، تلویزیون ایتالیا؛ چهارشنبه ۷۹/۱/۱۷ مجله تایم، سندی تایمز؛ جمعه ۷۹/۱/۱۸ رایو تلویزیون بوئنوس آیرس.»

بیشتر این مصاحبه‌ها به صورت کتبی انجام شده است. یک نسخه از این مصاحبه‌ها را با خود داشتم. چندی قبل هر چه را داشتم برای مؤسسه نشر و حفظ آثار آیت‌الله خمینی برای آقای سیدحسن خمینی فرستادم.

در *نوفل‌لوشاتو*، اگرچه مراجعه روزنامه‌ها و خبرنگاران و درخواست مصاحبه با خود من زیاد بود، اکثراً نمی‌پذیرفتم. فهرست مصاحبه‌های انجام شده و مأخذ آن در بخش پیوست‌ها (۵)، آمده است.

۲. گروه بررسی اخبار و تحلیل‌های سیاسی

با استقرار در *نوفل‌لوشاتو* و مراجعات فراوان خبرنگاران وجود یک گروه سیاسی، برای انجام دووظیفه ضروری دیده شد. **وظیفه اول** مطالعه مرتب مطبوعات، بررسی مقالات و تحلیل‌ها درباره ایران و تهیه گزارش‌های سیاسی - تحلیلی.

وظیفه دوم فیش برداری از مواضع آیت‌الله خمینی در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها. برای انجام این مهم من از برخی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، که بعضی از آن‌ها عضو نهضت آزادی هم بودند و مطالعات و

اطلاعات سیاسی نسبتاً خوبی هم داشتند، دعوت کردم تا به پاریس بیایند. از یکی دو نفر از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در پاریس نیز برای بررسی روزنامه‌های فرانسوی دعوت کردم. اسامی اعضای این گروه، تا آن جا که به خاطر دارم، عبارت است از: آقایان محسن سازگارا، حسن عابدی جعفری، هومن، جواد یارجانی، امیر میرخانی، مسعود مانیان، فرهادی، باقر ولی‌بیگ، کیارشی، عبدالکریم سنائی، کریم خلدپناهی... این گروه کار خود را آغاز کرد و هر شب یک گزارش سیاسی - تحلیلی ارائه می‌داد که من صبح روز بعد در اولین فرصت بعد از صبحانه آن را با آیت‌الله خمینی مطرح می‌کردم. این گروه همچنین از مواضع آیت‌الله خمینی دربارهٔ مسائل مختلف، با عناوین مشخص، فیش‌برداری می‌کردند. هر پاسخی که آیت‌الله خمینی به هر پرسشی می‌دادند با این فیش‌ها مقایسه می‌شد و اگر ایشان موضع متفاوتی اتخاذ کرده بودند، یادآوری می‌شد که یا پاسخ را اصلاح کنند یا اگر موضع جدیدی است علت تغییر نظر را توضیح بدهند.

علاوه بر این، هنگامی که حاج محمود مانیان به همراه دکتر سنجابی به پاریس آمد، یک دستگاه تکثیر نوار کاست خریداری و هدیه کرد. مسعود مانیان، فرزند حاج محمود مانیان، مسؤولیت تکثیر نوارهای سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت‌الله خمینی را بر عهده گرفت.

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌ها

۱. نامه یک خانم خبرنگار ایرانی ۱۳۵۷/۸/۲۶

جناب آقای دکتر یزدی

سلام. امیدوارم حالتان خوب و هر لحظه نزدیک‌تر به هدفتان باشید. نسخه‌ای از ایران پست این هفته را که در آن مطالب مربوط به حضرت آیت‌الله خمینی است برایتان فرستادم که به خدمت ایشان هم برده و ما را خوشحال سازید و همان طور که خودتان به من تذکر دادید چون جواب سؤالاتم در متن فرمایش‌های ایشان بود آن را به عنوان مصاحبه با اجازه خودتان چاپ کردم بدون استفاده از کلمه «اختصاصی». با اطلاع از این امر که حاوی بودن این مطالب و درج حقیقت از اوضاع ایران در روزنامه‌های خارجی و رادیو تلویزیون امری است عادی. ولی شما خوب می‌دانید و نیاز به گفتن نیست که برای ما که تمام افراد خانواده در ایران هستند و هر چند ماه یک بار به وطن برمی‌گردیم با داشتن آن حالت خفقان و بی‌عدالتی، این چند نقش را از دید از خدا بی‌خبران بازی می‌کند. با این حال امیدوارم که هم حضرت آیت‌الله خمینی و هم شما اگر در کارم اشتباهی وجود داشت مرا ببخشید. این کارم ادامه دارد. با آرزوی موفقیت برای همه مسلمانان. ایران. نازنین

۲. تلاش «سیا» برای کنترل تلفن آیت‌الله خمینی - نیویورک تایمز ۱۰ مارس ۱۹۷۹: «... مقام‌های آمریکائی گفتند که با گسترش دامنه و اهمیت مخالفت آیت‌الله خمینی با شاه، علاقه «سیا» به فعالیت‌های وی نیز افزایش یافت. در پایان اکتبر دریافتی بودند که گفتگوهای تلفنی آیت‌الله خمینی از ستادش در نزدیکی پاریس به پیروانش در تهران، تأثیر وی را بر رویدادهای ایران به مراتب افزون می‌کند. این نکته، سبب تقویت فکر کنترل تلفن دکتر یزدی برای دستیابی به اطلاعاتی در مبارزه برای سرنگونی شاه شد. به گفته همین مقام‌ها، جرو بحث «سیا» بر سر کنترل تلفن تنها یکی از بگو مگوهائی است که پس از صدور دستور پوزیدنت کارتر روی داده است. مقام‌های طرفدار کنترل تلفن دکتر یزدی می‌گفتند که این دستور کار، دستیابی به «اطلاعات سیاسی» را مجاز می‌داند. ماده ۲۰۱-۲ می‌گوید: «اطلاعاتی درباره توانائی، مقاصد و فعالیت‌های قدرتهای خارجی، سازمان‌ها یا اشخاص یا عوامل آنها، برای تصمیم‌گیری آگاهانه در زمینه دفاع ملی و روابط خارجی جنبه اساسی دارد.»

مخالفان کنترل تلفن، استدلال می‌کردند که جنبش آیت‌الله خمینی شامل «قدرت خارجی» نمی‌شود.

۳. پاسخ به دروغ‌پردازی‌ها و تحریف‌ات خلخالی ۲۰ مرداد ۱۳۷۱ – متن کامل این یادداشت در: «مجموعه آثار، جلد پنجم اسناد نهضت آزادی ایران - مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۸» آمده است.

۴. فراهائی از مصاحبه خانم فلورا لوتیس، سردبیر ارشد روزنامه نیویورک تایمز- نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷):

«پاریس ۶ نوامبر - آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی ایرانیان که ستم‌میل مقاومت در برابر شاه است. امروز گفت او مردم را به جنگ در ایران دعوت می‌کند. اگر شیوه مبارزه سیاسی کنونی به نتیجه نرسد».

نقل چنین مطلبی در اولین پاراگراف گزارش این خبرنگار، جوّ سیاسی محافل دیپلماسی آمریکا را نشان می‌دهد و آن ترس و نگرانی از جنگ داخلی در ایران است. ما این را می‌دانستیم و به همین دلیل معتقد بودیم که اعلام جهاد را باید مثل شمشیر داموکلس بر سر آنان نگه داشت، ولی با مبارزه سیاسی کار را تمام کرد. آن‌ها از شروع جنگ داخلی بیم داشتند. باید از بیم آن‌ها استفاده و شرایط ملت را با همین مبارزات سیاسی بر دشمن تحمیل کرد. نقل بیان آیت‌الله خمینی در اولین قسمت مصاحبه، نشانه تشخیص درست در یک درگیری سیاسی شدید است. گزارش ادامه می‌دهد:

«سؤال کردم که آیا استقرار یک دولت نظامی احتمال جنگ داخلی را بیشتر نکرده است؛ آیت‌الله خمینی جواب داد: ما در گذشته گفته‌ایم که ما امیدواریم این قدرت‌های نظامی نتوانند جنبش ما را سرکوب نمایند و اینکه شیوه کنونی مبارزات ما، شیوه سیاسی، ما را به اهداف خودمان خواهد رسانید، اما اگر این شیوه‌ها کار نکنند. مسلماً ما روش‌های دیگری را برای حل مشکل جستجو خواهیم کرد».

«سؤال کردم آیا این بدان معناست که جنگ داخلی، وی جواب داد: بله».

خبرنگار سپس وضع مسکن آیت‌الله خمینی را گزارش داده است:

«در این مصاحبه کوتاه آیت‌الله از طریق یک مترجم، ابراهیم یزدی، که در هوستن تحصیل کرده است، سخن می‌گفت او در یک خانه‌ای نمای سرخ رنگ در حوالی پاریس که حدود یک ماه قبل که وارد پاریس شد، مسکن گزیده است. مبلمان خانه از اتاق پذیرایی برچیده شده است و کف اتاق با قالی و پتو پوشیده است. اما کاغذهای دیواری اتاق با طرح‌های گل‌های آبی و صورتی ذوق فرانسوی را حفظ کرده است. آیت‌الله عمامه‌ای سیاه و عبایی

سیاه و لبادهای خاکستری و پیراهنی سفید در بر کرده بود و چهار زانو بر زمین نشست و به دیوار تکیه کرده بود. چشمان کوچک و با نفوذش را معمولاً به زیر انداخته بود و فقط گاهی یک نگاه سریعی به ملاقات‌کننده خود می‌اندازد. از مصاحبه‌کننده هم خواسته شده بود که بعد از درآوردن کفش‌ها و پوشانیدن سر و شانه‌ها با یک پارچه سفید بزرگ مربع، به طوری که فقط چشم‌ها بیرون بود، به داخل اتاق برود و بر زمین زانو بزند! سن آیت‌الله اگرچه ۷۸ سال ذکر شده است. اما یزدی گفت که حدود ۸۰ سال دارد. اما پیشانی بلند و صاف او و پوست بی‌رنگش سن او را جوان‌تر می‌نمود. وقتی صحبت می‌کند، صدایش آرام و بدون هیچ‌گونه حرکتی است (ژستی) و انگشتان دراز خود را که ناخنهایش تمیز و کوتاه است به هم گره زده است.»

«مصاحبه تکمیل سؤالات و پاسخ‌های زیادی بود که نوشته شده بودند. جواب‌های او خیلی دقیق بودند. او گفت که شخصی را برای اداره نظام جدید ایران، در صورت سقوط شاه در نظر دارد. اما گفت که او را بعداً معرفی خواهد کرد. آیت‌الله خمینی - آیت‌الله، عنوان بالایی است در میان روحانیت تشیع - گفت که روابط با ایالات متحده مثل سایر کشورها خواهد بود، که «بین دو کشور مستقل وجود دارد»، اما اگر چنانچه سیاست آمریکا به همین صورتی که اکنون هست ادامه پیدا کند، مسلماً هرگز مورد قبول ما نخواهد بود.»

«من سؤال کردم که آیا این پاسخ به آن معناست که او پافشاری خواهد کرد که آمریکایی‌ها باید بروند؟ مترجم اعتراض کرد که سؤالات باید چهارچوب همان سؤالات نوشته شده باشد. اما به هر حال دو سؤال مرا برای آیت‌الله ترجمه کرد و او جواب داد: آن آمریکاییانی که در ایران هستند تا در امور داخلی ما مداخله کنند، حضورشان در تعارض با استقلال ماست و باید بروند». در پاسخ به یک سؤال نوشته شده درباره سیاست نفت که او اعمال خواهد کرد، آیت‌الله به نحوه‌ای که درآمد نفت در حال حاضر مصرف می‌شود حمله کرد و آن را محکوم نمود و در مورد پروژه‌هایی که او گفت: «بی‌فایده و خطرناک و ناسالم برای کشور ما هستند، نظیر خریدهای عظیم اسلحه، که نفعی برای اکثریت مردم فقیر ما ندارد.» این سیاست بدون شک قابل قبول نخواهد بود و به کلی تغییر داده خواهد شد. فروش و تولید نفت بر اساس منافع و مصالح ملت ما خواهد بود. وقتی برای توضیح بیش‌تر اصرار کردم، آقای یزدی - مترجم - گفت که «معنای بیان آیت‌الله این است که سیاست کنونی فروش نفت غیرقابل قبول است اما تغییرات باید توسط دولت آینده انقلاب بررسی شده و

اجرا گردد». در حالی که آیت‌الله هم چنان درخواست خود را تکرار می‌کرد که شاه باید برود و نظام شاهنشاهی جایش را به «جمهوری اسلامی» بدهد، تنها در پاسخ به یکی از سؤالات بود که نوع حکومت مورد نظر آیت‌الله کمی معلوم می‌شود. در پاسخ به سؤال دربارهٔ روابطی که آن‌ها با ملت‌های عرب خواهند داشت، او گفت: «ما از سیاست‌های آنان راضی نیستیم. آن‌ها سیاست‌هایشان اسلامی نیست. و اصول عدالت اسلامی را رعایت نمی‌کنند. اگر دولت‌ها اصول اسلامی را بپذیرند و با مردم خود با عدالت رفتار کنند، نگرش ما به آن‌ها برادرانه خواهد بود. اما در مورد مردم عرب، ما به آن‌ها نزدیک هستیم و احساس برادری می‌کنیم. در مصاحبه اجازه سؤالات بیشتر روشن‌گرانه را نمی‌دادند! اما پس از اتمام مصاحبه از یزدی سؤال کردم که آیا منظور آیت‌الله تمامی دولت‌های عربی است، او گفت بله تمام دولت‌های عربی یکی هستند. آیت‌الله گفت: که اقلیت‌های مذهبی، از جمله مسیحیان و یهودیان، در جمهوری اسلامی مورد حمایت عدالت اسلامی قرار خواهند گرفت و در انجام مراسم مذهبی خودشان آزاد خواهند بود. صرف‌نظر از اصرار آیت‌الله در «جمهوری» بودن حکومت آینده، و شرکت مردم در آن، بیانات متعدد آیت‌الله خمینی در فرانسه خیلی کم به مشخصات حکومتی که می‌خواهد در ایران برقرار سازد پرداخته است. آقای یزدی و سایر اعضای گروه [آیت‌الله] خمینی در پاریس مدام می‌گویند که موضع آیت‌الله خیلی روشن است. اما وقتی به جزئیات می‌رسد، جواب معمولاً این است که: این بستگی به مردم دارد! یا این که باید بر اساس مصالح مردم باشد».

«معمولاً در صحن باغ زائرین و مریدان بسیاری پرسه می‌زنند. در دیوار باغ تابلویی زده شده است که «آیت‌الله خمینی سخنگو ندارد». بسیاری از عکاسان و خبرنگاران ساعت‌ها در کنار جاده انتظار می‌کشند. دو اتوبوس پلیس فرانسه در اطراف دهکده آرام نوفل‌لوشاتو پراکنده هستند تمامی اشخاص را زیر نظر دارند و گاهی اوقات آن‌ها در واکی تاکی یا بی‌سیم‌های دستی نجوا می‌کنند. اما آن‌ها در کار اشخاصی که می‌آیند و می‌روند دخالتی نمی‌کنند»

۵. متن مصاحبه‌هایی که در پاریس انجام داده‌ام در: «مجموعه آثار نهضت آزادی ایران، جلد دوم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۸» آمده است.

فهرست این مصاحبه‌ها:

سقوط شاه و خلاء قدرت - بخشی از مصاحبهٔ یک خبرنگار انگلیسی

میزگرد سرتاسری تلویزیون پی بی اس آمریکا - ۲۴ آذر ۱۳۵۷

(در باره این مصاحبه در پایان این قسمت توضیحاتی داده‌ام.)

۳۹۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

تاریخ مراجعت امام خمینی و ترکیب دولت موقت - اطلاعات ۱۳۵۷/۱۰/۲۸
واکنش به خبر انتقال هواپیماهای اف ۱۴ از ایران به عربستان سعودی. مصاحبه با
خبرگزاری فرانسه.

تکذیب خبر اسرائیلی‌ها کیهان - ۱۳۵۷/۱۱/۲

در تدارک بازگشت - اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۴

پلیس فرانسه بر شدت محافظت از جان امام خمینی افزود. اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۴

آیت‌الله خمینی در هر شرایطی می‌آید - آیندگان، پنج‌شنبه ۵ بهمن ۱۳۵۷

مردم خواستار اسلحه هستند. کیهان ۱۳۵۷/۱۱/۵

هیچکس حق ندارد مزاحم آزادی مردم شود کیهان ۱۳۵۷/۱۱/۵

مخالفان رژیم شاه برنامه معینی دارند. کیهان ۱۳۵۷/۱۱/۹

امام خمینی نقش هادی ملت را خواهد داشت - بی بی سی ۱۳۵۷/۱۱/۴

تکذیب خبر مجله روز الیوسف - اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۹

توضیحاتی در باره میزگرد سرتاسری تلویزیون پی بی اس آمریکا - ۲۴ آذر ۱۳۵۷

در اواخر دسامبر ۱۹۷۸ (اوایل دی‌ماه ۵۷)، از طرف تلویزیون ملی PBS به آمریکا دعوت
شدم تا در مناظره‌ای با شرکت کیسینجر، وزیر امور خارجه دولت نیکسون و یکی از
حامیان بسیار جدی شاه شرکت کنم. این فرصت بسیار خوبی برای رسانیدن صدای
انقلاب ملت ایران و بیان مواضع و مطالبات مردم بود. با آیت‌الله خمینی مشورت کردم،
ایشان هم آن را تأیید و حضورم را تأکید کردند. به واشنگتن رفتم. کیسینجر به بهانه سفر
به این برنامه نیامد، اما معاونش، جوزف سیکسکو را فرستاد. این مناظره حدود یک ساعت
به طول انجامید و زنده، بدون دخل و تصرف در مطالب و بحث‌ها، به طور مستقیم پخش
شد. در این مناظره من با اشاره به نقش دولت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و ساقط
کردن دولت ملی دکتر مصدق ویژگی‌های انقلاب ملت ایران را در دو بعد ضداستبدادی و
ضداستیلای خارجی شرح دادم و بر این مسأله پافشاری کردم که شاه رفتنی است و کار او
تمام است و هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند او را حفظ کند. تلاش آمریکا نیز برای نگه
داشتن او بی‌فایده است. یکی از اشعار بومی مردم آمریکا را خواندم که مضمونش این
است:

پیام رسانی: مصاحبه با رسانه‌ها □ ۳۹۳

«کوتوله بی‌قواره نشست روی دیوار، کوتوله بی‌قواره سقوط کرد و درهم شکست. تمامی مردان شاه و تمام اسبان شاه هرگز قادر نخواهند بود کوتوله بی‌قواره را سر هم کنند و به هم وصله زنند»

بعد از انجام مصاحبه، کارگردان این برنامه، مرا به شام دعوت کرد. او در ضمن گفت که آقای هنری پرشت، مسؤول میز ایران نیز می‌خواهد شما را ببیند و اگر مانعی نداشته باشد، او را هم برای شام دعوت کنم. من هم موافقت کردم. در هنگام شام، هنری پرشت درباره مسائل ایران با من صحبت کرد. از اطلاعات ناقص او درباره ایران بسیار تعجب کردم. او حتی نام دکتر شریعتی را هم نشنیده بود و نمی‌دانست کیست تا چه رسد به تحولات درونی نیروهای سیاسی در ایران. به طعنه به او گفتم که شما در آمریکا درباره سوسک‌های خانگی، مطالعات فراوانی دارید. اما درباره ملت‌هایی که منافع کلان شما با سرنوشت آن‌ها گره خورده است اطلاعات بسیار ناچیزی دارید. در آن موقع من به منابع دسترسی نداشتم تا این بی‌اطلاعی آن‌ها را از رویدادهای ایران ارائه بدهم. اما بعد از انقلاب و اشغال سفارت آمریکا در تهران در اسنادی که دانشجویان خط امام منتشر کردند، نکته‌های متعددی در بی‌اطلاعی یا اطلاعات غلط و نادرست آمریکایی‌ها از مسائل ایران و فعالان سیاسی به چشم می‌خورد.

بخش دوم

دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک

مقدمه

سفر آیت‌الله خمینی به پاریس در نیمهٔ دوم سال ۵۷ و اقامت در نوفل‌لوشاتو نقطهٔ عطف و موجب جهشی بزرگ در مسیر رشد یابندهٔ حرکت ضداستبدادی و ضداستعماری ملت ایران شد. در اثر این مسافرت حرکت ملت ایران از یک مبارزه محدود داخلی علیه استبداد سلطنتی به یک واقعه بزرگ بین‌المللی تبدیل شده و نوفل‌لوشاتو قرارگاه مرکزی حرکت و مرکز مراجعات گسترده و متنوع و تماس‌ها و ارتباطات بین‌المللی در ابعاد گوناگون گردید.

از مراجعان هموطن ایرانی که بگذریم مراجعات و تماس‌های نوفل‌لوشاتو را می‌توان به چند گروه مشخص تقسیم نمود.

اولین گروه از مراجعین را خبرنگاران خارجی که عمدتاً غربی بودند، تشکیل می‌دادند. این مراجعات از روزهای اول ورود آیت‌الله خمینی به پاریس آغاز شده و تا آخرین لحظات اقامت در نوفل‌لوشاتو ادامه یافت. در مورد این مراجعات در فصل پیشین (بخش پنجم) توضیح داده‌ام.

گروه دوم از مراجعان، نمایندگان دولت فرانسه بودند که از بدو ورود آیت‌الله خمینی به پاریس شروع شد و تا آخرین ساعات سفر به ایران ادامه داشت. محتوای تماس‌ها و گفتگوهای نمایندگان دولت فرانسه بیانگر مواضع آن دولت در برابر مبارزات ملت ایران و تحول در آن مواضع بود. متناسب با رشد سریع حرکت ملت ایران در داخل کشور، محتوای تماس‌ها و گفتگوها دگرگون‌شده و سیر تحول مشخصی را در برخوردها و مواضع دولت فرانسه نسبت به انقلاب ایران و رهبری آن نشان می‌دهد. در ابتدا سیاست دولت فرانسه ایجاد محدودیت و اعمال فشار و جلوگیری از فعالیت آیت‌الله خمینی بود. اما سیل تلگرافات از ایران به ژنرال‌ها در مورد اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس و همچنین دیدارهای نمایندگان مردم با سفیر فرانسه در تهران و اهداء دسته‌های گل از یک طرف و

تشدید مبارزات ملت ایران و بروز علائم مشهود سقوط قریب‌الوقوع شاه و نگرانی دولت فرانسه از منافع آینده‌اش در ایران موجب تغییرات در سیاست این کشور گردید. و در آخرین مرحله به طور محسوس به حمایت یا لااقل تظاهر به پشتیبانی از انقلاب ایران منتهی شد. گزارش این تماس‌ها به طور نسبتاً کامل در بخش اول همین فصل آمده است.

گروه سوم پیام‌های دولت آمریکا بود که ابتدا توسط دولت فرانسه و سپس از طریق معرفی نماینده رسمی آن دولت صورت گرفت. این تماس‌ها و پیام‌ها نیز تا آن جا که نویسنده از آن‌ها مطلع بوده و یادداشت‌های مربوط به آن‌ها در دسترس بوده‌اند، جمع‌آوری و در بخش دوم این فصل آورده شده است.

آنچه در مورد این بخش از تماس‌ها و پیام‌ها و گفتگوها باید متذکر شد این است که اولاً ابتکار شروع آن از جانب آمریکائیان بوده است و ثانیاً تماس‌ها از زمانی شروع شد که کلیه شواهد و علائم، سقوط رژیم شاه را اجتناب‌ناپذیر نشان می‌داد و مقامات دولت آمریکا به شکست قطعی رژیم و پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت‌الله خمینی پی برده بودند. بنابراین تماس‌ها و گفتگوهای آنان با آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو و با اعضای شورای انقلاب در تهران به منزله «مذاکرات برای تسلیم شدن» به انقلاب ملت ایران محسوب می‌شد. در اینجا توجه علاقه‌مندان به تاریخ انقلاب و نکته‌سنجان را به این مطلب جلب می‌کنم که شناسائی دقیق و ارزیابی صحیح علت تماس مقامات دولت آمریکا با رهبر انقلاب از اهمیت خاصی برخوردار است که به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت!

توجه به این نکته و بحث درباره آن از این جهت ضروری است که دشمنان دانای ایران و انقلاب ملت صبور و زحمتکش ایران کوشش دارند تا اصالت انقلاب ملت را انکار کنند و واژگونی سلطنت را معلول اعمال قدرت و نظر سیاست‌های بیگانه نشان دهند. متأسفانه دوستان نادان نیز ندانسته با رفتار و گفتار خود به این تصور و توهم دامن می‌زنند.

محور اصلی این تلاش‌ها این است که با انتساب این انقلاب به سیاست‌های خارجی، مردم ما را قانع سازند که خود کسی نبوده و نیستند و قدرتی ندارند و هیچ‌گونه تغییر و تحولی در *ایران* بدون اجازه و تصویب بیگانگان امکان‌پذیر نیست. به وجود آوردن و بهره گرفتن از چنین عقده‌حقراتی در ملت‌های تحت ستم و ظلم استبداد داخلی یا استعمار خارجی از شگردهای شناخته شده و قدیمی صاحبان زر و زور و تزویر است.

مبلغان چنین تفکراتی، قیام تنباکو، انقلاب مشروطه، نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت و سایر جنبش‌های مردمی و بالاخره انقلاب اسلامی *ایران* را مولود برنامه‌های قدرت‌های خارجی می‌دانند و چنین می‌پندارند که ملت *ایران* همیشه خاموش و مرده بوده و در هیچ زمانی حرکتی مستقل از وابستگی و اتکاء به ابرقدرت‌های شرقی یا غربی از خود بروز نداده است. بی‌شک چنین تفکری از یک طرف تنها می‌تواند به نفع سیاست‌های خارجی و ایادی داخلی وابسته به آنها تمام شده ملل مستضعف را در یوغ اسارت نگاه دارد و از طرف دیگر از واقعیت‌های تاریخی به دور است. ملت *ایران* دارای سوابقی ممتد و طولانی در مبارزه علیه ستم و ظلم، در اشکال گوناگونش بوده و می‌باشد و نسبت دادن مبارزات ملت *ایران* و شخصیت‌های خدمتگزارش به سیاست‌های خارجی ظلمی فاحش و بارز در حق این ملت محروم و صبور و زحمتکش است.

تماس و گفتگوهای رهبران مبارزات دینی و غیردینی با سران و نمایندگان دشمن در طی مراحل مختلف مبارزه امری متداول بوده و هست. پیامبر گرامی *اسلام* در مراحل مختلف از رسالت خود پیشنهاد دیدار و گفتگو با سران دشمن را رد نکردند، بلکه از هر فرصتی برای پیشبرد هدف استفاده کردند. در انقلاب‌های معاصر جهان (در جنگ ویتنام) نیز این روش معمول بوده و به هیچ‌وجه به عنوان سازش تلقی نشده است. علاوه بر این عقب‌نشینی دشمن در برابر حرکت‌های مردمی و تلاش برای اینکه بتواند ضمن عقب‌نشینی حداقل ضرر را بدهد نیز امری طبیعی، رایج و شناخته شده است. نگرش مدبرانه صحیح و منطقی، تماس و دیدار

و گفتگو با دشمن را نفی و طرد نمی‌کند، بلکه چنین حکم می‌کند که نفع مملکت و انقلاب در آن است که ضمن قبول این تماس‌ها، در گفتگوها با قاطعیت و بدون بروز کمترین تزلزل و یا تردید در برابر دشمن با مسائل برخورد شود.

در مورد تماس آمریکائی‌ها با آیت‌الله خمینی، توجه به متن گفتگوها به خوبی نشان می‌دهد که در هیچ یک از آن‌ها مطلبی که نشانه ضعف و یا عقب‌نشینی از مواضع باشد، گفته نشده است. بلکه برعکس محتوای پیام‌ها و مطالبی که مطرح شده‌اند عموماً ضعف و سردرگمی و عقب‌نشینی و تسلیم اجباری آمریکا را نشان می‌دهد.

اگر دولت آمریکا در اجرای سیاست‌های خود، چه در حفظ شاه و ادامه سیاست سرکوب و اختناق و چه حفظ سلطنت با دادن آزادی‌های محدود و حساب شده و بدون شاه از طریق شورای سلطنت و انتخابات نسبتاً آزاد موفق به حفظ مجموعه رژیم و پایگاه‌های مطمئن خود بود و می‌توانست مانع پیروزی نهائی انقلاب ملت ایران بشود، مطمئناً حاضر به قبول کمترین عقب‌نشینی نمی‌شد. آمریکائیان زمانی به واقعیت انقلاب اسلامی ایران پی بردند و خطر قریب‌الوقوع را عمیقاً احساس کردند که اصلی‌ترین پایگاه آنان، یعنی ارتش در معرض از هم گسیختگی قرار گرفت. پایگاه اصلی آمریکا در ایران، که حتی حفظ رژیم شاه هم به انسجام آن بستگی داشت، ارتش بود.

مستشاران آمریکائی از سال ۱۳۲۳ وارد ارتش شاهنشاهی شدند. ارتش شاهنشاهی که به تدریج از جهت تعلیمات و سازماندهی و سلاح و فرهنگ و وظیفه و جهات دیگر طبق برنامه‌های استراتژیک آمریکا در ایران و منطقه شکل گرفته بود، به تنها پایگاه قابل اعتماد برای آمریکا تبدیل شده بود. بزرگترین هیئت مستشاران نظامی آمریکا، در خارج از ایالات متحده، در ایران مستقر شده بود. هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران بر ارتش شاهنشاهی نفوذ و سیطره کامل و همه‌جانبه داشت و با ارتش ایران مانند بخشی از ارتش آمریکا رفتار می‌شد. مقامات دولت آمریکا از زمانی مسأله عقب‌نشینی در برابر انقلاب را به طور جدی مورد توجه قرار دادند که علائم از هم گسیختگی ارتش در برخورد با انقلاب بروز

دبدارها و گفتگوهای دیپلماتیک □ ۴۰۱

کرد. آمریکا زمانی قبول کرد که شاه از ایران برود که مشاهده نمود تنها راه حفظ شاه آن است که ارتش با مردم درگیر شود. درگیری ارتش با مردم منجر به متلاشی شدن ارتش شاهنشاهی می‌شد. امید آمریکا آن بود که با از دست دادن شاه، و حتی رژیم سلطنت بتواند انسجام ارتش را به همان صورت که بود، حفظ کند. حفظ انسجام ارتش شاهنشاهی، با ویژگی‌هایش، ولو با تغییر نام، در درازمدت می‌توانست امیدی برای بازگشت سلطه آمریکا در ایران باشد.

ادامه مبارزات مردم و گسترش فعالیت‌ها، بدنه اصلی ارتش را، به عنوان بخشی از ملت دچار تغییر و تحول کرده بود.

ملت/ایران در جنگ با استبداد سلطنتی و ابرقدرت‌های حامی آن وقتی می‌توانست پیروزی نهائی را به دست آورد که بدنه اصلی ارتش را به خود جذب کند و رژیم را از حمایت آن ناامید سازد.

برای جذب ارتش به انقلاب و جدا ساختن بدنه اصلی از رژیم چند دیدگاه وجود داشت. یک دیدگاه آن بود که در ارتش نفوذ کرده و عناصر موافق را جذب کنند و سازماندهی کنند و در فرصتی مناسب ارتش به نفع ملت کودتا نمایند. دیدگاه دیگر علاوه بر نفوذ در ارتش، طرفدار درگیری مسلحانه با ارتش و پیروزی مسلحانه بود. هیچ یک از این دو دیدگاه به دلایلی نمی‌توانست برای کل انقلاب مفید واقع گردد. اما دیدگاه سوم آن بود که مقابله و رودرروی ما با ارتش باید نه جنگ مسلحانه باشد و نه نفوذ به منظور کودتا، بلکه نفوذ در ارتش باید عمده‌تاً در جهت جنگ سیاسی-روانی باشد. باید بدنه اصلی ارتش را، که فرزندان صادق همین مملکت و مردم هستند، از سران آن، یعنی شاه، امرا و فرماندهان ارتش و به طریق اولی از سلطه مستشاران نظامی آمریکا، جدا ساخت، تا به ملت بیبوندند. تحقق چنین امری باعث آن می‌شد که رژیم عملاً خلع سلاح بشود و نه تنها در کوتاه مدت، بلکه در درازمدت نیز امید سیاست‌های خارجی را به استفاده از ارتش علیه ملت از بین ببرد.

بر اساس این تفکر و دیدگاه بود که از حدود یکسال و نیم تا دو سال قبل از پیروزی انقلاب، آقای خمینی در بیانیه‌های خود ارتش را مورد خطاب قرار

می‌دادند و بدنه اصلی ارتش را به عدم اطاعت از فرماندهی و پیوستن به مبارزه ملت دعوت می‌کردند. این استراتژی پس از مدتی اثرات خود را ظاهر ساخت. از اواسط سال ۵۷، به تدریج فرار از سربازخانه‌ها و عدم تمکین از اوامر فرماندهان شروع شد و به سرعت گسترش یافت به طوری که علائم از هم گسیختگی ارتش بروز کرد. چنین رویدادهایی در داخل ارتش بود که مقامات تصمیم گیرنده آمریکا را در استفاده از ارتش در سرکوب ملت مردد و متزلزل ساخت زیرا مشهود بود که ادامهٔ مقابله گستردهٔ ارتش با مردم انسجام آن را به کلی از بین می‌برد.

تنها در آن موقعیت و با توجه به این نکات بود که آمریکا حاضر شد با دادن چند امتیاز و عقب‌نشینی، ولو به طور موقت، ارتش را برای آینده‌ای ولو دور حفظ کند. حتی اگر این امر مستلزم تسلیم شدن در برابر انقلاب باشد.

تصور و محاسبات آمریکا آن بود که اگر موقتاً در برابر انقلاب عقب‌نشینی نموده و تسلیم شود و انسجام ارتش را به همان صورتی که بود، حفظ کند، مشکلات عظیم بعد از پیروزی انقلاب که بعد از فروکش کردن احساسات و هیجانات مردم از یک طرف و درگیری داخلی رهبران بر سر تصاحب قدرت از طرف دیگر خود را نشان خواهد داد، انقلاب را به قدری ضعیف و آسیب‌پذیر خواهند ساخت که ارتش خواهد توانست به عنوان یک نیروی منسجم وارد میدان شده قدرت را تصاحب کند و راه را برای بازگشت آنان هموار نماید.

این محاسبات بود که دولت آمریکا را آمادهٔ عقب‌نشینی و تسلیم به انقلاب و تماس و گفتگو با رهبری آن کرد. و قبول تماس با آمریکا از طرف رهبران انقلاب نیز برای هر چه بیشتر تسلیم کردن آمریکائی‌ها در برابر انقلاب ملت/ایران بود. این که بعضی از افراد این تماس‌ها را دلیل بر دخالت غربی‌ها، انقلاب توسط غربی‌ها و پیروزی انقلاب را خواست آن‌ها دانسته‌اند، تصوری باطل و نتیجه‌گیری مغرضانه‌ای است. آن‌ها با این نتیجه‌گیری خواسته‌اند تا اصالت انقلاب ملت را زیر سؤال ببرند. رویدادها و انحرافات حاکمان بعد از انقلاب یک مسأله است و اصالت انقلاب ملت مقولهٔ دیگری است.

دبدارها و گفتگوهای دیپلماتیک □ ۴۰۳

تا آن‌جا که نویسنده واقف است گفتگوکنندگان با آمریکائیان در تهران و به طریق اولی در *نوفل لوشاتو*، به این مسأله کاملاً توجه داشته‌اند و از این تماس‌ها و گفتگوها به نفع پیشبرد اهداف انقلاب حداکثر بهره‌برداری را کردند. مشروح مذاکرات که در بخش دوم این مجموعه آمده است، بیانگر این امر می‌باشد.

گروه چهارم مراجعات و تماس‌های نمایندگان اقشار مختلف مردم و گروه‌های سیاسی و یا اسلامی، شخصیت‌های دنیای سوم و جهان اسلام، نمایندگان رسمی و غیررسمی دولت‌های اسلامی و غیراسلامی طرفدار *ایران* در دنیای سوم بوده است. این تماس‌ها بسیار متنوع بوده‌اند و طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند. گزارش این نوع تماس‌ها تا آن‌جا که امکان داشته است در بخش سوم این فصل آمده است. لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه در این مجموعه آمده است مواردی از تماس‌ها و گفتگوهای نمایندگان احزاب و گروه‌ها و یا شخصیت‌های اسلامی — سیاسی دنیای سوم صورت گرفته که متأسفانه یادداشت‌های مربوط به آن‌ها به دست نیامد. از جمله این موارد سفر هیئت نمایندگی *سازمان آزادیبخش فلسطین* به ریاست *فاروق قدومی*، مسئول بخش سیاسی و ارتباطات بین‌المللی آن سازمان، که به منزلهٔ وزیر امور خارجه آن سازمان، دیدار و گفتگوی نماینده دولت *لیبی*، نمایندگان «*جمعیت لبنان*» و «*سازمان مرابطون لبنانی*» (بقایای گروه طرفداران *جمال عبدالناصر*، رئیس جمهور فقید مصر).

برای درک اهمیت تماس‌ها و ارتباطات بین‌المللی در *نوفل لوشاتو* و اثرات آن‌ها در جهت معرفی انقلاب ایران به جهان و تسریع سقوط شاه و تثبیت سنگرهای به دست آمده ملت *ایران* و تسهیل پیروزی نهائی لازم است اولاً به اوج‌گیری جنگ سرد در جهان و حضور ارتش شوروی در *افغانستان*، اوضاع *یمن* و *شاخ افریقا* و ثانیاً به اوضاع و جو حاکم بر کشورمان در آن روزها توجه خاص مبذول گردد و در چنان چهارچوبی به بررسی و اظهارنظر و یا احتمالاً نتیجه‌گیری پرداخته شود. ولی از آن‌جا که هدف از انتشار این مجموعه صرفاً ارائه بخشی از اسناد/انقلاب اسلامی *ایران*، در آن مقطع زمانی بسیار حساس است، شرایط سیاسی و اوضاع و

احوال مملکت در آن زمان مورد بررسی قرار نگرفته است و جز موارد نادری از توضیحات اضافی در این موارد خودداری شده است.

علاوه بر دیدارها و گفتگوهایی که در این مجموعه گزارش شده، احتمالاً ممکن است دیدارها و تماس‌ها و گفتگوهای دیگری نیز صورت گرفته باشند که این نویسنده از آن‌ها مطلع نبوده و بنابراین از محتوا و نتیجه آن‌ها بی‌خبر است.

دیدارها و گفتگوهای دیپلماتیک، در سه بخش تنظیم و ارائه شده‌اند:

- **فصل اول:** دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی
- **فصل دوم:** دیدار نمایندگان دولت آمریکا
- **فصل سوم:** دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌های غیرایرانی

این مجموعه از روی یادداشت‌های آن زمان که در دسترس بوده‌اند با نهایت دقت و امانت و بدون کمترین تغییری تهیه و تنظیم شده است.

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی

در طی اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس، نمایندگان دولت فرانسه چندین بار با ایشان دیدار و گفتگوی رسمی کردند. در این ملاقات‌ها جز در یک یا دو مورد، من حضور داشتم و سخنان نمایندگان رسمی دولت فرانسه را به فارسی یادداشت می‌کردم و برای آیت‌الله خمینی می‌خواندم. سپس جواب‌های آیت‌الله خمینی را یادداشت و سپس ترجمه می‌کردم. این دیدارها به ترتیب تاریخ به قرار زیرند:

۱. اولین دیدار - ۱۶ مهرماه ۵۷

همانطور که در بخش‌های پیشین اشاره کردم، اولین دیدار نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی، دو شب بعد از ورود به پاریس، در محل آپارتمان دکتر غضنفرپور که در اختیار آیت‌الله خمینی گذاشته شده بود، صورت گرفت. در این دیدار آقای دکتر حسن حبیبی و حاج احمد آقا نیز حضور داشتند. نماینده کاخ الیزه، دفتر رئیس جمهور فرانسه، در این دیدار اطلاع داد که از ورود ایشان به فرانسه از قبل اطلاع نداشتند و اگر داشتند اجازه ورود نمی‌دادند. حال که وارد شده‌اید. «حق هیچگونه فعالیت سیاسی ندارید، مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیر فرانسوی ممنوع است.»

واکنش آیت‌الله خمینی این بود که ما فکر می‌کردیم که در فرانسه آزادی هست. در همین مذاکرات روشن و مشخص کردیم که این محدودیت‌ها شامل صدور بیانیه و پیام‌های آیت‌الله خمینی برای ایران نیست، بلکه محدودیت‌ها مربوط است به آنچه در محیط فرانسه صورت می‌گیرد.

۲. دومین دیدار - ۲۲ مهرماه ۵۷

این دیدار در ۲۲ مهرماه ۱۳۵۷ صورت گرفت. دانشجویان ایرانی مقیم پاریس به ابتکار و دعوت اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به مناسبت حضور آیت‌الله خمینی در پاریس جلسه‌ای ترتیب داده بودند و اصرار داشتند که آیت‌الله خمینی در این جلسه حضور پیدا کند. قبلاً هم نمایندگان اتحادیه آمدند و مفصل صحبت کردند. شرکت آیت‌الله خمینی در این جلسه دارای جنبه‌های مثبت و منفی بود. از جهت سیاسی برای شکستن محدودیت‌های دولت فرانسه مفید بود. خصوصاً که دانشجویان ترتیبی داده بودند که بعد از انجام مراسم نماز جماعت و سخنان آیت‌الله خمینی، کنفرانس مطبوعاتی هم برگزار شود. نمایندگان دانشجویان موافقت آیت‌الله خمینی را هم با این برنامه جلب کرده بودند. دانشجویان دعوت‌نامه و اطلاعیه‌هایی در این باره منتشر ساختند. بعد از انتشار این اطلاعیه دو نفر از طرف کاخ الیزه، یعنی کاخ رییس جمهور فرانسه آمدند. در این ملاقات آن‌ها رسماً به آیت‌الله خمینی اطلاع دادند که ایشان نمی‌توانند در برنامه دانشجویان شرکت کنند و اگر در این برنامه‌ها شرکت کنند باید خاک فرانسه را ترک نمایند. آن‌ها در این ملاقات حدود فعالیت‌های قانونی آیت‌الله خمینی را به شرح زیر بیان کردند:

«مصاحبه با خبرنگاران مطبوعات، رادیو و تلویزیون‌های فرانسوی و غیرفرانسوی ممنوع است. شرکت در برنامه‌های نماز جماعت ممنوع است. شرکت در میتینگ‌ها ممنوع است.»

در ضمن این نمایندگان رونوشت نامه رئیس شهربانی کل جمهوری فرانسه را که رسماً ممنوعیت شرکت آیت‌الله خمینی در برنامه دانشجویان را نشان می‌داد به ما دادند. اصل و ترجمه این نامه در پیوست‌ها، مأخذ و یادداشت‌های بخش سوم آمده است.

بعد از این ملاقات، مسأله مورد بحث قرار گرفت. نظر آیت‌الله خمینی این بود که چون کار اصلی و صحنه واقعی مبارزه در داخل ایران است و مصاحبه‌های

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۰۷

خارجی در مرحله دوم اهمیت قرار دارند، بنابراین شرایط و محدودیت‌های دولت فرانسه به طور موقت رعایت گردد. بر این اساس هم از مصاحبه‌های مطبوعاتی و پاسخگویی به سؤالات خودداری نمودند و هم در آن جلسه عمومی شرکت نکردند. این ملاقات در آپارتمان آقای غضنفرپور در حومه پاریس صورت گرفت. چند روز بعد، پس از نقل مکان به نوفل‌لوشاتو، علاوه بر دیدارهای روزانه آیت‌الله خمینی نمازهای جماعت نیز برگزار می‌شد و چون مقامات فرانسوی فیلم‌برداری را ممنوع نکرده بودند، به خبرنگاران عکاس و فیلم‌بردار اجازه داده شد که از مراسم نماز جماعت در محوطه اقامتگاه عکس و فیلم تهیه کنند. در مورد جلسه دانشجویان در جای دیگری توضیح داده‌ام.

۳. سومین دیدار - ۲۰ آذرماه ۵۷ - ۷۸/۱۲/۱۱

سومین ملاقات و گفتگوی نمایندگان رسمی دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی در ۲۰ آذرماه ۵۷، برابر با ۱۱ دسامبر ۷۸ بعد از صدور بیانیه آیت‌الله خمینی در آستانه محرم، با عنوان «پیروزی خون بر شمشیر»، صورت گرفت.

در فاصله ملاقات دوم نمایندگان رسمی دولت فرانسه در ۲۲ مهرماه، تا این ملاقات تغییرات وسیعی در ایران صورت گرفته بود. در این فاصله ما توانسته بودیم برای آیت‌الله خمینی مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی با خبرگزاری‌های خارجی ترتیب بدهیم و موضوع انقلاب مردم ایران را علیه استبداد شاه به یک موضوع بین‌المللی تبدیل کنیم. دولت فرانسه به خاطر منافع اقتصادی فراوانی که در ایران داشت، نمی‌خواست آشکارا در برابر انقلاب بایستد و موضع منفی و ضد آن اتخاذ کند. البته گاه به گاه، بر اثر فشار دولت آمریکا، مقامات دولت فرانسه حرف‌هایی می‌زدند. از جمله، ژیسکاردستن، رئیس جمهوری فرانسه در یک مصاحبه مطبوعاتی، اعلام کرد که دولت فرانسه تحمل نخواهد کرد که یک تبعه خارجی از خاک فرانسه، مردم کشورش را علیه رژیم قانونی آن کشور به قیام دعوت کند.

سومین ملاقات نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی در یک چنین وضعیتی انجام شد. بعد از تعارفات اولیه و معرفی افراد، نماینده وزارت امور خارجه فرانسه که مدیرکل امور کنسولی است، شروع به صحبت کرد.

نماینده دولت فرانسه: «دولتم مرا برای دیدار شما فرستاده است. دولت متبوعه من نهایت احترام را برای شما دارد. نهایت خوشوقتم که این فرصت را به دست آورده‌ام که به دیدار شما بیایم. وزیر و وزارتخانه من توجه زیادی به حضور شما در فرانسه دارند. کشور فرانسه پناهگاهی است برای تمامی کسانی که مشکلاتی دارند و به تمام موارد توجه زیادی داریم.»

«در این دیدار ابتدا توضیحاتی درباره علت حضور در اینجا و این که چرا مرا به این مأموریت فرستاده‌اند برای شما بدهم. من سؤالات سیاسی ندارم. مسؤولیت من در وزارتخانه‌ام، مربوط می‌شود به امور تمامی فرانسوی‌هایی که در خارج هستند و تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم‌اند. تمامی خارجیانی که در فرانسه مقیم هستند و یا از فرانسه عبور می‌کنند و یا پناهنده می‌شوند، با قسمت تحت نظر من سر و کار دارند. من با مسائل سیاسی کار ندارم. تنها کارم با مسائل فرانسوی‌های مقیم خارج و اتباع خارجی در فرانسه است. دلیل حضور من این است که از زمره افراد معدودی هستم که می‌دانند وضعیت خارجی‌ها در فرانسه چیست و معیارها و ضوابط اقامت آن‌ها در فرانسه کدام‌اند!»

«همان‌طوری که احتمالاً می‌دانید رژیم فرانسه دموکراتیک است، خود مردم آن را انتخاب کرده‌اند. مردم می‌توانند آزادانه ابراز عقیده کنند. اتباع خارجی هم وقتی به فرانسه می‌آیند می‌توانند از همان ضوابط تبعیت کنند.»

«دولت فرانسه در مورد فعالیت‌های شما در خاک فرانسه مشکلی دارد که حداقل آن بیان مطالب ایراد شده از جانب شماست. دولت ما با نهایت دقت بیانات دیروز شما را خوانده است به همین دلیل امروز من اینجا آمده‌ام. در بیانات دیروز شما سه مطلب وجود دارد. دعوت به اعتصابات، دعوت به فرار سربازان از ارتش و... دعوت به نافرمانی و ایجاد بلوا.»

«اظهارات شما در این موارد از حد آزادی بیان گذشته است.»

«قانون برای خارجیان، هر کس و به هر ترتیبی، از هر کجا که آمده باشند، چه آمریکا، چه آسیا، یا اروپا یکی است، فرق نمی‌کند، همان قوانین بر همه حاکم خواهد بود. هر خارجی مقیم فرانسه می‌تواند نظام سیاسی کشور خود را مورد انتقاد قرار دهد و ما آن را می‌فهمیم. در سرزمین فرانسه یک فرد خارجی آزاد است. اما برای ما بسیار مشکل است که دعوت به نافرمانی و ایجاد مشکل و بلوا در کشور را بپذیریم. ما علاقه‌مندیم که روی این اصول که همیشه در فرانسه پابرجاست تکیه کنیم. ایجاد تعادل و رعایت این اصول است که حاکم است. کسی که از کشوری تبعید شده است و بر ما وارد می‌شود ممکن است دوست ما باشد یا بالعکس. فرق نمی‌کند. در هر موقعی و در هر وضعیتی قوانین ما برای همه یکسان است.»

«منظور من از آمدن و دیدار شما این است که ناراحتی و عدم رضایت دولت

فرانسه را نسبت به اعلامیه‌ای که دیروز صادر کرده‌اید به شما ابلاغ کنم.»

آیت‌الله خمینی: «من از این که دولت فرانسه، بعد از سختگیری اولیه آزادمان گذاردند قدردانی می‌کنم. البته از دولت فرانسه هم که آزادی در دین و آزادی بشر را محترم می‌شمارد ما همین توقع را در آزادی بیان داریم و خودمان را آزاد می‌بینیم.»

«اما سه یا دو مطلبی را که گفتید اول ناراحتی‌هایتان در مورد فرار سربازان، باید بگویم قضیه سربازی هر وقت این امر قانونی باشد و دولت هم قانونی باشد و مطابق با آرای ملت، سربازگیری را باید خودش اعلام کند که بیایند، خدمت کنند. ایران متأسفانه نه مجلس قانونی دارد و نه شاه قانونی و نه دولت قانونی، اما سربازها را با سرنیزه به سربازخانه می‌برند. ما اعتقاد داریم که شاه و دولت غاصب است و اعتقاد داریم که سرنوشت ما باید در دست خودمان باشد. و اینها با زور سرنیزه حکم می‌کنند. ریشه اختلاف ما با شما در همان اظهار عقیده است. سرباز در یک دولت غاصب سرباز نیست، در یک دولتی که شاه غاصب است و بر ضد تمامی مصالح ملت قیام کرده است، شاه یاغی است نه یک دولت، غاصب است.»

لذا یک قیام مسلحانه هم، شورش نیست، بلکه ضدشورش است. اینها (شاه) شورش کرده‌اند. اگر بگوییم (حرفمان را) جلوگیری از شورش است، ضدشورش است. اینها (ایادی شاه) با قیام مسلحانه حمله می‌کنند به مردمی که باید اختیار دست خودشان باشد.

اگر دولت فرانسه مایل نیست ما حرف حقمان را بزنیم، حرف خود را، که همه آزادند حرف حقشان را بزنند، نگوئیم، ما با ناراحتی به جای دیگری منتقل می‌شویم.»
 نماینده: «آنچه برای ما مطرح است این است که ما در مقام قضاوت نیستیم که شاه درست عمل می‌کند یا آیت‌الله. ما نمی‌خواهیم داخل این مقوله بشویم.»

آیت‌الله خمینی: «شما هیچ وقت به سفارت خودتان در ایران مراجعه کرده‌اید که این کشتارهایی که می‌شود علتش چیست؟ آن‌ها می‌کشند، اسیر می‌کنند! مردم را حبس و تبعید می‌کنند. اینجا دولت فرانسه می‌گوید ما صحبت نکنیم؟ مظالم آن‌ها را نگوئیم؟ آیا این آزادی است؟ اسمش آزادی است!»

نماینده: «ما نمی‌خواهیم از مطالب ما، وقتی می‌گوئیم نمی‌خواهیم جانبداری کنیم، این جور استنباط شود که احساسی نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد نداریم. اما این که گذاشته‌ایم شما کار کنید، یعنی جانبداری می‌کنیم. ما فرق قائل هستیم بین انتقاد به هر شدت و وسعت با بسیج مردم و دعوت به قیام و شورش.»

آیت‌الله خمینی: «به نظر من دولت فرانسه در این امر در اشتباه است. مسأله امر به شورش نیست، علیه شورش است، امر به قیام مسلحانه، ضدشورش است. برای فلج کردن شورش است. دولت فرانسه از شاه جانبداری می‌کند و این اشتباه است. باید از ملت پشتیبانی کنید. شاه رفتنی است، شاه نخواهد ماند، ملت می‌ماند و ملت اصل است، شاه جانی است و برای حیثیت فرانسه ضرر دارد که از یک جانی طرفداری کند. فرانسه که آزادیخواه است در برابر مظلومان و آزادیخواهان، می‌گوید فریاد نزنید تا آن‌ها جنایات خود را نکنند؟ این برخلاف مصالح فرانسه است و فرانسه باید مصالح آتی خود را ببیند!»

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۱۱

نماینده: «جسارت است اگر بخواهم در مقام خودم شما را دربارهٔ مسائلی که می‌گویند متقاعد کنم. ما در این معنایی که می‌گوییم، تنها دربارهٔ مصالح مملکت صحبت نمی‌کنیم بلکه قوانین را رعایت می‌کنیم تا حداکثر آزادی بیان را تأمین کنیم. ما نفوذ کلام و رهبری شما را می‌فهمیم و در نظر داریم. با توجه به تمام اینها، در نهایت صداقت مطلب شما را به اطلاع دولت متبوعهٔ خودم می‌رسانم.»

آیت‌الله خمینی: «شما می‌بینید که مردم ایران و تمامی، حتی ارتشی‌ها، چه احترامی به فرانسوی‌ها که به ایران می‌روند می‌گذارند و می‌دانید که چرا؟ چون من اینجا هستم و داد مظلومیت آن‌ها را سرمی‌دهم. من میل ندارم که این وضع عوض شود. مسائلی که پیش می‌آورد خبرش به ایران برسد، نظرشان را ممکن است عوض کنند و من میل ندارم. من مهمان شما هستم. دولت فرانسه بهتر است تجدیدنظر کند و از اشخاصی که مورد احترام همهٔ طبقات حتی ارتشی‌ها هستند، توجه کند. من مایل هستم دوستی شما با مردم ایران برقرار باشد.»

نماینده: «در هر حال واقعیت این است که من برای بحث در زمینهٔ مسائل سیاسی نیامده‌ام مشکل ما، مشکل دولت فرانسه است. از فرصتی که دادید و مرا پذیرفتید تشکر می‌کنم ما برای شما احترام بسیاری قائل هستیم. اما در هر حال برای آن که نقطهٔ ابهامی نباشد باید عرض کنم که ما از قوانین خود عدول (نمی‌کنیم) این قوانین ما فوق اشخاص است. با نهایت امانت مطالب شما را هم به نظر مقامات بالاتر می‌رسانم و مجدداً تماس می‌گیرم.»

بعد از این دیدار و اعلام محدودیت‌ها بود که روزنامه‌های فرانسه به دولت اعتراض کردند.

۴. دیدار نمایندهٔ ورسای در مجلس شورای ملی فرانسه

در اواخر آبان ماه ۵۷، اوایل نوامبر ۷۸ عده‌ای از وکلای مجلس ملی فرانسه دربارهٔ اقدامات آیت‌الله خمینی در فرانسه دولت را زیر سؤال کشیدند و از این که

یک «توریست» ایرانی فرانسه را مرکز دعوت به شورش علیه دولت «قانونی» ایران کرده است به دولت اعتراض و ابراز نگرانی کردند.

در رابطه با این مسئله مسیو آبوت نماینده مردم منطقه ورسای، همراه با فرماندار منطقه در ۲۰ آبان ماه ۵۷ برابر با ۷۸/۱۱/۱۱ به دیدار آیت‌الله خمینی آمد تا هم با وضعیت اقامتگاه آشنا شده و هم از مواضع ایشان مطلع گردد و بتواند در مجلس ملی فرانسه در برابر مخالفان موضع مناسب اتخاذ کند. ملاقات وی بسیار کوتاه بود و فرصت سؤال و جواب نبود و صرفاً به رد و بدل کردن تعارفات گذشت و آیت‌الله خمینی از مهمان‌نوازی‌های مردم منطقه، به خصوص دهکده نوفل‌لوشاتو تشکر کردند. مسیو آبوت، پس از این، ابراز علاقه کرد که درباره مسائل ایران بحث بیشتری بنماید. مسیو آبوت ضمن ابراز همدردی با مبارزات ملت ایران و مقایسه آن با انقلاب کبیر فرانسه درخواست کرد درباره مسائل ایران توضیحاتی به او بدهیم. در این گفتگو که آقای اشراقی و احمدآقا هم حضور داشتند، یکی از دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه مطالب را به فرانسه ترجمه می‌کرد. من از وی به مناسبت علاقه‌اش و آمدنش به دفتر نوفل‌لوشاتو، همچنین از مهمان‌نوازی‌های مردم نوفل‌لوشاتو و علاقه‌ای که ابراز می‌کردند و نیز از زحمات شبانه‌روزی ژاندارم‌ها و نیروهای امنیتی فرانسه تشکر کردم.

در مورد سؤال او که پرسیده بود اوضاع ایران را چه گونه می‌بینیم؟ شرح دادم که روی کار آمدن دولت /زهاری و تسلط نظامیان اوضاع را وخیم‌تر کرده است. گفتم این ما نیستیم که خشونت به خرج می‌دهیم، بلکه این شاه است که تظاهرات ساده مردم را با گلوله جواب می‌دهد، در مساجد به مردم حمله می‌کند و به صفوف نمازگزاران حمله می‌کند. واضح است مردمی که سالیان دراز تحت فشار بوده‌اند و عزیزانشان کشته شده‌اند و ساده‌ترین اعتراض آن‌ها را با خشونت جواب می‌دهند به طور طبیعی برای ابراز انزجار خود و نشان دادن تنفر خود به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، متوسل شوند.

این ملاقات بسیار دوستانه بوده و حدود یک ساعت طول کشید.

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۱۳

چند روز بعد در ۱۸ آبان (۹ نوامبر) خبرنگار رادیو و تلویزیون هلند طی مصاحبه‌ای مسأله موضع‌گیری عده‌ای از نمایندگان مجلس ملی فرانسه را علیه اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس با ایشان مطرح کرد:

س: «در وضع فعلی فرانسه، بعضی از وکلای مجلس راجع به اقامت شما در فرانسه از دولت سؤالاتی کرده و اظهار نگرانی کرده‌اند. نظر حضرت‌عالی چیست؟»

ج: «ما از دولت فرانسه که همیشه خود را از طرفداران حقوق بشر معرفی می‌کند، انتظار داریم همگام با ما، نهضتی را که علیه ظلم و ستم شاه در ایران برپا شده است و هیچ مطلبی غیر از مطالب مشروع و اولیه حقوق بشر را خواستار نیست تأیید کند و به پشتیبانی ما برخیزد و اگر آزادی‌خواه است، آزادی‌خواهی خود را به اثبات برساند و از ملت فرانسه انتظار داریم که از ملت ایران دفاع نماید. ملتی که زیر پای ابرقدرت‌ها هر روز کشته و زخمی می‌دهد و باز برای حقوق خود دست از مبارزات آزادیخواهانه خود برنداشته است.»

۵. چهارمین دیدار دو نماینده برجسته دولت فرانسه ۳۱ دسامبر ۷۸ - ۱۰ دی ماه ۵۷

پس از ملاقات و مذاکرات مفصل قبلی که در ۲۰ آذر برابر با ۱۱ دسامبر صورت گرفت و طی آن نماینده دولت فرانسه نسبت به برخی از مطالب بیانیه آیت‌الله خمینی که به مناسبت *عاشورای حسینی* صادر کرده بودند، اعتراض کرد و آیت‌الله خمینی جواب‌های تند و قاطعی به او دادند. ملاقات جدید در شرایطی خاص صورت گرفت. که از مدت ویزای سه ماهه آیت‌الله خمینی چند روزی بیشتر باقی نمانده بود و می‌بایستی برای سه ماه دیگر تمدید می‌شد. همه منتظر بودند که ببینند دولت فرانسه چه سیاستی در پیش خواهد گرفت. خبرنگاران مرتب سؤال می‌کردند که اگر دولت فرانسه با تمدید مدت اقامت شما در فرانسه موافقت نکند چه خواهید کرد؟ آقای خمینی مرتب جواب می‌دادند که از این فرودگاه به فرودگاه دیگر، از این کشور به کشور دیگر سفر خواهیم کرد تا صدای مظلومیت ملت ایران را به دنیا برسانم.

انعکاس این پاسخ‌ها در مطبوعات جهانی چنان بود که یک حالت و وضعیت دراماتیک و هیجان‌انگیزی را به وجود آورده بود و همه منتظر بودند که موضع دولت فرانسه روشن شود.

تظاهرات و راه‌پیمایی‌های عظیم میلیونی تاسوعا و عاشورا در تهران و نظم بی‌سابقه آن و شعارهای قاطع علیه شاه، به خصوص در روز دوم (عاشورا)، در سطح بسیار گسترده‌ای در جهان انعکاس پیدا کرد. بسیاری از محافل سیاسی و مراکز خبری جهان بعد از صدور بیانیه آقای خمینی به مناسبت آغاز محرم، پیش‌بینی می‌کردند که ایام تاسوعا و عاشورای حسینی برای رژیم تعیین‌کننده خواهد بود. از ابتدای محرم، صدای تکبیرها از پشت‌بام‌ها، فضای ایران را پر کرده و در سرتاسر جهان طنین انداخته بود. در دنیای اسلام هیجان جدیدی به وجود آمده بود. در جهان غرب، همه به حال انتظار بودند، بسیاری از خبرنگاران خارجی که به نوفل‌لوشاتو آمده بودند، برای تهیه خبر و گزارش به تهران رفتند و هر یک که به ما مراجعه می‌کردند، آن‌ها را به مسئولان و برنامه‌ریزان این تظاهرات در تهران معرفی می‌کردیم. شبکه‌های خبری جهان، اخبار ایران را نه روز به روز، بلکه لحظه به لحظه مخابره می‌کردند. به دنبال اجرای موفقیت‌آمیز برنامه تکبیرگویی بر پشت‌بام‌ها، راه‌پیمایی عظیم تاسوعا و عاشورا اعتبار جدیدی برای انقلاب اسلامی در سرتاسر جهان بوجود آورده بود. این راه‌پیمایی‌ها به صورت یک فریاد واقعی علیه سلطنت پهلوی و محمدرضا تلقی شد و به حق نقطه عطفی در آن مراحل از رشد و گسترش جنبش ضداستبدادی بود و قطعاً بر مواضع دولت‌های غربی و ذی‌نفع در ایران اثر تعیین‌کننده‌ای گذاشت. این تأثیر در مذاکرات نمایندگان دولت فرانسه کاملاً بارز بود.

در چنین فضائی نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی دیدار کردند. در این دیدار علاوه بر مسیو کلود شایه نماینده مخصوص کاخ الیزه و رییس امور کنسولی فرانسه، فرد دیگری نیز آمده بود که او را مسیو ژاک روبر مدیرکل سیاسی و مسئول خاورمیانه و ایران در وزارت امور خارجه فرانسه معرفی کردند. قسمت عمده مذاکرات را او انجام داد. لحن مطالبی که آن‌ها این بار مطرح می‌ساختند با دفعه

گذشته کاملاً فرق داشت و بیشتر نشانه آمادگی دولت فرانسه برای قبول واقعیت جدید در ایران بود. توجه به برخی نکات در این مذاکرات بسیار جالب است: کلود شایه: «در ابتدای اقامت حضرت‌عالی در اینجا ما خدمتتان رسیدیم و قبلاً هم صحبت کرده و اطلاع دادیم که هیچ‌گونه ممانعتی برای ماندن حضرت‌عالی در فرانسه وجود ندارد.»

آیت‌الله خمینی: بسیار متشکرم.

شایه: «حضرت آیت‌الله فراموش نفرموده‌اند که در دفعه قبل خطوط کلی جنبش را تشریح فرمودید. من در تماس خودم با مقامات عالی‌ه اهداف نهضت را به آن‌ها منتقل کردم. در عین حالی که توجه داریم که مسائل حضرت‌عالی، مسائلی است مربوط به امور داخلی ایران اما حالا آمده‌ایم که عرض کنیم که ما به تمامی این مسائل توجه داریم و توجه کرده‌ایم. وضعیت قبلی به سرعت تغییر می‌کند و رو به جلوست و فکر نمی‌کنیم که باید به این مسائل مشغول شویم و توجه داشته باشیم. همکار من که بیشتر از من صلاحیت دارد، این بار همراه من آمده است تا این توجهات را به نظر حضرت‌عالی برساند.»

«وزیر امور خارجه ما توجه خاص و عمیقی دارد که این شخص را همراه من به ملاقات حضرت‌عالی فرستاده است.»

ژاک روبر: «از فرصت و ملاقاتی که به ما داده و ما را پذیرفته‌اید تشکر می‌کنم و توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که همان‌طور که مسیو شایه گفتند هدف ما دخالت در امور ایران نیست، بلکه منظور از این ملاقات و مذاکره کسب یک سری اطلاعات است. دولت فرانسه علاقه‌مند است آنچه که در دنیا اتفاق می‌افتد بفهمد و طبیعتاً در سیاست خود مستقل عمل می‌کند؛ این اطلاعات را برای سیاست مستقل خود لازم می‌دانیم ما نسبت به مردم ایران علاقه قدیمی داریم. من در وزارت خارجه فرانسه مسؤول امور خاورمیانه و مسؤول امور ایران هستم.»

«مسائل سختی که در ایران در ماه‌های گذشته رخ داده است توجه ما را به خود جلب کرده است. نفوذ قطعی شما در ایران ما را بر آن داشته است که خدمت شما برسیم و چند سؤال در این باره بکنیم.»

«اولین مطلب تحلیل کلی از مسائل ایران خصوصاً درباره دولت بختیار و احتمال تشکیل شورای سلطنت است.»

آیت‌الله خمینی: «مکرر گفته‌ایم که ما و ملت تحمل شاه و شورای سلطنت را نخواهیم کرد. تمامی بدبختی‌های ما از شاه و رژیم سلطنت است. بختیار هم مثل اسلافش چند روزی خواهد بود و کنار خواهد رفت.»

ژاک روبر: «منظور شما این است که حتی رفتن شاه به خارج هم راه حل نیست؟»

آیت‌الله خمینی: خیر.

ژاک روبر: «آیا استعفای کامل (شاه) مورد نظر است؟»

آیت‌الله خمینی: «استعفای کامل! او الان هم کنار است. استعفا مطرح نیست. ما از اول او را قانونی نمی‌دانستیم. حالا هم که همه رأی به خلع او داده‌اند. مردم رژیم سلطنت را نمی‌خواهند. همه را نفی کرده‌اند. سلطنت خلاف قوانین ما است.»
ژاک روبر: «آنچه که ما از اول این بحران فهمیدیم رژیم سلطنت بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۶ است و ادامه این رژیم از قبل است. مسأله اساسی عدم اجرای قانون است که قدرت مذهبی را در درجه اول قرار می‌دهد آیا این تغییر کرده است؟»

آیت‌الله خمینی: «اصل قانون اساسی این است که سلطنت و همه رژیم‌ها باید به تصویب مردم باشد. مسأله رژیم بدون رضایت مردم هیچ اساس ندارد. مردم الان تماماً نه شاه و نه سلطنت پهلوی را می‌خواهند و نه رژیم سلطنتی را. بلکه جمهوری، جمهوری اسلامی را می‌خواهند.»

ژاک روبر: «بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی به جای سلطنت جایگزین می‌شود جمهوری - جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟»

آیت‌الله خمینی: «اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آرای عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامی می‌گوییم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۱۷

می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. جمهوری است یعنی دموکراتیک و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است.

ژاک روبر: «به جز ریاست جمهور آیا نظرتان حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم است؟»

آیت‌الله خمینی: «بله، همه اینها است.»

ژاک روبر: «آیا تغییر مثل فرانسه هست؟»

آیت‌الله خمینی: «بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است.»

ژاک روبر: «اگر فرض کنیم که شاه رفته است، در چنین وضعیتی کسانی که قدرت را در مرحله انتقالی به دست می‌گیرند تا انجام انتخابات، آیا در دست مذهبی‌ها خواهد بود یا کسانی که مورد تأیید مذهبی‌ها باشند؟»

آیت‌الله خمینی: «در دست کسانی که ما تعیین می‌کنیم و کسانی خواهند بود که شورایی آن‌ها را تعیین خواهد کرد.»

ژاک روبر: «از شرایط فعلی ایران متأسفم. آخرین سؤال ما درباره ارتش است. نظر شما چیست؟ آن را حفظ خواهید کرد؟ قدرت مذهبی با ارتش کنار می‌آید؟»

آیت‌الله خمینی: «با اصل ارتش مخالفتی نداریم. هر کشوری ارتش لازم دارد. ارتش را باید تصفیه کرد. اشخاصی استفاده‌جو هستند و خائن‌اند. اما جناح‌های دیگر خدمتگزار به وطن هستند و باید محفوظ بمانند. البته، ارتش با این عرض و طول که بیشتر بودجه مملکت را فرو می‌برد، قابل تحمل نخواهد بود.»

ژاک روبر: «ما در این مسافرت (منظور مسافرت وزیر امور خارجه فرانسه به کشورهای همسایه ایران است) به کشورهای عربی اطراف خلیج رفته بودیم. از مسائل مربوط به ایران سخت ناراحتند که عدم ثبات ایران همه منطقه را به هم می‌زند. شاه حسین هم وقتی به فرانسه آمد از همین مسائل نگران بود، شاید هم حافظ اسد، که چه خواهد شد. مورد علاقه است که بدانیم به نظر حضرت آیت‌الله در آینده وضع ثبات منطقه چه خواهد شد. به علت اهمیت آن برای دنیا و وزن ایران در منطقه و دنیا، ثبات ایران را چگونه حفظ می‌کنید؟»

آیت‌الله خمینی: «ثبات ایران با نبودن شاه بهتر حفظ می‌شود. بودن شاه عدم ثبات را به وجود آورده است و تمامی ابعاد ملی، سیاسی، اجتماعی ایران فرو ریخته است. اینها باید در مدتی ترمیم گردد. اما در مورد ثبات منطقه، دولت ایران وضع ژاندارم را نخواهد داشت که برای حفظ مصالح دیگران امنیت را حفظ کند. اما ایران با سایر کشورهای منطقه در حفظ آرامش و ثبات همکاری خواهد کرد.»

ژاک روبر: «با یکی از کشورهایی که ما صحبت می‌کردیم اظهار نگرانی می‌کرد که تحولات اخیر ایران ممکن است موجب تجزیه ایران بشود. آیا چنین چیزی امکان‌پذیر است؟»

آیت‌الله خمینی: «این تبلیغات و تشبثات شاه است، دروغ است واقعیت قضیه این است که هرگز احتمال چنین چیزی نیست و واقعیت ندارد.»

ژاک روبر: «مسأله مورد سؤال این است که روسیه قدرت بزرگ جهانی همسایه شماست که قرارداد ۱۹۲۱ را با ایران دارد و به موجب آن هر کشوری که به خاک ایران نیرو پیاده کند یا نیروهایی به مرزهای ایران نزدیک شوند و خطری برای روسیه باشد آن‌ها به ایران نیرو وارد خواهند کرد. با توجه به این که روس‌ها از این قرارداد صحبت می‌کنند و آمریکایی‌ها ناوهای جنگی خود را به خلیج فارس آورده‌اند این سؤال‌ها مطرح می‌گردد.»

آیت‌الله خمینی: «این قرارداد (با روس‌ها) اصل آن غیرقانونی است اصل آن هم امکان به وجود آمدن را ندارد. آن طور نیست که هر کدام از این دو اجازه بدهند که دیگری وارد شود وقتی جنبش به حرکت در می‌آید باید تمامی جوانب آن را بپذیرد.»

ژاک روبر: «دولت فرانسه مخالف جنگ‌های ابرقدرت‌هاست.»

آیت‌الله خمینی: «ما هم مخالفیم.»

ژاک روبر: «در بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه کارهایی در حال اجرا است. کارهایی انجام می‌شود در سطح سازمان ملل متحد و سایرین، که ما هم جزو آن‌ها هستیم. تمامی خارجی‌های مقیم تهران نگران وضع آینده هستند که آیا این روابط ادامه خواهد یافت؟ چه خواهد شد؟ برخی اقلیت‌های مذهبی، خصوصاً یهودی‌ها ابراز نگرانی کرده‌اند نظرتان چیست؟»

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۱۹

آیت‌الله خمینی: «بعد از استقرار حکومت اسلامی، قراردادها مورد بررسی قرار خواهند گرفت. آنچه که مورد قبول باشد و به مصالح ما باشد قبول می‌کنیم. خارجی‌ها و اقلیت‌ها همه محترم‌اند. اقلیت‌های مذهبی در اسلام احترام دارند. آزادی دارند. بدانید آن‌ها بهتر به زندگی خود ادامه خواهند داد. نماینده یهودیان آمد اینجا و من به آن‌ها اطمینان دادم که با آن‌ها به احترام رفتار خواهد شد.»^(۱)

در این ملاقات از نمایندگان دولت فرانسه سؤال شد که آیا مقامات فرانسوی مایل هستند که گزارش و خبر این ملاقات و مذاکره به مطبوعات داده شود یا خیر؟ اصل ملاقات چیزی نبود که بتوان آن را پنهان نمود. در تمام طول روز خبرنگاران در اطراف اقامتگاه آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو حضور داشتند و هرگونه دیداری را مخبره می‌کردند. وقتی شایه و همکارش به نوفل‌لوشاتو آمدند، همه خبرنگاران از آن مطلع شدند و در برابر اقامتگاه اجتماع کرده بودند که خبری از مذاکرات دریافت دارند. بنابراین به نظر ما ضروری رسید که در این مورد توافقی بکنیم. مقامات فرانسوی مایل نبودند که از محتوای مذاکرات چیزی به خبرنگاران بگویند لذا قرار شد که بگویند در مورد تمدید اقامت آقای خمینی در فرانسه مذاکره کرده‌اند. ما نیز همین مطلب را به خبرنگاران گفتیم.

روز بعد سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه اعلام کرد که: «مسیو شایه، رئیس امور کنسولی وزارت خارجه با رهبر ۷۸ ساله شیعیان دیدار کرده است. در این دیدار ژاک رویبر رئیس امور ایران در وزارت امور خارجه فرانسه همراه کلود شایه بوده است.»

رویترز که این خبر را مخبره کرده بود اطلاع داد که: «وزارت امور خارجه فرانسه هفته پیش رسماً اعلام کرد که فرانسه با تمدید اقامت حضرت آیت‌الله خمینی به مدت سه ماه دیگر موافقت کرده است.»

البته موافقت دولت فرانسه هنوز به ما اطلاع داده نشده بود. اما در اواخر ماه دسامبر بود که مدیر امور امنیتی منطقه ورسای، که دهکده نوفل‌لوشاتو از توابع آن است و مسئولیت حفظ امنیت اقامتگاه آیت‌الله خمینی را برعهده داشت و همه‌روزه

به آنجا سرکشی می‌کرد، به ما مراجعه کرد و گذرنامه‌های آیت‌الله خمینی و حاج احمدآقا و خود مرا گرفت و برد که ترتیب تمديد مدت اقامت را بدهد.

انتشار خبر رویترز (همچنین) مصادف بود با پایان دیدار سران چهار کشور غربی در جزایر گوادلوپ در خلیج کارئیب و به دنبال آن پیام کارتر به آیت‌الله خمینی و قطعی شدن خبر خروج قریب‌الوقوع شاه از ایران.

روز بعد (۱۱ دی ماه ۵۷) مسیو شایه از محل کار خود به اقامتگاه تلفن زد تا همدردی دولت فرانسه را به مناسبت کشتارهای ایران ابراز دارد. از اوایل دی ماه، موج جدیدی از تظاهرات وسیع خیابانی همراه با آتش‌سوزی، کشتار و... تهران و شهرستان‌ها را فرا گرفته بود. در روزهای نهم و دهم دی ماه این بحران به اوج خود رسیده بود. تلفن مسیو شایه و ابراز همدردی از جهتی سیاست جدید دولت فرانسه را تأیید می‌کرد. اما وی در همین تلفن از من خواست که نظر آیت‌الله خمینی را به تذکرات قبلی در مذاکرات حضوری (عدم دعوت مردم به خشونت و احتمالاً قیام مسلحانه و دستور جهاد) جلب نمایم.

۶. پنجمین دیدار نمایندگان دولت فرانسه - ۷۹/۱/۸ - ۵۷/۱۰/۱۸

دو نفر از جانب رییس جمهوری فرانسه، ژیسکاردستن به دیدار آیت‌الله خمینی آمدند تا پیامی را که کارتر توسط ژیسکاردستن برای آیت‌الله خمینی فرستاده بود، بدهند. متن کامل این پیام در بخش دوم، دیدار با نمایندگان آمریکا، آمده است.

۷. اعلام موضع دولت فرانسه

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۷۹- برابر با ۲۵ دی ماه ۵۷ دولت فرانسه رسماً اعلام کرد که: «رفتار این کشور با حضرت آیت‌الله خمینی مانند رفتار با سایر افراد خارجی مقیم فرانسه خواهد بود. دولت فرانسه هیچ اقدام ویژه‌ای با توجه به اقامت آیت‌الله خمینی به عمل نیاورده است زیرا معتقد است که ایشان تمام مقرراتی که یک تبعه خارجی باید در فرانسه مراعات کنند، محترم شمرده است و اقامت ایشان سبب برهم خوردن نظم عمومی و آشوب نشده است.»

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۲۱

خبرگزاری رسمی فرانسه که این خبر را منتشر ساخت اضافه کرد که سخنگوی دولت فرانسه گفت که آیت‌الله خمینی با گذرنامه ایرانی وارد فرانسه شده‌اند و از همه مزایای یک فرد خارجی در فرانسه می‌توانند استفاده کنند.

۸. ششمین دیدار، پیام بختیار به آیت‌الله خمینی - ۵۷/۱۱/۳ - ۷۹/۱/۲۳

شاه از ایران خارج شده و به مصر رفته بود. آیت‌الله خمینی آمادهٔ بازگشت به ایران شده بودند. بختیار و نظامیان، برای جلوگیری از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، نه تنها مانع حرکت «پرواز انقلاب» شدند، بلکه تمامی فرودگاه‌های ایران را به روی هواپیماها به کلی بستند. این اقدام دولت موج جدید و وسیع تبلیغاتی را به نفع انقلاب در سرتاسر جهان به وجود آورد. صدها خبرنگار در نوفل‌لوشاتو اجتماع کرده بودند و هر کلمه‌ای که از دهان امام خارج می‌شد بلافاصله به تمام دنیا مخابره می‌کردند.

بختیار حرکت بسیار ضعیفی را، که شکست قطعی آن قابل پیش‌بینی بود شروع کرده بود. او نمی‌توانست برای مدت مدیدی فرودگاه‌ها را ببندد. بختیار از دو طرف تحت فشار قرار داشت. از داخل، میلیون‌ها نفر از مردم وطنمان آماده حمله به فرودگاه و اشغال آن بودند. هر لحظه خطر یک انفجار بزرگ احتمال داده می‌شد. در خارج از کشور، در نوفل‌لوشاتو، آیت‌الله خمینی با خونسردی آمادهٔ حرکت بود و تمامی تبلیغات جهانی نیز عملاً در خدمت حرکت اسلامی بسیج شده بودند. شکست بختیار در این عمل تدافعی بسیار ضعیف، حتمی و قطعی بود.

در چنین وضعیتی، همان‌طور که در بخش‌های پیشین نوشته‌ام، فردی به نام مرزبان، به عنوان نماینده بختیار در پاریس خواهان دیدار با آیت‌الله خمینی برای تسلیم نامهٔ بختیار به آیت‌الله خمینی شد. اما با این دیدار موافقت نشد و او نامهٔ بختیار را به صادق قطب‌زاده داد و روز بعد به تهران برگشت.

روز بعد، در ۵۷/۱۱/۳، نمایندگان دولت فرانسه به دیدار آیت‌الله خمینی آمدند. هم پیام بختیار را خواندند و هم مواضع دولت متبوعهٔ خود را به اطلاع رسانیدند.

این دیدار در ۲۳ ژانویه ۷۹ برابر با سوم بهمن ۵۷ توسط مسیو شایه به همراهی یک نفر دیگر صورت گرفت:

مسیو شایه: بختیار سفیر فرانسه در تهران را احضار کرده و به رئیس جمهور فرانسه پیغام داده است که رئیس جمهوری قبول کند که این پیغام مرا به آیت‌الله خمینی بدهند که «ایشان به ایران نیایند که این عمل بسیار مشکلی است در روز جمعه این طوری که اعلام شده است. آمدن حضرت آیت‌الله بعد از آن اعلامی که فرموده‌اند که دولت ایران غیرقانونی است، دولت را مجبور می‌کند که از شخصیت حقوقی خود دفاع کند. و این بدان معناست که تمام قدرت خود را به کار خواهیم برد که ایشان را منزوی کنیم. دولت فرانسه باید این را بداند که من مقام خود را به کسی که ناشناس باشد نمیدهم.»

مسیو شایه این پیغام را از روی نوشته‌ای که در دست داشت خواند. سپس از روی همان نوشته ادامه داد:

«گزارش سفیر فرانسه در ایران و سؤال وی: مسیو شاهپور بختیار از رئیس‌جمهور خواهش کرده است که این عمل را به‌طور غیر رسمی از طرف بختیار انجام دهد و اضافه کنند از طرف خودشان (یعنی از طرف دولت فرانسه) که آمدن آقا به ایران موجب مشکلات و خطرات زیادی خواهد بود. اما سفیر ما در تهران به آقای بختیار تذکر داده است که ما نمی‌خواهیم در امور داخلی ایران دخالت کنیم. در جواب سفیر فرانسه، بختیار گفته است که این یک پیغام غیر رسمی است. چون سفیر انجام آن را قبول نکرده است بختیار به او گفته است که روز چهارشنبه یک نفر را به عنوان نماینده خود به پاریس خواهد فرستاد که به آقا بگوید آمدن ایشان به ایران حمام خون به راه خواهد انداخت. بختیار در این پیغام خود اضافه کرده است که: من اولین نفری می‌بودم که از ایشان استقبال کنم اگر نمی‌گفتند که آمدن من به ایران از بین رفتن او خواهد بود. چون (این تهدید) از طرف ایشان یک اعلام قدرت است من مقاومت خواهم کرد.»

مسیو شایه سپس افزود:

اگر فقط اجازه بفرمائید، آن چه که از نظر ما مهم است عرض کنم. با توجه به اینکه ابداً مایل به دخالت در کار ایران نیستیم، فکر کرده بودیم که نفس آوردن پیغام بختیار دخالت در کار ایران است. به همین دلیل هم آمدیم این پیغام را همانطور که آمده است نقل کنیم و کار دیگری نداریم. فکر کردیم نفس آوردن پیغام ممکن است باعث کمک بشود.

آقا: خیلی متشکرم

شایه: اگر اجازه بدهید من به سفیر بگویم که پیغام را همانطور که دریافت کردیم به همان صورت رساندیم و اضافه کنیم که طرفی در این قضیه نخواهیم داشت. از قبول شما متشکرم.

۹. سایر دیدارهای فرانسویان

علاوه بر دیدار و مذاکره نمایندگان رسمی دولت فرانسه، سه گروه دیگر از فرانسویان نیز با آیت‌الله خمینی و اطرافیان ایشان در تماس بودند. گروه اول، مقامات رسمی امنیتی و ژاندارمری منطقه و گروه دوم آیت‌الله شخصیت‌های سیاسی-علمی شناخته شده فرانسوی و گروه سوم، خبرنگاران رسانه‌های گروهی. علاوه بر این‌ها، گروه‌هایی از مردم فرانسه، به خصوص جوانان که به علت اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس و انتشار مواضع ایشان به اسلام و حرکت اسلامی ملت ایران علاقه‌مند شده بودند، با ایشان دیدار و گفتگو می‌کردند.^(۲)

مقامات رسمی امنیتی و ژاندارمری در همان محل اقامتگاه با ما در تماس بودند و مطالبی رد و بدل می‌شد که عمدتاً در چهارچوب اخبار و مسائل مربوط به امنیت آیت‌الله خمینی و اطرافیان ایشان بود.

در یک مورد از دیدار مردم فرانسه که شخصاً حضور داشتم یادداشت‌های آن را به شرح زیر می‌آورم.

۹-۱. دیدار نویسنده فرانسوی

آقای اشراقی وقتی به من برای حضور در این دیدار اطلاع دادند و حضور پیدا کردم که تعارفات اولیه صورت گرفته بود و متأسفانه من موفق نشدم نام و مشخصات این نویسنده فرانسوی را یادداشت کنم. اما مذاکرات به شرح زیر است:

نویسنده فرانسوی: «من یک نویسنده مبارز فرانسوی هستم که سال‌ها علیه فاشیسم، بر ضد استعمار و *صدام* *مپریالیسم* مبارزه کرده‌ام و همیشه در کنار مردم مظلوم و مستضعف بوده‌ام و از آن‌ها حمایت کرده‌ام. انقلاب‌های جهان، به خصوص، *انقلاب فرانسه* را مطالعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که هرگاه انقلابی تا نیمه راه برود و ادامه ندهد محکوم به مرگ است. من برای شما احترام فراوانی قائل هستم و دلیل این احترام عمیق من به شما، سماجت شما در ادامه مبارزه علیه شاه است. معتقدم این باید با تمام نیرو و بدون مصالحه ادامه یابد. و این دلیل احترام من است. اما من دو سؤال کلی از شما دارم. سؤال اول این که آیا اعتقاد دارید با این که آمریکا، روسیه و چین، که همگی شاه را تقویت می‌کنند و ایران را محاصره کرده‌اند راهی برای آزادی ایران از این ابرقدرت‌ها وجود دارد؟»

آیت‌الله خمینی: «ما اتکاء به ملت و قدرت ملت داریم. هیچ ملتی را، بعد از آن که بیدار شدند و به جنبش درآمدند، کسی نمی‌تواند از آن راهی که دارند منحرف کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند یک ملت را سرکوب نماید. البته قدرت‌ها می‌توانند بریزند و در یک مملکتی قتل‌عام کنند و لکن نمی‌توانند ملت را از خواستی که دارند منحرف کنند و ملت ما به آن مرحله رسیده است که تمام اقشار، قیام ضد رژیم و ضد ظلم کرده‌اند. ابرقدرت‌ها نمی‌توانند این قیام را بشکنند و به علاوه ملت ایران مطلبی خواهند که تمام مردم جهان با این درخواست متفق‌القول است، و آن آزادی و استقلال است. و ابرقدرت‌ها نمی‌توانند در برابر عواطف تمامی مردم جهان، تحمیلی کنند. و امید ما این است برای این که حرفمان حق و مردم هم همه قیام کرده‌اند، بر تمام قدرت‌ها غلبه می‌کنند.»

دیدار نمایندگان دولت فرانسه با آیت‌الله خمینی □ ۴۲۵

نویسنده: آیت‌الله قدرت مذهبی هستند، وقتی ما و شما امیدواریم که رژیم شاه سرنگون شود، چگونه برای افرادی مثل شما، یک رهبر مذهبی، ممکن است که خود و یا اطرافیان خود را با یک نیروی سیاسی، جانشین رژیم پوسیده شاه سازند؟»

آیت‌الله خمینی: «من بنا ندارم که خودم یا اشخاصی که حالا در پیش من هستند از روحانیان جانشین رژیم بشوند لکن ما در ایران و خارج کشور نیروهایی داریم که در همه ابعاد دانشمند و متفکر و کارآمد هستند و در نظر داریم که آنها را جانشین رژیم بکنیم.»

«اشخاصی که در داخل و خارج هستند و با ملت هستند به اداره کشور قادرند، بنابراین اشکالی از این بابت پیش نخواهد آمد.»

نویسنده: «از این که به من اجازه چنین ملاقات و مذاکره‌ای را دادید تشکر می‌کنم.»

آیت‌الله خمینی: «من هم از شما تشکر می‌کنم. امیدوارم که مثل شما نویسنده‌هایی که مطالعات در انقلاب‌ها خصوصاً انقلاب فرانسه دارید، در این انقلابی که در ایران پیش آمده است و ملت مظلوم ایران حق خود را مطالبه می‌کند، به اندازه قلم و قدرت بیان خود به آنها کمک کنید. از خداوند متعال بخواهید که پیروزی نصیب ملت ما بشود.»

نویسنده: «آنچه آیت‌الله آرزو دارند، من در گذشته انجام داده‌ام. در اوایل سال ۶۰ مقالاتی، مطالعاتی درباره دکنتر مصدق و تجربه غیرقابل تکرارش، که ما احترام زیادی بر او می‌گذاریم، انجام داده‌ام.»

یادداشت‌های فصل اول از بخش دوم

۱. گروهی از نمایندگان یهودیان ایران به پاریس آمدند و در ملاقات با امام، سؤال و جواب‌ها را ضبط کردند و به ایران بردند.
۲. یکی از گروه‌های فرانسوی که به دیدار امام آمدند، جمعی از جوانان ارمنی مقیم فرانسه بودند که در ۱۶ دی‌ماه ۵۷ با امام دیدار و گفتگو کردند. متن این مذاکره و مصاحبه در کیهان ۹ اردیبهشت ۵۹ آمده است.

دیدار نمایندگان دولت آمریکا

۱. تماس و ارتباط آمریکا با مخالفان شاه

مقامات آمریکا از تماس با مخالفان شاه به شدت پرهیز داشتند. علت آن حساسیت فوق‌العاده شاه به این نوع تماس‌های دولت آمریکا بود. به دلیل حساسیت شاه به این نوع تماس‌ها، اطلاعات مقامات آمریکا از اوضاع ایران محدود به گزارش‌های رسمی ساواک بود.

اما از اواخر سال ۱۳۵۶، آمریکایی‌ها به جمع‌آوری مستقیم اطلاعات از مخالفان شاه، جدای از منابع دولتی ایران پرداختند. این برنامه به تدریج از سه طریق انجام شد: اول، تماس‌هایی که از طریق روزنامه‌نگاران و خبرنگاران انجام می‌شد. از این زمان به بعد بر تعداد روزنامه‌نگاران و خبرنگارانی که به ایران سفر می‌کردند و درباره ایران مقالات خبری - تحلیلی می‌نوشتند، افزوده شد. روش برخی از این خبرنگاران این بود که با افراد مورد نظر درباره موضوعات متعدد یک ساعت یا بیشتر مصاحبه می‌کردند ولی مصاحبه را یا چاپ نمی‌کردند یا بخش کوچکی از آن را منتشر می‌کردند. یکی از راه‌های کسب اطلاعات از مواضع مخالفان این نوع مصاحبه‌ها بود البته تمام روزنامه‌نگاران چنین نبودند. به عنوان نمونه مقاله خانم فیتزجرالد در مجله هارپر بسیار پرمعنا و به شدت پر از انتقاد از شاه بود.

دوم، از طریق بعضی از سازمان‌های بین‌المللی، نظیر جامعه بین‌المللی حقوقدانان بود. آقای باتلر از طرف این جامعه به ایران آمد با شاه در جزیره کیش دیدار کرد. با برخی از شخصیت‌های مخالف شاه، نظیر مهندس بازرگان نیز دیدار نمود. او که سخت طرفدار شاه و مخالف سرسخت ملیون ایران، به خصوص مذهبی‌ها، بود، بعد از بازگشت به آمریکا کمترین اقدامی به نفع مطالبات مردم انجام نداد.

سوم، از طریق تماس‌ها و گفتگوهای پراکنده با رهبران گروه‌های مخالف شاه، جبهه ملی، نهضت آزادی و روحانیت مبارز.

از نیمه دوم سال ۱۳۵۷ آمریکایی‌ها از سه کانال با این گروه از رهبران ارتباط برقرار کردند: اول، تماس مستقیم با نمایندگان شورای انقلاب، آقایان مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سحابی. دوم، تماس مستقیم با دکتر بهشتی، و سو، تماس در پاریس. در مورد تماس‌های نمایندگان شورای انقلاب آقای مهندس بازرگان در چند نوبت توضیحاتی داده‌اند.^(۱) در مورد دیدار و گفتگوهای آقای دکتر بهشتی اطلاعات چندانی در دسترس نیست. در سال‌های اخیر مذاکرات آقای هنری پرکت با دکتر بهشتی در زمان سفر شاه به آمریکا منتشر شده است.^(۲) آنچه در زیر آمده است شرح تماس‌های پاریس است.

۲. اولین حمله رسمی کارتر به آیت‌الله خمینی

کارتر در یک مصاحبه مطبوعاتی در ۱۲ دسامبر ۷۸ (۲۱ آذر ۵۷) ضمن اشاره به وقایع ایران به طور ضمنی به آیت‌الله خمینی حمله کرد. رییس جمهوری آمریکا در سخنان خود اگر چه اسمی از ایشان نبرد اما مطبوعات جهانی در گزارش‌های خود به نقل از مقامات مسؤول در دولت کارتر نشان دادند که منظور وی چه کسی بوده است. در این مصاحبه کارتر گفت که:

«به بیانیه‌های تحریک‌آمیز کنترل نشده‌ای که از کشورهای خارجی علیه شاه صادر می‌شود و شورشگری را تشویق نموده است باید پایان داده شود.»

کارتر همچنین در مورد بیانیه‌های سیاسی آیت‌الله خمینی که از پاریس صادر می‌شدند گفت:

«آن‌ها حمام‌های خون و خشونت را تشویق می‌نمایند. این چیزی است که واقعاً ناراحت‌کننده است و من امیدوارم بعد از پایان این ایام مقدس خاتمه خواهد یافت.»

در همین مصاحبه، کارتر برای چندمین بار حمایت دولت آمریکا را از شاه اعلام و ابراز اطمینان نمود که شاه بر مشکلات کنونی فائق خواهد آمد و قدرت را حفظ خواهد کرد. وی اضافه کرد که شاه نه تنها حمایت ما بلکه اعتماد و اطمینان ما را هم دارد.

تمام خبرگزاری‌ها در تفسیر سیاسی خود به این سخن کارتر اشاره کرده و آن را متوجه آیت‌الله خمینی دانستند.

نیویورک تایمز، روزنامه کثیرالانتشار یومیه آمریکا (در ۲۱ آذر / ۱۲ دسامبر) ضمن انتشار خبر مصاحبه کارتر آن را چنین تفسیر کرد:

«کارتر متعمداً به اسم شخصی که در فکرش بود اشاره‌ای نکرد. اما مسئولان دولتی بعداً تأیید کردند که منظور کارتر آیت‌الله خمینی رهبر مذهبی تبعیدی است که سخنگوی مخالفان رژیم در محل اقامت خود در حومه پاریس شده است. رهبر ۷۸ ساله شیعیان مکرر از طرفداران خود خواسته است که جان خود را برای انقلاب علیه شاه فدا کنند.»

نیویورک تایمز در ادامه مطلب نوشت:

«این اولین باری است که کارتر به طور عمومی از نقش آیت‌الله انتقاد کرده است. همچنین این بیان کارتر انتقاد ضمنی از فرانسه می‌باشد که به آیت‌الله چنین امکاناتی را داده و نتوانسته است جلوی او را که مردم را به خونریزی در ایران دعوت می‌کند، بگیرد.»

بیانات کارتر درباره ایران به نظر می‌رسد که برای تجدید اعتماد و اطمینان آمریکاست به این که شاه قادر خواهد بود مشکلات فعلی را پشت سر بگذارد. در حالی که ۵ روز قبل کارتر در پاسخ سؤالی درباره آینده شاه گفته بود که: «در اختیار مردم ایران است.»

«اما امروز او گفت که فاجعه سقوط (شاه)، که بعضی منابع آن را پیش‌بینی کرده بودند، به هیچ وجه به واقعیت نخواهد پیوست.»

سخنان کارتر در پایان ماه محرم ایراد شد. قبل از محرم بسیاری از مفسران سیاسی پیش‌بینی می‌کردند که محرم، ماه سرنوشت‌سازی برای شاه خواهد بود و وی احتمالاً قادر نخواهد بود از محرم جان سالم به در ببرد و چون دیدند محرم تمام شد و هنوز شاه بر سر کار است آن را دلیل «قدرت» وی دانستند.

همین معنا را حتی مفسر روزنامه نیویورک تایمز نیز دریافته بود و نوشت:

«برآورد خوش‌بینانه کارتر ظاهراً انعکاس رضایتی است که شاه توانسته تعطیلات هفته را بدون خونریزی جدید و خشونت پشت سر بگذارد.»

۳. اخطار آمریکا به دولت فرانسه

همزمان با حمله کارتر به آیت‌الله خمینی، که طی آن به طور ملایمی نیز از دولت فرانسه انتقاد کرده بود، در ۲۱ آذر ۵۷/ ۱۲ دسامبر ۷۸، مسئولان کاخ سفید و همکاران کارتر دولت فرانسه را مورد انتقاد شدیدتری قرار دادند که چرا جلوی آیت‌الله را نمی‌گیرد. اگرچه منابع خبری گزارشی ندادند که آیا دولت آمریکا رسماً از دولت فرانسه خواسته است که جلوی بیانات آیت‌الله خمینی را بگیرد، اما در همین زمان ژنرال ژنرال ژنرال رییس جمهور وقت فرانسه در مصاحبه‌ای گفت که:

«فرانسه سرزمینی نیست که از آن جا دعوت به خشونت به عمل آید.»

در پاسخ انتقادات ملایم علنی مقامات دولت آمریکا، دولت فرانسه اعلام کرد که نمایندگان رسمی آن دولت سه بار درباره این مسائل به آیت‌الله خمینی تذکراتی داده‌اند. (در بخش دیدارهای نمایندگان فرانسه این مطلب آمده است) اما مقامات آمریکایی معتقد بودند که این تذکرات کافی نیست دولت فرانسه باید اقدام جدی‌تری بکند. همین جنجال‌های خبری باعث شد که برخی از مفسران سیاسی بنویسند:

«مقامات فرانسوی، بیش از همین اخطارها و اندازها به آیت‌الله خمینی کار دیگری برای محدود کردن آیت‌الله ننموده‌اند و این باعث شده است که شایع شود فرانسوی‌ها مساعدت‌هایی به آیت‌الله می‌کنند تا در صورت سقوط شاه و روی کار آمدن طرفداران آیت‌الله منافع فرانسه را در ایران حفظ نمایند. البته کارتر خیلی

مواظب بود که چنین اتهامی را به فرانسه نزنند. مشاوران کارتر بعداً گفتند که رییس‌جمهور متعمداً خیلی دقیق سخن گفته است».

۴. واکنش آیت‌الله خمینی

پس از سخنان کارتر و انعکاس وسیع آن در جهان، خبرنگارانی که در نوفل‌لوشاتو پراکنده بودند و اخبار ایران را لحظه به لحظه پیگیری می‌کردند به اقامتگاه آیت‌الله خمینی هجوم آوردند.

آن‌ها سخنان کارتر را به یک «دوئل سیاسی» علنی شده بین کارتر و آیت‌الله خمینی تعبیر کردند و می‌خواستند بدانند که واکنش آیت‌الله خمینی به سخنان رییس‌جمهوری آمریکا چیست؟

در روز ۱۳ دسامبر ۷۸ برابر با ۲۲/آذر ۵۷ آیت‌الله خمینی جواب کارتر را دادند. البته در این بیانات، آیت‌الله خمینی هم اسمی از کارتر نبردند اما طرف خطاب ایشان کاملاً معلوم است. در این پیام آیت‌الله خمینی گفتند که آمریکا و سایر کشورهایی که شاه را حمایت می‌کنند باید بدانند که در صورت پیروزی ملت ایران و به قدرت رسیدن ما: «تا زمانی که آن رؤسا بر سر کار باشند در آن کشورها، آن‌ها از نفت ایران محروم خواهند ماند.»

قسمت‌هایی از سخنان آیت‌الله خمینی در همان روز در دنیا منعکس شد، به شرح زیر است:

«آن شخص می‌گوید که اگر چنانچه شاه برود، یک ایران مستقل، یک ایران برومند، یک ایران قدرتمند ثبات منطقه را، ثبات ایران را، حفظ می‌کند؟ و دنبالش هم انگشت می‌گذارد روی آن قدرتمند و آن کسی که استقلال را در ایران ایجاد کرده است و یک دولت برومندی است که او عبارت از دولت شاه است که آرامش را حفظ کرده، استقلال را حفظ کرده است و اگر چنانچه او برود، این استقلال و آرامش، این آرامش از بین می‌رود، استقلال از بین می‌رود، آزادی از بین می‌رود، همه چیز ما بسته به این وجود ذی‌وجود است! آخه این چه حرفی است که یک

کسی که می‌گوید من رئیس جمهوری ابرقدرت و از این حرفها و لاف و گزافها می‌گوید، این چه حرفی است که می‌زند؟ آخه چرا آدم یک حرفی بزند که ما در این گوشه دنیا هم انتقاد ازش بکنیم و هر که بشنود و سر عقل باشد انتقاد ازش می‌کند که آقا کدام ثبات را شما الان دارید حرف می‌زنید؟ الان ثبات در ایران هست؟ شما از کدام استقلال ایران حرف می‌زنید؟ ایران نظامش مستقل است؟ ایران فرهنگش مستقل است؟ ایران صنعتش مستقل است؟ اقتصادش مستقل است؟ آخر چی ایران استقلال دارد تا این که به وجود شاه این استقلال می‌گویند هستش و وقتی که استقلال باشد ثبات پیدا می‌کند منطقه و الان استقلال هست و ثبات هم دارد منطقه، اگر برود ثباتش به هم می‌خورد، آخه چه استقلالی ما داریم؟ تو که میدانی، ما هم که می‌دانیم که چه می‌گویی؟ تو هم می‌دانی که ما می‌دانیم دروغ می‌گویی، استقلال دارد ایران. تو خودت میدانی که ایران را پایگاه‌های آمریکا درست کرده پایگاه برای آمریکا درست کرد.

اگر یک مملکتی مستقل باشد توی دهن تو می‌زند که پایگاه در ایران؟ می‌خواهی درست کنی، تو که می‌دانی که در کوهستان‌های ایران پایگاه در ایران درست بشود و کوهستان‌هایش چه بشود. تو می‌دانی که به سر اقتصاد ایران چه آوردی، خزانن ایران و مخازن ایران را چطور غارت کردی و بردی و...

تو چرا این حرف را می‌زنی که می‌دانی، جز اینست که می‌خواهی اغفال کنی، خوب کی را اغفال کنی؟ اهل مملکت خود ما را اغفال کنی که مملکت ما می‌دانند الان آرامش در کار نیست، می‌دانند که استقلالی ما نداریم. یک روز می‌گویند که یک آزادی تندی به مردم دادند و از این جهت که آزادی تند است مردم به هیاهو درآمدند. من نمی‌دانم با این حرفها آدم چطور جواب این حرفها را بدهد؟ خوب اگر یک آدم عادی بود آدم می‌گفت که خوب نامربوط گفته و لش کن. اما یک کسی است که می‌خواهد با این حرفها تبلیغ کند، می‌خواهد با این حرفها حکومت شاه را حفظ بکند. بعد دنبالش آن حرفی که هر انسانی را، هر انسانی را ناراحت می‌کند که یک آدم یک سر و دو گوش که هوشش سر جایش است باز

دیوانه نشده می‌گوید که ما نمی‌توانیم که اراذل پست این سلطنت را ساقط بکنند. ۳۵ میلیون جمعیت مسلم که ایستاده‌اند و می‌گویند که ما می‌خواهیم آزاد باشیم، ما می‌خواهیم مستقل باشیم، آزادی و استقلال طلبی، اراذلی و پستی است؟ شما که می‌گوئید که آزاد کردند شما را و شما به واسطه آزادی یک هم چه حرفی می‌زنید، مردم ایران آزاد هستند؟ مطبوعات ایران الان آزاد است، پس چرا تعطیل است مطبوعات؟ اگر اینها آزادند چرا برای این که سانسور نباشد الان همه مطبوعات ایران تعطیل است. مخبرات ایران چرا تعطیل است؟ همه چیز ایران الان تعطیل است، هر اداره‌ای که بروی تعطیل است. چرا، چرا مطبوعات ایران الان تعطیل است؟ خوب این را از آقای کارتر پرسیم که چرا مطبوعات ایران الان تعطیل است؟

مطبوعات ایران هم به واسطه این که مردم اراذل پستی هستند تعطیل کردند و چاپخانه‌ها هم هیچ روزنامه‌ای را طبع نمی‌کنند تا سانسور هست؟ با سانسور و اختناق و کارهایی که خلاف انسانیت است در آن جا انجام می‌شود و مردم برخلاف این قیام کردند.

مردم می‌خواهند که یک انسان باشند، آن وقت یک مردمی که قیام کردند و بچه‌ها و جوان‌هاشان را دارند فدا می‌کنند برای آزادی برای استقلال، برای اسلام، برای حکومت عدل این‌ها اراذل پست هستند در منطق شما... الفاظ از معانی خودش... در این عصر ما یک عصری است که الفاظ گفته می‌شود لکن معنا آن معنا را نمی‌دهد. ایشان می‌گوید که آزادند زیاد آزادند در همین حرفش هم گفته من خوشحالم از این که شاه آزادی به مردم داده. این آزادی است که به ما داده؟ الفاظ را می‌گویند اما معنا ندارد. آزادی را می‌گویند اما معنایش اختناق است، نمی‌شود گفت که سرش نمی‌شود که می‌گوید نمی‌توانیم بگوئیم که یک آدمی است الفاظی را می‌گوید و نمی‌فهمد چی چی دارد می‌گوید. ملتفت هستی که داری چه می‌گوئی؟ ایران آزاد است، من خوشحالم که آزادند، بله من متأثرم می‌گویند مطلب لازمی بوده است. مطلب لازمی بوده می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اگر این آمده‌ها را نکشند، نفع ما نجات پیدا نمی‌کند، اگر اینها را نکشند، پایگاه‌های ما

ممکن است از بین برود، این لازم بوده است که برای استفاده خارجی‌ها، برای غارتگری این‌ها، برای اینکه نفت ما را ببرند و پایگاه درست کنند، عوض پول نفت برای خودشان پایگاه درست کنند... می‌گویند لازم بوده این، البته تأسف دارد، البته بایست مردم هیچ حرف نمی‌زدند تا ما نفت‌هایمان را می‌بردیم، چون مردم حالا حرف زدند تأسف دارد. آدم‌کشی هم تأسف دارد لکن این آدم‌کشی لازم بوده.

یک انسانی که می‌گوید که اسم از حقوق بشر می‌برد آن وقت یک هم چه حرفی می‌زند. یک مردمی که ایستادند و یک حق اولیه بشر را مطالبه می‌کنند اینها اراذل پست‌اند و کشتن اینها لازم است. اینها که می‌گویند ما می‌خواهیم آزاد باشیم و مستقل باشیم اینها کشتنشان لازم است، یک امر لازمی بوده است؟»

همزمان با این دوئل سیاسی بود که در فرانسه نیز جنجالی علیه فعالیت‌های ما ایجاد شد. ابتدا ژنرال‌دستین و سپس اعضای مجلس شورای ملی فرانسه به فعالیت آیت‌الله خمینی در پاریس حمله کردند. نمایندگان رئیس‌جمهور فرانسه به دیدار آمدند و رسماً در مورد بیانات ایشان تذکراتی دادند. نماینده مردم ورسای در مجلس ملی نیز به دیدار آیت‌الله خمینی آمدند. این تماس‌ها و مذاکرات آن‌ها در بخش دیدارها و گفتگوهای نمایندگان فرانسه آمده است.

۵. کنفرانس گوادالوپ

در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ (پنجشنبه ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۷) سران چهار کشور غربی یعنی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا، به همراه مشاور امنیت ملی، برژینسکی، جیمز کلاهان، نخست‌وزیر بریتانیا و هلموت / شمیت، صدراعظم آلمان، به دعوت ژنرال‌دستین، رئیس‌جمهور فرانسه در یک دیدار و گردهمایی غیررسمی در جزیره گوادالوپ با هم دیدار کردند و به گفتگو پرداختند. مجمع‌الجزایر گوادالوپ در اقیانوس اطلس، در بخش شرقی دریای کارائیب در آمریکای مرکزی قرار دارد و از مستعمرات قدیم فرانسه است. در این دیدار انقلاب ایران، جنگ در کامبوج، خشونت در آفریقای جنوبی (یونایتدپرس ۸ ژانویه ۷۹ - ۱۸ دی‌ماه ۵۷)، خطرات نفوذ فزاینده شوروی در

خلیج فارس، مسأله ترکیه، کودتا در افغانستان، وضعیت یمن جنوبی (آسوشیتدپرس ۱۰ ژانویه ۷۹-۲۰ دی ماه ۵۷) از جمله مسائلی بودند که مورد بحث قرار گرفتند. بدون شک ایران از اهم مسائل مورد گفتگو در این کنفرانس بوده است. چند روز قبل از این کنفرانس جورج بال، مشاور رئیس‌جمهوری آمریکا، گزارش معروف خود را دربارهٔ ایران به کارتر داد. جورج بال یکی از سیاستمداران قدیمی آمریکاست. پیش از آن کارتر عدم رضایت خود را از نحوهٔ کار سازمان سیا و عدم کارائی لازم این سازمان را در پیش‌بینی بحران ایران اعلام کرده بود. بعد از اظهار نظر کارتر، آسوشیتدپرس از واشینگتن به نقل از دریاسالار استانفیلد ترنر رئیس سیا نوشت که: «ناکامی سیا در ایران جدی بود». این روزنامه مصاحبهٔ ترنر با تلویزیون ان. بی. سی. را نقل می‌کند که گفت: این سازمان در پیش‌بینی بحران سیاسی ایران به طور جدی ناکام بوده است... او گفت: «تا آن‌جا که او می‌داند هیچ یک از سازمان‌های جاسوسی دنیا هم اوضاع کنونی ایران را پیش‌بینی نکرده بودند. روزنامه‌نگاران و صاحب‌نظران سیاسی هم این امر را پیش‌بینی نکرده بودند که که شاه مجبور به ترک ایران گردد. اکنون که اطلاعات گذشته را مجدداً بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که در ایران نارضایتی‌های زیادی وجود داشته است و این نارضایتی‌ها دلایل دینی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داشته‌اند و اوضاع ایران مانند یک رشته آتشفشان جوشان بود... آن‌چه ما نمی‌توانستیم پیش‌بینی کنیم این بود که یک مرد ۷۸ ساله روحانی که ۱۴ سال در تبعید بود عامل گرد آمدن همهٔ این عوامل بشود و ناگهان با یک آتشفشان عظیم در حال فوران و یک انقلاب ملی روبه‌رو شویم.» (آسوشیتدپرس از واشینگتن - اطلاعات ۵۷/۱۱/۱۶)

همچنین بعد از آن‌که طرح و نظر برژینسکی در حمایت از شاه و اعمال قاطعیت، که منجر به روی کار آمدن ازهارای گردید، به شکست قطعی منجر شد، کارتر جورج بال را در سمت مشاور شورای امنیت ملی مأمور بررسی وضع خلیج فارس و خصوصاً ایران و ارائهٔ راه‌حل برای غلبه بر بحران کرد. جورج بال یکی دیگر از سیاستمداران آمریکا به نام دین براون را به همکاری دعوت کرد. دین براون یکی از خاورشناسان شناخته شدهٔ آمریکا، از رؤسای عالی‌رتبه و با سابقهٔ وزارت

امور خارجه آن کشور و سال‌ها نماینده سیاسی آمریکا در خاورمیانه بود که آشنا به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی است. وی هم چنین از جمله کسانی است که در بحران لبنان نقش عمده داشته است.

ژیسکار دستن از گزارش‌های *رائول دلای*، *سفیر فرانسه* در تهران، چندان راضی و مطمئن نبود و قبل از این *گردهمایی میشل یونیافسکی* را به عنوان نماینده شخصی خود به تهران فرستاد تا اطلاعات بیشتری از اوضاع ایران برای او بیاورد.^(۳)

در *گوآدالوپ دستن* به استناد گزارش *میشل یونیافسکی* فرستاده ویژه‌اش به تهران و هم چنین گزارشی که اطرافیان آیت‌الله خمینی برایش تهیه کرده‌اند با قاطعیت بیشتری سخن گفت و تأکید کرد که اگر شاه در ایران بماند و بیش از این در برابر انقلاب مقاومت کند ایران با جنگ داخلی روبرو خواهد شد و ممکن است این وضع به بهره‌برداری کمونیست‌ها و مداخله شوروی بیانجامد.^(۴)

جمع‌بندی دستن درست و واقع بینانه بود. انقلاب ایران زمانی رخ داد که جنگ سرد هنوز به شدت ادامه داشت، سوریه و عراق دو متحد نظامی شوروی در خاورمیانه بودند. در یمن جنوبی یک دولت چپگرا بر سر کار بود. در افغانستان کمونیست‌ها بر سر کار بودند و ارتش شوروی در افغانستان بود. *کالاهان* هم بر این باور تکیه کرد که: «شاه از دست رفته است و دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست — راه حل واقعی برای جانشینی او هم وجود ندارد. رجال سیاسی که در ایران باقی مانده‌اند توانائی‌های محدودی دارند.»^(۵)

جورج بال و *دین براون* گزارش خود را تهیه کردند و چند روزی قبل از تشکیل کنفرانس سران چهار کشور به کارتر تسلیم کردند. خلاصه‌ای از این گزارش در *مطبوعات منتشر گردید*.^(۶) اگرچه آن چه منتشر شده تمامی آن گزارش نیست، اما حاوی نکات برجسته و بسیار مهمی در مورد سیاست آمریکا در ایران است. رئیس گزارش و جمع‌بندی *جورج بال* عبارت از این بود که ظاهراً روزهای خوش حکومت مطلقه شاه به سر آمده است. وضعیت‌های احتمالی جانشین برای حکومت شاه، چه عملی و یا غیرعملی از این قرار است: «اول: *مشروطه سلطنتی* — آمریکا و امرای ارتش

ایران ترجیح می‌دهند ترتیبی داده شود که شاه سلطنت کند نه حکومت. برای تحقق چنین برنامه‌ای، یک دولت ائتلافی غیر نظامی به رهبری کسانی نظیر علی امینی نخست وزیر اسبق و یا دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه ملی نسبتاً معتدل باید روی کار بیاید. دوم: شورای نیابت سلطنت - قدم بسیار محتمل بعدی، استعفا و خلع شاه به نفع پسرش و اداره کشور توسط یک شورای سلطنت تا وقتی پسر او به سن ۲۱ سالگی برسد. سوم: ایجاد یک جمهوری - اگر چنانچه سلطنت کلاً سقوط نماید می‌توان یک جمهوری به ریاست سیاست‌مداران معتدلی نظیر علی امینی و یا کریم سنجابی به وجود آورد. چنین دولتی باید بتواند هم نظامیان و هم رهبران مسلمان مبارز را با خود همراه سازد. چنین دولتی، هم چنین به همکاری فعال تکنوکرات‌های آموزش دیده در غرب نیاز دارد. چهارم: جمهوری اسلامی - در صورتی که میانه‌روها سقوط کنند، طرفداران متعصب آیت‌الله خمینی، ممکن است کوشش نمایند تا حکومتی بر اساس اصول اسلامی بنا نهند که نتیجه آن پایان مدرن‌گرایی و به احتمال زیاد عکس‌العمل‌های فلج‌کننده از طرف ارتش و میانه‌روها خواهد بود. پنجم: حکومت نظامی به شکل لیبی - در کشورهای منطقه خاورمیانه تنها حزب منسجم ارتش است. اگر شاه برود و نابسامانی‌ها ادامه پیدا کند ممکن است امرای ارتش دست به کار شوند. آنها ممکن است دست به یک کودتای نظامی نظیر لیبی بزنند و حکومت «جمهوری مردمی» را به وجود آورند.»

سیاستمداران دولت آمریکا، ابتدا سعی کردند راه‌حل احتمالی اول، یعنی مشروطه سلطنتی را اجرا کنند. تلاش‌های فراوانی به منظور تشکیل یک دولت ائتلافی با شرکت افرادی نظیر علی امینی، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی صورت گرفت اما این تلاش‌ها به جایی نرسید و شکست خورد و یکی از دلایل عمده شکست این تلاش‌ها آن بود که این افراد شرط پذیرش تشکیل دولت ائتلافی را آن قرار داده بودند که شاه تمامی اختیارات خود را در مورد ارتش به دولت تفویض کند که البته شاه زیر بار نرفت و آنها هم نپذیرفتند.

در پایان این مرحله از تلاش‌ها بود که حکومت از هاری روی کار آمد. اما اوج‌گیری و گسترش مبارزات مردم، در طی ماه محرم، به خصوص راهپیمایی‌های عظیم در تاسوعا و عاشورای آن سال ضربه سختی به تز «خشونت و سرکوب» وارد کرد و حکومت از هاری شکست خورد. بنابراین اجرای راه‌حل سوم احتمالی، به طور جدی مطرح شد که آن را در دو مرحله انجام دهند. مرحله اول خروج شاه از ایران و تأسیس شورای سلطنت و روی کار آمدن یک دولت معتدل غرب‌گرا و سپس در مرحله دوم، بعد از خروج شاه و تخفیف تشنجات و استحکام پایه‌های دولت جدید، تغییر نظام به سبکی که در احتمال سوم به شرح بالا آمده است. برای اجرای این برنامه ظاهراً توافق سایر دول غربی نیز جلب شده بوده است. مسأله در کنفرانس سران چهار کشور در گوآدالوپ مطرح گردید. پس از ختم کنفرانس در ۱۷ دی‌ماه ۷/ ژانویه اعلام شد که: سران کشورهای آمریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس در مورد نیاز به تشنج زدائی به توافق رسیده‌اند. اما اعلام کردند که دست آن‌ها در کشمکش‌های محلی بسته است. در مورد این قبیل کشمکش‌های منطقه‌ای سران غرب تصمیم به عدم مداخله گرفتند و دیپلماسی زور را مردود شناختند. هم‌چنین بر سر مسأله ایران با هم توافق‌هایی کرده‌اند که نتیجتاً:

«شاه ایران درحالی که چشم به راه پاسخ ایالات متحده آمریکاست باید خود سرانجام تصمیم بگیرد که بماند یا برای یک تعطیلات که ممکن است سرانجام منجر به پایان یافتن سلطنتش گردد، برود. آمریکا به خاطر مخالفت‌های فزاینده و همه‌جانبه ایرانیان نمی‌تواند از او حمایت کند.» (یونایتدپرس — ۸ ژانویه ۷۹، ۱۸ دی‌ماه ۵۷)

در این‌که دولت آمریکا در مورد جانشین شاه تصمیم قطعی گرفته و توافق سایر کشورهای غربی را هم جلب کرده بود، جای تردید نبود. البته این تصمیم توافق تمامی جناح‌های ذینفع هیئت حاکمه آمریکا را در بر نداشت کماینکه در همان زمان، جرالده فورده، رئیس جمهوری سابق آمریکا در مصاحبه‌ای در کانادا گفت:

«بحران ایران ممکن است به منع صدور نفت این کشور به آمریکا منجر شود. امیدوار است بحران سیاسی ایران هر چه زودتر پایان یابد تا صدور نفت به غرب از سرگرفته شود.»

وی با درگیری نظامی آمریکا در ایران مخالفت کرد، اما گفت:

«مصلحت دنیای غرب در این است که شاه در رأس حکومت ایران باقی بماند تا ثبات سیاسی این کشور را که برای غرب دارای اهمیت حیاتی است حفظ کند. اگر آمریکا ایران را از دست دهد غرب شدیداً به خطر خواهد افتاد.» (آسوشیتدپرس ۸ ژانویه ۷۹، ۱۸ دی ماه ۵۷)

چند روز بعد اطلاعاتی از سایر مسائل بحث شده در کنفرانس گوآدالوپ منتشر شد.

«امروز فاش شد که در کنفرانس سران آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان راه‌های جلوگیری از نفوذ فزاینده شوروی به خلیج فارس بررسی شد. هر چهار کشور بر این عقیده بودند که اگر در مثلث بین ترکیه، حبشه و افغانستان تسلط شوروی افزایش یابد موازنه قدرت در جهان برهم خواهد خورد.» (آسوشیتدپرس ۱۰ ژانویه ۷۹، ۲۰ دی ماه ۵۷)

در همین گزارش آمده است که از جمله مسائل دیگر مطرح شده در کنفرانس سران که آن را با مسائل ایران هم ربط داده بودند این بود که:

«کودتای افغانستان و یمن جنوبی به نفع هواداران مسکو، شوروی را در وضعی قرار داد که در ایران بعد از انقلاب جاری بتواند اعمال نفوذ کند ایران بدون شاه ناآرام و بی‌ثبات خواهد ماند. دست کشیدن ایران از خلیج فارس سبب خلائی خواهد شد که مسکو و دوستانش حتی با وجود مخاطره پایداری غرب حاضرند آن را بپرکنند.»

احتیاج نیست توضیح داده شود که اعلام عدم مداخله در امور داخلی کشورهای منطقه از جانب سران کشورهای چهارگانه تا چه حد ریاکارانه بوده

است. چند روز بعد از پایان کنفرانس گوآدالوپ کارتر پیامی برای آیت‌الله خمینی می‌فرستد که در آن برخلاف نزاکت دیپلماتیک و عرف روابط بین‌المللی، با صراحت می‌گوید که آمریکا از دولت بختیار حمایت می‌کند و در صورت مخالفت آیت‌الله با دولت بختیار تهدید می‌کند کودتای نظامی حتمی است و این که بهتر است آیت‌الله در بازگشت به ایران عجله نکنند.

گزارش دیدار دو نفر از نمایندگان رئیس‌جمهور فرانسه با آیت‌الله خمینی و تحویل پیام کارتر در بخش بعدی آمده است.

۶. موضع فرانسه در گوآدالوپ

همانطور که در متن آمده است آخرین قسمت از پاسخ آیت‌الله خمینی به نماینده ژیسکاردستن حاوی تشکر از رئیس‌جمهور فرانسه به مناسبت موضعی است که در کنفرانس گوآدالوپ، علیه حمایت کارتر از شاه اتخاذ کرده بود.

به موجب اطلاعاتی که بعدها منتشر شد موضع ژیسکاردستن در کنفرانس گوآدالوپ علیه حمایت آمریکا از شاه بود و در این مورد مناقشاتی با کارتر داشته است:

«در کنفرانس گوآدالوپ، در اوائل ژانویه، وقتی کارتر با نخست‌وزیر انگلیس جیمز کالاهان و صدراعظم آلمان غربی هلموت اشمیت و رئیس‌جمهوری فرانسه ژیسکاردستن دیدار کرد، این نظر که کار شاه تمام شده است، تقویت گردید. رهبران هر سه کشور اروپایی موافق بودند که کار شاه دیگر تمام شده است، صحبت ژیسکاردستن که بعد از همه ایراد کرد، مخصوصاً درباره این نکته خیلی قوی بود. او گفت اگر شاه بماند، ایران دچار جنگی داخلی خواهد شد و مردم زیادی کشته خواهند شد و کمونیست‌ها نفوذ فوق‌العاده زیادی به دست خواهند آورد. در نهایت مستشاران نظامی آمریکائی حاضر در صحنه، در زدوخوردها درگیر می‌شوند و این امر ممکن است زمینه دخالت روس‌ها را فراهم سازد. او در ادامه گفت، آنچه اروپا احتیاج دارد نفت ایران و ثبات منطقه است. [آیت‌الله] خمینی در

فرانسه ساکن شده است. وی خیلی هم غیرمنطقی نیست. واشنگتن باید خود را با تغییرات سیاسی تطبیق دهد.»^(۷)

رئیس‌جمهور فرانسه نه تنها با سیاست کارتر مخالفت کرده بود، بلکه به وی مؤکداً توصیه نموده بود که:

«با مخالفان تماس بگیرد، به علت آنکه در این مورد، خود دولت فرانسه بر اساس اطلاعات خصوصی، تصمیم گرفته است دور شاه را قلم بگیرد.»^(۸)

اما نکته قابل توجه در پاسخ آیت‌الله خمینی این بود که آیت‌الله خمینی از موضع‌گیری دولت فرانسه، در کنفرانس گوادلوپ اطلاع داشتند و در ملاقات نماینده رئیس‌جمهور فرانسه از این موضع‌گیری تشکر کردند.

اطلاع آیت‌الله خمینی ظاهراً از طریق صادق قطب‌زاده بود. همان طور که اشاره کردم، یک هفته قبل از کنفرانس گوادلوپ، وزارت امور خارجه فرانسه با صادق قطب‌زاده تماس می‌گیرد. علت تماس آن‌ها با صادق قطب‌زاده چنین بیان شده است که:

«... او بسیار به آیت‌الله خمینی نزدیک بود در واقع به آن حد نزدیک بود که به نام «داماد پیامبر» شناخته شده بود. فرانسوی‌ها مشغول تهیه تدارکات کنفرانس گوادلوپ بودند و مطمئن بودند که مسأله ایران در کنفرانس مطرح خواهد شد، لذا از قطب‌زاده خواستند که برای آن‌ها روشن کند که در صورت پیروزی آیت‌الله خمینی، چه نوع سیاست‌هایی از جانب ایشان اتخاذ خواهد شد.»^(۹)

قطب‌زاده موضوع را پیگیری کرد:

«کمی قبل از سفر رئیس‌جمهور فرانسه به گوادالوپ آیت‌الله از قطب‌زاده می‌خواهد که تحقیق کند آیا رئیس‌جمهور فرانسه مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و آیا تحلیل قطب‌زاده به رئیس‌جمهور داده شده است. در ظرف چند ساعت قطب‌زاده تماس گرفت و به او پاسخ داده شد که بله رئیس‌جمهور مسأله ایران را در کنفرانس مطرح خواهد کرد و او تحلیل قطب‌زاده را دیده است. علاوه بر این، نماینده وزارت امور خارجه گفت که تحلیل قطب‌زاده

به قدری رئیس‌جمهور را تحت تأثیر قرار داده است که ژیسکار دستن به کارتر توصیه خواهد کرد که با دولت احتمالی جدید تهران که ریاست معنوی آن با آیت‌الله خمینی خواهد بود، وارد مذاکره شود.^(۱۰)

به نظر می‌رسد که صادق قطب‌زاده، این تماس‌ها را با اطلاع آیت‌الله خمینی انجام داده و طبیعتاً نتیجه را هم به اطلاع ایشان رسانیده است و آیت‌الله خمینی هم با توجه به این اطلاعات، که از کانال‌های دیگر نیز تأیید شد، از موضع‌گیری رئیس‌جمهور فرانسه در گوآدلوپ تشکر کردند. لازم به ذکر است که موضع فرانسه قبلاً چنین نبود. مقامات رسمی دولت فرانسه بارها طی ملاقات‌هایی خصوصی با آیت‌الله خمینی و یا به طور مستقیم در مصاحبه‌ها در مورد فعالیت‌های ایشان اعتراض و تهدید هم کرده بودند. آخرین بار در ۱۴ آذرماه (۵ دسامبر ۷۸) دولت فرانسه آیت‌الله خمینی را تحت فشار قرار داد که:

«او دیگر نمی‌تواند بیش از این فرانسه را به عنوان یک پایگاه برای دعوت مردم ایران به شورش به کار برد.» (نیویورک تایم ۸۷/۱۲/۵، ۱۳۵۷/۹/۱۴)

۷. پیام کارتر به آیت‌الله خمینی

در هشتم ژانویه ۷۹ برابر با ۱۸ دی‌ماه ۵۷ دو نفر از جانب رئیس‌جمهور فرانسه، ژیسکار دستن، به دیدار آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو آمدند. این اولین باری بود که نمایندگان رسمی شخص رئیس‌جمهور به دیدار آیت‌الله خمینی می‌آمدند و روشن بود که باید مسأله مهمی مطرح باشد. در این ملاقات، بعد از رد و بدل شدن تعارفات معمولی، یکی از آن‌ها شروع به صحبت کرد و گفت:

«هدف از دیدار با آیت‌الله خمینی پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای آیت‌الله خمینی می‌باشد. او تلفن زده است و از پرزیدنت ژیسکار دستن درخواست نموده است که این پیغام را به شما برسانیم. پرزیدنت کارتر در پیغام خود خواسته است که آیت‌الله تمامی نیروی خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار به کار برد. حملات به بختیار خطرات بسیار زیادی دارد و قمارری

است که به تلفات زیادی منجر خواهد شد. به نظر پریزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به نظر کارتر مناسب خواهد بود وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرد. سکوت و آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که بدانید خطر دخالت ارتش و کودتای نظامی هست، و وقوع این خطر، اوضاع را بدتر خواهد نمود. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش به وجود آید؟ پریزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید امکان پذیر باشد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید و این به نفع کشور شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد.»

نماینده ژیسکاردستن سپس گفت که:

«وزیر خارجه (فرانسه) پیغام داد که محرمانه ماندن پیغام کارتر برای آیت‌الله خمینی خوبست، چرا که امکان ادامه این ارتباط را خواهد داد. به من هم دستور داده شده است که بگویم ارتباط و محتوای آن خیلی منطقی است. و انتقال قدرت در ایران باید کنترل بشود و با احساس مسئولیت‌های شدید سیاسی همراه باشد.»

پس از ختم سخنان نماینده ژیسکاردستن آیت‌الله خمینی پاسخ دادند:

«پیام آقای کارتر دو جهت در آن بود. یکی راجع به موافقت کردن با حکومت فعلی که دولت بختیار باشد، یا حداقل سکوت در این موقعیت و حفظ آرامش در این فترت و یکی هم راجع به احتمال کودتای نظامی و یا پیش‌بینی کودتای نظامی، پیش‌بینی کشتار وسیع مردم که ما را از آن می‌ترسانید. اما راجع به دولت بختیار، شما سفارش می‌کنید که ما برخلاف قوانین خود عمل کنیم. بر فرض آن که من چنین خطائی بکنم، ملت ما حاضر نخواهد بود. ملت ما که این همه مصیبت کشید و این همه خون داد برای آن است که از زیر بار رژیم سلطنتی و سلسله پهلوی خارج بشود ملت حاضر نیست که تمام خون‌ها هدر برود و شاه به سلطنت باقی باشد یا برود و بدتر از اول برگردد و نه حاضر است که شورای سلطنت را قبول کند، و آن هم خلاف قانون اساسی است، که من مکرر تشریح کرده‌ام. و اما قضیه

این که آرامش باشد، ما همیشه می‌خواهیم مملکت آرام باشد و مردم با آرامش زندگی کنند. اما به دست آوردن آرامش با وجود شاه امکان ندارد و ما نمی‌توانیم با وجود شاه آرامش را برگردانیم. آقای کارتر اگر حسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خون‌ها ریخته نشوند خوب است که شاه را ببرند و دولت (بختیار) را هم پشتیبانی نکنند و به میل ملت که این امر مشروعی هست و خواسته است و از میل ملت جلوگیری نکنند. و اما قضیه کودتا، الان از ایران به من اطلاع دادند که یک کودتای نظامی در شرف تکوین است و می‌خواهند کشتار زیادی بکنند، و از من خواسته‌اند کالاهای آمریکائی را تحریم کنم و به آمریکا اخطار کنم که اگر چنین کودتائی بشود از چشم شما می‌بیند و اگر شما حسن نیت دارید باید جلوگیری کنید. برای من گفته‌اند، پیغام داده‌اند که اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد. من کودتا را نه به صلاح ملت می‌دانم و نه به صلاح آمریکا. اگر (کودتا) بشود، از چشم شما می‌دانم. نمی‌دانم ملت آمریکا بعدها چه خواهد کرد. و من به حکم این که یک شخص روحانی هستم، و مصلحت بشر را همیشه در نظر دارم و مصلحت ملت خودم را در نظر دارم، به شما توصیه می‌کنم که جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید و نگذارید این خونریزی‌ها تحقق پیدا کند و ایران را به حال خود واگذارید. که اگر بکنید، نه گرایش کمونیستی خواهد داشت و نه سایر مکاتب انحرافی، نه تسلیم شرق و نه تسلیم غرب خواهد شد. تأکید می‌کنم که اگر بخواهید آرامش در ایران حاصل شود راهی جز این نیست که نظام شاهنشاهی که قانونی نیست کنار برود، و ملت را به حال خود باقی بگذارند تا من یک شورای انقلاب تأسیس کنم از اشخاص پاکدامن برای نقل قدرت تا امکانات مناسب جهت حکومت مبعوث ملت انجام گیرد. و در غیر این صورت امید آرامش نیست و خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود، انفجاری بشود در ایران که کسی نتواند جلوی آن را بگیرد. و ملت ایران از کودتای نظامی نمی‌ترسد. برای آن که ماه‌ها است که با قدرت نظامی هرچه سخت‌تر با مردم مقابله شده است و نتوانسته‌اند آرامش برقرار سازند و الان نظام و ارتش که از چند ماه قبل سست و

ضعیف‌تر است برای آن‌که در باطن ارتش اختلافات ایجاد شده است و بسیاری به ما می‌پیوندند و کودتا را خفه می‌کنند، لکن با کشتاری که من میل ندارم واقع شود. من به شما توصیه می‌کنم از کودتا جلوگیری کنید که اگر بشود ملت ایران از شما می‌داند و برای شما ضرر دارد. این تمام پیغام من است به کارتر.»

سپس آیت‌الله خمینی سخنان خود را خطاب به دولت فرانسه معطوف داشتند و گفتند:

«و اما به دولت فرانسه، از رئیس‌جمهور که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است تشکر می‌کنم و میل دارم که کارتر را نصیحت کنند که دست از پشتیبانی این شاه و این رژیم و این دولت، که همه خلاف قوانین است بردارند و به این کودتای نظامی تأیید نکنند و جلوگیری کنند، تا ایران آرامش خود را به دست بیاورد و چرخ‌های اقتصاد به گردش درآید و در آن وقت است که می‌شود نفت را به غرب و هر کجا که مشتری هست صادر کند.»^(۱۱)

پس از بیانات آیت‌الله خمینی، نماینده پرزیدنت ژیسکاردستن، ضمن تشکر از امکان ملاقات با آقای خمینی و صحبت با ایشان، مجدداً یادآور شد که این پیغام محرمانه بماند، که آقای خمینی تأکید کردند که محرمانه بودن آن محرز است.^(۱۲)

پیام کارتر به وضوح نشان می‌داد که اولاً خروج شاه قطعی است و ظاهراً در کنفرانس سران در گوآدالوپ با هم توافق کرده‌اند. ثانیاً، دولت آمریکا مصمم است دولت بختیار را حداقل در مرحله انتقال قدرت و بعد از خروج شاه از ایران تثبیت کند. ثالثاً از «خطر کودتای نظامی» ارتشیان به صورت یک مترسک در مقابله با حرکت ملت استفاده کند. برای ما واضح بود که کنترل ارتش در دست آمریکاست و امرای ارتش ایران بدون موافقت و تأیید و تشویق آمریکا نمی‌توانند دست به کودتا بزنند. چه دولت بختیار تثبیت بشود و چه نشود. بنابراین وقتی کارتر می‌گوید اگر بختیار را حمایت نکنید خطر انفجار و کودتا و خونریزی است در واقع به زبان دیپلماسی می‌خواهد بگوید چاره‌ای ندارید یا باید به دولت بختیار تن در دهید و یا آن‌که کودتای نظامی خواهد شد.

پاسخ آیت‌الله خمینی از جهات عدیده از صراحت و قاطعیت برخوردار است و روشن می‌کند که اولاً آمریکا با یک شخص طرف نیست، بلکه با یک ملت طرف است ثانیاً دولت بختیار، ادامه رژیم شاه و سلطنت پهلوی است. بودن شاهپور بختیار، ولو بعد از خروج شاه با بودن شاه از نظر ملت تفاوتی ندارد و ثالثاً کودتای نظامی و سرکوب ملت مؤثر نیست و کارساز نخواهد بود و بالاخره رابعاً مردم می‌ایستند و جنگ سختی بروز خواهد کرد که نتیجه آن معلوم نیست به نفع آمریکا و غرب باشد. پیام کارتر اولین تماس رسمی دولت آمریکا با آیت‌الله خمینی در پاریس بود.

کارتر نامه نفرستاد، پیام داد

در ۲۶ دیماه سال ۹۱ به مناسبت سالگرد خروج شاه از ایران در برنامه «افق» صدای آمریکا، که آقایان دکتر عباس میلانی، دکتر منصور فرهنگ و مهندس عبدالعلی بازرگان شرکت داشتند، آقای میلانی مدعی شد که آیت‌الله خمینی در زمانی که در پاریس بود، کارتر نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نوشته و در آن از ایشان خواسته است از بختیار حمایت کنند. آیت‌الله خمینی هم طی نامه‌ای به کارتر با لحن موافقی به نامه او جواب داده است. این ادعای نادرستی است. هم پیام کارتر و هم پاسخ آیت‌الله خمینی شفاهی بوده است.

۸. تماس نماینده رسمی آمریکا

پس از پیام کارتر به آیت‌الله خمینی از طریق نماینده ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه و پاسخی که آیت‌الله خمینی دادند، آمریکایی‌ها پیشنهاد کردند که مستقیماً با نماینده‌ای از جانب خود با آیت‌الله خمینی در ارتباط باشند. جریان این تماس و پیشنهاد از این قرار بود که در نوفل لوشاتو، در تقسیم وظایف، آقایان فردوسی‌پور و محتشمی مسؤول امور تلفنخانه بودند و به تمامی تلفن‌ها جواب می‌دادند و هرگاه تلفنی می‌شد که مکالمه‌کننده به زبانی غیر از فارسی یا عربی صحبت می‌کرد به من اطلاع می‌دادند و من رسیدگی می‌کردم.

در یکی از همین تلفن‌ها، مکالمه‌کننده خود را «ساندرز» معاون وزارت امور خارجه آمریکا در واشنگتن معرفی کرد و برای اطمینان دادن به ما در مورد صحت ادعایش قسمت‌هایی از پیام محرمانه کارتر را به آیت‌الله خمینی که توسط ژیسکار دستن فرستاده شده بود، بیان کرد و سپس اظهار داشت که به دلیل وخامت و حساسیت اوضاع ایران، آمریکا مفید می‌داند که نماینده رسمی دولت آمریکا با نماینده‌ای از جانب آیت‌الله خمینی ارتباط مستقیم داشته باشد. من به او جواب دادم که این مسأله‌ای نیست که من بتوانم جواب بدهم. پیشنهاد شما را با آیت‌الله خمینی مطرح خواهم کرد و شما بعداً تلفن بزنید تا جوابش را بدهم. وقتی را معین کردیم که او تلفن بزند و من جواب آیت‌الله خمینی را به او بدهم. من بلافاصله پیام آن‌ها را با آیت‌الله خمینی مطرح کردم. ایشان موافقت کردند و توصیه کردند که با خود من در تماس باشند. من از ایشان خواستم شخص دیگری نیز با من در این تماس‌ها حاضر بشود. گفتند خیر، ضرورتی ندارد.

در وقت معین از واشنگتن مجدداً به دفتر تلفن زدند. آیت‌الله خمینی به احمدآقا دستور داد که هنگام این مکالمه تلفنی کسی در اتاق نباشد. استدلال ایشان این بود که این افراد وارد نیستند و به مسائل توجه ندارند. وقتی احمدآقا به این افراد دستور داد که اتاق را ترک کنند آن‌ها از من ناراحت شدند. در آن روز صادق خلخالی هم در اتاق بود. او از همه بیشتر ناراحت شد. در این مکالمه تلفنی موافقت آیت‌الله خمینی را با پیشنهاد آن‌ها اطلاع دادم و آن‌ها شخصی را به نام وارن زیمرمن معرفی کردند که تماس خواهد گرفت.

۹. اولین پیام - ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ ژانویه ۷۹

در این دیدار آقای زیمرمن ابتدا کارت هویت شخصی و تلکس مأموریتش را ارائه داد. سپس گفت که از جانب دولت آمریکا مأموریت دارد مطالبی را به اطلاع برساند. آنگاه از روی متن نوشته شده‌ای، چنین خواند:

«بر اساس اطلاعات و گزارش‌های سولیوان سفیر آمریکا در تهران، نظامیان ایران مسأله کودتا را به طور جدی بررسی کرده‌اند. ژنرال هایزر مطمئن است که او آن‌ها را از این امر منصرف کرده است. آن‌ها، نظامیان ایران، در این دوره ساکت و آرام خواهند بود، به شرطی که سربازان تحریک نشوند. به علاوه دولت من (یعنی آمریکا) معتقد است که بیانیه آیت‌الله دایر بر این که ارتش را محافظت کنند، خیلی خوب بوده است. ارتش ایران خیلی خوب آگاهی دارد که توده‌ای‌ها دعوت به عملیات مسلحانه کرده‌اند و ارتشی‌ها ترس آن را دارند که یک عملیات حساب شده‌ای توسط توده‌ای‌ها برای تحریک و درگیری بین ارتش و طرفداران آقا وجود داشته باشد. نیروهای نظامی وقوع این امر را بعد از خروج شاه از ایران و در صورت بازگشت فوری و ناگهانی [آیت‌الله] خمینی احتمال می‌دهند. به هر حال ژنرال هایزر مطمئن نیست که واکنش ارتش در صورت برگشت فوری و ناگهانی آقا به ایران چه خواهد بود. رهبران نظامی، علائم و نشانه‌های جدی داده‌اند که در صورت برگشت ناگهانی آقا به تهران برای «محافظت قانون اساسی» ممکن است وارد عمل شوند. به این دلیل است که دولت من معتقد است، ضرورت اساسی دارد که نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله خمینی با رهبران نظامی ملاقات کنند که به یک تفاهم اساسی برسند. بنا به قضاوت دولت من، نظامی‌ها و مذهبی‌ها موضوعات مشابه زیادی دارند که نباید با تحریکات توده‌ای‌ها نادیده گرفته شوند و یا از بین بروند. علاوه بر این نظامی‌ها آماده هستند که با نمایندگان صلاحیت‌دار آیت‌الله ملاقات کنند. این نظامیان عبارتند از ژنرال قره‌باغی و فرماندهان نیروهای سه‌گانه. من به نمایندگی از جانب دولت من می‌گویم که تأکید کنم که این عمل بسیار اساسی بوده و ضرورتی فوری دارد. در این میان، دولت من امید و اصرار دارد که شما برنامه بازگشت به ایران را به تأخیر بیندازید تا زمانی که (مذاکرات تهران) نتیجتاً به یک تفاهم برسد. که امکان بازگشت توأم با نظم و آرامش (orderly) آیت‌الله فراهم شود. سولیوان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ترتیب ملاقات بین بهشتی و سران ارتشی نتیجه‌ای نداده است و از آیت‌الله خمینی درخواست می‌شود که این امر را توصیه کنند. دولت من همچنین امیدوار است که

آیت‌الله از هرگونه عملی که منجر به سقوط بختیار می‌شود خودداری کنند. به نظر دولت من، (بروز) چنین وضعیتی (یعنی سقوط بختیار)، ممکن است باعث شود که نظامیان عصبانی شده و برای در دست گرفتن قدرت سریعاً وارد عمل شوند.»

نماینده آمریکا مطالب خود را از روی تلکس ماشین شده می‌خواند و من همان طور که او می‌خواند ترجمه آن‌ها را یادداشت می‌کردم.

من از هرگونه بحث و مذاکره جانبی و اضافی با وی خودداری کردم و پس از ختم سخنانش به او گفتم که مطالبش را یادداشت کرده‌ام و به نظر آیت‌الله خمینی می‌رسانم و پاسخ ایشان را برایش خواهم آورد. تماس و مذاکره جدی و کوتاه بود و ملاقات در رستوران مسافرخانه نوفل‌لوشاتو صورت گرفت.

گزارش ملاقات و مطالب پیام را از روی یادداشت‌هایم عیناً برای آیت‌الله خمینی خواندم. مسأله بسیار مهم بود دولت آمریکا مواضع خود را درباره ارتش، بازگشت آیت‌الله خمینی و دولت بختیار با صراحت گفته بود.

ایشان بعد از گزارش ملاقات درباره هر یک از مطالب از من سؤالاتی کردند.

اولین سؤال که بحث شد، علت سفر هایزر به ایران بود و این که برای چه به ایران رفته و هدفش از این سفر چیست؟ خبر سفر ژنرال روبرت هایزر مرد شماره ۲ پیمان نظامی آتلانتیک شمالی (ناتو) و معاون ژنرال هیک به ایران را قبلاً خبرگزاری‌ها مخابره کرده بودند. ما نیز از طریق مطبوعات و خبرگزاری‌ها از سفر وی و هدف‌های مأموریت او، به آن صورت که در رسانه‌های گروهی آمده بود مطلع شدیم. در این مورد توضیحاتی به آیت‌الله خمینی داده بودم. فزاهایی از این گزارش به قرار زیر است:

به موجب اطلاعات جمع‌آوری شده، مأموریت هایزر در سفر به ایران سه هدف عمده داشت: اول تلاش برای حفظ انسجام ارتش شاهنشاهی در موقع خروج شاه از ایران و حفظ آمادگی آن برای انجام عملیات کودتا مانند در موقعیت و زمانی که به تشخیص آمریکا ضرورت پیدا کند. ارتش آمریکا از سال ۱۳۲۳ روی ارتش شاهنشاهی کارکرده بود و به عنوان تنها پایگاه مؤثر آمریکا محسوب

می‌شد. بنابراین حفظ انسجام این چنین ارتشی برای دولت آمریکا در مرحله حساس و بحرانی مملکت و انتقال قدرت سیاسی، اهمیت استراتژیک داشت. تلاش آمریکا و سفر هایزر به ایران به منظور جلوگیری از اعمال خودسرانه و نسنجیده برخی از امرای ارتش هنگام خروج شاه از ایران بود. آمریکایی‌ها فهمیده بودند که ارتش در برخورد مسلحانه با مردم به کلی متلاشی خواهد شد.

هدف دوم سفر هایزر به ایران، وادار ساختن ارتش به حمایت از دولت بختیار بود. **هدف سوم** تعیین سرنوشت وسایل و امکانات بسیار فنی و سرّی نظامی آمریکا در ایران بود (نظیر پایگاه کبکان) و قراردادهای عظیم خرید اسلحه آمریکایی توسط ایران.

سفر هایزر به ایران و نتایج آن را در طی یک سخنرانی در نهضت آزادی ایران بررسی و توضیح دادم.^(۱۳)

در گفتگو با آیت‌الله خمینی درباره این مسأله که ترس آن‌ها از بازگشت فوری و ناگهانی آقا چیست کمی صحبت شد؟ آیا به دلیل هیجانانگیز و احتمالاً زدوخوردها و در نتیجه از هم پاشیدگی کامل اوضاع؟ یا چیز دیگری. از متن نامه و پیغام آن‌ها این نتیجه را گرفتیم که آن‌ها اصرار دارند تا زمانی که تفاهم بین ارتش و سران انقلاب در داخل کشور به وجود نیامده است آیت‌الله خمینی به تهران باز نگردند. همچنین ما منظور آن‌ها از بازگشت «orderly» آقا به تهران را این گونه تعبیر کردیم که یعنی بعد از رسیدن به یک تفاهم اساسی با ارتش. آیا اصرار آن‌ها بر تفاهم با ارتش به منظور حفظ ارتش برای آینده نیست؟ و آیا تهدید کودتا، فشاری است در جهت تفاهم هر چه زودتر با ارتش یا بهانه‌ای است برای کودتا. قرار شد در ملاقات بعدی این مسأله کمی روشن شود. کسب چنین اطلاعاتی از جهت شناخت تاکتیک دشمن در این مرحله مهم به نظر می‌رسید.

به نظر می‌رسید که آمریکایی‌ها یک برنامه خاص داشته باشند که اصرار دارند آیت‌الله خمینی بازگشت خود را به ایران به تأخیر بیندازند. در تمام دوران اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس، یکی از سؤالاتی که مرتب خبرنگاران می‌پرسیدند این

بود که آیت‌الله خمینی کی به ایران برمی‌گردند و پاسخ همیشه این بود که تا شاه در ایران هست به ایران باز نمی‌گردند. وقتی خبر خروج شاه از ایران منتشر شد، سیل خبرنگاران به نوفل‌لوشاتو سرازیر شد و اولین سؤال آن‌ها این بود که آیت‌الله خمینی چه موقع به ایران برمی‌گردد و جواب آن‌ها این بود که در اولین فرصت. و از همان روز تدارک برای بازگشت به ایران آغاز شد. در همین زمان بود که پیام کارتر به آیت‌الله خمینی توسط ژیسکاردستن رسید و یکی از مفاد آن این بود که ایشان سفرشان را به تهران به تعویق بیندازند.

همزمان بختیار نیز در پیامی که از طریق وزارت امور خارجه فرانسه برای آیت‌الله خمینی فرستاده بود همین درخواست را کرده بود. پیام‌های مشابهی نیز می‌رسید. حال نماینده آمریکا در این ملاقات نیز همین مطلب را عنوان کرده است و این نشان می‌داد که مسأله بسیار جدی مطرح است و به همین دلیل با وجود این درخواست‌ها و توصیه‌ها، آیت‌الله خمینی تصمیم گرفتند هر چه زودتر به ایران برگردند.

در مورد بیانیه آیت‌الله خمینی خطاب به ارتش باید یادآور شوم که صدور این بیانیه جلوتر از زمان این رویداد و تماس بود و ارتباطی به این ملاقات نداشت. بلکه بر اساس سیاستی بود که در مورد برخورد با ارتش اتخاذ شده بود. به موجب تحلیلی که ما از اوضاع داشتیم محور عمده و اساسی، برخورد مردم با ارتش بود و اینکه در نهایت با ارتش چگونه باید برخورد کرد. در تیر ماه سال ۱۳۵۶، بعد از انجام مراسم تدفین دکتر شریعتی در زینبیه، برای دیدار با آیت‌الله خمینی به نجف رفتیم. در آن دیدار با ایشان در همین مورد صحبت کردم. پایگاه شاه و آمریکا در ایران در واقع ارتش بود. در مراحل نهایی برخورد میان ارتش با مردم خواهد بود. آیت‌الله خمینی با درگیری مسلحانه با ارتش موافق نبود و بر این باور بود که در صورت درگیری مسلحانه، گروه‌های سیاسی - نظامی، نظیر مجاهدین خلق و چریک‌های فدائی ابتکار عمل را به دست خواهند گرفت. با توجه به مجموعه این ملاحظات من برخورد سیاسی - روانی با ارتش را مطرح کردم. اساس این طرح خنثی ساختن قدرت

درگیری ارتش با مردم و مهار قدرت تخریبی آن علیه انقلاب و در نهایت جذب بدنه اصلی نیروهای نظامی و انتظامی به انقلاب و پیوستن به مردم بود. بعد از این دیدار و بر اساس همین طرح آیت‌الله خمینی به طور مرتب در بیانیه‌های خود، مطالبی در مورد ارتش و ارتشیان و دعوت آن‌ها به پیوستن به مردم عنوان می‌کردند. این سیاست مؤثر واقع شده بود و ارتش از درون به نفع مردم استحاله پیدا کرده بود.

در هر حال پس از این بحث‌ها روی مفاد پیام آمریکا، آیت‌الله خمینی جواب خود را بیان کردند. من آن را دقیقاً یادداشت کردم و در ملاقات بعدی به رابط آمریکا اطلاع دادم. جواب به این شرح بود:

«اول این‌که گفته‌اید که توده‌ای‌ها برای برخورد مسلحانه تحریک می‌کنند چه سند یا مدرکی دارید که ارائه بدهید؟ این تحریکات از جانب خود ارتش است. آن‌ها به دنبال بهانه هستند. همچنین به نظر ما، یک ائتلاف اعلام نشده‌ای بین ارتش و کمونیست‌ها دیده می‌شود تا این بهانه به دست ارتش داده شود. هدف هماهنگ کمونیست‌ها و ارتش لطمه به اعتبار جنبش اسلامی است.

دوم این‌که روشن کنید که منظور از حرکت ارتش برای «محافظت قانون اساسی» چیست؟ آیا حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش برای آینده؟ آیا نگرانی آن‌ها و هدفشان «حفظ سلطنت است یا حفظ ارتش» در صورت فرض دوم مسأله فرق می‌کند.

سوم این‌که آیا درست است که آمریکایی‌ها تمام وسایل را از بین می‌برند، یا از کشور خارج می‌سازند؟»

از پیام آمریکا همچنین روشن بود که آن‌ها بر حسب پیشنهاد سولیوان، سفیرشان در تهران، اصرار دارند که ارتباطی میان سران انقلاب و ارتش در تهران برقرار شود. اما اعضای شورای انقلاب در تهران حاضر به چنین تماسی نیستند و به همین دلیل آمریکایی‌ها از آیت‌الله خمینی خواسته‌اند که به رهبران داخل چنین توصیه‌ای را بنمایند. جواب صریح آیت‌الله خمینی به آمریکا این بود که «شما از کودتا جلوگیری کنید.»

۱۰. گفتگو با فرماندهان ارتش

اما در مورد تماس میان سران ارتش با اعضای شورای انقلاب نظر آیت‌الله خمینی در ابتدا این بود که تماس و مذاکرات مفید نیست. من با این نظر موافق نبودم اما آن را عیناً به آقای دکتر بهشتی، در تماس تلفنی، منعکس کردم. دکتر بهشتی ضمن گزارش کارهای جاری تهران که باید به اطلاع آیت‌الله خمینی برسد، از قبیل موفقیت کمیته نفت و کارشکنی توده‌ای‌ها در کار این کمیته، گفتند که اعلامیه و ابلاغیه آقا در مورد ارتش بسیار حسن اثر داشته است.

روز بعد دکتر بهشتی تلفن زد و گزارش سفر خود را به قم، که قرار بود با مراجع سه‌گانه صحبت کند تا آن‌ها نیز مشترکاً نماینده‌ای برای عضویت در شورای انقلاب انتخاب و معرفی کنند، داد و گفت سفرش بسیار مفید بود و دو نفر از مراجع (اسم نبردند) استقبال کردند ولی تصمیم نهایی را بعداً خواهند گرفت.

در مورد تماس با نظامیان، آقای بهشتی درباره علل و ضرورت مفید بودن تماس با نظامیان توضیحاتی داد و از من خواست که توضیحات ایشان را به اطلاع آیت‌الله خمینی برسانم و جواب آن را فوری بدهم.

گزارش آقای بهشتی را من همان روز به آیت‌الله خمینی دادم. ایشان توضیحات آقای دکتر بهشتی را قانع‌کننده دانستند و از من خواستند که در مورد تماس و مذاکره با نظامیان پیغام بدهم که:

«تماس بگیرید، آن‌ها را دلگرم کنید، اطمینان بدهید که حال ارتشی‌ها خیلی بهتر خواهد شد، اما قوی ندهید که عمل نشود».

این پیام همان روز عیناً به آقای بهشتی اطلاع داده شد. ظاهراً تماس میان اعضای شورای انقلاب و امرای ارتش برقرار شده بود و نتایج مفیدی هم داشت. آقای هاشمی رفسنجانی هم در جریان این تماس‌ها بوده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند.^(۱۴)

به هر حال، طبق قرار قبلی با نماینده وزارت امور خارجه آمریکا، مطالب آقای خمینی را در یک مکالمه تلفنی برای او خواندم. وی گفت که بعد از دریافت جواب تماس خواهد گرفت.

۱.۱. دومین پیام ۲۷ دی ماه ۵۷/۱۷ ژانویه ۱۹۷۹

دیدار دوم در روز ۲۶ یا ۲۷ دی ماه ۵۷ برابر با ۱۷ یا ۱۸ ژانویه ۷۹ صورت گرفت. در این دیدار نماینده وزارت امور خارجه آمریکا مطالب خود را از روی نوشته‌ای می‌خواند و من ترجمه آن‌ها را عیناً یادداشت می‌کردم:

«به نمایندگی از طرف دولت‌م مطالب زیر را به اطلاع می‌رسانم

۱. اولین نگرانی ما پایان دادن به خونریزی‌ها در ایران است هم به خاطر احترام به بشریت و هم برای به وجود آوردن شرایط مناسب جهت راه‌حل سیاسی بحران ایران.

۲. احساس ما این است که برخورد شدید بین نظامیان و غیرنظامیان، که ما شدیداً مخالف آن هستیم، کار را خیلی مشکل و حتی غیرممکن می‌سازد، که یک آینده ثابت را به وجود آوریم. بنابراین ما از همه نیروهای سیاسی ایران خصوصاً ارتش دعوت می‌کنیم که راه حل مسالمت‌آمیز را انتخاب کنند.

۳. در میان کسانی که ادعای پیروی از آیت‌الله خمینی را دارند، هستند کسانی نظیر توده‌ای‌ها که مذهب را ولو موقتاً وسیله‌ای برای جمع‌آوری توده مردم به کار می‌برند. به خصوص وقتی راه‌حل‌های دیگری برای آن‌ها امکان‌پذیر نباشد. ما معتقدیم که توده‌ای‌ها و سایرین (کمونیست‌ها) گروه‌های نسبتاً کوچکی هستند اما شدیداً خطرناک هستند. ما معتقدیم تنها ادامه کوشش‌های سیاسی معقول می‌تواند کارهای آن‌ها را خنثی سازد.

دولت ما روی این مسأله اصرار می‌ورزد که موضوع ائتلاف نوشته‌نشده‌ای بین کمونیست‌ها و ارتشی‌ها درست نیست. معتقدیم که ارتش بیش از همه از کمونیست‌ها ترس دارد. در واقع بعضی‌ها که در ارتش مخالف آیت‌الله خمینی هستند معتقدند که وی تحت نفوذ توده‌ای‌ها و یا سایر افراطی‌هاست. به همین دلیل ما معتقدیم که باید مسئولین ارتش را متقاعد سازیم که آیت‌الله خمینی ضد توده‌ای و ضد کمونیسم در ایران است.

آمریکا می‌تواند کمک کند که مذاکرات لازم بین آیت‌الله خمینی و ارتش شروع شود. ما قویاً چنین مذاکره‌ای را حمایت می‌کنیم و آن را ضروری می‌دانیم. اما ما نمی‌توانیم احساس اعتماد را که برای یک مذاکره منظم لازم است به وجود بیاوریم. این (احساس اعتماد) تنها با یک رابطه مستقیم بین آیت‌الله و ارتش است که به وجود می‌آید.

ما معتقدیم که چنین مذاکراتی فوریت دارد. اطلاعات ما حاکی است که در دانشگاه و در بین کارگران پشتیبانی از توده‌ای‌ها رشد می‌کند که این امر به نوبه خود تحولات مرحله انتقالی را می‌تواند مشکل و خطرناک سازد اما پاسخ سه سؤالی که شده بود:

س ۱) مسأله این که جهت‌گیری ارتش چیست؟ بهترین جواب باید از طریق سؤال و تماس با خود آن‌ها باشد. اما نظریات خود ما: آیا ارتش از برگشت فوری آیت‌الله می‌ترسد یا از هیجانات حاصله از آن؟ ارتش ماهیتاً محافظه‌کار است و می‌خواهد آرامش باشد و نمی‌خواهد که جریانات سال قبل ادامه یابد. نظامیان از مجهولات و آینده مبهم نگران هستند و خطر رشد و پیروزی توده‌ای‌ها را می‌بینند. بنابراین مذاکرات مستقیم با آن‌ها ضروری است.

س ۲) در مورد نظر ارتش درباره‌ی «محافظت قانون اساسی» آیا منظور سلطنت است یا حفظ خود ارتش؟ باید از خود آن‌ها پرسید و فهمید. اما نظرات ما: محافظت و حمایت قانون اساسی فرع بر حفظ آرامش در جهت روشن شدن جهت آینده است. هرکس از نظامیان، سیاسیان و مردم باید از قبل بدانند که چه سرنوشتی در انتظار آن‌هاست. به نظر آمریکا قانون اساسی این قوانین و مقررات را روشن کرده است. آمریکا معتقد است که نه ارتش و نه مخالفان نباید خلاف قانون اساسی رفتار کنند. به همین دلیل است که ما از ارتش شدیداً خواسته‌ایم که عملی خلاف قانون اساسی انجام ندهد. ترس ما این است که اگر چهارچوب قانون اساسی به هم بخورد راه برای توده‌ای‌ها باز می‌شود. این خیلی مهم است که ما نمی‌گوییم که قانون اساسی نمی‌تواند و نباید تغییر کند و تأکید می‌کنیم. اما ما

معتقدیم ایجاد یک جریان منظم برای تغییر مهم است. ما معتقدیم اگر یکپارچگی و انسجام ارتش حفظ شود امکان آن وجود خواهد داشت که رهبری ارتش هرگونه فرم سیاسی که انتخاب شود مورد حمایت خود قرار دهد.

س ۳) در مورد وسایل نظامی فنی - جواب مطلقاً منفی است ما می‌خواهیم که قدرت و یکپارچگی ارتش را حفظ کنیم. ما می‌خواهیم که نیروی ارتش وسایل فنی را که دولت ایران برای دفاع خود لازم می‌داند، داشته باشد.»

سپس مأمور دولت آمریکا دربارهٔ بیاناتی که ساندرز (معاون وزیر امور خارجه) در مورد ایران در کنگرهٔ آمریکا ایراد کرده بود توضیحاتی به شرح زیر داد:

«۱. ساندرز گفته است ایرانیان باید سرنوشت آیندهٔ خود را خودشان تعیین کنند و این است که ما از شما دعوت می‌کنیم که با ارتش مذاکره کنید.

۲. ساندرز گفته است که دولت آمریکا جریانات قانونی را تأیید می‌کند. اگر تغییراتی لازم باشد ما مخالف آن نیستیم. این تغییرات باید از طریق یک جریان منظم و کنترل و حساب شده باشد و همهٔ ایرانی‌ها در آن شرکت کنند و آن را حمایت کنند.

۳. ساندرز گفته است که دولت آمریکا از استقلال ایران حمایت می‌کند. به نظر ما هم ایالات متحده و هم طرفداران آیت‌الله در جلوگیری از نفوذ توده‌ای‌ها که مستقیماً به نفع روس‌ها خواهد بود، منافع مشترک شدیدی دارند.

در پایان به عنوان آخرین حرف، به نمایندگی از طرف دولت، چهار سؤال زیر را مطرح می‌کنم:

۱. سرنوشت سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران؟

۲. آیندهٔ فروش نفت به غرب؟

۳. آیندهٔ روابط سیاسی، نظامی ایران با آمریکا؟

۴. روابط با روسیه؟»

در اینجا مطالب وی تمام شد. پاسخ به سؤالات بالا روشن بود. آیت‌الله خمینی در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های متعدد موضع‌گیری‌های خودشان را درباره مسائل بالا بیان کرده بودند. من می‌توانستم همان‌جا به سؤالات وی پاسخ بدهم. اما پاسخی ندادم. او برای من صحبت نمی‌کرد. من باید پیغام را می‌دادم و جواب آن را می‌گرفتم و به او می‌دادم. به او گفتم بسیار خوب سؤالات شما را مطرح می‌کنم و سپس جواب ایشان را به شما خواهم داد. به این ترتیب می‌خواستم بار دیگر به او یادآور شوم که من طرف مذاکره با شما نیستم و ثانیاً جواب‌ها از من نیست، از آیت‌الله خمینی است. دقیقاً همان‌طور که او از جانب «دولتش» صحبت می‌کرد من هم از جانب رهبر انقلاب مأمور بودم و صحبت می‌کردم.

به علاوه، گاهی اوقات آیت‌الله خمینی مطالبی به نظرشان می‌رسید و می‌گفتند که از نظر من بسیار جالب و عمیق بود و بالاخره این شیوه عمل یعنی تأخیر پاسخ به ما امکان می‌داد که بهترین جواب‌ها و سیاست‌ها را اتخاذ کنیم.

این ملاقات نیز در رستوران مسافرخانه نوفل‌لوشاتو انجام گرفت. پس از ملاقات، گزارش مذاکرات را دادم و ایشان پاسخ‌های خود را دادند که در دیدار سوم داده شد.

۱۲. سومین پیام - ۲۸ دی‌ماه ۵۷ ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹

سومین دیدار در ۲۸ دی‌ماه ۵۷ برابر ۷۹/۱/۱۸ صورت گرفت. پاسخ آیت‌الله خمینی عیناً به شرح زیر خوانده شد:

«در مورد برنامه سیاسی آینده برای مرحله انتقالی سه مرحله پیش‌بینی شده است: مرحله اول تأسیس شورای انقلاب، دوم معرفی دولت موقت سوم تنظیم و تصویب قانون اساسی جدید که بعداً به موجب آن قانون اساسی، عمل خواهیم کرد. با عقب انداختن کارها دست توده‌ای‌ها را باز می‌کنید. شما با حمایت از این دولت یا آن دولت و شلوغی ارتش باعث تعویق و در نتیجه رشد توده‌ای‌ها و باعث زحمت بیشتر ما هستید. کنار بروید و بگذارید خود ما کارهایمان را بکنیم.

ارتش را هم وادار به سکوت و عدم دخالت بنمایید. نه کمونیست نه توده‌ای کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر وضع به همین ترتیب ادامه یابد کاری نمی‌شود و توده‌ای‌ها رشد می‌کنند و باعث زحمت می‌شوند.

اما در پاسخ چهار سؤالی که مطرح کرده‌اند:

س ۱. سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران:

الف. در شرایط فعلی از کم و کیف این سرمایه‌گذاری و ماهیت فعالیت‌های آنان اطلاعات کافی نداریم.

ب. اساس سیاست و خط‌مشی ما در این مورد و سایر موارد مشابه حفظ استقلال مملکت، مصالح ملی و توسعه و عمران کشور خودمان است.

ج. این امر به برنامه‌ریزی‌های دولت آینده جمهوری اسلامی بستگی دارد، مثلاً به طور قطع ما کشاورزی خود را زنده خواهیم کرد. به وابستگی نیازهای غذایی به خارج پایان خواهیم داد. این امر اولویت را در امور کشاورزی ما بیان می‌کند. در رابطه با اجرای این برنامه و تحقق اهداف کشاورزی دولت آینده ممکن است آنچه را که لازم و مفید می‌دانند انجام دهد از جمله همکاری با کمپانی‌های خارجی از جمله آمریکایی‌ها.

س ۲. فروش نفت به غرب کماکان ادامه خواهد یافت. ما خواستار اصلاح وضع اقتصادی کشورمان هستیم. کشور ما را خراب کرده‌اند. ما به درآمد نفت نیاز داریم. نمی‌خواهیم از گرسنگی بر سرچاه‌های نفت بمیریم، لذا نفت خود را به مشتریان آن می‌فروشیم. به قیمت عادلانه روز به هر کس که بخرد می‌فروشیم و ارزش دریافت می‌کنیم نه چیز دیگری. ما فقط به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهیم فروخت.

س ۳. روابط سیاسی - نظامی با آمریکا:

الف. ما اساساً ضد هیچ کشور و ملتی نیستیم. ضد سیاست‌های آنان علیه مصالح ملت خودمان و ظلم آن‌ها هستیم. هرگاه روش دولت آمریکا برخلاف گذشته واقع‌بینانه شود و دست از دخالت در امور ما بردارد، دست از حمایت مردمی دزد و

فاسد، از ارتشی و غیرارتشی، بر دارد، جنبش ما را بفهمد و به آزادی و استقلال ما احترام بگذارد ما با آن‌ها روابط دوستانه خواهیم داشت. ما برای توسعه کشاورزی و اقتصاد کشور به علوم و فنون و تکنولوژی غرب خصوصاً آمریکا نیاز داریم، با دوستی و احترام متقابل می‌توانیم رابطه داشته باشیم. اما آمریکا باید بداند که تنفر عمیق مردم ما نسبت به آمریکا به دلیل کودتای ۱۳۳۲ و دخالت ممتد آن‌ها از آن به بعد و حمایت از شاه امری نیست که در مدت کوتاهی از دل مردم ما برود. آمریکا می‌تواند آن را جبران کند و عملاً نشان دهد که سیاستش تغییر کرده است.

ب. ما با خرید سلاح‌های عظیم نظامی برای ایران موافق نیستیم. آن‌ها را نه ضروری می‌دانیم و نه مفید.

ج. ثبات ایران و در نتیجه ثبات منطقه را ما نه در خرید سلاح‌های عظیم و نه در یک ارتش بزرگ می‌دانیم بلکه در توسعه دموکراسی، استقلال کشور، عدالت اجتماعی، همکاری و شرکت وسیع مردم در تمامی شئون کشور می‌دانیم.

د. سیاست خارجی ما بی‌طرفی مثبت است و لذا در پیمان‌های نظامی شرکت نمی‌کنیم.

ه. ما نه به صورت ژاندارم منطقه عمل خواهیم کرد و نه به صورت صادرکننده انقلاب به سایر کشورهای منطقه.

س. ۴. روابط با روسیه، عیناً نظیر آمریکاست. ما از آن‌ها هم سوابق تلخی داریم. آن‌ها هم رژیم شاه را حمایت کرده‌اند. آن‌ها هم اگر بخواهند در امور ما دخالت کنند مقابله و مقاومت می‌کنیم. آن‌ها هم اگر به ما احترام بگذارند و مصالح ما را محترم بشمارند، در امور داخلی ما دخالت نکنند و با آن‌ها دوستی خواهیم داشت. اما ما خود را با مردمی که به خدا معتقدند نزدیک‌تر حس می‌کنیم تا با ملحدین خدانشناس.

و بالاخره:

۱. ما خواستار تقلیل فشار و جنجال‌های سیاسی بین‌المللی و منطقه‌ای هستیم،

نه تحریک و تشدید جنجال‌ها.

۲. ما برای ساختن مجدد کشور و آبادانی مملکت به آرامش نیاز داریم، بنابراین در تحریرکات و تشنجات منطقه و دسته‌بندی‌ها شرکت نخواهیم کرد.

۳. در مشکلات و مسائل سیاسی جهانی با سایر دول، راه‌حل را از طریق مذاکرات سیاسی و در سطح سازمان ملل می‌دانیم.

بعد از بیان مطالب بالا نماینده دولت آمریکا سؤال کرد:

«شما گفته‌اید که می‌خواهید به جنگ و خونریزی داخلی خاتمه دهید. ما هم موافقیم و کوشش داریم. اما ترس و نگرانی ما این است که قبل از تماس با ارتش و سایر عوامل مهم و قابل توجه، معرفی و اعلام دولت موقت انتقالی به بروز ریسک‌های ثانوی منجر شود. علاقه‌مندیم نظریات آیت‌الله را بدانیم.»

در مورد این سؤال از او خواستم توضیح بدهد که منظورشان از «سایر عوامل مهم و قابل توجه» که ترجمه other significant elements است، چیست؟ گفت نمی‌داند، سؤال می‌کند و جواب می‌دهد.

پس از این دیدار، متن کامل مذاکرات عیناً به آیت‌الله خمینی گزارش شد و موضوع قسمتی را هم که مبهم بود و سؤال کرده بودم اطلاع و توضیح دادم که وقتی او این مطلب را گفت به نظرم رسید ممکن است دولت آمریکا روی اشخاص و گروه‌های خاصی نظر دارد و به این ترتیب می‌خواهند که آن‌ها هم در تغییرات انتقالی سهیم باشند. سؤال و توضیحات آن‌ها ممکن است ما را در شناخت این مسأله یاری دهد.

در ۳۰ دی‌ماه ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۰ نماینده دولت آمریکا تلفن زد و جواب سؤال بالا را به شرح زیر داد:

«در تصمیم‌گیری نسبت به آینده و جریان تحول سیاسی و برنامه‌ای برای به وجود آوردن حداکثر ثبات، باید خود مردم شرکت‌کنندگان اصلی باشند و عناصر اصلی را خود آن‌ها انتخاب کنند و سعی شود که حداکثر نیروها را دربرگیرند.»
پس از دریافت این جواب بلافاصله مراتب را به اطلاع آیت‌الله خمینی رساندم.

۱۳. چهارمین پیام - ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۲۴ ژانویه ۷۹

چهارمین دیدار در ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۲۴/۱/۷۹ در همان رستوران نوفل‌لوشاتو صورت گرفت. مجدداً از روی نوشته مطالب خود را می‌خواند:

«از جانب دولت‌م موظفم چهار نکته را به اطلاع برسانم:

۱. برای ما، و فرض ما آن است که آیت‌الله هم با ما در این امر شریکند، ایران مستقل و با ثبات و جدای از دخالت خارجی‌ها، هدف است.

۲. ما اعتقاد داریم که جریان کافی در قانون اساسی هست که از طریق آن تمامی نیروهای اصلی می‌توانند با آرامش در تنظیم سرنوشت مملکت شرکت و دخالت کنند.

۳. اگر این جریان‌ات تعقیب و اجرا نشوند یک حرکت و برخورد مستقیم خارجی، جدای از قانون اساسی اتفاق بیفتد، با نتایج فاجعه‌آمیز آن برای تمامی نیروهای غیرکمونیست، از جمله برای عوامل مذهبی و پشتیبانان آنان. در این مورد از من خواسته شده است که توجه شما را به «بیانیه» جدید حزب توده جلب کنم که پشتیبانی خود را از شورای انقلاب و دولت موقت اعلام داشته است.

۴. ما فکر می‌کنیم که در شرایط کنونی هنوز زود است که آیت‌الله در این زمان به ایران برگردند.

پس از این دیدار مطالب عیناً به آیت‌الله خمینی گزارش شد.

سپس به بررسی و بحث مطالب پیام ارسالی پرداخته شد. استنباط ما این بود که آمریکایی‌ها اصرار دارند قانون اساسی فعلی که مشروطه سلطنتی است، حفظ شود و اعتبار خود را از دست ندهد و ثانیاً غیرمستقیم در بند ۳ می‌خواهند ما را از یک «فاجعه» موهوم، در صورت تغییر قانون اساسی بترسانند و ثالثاً مایل نیستند که آیت‌الله خمینی به این زودی به ایران برگردند. این امر مصادف بود با زمانی که شاه از کشور خارج شده بود و آیت‌الله خمینی خود را برای بازگشت فوری به تهران آماده ساخته بودند، اما بختیار و ارتش فرودگاه‌ها را بسته بودند.

اقدام دولت و ارتش در بستن فرودگاه تهران و پیغام امروز نماینده آمریکا

درباره تأخیر بازگشت به ایران حکایت از یک توطئه‌ای می‌کرد و گرنه دلیلی نداشت که آن‌ها چنین اصراری داشته باشند. **رابعا**، آمریکایی‌ها از اعلامیه حزب توده در پشتیبانی از شورای انقلاب و دولت موقت می‌خواهند بهره‌برداری کنند و ترس و وحشت موهوم از کمونیسم را بهانه قرار بدهند.

پس از بررسی این نکات و با توجه به سیاست‌های بختیار و بستن فرودگاه‌ها، که خیلی حساس بود و این که میلیون‌ها نفر از سراسر ایران برای استقبال آیت‌الله خمینی به تهران آمده بودند و هر آن احتمال درگیری و کشتار شدیدی داده می‌شد، و همچنین با توجه به کشتار روز قبل جلوی دانشگاه و وقایع سندج و دستگیری روزنامه‌نگاران و غیره، آیت‌الله خمینی پیغام تهدیدآمیزی برای آمریکایی‌ها تهیه کردند که آن را یادداشت نمودم تا در اولین دیدار به نماینده وزارت امور خارجه آمریکا تسلیم کنم. متن این پیغام در گزارش ملاقات بعدی آمده است.

۱۴. پنجمین پیام - ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۲۷ ژانویه ۷۹

در ۷ بهمن ۵۷ برابر با ۲۷ ژانویه ۱۹۷۹ نماینده دولت آمریکا مجدداً تماس گرفت و درخواست ملاقات فوری کرد. در این ملاقات او ابتدا اطلاع داد که بعضی اشخاص به نام «نماینده رسمی آیت‌الله خمینی» با مقامات دولتی آمریکا تماس گرفته‌اند و مطالبی گفته‌اند. آیا چنین چیزی صحت دارد یا خیر؟ متن سؤال و پیغام وی که از روی نوشته می‌خواند چنین است:

«اشخاصی مدعی هستند که نماینده آیت‌الله خمینی می‌باشند و به بعضی اشخاص در مقامات دولت و یا بعضی تجار آمریکایی مراجعه کرده‌اند. ما می‌خواهیم بدانیم آیا چنین امری صحت دارد؟ بعضی اوقات این اشخاص مراجعه می‌کنند به نام نماینده آیت‌الله و می‌خواهند که اسناد و مدارک روابط ایران و آمریکا را بررسی کنند. آن‌ها خود را نمایندگان آیت‌الله در مسائل رسمی و دولتی معرفی می‌کنند. ما معتقدیم که آیت‌الله خمینی باید از این مسائل باخبر بشوند. ما می‌خواهیم که آیت‌الله بدانند که این وقایع اتفاق می‌افتند. ما بسیار خوشوقت

خواهیم شد که نظرات ایشان را بدانیم که چه گونه باید با این اشخاصی که مدعی نمایندگی آیت‌الله هستند برخورد کنیم.»

در برابر سؤال من که این اشخاص چه کسانی هستند نام آن‌ها را ببرید و بعد از اصرار و تأکید من بالاخره وی از شخصی به نام «نوربخش» اسم برد که مراجعه کرده است و خواسته است که اسنادی را بررسی کند.

جریان تماس‌های یک ایرانی مقیم آمریکا به نام مجتبی نوربخش و دوست آمریکایی‌اش به نام فریمن با آیت‌الله خمینی را در بخش سوم شرح داده‌ام. اما از این که آیا آن‌ها چنین تماس‌هایی را به نام «نماینده آیت‌الله خمینی» گرفته‌اند و چنین درخواست‌هایی کرده‌اند، بی‌خبر بودم و همچنین روشن نبود که نماینده دولت آمریکا با طرح آن چه نظری دارد؟ مطمئن نبودم و اگر اصل خبر وی، یعنی مراجعه نوربخش به مقامات آمریکایی درست باشد، انگیزه او برای چنین کاری برای روشن نبود و نمی‌توانستم سر دریاورم و واقعاً به دنبال چه چیزی بوده است؟

اما مهم برای ما در آن مرحله، آن بود که بر اساس اطلاعات من، چنین شخصی مأموریتی از جانب آیت‌الله خمینی نداشته است. بنابراین در همان جا به نماینده دولت آمریکا گفتم که جواب سؤال وی منفی است و چنین چیزی وجود ندارد. با این حال به او گفتم که سؤال او را مطرح کرده و جواب قطعی آن را خواهم داد. پس از اتمام سخنان وی پیام آیت‌الله خمینی به دولت آمریکا را به شرح زیر برای او خواندم:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت آمریکا هم به خصوص آینده خود آمریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد. و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی درباره اوضاع ایران بدهم. بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من

حرف‌شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشردوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاه‌ها و جلوگیری از رفتن ما به ایران ثبات را بیش از پیش برهم می‌زند. نه آن که اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را بازکنند با زور. اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیرنظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند. اما من هنوز اذن نداده‌ام و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود.»

این آخرین تماس و ملاقات نماینده وزارت امور خارجه آمریکا بود.

این تماس‌ها در مجموع مفید بودند. مطالبی که از آن‌ها دریافت شد، اگرچه قبلاً از طریق پیگیری مطالب روزنامه‌ها و مطبوعات بین‌المللی کم و بیش به دست آمده بود، اما بیان آن‌ها از جانب نماینده رسمی دولت آمریکا هرگونه شک و تردید را در مورد برنامه‌ها و اولویت‌های آنان در آن مرحله حساس از بین برد و به ما این امکان را داد که بتوانیم بهتر، خط‌مشی و تاکتیک‌های طرف مقابل را بررسی کنیم و متقابلاً اقدامات لازم را به عمل آوریم و همچنین جواب‌های داده شده به نماینده دولت آمریکا، چیزی بیشتر از آنچه که در مصاحبه‌ها و بیانیه‌های علنی مطرح شده بودند، نبود. به همین دلیل این تماس‌ها، در مجموع مثبت ارزیابی شدند. البته، قضاوت نهایی با تاریخ است.

متأسفانه در میان اسناد سفارت آمریکا که دانشجویان خط امام آن‌ها را منتشر ساخته‌اند، گزارشی از این تماس‌ها وجود ندارد. همان‌طور که در متن توضیحات بالا آمده است، نماینده دولت آمریکا، مطالب و پیام‌های خود را از روی نوشته و

تلکس می‌خواند و قطعاً رونوشتی از آن مطالب و همچنین گزارش‌های این شخص به سفارت آمریکا در تهران فرستاده می‌شده است. انتشار آن‌ها بدون شک در روشن شدن هر چه بیشتر زوایای رویدادهای تاریخی کشورمان در آن مرحله حساس مؤثر خواهد بود. به خصوص گزارش‌های مربوط به تماس‌های ه‌ایزر با نظامیان و غیرنظامیان ایران و ملاقات‌های سران ارتش با اعضای شورای انقلاب.

۱۵. بازتاب تماس‌های پاریس

تماس و گفتگو میان رهبران انقلاب ایران در داخل و خارج از کشور با مقامات آمریکا بازتاب‌های متفاوت داشته است.

برخی از منابع آمریکایی در نوشته‌های خود به این تماس‌ها اشاره کرده‌اند اما هیچ یک از آن‌ها از محتوای پیام‌ها و مذاکرات مطلبی را عنوان نکرده‌اند. در برخی از این منابع آمده است:

۱. نویسندگان کتاب «سقوط آمریکا در ایران»^۱ درباره این تماس‌ها می‌نویسند:
«همچنین شواهد مثبت‌های وجود دارد مبنی بر علاقه آمریکا به راه‌حل مذاکره‌شده‌ای با [آیت‌الله] خمینی. در پاریس یک نفر از مدیران بخش سیاسی سفارت آمریکا، وارن زیمرمن، در تماس با ابراهیم یزدی (نماینده رسمی [آیت‌الله] خمینی برای مدت‌های طولانی در آمریکا) در نوفل‌لوشاتو بود. درحالی که کمترین اطلاعی از محتوای مذاکرات آن‌ها در دست نیست، این واقعیت که صحبت‌ها و مذاکرات در حال پیشرفت بوده است، نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها حاضر بودند با [آیت‌الله] خمینی وارد معامله شوند.»^(۱۵)

۲. سولیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران نیز به این تماس‌ها اشاره کرده است:
«وزارت امور خارجه آمریکا به سفارت ما در پاریس دستور داد کسی را معین کنند که بتواند با ابراهیم یزدی ملاقات نماید. کسی که انتخاب شد وارن زیمرمن

۱. سقوط ۷۹ نوشته پل اردمن ترجمه دکتر حسین ابوترابیان - انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲

رئیس قسمت سیاسی سفارت بود. زیمرمن یک کارمند سابقه‌دار بود که دستورات را به دقت اجرا می‌کرد. وی در اجرای این دستور دو یا سه بار در یک رستوران کوچک نزدیک اقامتگاه آیت‌الله خمینی در حومه پاریس با یزدی ملاقات کرد. اما چون دستورالعمل وی محدود بود و به علاوه او از اوضاع داخلی ایران هم اطلاعات زیادی نداشت این تماس‌ها چندان مفید واقع نشد. با وجود این برداشت کلی با نتایجی که ما در تهران به دست آورده بودیم، یکسان بود و اطرافیان آیت‌الله هم از احتمال برخورد بین مردم و نظامیان نگران بوده و علاقه‌مند به جلوگیری از چنین برخوردی بودند.^(۱۶)

سولیوان هم به مذاکرات تهران بین مقامات سفارت آمریکا در تهران با اعضای شورای انقلاب اشاره می‌کند و هم نشان می‌دهد که از مفاد مذاکرات پاریس آگاه بوده است. اما در اسنادی که «دانشجویان پیرو خط امام» منتشر کردند هیچ سندی از مذاکرات پاریس یا مذاکرات دکتر بهشتی با آمریکایی‌ها منتشر نشد.

۳. سایروس وانس، وزیر خارجه دولت کارتر در مورد تماس‌های پاریس نوشته است:^۱

«به دنبال پیشنهاد سولیوان، تأکید نمودم که اقداماتی به منظور ایجاد تفاهم میان [آیت‌الله] خمینی و نظامیان انجام گیرد. در آن زمان ارتباط میان نظامیان و نمایندگان [آیت‌الله] خمینی در تهران برقرار شده بود. روز شانزدهم ژانویه رئیس جمهور موافقت کرد که تماس خود را با یکی از اطرافیان [آیت‌الله] خمینی از طریق غیررسمی برقرار کنیم. این ارتباط به وسیله وارن زیمرمن، رئیس قسمت سیاسی سفارت ما در پاریس برقرار گردید. زیمرمن با یکی از اطرافیان غیرمذهبی خمینی به نام ابراهیم یزدی، که ارتباطات نزدیکی با روحانیان داشت و در پاریس به‌عنوان رابط خمینی با غربی‌ها ظاهر شده بود، ملاقات کرد....»

۱. مطالب ونس را از ترجمه کتاب او در روزنامه جمهوری اسلامی نقل کرده‌ام و مطمئن نیستم که مترجم رعایت امانت را کرده باشد. در آنچه از متن چاپ شده این روزنامه در بالا نقل کردم، حداقل در چهار مورد، که با شماره‌های ۱ تا ۴ مشخص کرده‌ام ناهماهنگی با متن اصلی وجود دارد.

«زیمِرن در ملاقات با ابراهیم یزدی روی این نکته تأکید کرد که بازگشت ناگهانی خمینی ممکن است موجب درگیری با نظامیان گردد. از گفتگو با یزدی چنین استنباط شد که خمینی می‌خواهد از برخورد با نظامیان جلوگیری کند. وی به طوری این مطلب را گفت: هر چند [آیت‌الله] خمینی با هر گونه اقدامی از سوی نظامیان جهت حمایت از رژیم سلطنتی مقابله خواهد کرد، با حفظ یکپارچگی و وحدت ارتش مخالف نیست.»

«ژنرال‌های ارتش ایران ملاقات‌های محرمانه‌ای با آیت‌الله محمد بهشتی، نماینده اصلی [آیت‌الله] خمینی در تهران داشتند ولی نتیجه قطعی از آن حاصل نشده بود...»

«به سولویان و هایزر دستور داده شد که سعی کنند موافقت بختیار و نظامی‌ها را با تماس میان آمریکا و [آیت‌الله] خمینی از طریق زیمِرن - یزدی در پاریس جلب کنند.»

«در نامه‌ای که برای [آیت‌الله] خمینی ارسال شد تقاضا شده بود به نمایندگان خود در تهران اجازه بدهد با دولت بختیار و نظامیان وارد مذاکره شوند و سازمان جدید سیاسی ایران با همکاری همه نیروهای موجود در صحنه سیاسی ایران شکل گیرد.»^۱ (به توضیحات بعدی ا تا ۴ توجه شود)

«به زیمِرن دستور داده شده بود این موضوع را برای یزدی روشن کند که آمریکا دولت و نظامیان را به رسیدن توافق با نمایندگان [آیت‌الله] خمینی ترغیب می‌نماید. زیمِرن موظف بوده است این نکته را تکرار کند که بازگشت [آیت‌الله] خمینی به ایران قبل از این که چنین تفاهمی صورت پذیرد ممکن است منجر به درگیری شود و این درگیری به یک فاجعه برای ایران منتهی گردد.»

۱. در متن انگلیسی عنوان نامه برای آیت‌الله خمینی وجود ندارد و تا آن جا که من خبر دارم نامه‌ای در کار نبوده است.

«زیمرن روز ۲۳ ژانویه ۷۹ (۳ بهمن ۱۳۵۷) با یزدی ملاقات کرد. یزدی مطالبی را که از طرف زیمرن عنوان شده بود به دقت یادداشت کرد.»

«چهار روز بعد او جواب [آیت‌الله] خمینی را به زیمرن ابلاغ کرد. پاسخ [آیت‌الله] خمینی منفی و همراه با تهدید بود.^۱ پاسخ او با این جمله پایان یافته بود که او تعیین سرنوشت آینده کشور را به عهده ملت خواهد گذاشت.»

«یزدی به زیمرن گفت که بسیاری از نگرانی‌های موجود درباره روش [آیت‌الله] خمینی در برابر آمریکا پس از روی کار آمدن دولت موقتی که وی برای ترتیب انتقال رژیم و استقرار جمهوری اسلامی در ایران تعیین خواهد کرد، برطرف خواهد شد. یزدی توضیح داد که این بدان معناست که آمریکا می‌تواند با دولت موقت کنار بیاید.^۲ یزدی افزود که رئیس دولت موقت آینده مهدی بازرگان خواهد بود،^۳ که یک شخصیت سیاسی دموکرات و مورد احترام و طرفدار غرب است.»

مترجم کتاب و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، طی مقدمه‌ای بر یادداشت‌های وانس، و با قطعی و مستند دانستن آن‌ها، به داوری درباره دولت موقت پرداخته و مدعی شده است که: «... شیطان بزرگ به روابط خود با دولت موقت بیش از روابطش با شاه امیدوار بود.»

سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی انگیزه خود را در انتشار این یادداشت‌ها، در آستانه انتخابات دوره دوم مجلس شورای اسلامی چنین شرح داده است:

۱. در اصل متن انگلیسی پاسخ آیت‌الله خمینی «تهدید و شاخه زیتون (به علامت و سمبل صلح) توصیف شده است.»

۲. در اصل انگلیسی To deal with، به معنای وارد مذاکره شدن و طرف شدن است نه «کنار آمدن»؛

۳. در اصل انگلیسی «رئیس دولت موقت احتمالاً مهدی بازرگان خواهد بود»، برآورد و استنباط نویسنده کتاب است نه نقل قول از یزدی. در هیچ گفتگویی درباره نخست وزیر احتمالی آینده صحبتی نشده بود. در همین متن ترجمه آمده است که یزدی آنچه را که نماینده آمریکا از روی نوشته‌ای می‌خوانده، با دقت یادداشت می‌کرده است و مطالب خود را نیز از روی یادداشت می‌خوانده است.

«امیدواریم انتشار این مقالات در روزنامه جمهوری اسلامی به ملت بزرگ ایران کمک کند تا از یک سو با بخش دیگری از جنایات آمریکا در ایران آشنا شوند و از سوی دیگر نتیجه کنار رفتن پرده تزویر از چهره بسیاری از قدرت‌طلبانی که به هنگام تکیه‌زدن بر مسند قدرت مسیری برخلاف مسیر ملت پیموندند و به هنگام انفصال از قدرت نیز در مسیری مخالف آرمان‌های ملت گام برداشته و برمی‌دارند، در آینده با شناختی بیشتر به راه پُرصلابت خود در جهت تداوم انقلاب شکوهمند اسلامی ادامه دهند...».

نویسندگان و مدیران روزنامه جمهوری اسلامی در این مقالات خود اعتراف کرده‌اند که مطالب و نوشته‌های مقامات «شیطان بزرگ» را، البته در مورد مخالفان خود، حجت دانسته‌اند و نیازی ندیدند که درباره صحت و سقم آن‌ها شک و تردید به خود راه دهند. گویا فراموش کردند که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا». شاید هم این نویسنده مقامات آمریکایی را فاسق نمی‌دانسته است تا نیاز به تبیین مطالب آن‌ها باشد. واقعاً جای تأسف بود. اما نکته دیگر این که اگر به قول نویسندگان این روزنامه، که حتماً خود را مسلمان می‌دانستند، «شیطان بزرگ» به دولت موقت «امیدوار» بود آیا این گناهی است برای دولت موقت؟ ابلیس به توفیق خود در انحراف همه آدمیان، حتی پیامبران برگزیده حق، دل بسته و امیدوار بوده است. آیا امید ابلیس، ولو این که در مورد برخی از آدمیان به نتیجه نرسیده باشد، موجب گناه و جرمی برای آن آدمیان است؟ آیا بهتر نبود که نویسندگان این روزنامه با ادله و براهین و رقم و عدد و سند نشان می‌دادند که دولت موقت کدام یک از امیدهای آمریکا را برآورده کرده بود. روزنامه حزب حاکم مدعی شده است که روابط دولت موقت به مراتب مستحکم‌تر از روابط شاه با آمریکا بوده است. پناه بر خدا از بی‌تقوایی.

در یادداشت‌های وانس مطالب دیگری نیز در مورد دولت موقت (نظیر سفر شاه به آمریکا، حمله به سفارت آمریکا در اولین روزهای بعد از انقلاب) آمده است که مقرون به واقعیت نیست و بحث آن‌ها از موضوع اصلی این نوشته خارج است.

شادروان سرهنگ غلامرضا نجاتی، هنگام تدوین کتاب بسیار ارزنده خود، که شرح تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب بهمن ۵۷ است، با من تماس گرفت و اطلاع داد که گاری سیک، از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در دولت کارتر در خاطرات خود به تماس‌های پاریس اشاره‌ای کرده است. او پیشنهاد کرد که یادداشت‌هایم از آن تماس‌ها را در اختیارش بگذارم تا همزمان با نقل روایت گاری سیک از آن تماس‌ها، روایت خود ما هم بیاید. سرهنگ نجاتی بعد از چاپ کامل یادداشت‌های من، در مورد آن تماس‌ها و گفتگوها چنین جمع‌بندی کرده است:

«در بخش دوم گزارش دکتر ابراهیم یزدی از مذاکرات با زیمرمن، نماینده دولت آمریکا، به طور کامل و مشروح بیان شده است. شایستگی، تبحر و قدرت بیان و استدلال یزدی در مذاکرات سیاسی با یکی از دیپلمات‌های ورزیده آمریکائی در دفاع از انقلاب و منافع ایران شایسته تحسین است.»^(۱۷)

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌های بخش دوم

۱. کتاب: «در تکاپوی آزادی - سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، تالیف حسن یوسفی اشکوری، جلد اول، قسمت دوم، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم ۱۳۷۹» درباره این دیدارها توضیحاتی آمده است.

۲. دیدارهای بهشتی با مقامات آمریکا

مقامات آمریکایی از دیدارهای محرمانه با بهشتی می‌گویند: کامبیز فتحی بی. بی. سی. واشنگتن یزدی تماس مستقیم داشت هنری پرِشت، مسئول امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در زمان انقلاب، لبخند معناداری می‌زند و می‌گوید هنوز منتظر تماس تلفنی محمد بهشتی، یار وفادار آیت‌الله خمینی است. آقای پرِشت، ۸۲ ساله، سال‌هاست که بازنشسته شده و در حوالی واشنگتن زندگی می‌کند.

«یکشنبه ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ که «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» از در و دیوار سفارت آمریکا بالا می‌رفتند، هنری پرِشت از دانشگاه کُلگیت ایالت نیویورک، محل تحصیل پسرش، در حال بازگشت به واشنگتن بود که از رادیوی ماشین خبر گروگان‌گیری را شنید.»
«او به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید که پس از رسیدن به واشنگتن برای حل و فصل غائله به محمد بهشتی، دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و عضو بانفوذ شورای انقلاب، متوسل می‌شود. هنری پرِشت می‌گوید: «به درخواست ما (شرکت مخابراتی) / ای، تی‌اند، تی سیستم پیشرفته‌ای برای تماس با ایران نصب کرده بود. بنابراین قادر بودیم که بدون دردسر زیاد به تهران زنگ بزنیم.»

او می‌افزاید: «من با بهشتی صحبت کردم و از او پرسیدم که آیا می‌تواند برای آزادی کارکنان سفارت به ما کمک کند؟ گفت، بینم چکار می‌توانم بکنم، الان باید به جلسه شورای انقلاب بروم. او هرگز زنگ نزد.»

به گفته پرِشت، بهشتی قول داد بعد از پایان نشست شورای انقلاب با او تماس بگیرد ولی به وعده‌اش عمل نکرد.

هنری پرِشت اما تنها مقام آمریکایی نیست که با این روحانی قدرتمند نزدیک به رهبر انقلاب در تماس مستقیم بوده. چند دیپلمات بازنشسته دیگر هم در مصاحبه‌های جداگانه به بی. بی. سی فارسی گفته‌اند که در مقاطع مختلف با آقای بهشتی دیدارها و مذاکرات مهمی داشته‌اند. ماهیت و دامنه تماس‌های این روحانی ارشد با آمریکا همواره از بحث

برانگیزترین موضوعات تاریخ انقلاب ایران بوده است. محمد بهشتی: صریحاً می‌گویم که من همواره با خط سازش مخالف بودم.

«اتهام زدوبند با شیطان بزرگ»:

«دانشجویان رادیکالی که ۳۵ سال پیش سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند می‌گفتند که با «اقدام انقلابی خود فعالیت‌های جاسوسان آمریکایی در لانه جاسوسی را افشا کردند. انتشار اسناد «لانه جاسوسی آمریکا» به خصوص برای چهره‌های سیاسی لیبرال مانند عباس امیرانتظام هزینه سنگینی در پی داشت. معاون نخست وزیر موقت پس از بازداشت باید در دادگاه توضیح می‌داد که چرا ویلیام سالیوان، سفیر سابق آمریکا، او را بنا بر عرف اداری و دیپلماتیک در نامه‌ای رسمی «آقای عباس امیرانتظام عزیز» خطاب کرده. او در نهایت بنا بر اتهاماتی نظیر مخالفت با اصل ولایت فقیه، تلاش برای انحراف انقلاب و جاسوسی سال‌های طولانی از عمرش را در پشت میله‌های زندان گذراند».

«طراحان اشغال سفارت در حالی علیه عباس امیرانتظام دست به «افشاگری» زدند که درباره اسناد مربوط به محمد بهشتی سکوت اختیار کردند».

«ابراهیم اصغرزاده، از اعضای شورای مرکزی «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید که در مورد تماس‌های آقای بهشتی با آمریکایی‌ها اسنادی پیدا شده بود ولی آن اسناد «منفی» نبود و حتی شخصیت انقلابی وی را تایید می‌کرد».

«آقای اصغرزاده می‌افزاید: «سند‌های مربوط به آقای بهشتی را چندان مهم نمی‌دیدیم که شورای مرکزی تقاضای ملاقات با (آیت‌الله خمینی) را بکند و برود از امام کسب تکلیف کند. همین را کافی می‌دانستیم که آقای موسوی خوئینی‌ها مطلع می‌شد و امام را در جریان می‌گذاشت».

«این در حالیکه بنا بر اظهارات مقامات آمریکایی که با آن‌ها صحبت کرده‌ام، تماس‌های آقای بهشتی با آنان کم نبود».

«به نظر می‌رسد که آیت‌الله خمینی یا حلقه قدرت نزدیک به او بر ملا شدن اسناد مربوط به آقای بهشتی را مصلحت نمی‌دانست؛ در فضای چپی و پرتشنج آن دوران، تماس مستقیم داشتن با بزرگ‌ترین «دشمن انقلاب» می‌توانست هزینه بسیار سنگینی برای نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی داشته باشد».

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۴۷۳

«با این حال، برخی مخالفان سرسخت محمد بهشتی او را متخصص زد و بند با شیطان بزرگ می‌خواندند. اما آقای بهشتی اتهام وابستگی به «خط سازش با آمریکا» را قویا رد می‌کرد.»

«او یک‌بار به روزنامه کیهان گفته بود: «صریحا می‌گویم که من همواره با خط سازش مخالف بودم و هستم و صریحا می‌گویم که در هیچ گفت‌وگو و مذاکره‌ای که به سمت آوانس به آمریکا دادن و آوانس از او گرفتن پیش برود و پیش رفته باشد حاضر نبوده‌ام و اگر مذاکره‌ای بوده که دیگران در آن شرکت داشته و خواسته‌اند مذاکره را به این سمت ببرند جلوی آن را گرفته‌ام.»

«طرفداران محمد بهشتی، از جمله حسن روحانی، رئیس جمهوری فعلی ایران که در کتابش به طور مفصل از نفوذ فکری بهشتی بر خود صحبت می‌کند، همچنان او را قربانی کمپین «ترور شخصیت» گروه‌های «ضد انقلاب» می‌دانند و بر نقش کم نظیر او در تثبیت نظام تاکید دارند.»

«معدودی سند از جمله گزارش گفت‌وگوی روز هفتم آبان آقای بهشتی با مسئول ایران وزارت امور خارجه آمریکا و بروس لینگن، کاردار آمریکا در تهران هم که سال‌ها پس از کشته شدن وی در بمب‌گذاری هفتم تیر ۱۳۶۰ منتشر شده، توسط دست‌اندرکارانش مدرک تبریّه از اتهامات ارزیابی می‌شود.»

هنری پرِشت: بهشتی دمپایی پوشیده بود و جوراب نداشت... برخوردش معمولی و خوشایند بود.»

«ملاقات حضوری در تهران»

«هنری پرِشت حدود یک هفته قبل از گروگان‌گیری، برای نخستین بار در تهران با آقای بهشتی، دبیرکل وقت حزب جمهوری اسلامی ملاقات کرده بود.»

دیپلمات آمریکایی از سفر محرمانه خود برای گفت‌وگو با دولت بازرگان، استفاده کرد تا به دیدار روحانی مقتدری برود که بنا بر ارزیابی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، مرد شماره دوی حکومت بود. با وجود گذشت ۳۵ سال از آن سفر، پرِشت هنوز بهشتی را خوب به خاطر دارد.

او به بی بی سی فارسی می‌گوید: «(بهشتی) دمپایی پوشیده بود و جوراب نداشت، با اینکه پاییز بود و هوا قدری سرد. به چهره‌ای شباهت داشت که از کتاب‌های عهد عتیق آمده، شخصیتی با اقتدار، (برخوردش) معمولی و خوشایند بود.»

هنری پرشت به ایران رفته بود تا به مهدی بازرگان، نخست وزیر و ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه اطلاع دهد که جیمی کارتر پس از ماه‌ها تردید، سرانجام تصمیم گرفته که به شاه سرگردان برای معالجه سرطان اجازه ورود به آمریکا را بدهد.

بروس لینگن، آخرین کاردار آمریکا در ایران

آن زمان به اندازه کافی آسودگی خیال داشتیم که درخواست کنم اشخاصی مانند بهشتی من را ملاقات کنند چرا که ما نیاز داشتیم که در رژیم حاکم به ویژه در بین رهبری روحانیت، آشنایانی پیدا کنیم.

پرشت و بروس لینگن، کاردار وقت آمریکا در تهران از مقامات ارشد دولت موقت خواستند که در برابر هجوم احتمالی تندروها، از سفارت محافظت کنند. پیام آن‌ها به طرف ایرانی این بود که علی رغم ورود شاه، آمریکا انقلاب را پذیرفته و قصد تعامل با جمهوری اسلامی را دارد، اما آن طور که حوادث چند روز بعد نشان داد، در فضای انقلابی آن دوران، پیام‌های دوستی و اشنگتن در تهران خریدار زیادی نداشت.

«به گفته آقای پرشت، امکان دیدارهای جداگانه‌اش با آیت الله منتظری و محمد بهشتی را ابراهیم یزدی فراهم کرد. بنا بر سند منتشر شده، هنری پرشت به همراه کاردار در اتاق انتظار مجلس سنای سابق که در آن زمان محل برگزاری جلسات مجلس خبرگان قانون اساسی بود با بهشتی ملاقات کردند.

آقای پرشت به بی‌بی سی فارسی می‌گوید: «از او پرسیدم بسیاری از ایرانی‌ها که ایران را ترک کرده‌اند به وطنشان دلبستگی دارند و خیلی هم علاقه دارند که برگردند. آیا آن‌ها می‌توانند به ایران برگردند. بهشتی گفت، بله ما به این افراد احتیاج داریم و می‌توانند برگردند، اما نباید فکر کنند که می‌توانند انقلاب را تغییر بدهند. انقلاب، ایران را تغییر داده و نمی‌توانند چیزی را عوض کنند».

او می‌افزاید: «جلسه خوبی داشتیم. او مانند منتظری با لباس روحانیت و دمپایی آمده بود ولی خیلی محترم بود. نه، باید بگویم که به گرمی خوشامد گفت اما جلدی بود». کاردار آمریکا هم می‌گوید آقای بهشتی آن روز برخوردی دوستانه داشت اما تعهدی نداد.

بروس لینگن می‌افزاید: «آن زمان به اندازه کافی آسودگی خیال داشتیم که درخواست کنم اشخاصی مانند بهشتی من را ملاقات کنند، چرا که ما نیاز داشتیم که در رژیم حاکم به‌ویژه

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۴۷۵

در بین رهبری روحانیت، آشنایانی پیدا کنیم». ژنرال فیلیپ گست — مقامات آمریکایی می‌گویند اگر یزدی و بهشتی نبودند شاید کشته شده بود».

تماس‌های محدود سال‌ها پیش از انقلاب

دو مقام سابق دولت آمریکا (یکی دیپلمات و دیگری مامور سیا) که سابقه فعالیت در ایران را دارند می‌گویند که پیشینه آشنایی سفارت آمریکا با محمد بهشتی به دورانی برمی‌گردد که محمدرضا شاه پهلوی در اوج قدرت بود و با هرگونه ارتباط مقامات خارجی و مخالفانش به شدت برخورد می‌کرد.

بنابر اظهارات آن‌ها، یکی از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری ریچارد نیکسون بهشتی را می‌شناخت و با او تماس‌های محدودی داشت.

یک منبع که نمی‌خواهد نامش فاش شود از قول همکار سابقش که به دیدار محمد بهشتی می‌رفت، می‌گوید: «او (بهشتی) در مورد چیزهایی که به سفارت می‌گفت بسیار محتاط بود چرا که می‌ترسید صحبت‌هایش به نحوی به شاه منتقل شود».

این دیپلمات بازنشسته می‌افزاید: «او نمی‌خواست به دردرس بیفتد. می‌خواست ما بدانیم که درباره مسائل مختلف چه نظری دارد. این کار را می‌شد خیلی ساده و عادی انجام داد ولی ابداً نمی‌خواست درگیر یک گفت‌وگوی طولانی با یک مقام سفارت آمریکا شود».

هر دو منبع به نگارنده مقاله گفته‌اند که فردی که از داخل سفارت به دیدار بهشتی می‌رفت دیپلماتی به نام *استنلی اسکودرو* بود که بعدها سفیر آمریکا در تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شد.

آقای اسکودرو بین سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۵ میلادی در بخش سیاسی سفارت کار می‌کرد. او تا حدی به ایرانی‌ها شباهت داشت و از آنجا که به خوبی فارسی صحبت می‌کرد، در بازار تهران دوستانه‌ای پیدا کرده بود. ولی آن‌طور که همکاران سابقش می‌گویند، به خاطر تلاش برای تماس با آقای بهشتی و چند روحانی دیگر توسط رؤسایش در سفارت توبیخ شد.

استنلی اسکودرو در روزهای بحرانی انقلاب هم چند هفته به ایران اعزام شد تا به سفارت آمریکا برای ارزیابی اوضاع و تماس با مخالفان شاه کمک کند.

تلاش نگارنده این مقاله برای گفت‌وگو با آقای اسکودرو درباره خاطراتش از انقلاب و آقای بهشتی بی‌نتیجه بوده است. او فقط در یک ایمیل کوتاه پاسخ داد که در ۷۲ سالگی «حافظه‌اش مانند گذشته کار نمی‌کند» و مطلب مهمی به‌خاطر نمی‌آورد که بخواهد بازگو کند.

در مجموعه اسناد سفارت از تماس احتمالی آقای اسکودرو با بهشتی مدرکی پیدا نکرده‌ام ولی اسناد منتشره حاکیست که دیپلمات آمریکایی با یحیی نوری، از روحانیان مخالف شاه، دیدار و نظراتش را به واشنگتن منتقل کرده بود.

دیدارهای سرنوشت‌ساز در دوران انقلاب

محمد بهشتی شاید چند سال قبل از انقلاب تماس‌های بسیار محدود و محتاطانه‌ای با یک کارمند سفارت آمریکا داشت اما تماس‌هایش با سفارت آمریکا در روزهای بحرانی انقلاب بسیار جدی و در سطوح بالا بود.

او در واقع از معدود روحانیانی بود که در کنار رهبران نهضت آزادی با مقامات آمریکایی تماس داشت و در بعضی از دیدارهای سرنوشت‌ساز مهدی بازرگان و ویلیام سالیوان، سفیر وقت ایالات متحده، نیز حاضر می‌شد.

جورج لمبراکیس، رئیس بخش سیاسی سفارت در دوران انقلاب، می‌گوید که بهشتی را پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و احتمالاً پیش از سقوط دولت شاپور بختیار، یک بار ملاقات کرده است.

آقای لمبراکیس به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: «او دست راست [آیت‌الله] خمینی بود. دیگران هم بودند مثل یزدی که (در انقلاب) دخالت داشتند، اما به نظر می‌آمد که بهشتی از همه مهم‌تر بود. به همین خاطر بود که به دیدارش رفتم تا ببینم چکار می‌توانیم بکنیم... اساساً او موضعی اتخاذ نکرد که بر اساس آن بخواهد کاری بکند یا نکند».

«جان استمپل، کارمند ارشد سفارت آمریکا: نشست مفیدی بود، از این نظر که نهضت آزادی - بهشتی، بازرگان و بقیه - به این نتیجه رسیدند که ما برای مداخله در اوضاع (ایران) برنامه نظامی تدارک ندیده بودیم».

وی می‌افزاید: «در آن مقطع، انقلاب به ثمر نرسیده بود. ما تلاش می‌کردیم به او توضیح بدهیم که اگر شاه مصالحه کند یا حتی برود، ایالات متحده لزوماً با جایگزینی که احتمالاً بخواهد جایش را بگیرد مخالفت نخواهد کرد... ما تنها بودیم. نشست کوتاهی داشتیم. هدف این بود که ببینیم آیا می‌توانیم نشست‌های بیشتری را برای برقراری نوعی رابطه برگزار کنیم یا نه».

جان استمپل، یکی از دیپلمات‌های مسلط به زبان فارسی در سفارت که اخیراً برای دیدار با او به ایالت کنتاکی سفر کردم هم به یاد می‌آورد که محمد بهشتی را در یکی از جلسات

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۴۷۷

محرمانه و سرنوشت ساز ویلیام سالیوان (سفیر آمریکا) با مهدی بازرگان و گروهی دیگر از روحانیان مخالف شاه دیده است.

او می‌گوید: «آن نشست برای مشخص کردن دقیق مواضع ما بود، اینکه ما در سیاست داخلی ایران ابا دخالتی نمی‌کنیم و امیدواریم که خشونت‌ی بروز نکند که دامن‌گیر شهروندان آمریکا که در ایران باقی مانده بودند شود و ایران را ترغیب می‌کنیم که به طور مسالمت آمیز موضوع رهبری کشور را مشخص کند چرا که همسایه شمالی (شوروی) منتظر است که از ناآرامی و بی‌ثباتی سوء استفاده کند».

نجات جان بلندپایه‌ترین مقام نظامی آمریکا در ایران و پرسنل تحت امرش و بازگرداندن صحیح و سالم آن‌ها به سفارت در شب پیروزی انقلاب می‌تواند یکی از رفتارهای مثبتی باشد که جان استپمل به آن اشاره می‌کند.

بهشتی «ناجی ژنرال آمریکایی»

چارلز نس، معاون سفیر آمریکا در دوران انقلاب، به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید که در آستانه اعلام خبر بی‌طرفی ارتش و پیروزی انقلاب، یک بار با محمد بهشتی ملاقات داشته ولی دیدار آن‌ها پشت درهای بسته یا پای میز مذاکره نبوده است.

آقای نس در ۹۰ سالگی هنوز به خاطر می‌آورد که سحرگاه ۲۲ بهمن، آقایان محمد بهشتی و ابراهیم یزدی، ژنرال فیلیپ گست، بلندپایه‌ترین مقام نظامی آمریکا در ایران (رئیس هیات مستشاران نظامی) و ۲۶ نفر از پرسنل نظامی آمریکا را از زیرزمین ستاد کل ارتش شاهنشاهی که چریک‌های مسلح به آن حمله کرده بودند، بیرون آوردند و صحیح و سالم به سفارت تحویل دادند.

چارلز نس می‌گوید: «خاطرم هست یزدی تلفن زد تا بگوید آن پرسنل نظامی را به سفارت می‌آورد. البته ما یزدی را خیلی خوب نمی‌شناختیم، مطمئن هم نبودیم شخصی که تماس گرفته بود واقعا یزدی باشد. به او گفتیم که آن‌ها را از پشت سفارت بیاورند جایی که فکر می‌کردیم در صورتی که حقه‌ای در کار باشد می‌توانیم از یورش احتمالی به داخل سفارت جلوگیری کنیم. من محافظان تفنگدار نیروی دریایی را روی پشت بام سفارت و جاهای دیگر مستقر کرده بودم».

او می‌افزاید: «زمانی که آمدند (متوجه شدیم) خودشان هستند. یادم نیست که سوار دو خودرو یا سه خودرو بودند. وارد کوچه تنگ (پشت سفارت) شدند. یزدی اول پیاده شد.

بعد بهشتی از ماشین پیاده شد. او مرد عظیم الجثه‌ای بود. من خیلی سپاسگذار بودم و این مساله را به هر دوی آن‌ها گفتم، آن‌ها در واقع این گروه (پرسنل نظامی) را از به گروگان گرفته شدن یا کشته شدن در تیراندازی‌ها نجات داده بودند. هر دو بسیار محترم بودند ولی عجله داشتند که بروند و به کارهای دیگرشان برسند».

به گفته آقای نس: «او (بهشتی) لیخند بزرگی بر صورتش داشت. آن‌ها موفق شده بودند کاری بسیار ارزشمند برای ما و انسان‌هایی انجام دهند که جانشان نجات داده شده بود». معاون سفیر وقت آمریکا، نجات ژنرال گست را با هدف اثبات حسن نیت به ایالات متحده ارزیابی می‌کند. ژنرال گست چهار ماه پس از پیروزی انقلاب، ایران را ترک کرد و زمانی که کارتر تصمیم به اقدام نظامی برای نجات گروگان‌ها گرفت یکی از طراحان عملیات نافرجام طبس بود.

«آقای گست در یک گفت‌وگوی تلفنی با نگارنده این مقاله، ماجرای نجات یافتن از زیرزمین ستاد کل ارتش را تایید کرد، اما حاضر به مصاحبه درباره وقایع انقلاب نشد چرا که به گفته او، برخی مسائلی که از آن مطلع است، می‌تواند جنجالی باشد و به همین علت در سه دهه گذشته از مصاحبه مطبوعاتی خودداری کرده است».

گروگان: فقط شماره تلفن بهشتی را داشتیم. ما حداقل یک بار دیگر هم به دیدارش رفتیم. ویکتور تامست، معاون آخرین کاردار آمریکا در تهران، به خاطر دارد که در تابستان و پاییز سال ۵۸ او و شخص کاردار (بروس لینگن) حداقل دو دفعه به دیدار بهشتی رفتند، یک بار برای معارفه و دفعه دوم برای گفت‌وگو در مورد قراردادهای نظامی و مسایل مورد اختلاف دیگر.

آقای تامست می‌گوید: «فکر کنم بهشتی را در دفتر کارش ملاقات کردیم. به کتابخانه‌ای شباهت داشت. دور تا دورش قفسه کتاب بود. ما نطق همیشگی خودمان را تکرار کردیم: پذیرفته‌ایم که تغییرات سیاسی در ایران رخ داده است، ما خواهان رابطه خوب با ایران هستیم و در عین حال می‌دانیم که این رابطه با رابطه‌ای که با شاه داشتیم متفاوت خواهد بود. بهشتی ما را از دفترش بیرون نینداخت. ما حداقل یک بار دیگر هم به دیدارش رفتیم».

روز گروگان‌گیری، ویکتور تامست، شخص کاردار و یکی از محافظان سفارت در وزارت امور خارجه ایران به دیدار ابراهیم یزدی رفته بودند که از حمله به سفارت مطلع شدند. این سه نفر شب را در ساختمان وزارت خارجه سر می‌کنند. آن‌ها روز بعد (۱۴ آبان) از رادیو می‌شنوند که دولت بازرگان استعفا داده و شورای انقلاب امور کشور را در دست گرفته.

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۴۷۹

معاون کاردار می‌گوید در آن ساعات پرتهاپ به آقای بهشتی متوسل شدند. او می‌افزاید: «بهشتی تنها عضو شورای انقلاب بود که ما شماره‌اش را در دفترچه تلفنمان داشتیم و به او زنگ زدیم. او گوشی را برداشت. بروس (لینکن) در ظرف ۲۴ ساعت پس از آن هم چند بار دیگر با او صحبت کرد، درباره اینکه رمزی کلارک و بیل میلر عازم ایران هستند. آخرین باری که با بهشتی صحبت کردیم، کلارک و میلر در ترکیه بودند و ما با او درباره اجازه سفر آن‌ها به ایران صحبت کردیم».

بیل میلر دیپلمات آمریکایی، در دوران حکومت شاه چند سالی در ایران مأموریت داشت و دوستان زیادی در بین جبهه ملی و نهضت آزادی پیدا کرده بود. رمزی کلارک، وزیر دادگستری پیشین آمریکا و فعال معروف ضد جنگ است که صراحتاً از انقلاب حمایت می‌کرد.

معاون کاردار آمریکا می‌گوید: «بهشتی به نوعی ما را راهنمایی می‌کرد، درباره اینکه آن‌ها باید چه اطلاعاتی ارائه کنند، مثل شماره دم هواپیما، تا برای فرود در مهرآباد مجوز بگیرند. صحبت با او تضمینی درباره نتیجه مذاکرات نبود، اما مسلماً به طور معقولی امیدواری ایجاد کرد که آن‌ها به تهران خواهند آمد و (برای آزادی گروگان‌ها) مذاکره خواهند کرد». ولی در نهایت این آیت‌الله خمینی بود که از محل اقامتش در قم حرف آخر را زد. رهبر انقلاب اعلام کرد که فرستادگان کارتر اگر هم به ایران بیایند نه او آن‌ها را خواهد پذیرفت و نه اعضای شورای انقلاب یا مقامات دولتی اجازه مذاکره با آن‌ها را دارند.

در نتیجه، نامه‌ای که آقایان کلارک و میلر از طرف جیمی کارتر خطاب به شخص آیت‌الله خمینی حمل می‌کردند هیچگاه به وی نرسید. آقای میلر سال‌هاست که آن نامه را قاب کرده و در یکی از اتاق‌های خانه‌اش، واقع در حومه واشنگتن به عنوان یادگاری از شکست تلاش‌ها برای مذاکره با رهبر انقلاب، به دیوار نصب کرده است.

در پی اشغال سفارت و اعلام حمایت قاطع رهبر و اکثر گروه‌های سیاسی از مهاجمان، بهشتی هم در پیوستن به «انقلاب دوم» و قطع تعاملاتش با «مرکز توطئه و طرح‌های ضد انقلاب» تردیدی از خود نشان نداد.

به همین خاطر بود که مسئول وقت امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن دیگر صدای آقای بهشتی را از تلفن نشنید. هنری پرثت و همکارانش حالا دیگر فقط به بیانیه‌های حزب وی دسترسی داشتند.

حزب جمهوری اسلامی فردای روز گروگان‌گیری با صدور بیانیه‌ای بر موضع رهبر مبنی بر اینکه «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست» تأکید کرد و «عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را واکنش مثبت و اجتناب‌ناپذیر ملتی زجر دیده و به پاخواسته در برابر دشمنی خونخوار و چپاولگر» دانست.

بروس *رایدل*، از مقامات سابق سیا به بی بی سی فارسی می‌گوید که آیت‌الله خمینی در روز ۱۳ آبان ۵۸ توانست کنترل جناح رادیکال و چپ انقلاب را در دست بگیرد. او می‌گوید: «بهشتی نایی وفادار و بسیار کارآمد برای [آیت‌الله] خمینی بود که می‌توانست برای رسیدن به اهدافش به او کمک کند. اشغال سفارت و بحران گروگان‌گیری به آن‌ها مکانیزمی داد برای آنچه در عمل انقلابی دوم بود.»

به نظر می‌رسد که تماس‌ها و مذاکرات این یار وفادار آیت‌الله خمینی - از دیدارهای پنهانی با جورج لمبراکیس جان استمپل و ویلیام سالیوان گرفته تا حضور در مراسم تحویل دادن ژنرال گست به سفارت آمریکا در شب پیروزی انقلاب و نیز برخوردهای دوستانه با مقامات ارشدی مانند بروس لینگن و هنری پریش - همگی مانورهای تاکتیکی بوده باشد که در جهت تأسیس و تثبیت حکومت دینی مبتنی بر اصل ولایت فقیه انجام می‌شد.

آقای رایدل می‌افزاید: «انقلاب اول به سرنگونی شاه منجر شده بود. انقلاب دوم قدرت [آیت‌الله] خمینی و آیت‌الله‌های دور و برش را تحکیم کرد. عملاً در جریان انقلاب دوم بود که همراهانی مانند (صادق) قطب‌زاده، (ابوالحسن) بنی‌صدر و (آیت‌الله محمدکاظم) شریعتمداری به طور موثر از قدرت کنار گذاشته شدند.»

۳. *والری ژیسکار* دستن، قدرت و زندگی. مؤسسه پیک، ۱۳۶۸.

۴. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ۱۳۰۰-۱۳۵۷، نشر البرز، ۱۳۷۵.

۵. همان.

۶. *مجله نیوزویک* ۱۸ دسامبر ۷۸ (۲۷ آذر ۵۷) مقاله «اگر شاه سقوط کند»

۷. *روبین باری*، «هموار شده با نیت خوب».

Paved with Good Intentions- The American Experience and Iran, Barry Rubin Oxford University Press 1980.

۸. همان.

۹. سالی‌نجر، پیر، «آمریکا در گروگان‌گیری». اصل متن انگلیسی.

۱۰. همان

۱۱. برای اطلاع بیشتر در مورد موضع فرانسه در گوآدولوپ و اقدامات انجام شده به بخش مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی رجوع کنید.

۱۲. در مرداد ۱۳۵۸ ناگهان روزنامه‌ها و مجلات وابسته به برخی از محافل ضد انقلاب اسلامی با چاپ عکس بختیار و مقالاتی در باره او سعی کردند او را به عنوان یک رهبر سیاسی مطرح سازند. من این را یک حرکت سالمی ندیدم و برای مقابله با آن تصمیم گرفتم برخی از اسناد سیاسی مربوط به دوران انقلاب را منتشر سازم. یکی از این اسناد پیام کارتر به آیت‌الله خمینی در مورد بختیار بود. نظرم را با آیت‌الله خمینی مطرح کردم و ایشان آن را تأیید کردند. من در یک سخنرانی عمومی در چمن کاخ سعدآباد در ۱۴ مرداد ۵۸ این اسناد را ارائه دادم، که در روزنامه‌ها چاپ شد. (مجموعه آثار نهضت آزادی ایران، جلد دوم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸)

به دنبال آن با تأیید آیت‌الله خمینی، طی یک مصاحبه تلویزیونی با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، به مدت یک ساعت، این اسناد را به اضافه پیام بختیار به آیت‌الله خمینی از طریق سفیر فرانسه در ایران در بهمن ۵۷، توضیح دادم. اما متأسفانه عناصری در صدا و سیما از پخش آن ممانعت کردند و تنها ۱۰ دقیقه آن را پخش کردند و مانع پخش کامل آن شدند. این خود بحث‌برانگیز شد. زیرا کسانی که همان ده دقیقه را دیده و شنیده بودند از من خواستند متن کامل آن منتشر شود. در ۲۰ بهمن ۱۳۵۸، به مناسبت سالگرد انقلاب طی نامه‌ای به صدا و سیما خواستم تا آن مصاحبه را به طور کامل پخش کنند. متن نامه به شرح زیر است:

«شورای محترم مدیریت صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در چند ماه قبل به دنبال اجازه و دستور آیت‌الله خمینی و به منظور افشای برخی از اسناد خیانت‌ها و اطلاع ملت ایران، اینجانب طی یک مصاحبه تلویزیونی به مدت یکساعت اسنادی از حمایت دولت آمریکا از بختیار و دخالت‌ها و کوشش‌های ضدانقلاب در جهت مخدوش ساختن انقلاب ایران ارائه و گزارش دادم. متأسفانه معلوم نشد که چرا این مصاحبه سانسور شد و بیش از ۱۱ دقیقه آن را منتشر نساختند و مسئولین امور نتوانستند جواب قانع‌کننده‌ای را به اعتراض بدهند. اکنون که سالگرد پیروزی انقلاب را برگزار می‌کنیم بدینوسیله درخواست

می‌شود که این فیلم جهت اطلاع ملت ایران پخش گردد. در غیر این صورت دلایل عدم پخش آن را توضیح دهید. والسلام - با تشکر. دکتر ابراهیم یزدی ۵۸/۱۱/۲۰»
 اما مدیرعامل یا شورای مدیریت صدا و سیما جمهوری اسلامی نه اقدامی کرد و نه به این نامه پاسخ داد. برای توضیحات بیشتر به مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی رجوع کنید.
 ۱۳. به سخنرانی اینجانب تحت همین عنوان و نیز کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، انتشارات قلم ۱۳۸۷، مراجعه کنید.

۱۴. هاشمی رفسنجانی، روزنامه کارگزاران ۸۶/۱۱/۲۰:

«... در مجموع این کارها در آن زمان تابو نبود. ملاقات و مذاکره انجام می‌شد. مثلاً دو سه ماه قبل از پیروزی انقلاب، که از زندان آزاد شدم و آن موقع آیت‌الله خمینی در پاریس بودند، آقای مطهری از من برای جلسه‌ای در منزل خودشان دعوت کردند که وقتی رفتم، دیدم آقای منتظری، شهید بهشتی و دوستانی که انقلاب و مبارزه را اداره می‌کردند جمع هستند. آقای مقدم رئیس ساواک هم آمد. قرار بود آقای منتظری به پاریس بروند و با آیت‌الله خمینی ملاقات کنند. مقدم آمده بود که مسائل را توضیح بدهد... آقای مقدم در این جلسه حرف‌هایش را زد و کسی اعتراض نکرد که چرا ایشان به این جلسه آمد. یا مهندس بازرگان با بختیار مذاکره داشت و حرف‌ها را به ما منتقل می‌کرد...»

۱۵. میشل لندن و ویلیام لوئیس سقوط آمریکا در ایران، - نسخه انگلیسی صفحه ۱۶۸،

۱۶. سولیوان، ویلیام - مأموریت در ایران - نسخه انگلیسی صفحه ۲۱۵.

۱۷. نجاتی، سرهنگ غلامرضا، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب - جلد دوم ص ۲۸۴ - خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۱.

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌های غیرایرانی

علاوه بر ملاقات‌ها و مصاحبه‌های روزانه خبرنگاران خارجی، از جمله خبرنگاران آمریکایی با آیت‌الله خمینی و دیدار و گفتگوهای نمایندگان دولت فرانسه و آمریکا، نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها، جمعیت‌ها و شخصیت‌های غیرایرانی نیز با ایشان دیدار و گفتگو داشته‌اند. آنچه که در این بخش آمده است دیدارهایی است که من از آن‌ها آگاه بوده‌ام و حضور داشته و یادداشت برداشته‌ام. تاریخ بعضی از این دیدارها در دفترم وارد نشده‌اند.

۱. دیدار و گفتگوهای تاجر آمریکائی

شخصی به نام مجتبی نوربخش که ظاهراً اصفهانی است با آیت‌الله اشراقی تماس می‌گیرد و ترتیب ملاقات دوست آمریکایی‌اش را به نام *لئونارد فریمن* با آیت‌الله خمینی می‌دهد. فریمن خود را یک تاجر آمریکایی معرفی می‌کند که به هیچ وجه با دولت آمریکا ارتباطی ندارد! و صرفاً به عنوان یک نفر از آحاد ملت آمریکا که به انقلاب ایران علاقه دارد، تماس گرفته و می‌خواهد خدمتی بکند. در موقع ملاقات این افراد با آیت‌الله خمینی که با حضور آقای اشراقی صورت گرفت من نیز بنا به درخواست آیت‌الله خمینی شرکت داشتم. ملاقات این دو نفر شاید حدود یک ساعت به طول انجامید.

در دیدار اول آقای نوربخش اسم کامل و نام هتل محل اقامت خود را در ورسای نوشت و داد. سپس بعد از تعارفات مختصر فریمن شروع به صحبت کرد.

مشروح مذاکرات این دیدارها، که عیناً از روی یادداشت‌های آن روز تنظیم

شده است به شرح زیر است:

لئونارد فریمن: من یک تاجر آمریکایی و تبعه آمریکا هستم. کار من تجارت لوازم الکتریکی و موتورهای برقی است. این مرد، یک مرد خداست. این مرد خدا، معجزه‌های برای مردم خود انجام می‌دهد. در این مرحله تاریخی خدمات بزرگی انجام می‌دهد. اگر درباره (ناخوانا) مردم آمریکا و اگر تصور می‌کنید کاری از دستم ساخته است جزئیات آن را بیان کنید، این که در ایران چه می‌گذرد امری داخلی است. من مردم ایران را با تمام قوا و از ته قلب تقویت می‌کنم. شما احتیاج به پشتیبانی مردم آمریکا دارید. مردم آمریکا جنبش شما را خوب نشناخته‌اند.

آیت‌الله خمینی: البته یک نهضتی که در ایران واقع شده است، نهضتی انسانی است. که همه انسان‌هایی که فطرت خود را از دست نداده‌اند برحسب طبیعت از این نهضت پشتیبانی می‌کنند. ایرانی‌ها در زمان رضاخان و پسرش محمدرضا، زائد بر آن مقداری که از سلاطین سابق رنج برده بودند، رنج دیده‌اند. علاوه بر آن که همه مخازن ایران را از بین برده و به غیر داده‌اند، مردم ایران را با قتل‌های عمومی به خاک و خون کشیده‌اند. هم در زمان پدر و پسر، اختناق شما نمی‌توانید تصور کنید، آدم‌کشی‌ها. بشر طبیعی، که فطرتش حفظ شده باشد نمی‌تواند تحمل کند از شنیدن آن عنانش از دست می‌رود.

در چنین نهضتی که مردم ایستاده‌اند، تمام مردم آزاد و مستقل، تمام انسان‌ها و بشر شریک‌اند. باید از این نهضت پشتیبانی کنند. از اظهار همدردی و پشتیبانی شما متشکر و شما می‌توانید همین طور که گفتید در آمریکا مسأله روشن نشده است از ایرانی‌ها، آن‌ها که آشنا هستید سؤال کنید و در مطبوعات آمریکا و تلویزیون و سایر جاها که مفید هستند منعکس کنید که بر ملت آمریکا معلوم شود که بر ملت ایران از دست شاه چه می‌گذرد و کارتر چه کسی را پشتیبانی می‌کند.

ل- فریمن: یک قدم مطلب را جلوتر ببرم و نگرانی خود را بیان کنم و آن این است که من آیت‌الله خمینی را واقعاً پشتیبانی می‌کنم کارهای آیت‌الله خمینی را درست می‌دانم اما من نگرانی‌ام از رابطه گروه شما و دولت آمریکا است! آن‌ها می‌دانند که چه گذشته است آن‌ها می‌دانند که ایران حق دارد آنچه را انجام

می‌دهد. اما نگرانی آن‌ها این است که دولت جدید در خلاء خواهد بود. استنباط شخصی من این است که احتیاج به ارتباط بین آیت‌الله خمینی و دولت آمریکا است. که بگویند ببین... ما یک اشتباه را اصلاح می‌کنیم. ما نگاه می‌کنیم به یک روابط مساعدی. آن‌ها هر دو به هم نیاز دارند. یک روابط سالم، نه روابط برخی تجار که می‌روند برای چپاول، یک روابط شرافتمندانه بین دو انسانی که به هم عشق می‌ورزند. همان‌طوری که خدا گفته است شما هر کاری می‌کنید درست است اما باید قدری جلوتر بروید و این مرد خدا جلوتر را ببیند. نگرانی من این است که بد را از بین ببرید ولی خلاء به وجود بیاورید! باید بد را از بین ببرید دولت خوبی را به جای آن به وجود بیاورید. باید کار زیادی انجام بدهید قدمی جلوتر بردارید و حکومت ثابتی به وجود بیاورید که قوی باشد. من به عنوان یک تبعه آمریکا صحبت می‌کنم نه نماینده دولت آمریکا. اما احساس می‌کنم خیلی مهم است که روابط بین شما با آمریکا خیلی خوب باشد. همه مردم آمریکا... ما می‌توانیم به هم کمک بکنیم. آیا این منطقی نیست؟ من شدیداً احساس می‌کنم که این به نفع ایران باشد. اما خلاء است که موجب نگرانی دولت آمریکاست، که می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد که بدتر از شاه باشد. من دوستدار مرد خدا هستم و مایلیم اگر می‌توانم نظرات شما را به حکومت آمریکا ببرم. به جهت شناخت بهتر شما. آنچه برای شما و برای آمریکا مفید است علایق مشترک است.

خمینی: اما این معنا که خلاء لازم می‌آید، به نظر نمی‌آید. برای آن که تمام ملت در این امر تشریک مساعی دارند. همه ملت مسلم هستند و به مکتب‌های دیگری که منحرف از اسلام است اعتنا ندارند و مخالف هستند. و ما مردم صالح امینی داریم که آن‌ها را برای امور مملکت تعیین می‌کنیم و پشتیبان آن‌ها ملت هستند. وقتی ملت پشتیبان دولتی باشد، دولت پیروز خواهد شد و خلاء اصلاً نخواهد بود. و اما این که روابط ما با آمریکا، اولاً با ملت آمریکا مخالفتی نداریم. به هیچ وجه، ما به عنوان آن که آن‌ها انسان هستند، متمدن هستند، علاقه انسانی و تمدن به آن‌ها داریم. لکن دولت‌ها به ما خلاف کردند و این قدرت‌های شیطانی

را بر ما گماشتند و منتها در زمان رضاخان انگلیسی‌ها تحمیل کردند و در این زمان دولت آمریکا این کار را می‌کند و ادامه می‌دهد قدرت این شخص جانی را. هر روزی که بر ملت ما می‌گذرد مصیبت است و کشتار بسیار است که بعضی از آن‌ها در روزنامه‌های خارجی منعکس می‌شود و به ما اطلاع می‌رسد از شخصیت‌های بسیاری از مردم هر روز و هر شب که دژخیمان شاه برای این ملت پیش می‌آورند. اگر دولت‌ها دست از پشتیبانی بردارند با آن‌ها دشمنی نداریم. آن‌ها پشتیبانی می‌کنند و ما نگران آن هستیم. اگر هر دولتی با ما به طور انسانی رفتار کند و ما را هم آزاد و مستقل بشناسد و با ما روابط حسنه داشته باشد ما هم روابط حسنه داریم. آمریکا و غیره. تمام نگرانی‌ها از دولت آمریکاست نه ملت و این نگرانی برای همین پشتیبانی از یک نفر که همه می‌شناسند به خیانت و جنایت، اگر این خیانت و جنایت را دولت آمریکا پشتیبانی نکند و دست بردارد، مردم او را بیرون می‌کنند و روابط حسنه خواهد بود و این طور نیست که ما از کسی کینه داشته باشیم... رهایی از ظلم است هر دولتی با ما بخواهد روابط حسنه داشته باشد ما هم داریم. نه زیر بار ظلم، هر قدر با قدرت، می‌رویم و نه ظلم می‌کنیم. ظالم مباحث و ظلم هم نکن و تحمل مکن این دستور را عملی می‌کنیم.

فریمن: دره‌وایما در کنار من یک طفل مدرسه پرسید چرا به پاریس می‌روید؟ گفتم که به دیدار آیت‌الله خمینی می‌روم به من گفت که نگرانی من، به عنوان محصل تبعه آمریکا این است که ملت ایران از طریق این مرد به کمونیسم برسد. من به عنوان یک تبعه آمریکا باید بگویم از طریق مطبوعات خودمان این ترسی است که من دارم. نه آن که ترس از شاه. شاه مرده است، تمام شده است. حضرت‌عالی باید از طریق رابطه با دولت آمریکا، آن‌ها را قانع کنید در مورد آنچه به من گفتید. من می‌دانم که درست است. اما ترس داریم که با رفتن شاه، کمونیزم پیروز شود. به علت این که آن‌ها نمی‌دانند. احساس من این است که حضرت‌عالی، شما یا کسی را که مأمور کنید برود به دولت آمریکا به یک طریقی، این مباحثه و آنچه را که به من گفتید به آن‌ها بگوید. تصور نمی‌کنم آن‌ها قبول نکنند. نگرانی

دولت ما از کمونیسم است. نفرت دارم که ببینم آنچه حادث می‌شود وقتی این جنبش شروع شد ایرانی‌ها از آمریکایی‌ها عصبانی بودند. حالا از همه هستند. دوستان خوب نباید از هم عصبانی بشوند. این است آنچه باید انجام داد. من برای چیزی نیامده‌ام که درخواست کنم من هم برای ملت ایران فقط آنچه را که شما می‌خواهید، می‌خواهم. اما نمی‌خواهم دوستان خوب از هم عصبانی شوند (دولت ما) با شاه خوب بوده است اما دیگر شاه به درد نمی‌خورد.

حمینی: اما قضیه کمونیسم مطلبی است که شاه با تبلیغات وسیع این مطلب را بین خبرنگاران شایع کرده است و این هم برای آن است که شاه می‌خواست این نهضت را که اسلامی و ملی است در عین حال که نهضت ضدشاهنشاهی و ضدکمونیستی و مارکسیستی است، می‌خواست آن را برخلاف جلوه دهد. برای این که خود ملت را بترساند و سایر دولت‌هایی که توقع پشتیبانی از آن‌ها را داشت نظیر آمریکا و انگلیس، آن‌ها را هم بترساند. ولی واقع امر این طور نیست. شما خوب است به کسانی که آمریکایی و در ایران ساکن‌اند، اعضای سفارت‌خانه، تاجر و حتی مستشارها، از آن‌ها سؤال کنید که در این نهضتی که هست و تظاهرات چندین میلیونی اصلاً صحبت از کمونیست هست یا بوده است؟ حتی غیر از اسلام بوده است؟ تمام اقشار فریاد اسلام می‌زنند. اسلام ضدکمونیسم است. مارکسیسم خدا را قبول ندارد و اسلام سرمنشاء هر خدای واحد و توحید و پرستش آن لازم است، تعلیمات اسلامی الهی است. اصلاً قضیه کمونیسم در ایران مطرح نیست و شاهد همین تظاهرات چندین میلیونی با شعار الله‌اکبر شروع و با آزادی، استقلال، حکومت اسلامی دنبال می‌شود و با مرگ بر شاه ختم می‌شود. چنین مملکتی امکان رسوخ کمونیسم را ندارد، یا بتواند کسی از کمونیستی صحبت کند. این مسأله را شاه و مبلغان این شاه در مطبوعات خارجی آن‌ها را مطرح کرده‌اند برای تبلیغ این معانی که خارجی را تشویق کنند اذهان آن‌ها برای پشتیبانی از شاه تا مدتی ادامه دهد جنایت خود را، وگرنه مسأله کمونیستی اصلاً مطرح نیست.

گفتید که رابطه با آنها پیدا کنم. این معنا برای من صلاح نیست. لکن شما می‌توانید همین مصاحبه را بروید و به دولت خودتان برسانید، چنانچه گفتید می‌رسانم. پس می‌توانید و بروید برسانید.

فریمن: بسیار خوشحالم، بسیار خوشحالم. از طریق بسیاری از صحبت‌هایم با نوریبخش می‌دانستم که این درست است. این مرد خدا، کارهای بزرگ برای ملت خود انجام می‌دهد. من خیلی خوشحالم که این کار را بکنم من نمی‌دانم و نمی‌خواهم که هیچ چیز نامفهوم بماند، بد فهمیده شود. من این کار را خواهم کرد مباحثه را خواهم گفت. دلیلی نمی‌بینم که آنها نباید جنبش شما را پشتیبانی کنند. زیرا که حق و تنها حق، باید پیروز شود. نمی‌خواهم وقت بیشتری بگیرم. برای چند روزی در پاریس خواهم بود. من برای این کار دعا می‌کنم. شاید کمک من این باشد که مردم و دولت آمریکا را قانع کنم که آنچه آیت‌الله خمینی گفته است واقعاً باور کنند. اگر کاری هست که به تشخیص آیت‌الله خمینی می‌توانم انجام بدهم حاضرم و گرنه بهتر است برگردم و... هرچه زودتر.

خمینی: من از شما متشکرم که یک وظیفه انسانی را می‌خواهید عمل کنید و اگر این قضیه حل شود باز متشکرم که انسان‌ها و جوان‌هایی از ما خونشان هدر نرود. شاه هر روز که بماند ضرر دارد. من دلیل ندارم که ملت ایران بر ملت آمریکا بدبین بشود من می‌ترسم این مرد که جوان‌ها و بچه‌های مردم را می‌کشد با تانک به صف مردم حمله می‌کند آنها را از شاه و شاه را از آمریکا می‌دانند. میل ندارم این بدبینی به دولت، به ملت آمریکا بشود. چون ملت ایران ملت مسلم است و اسلام محبوب است اگر آمریکا دست بردارد. نظامی‌ها را که دارد از ایران ببرد و مانع از شرارت نظامیان شرور ما بشود تا این که مسائل ایران را با آرامش حل کنیم. یک حکومت عادل روی کار بیاوریم که برای همه ملل و همه حکومت‌ها خوب است. اسباب آن می‌شود که تشکر را ثالثاً از شما بکنم.

فریمن: سئوالی دارم. این یادداشت‌ها اگر تهیه و تنظیم گردد مبین همه چیز است اگر اجازه داشته باشم این یادداشت‌ها را با خود ببرم و اگر اینها را به کارتر برسانم همه چیز را به او گفته‌ام. به خاطر احترام، دست‌های شما را می‌بوسم.

خمنینی: تذکر یک مطلب، من برحسب وظیفه این طور که مطالعه کرده‌ام در کارهای شاه و دولت آمریکا، یک قدم دیگری می‌خواهند بردارند: کودتای نظامی و با شدت. ما و ملت ما خودمان و خودشان را مهیا می‌کنیم و اگر چنانچه از این قدم جلوگیری بشود، حسن ظن ما، درباره‌ی مطالبی که گفته شد و شما می‌رسانید، پیدا خواهد شد. و این حسن ظن برای دولت آمریکا خوب است و اگر کودتای نظامی بشود، با هر شدتی باشد تحمل می‌کنیم. اما سوءظن ما قوی‌تر می‌شود و باز موجب می‌شود که ملت ما نسبت به ملت آمریکا بدبین بشوند و من میل ندارم، میل به صلح و صفا دارم. روابط حسنه‌ی متقابل بین ما و همه‌ی ملل، انسان‌ها همه با هم خوب باشند. دستور دینی است که تمام انسان‌ها در صلح و خوبی باشند. حضرت عیسی (ع)، محمد (ص) ... دستورات عمومی است که آمده‌اند برای تربیت بشر و صلح، که همه‌ی انسان‌ها را الهی بکنند. همان طوری که خدای تبارک و تعالی رحم و ترحم دارد، انسان‌ها باید به همه‌ی انسان‌ها عطوفت داشته باشند. به خاطر همان عطوفت، آن چیزی که رسول گفته است اطاعت می‌کنیم نمی‌خواهیم نگرانی باشد. صلح باشد. اگر کودتا پیش بیاید تحمل می‌کنیم. لکن صلح و صفا رفته است. اما اگر چنانچه... بیاید و ما با آرامش قدرت را در دست بگیریم و دولت عدل ما حکومت کند. خواهید دید که حکومت عدل است که ظلم را به کسی جایز نمی‌دانیم. خوف نفت نخواهد بود که به آمریکا ندهیم، بشر را دوست داریم. نمی‌خواهیم در زحمت باشیم. می‌خواهیم مستقل باشیم و خود عمل کنیم نه دیگران بر ما حکومت کنند. اگر آزاد و مستقل بشویم با همه‌ی حکومت‌ها، هم صلح و هم دوستی داریم. با همه‌ی ملل.

فریمن: معتقدم خیلی مهم و فوری است کودتا نمی‌تواند انجام بگیرد. ممکن است فقط این مباحثه باعث جلوگیری از آن بشود. معتقدم این مسأله آنچنان مهم است که ممکن است فردا به کشورم برگردم. ولی مایل هستم این اوراق را داشته باشم. این پیغام را باید به کارتر و وانس، وزیر خارجه برسانیم خیلی مهم است و باید جلوگیری شود. مهم است اگر عالی جناب اجازه بدهند که برای فشار لازم به آن‌ها، یک نسخه از این مباحثه در اختیار نیویورک تایمز گذاشته شود. مردم آمریکا باید از آنچه که

گفته شد با خبر شوند و این اساس کار است. همه حرف‌ها زده شده است! مذاکرات در اینجا خاتمه یافت و آن‌ها خداحافظی کردند و رفتند.

دیدار دوم: ۴ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۴- با حضور آقایان مجتبی نوربخش و آیت‌الله اشراقی:

فریمن: بعد از سلام و تحیت، افتخار بزرگی است ملاقات با این مرد بزرگ خدا. سلام از جانب میلیون‌ها آمریکایی که او را دوست دارند. آنچه را که او برای مردمش در این زمان انجام می‌دهد مثل کار موسی است که قوم خود را از مصر خارج ساخت. ما برای این مرد بزرگ خدا و برای خروج و آزادی انسان‌های خود، احترام بسیار زیادی قائل هستیم. ابتدا گزارش سفر قبلی را بدهم که چه احساسی دارم و چه چیزی کسب شده است. پیغام را از روی نوار بردم و برای کارتر فرستادم و به آن‌ها توضیح دادم که من یک تبعه عادی (آمریکا) هستم و نماینده کسی نیستم. آن پیغام بسیار مؤثر بود و خوشحال شدند. اسم آیت‌الله خمینی حالا در تمام جاها برده می‌شود. مردم شناخته‌اند. نظراتشان تغییر یافته است. سناتور چرچ برای مذاکره با شما حاضر است. این نیمی از حاصل کار است سخنان و انس درباره کودتا که به نظر من خیلی خوب است پاسخ به آن چیزی است که آیت‌الله به من گفتند و از من خواسته بودند.

چند چیز که لازم است بگویم و نگرانی دارم یکی امنیت شخصی آیت‌الله خمینی است که سخت نگرانم. احتیاطات لازم باید رعایت شوند. به نظر می‌رسد که مردم و کسانی که دوستدار او هستند می‌خواهند او را حفظ کنند. ارتش می‌خواهد او را حفظ کند. امنیت آیت‌الله باید حفظ شود.

مسئله بعدی، این است که من احساس می‌کنم دولت آمریکا در این مرحله ارتباط مستقیم با شما برقرار نخواهد کرد. اما ارتباط غیرمستقیم باید بین آیت‌الله خمینی و آمریکا برقرار باشد. این امر خیلی اهمیت دارد که به طور غیررسمی برقرار شود. آنچه که مرا از درونم رنج می‌دهد این است که اگر کاری می‌توانم انجام دهم، بدهم و برای

همین آمده‌ام. بنابراین ارتباطات باید به وجود بیاید و حفظ شود. تا وقتی دولت شما مستقر گردد و ارتباطات رسمی برقرار شود مدتی طول می‌کشد. وقتی پیغام کوچک من مؤثر می‌افتد به نظر می‌رسد که باید ارتباطات حفظ شود. تنها چیزی که شدیداً احساس می‌کنم این است که ارتباط خیلی مهم است. امیدوارم بفهمید که هیچ محرکی ندارم و فقط به عنوان یک فرد به تنهایی این کار را می‌کنم و نگرانی‌ام به عنوان یک تبعه آمریکا در مورد روابط آمریکا با شماس است.

هرچه تصمیمات شما دربارهٔ مسائل مربوط به آمریکا عاقلانه‌تر باشد بهتر است. هر وسیله‌ای را که برای ارتباط لازم می‌دانید به کار برید. و اگر کاری از من ساخته است انجام خواهم داد. این دو ملت بزرگ باید یکدیگر را بشناسند و مشکلات را حل کنند. این بار سنگینی است بر... با این افکار در مغزم از خداوند خواستارم که شما را کمک کند و من به عنوان یک انسانی که شما را دوست دارم و راه مبارزه شما را نظیر موسی می‌دانم، اگر کاری از دستم ساخته است در جهت کمک به این جنبش خواهم کرد.

نحمنی: اما این که خود شما این احساس را دارید که ما برای ملت و خیر ملت قیام کرده‌ایم و ملت آمریکا هم چنین احساس را دارند، (ناخوانا) است که هر کس مطلع شود از مطالب ملت (همین طور عمل می‌کند) من به عنوان سخنگوی ملت مطالب را بیان می‌کنم.

آزادی در همه جهاتی که انسانی است و استقلال کشور و حفظ مصالح ملت مظلوم و بیرون آمدن این ملت از زیر بار ظلم‌هایی که بر او شده است، خواست ملت است. هر کس این احساس را بکند با ما همراه است بر حسب وظیفه انسانی، بله دولت‌ها یک طور دیگری فکر می‌کنند، آن‌ها کاری به وظیفه انسانی ندارند. آن‌ها دربارهٔ حقوق بشر جز لفظ نمی‌گویند. واقعیتی حقوق بشر ندارد. اگر موافق مصالح آن‌ها باشد پشتیبانی می‌کنند و اگر مصلحت ندانند با حقوق بشر مخالفت می‌کنند. از جمله ایران که از حقوق اولیه بشر بیش از ۵۰ سال است که محروم است و هیچ آزادی ندیده است و زیر چکمه دژخیمان شاه و پدر شاه جان‌کنده

است. چون در ایران دولت‌های بزرگ طمع‌ی دارند و ایران را وسیلهٔ یک استفاده‌هایی می‌دانند. بنابراین در اینجا حقوق بشر برای آن‌ها مطرح نیست. اگر مطرح بود و به ما مهلت می‌دادند که حالا برای حقوق بشر و حقوق بشرها قیام کرده‌ایم دخالت در امر ما نمی‌کردند. ما ایران را با کمال آرامش و ثبات به سوی خیر و سعادت می‌کشاندیم به طوری که هیچ یک از ابرقدرت‌ها در او دخالت نداشته باشند. لکن مع‌الاسف دولت شما تا شاه بود از شاه پشتیبانی می‌کرد. اما حالا که شاه رفته است از حکومت غیرقانونی شاه پشتیبانی می‌کند. چنین حکومتی که ملت با او مخالف است و او هم مخالف ملت و می‌خواهد ملت را از حقوق بشر محروم کند. اما این که گفتید اگر جهاتی که آن‌هایی که می‌خواهند امنیت ما را رعایت و حفظ کنند دوستان ما نیستند گمان ندارم. آن‌ها هم سربازشان، درجه‌دارشان، افسرشان، آن‌هایی که باز در تحت فرمان‌های بالاتر واقع نشده‌اند و به فطرت خودشان باقی مانده‌اند، گمان ندارم که به ما خیانت کنند. اما آن اشخاصی که بالاترند، امیرلشگرها ممکن است انحرافات داشته باشند اگر آن‌ها هم بفهمند این امر را که ما به خیر آن‌ها رفتار کرده‌ایم و می‌خواهیم کشور را از این آشفتگی‌ها نجات بدهیم شاید آن‌ها هم هدایت بشوند. علاوه، ما با ملت یکی هستیم و بعد از فضل خدای متعال که حافظ ماست، که برای بندگان او قیام کرده‌ایم، خود ملت نگهدار ما هستند.

اما قضیهٔ رابطه ما با آمریکا، رابطهٔ مستقیم، مضایقه‌ای نداریم که رابطه‌مان مستقیم و یا در موقع خود غیرمستقیم باشد. لکن به معنای دو مملکت مستقل آزاد، که هر کدام در سرنوشت ملت خود مستقل باشد و او را محترم بشمارند. به این معنا که مستقلاً فکر کنیم و مستقلاً تصمیم بگیریم و به این ترتیب حاضریم روابط مستقیم یا غیرمستقیم با هر دولتی داشته باشیم. وسیله برای ارتباط، فرقی از نظر ما نیست. خواه عادی، خواه رسمی مهم رابطهٔ حسنه داشتن است.

فریمن: اجازه بدهید این را بیان بکنم. هر آنچه که عالیجناب فرمودید درست است. اما متأسفانه مسأله حقوق بشر هر کجا که مقاصد دولت را ارضا کند به کار

برده می‌شود و هرکجا که مقادیر عظیم پول مطرح است حقوق بشر به کنار زده می‌شود. معتمد آیت‌الله خمینی حق دارد که بگوید و مردم ایران همه نوع حق دارند که به آمریکا و به تمام افراد آمریکا بگویند که شما با ما صادق نبوده‌اید، بلکه بدبختی به وجود آورده‌اید. من خوشوقتم که این مرد خدا، با تمام صداقتم می‌گویم، در یک اتاق ساده می‌نشیند و قدرت را از مردی که غنی‌ترین مرد جهان است می‌گیرد. بنابراین، این مرد، مرد خداست. من احساس قدرت بیشتری می‌کنم که او مثل موسی است که مردم خودش را از ظلم ظالم نجات می‌دهد. من فکر می‌کنم که اگر عالیجناب بتوانند هر متدی را که در دسترس دارند، و امید که من یکی از آن‌ها باشم، که هر نوع که می‌دانند، هر فرصتی، که پیغام را به آن‌ها برسانم که آن‌ها این مرد خدا را بفهمند. نه آن که فکر ضرر قراردادها را بکنند و یا شاه چه پول‌هایی داده است، بلکه فکر این را بکنند که ایران در این راه خدا چه خواهد شد. این است احساس شدید من که آیت‌الله خمینی مردم خودش را از این ظلم نجات داده است که این دولت جدید را به وجود بیاورد و من هم دوستان... حق برای خدا و عشق برای مردم... ایران را یکی از کشورهای بزرگ دنیا خواهد کرد. من احساس دارم فرسنگ‌ها سفر کرده‌ام، احساسم قوی است، به طوری که من دوست دارم قسمتی از این حرکت بزرگ شوم. هر موقع که خواستید پیغامی بفرستید یا نظرات و افکارتان را بیان و توضیح بدهید، تا کمک بشود به مردم آمریکا که بهتر ببینند که چه کار بزرگی شما انجام می‌دهید تنها... آن کافی نیست باید خدمات خود را... کنم هر موقع، هر کجا، هر روزی افتخار دارم که صحبت می‌کنید. ملاقات کردم. امیدوارم من به عنوان یک مرد خیلی کوچک خدا بتوانم این مرد بزرگ خدا را کمک کنم تا آنچه را برای آینده ایران لازم دارد انجام دهیم.»

بعد از صحبت آقای فریمن آیت‌الله خمینی از او تشکر کردند و فریمن ضمن تشکر فراوان گفت هرگاه در آینده کاری بود در خدمت حاضریم.

قبل از این ملاقات، من از آقای اشراقی درباره سوابق نوریخس و دلایل علاقه او به این دیدارها پرسیدم. برای ایشان هم مسأله چندان روشن نبود. با آشنایی‌هایی که از چگونگی عملکرد آمریکایی‌ها داشتم چندان اعتقادی به این دیدارها نداشتم و در مورد انگیزه این شخص و هویت او به طور جدی مشکوک بودم و این شک و تردید و سوءظن خود را به آقای اشراقی منعکس کردم و ایشان هم آن را تأیید کرد. آقای اشراقی ترتیبی داد که یکی از افراد بیت کیف دستی سام‌سونیت او را برداشتند و بازرسی کردند ولی چیزی در آن نیافتند و کیف سبک و خالی بود! لابد کیف را برای خالی نبودن عریضه، به صورت یک دکور و برای نشان دادن این که او یک تاجر است! همراه می‌آورده است.

اما هر کس و انگیزه‌اش هر چه، بعد از این ملاقات آخری متنی را تهیه کرده و به آقای اشراقی داده بود که به آیت‌الله خمینی بدهند و اگر ایشان تصویب کردند به عنوان پیام آیت‌الله خمینی به کارتر همراه خود به آمریکا ببرد.

متن اصلی به انگلیسی بود که ترجمه فارسی آن چنین است:

«لطفاً خواهشمند است به رئیس جمهور آمریکا کارتر بگویید که صرف‌نظر از آن که در ایران چه اتفاقی بیفتد، ایرانیان می‌دانند که این سیاست آمریکا بوده است که منجر به بوجود آمدن وضع فعلی ایران شده است. من تعهد می‌سپارم به پرزیدنت کارتر که اگر چنانچه او نفوذ خود را به کار برد که ارتش را آرام کند و اگر آن‌ها (ارتش) اجازه بدهند که من سالم در ایران وارد شوم و تظاهراتی برقرار نشود و تشنجات به وجود نیاید من شخصاً با افسران ارتش ایران مذاکره کرده و اختلافات را به صورتی که منافع ایران و آمریکا را به بیشترین وجهی حفظ کند رفع خواهم کرد.»

این متن در حضور آقای اشراقی برای آیت‌الله خمینی خوانده، و بحث و رد شد. واضح بود که نه نفس پیغام و نه متن موهن آن، قابل قبول نبود قرار شد به او گفته شود که وی می‌تواند اگر بخواهد، با کارتر تماس بگیرد که نفوذش را به کار برد تا مسائل ایران با مسالمت حل شوند که به ضرر آمریکا تمام نشود. ولی آیت‌الله خمینی پیغامی به کارتر نمی‌دهند.

و این آخرین ملاقات این اشخاص با آیت‌الله خمینی بود.

۲. دیدار و گفتگوی جیم کرافت و همسرش

دکتر جیم کرافت و همسرش در اوایل دی‌ماه ۵۷ (اواخر دسامبر ۷۸ و اوایل ژانویه ۷۹) برای مدت دو هفته در پاریس بودند. هدفشان را از دیدار چنین بیان کردند که علاوه بر مطالعه نزدیک در مورد حرکت اسلامی، مصمم هستند مقاله‌ای درباره شخصیت آیت‌الله خمینی تهیه و منتشر کنند.

دکتر کرافت درباره شرح حال آیت‌الله خمینی مذاکره نزدیکی با آیت‌الله/شراقی کرد. این دو نفر پس از برگشت به آمریکا یکی از بهترین مقالات را درباره آیت‌الله خمینی و انقلاب ایران در یک مجله پرتیراژ مذهبی به نام (SevenDays) در شماره ۲۳ فوریه ۱۹۷۹ منتشر ساختند. ترجمه فارسی این مقاله در کیهان مورخه ۲۲ فروردین ۱۳۵۹ آمده است.

۳. دیدار مشترک رمزی کلارک، ریچارد فالک و دان لوس در ۶ بهمن ۵۷، ۲۶ ژانویه ۷۹

رمزی کلارک، دادستان کل سابق آمریکا، ریچارد فالک استاد دانشگاه پرینستون در ایالت نیوجرسی و رئیس بخش مطالعات خارجی آن و دان لوس، (Dan Luce) نماینده یک سازمان مسیحی، هر سه از شخصیت‌های معروف آمریکا و از رهبران جنبش ضد جنگ در آمریکا بودند. این سه شخصیت در اواخر دی‌ماه ۵۷، (اوایل ژانویه ۷۹) برای بررسی وضع ایران و آشنایی نزدیک با انقلاب به کشورمان سفر کردند. در راه بازگشت از ایران در پاریس توقف و با آیت‌الله خمینی دیدار و مذاکره کردند.

در زمان سفر به پاریس و دیدار با آیت‌الله خمینی رمزی کلارک و همراهانش ظاهراً هیچ‌گونه سمت رسمی در دولت آمریکا نداشتند. رمزی کلارک به کار وکالت مشغول بود. ریچارد فالک در پرینستون تدریس می‌کرد.

در طی دوران مبارزات ملت ایران علیه رژیم شاه، مطبوعات آمریکایی به کرات مبارزات ملت را نفی یا مخدوش و به رهبری آن اهانت می‌کردند و خبرها و

نسبت‌های دروغ منتشر می‌ساختند. در چند مورد مبارزان ایرانی در آمریکا علیه دروغ‌پردازان آمریکایی اعلام جرم کردند. در برخی از این شکایات دفتر حقوقی رمزی کلارک تعقیب آن‌ها را بر عهده گرفت.

علاوه بر این، در موارد متعدد، وقتی فشار رژیم شاه علیه مبارزان ملت به صورت کشتار در کوچه و خیابان‌ها و یا اعدام‌های دسته‌جمعی و یا شکنجه و تبعید اوج می‌گرفت، فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج کشور نیز شدت می‌یافت. از جمله اقدامات دفاعی مؤثر اعزام ناظران خارجی به دادگاه‌های نظامی شاه و بررسی وضع زندان‌ها و یا جمع‌آوری نامه‌های اعتراض‌آمیز علیه فجایع رژیم بود. این ناظران عموماً از طریق فعالیت گروه‌های ایرانی به این سفرها اقدام می‌کردند. در اکثر موارد مخارج آنان هم از جانب گروه‌های ایرانی، تأمین می‌شد که آن هم با جمع‌آوری کمک از خود ایرانیان بود. این ناظران در موقع سفر به ایران از طریق همان گروه‌ها، به مبارزان داخل معرفی می‌شدند. ناظران خارجی بعد از بازگشت از ایران گزارش‌های مبسوطی دربارهٔ شکنجه و اعمال خلاف قانون در دادگاه‌های نظامی شاه منتشر می‌ساختند. این گزارش‌ها به دلیل شخصیت شناخته شده فرد ناظر یا سازمان بین‌المللی که به آن وابسته بود، هم در مطبوعات منعکس می‌شد و هم مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفت. همین امر در مورد امضای نامه‌ها نیز صادق بود.

این اشخاص به ماهیت فکری مبارزان داخل ایران کاری نداشتند. از مسلمانان انقلابی تا مارکسیست‌های مبارز یکسان حمایت می‌کردند. یعنی علیه ظلم و ستم و رفتارهای خلاف قانون و نقض حقوق بشر اعتراض می‌کردند، نه دفاع از این یا آن گروه و شخصیت سیاسی.

رمزی کلارک و همراهانش در زمرهٔ آن دسته از شخصیت‌هایی بودند که یا نامه‌های اعتراض را امضا کرده بودند یا به عنوان ناظر به ایران سفر کرده بودند. آن‌ها رویدادهای ایران را با علاقه پیگیری می‌کردند. (مشروح این فعالیت‌ها در جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت، در فصل: «همراهی با ملت ایران و دفاع از زندانیان سیاسی» آمده است).

دیدار این سه نفر آمریکایی با آیت‌الله خمینی مصادف بود با زمانی که سید جلال تهرانی، رئیس شورای نیابت سلطنت به پاریس آمده و استعفای خود را به آیت‌الله خمینی داده بود. اما آیت‌الله خمینی با متن نوشته شده، به دلیل عدم تصریح به غیرقانونی بودن شورا موافقت نکرده بودند. صدها خبرنگار از سرتاسر جهان در اطراف محل اقامت آیت‌الله خمینی اجتماع کرده بودند و کوچک‌ترین حرکت و ملاقات را با شرح و تفصیل منتشر می‌ساختند. خبرنگاران رمزی کلارک و همراهانش را بعد از ملاقات با آیت‌الله خمینی احاطه کرده و آن‌ها را سؤال‌پیچ کردند. و دیدار آن‌ها را با رهبر انقلاب با آب و تاب منتشر ساختند.

نیویورک تایمز در ۲۳ ژانویه ۷۹ (۳ بهمن ۵۷) ضمن چاپ عکسی از رمزی کلارک در حال دست دادن با آیت‌الله اشراقی و در کنار وی بنی‌صدر و منصور فرهنگ، نوشت:

«رمزی کلارک دادستان سابق آمریکا پس از ملاقات با آیت‌الله روح‌الله خمینی به آمریکا بازگشت. وی گفت که رهبر اسلامی ایرانیان به او گفته است که امیدوار است ایالات متحده در امور ایران دخالت نکرده و به جای آن مردم را به حال خود گذارد که ملت خود سرنوشت خویشتن را تعیین نماید.»

«کلارک از یک سفر ۸ روزه به ایران بازمی‌گشته است. کلارک گفت که دیدارش از ایران او را متقاعد ساخته است که ۹۰ درصد از مردم آیت‌الله خمینی را که مرد شجاعی است و اولین کسی است که علیه شاه محمدرضا پهلوی سخن گفته است حمایت می‌کنند.»

کلارک در مصاحبه مطبوعاتی خود، بعد از بازگشت از ایران، با سخنانی تحقیرآمیز و موهن از پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار صحبت کرد. او گفت که به ندرت، مردی «به تنهایی» بختیار دیده است.

کلارک به فعالیت ۲ تا ۳ هزار مأمور سیا زیر پوشش مستشاران نظامی آمریکا در ایران حمله کرد و گفت: «این مستشاران، بزرگ‌ترین ریسک را به وجود می‌آورند. به خاطر داشته باشید مستشاران فنی آمریکا در ویتنام را.»

کلارک گفت که آیت‌الله از او خواسته است پیام او را به ایالات متحده برسانند که: «هنوز خیلی دیر نشده است که مردم آمریکا ببینند که چه در ایران می‌گذشته است.»

کلارک نقل کرد که:

«آیت‌الله خمینی گفت که من امیدوارم مردم آمریکا، کنگره و رئیس‌جمهور کارتر، به خواست‌های ما احترام گذارند و ایالات متحده از طریق ارتش و مستشاران نظامی و سیا، و یا از طریق حمایت از بختیار در امور داخلی ما دخالت نکند و به ملت امکان دهد که سرنوشت خود را به دست خویش تعیین کند» همین روزنامه نوشت: «...کلارک در این سفر با پروفیسور ریچارد فالک و دان لوس همراه بود... این گروه گفتند که هدف آن‌ها مقابله با سیاست‌های آمریکا در ایران است تا به یک ویتنام جدیدی منجر نگردد.»

کلارک گفت: «مردم ایران از دست ما بسیار عصبانی هستند. اما از ما نفرت ندارند. آن‌ها بین سیاست دولت آمریکا و مردم آمریکا تفاوت قائل هستند.»

مشروح گفتگوی آنان با آیت‌الله خمینی به شرح زیر است:

ریچارد فالک: «انقلاب ایران قابل پیش‌بینی نبوده است، طی قرن‌ها، سیاست و مبارزات سیاسی و مذهب در ایران به طور زیبایی با هم مخلوط شده‌اند. آیا به نظر آیت‌الله این امر چگونه در سیاست خارجی ایران با سایر کشورهای جهان منعکس می‌شود. نقش مقاوم شیعه در برابر ظلم، امید بزرگی را در دل‌ها زنده کرده است. اما وقتی به قدرت برسد می‌خواهیم بدانیم چگونه عمل خواهد کرد.»

آیت‌الله خمینی: «تشیع، در تمام اعصار، از صدر اسلام تا کنون، همان طور که مظهر مقاومت در برابر ظلم بوده، مظهر دفاع از حق نیز بوده است، اما هرگز اهل ظلم و ستم نبوده است، حکومت‌هایی که بر اساس مذهب تشیع پیش آمده و در تاریخ ثبت شده‌اند، همان طور که ظلم را تحمل نمی‌کرده‌اند، تحمیل ظلم هم نمی‌کنند. اگر حکومتی با قانون اسلام پیش بیاید و مذهب تشیع آن را پیش ببرد، بنا بر آن است که همین رویه را پیش ببرد؛ هیچ انسانی را بر اساس مسلک مذهبی

تحت فشار و سلب آزادی قرار ندهد؛ تمامی انسان‌ها در مذهب تشیع آزادند؛ مستقل هستند. بر حسب تشیع با تمامی ملت‌ها و دولت‌هایی که با حکومت تشیع خوش‌رفتاری و احترام متقابل کنند، اگر مذهب تشیع بر جایی غلبه کند آن‌گونه عمل می‌کند که حکومت‌های آن‌ها هرگز چنین رفتاری ندارند و از عدالت غافل‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که وقتی اسلام جایی را فتح کرده است مردم آن چنان به اسلام رو کرده‌اند و به دولت‌های قبلی خود پشت کرده‌اند، نظیر ایران که با آغوش باز به اسلام و تشیع روی آوردند. احکام اسلام روی عدالت است. زندگی حکام با پایین‌ترین افراد، یک‌طور بوده است. رئیس مذهب ما که حکومتش وسیع بود، چندین مقابل ایران، حجاز، مصر، ایران و همه آن‌ها تحت سیطره او بود، ولی زندگی‌اش از همه افراد ملت پایین‌تر بود. عدالت را بالاتر از هرکس که تصور شود، اجرا می‌کرد. در محکمه اگر ادعایی علیه او بود حاضر می‌شد، در محکمه می‌نشست. حکم خلاف (قاضی) را قبول می‌کرد. تشیع در عین مقاومت، عادل است. و عدالت یعنی نه ظلم بکن و نه زیر بار ظالم برو. برنامه تشیع را امام ما در این دو کلمه خلاصه کرد: نه تحمل ظلم بکن و نه ظالم باش. برنامه کلی تشیع و اسلام همین است... همین است. تشیع از قرآن است.»

فالک: «سؤال کوتاه - در مشاهدات ما درباره جنبش حاضر در ایران، امری که نگران آن هستیم، درجه تحمل، در برابر غیرمذهبی‌های چپی ایران تحت دولت اسلامی است. ما متوجه شدیم که در ایران در بین دانشجویان و سایرین که زندگی آن‌ها در اسلام و جمهوری اسلامی مشکل است، ترس و نگرانی وجود دارد. چه اطمینان‌هایی نسبت به این نگرانی‌ها وجود دارد؟»

خمینی: «اصل گرایش اینها به مکتب‌های انحرافی به علت عدم اطلاع از اسلام است. خیال می‌کنند اسلام طرفدار... هیئت حاکمه، سرمایه‌داران، کارخانه‌داران است اگر اینها مطلع باشند که اسلام یک وضع تعدیلی دارد و همه چیز را بر اساس عدالت حل می‌کند، از نظر آزادی عقاید، بنا بر آن است، اشخاص منحرف همیشه حرف‌های خود را می‌زده‌اند. اگر آن‌ها از اصل اسلام خبردار شده باشند

این حرف‌ها را نمی‌زنند. این‌ها اگر به همه مسائل آشنا شوند اختلافات از بین می‌رود. در عین حال، ما از اظهار عقیده جلوگیری نکرده و نمی‌کنیم. لکن از کارهایی که منحرفین گاهی می‌کنند، می‌خواهند شلوغ‌کاری کنند. الان نهضتی در ایران برپاست که برای قطع ظلم است تا رژیم فاسد را از بین ببرند. در این بین عده معدودی به خرابکاری مشغول‌اند. تبلیغ سوء می‌کنند و نظر دارند که این رژیم را حفظ کنند یا رژیم اسلامی پیش نیاید. یا انحراف دارند و توجه به مسائل ندارند و یا با توجه به مسائل اغراض فاسد دارند. ما آزادی به همه مسالک و عقاید می‌دهیم. لکن اگر بخواهند شورش کنند و مسیر ملت را تغییر دهند دست ظالم را نگه دارند مجاز نخواهند بود. هر ملتی حق دارد منافع ملی و مذهب خود را حفظ کند از تعدیات آن‌ها. اگر تعدی نکنند ما تعدی نمی‌کنیم.»

فالك: «سؤالی دربارهٔ امپریالیسم فرهنگی. اسلام توجه و تکیهٔ زیادی روی ارزش‌های فرهنگی و اسلامی داده است. در این ۵۰ - ۶۰ سال حکومت پهلوی امپریالیسم فرهنگی شدید بوده است که منجر به بهم خوردن ارزش‌های اسلامی - ایرانی شده است و جای آن را ارزش‌های غربی گرفته است. آیا آیت‌الله چه قدم‌هایی برای ترمیم این خرابی‌های اجتماعی و فرهنگی برخواهند داشت.»

خمینی: «همین مسائل موجب مخالفت ما با شاه شد. شما یک جنبه را در نظر می‌گیرید. اما جنبه‌های زیادی دارد. در این ۵۰ سال تنها فرهنگ ما را به عقب نبرده است بلکه سال‌های طولانی مردم را به عقب بردند؛ اقتصاد ما را به عقب بردند؛ ایران یک کشور فقیری شده است؛ ایران مخازن زیادی دارد؛ اما این مخازن غارت شده است؛ نفت رفته است و پایگاه برای آمریکا درست شده است. نیروهای انسانی ما را به عقب راندند. به طوری که اگر بخواهیم اصلاح کنیم برنامهٔ طولانی لازم دارد. ارتش ما را فاسد تربیت کردند. یعنی رؤسای ارتش در طبقات بالا. آن‌ها به تبع افکار فاسد پدر و پسر، افکار فاسد دارند. ارتش ما را انگل تربیت کرده‌اند (اصلاحات) محتاج به یک برنامه‌های طولانی است. لکن ما از باب این که تمامی ملت ما به پا خواسته است و یک مطلب را می‌خواهد، آزادی، استقلال، حکومت اسلامی، امید آن را داریم که با

کمک همه اقشار که اظهار همکاری می‌کنند این فرهنگ را از حالت انگلی و استعماری درآوریم و به یک فرهنگ استقلالی بدل سازیم و به کمک همه اقشار اصلاح کنیم و مخازنمان را نگذاریم هدر برود و عاقلانه بفروشیم و عاقلانه صرف ملت، چه فرهنگ، چه سایر جاهای مورد نیاز بکنیم. در این ۵۰ سال چه بلاهایی بر سر ما آوردند. ما مواجه با یک مملکت آشفته هستیم که از همه جهات در هم ریخته است. با کمک افراد ملت که اتفاقاً تمامی اقشار هم با ما موافق‌اند، قیام کنیم، و ما سال‌های طولانی لازم داریم تا این آشفتگی‌ها را ترمیم کنیم. یک فرهنگ مستقل اسلامی، یک ارتش مستقل، یک اقتصاد سالم، یک زراعت که به کلی از بین رفته است، نیاز به کار سال‌ها دارد تا برگردد به اول- مصیبت‌های زیادی داریم و بیشتر آن از این ابرقدرت‌ها، از دست آن هاست. انشاءالله خودمان را از قید آن‌ها آزاد خواهیم کرد. تا به استقلال در تمام اقشار برسیم.»

فالک: «خیلی متشکرم. سه امید و آرزو داریم:

اول. انتقال قدرت به دولت جدید، سریع و با آرامش و بدون شلوغی انجام گیرد.

دوم. وعده‌های عدالت برای همه مردم تحقق یابد.

سوم. مردم ایران و مردم آمریکا به هم عشق بورزند. تفاهم کنند، احترام

بگذارند.

و ما می‌خواهیم به هر شکلی که ممکن است به شما کمک کنیم که این سه

امید و آرزو تحقق یابند.»

خمینی: «ما هم امیدواریم. آرزوی اول که کلیدش در دست اجانب است به

واسطه فهم آن‌ها، که دست از فشار و تهدید گذشته، دست از تحریکات و

تهدیدات بردارند و اگر به ما مهلت بدهند خواهید دید که ملت ایران تحت اسلام

و با آرامش و بدون تشنج قدرت را به دست خواهند گرفت و قدرتی که به دست

می‌آید صرف در تحقق عدالت خواهد شد. اگر این قدرتمندهایی که در رأس

ملت‌ها واقع می‌شوند کنار بروند یا اصلاح بشوند تفاهم با ملت‌ها آسان خواهد

بود. اما تا زمانی که آن‌ها هستند تفاهم معلوم نیست بشود.»

ریچارد فالک شدیداً ضد رژیم استبدادی شاه بود و مواضعی واقع‌بینانه نسبت به حرکت اسلامی ایران داشت. اولین بار او را در سمیناری که در یک کلیسای مسیحی در شهر واشنگتن برای بررسی مسائل ایران تشکیل شده بود، دیدم. در این سمینار او درباره مسائل ایران از دید روابط بین‌المللی و جناح‌بندی‌های هیأت حاکمه آمریکا صحبت کرد و من درباره نقش روحانیت مبارز و مترقی ایران و همچنین مواضع آیت‌الله خمینی در رابطه با رژیم سلطنتی شاه و اسرائیل و ابرقدرت‌ها صحبت کردم. در همین سمینار بود که احمد شاملو نیز به این همایش دعوت شده بود و به فارسی سخنانی ایراد کرد.

فالک درباره ایران گفته بود که مسأله بزرگ این است که آمریکا نمی‌خواهد یک رژیم مستقلی را در ایران بر سر کار ببیند و از آن وحشت دارد که تحقق چنین رژیمی (نظیر دولت مصلح) مورد استقبال جهان سوم قرار گیرد و سرمشقی بشود برای آن‌ها. او همچنین پیش‌بینی می‌کرد که خطر از جانب آمریکا این است که بعد از سقوط شاه، آیت‌الله خمینی روی کار بیاید و کشور دچار هرج و مرج بشود و این زمینه را به طور عینی برای کودتای آمریکایی تحت پوشش‌هایی از قبیل حفظ انقلاب و... انجام گیرد.^(۱)

بعد از سفر این افراد به ایران و بازگشت آنان به آمریکا، ما مطلع شدیم که شورای امنیت آمریکا از این اشخاص و سایر جامعه‌شناسان آمریکایی و استادان متخصص مسائل ایران دعوت کرده است تا درباره بحران ایران از آن‌ها نظرخواهی نماید. از جمله کسانی که دعوت شده بودند، دکتر منصور فرهنگ بود. و هم او بود که این خبر را به ما داد و مطالبی را که در آن گردهمایی مطرح کرده بود، گزارش داد. وی از جمله در این نشست گفته بود که: «روی ارتش ایران حساب نکنید، رهبری ارتش از مردم جداست، بسیاری از افسران شهرستان‌ها حاضر نیستند در یک درگیری جلدی به روی مردم اسلحه بکشند، حتی یک افسر عالی‌رتبه محبوب و مورد قبول مردم وجود ندارد، سربازها اول مسلمانند بعد سربازند. رابطه مردم با ارتش جدای از رهبری ارتش است. در یک جنگ طولانی روانی، ارتش خلع

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۰۳

سلاح می‌شود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و شست‌وشوهای مغزی، سربازها شاه پرست شده‌اند، رفتن شاه چهارچوب سنتی ارتش را برهم خواهد زد.»

علاوه بر شخصیت‌های یاد شده در بالا، کسان دیگری نیز از روشنفکران آمریکایی که سوابقی در مبارزه علیه جنگ ویتنام داشتند، در اواخر سال ۱۹۷۸ (زمستان ۵۷) برای بررسی وضع ایران، به کشورمان سفر کردند. از جمله می‌توان از ریچارد کاتم، میشل کلیر و پدر روحانی باریکن (که مدت‌ها به دلیل فعالیت‌های ضدجنگ ویتنام زندانی بوده است) نام برد. میشل کلیر نویسنده کتاب‌های فراوانی در معرفی چهره امپریالیسم آمریکا می‌باشد.^(۲)

۴. دیدار ریچارد کاتم دی‌ماه ۵۷، آخر دسامبر ۷۸

ریچارد کاتم، استاد دانشگاه پیتزبورگ مطالعات خوبی در باره ایران داشت و چندین کتاب راجع به ایران نوشته است و از مطلعین مسائل سیاسی ایران محسوب می‌باشد. کتاب معروف وی به نام «جنبش ملی در ایران» توسط آقای مهندس سبحانی به فارسی برگردان شده است.

ریچارد کاتم عازم سفر به ایران بود و بر سر راه خود در پاریس توقف کرد تا با آیت‌الله خمینی دیداری بکند.

در ملاقات کاتم با رهبر انقلاب، ابتدا وی به کار گذشته خود درباره ایران و کتاب‌هایی که نوشته است اشاره کرد و گفت که برای تکمیل مطالعات خود درباره انقلاب ایران عازم تهران است و مایل است قبل از سفر به ایران، از نظرات آیت‌الله خمینی مطلع شود. او هم چنین گفت که در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» وی اهمیت تاریخی نقش علمای اسلام را در حرکت مردمی علیه امتیاز توتون و تنباکو و مشروطیت بررسی کرده و نشان داده است که نه علمای اسلام از این قدرت خود باخبر بودند نه دربار قاجار و شاه و نه انگلیسی‌ها. اما بعد از قیام تنباکو و لغو امتیاز و عقب‌نشینی ناصرالدین شاه، همه متوجه این قدرت و ظرفیت عظیم آن شدند.

کاتم همچنین درباره سفرهای گذشته‌اش به ایران و مطالعاتی که کرده بود، توضیحاتی داد.

بعد از صحبت‌های کاتم رهبر انقلاب خطاب به او چنین گفتند:

«اوضاع ایران در این ۱۵ ساله، خصوصاً از یک سال قبل به این طرف بسیار تغییر کرده است. همچنین که شما متوجه شده‌اید که علما و دولت‌ها از قدرت ملی بیخبر بوده‌اند، ما هم و همین طور علمای عصر ما و هم شاه و هم دولت شاه از قدرت ملی - اسلامی موجود به کلی بی‌خبر بوده‌اند و نمی‌دانستیم همچون قدرتی ممکن است که نهضت کند و نهضتی که در تمام اقشار گسترش پیدا کند. یعنی نفوذی از قصابات دور دست تا مرکز و در نیروهای آدمی از جوان‌ها تا پیرها، حتی بچه‌ها، زنان، دختران، این طور گسترش داشتن هیچ در تخیل ماها نمی‌آمد. شاید گمان می‌کردیم این قدرت شاه که هم نظامی است و هم ابرقدرت‌ها، آمریکا، شوروی و چین دنبال آن هستند، و دست دارند، در ذهن ما نبود که تزلزلی در قدرت به وجود آوریم. دیدیم که در یک سال اخیر چنین تزلزلی آمد. که پایه‌های قدرتش یکی بعد از دیگری ریخته است. همه چیز را از دست داده است و با تمام پشتیبانی‌هایی که خصوصاً کارتر از او کرده است، اثری این پشتیبانی‌ها در ملت نگذاشته است. اعتنا نکرده است، نه به حکومت نظامی، نه به دولت نظامی شاه و نه هراسی دارد از تهدیدات کارتر و امثال او. یک مطلبی است که در تمام تاریخ ایران سابقه‌ای نداشته است چنین قیام و نهضتی. و این به نظر ما می‌آید که یک نظر الهی، قدرتی مافوق طبیعت در این قضیه و راهنمای این امر (است). خوب است که حالا بروید ایران را ببینید که اولاً خیانت‌های بالفعل شده را، هر روز در بسیاری از جاهای تهران و ایران کشتار هست، بدون هیچ بهانه‌ای، همین امروز در تشییع جنازه‌ای که خود دستگاه اجازه داده بود^(۳) یک افسر... دستور حمله داد در حالی که تظاهراتی نبود و در یک میدان شهر آدم‌کشی شروع شد و بسیاری را کشته و زخمی کردند. باز یک تشییع جنازه دیگری که ممکن است به دنبال آن دیگری بیاید. خیلی خوب است که شما مطالعه دارید و سوابق را دارید، بروید

مطالعه کنید، که آیا سوابقی دارد که در ایران، یا در سایر نقاط دنیا. کسی که مدعی و سلطان آن‌جاست که آیا این آدم اشرار را دعوت به چاپیدن مردم کند؟ پول بدهد به آن‌ها، مزدور تهیه کند و این مردم بی‌پناه را بریزند و در پناه چماق، در پناه اشرار، یک شاه ادامه زندگی دهد و همان نکاتی که باید نظم را حفظ کنند، که خودش برود و این اشرار را مزد بدهد و اجیر کند و بیاورد. بازارهای مردم را بشکنند و غارت کنند مساجد ما را، هیچ مشابهی می‌توانید بیابید در دنیا مثل ایران که وضع اینطوری است، قوانینی که قدرت را در دست گرفته‌اند. کما این که نمی‌توانید ملتی را بیابید که (با دست خالی) در برابر توپ و تانک با دست خالی مقاومت کنند. آن‌ها بکشند و اینها ضدشاه تظاهر کنند. باید بروید نظاره کنید ما هم از دور مثل شما نظاره می‌کنیم. در هر صورت مطالعات شما ارزنده است. بعد از مطالعه یک کتاب قطور باید نوشت. غمنامه‌ای طولانی است. باید در مطالعاتی که می‌کنید یادداشت‌هایی بکنید از وضع رئیس جمهور آمریکا و پشتیبانی از یک نفر که هیچ حقوق بشر ملاحظه نمی‌کند و بر ضد حقوق بشر رفتار می‌کند و هیچ یک از ملت ما او را نمی‌خواهد. اعلام می‌کنند هم روحانیون، بازاری، همه اقدار مردم، احدی او را نمی‌خواهند. کارتر او را پشتیبانی می‌کند. این برای ملت آمریکا ضرر دارد. کارتر می‌رود. اما میزان ملت آمریکاست ما می‌خواهیم تمام بشر زندگی در صلح کند و ما با ملت حسن‌ظن داشته باشیم. کارهای کارتر ملت ما را به بدبینی به ملت آمریکا می‌کشد. شما باید چاره‌ای بیندیشید. تنبهی به دولت بدهید. کسی که هیچ پایه‌ای ندارد، ایران را چاپیده است، در همان خود آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا اسناد آن هست این‌گونه پشتیبانی می‌کنند.»

کاتم در پاسخ گفت:

«مسائل و نکات عبارتند از این که، عقیده عمومی بر این است که اگر شاه برود، کودتا بعد از کودتا خواهد شد. در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد. یکی نظریه برژینسکی است که حمایت و تأیید ژنرال براون وزیر دفاع آمریکا و سناتور جاکسون را دارد. این اشخاص فکر می‌کنند که شوروی عامل تمامی این مسائل

است. نه آن که شوروی‌ها در اینجا با شما ارتباط دارند، نه. بلکه شوروی‌ها هم می‌خواهند که حرکت اسلامی در ایران پیروز شود، چرا که برای روس‌ها کودتای نظامی ارتشیان از پیروزی حرکت اسلامی قابل تحمل‌تر نخواهد بود. یک کودتا نظیر افغانستان به حمایت روس‌ها محتمل می‌باشد. نظریه دوم، متعلق است به سایر مقامات دولتی آمریکا و از جمله سیا که به دو دلیل آن‌ها ایران را خوب می‌شناسند و وضعیت را احساس می‌کنند. نظر ژنرال ترنر، رییس سیا، خلاف نظر برژینسکی است. آن‌ها اعتقاد دارند که جنبش (ایران) اصیل است نه وابسته به روس‌ها. اما معتقدند که جنبش انسجام ندارد و استمراری در کارش نیست. نهادهای تقویتی ندارد. بنابراین جنبش ناپدید خواهد شد و اگر موفق شود و بر سر کار بیاید کودتا خواهد شد. این تصور یعنی عدم انسجام جنبش نادرست است و روس‌ها هم برنده نخواهند شد.

گروه سوم هم معتقدند، و خیلی مهم است که آمریکا باید اجازه تقویت و موفقیت را به جنبش بدهد که (نظام) عوض بشود. طرفداران این نظریه در اقلیت هستند.»

خیمینی: «نظریه آخری صائب است. ما از ایران، سرتاسر ایران، اطلاع داریم. و شما هم حالا که به ایران می‌روید در سرتاسر ایران، مطالعه کنید. در تظاهرات و درخواست‌های این تظاهرات که اظهار می‌شوند، شعارها و مطالبی که به صورت شعارهای ملی درآمده است و در تمامی ایران در هر کجا، شعارها شبیه به هم و مطالب همه یک مطلب است. حکومت اسلامی را می‌خواهند. بنابراین اگر در بین این جمعیت‌ها چند نفر یا عده‌ای طرفدار شوروی یا کمونیست باشند، درصددی از ملت هستند که در بین ملت تحلیل می‌روند، ملتی که اسلام را می‌خواهد، معقول نیست که طرفدار شوروی باشد و معقول نیست که شوروی در آن دست داشته باشد. شوروی از ندای اسلام برای قفقاز می‌ترسد؛ شوروی می‌ترسد که این ندای اسلام را تقویت کند و می‌داند که در این ندای اسلامی هر کودتایی که در آن بشود و هر مطلبی که ضداسلامی باشد بدون نتیجه و عقیم می‌ماند. بنابراین نظریه

دست شوروی بی‌پایه و باطل است و اساسی ندارد. اما نظریه دوم، که مسأله عمق ندارد و امری ظاهری و صوری است که مثل حباب می‌ریزد، از این است که توجهی به اساس مطلب ندارند. خیال می‌کنند مطلب یک روزه سیاسی یا نظیر سیاسی است که هر روز به یک جور صورت بیابد، نمی‌دانند که اساس آن اسلام است و عمق اسلام واضح‌تر از آن است که ما بیان کنیم. عقیده است، عقیده همین است. اسلام یک مذهبی است که نمی‌توان بدان گفت که مثل حباب می‌ریزد. مطلبی که آن‌ها گفته‌اند، اساس ندارد. آنچه اساس دارد، نظریه سوم است. و نهضتی عمیق و اساس دار، بدون دخالت هیچ قدرتی و متکی به خود ملت است. لازم است که آمریکا هم توجه به این معنا کند و دست بردارد از پشتیبانی‌های خود و باید بدانند که پشتیبانی اثری ندارد و ضرر خواهد داشت. من گمان می‌کنم اگر شما بروید ایران و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنید، نظریه شما هم نظریه گروه سوم اقلیت خواهد شد.»

کاتم: «آیا شما از قدرت خودتان و محبوبیت خودتان مطلع هستید؟ در کتاب خودم تحلیل کرده‌ام که مصدق از وسعت قدرت و محبوبیت خود مطلع نبود و چون نبود، خودش را کم و آمریکا را خیلی قوی تصور کرد و باعث کودتا شد. اما من درباره شما از طریق مصاحبه‌ها متوجه شده‌ام که معتقدید قدرت آمریکا خیلی زیاد نیست که همه پیش‌آمدها متکی به آمریکا باشد. اما در ایران، بسیاری، قدرت آمریکا را خیلی بزرگ می‌کنند. این (آگاهی شما) خیلی به شما قدرت می‌دهد.»

خمینی: «فرق بین مصدق و این زمان ما، بین نهضت دکتر و این نهضت، این است که آن نهضت سیاسی بود و مردم ما هم با جنبه سیاسی وارد شده بودند، وارد نهضت، و بعضی اشتباهات هم بود که آن اشتباهات منجر به شکست شد. لکن این نهضت، نهضت مذهبی-اسلامی است و پیش ما، قدرت اسلام فوق قدرت‌های مادی ابرقدرت‌هاست. می‌بینید که این قدرت است که مشت را در مقابل تانک و مسلسل قرار داده است و پیرزن‌ها را به خیابان‌ها کشانیده است و بچه‌های کوچک

را به تکاپو واداشته است. این قدرت مذهب و معنویت است. اتکای ما به خداوند و به معنویت است و هیچ قدرتی در عالم نمی‌تواند در مقابلش بایستد. همان‌طور که ملتی که به چنین قدرتی متکی است در برابر تمام قدرت‌ها می‌ایستد. اما اسطوره قدرت‌ها، در مردمی که مدت‌ها زیر شکنجه بوده است، اسطوره‌ها درست می‌شود. آن چیزهایی که هست چند برابر جلوه می‌کند و ما می‌خواهیم با قدرت الهی این اسطوره‌ها را بشکنیم. و ملتی که تا کنون در زیر شکنجه شاه و پدر شاه بوده‌اند از زیر شکنجه بیرون بیاوریم و به قدرت‌ها هم نشان بدهیم که اگر ملتی چیزی را نخواهد نمی‌توان با سرنیزه به او تحمیل کرد. این سرنیزه یک نظامی نیست که آن را بشکنند، قدرت معنوی است و قدرت نظامی، قدرت قیام ندارد.»

کاتم: «سؤال آخر من درباره شخصیت سید جمال‌الدین اسدآبادی است. آیا شما او را شخصیت برجسته‌ای می‌دانید؟»

خمینی: «جمال‌الدین مرد لایقی بوده است. لکن نقاط ضعفی هم داشته است و چون پایگاه ملی و مذهبی در بین مردم نداشته، از آن جهت زحمات او با همه کوشش‌ها به نتیجه نرسید. و دلیل بر این که پایگاه مذهبی نداشته است، این که شاه وقت او را گرفت و با وضع فجیع تبعید کرد، عکس‌العملی نشان داده نشد و زحمات او چون این پایگاه را فاقد بود، به نتیجه نرسید.»

بعد از ختم مذاکرات، آیت‌الله خمینی مجدداً کاتم را تشویق کردند که مطالعات خود را در مورد جنبش اسلامی ایران ادامه دهد و حقایق را منتشر سازد. کاتم از آیت‌الله خمینی خداحافظی کرد.

کاتم سپس در مورد مسائل ایران با تفصیل بیشتری با من گفتگو کرد. من کاتم را از مدت‌ها قبل می‌شناختم. اولین بار کتاب «ناسیونالیسم در ایران» او را در سال ۱۹۶۳ خوانده بودم.

از میان تحلیل‌های متعددی که جامعه‌شناسان و معلمان علوم سیاسی آمریکا درباره ایران و جنبش ملی و ضداستعماری ایران نوشته‌اند، کتاب کاتم نزدیک‌ترین آن‌ها به واقعیات است. من سایر کتاب‌های او را هم خوانده بودم و با تفکرات او آشنا بودم. از

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۰۹

او خواستم تا دربارهٔ گروه‌بندی‌های مختلف و نظراتشان که به اجمال برای آیت‌الله خمینی گفته بود، توضیحات بیشتری بدهد. علاوه بر مطالعهٔ کتاب‌های او، می‌دانستم که او با بافت سیاسی و گروه‌بندی‌های هیئت حاکمهٔ آمریکا آشنایی دارد، و گاه به گاه، مورد شور و مشورت آن‌ها قرار می‌گیرد. پیش از آنهم در جایی خوانده بودم که در وزارت خارجه آمریکا «گروه حقوق بشری‌ها» شدیداً ضد شاه هستند. برخی از آن‌ها حتی از شاه متنفرند و بعضی احکام و دستورات مافوق‌های خود را در عمل متوقف یا اجرای آن‌ها را کند و بطئی می‌سازند. این گروه، عمدتاً کسانی هستند که در دههٔ ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ یا خود در جنبش ضد جنگ فعال بوده‌اند یا به شدت متأثر از آن. در این دوران آمریکا شدیداً درگیر جنگ ویتنام بود و موج عظیمی علیه شرکت و دخالت آمریکا در جنگ ویتنام در آمریکا به وجود آمده بود. دانشگاه‌ها، صحنه اعتراض و نبرد علیه این دخالت‌ها شده بود، روز به روز اعتراضات مردم آمریکا علیه دولت بالا می‌گرفت، راه‌پیمایی‌های عظیم در نیویورک، واشنگتن و سایر شهرها به راه افتاده بود، در دانشگاه کنت، نظامیان به سوی دانشجویان تیراندازی کردند و چند دانشجو را کشتند. من خود در برخی از این راه‌پیمایی‌ها (در نیویورک) همراه با بعضی دوستان نظیر دکتر نخشب و دکتر چمران شرکت داشتم.

از ۱۹۷۰ به بعد، که به تدریج آتش جنگ ویتنام فروکش می‌کرد و بالاخره با پیروزی مردم ویتنام خاتمه پذیرفت، نوعی از آگاهی اجتماعی-سیاسی در جامعه آمریکا به وجود آمده بود. یکی از دلایل عمدهٔ انتخاب شعار «حقوق بشر» توسط کارتر در ارتباط با جوّ داخلی خود آمریکا بود و البته دلایل دیگری هم داشته است، از جمله: روابط با روسیه، مقابله با اثرات سوء دخالت آمریکا در جنگ ویتنام در جهان.

کاتم توضیح داد که برخی اطرافیان جوانتر کارتر کسانی بودند که در دهه ۶۰ تا ۷۰ در جنبش ضد جنگ ویتنام فعالانه شرکت داشتند و آن‌ها به وزارت امور خارجهٔ آمریکا رفته و بخش «حقوق بشر» را در آن وزارتخانه ایجاد کرده بودند. این‌ها شدیداً ضد شاه و سیاست دولت آمریکا در حمایت از او بودند. اما در خود

وزارت امور خارجه، مسئولان عموماً دربارهٔ مسائل ایران بی‌اطلاع و جاهل هستند، ولی کسی هم به شاه اهمیت نمی‌دهد.

کاتم اضافه کرد که گروه اول در هیئت حاکمه آمریکا یعنی آن‌ها که می‌خواهند وضع کمافی‌السابق باشد عبارتند از گروه برژینسکی - براون، راکفلر، کیسینجر که می‌خواهند شاه را حفظ کنند. تجار و صاحبان صنایع وحشت‌زده هستند و به این گروه تمایل شدید دارند. اما آن‌ها از مسائل ایران بی‌اطلاع و جاهل هستند. او همچنین توضیح داد که علی‌امینی نیز در خط همین گروه تلاش می‌کند.

کاتم گفت که سولیوان نیز در همین گروه اول قرار دارد. وی توضیح داد که گروه دوم، برخلاف گروه اول، جنبش ایران را حاصل تحریکات شوروی نمی‌دانند و برای آن اصالت قائل هستند. اما نگران آنند که این حرکت عمیق نباشد و نتواند ادامه پیدا کند و از بین برود. در میان افسران وزارت امور خارجه آمریکا عدهٔ قابل توجهی این تز را دارند. این گروه معتقدند که شاه نمی‌تواند وضع کنونی را ادامه بدهد و این وضع قابل دوام نیست. آن‌ها خواستار آنند که شاه سلطنت کند نه حکومت. می‌گویند که اگر این قسمت حل شود، بعدها می‌توانند با رفراندوم مسأله سلطنت را حل کنند. وی گفت که دکتر سنجابی (و جبهه ملی) نیز از این تز دفاع می‌کنند. سنجابی همچنین معتقد است که شاه باید اختیارات خود را در مورد ارتش به دولت واگذار کند. در وزارت امور خارجهٔ آمریکا سایروس وانس و هنری پرشت از این گروه هستند. عده‌ای از افسران عالی‌رتبه وزارت دفاع از این گروه هستند و مخالف فروش اسلحه به ایران بوده و هستند. ترنر، رییس سازمان سیا، از این تز دفاع می‌کند و نظرش خلاف نظر برژینسکی است. در شورای امنیت ملی آمریکا، تمامی همکاران برژینسکی جزو گروه دوم هستند و تنها خود اوست که در گروه اول قرار دارد.

در مورد گروه سوم، وی اشاره کرد که عدهٔ آن‌ها بسیار اندک است و بیشتر در میان همان گروه «حقوق بشری‌ها» در وزارت امور خارجه هستند و قدرت زیادی ندارند. در میان اعضای عالی‌رتبه سیا، یک یا دو نفر شاید تز گروه سوم را داشته باشند.

کاتم گفت که در مجلس سنا نیز تقسیم‌بندی مشابهی دیده می‌شود. سناتور جاکسون و جمهوری‌خواهان جزو گروه اول هستند، و افرادی نظیر فریزر جزو گروه سوم.

صیہونیست‌ها واقعاً نگران هستند و کوشش دارند شاه را حفظ کنند. اینها همان تز گروه اول را دارند. لیبرال‌های غیرصیہونیست گیج هستند و آن‌ها که مطالعاتی دارند به تز گروه سوم معتقدند. این گروه خواستار خروج آمریکا از ایران هستند. در مورد خود مردم آمریکا یعنی مردم عادی، کاتم گفت که اکثریت مردم جزو گروه اول هستند و اگر جریان نفت ایران قطع شود، موضع گروه اول در میان مردم تقویت خواهد شد.

کاتم سپس اشاره کرد که گروه اول که نگرانی آن‌ها عمدتاً مسأله نفت و خطر روس‌هاست، در اجرای مقاصد خود دچار اشکال هستند و نمی‌توانند برنامه‌ریزی کنند، چون که مدیران جوان‌تر در وزارت خارجه با آن‌ها موافق نیستند. کاتم در مورد سیاست دولت آمریکا گفت که در دو محور حرکت می‌کند، در یک محور تقویت شاه و در محور دیگر، جست و جوی راه حلی برای خروج از بحران.

در مورد امکان دخالت نظامی آمریکا، در ایران، کاتم معتقد بود که به کلی غیرواقع‌بینانه است و آمریکا نمی‌تواند دخالت نظامی کند. دخالت نظامی کاری جز اضافه کردن چند سرباز به تعداد ارتشیان ایران نخواهد بود، در حالی که جنبه‌های روانی دخالت نظامی، اثرات خیلی بدی به وجود خواهد آورد.

کاتم در مورد جنبه ملی، معتقد بود که عدم اتحاد میان جبهه و نیروهای اسلامی، موقعیت آن‌ها را تضعیف می‌کند.

وی سپس به تفصیل بیشتری درباره عدم ارزیابی صحیح از قدرت آمریکا در ایران صحبت کرد و گفت که در ایران بیش از حد روی قدرت آمریکا حساب می‌کنند. نه تنها مردم، بلکه شاه هم خیال می‌کند که سیای آمریکا در تظاهرات علیه او دخالت دارد، البته آمریکا مهم‌ترین عامل هست، اما روی قدرت سیا خیلی بیش از آنچه هست حساب می‌کنند. حملات پی‌درپی کنگره و سنا سازمان سیا را فلج کرده است و

کارآیی آن به هیچ وجه قابل مقایسه با سال ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) نیست. کاتم سپس به یکی از مشکلات گروه سوم اشاره کرد و گفت: اشکال این است که اگر کارتر بگوید شاه نباشد و مردم/ایران خودشان تعیین سرنوشت کنند، بدون شک شاه فوری سقوط می‌کند. ولی نه تنها کارتر، حتی طرفداران تاز گروه سوم نیز نمی‌خواهند مسئولیت سقوط شاه را بپذیرند و قبول کنند.

وی همچنین در مورد برخی از مشکلات حرکت اسلامی گفت که در آمریکا تصویر روشنی از این جنبش وجود ندارد. اطلاعات پراکنده وجود دارد اما به صورت جمع‌آوری شده و مدون نیست که بتواند مورد استفاده قرار گیرد. وی معتقد بود که باید سوابق جنبش تا حد امکان به خبرگزاری‌ها داده شود. مواضع آیت‌الله خمینی و امکان استمرار جنبش روشن شود و اصول و مبانی سیاسی حرکت اسلامی، درباره مسائل مختلف ارائه گردد. در برنامه‌ریزی برای آینده مملکت، مسائل اساسی پیش‌بینی شود. مثلاً باید روشن شود که سرنوشت اصلاحات ارضی، در صورت پیروزی جنبش اسلامی چه خواهد بود. آیا اصلاحات ارضی به هم خواهد خورد؟ مسأله حقوق زنان روشن شود. در زمینه گسترش تعلیم و تربیت و نظایر اینها.

کاتم همچنین اشاره کرد که شاه کارهایی در ایران انجام داده است. طرح‌هایی را در زمینه‌های صنعتی و کشاورزی شروع کرده است، آینده این طرح‌ها چه خواهد شد؟

وی بالاخره معتقد بود که حرکت اسلامی بهتر است تمامی این مطالب را در یک مجموعه‌ای تحت عنوان «بیانیه مواضع» (position papers) تدوین و اعلام کند. از او درباره بعضی از استادان آمریکایی که با مسائل ایران آشنا هستند و اظهاراتی هم کرده و می‌کنند سؤال کردم و نظرش را جویا شدم. او درباره ماروین زونیس معتقد بود که با گروه برژینسکی کار می‌کند و در مورد جیمز بیل می‌گفت که بیشتر با گروه دوم، میانه‌روها، همکاری دارد.

در مورد صحبت‌های کاتم، چون هدف من بحث با وی نبود و علاقه‌مند به کسب اطلاعات بیشتر بودم به همین دلیل بیشتر شنونده بودم، اگرچه با برخی از نظرات وی موافق نبودم. اساس تحلیل وی از گروه‌بندی‌های داخلی هیئت حاکمه آمریکا منطقی به نظر می‌رسید. اما در بعضی موارد به نظرم درست نبود. مثلاً در مورد خط‌مشی صیهونیست‌ها در ایران و در مورد شاه با نظر او موافق نبودم. تحلیل ما آن بود که سه پایه اساسی قدرت در آمریکا عبارت‌اند از ۱. میلیتاریست، ۲. نفتی‌ها و سرمایه‌داری بزرگ صنعتی و ۳. صیهونیستی‌ها و سرمایه‌داری مالی و تجاری. این سه محور قدرت، بدون شک در مبانی اصولی و پایه با هم اشتراک منافع دارند و تضاد اصلی با هم ندارند. اما در برخورد با مسائل گوناگون در اوضاع و احوال خاصی با هم اختلاف پیدا کرده‌اند. مثلاً در مورد حل بحران خاورمیانه و آوارگان فلسطینی میان خط‌مشی گروه اول و دوم، با خط‌مشی اسرائیل و صیهونیست‌ها اختلاف پیدا شده است. دو گروه اول راه‌حل دراز مدت را ضمن تضمین مرزهای ۱۹۶۷/اسرائیل ایجاد دولت مستقل فلسطینی می‌دانند. در حالی که گروه سوم، یعنی اسرائیل و صیهونیست‌ها به کلی مخالف تأسیس دولت فلسطین به هر اسم و به هر شکلی هستند و آن را در درازمدت خطر اصلی برای موجودیت اسرائیل می‌دانند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که دو گروه اول توانسته‌اند به مقدار وسیعی اعراب، حتی دولت‌های مترقی و چپ و همچنین گروه‌های فلسطینی را با این تز همراه کنند.

در رابطه با این اختلافات شاه توانسته بود تا مدتی با سه گروه به طور متعادل عمل کند. اما از زمان روی کار آمدن گروه نیکسون - راکفلر - کیسینجر، به تدریج شاه نیز از سیاست دو گروه اول تبعیت کرد و در برابر اسرائیل موضع گرفت (بدون آن که در روابط رژیم شاه با اسرائیل هیچ‌گونه تغییری داده شود).

سیاست انگلستان در ایران نیز از سیاست میلیتاریست‌ها و نفتی‌ها و سرمایه‌داران بزرگ صنعتی آمریکا کم و بیش جدا شد و از حدود اواخر سال ۱۳۵۵، هم سیاستمداران سنتی انگلیس و هم صیهونیست‌ها معتقد شده بودند که

شاه ديگر به درد نمى خورد و براى حفظ منافع غرب در دراز مدت، بايد شاه به نفع وليعهد کنار برود. در واقع سياست همان گروه دومى كه كاتم از آن ها ياد کرده است. اولين بار، در زماني كه صحبت از تغيير دولت هويدا شد كه بالاخره در مرداد ۵۶ به روى كار آمدن آموزگار منجر شد، انگليس ها و صيهونيست ها معتقد بودند به جاى تغيير دولت، يعنى رفتن هويدا و آمدن آموزگار، شاه بهتر است به نفع پسرش کنار برود. شوراي سلطنت با رياست فرح تشكيل گردد و انتخابات آزاد برگزار شود و به تدريج دوره انتقالى با حداقل تلفات و جنجال و خطر پشت سر گذارده شود. در آن مرحله علائم فراوانى از اين سياست هم در ايران و هم در منابع خارجى ديده مى شد، نظير سفر فرح به آمريكا و ملاقات هاى سياسى وى در سطح بسيار بالا در آمريكا، تحليل هاى سياسى كسانى از قبيل جيمز بيل در روزنامه كريستين ساينس مونيتور و سخنان شاه در مورد کنار رفتن به نفع پسرش و تحليل هاى مطبوعات انگليسى و...

به هر حال من قصد بحث با كاتم را نداشتم و همان طور كه گفتم غرضم كسب اطلاعات بيشتر از نظرات او بود. كاتم بعد از توقف در پاریس و ملاقات با آيت الله خمينى به تهران سفر كرد. بعد از بازگشت به آمريكا، كاتم به يكى از دوستان گفته بود كه دولت آمريكا آلترناتيوى (جانشينى) براى شاه ندارد و آمريكايى ها احمق تر از آنند كه برنامه درازمدت داشته باشند.

۵. ديدار ليليتال و اهداى كتاب به آيت الله خمينى

آقاى آلفرد ليليتال (۱۹۱۳-۲۰۰۸) يك آمريكائى كليمى مذهب و ضدصيهونيسم و مخالف با سياست هاى دولت اسرائيل در خاورميانه بود. در خرداد ۱۳۵۸ با دفتر نمايندگى ايران در سازمان ملل متحد نيويورک تماس مى گيرد و جديدترين كتاب خود را با عنوان:

«ارتباط با صيهونيسم - اسرائيل به چه قيمتى - The Zionist Connection- What price Peace» به آيت الله خمينى تقديم مى كند.

لیلیتال آثار متعددی درباره‌ی خاورمیانه و مسأله اعراب و اسرائیل و بر علیه صهیونیسم بر جای گذاشته است. او که خود یهودی بود در کتابهایش تحلیل‌های عمیقی از صهیونیسم و چگونگی عملکرد سیاست خارجی دولت آمریکا و نقش رسانه‌های جمعی در آمریکا در خدمت به اهداف توسعه طلبانه و تجاوزکارانه دولت اسرائیل ارائه می‌دهد و از پایمال کردن دائمی حقوق مردم فلسطین و سایر اعراب پرده برمی‌دارد. او هوادار سیاست متعادل و متوازن دولت آمریکا در خاورمیانه بود.

کتاب‌های او از جمله و به خصوص ارتباط با صهیونیسم «اسرائیل به چه قیمتی» *What Price Israel* به زبان عربی ترجمه و با استقبال اعراب روبرو شده است. لیلیتال اولین کلیمی بود که اجازه سفر به عربستان را پیدا کرد. کتابهای او و روابطش با دولت‌های عربی و فلسطینیان موجب شد روابطش با جامعه یهودی در آمریکا و اسرائیل به کلی بر هم بخورد.

کاردار موقت در دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد این کتاب را به همراه نامه‌ای برای من فرستاد. من مروری اجمالی بر این کتاب کردم و آن را مفید دیدم. اما فرصت مطالعه دقیق آن را به وقت دیگری موکول کردم. اما در فضای متلاطم سیاسی بعد از پیروزی انقلاب و رویدادهای پی در پی، حتی بعد از استعفای دولت موقت و کناره‌گیری از هر مسئولیت اجرائی و دولتی فرصت مطالعه کتاب را پیدا نکردم. سال‌ها بعد اصل کتاب و نامه همراه آن را برای مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت‌الله خمینی فرستادم. رونوشتی از جلد کتاب، دست‌خط نویسنده و نامه نمایندگی ایران در سازمان ملل در بخش پیوست‌ها (۴) آمده است.

۶. دیدار نمایندگان امل و حرکت محرومین لبنان - ۱۹۷۸/۱۱/۲۷

هیأت نمایندگی شیعیان لبنان عبارت بودند از سیدحسین حسینی، سرهنگ مکی و پسرش دکتر مکی و احمد/اسماعیل و صدرالدین صدر پسر ارشد امام موسی صدر.

سیدحسین حسینی از رهبران طائفه شیعه و نماینده مجلس نواب لبنان و در حرکت المحرومین، عضو دفتر سیاسی بود. سرهنگ مکی نیز از اعضای مجلس اعلامی اسلامی شیعه و مشاور نظامی امام موسی صدر بوده است. صدرالدین صدر در این ملاقات نقش مترجم گروه را ایفا می کرد.

دکتر چمران به علت ناپدید شدن آقای موسی صدر، حضور دکتر چمران در لبنان بیش از پیش ضروری بود. اما دکتر چمران ضمن ارسال یادداشتی برای من، نامه مفصلی به رهبر انقلاب نوشته بود که صدرالدین آن را آورده بود به حضور ایشان داده شد. (۶۵)

در این دیدار ابتدا آیت الله خمینی از زحمات آن‌ها درباره آقاموسی صدر تشکر کردند و گفتند که آقاموسی مورد علاقه ایشان است. خانواده ایشان محترم هستند. نقش آقاموسی در لبنان بسیار مهم است و امیدوارند که به زودی برگردد و کارش را ادامه دهد. سپس سیدحسین حسینی از جانب گروه صحبت کرد و وضع شیعیان لبنان را از سال‌های ۱۸۶۰ و رفتار ظالمانه ترک‌ها را شرح داد و گفت که شیعیان لبنان به شیعیان ایران و جنبش آن‌ها و انقلاب خمینی به چشم خاص می نگرند. خود را از ایران می دانند، حرکت ایران، حرکت شیعیان لبنان است و هر طور که بتوانند، کمک خواهند کرد.

آیت الله خمینی: «متشکرم که نظرات صحیح را دادید. ما از اول نظر قاطع درباره صهیونیست‌ها داشته‌ایم. یکی از دلایل مخالفت ما با شاه همین رابطه با اسرائیل بوده است. همین قضیه موجب حرکت مردم ایران شده است. در اعلامیه‌هایمان به کرات شاه را مؤاخذه کرده‌ایم. در همین اعلامیه چند روز قبل که صادر شد، در مورد کارکنان نفت، همین مسأله اسرائیل و نفت ایران بیان شده است.»

سیدحسین حسینی: «هدف واحد ما، هدف اسلامی و شیعی است. فعالیت‌های آقای صدر در ۱۹۶۸ به جایی رسید که مجلس اعلامی اسلامی شیعه تشکیل شد. حرکت المحرومین و سازمان امل که جناح سیاسی و نظامی شیعیان است، به وجود آمد. این وقتی بود که شیعه متلاشی شده بود. مجدداً آن را جمع و جور کرده و به

راه انداختند و یک قدرتی برای آن‌ها ایجاد کردند. شیعیان یک سوم جمعیت لبنان هستند و ۴۰ درصد اراضی را دارند. بزرگ‌ترین طایفه لبنان، شیعیان هستند. در زمانی که مجلس شیعه و حرکت المحرومین به رهبری امام موسی صدر کار خود را ادامه می‌دهد و در وضعی که به اسلام و تشیع خود اعتقاد داریم و از راه موسی صدر الهام می‌گیریم، ناگهان او را ربودند که ضربه شدیدی به ما زد و ما را سخت به خود مشغول کرد. قدرت فکری ما را گرفت که نتوانیم به شیعیان دنیا خصوصاً ایران کمک کنیم.»

آیت‌الله خمینی: «قضیه آقای صدر بسیار مهم است و لطمه وارد کرده است و به ما هم. لکن امیدوارم به زودی برگردد و کارها را که اسلامی است و به نفع شیعه، انجام دهند. در غیاب ایشان نباید شما آقایان مأیوس شوید. خدا با حق است؛ پشتیبان همه است. باید به شیعیان دلگرمی بدهید. از تشست پرهیز کنید. خداوند وعده نصرت داده است. حق با شماست؛ مردم را امیدوار کنید. به خود اتکا کنید در تمامی موارد.»

حسینی: «ما همیشه خدای بزرگ را شکرگزاریم و راضی بر آنچه او بخواهد، هستیم. از شما هم التماس دعای زیاد و توصیه و نصیحت و ارشاد داریم به جز شما کی اولی باشد بر این نصیحت‌ها، خصوصاً در این مرحله کنونی، کسی را نداریم. غرض ما تشکر از اقدامات شما و درخواست نصیحت و ارشاد و راهنمایی است. به خطوط شیعی خود اعتقاد داریم و مستمر هستیم و این تقدیر ماست.»

آیت‌الله خمینی: «اسلام همیشه در مواقع هجوم غیر، به علت صبر و تحمل و تأمل مسلمان‌ها موفقیت پیدا کرده‌اند. مسلمانان مثل خود رسول اکرم (ص) با قوای اندک بر ایران و روم غلبه کردند، به علت ایمان. اکنون هم مذهب و مطلب ما حق است. اتکال ما به خدای بزرگ است. از زیادی قدرت دشمن باک نداریم و امیدواریم این نهضت ایران و گرفتاری‌های لبنان با اتکال به خدا و عدم غفلت از لطف خداوند پیروز گردد. ولو قدرت دشمنان ما زیاد است. از شما متشکریم به مناسبت سفرتان و آمدنتان.»

حسینی: «ما فراموش نمی‌کنیم که از شما تشکر کنیم. در لبنان همه شما را دعا می‌کنند و از خداوند نصر شما و انقلاب/ایران را خواستارند. مجلس شیعیان سلام و دعا دارند. دفتر سیاسی/امل همچنین سلام و دعا دارند. مسئولان سوری هم خیلی التماس دعا و سلام دارند.»

آیت‌الله خمینی: «به همه برادران و شیعیان لبنانی سلام برسانید. آقایانی که سلام رسانده‌اند، سلام برسانید. انشاءالله موفق باشید.»

۷. دیدار هانی فحص از لبنان - ۱ دی ماه ۲۲/۵۷ دسامبر ۷۸

هانی فحص از روحانیان فعال شیعه لبنان بود که از نزدیک با سازمان آزادی‌بخش فلسطین همکاری می‌کرد و از نظر سیاسی در جناح مقابل آقای موسی-صدر و حرکت‌المحرومین قرار داشت. وی نیز همراه جمعی از برادران مسلمان لبنانی در ۲۲ دسامبر ۷۸ به دیدار آیت‌الله خمینی آمد. در این دیدار وی ابتدا گزارشی از وضع لبنان، ملاقات حازم، نقش ارامنه و همکاری آنان با نهضت فلسطینی در تل زعتر را به اطلاع آیت‌الله خمینی رسانید و آمادگی مردم لبنان را در حمایت از حرکت اسلامی ایران به رهبری ایشان ابراز داشت. آیت‌الله خمینی از اقدامات آنان تشکر و برای موفقیت آنان در آنچه موجب رضای خداست، دعا کردند.

۸. دیدار راسل کر، نماینده مجلس عوام انگلیس

راسل کر، نماینده پارلمان انگلیس (مجلس عوام) و عضو حزب کارگر آن کشور بود. بسیاری از ایرانیان مقیم انگلیس و دانشجویانی که در آن کشور به تحصیل اشتغال داشتند، با وی آشنا بودند. او از جمله کسانی بود که در دوران رژیم شاه، در موارد عدیده به حمایت از مبارزان داخل ایران برخاست و به کرات در مورد نقض حقوق بشر در ایران از طرف رژیم شاه و ساواک و همچنین فشار و شکنجه زندانیان سیاسی اعتراضات گسترده‌ای را کرده بود.

برادران مسلمان که در انگلیس تحصیل می‌کردند، با وی در ارتباط بودند و بعد از استقرار رهبر انقلاب در پاریس، آقای دکتر کمال خرازی او را معرفی کردند و برای دیدار و گفتگو با آیت‌الله خمینی به نوفل‌لوشاتو آمد.

متن زیر، یادداشت‌های مربوط به این دیدار و گفتگو در اواخر آذر ۵۷ - اواسط نوامبر ۱۹۷۸ است:

راسل کر: «در آمریکا و انگلیس تبلیغات زیادی می‌شود که اگر خمینی در ایران پیروز شود، مملکت را ۵۰۰ سال به عقب خواهد برد. می‌گویند حرکت شما ارتجاعی و قدیمی است. برنامه ضدمدرن کردن ایران است که خواسته شاه بود. به نظر ما مهم است که جنبه‌های مترقی جنبش اسلامی معرفی شود. من فرصت و امکان برای این معرفی را دارم و آن را برای کمک به آینده ایران انجام می‌دهم.»

آیت‌الله خمینی: «اینها که شنیده‌اید، در مطبوعات تماماً تبلیغات شاه است. مبالغ زیادی که برای آن خرج شده است، برای حفظ شاه، خوبست شما ملاحظه کنید فریاد مردم چیست؟ مردم ارتجاعی هستند؟ آیا فریاد استقلال‌طلبی و آزادی خواهی ارتجاعی است یا ادعای شاه؟ حکومت اسلامی، مساوی است با پیش‌گرایی و تمدن و ترقی، نه مخالف آن است. در زیر سلطه شاه مملکت رو به تنزل و ارتجاع است. جوان‌های ما و فرهنگ ما را عقب نگه‌داشته است و نمی‌گذارند تحصیلات را تمام کنند. دانشگاه‌های ما ارتجاعی و وابسته هستند. نظام حاکم وابسته است به غیر و وابستگی ارتجاع است. اقتصاد ما شکست‌خورده و به غیر وابسته است، ارتجاعی است. صنعت ما نداریم، مونتاژ است، نه رو به ترقی. ملت مستقل، مملکت مستقل، اقتصاد مستقل را ما می‌خواهیم، اما شاه مانع است. ما و ملت علیه شاه قیام کرده‌ایم برای آن که او مملکت را ارتجاعی کرده است نه ما. ما ارتجاعی هستیم؟ شاه مرتجع است. الحال احکام قرون وسطایی را در مملکت ما اجرا می‌کنند.»

راسل کر: «وضع حقوق بشر در آینده ایران چگونه خواهد بود؟ برای ساواک چه فکری کرده‌اید؟»

آیت‌الله خمینی: «ساواک؟ خیر، لازم نیست. فشار نخواهد بود. ساواک جز ظلم و تعدی و فشار بر ملت نداشته، در حکومت اسلامی نخواهد بود. حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.»

راسل کر: «دشمنان شما ادعا می‌کنند که حقوق زنان در حکومت اسلامی از بین می‌رود. حقوق کنونی که زنان در زمان شاه به دست آورده‌اند، در آینده از بین می‌رود. من خودم البته باور ندارم. شما چه نظری دارید؟»
خمینی: «زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند. حقوق آن‌ها، مثل حقوق مردهاست. اسلام زن را از قید اسارت مردها بیرون آورد و آن‌ها را هم‌ردیف مردها قرار داده است. تبلیغاتی که علیه ما می‌شود، برای انحراف مردم است. اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است. الان از فشار حکومت در ایران آزادی نه برای مرد است و نه برای زن. در اسلام برای همه هست.»

راسل کر: «آزادی در شیعه چه مفهومی دارد؟ یکی از آیت‌الله‌ها در قم - برادر شما - به یکی از اعضای گروه ما در مورد ارزش‌های آزاد انسان، یک جواب بسیار روحانی داد، خیلی جذاب.»

آیت‌الله خمینی: «یکی از مبانی اجتماعی شیعه، مبارزه با ظلم و دولت‌های ظالم است. شیعیان همیشه علیه زور و ستم مبارزه کرده‌اند، کشته داده‌اند، فداکاری کرده‌اند و مذهب شیعه با خون خود آزادی بشر را تضمین کرده است. در سایر مذاهب، مثل شیعه نیست که قیام علیه باطل بنماید. این از خصوصیات بارز شیعه است.»

راسل کر: «آیا راه حل دیگری جز شاه می‌بینید؟»

آیت‌الله خمینی: «هیچ امیدی نیست ولو با اصلاح شاه. نه ملت و نه اسلام اجازه نمی‌دهد. جرایم رژیم شاه خیلی است.»

راسل کر: «ماهیت رابطه شما با جبهه ملی چیست؟ اخیراً شما با آن‌ها ملاقات داشته‌اید؟»

آیت‌الله خمینی: «ما با جبهه هیچ رابطه‌ای نداریم. فقط سنجایی آمد و ما مسائل خودمان را به ایشان، نه به عنوان جبهه، گفتیم و ایشان هم پذیرفتند.»

راسل کر: «تعجب می‌کنم، آن‌ها در اکثر موارد شما را رهبر می‌دانند، رهبر مذهبی و سیاسی. چرا این قدر فاصله وجود دارد؟»

آیت‌الله خمینی: «قضیه فاصله نیست، مرا ملت به رهبری پذیرفته است. من رهبر جبهه نیستم. رهبر مذهبی که مبنای مذهب بر سیاست است. ایرانی‌ها پذیرفته‌اند و لذا آن‌ها به شما پیش خود گفته‌اند.»

راسل کر: «رل شما دوگانه است؛ رهبر شیعه و رهبر سیاسی - مبارزه علیه شاه و فاشیست‌ها و نظامی‌ها، اما باید شما در میان همه طبقات دوستانی داشته باشید. دارای مناطق نفوذ هستید. اینها اشخاص مهمی هستند. باید به آن‌ها قدرت داد؛ چرا نباید روابط نزدیک‌تری داشته باشید با سنجایی و فروهر که همه در یک جهت با شما حرکت می‌کنند؟»

آیت‌الله خمینی: «ما با تمامی اهالی ایران روابط مساوی داریم. برای هیچ رهبر سیاسی و مذهبی اتصال به یک جبهه خاص درست نیست. با تمام ملت رابطه برقرار می‌سازیم. رابطه خاص، مخالف مصالح است.»

راسل کر: «شما به دوستان سیاسی خوبی احتیاج دارید و در یک جنگ بسیار سختی به این گونه افراد احتیاج دارید؛ به دولت.»

آیت‌الله خمینی: «البته ما به همه افراد سیاسی احتیاج داریم، نیاز داریم. با یک گروه خاصی رابطه نداریم. همه ملت/ایران یکدست است و همه با هم می‌خواهند انجام بدهند و چون امت می‌خواهد، همه داخل آن هستند و با همراهی همه پیش می‌روند.»

راسل کر: «برنامه آینده برای مملکت چیست؟ آیا یک برنامه سوسیالیستی است؟»

آیت‌الله خمینی: «خیر، نه رنگ سوسیالیستی و نه کمونیستی. برنامه‌ای مستقل مبنی بر عدالت، دموکراسی و قانون اساسی؛ آن هم قانون اساسی خاص خودش.»
 راسل کر: «سوسیالیسم به معنای ما مکتب عمومی است.»

آیت‌الله خمینی: «قوانین اسلام اگر عملی شود، حاصل آن عدالت اجتماعی است بدون آن که مفاسد سایر سیستم‌ها را داشته باشد.»
 راسل کر: «درباره دولت انگلیس چه نظری دارید؟»

آیت‌الله خمینی: «به نظر ما، بدبختی‌های شرق عمدتاً و ایران خصوصاً از این سه دولت آمریکا و انگلیس و شوروی است و این‌ها هستند که رضاخان و محمدرضا را بر ما مسلط کردند و ما می‌خواهیم از زیر سلطه آن‌ها بیرون بیاییم. ملت قیام کرده است برای خروج از سلطه، چیزی را که یک ملت خواست، عملی خواهد کرد.»

راسل کر: «ارتباط شما با آفریقای جنوبی و نفت ایران در دنیای سوم چگونه خواهد بود؟»

آیت‌الله خمینی: «مخالف سیاست‌های گذشته در رژیم شاه.»
 راسل کر: «اگر پیروز بشوید، روابط شما با انگلیس چگونه خواهد بود؟»
 آیت‌الله خمینی: «ما جنگی با ملت انگلیس نداشته و نداریم. این دولت‌ها متعددی هستند، اگر با حسن نیت و احترام با ما رفتار کنند، ما هم همین قسم با آن‌ها رفتار خواهیم کرد.»

۹. دیدار نماینده ضیاءالحق رئیس‌جمهوری پاکستان و پیشنهاد وساطت بین آقای خمینی و شاه

متن زیر مشروح مذاکرات یکی از وزیران کابینه ضیاءالحق با آیت‌الله خمینی در پاریس است. متأسفانه نام آن وزیر و تاریخ این مذاکرات در یادداشت‌های اصلی نیامده است. (احتمالاً آقا شاهی بوده است.)

[همان‌طوری که در ضمن مذاکرات هم اشاره شده است، مسأله وساطت بین شاه و آیت‌الله خمینی قبلاً هم از طرف شاه حسن مراکش و شاه حسین اردن مطرح شده بود. این تلاش‌ها را در جای دیگری ذکر کرده‌ام.]

وزیر: «این کمال افتخار برای ماست که اینجا باشیم. علامه ترابی که از شاگردان آیت‌الله بوده است، مشوق ما برای این سفر بوده‌اند. همه ما نگران اوضاع ایران هستیم. اول بار در قرن اخیر پاکستان مسأله تأسیس جمهوری اسلامی را عنوان کرد. در پاکستان، حکومت بر اساس قوانین اسلامی است، سیستم اسلامی است. ما در پاکستان، خصوصاً شیعه، خیلی نگران هستیم. اگرچه روابط شیعه و سنی‌ها خوب است اما کافی نیست. ما منتظر تغییرات ایران و پیشرفت انقلاب و تأثیرات آن بر روابط سنی‌ها و شیعه‌ها هستیم.»

آیت‌الله خمینی: «من امیدوارم که این نهضت اسلامی ایران که مشخصاً اسلامی است و برای تحقق اهداف اسلام است که آن اهداف انسانی کامل است، پیروز شویم و آنچه آمال ما بوده است که اسلام (ناخوانا) احکام که ضامن استقلال و آزادی مسلمین است، اجرا شوند. امیدوارم این پیروزی حاصل شود و اقبال این مسلمین همان‌طور که اسلام دستور داده است، با هم معین شوند و باهم «ید واحده» باشند تا آمال و آرزوها حاصل شوند و احکام اسلام در همه جای عالم اجرا شوند. از خداوند تعالی توفیق همه مسلمین را خواستارم.»

وزیر: «من، قبل از آمدنم به ژنرال ضیاء تلفن زدم و به او اطلاع دادم که برای دیدار آیت‌الله می‌آیم. او بهترین پیغام‌های خود را داده است. وی گفت که پاکستان و ایران برای سال‌های زیاد دوست هم بوده‌اند. از همان آغاز تأسیس پاکستان، این دوستی شروع شده است. ما در پاکستان مسائل ایران را یک امر داخلی ایران می‌دانیم، اما هر چیزی که ما قادر به انجام آن باشیم و آیت‌الله آرزو کند و بخواهند که کمک کنیم، آماده انجام آن هستیم.»

خمینی: «نهضتی که در ایران است، یک نهضت انسانی است که همان نهضت اسلامی است. نهضتی اسلامی - انسانی است. هر انسانی، هر مسلمی اگر مطلع

شود از اوضاع/ایران، به ایرانی‌ها که در تحت فشار سال‌های طولانی بوده‌اند و به واسطه اعمال اجانب تمام حیثیت ملی خودشان را و مخازن زیرزمینی خودشان را و نیروهای انسانی خود را از دست داده‌اند، کمک می‌کند. ما البته از رئیس جمهور پاکستان که توجه به این معنا دارند، تشکر می‌کنیم و انتظار آن را داریم که در این نهضت به ما کمک تبلیغاتی بکنند؛ همان طوری که دولت‌های بزرگ به شاه کمک می‌کنند. کمک‌های تبلیغاتی و کمک‌های دیگر و آن‌ها اسباب این شده‌اند که این شخص تاکنون باقی مانده است و گرنه در بین ملت ما هیچ پایگاهی ندارد و ساعتی نمی‌تواند در/ایران زندگی کند. ما... متوقع هستیم انسان‌ها و بالاتر از آن‌ها، مسلمان‌ها به این نهضت کمک کنند و این ملت مظلوم را با کمک خودشان از زیر بار ظلم بیرون بیاورند. کمک‌های تبلیغاتی را همه این دولت‌ها و ملت‌ها می‌توانند بکنند. مع‌الاسف دولت‌ها تاکنون یا توجه به این مسائل ما نکرده‌اند یا آن‌ها که استفاده‌جو بوده‌اند، با توجه به مظلومی که واقع می‌شود، از شاه پشتیبانی کرده‌اند. هیچ یک از آن‌ها از یک ملت ضعیف که دارد خرد می‌شود، اظهار (پشتیبانی) نکرده‌اند. شما اول مردمی هستید که پشتیبانی خود را به ما عرضه داشته‌اید و ما از شما توقع این را داریم که در رادیو و مطبوعات و مصاحبه‌های خودتان، کمک خودتان را اعلام کنید.»

وزیر: «می‌دانید که پاکستان، ملتی فقیر است و در یک مرحله حساس از تاریخ خود قرار دارد. ما مشکلات داخلی خود را داریم. ما همچنین به قدرتهای زیادی متکی هستیم. به خصوص درباره کمک‌های اقتصادی برای ادامه حیات خودمان، متکی به قدرتها هستیم. در یک مجموعه ملت‌هایی قرار داریم که روابط و جریان‌های دیپلماسی خاصی است که باید دولت‌های مستقل تعقیب کنند. اگر چه عواطف ما با ملت/ایران است ولی ما قادر نیستیم که در مسائل داخلی/ایران دخالت کنیم. اما اگر آیت‌الله حس می‌کنند که ما به نحوی می‌توانیم کمک کنیم که بین دو طرف وساطت شود، حاضریم این را انجام دهیم!»

آیت‌الله خمینی: «قضیه شاه طوری نیست که قابل وساطت باشد. شاه با تمام قوا در طول سی و چند سال ملت/ایران را هم چپاول کرده است و هم جنایات فوق‌العاده وارد کرده است. امروز ملت ایران با بیداری و هوشیاری به‌پا خاسته است و حقوق اولیه بشر را که آزادی و استقلال است، طلب می‌کند و شاه هیچ پایگاهی در ایران ندارد و هیچ قابل مصالحه نیست. اعمالی که این شخص کرده است و یا جنایاتی را که این آدم کرده است به ایران، نمی‌توانیم در یک جلسه و یا دو جلسه بیان کنیم. باید خود شما به وسیله سفارتخانه‌های خودتان که دارید، استفسار کنید از قضایای ایران که بدون شک بفهمید ملت یک حق مشروع را مطالبه می‌کند و شاه مشروعیت خود را از دست داده است و به نظر من، از اول سلطه او و پدرش مشروع نبوده است در ایران. من از خدای بزرگ می‌خواهم که دولت مسلم پاکستان، که ملت مسلم پاکستان به آمال انسانی و اسلامی خود برسد و راه استقلال و آزادی را بیابد و همان‌طور که ملت ایران برای به دست آوردن آن قیام کرده‌اند، ملت آن جا هم به دست آورد آنچه می‌خواهد.»

وزیر: «اطلاعات ما حاکی است که در وضعیت کنونی ایران هزاران و صدها هزار از مردم ایران زحمات طاقت فرسایی را تحمل می‌کنند. این‌ها برادران شیعه ما هستند. به موجب آمار و اخبار، زندگی عادی مردم در دهات و شهرها برهم خورده است. فقدان غذا، توقف وسایل حمل و نقل، زندگی را به تمام معنا متوقف ساخته است. این آگاهی و احساس است که برادران شیعه را وادار می‌کند که... قد علم کنند و یک راه حلی را بررسی کرده و ارائه دهند. من عضو کابینه هستم؛ اطلاعاتی در دسترس ما هست که اگر اجازه بدهید، بیان کنم.»

«بین آمریکا و روسیه یک تفاهمی شده است و روسیه (در ایران) دخالت در اوضاع نخواهد کرد. لذا جنگ با قدرت آمریکا آسان نخواهد بود. ممکن است قدم به قدم جلو رفت که از طریق آن، یک همکاری مختصری با دولت، در این مرحله به منظور آشنا شدن مردم با اداره مملکت و مشکلات به عمل آید به طوری که زندگی عادی مردم برهم نخورد و مردم که از گرسنگی می‌میرند، از این فاجعه نجات یابند.»

آیت‌الله خمینی: «اما این که وسایل زندگی مردم مختل شده است، این شاه است که همه را مختل کرده است. نفت مستخرج و ذخیره شده برای مدتی داریم، به موجب اطلاعات موثق، اما شاه نمی‌گذارد که نفت ما به خود ما برسد. مقداری نفت هم که خارج می‌شود برای مصارف داخلی، به اسرائیل، می‌گویند داده شده است. انبارهای گندم را بعد از نیمه شب مأموران دولت می‌برند برای ذخیره که مردم را به زحمت بیندازند و مسائل دیگر را هم خود آن‌ها اسباب این هستند که سختی پیش بیاورند. اما ملت ما تمامی این سختی‌ها را تحمل می‌کند تا به اهداف خود برسد. اما تفاهم دو دولت (آمریکا و انگلیس) برای دخالت در امور داخلی ما، اگر جور دیگری است، آمریکا همه‌گونه دخالت‌ها کرده است. ما می‌خواهیم دست او را قطع کنیم. این قیام، یک قیام اسلامی است. اگر زحمت ببینیم، شکست ببینیم، برای خدا و اسلام است و ما مأجور خواهیم بود، ما همان منطق مسلمین صدر اسلام را که اگر در جنگ با کفار کشته شویم، به بهشت می‌رویم و اگر بکشیم به بهشت می‌رویم، همان منطق را داریم. تحمل شاه ناگوارتر است از دخالت دیگران در ما. دیگران اگر با زور و اسلحه دخالت کنند، نمی‌توانند در ایران ادامه بدهند. چنانچه در تاریخ تجربه شده است بین ملت‌های مهاجم. ملت، زیر بار هیچ مصالحه‌ای با شاه نمی‌رود. آن قدر جنایات دیده است که نه راضی به دخالت اجانب باشد و نه به بودن شاه.»

وزیر: «من منظورم دخالت نظامی نیست. روشن شود. به موجب اخبار من، شاه به هیچ قیمتی حاضر به عقب‌نشینی نیست. ارتش پشتیبان شاه خواهد ماند و ادامه خواهد داد. روشن است و ما می‌دانیم که فشار بر مردم زیاد است. به موجب اطلاعات ما، شاه آماده است که در این مرحله شرایطی را بپذیرد. بنابراین اگر بشود یک راهی را به صورتی برای همکاری (پیدا کرد) و با اهداف زودرس در ذهن شاید در یک مرحله طولانی‌تری به اهداف برسید، اما با کشتار کمتر و فشار کمتر بر مردم. ما معتقدیم که شاه آماده است که تفاهمی بکند.»

آیت‌الله خمینی: «شما شاه را به اندازه من نمی‌شناسید. من او را بزرگ کرده‌ام، خوب او را می‌شناسم. او برای اول بار نیست که واسطه درست کرده است. واسطه‌ای درست کرده است که حتی قوای نظامی را به تو می‌دهم. تمامی دولت را به شما تسلیم می‌کنم و من (یعنی شاه) سلطان باشم و دخالتی در امور نکنم. اما من او را خوب می‌شناسم. شما او را نمی‌شناسید. او حيله کرده است، می‌خواهد ما و شما را اغفال کند. می‌خواهد با وساطت شما به زندگی جنایت‌بار خود ادامه دهد و این قیامی که اسلامی است و در ایران برپا شده است، متوقف کند و با تمام قوا به جنگ اسلام و مسلمین برخیزد. او به قدری به جنایتکاری عادت کرده است از بچگی، نظیر افیونی شده است که نمی‌تواند آن را از دست بدهد. شما توجه کنید به این معنا که وساطت از کسی که به قولش اعتماد نیست و فقط برای اغفال است، نکنید و معذوریم که وساطت شما را در این موضوع قبول کنیم. ملت ایران نمی‌تواند شاه را قبول کند؛ وساطت توسط اشخاص نظیر ملک حسین و ملک حسن و حالا هم شماها جز برای تحکیم قدرت خودش و ادامه خیانت‌ها و جنایات بر ملت نیست و برای ما مسئولیت الهی است اگر با او یک مسالمت و همراهی کنیم. ما اگر بنا باشد شکست بخوریم، با دست خودمان، خودمان را شکست نخواهیم داد. اگر با نظامی و زور باشد با دست خودمان، این خیانت‌کاری اجازه ادامه بدهیم!»

وزیر: «من توسط شاه فرستاده نشده‌ام که وساطت کنم، وقتی که به ژنرال ضیاء (قصد سفرم را) گفتم و اجازه گرفتم که به دیدار شما بیایم، او این پیشنهاد را مطرح کرد. وضعیت ایران روی شیعیان پاکستان هم اثر می‌گذارد. ما اقلیتی هستیم. وضعیت ایران شیعیان را ضعیف می‌کند. این افکار است که مرا وادار کرده است بیایم و ضمن ادای احترام، تبادل نظر کنیم. ما آنچه را آیت‌الله گفتند، می‌بینیم و احساس او را می‌بینیم. من گناهکار تنها کاری که می‌توانم بکنم، دعا است. به هر حال امشب ساعت یک می‌روم به ژنو. بعد دو روز در لندن با فامیلم، بعد به (ناخوانا) رسمی بعد برگشت به پاکستان. اگر آیت‌الله در این فاصله مطلبی به

نظرشان رسید و اگر کاری هست که از دست‌مان برمی‌آید، اطلاع دهند چه شخصاً و چه دولت‌مان، رسماً در خدمت شما حاضریم.»

آیت‌الله خمینی: «از حسن نیت شما متشکرم. لکن این نکته که قیام ما شیعه پاکستان را تضعیف می‌کند، خلاف اطلاعات ما از اقطار شیعه‌نشین است. در همه اقطار شیعه‌نشین جنبشی پیدا شده است که ما امیدواریم آن جنبش موجب آن بشود از گرفتاری‌هایی که ملت‌ها تا کنون داشته‌اند، بیرون بروند. بلکه قضیه، قضیه شیعه نیست؛ قضیه مسلمان است. ما از جاهای مختلف که ممالک اسلامی بوده است، مطلع هستیم. به ما اطلاع داده‌اند که قیام ایران یک بیداری در جاهای دیگر در ملت عرب، در جاهای دیگر به واسطه این قیام یک بیداری پیدا شده است که امید است که اگر به نتیجه برسد، سایر اقطار هم به مقاصد انسانی خودشان برسند. و من از خدای تبارک و تعالی توفیق خدمت می‌خواهم و توفیق شما و دیگران را در خدمت به اسلام و ملت اسلام خواستارم.»

وزیر: «خیلی متشکرم و مفتخرم که به حضورتان رسیدم. وضعیت شیعیان در پاکستان به دلیل پول زیادی که سعودی خرج می‌کند، خوب نیست. دعای من آن است که ایران قوی‌تر از گذشته بشود و این قدرت وضعیت شیعه را در پاکستان تشویق و تقویت کند. من می‌دانم نهضت ایران اسلامی است، اما در پاکستان ما اقلیت هستیم و انقلاب ایران روی ما تأثیر زیادی می‌گذارد.»

آیت‌الله خمینی: «ما امیدواریم که وضعیت ایران به یک نحوی بشود که تقویت بنماید سایر شیعیان را در اقطار دیگر و ما هم از شما امید دعا داریم. به ما دعا کنید که در این نهضت موفق بشویم.»

۱۰. دیدار نمایندگان اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق - ۲۳ نوامبر ۷۸ برابر با ۲ آذر ۵۷

در این روز آقایان دکتر فؤاد معصوم، عادل، احمد (ابراهیم یا کریم؟) از کردهای عراقی به نوفل‌لوشاتو آمدند تا به عنوان نمایندگان اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق با آیت‌الله خمینی ملاقات کنند.

فؤاد معصوم، مؤدبانه و با احترام، سخن می‌گفت، ابتدا خود و سپس دو نفر دیگر را معرفی کرد. او گفت که هیأت سه نفری از طرف اتحادیه میهن پرستان کردستان و حزب دمکرات کردستان (عراق) آمده‌اند. اتحاد میهن پرستان کردستان در ۱۹۷۵ به وجود آمده است و تمام گروه‌های مبارز کرد، از مسلمان و غیرمسلمان را متشکل می‌سازد. دبیر کل این اتحاد به گفته او، جلال طالبانی است.

من پیش از این با اتحاد میهن پرستان کردستان از طریق نشریاتی که به آدرس پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور می‌فرستادند، آشنا شده بودم و این اولین تماس مستقیم با آن‌ها بود.

فؤاد معصوم یکی دیگر از اعضای هیأت را به نام «عادل» معرفی کرد که عضو لجنه (کمیته) اتحادیه میهن پرستان و مسئول روابط خارجی است و در بیروت مستقر می‌باشد. عضو دیگر هیأت، آقای «احمد» مسئول دفتر این گروه در پاریس است.

فؤاد معصوم مواضع گروه خود را در برابر دولت عراق و حرکت اسلامی ایران بیان کرد. او گفت که دولت عراق ضد مردم عراق و کردستان است و در برابر تشکیل یک حکومت کرد در شمال عراق مقاومت می‌کند. او هم چنین خبر داشت که در ماه نپسان قرارداد نظامی سری میان دولتین عراق و ایران (شاه) امضا شده است.

فؤاد معصوم ادامه داد که علاقه‌های بین مردم کرد و ایران دارای ریشه‌های تاریخی بر اساس رابطه اسلامی است. او گفت که زعامت آیت‌الله خمینی را، که تنها یک زعامت مذهبی نیست بلکه ملی و وطنی هم هست، می‌پذیرند و مایل به تبعیت از آن در تمامی منطقه می‌باشند. او اشاره کرد که دشمن مردم ایران و کرد مشترک است. عراقی‌ها مفتخرند که مبارزات آیت‌الله خمینی را تأیید و تقویت

نمایند اما متأسفانه در شرایط کنونی این امر در عراق آسان نیست و دولت عراق اجازه نمی‌دهد.

وی هم چنین اشاره کرد که دولت عراق در تماس دائم با دولت شاه است و با آن‌ها همکاری می‌نماید. سازمان‌های کرد بیانیه‌ای علیه روش دولت عراق صادر کرده‌اند و به آن اعتراض نموده‌اند.

فؤاد معصوم گفت که: نیروهای مسلح ما در مرزها آماده هرگونه کمک می‌باشند اگرچه امکانات ما ضعیف هستند. وی پیشنهاد تنظیم و امضای یک تنسیق (تفاهم‌نامه) مشترک برای همکاری‌های دو جانبه را نمود. او معتقد بود که از طریق ارتباطاتی که با کردهای ایرانی دارند می‌توان به آن‌ها کمک کرد. وی معتقد بود که آن‌ها از جنبش آیت‌الله خمینی پشتیبانی می‌کنند. او اضافه کرد که: «علاقه ما به جنبش اسلامی ایران به علت تأثیر آن در کل منطقه می‌باشد. تنظیم (سازمان) کردها مستقل و ملی است. ما خواستار انفصال از عراق نیستیم، بلکه خواستار حکومت دموکراتیک در عراق می‌باشیم. در عراق حرکت ملی کردها جلوتر از حرکت کل عراق است اما برعکس در ایران، حرکت کلی مردم ایران جلوتر از حرکت مردم کرد است. در عراق اختلافات شیعه و سنی مطرح نیست. مردم عراق، شیعه یا سنی همه ضد دولت عراق هستند.»

فؤاد معصوم سپس با معرفی عادل و ضمن دادن شماره تلفن احمد در پاریس پیشنهاد کرد که اتصالات مرتب و منظمی که مفید و مؤثر باشد برقرار گردد.

در پاسخ به صحبت‌های فؤاد معصوم من اشاره کردم که با نشریات/تحداد میهن‌پرستان آشنا هستم. در مورد حرکت مستقل اکراد، توضیح دادم که تمایلات ملی کردها ریشه‌های عمیقی دارد و از اصالت برخوردار است. اما متأسفانه در طی ۵۰ سال گذشته استعمارگران غربی و صیهونیست‌ها از این احساسات ملی کردها به کرات در جهت مقاصد شوم خود استفاده کرده‌اند. زمانی برای درهم کوبیدن و تضعیف دولت عثمانی که مزاحم اروپاییان بود، کردها و اعراب را تقویت کردند، وعده استقلال دادند، اما وقتی به هدف خود، که اضمحلال دولت عثمانی بود رسیدند، تمامی آن

وعده‌ها را فراموش کردند و ایادی خود را بر اعراب و کردها مسلط ساختند. بار دیگر در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم و در حالی که کردهای ایرانی، دل خونی از حکومت ۲۰ ساله رضاخان داشتند، دولت روسیه شوروی این بار احساسات ملی کردها و روح ستم‌ستیزی آنان را ملعبه امیال سیاسی خود قرار داد. اما وقتی *مقاوله‌نامه قوام - سادچیکف* برای اعطای امتیاز نفت شمال به روس‌ها، امضا شد و در سطح جهانی توافقی‌هایی بین روسیه و آمریکا صورت گرفت، کردها را به حال خود رها ساختند و جمهوری مهاباد سقوط کرد و کردهای ایرانی بهای سنگینی پرداختند. بار سوم، در دوره همین شاه، و قبل از امضای *توافق‌نامه شاه و صدام در الجزایر* رخ داد. صهیونیست‌ها و سیای آمریکا، با بهره‌گیری از احساسات ملی و وطنی کردها به دست شاه آن‌ها را تحریک کردند اما وقتی به مطلوب خودشان رسیدند و ضرورت پیدا کرد که شاه و صدام با هم کنار بیایند، کردها را به امان خدا رها ساختند که مهلک‌ترین ضربات بر آن‌ها وارد آمد.

سپس برای *فؤاد معصوم* و دوستانش شرح دادم که طرح تشکیل دولت‌های مستقل قومی در منطقه نظیر دولت‌های ارمنی، کرد، ترک، عرب، (در *خوزستان*) *بلوچستان* و *ترکمن*، از نقشه‌های صهیونیست‌ها در منطقه است. یک محقق آمریکایی، انگلیسی‌الاصل به نام *برنارد لوئیز* طرحی تهیه کرده است که به نام «*طرح لوئیز*» معروف است. تشکیل این دولت‌های قومی در کوتاه‌مدت و درازمدت به ضرر مردم منطقه و تنها به نفع استعمار و صهیونیسم است. مثلاً تأسیس یک دولت مستقل کرد در منطقه تنها وقتی میسر است که حداقل در جنگ با سه کشور *ایران*، *ترکیه* و *عراق* (به نسبت کمتری *سوریه* و *روسیه*) پیروز شده باشید و دولت مستقل کرد از اطراف با همسایگانی که دشمن او هستند احاطه شده است. چنین دولتی که راه به خارج از منطقه ندارد، به ناچار تنها دوستی که در منطقه پیدا می‌کند *اسرائیل* خواهد بود. نه اعراب و نه ترکیه و نه ایران نمی‌توانند دوست چنین دولتی باشند و این به نفع *اسرائیل* است. علی‌الاصول ما راه حل مشکل مردم *کردستان* را تمایلات قومی نمی‌دانیم. مشکل آن‌ها را جدای از مشکل مردم ترکیه و

اعراب و ایران نمی‌دانیم. برای همه مردم منطقه همه تنها یک راه حل می‌شناسیم و آن آزادی و حاکمیت مردم و بازگشت به اسلام و گسترش حرکت اسلامی است. حرکتی که در نهایت موجب آزادی همه مردم منطقه از جمله کردها باشد. وقتی ما موفق شویم سلطه خارجی را براندازیم و ارتجاع و استبداد را درهم بکوبیم و استقلال و آزادی خود را به دست آوریم، تحقق آرمان‌های مردم کرد مشکلی نخواهد بود. تمایلات و گرایش‌های قومی در میان مردم کرد فرع بر آرمان عدالت-خواهی آن‌هاست. با براندازی سلطه استبداد و ارتجاع و سلطه اجانب از سرزمین-هایمان، آرمان‌های همه مردم منطقه از جمله کردها تأمین می‌شود. کردها عمیقاً از احساس و عاطفه مذهبی برخوردار هستند و می‌توان و باید با تکیه بر احساسات مذهبی آن‌ها را در کنار سایر برادران مسلمان از عرب و ایرانی و ترک بسیج کرد.

فؤاد معصوم با تحلیل من موافق بود و چندین بار تأکید کرد که آن‌ها خواستار یک دولت مستقل کرد در منطقه نیستند، خواستار انفصال از عراق نیستند، بلکه خواستار خودمختاری داخلی هستند. اما یکی دو بار در بحث‌ها اشاره کرد که «اوضاع و احوال کنونی مناسب و مساعد تأسیس یک دولت مستقل کرد نیست و آن یک هدف خیلی دور است.» چنین برداشتی به ناچار این احساس را به وجود می‌آورد که خودمختاری و عدم انفصال از کشورهای ما در (عراق - ایران - ترکیه)، یک تاکتیک مرحله‌ای است و نه یک باور عمیق سیاسی استراتژیک. به هر حال مذاکرات مفیدی بود. آن‌ها دیداری کوتاه با آیت‌الله خمینی کردند بدون آنکه فرصت بحث و مذاکره‌ای به دست آید. من گزارش صحبت‌های خود را با آن‌ها به آیت‌الله خمینی دادم.

آیت‌الله خمینی موافق بودند که تماس‌هایی با آن‌ها داشته باشیم. اما متأسفانه گرفتاری‌های همگانی در آن روزهای پرآشوب و شتاب عظیم حوادث در ایران آن چنان بود که فرصت برای ترتیب چنان تماس‌هایی نماند. بعد از پیروزی انقلاب در ۱۰ اسفند ۵۷ هیأتی از جانب همین گروه به تهران آمد و درباره مسائل مورد علاقه طرفین بحث‌های مفصلی شد. که شرح آن از حوصله این یادداشت‌ها خارج

است. دکتر *فؤاد معصوم* (که دکترای فلسفه اسلامی دارد) و عمر *مصطفی دبابه* از اعضای این هیأت بودند.

۱۱. نامه مولانا ابوالاعلی مودودی مؤسس و رهبر جماعت اسلامی پاکستان

مودودی بنیان‌گذار جماعت اسلامی پاکستان در دهه‌ی ۱۹۴۰ بود. جماعت اسلامی پاکستان، بعد از *اخوان‌المسلمین مصر*، از قدیمی‌ترین و معتبرترین تشکل‌های اسلامی محسوب می‌شود. بسیاری از آثار مودودی به فارسی و انگلیسی برگردان شده است. یکی از آثار برجسته او تفسیری است از قرآن کریم به نام: «*تفهیم القرآن*»، که به عربی و انگلیسی ترجمه شده است. یک اثر برجسته او «*خلافت و ملوکیت در اسلام*» است که هم به فارسی و هم کردی ترجمه شده است. ترجمه کردی آن به همت دکتر مظفر پرتو ماه، بعد از انقلاب اسلامی ایران انجام شد. ارتباط من با جماعت اسلامی بیشتر از طریق اعضای فعال این گروه، نظیر دکتر *خورشید احمد* و دکتر *انیس احمد*، در آمریکا و اروپا بود. دکتر *خورشید احمد* چند سالی عضو مجلس ملی پاکستان بود و یک مؤسسه اسلامی نیز در انگلیس تأسیس کرده بود. دکتر *انیس احمد*، برادر *خورشید احمد*، بعد از اتمام تحصیل در آمریکا، چند سالی رئیس دانشگاه *بین‌المللی اسلامی مالزی* بود. قبل از انقلاب هنگامی که مودودی بیمار شده بود و برای درمان به آمریکا آمده بود با او دیدار و از او عیادت کردم.

در دوره اقامت در پاریس، مودودی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی و من نوشت و از انقلاب ایران حمایت کرد. متن عربی نامه مودودی و برگردان آن به فارسی در بخش پیوست‌ها آمده است.^(۷ و ۸)

آیت‌الله خمینی پاسخ نامه مودودی را نوشتند و قرار شد آقای دکتر *کمال خرازی* که به اتفاق آقای *سوری* برای انجام مأموریتی به هند و پاکستان سفر می‌کنند، آن را شخصاً به آقای مودودی تحویل دهند.

۱۲. تلگراف رهبران جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی

علاوه بر پیام به آیت‌الله خمینی، رهبران جماعت اسلامی پاکستان، آقایان مودودی، معین طفیل و سید/احمد گیلانی در ۵۷/۹/۲۴ طی تلگرافی برای من پشتیبانی خود را از مبارزات ملت ایران اعلام کردند. این تلگرام را پاسخ دادم و تشکر کردم. (پیوست‌های ۹ و ۱۰)

۱۳. دیدار خورشید احمد از بنیاد اسلامی انگلیس - ۱۳ ژانویه ۷۹-۲۳ دی

ماه ۵۷

پروفسور خورشید احمد، از اعضای قدیمی جماعت اسلامی است. بسیاری از فعالان اسلام‌گرا در ایران با نوشته‌های او آشنا هستند. وی زمانی عضو شورای مرکزی جماعت بود. بعدها به انگلستان رفت و بنیاد اسلامی/انگلیس را تأسیس کرد تا به کار تحقیق و تبلیغ اسلامی در سطح جهانی بپردازد.

آشنائی من با خورشید احمد از زمانی شروع شد که من در همکاری با انجمن‌های اسلامی در آمریکا مسئول یکی از سمینارها تحت عنوان «جنبش‌های اسلامی» بودم و خورشید احمد از جانب جماعت اسلامی پاکستان در آن همایش شرکت و سخنرانی کرد. بعد از آن ارتباطمان تا دوران انقلاب و پس از آن ادامه یافت.

با روی کار آمدن بوتو، جماعت اسلامی پاکستان در راه مبارزه با حکومت وی، با گروه‌ها و احزاب سیاسی دیگر ائتلاف کرد و بعد از سقوط بوتو و روی کار آمدن ضیاءالحق، جناحی از جماعت اسلامی پاکستان در دولت ائتلافی ضیاءالحق شرکت کرد و از این بابت مورد انتقاد سخت قرار گرفت. هنگامی که خورشید احمد برای شرکت در سمینار به آمریکا آمد، به اتفاق دکتر چمران با او دیدار کردیم و از همکاری جماعت اسلامی با ضیاءالحق انتقاد کردیم. همکاری این جناح با دولت ضیاءالحق چندان دوام نکرد و تجربه آن‌ها ناموفق بود.

قبل از دیدار خورشید احمد با آیت‌الله خمینی در باره جماعت اسلامی پاکستان و خط‌مشی و موضع‌گیری آن‌ها و اختلافات داخلی و سایر مسائل اساسی

و نیز همکاری برخی از جناح‌های جماعت اسلامی با دولت پاکستان و عربستان سعودی برای آیت‌الله خمینی توضیحاتی دادم. متن گفتگوی خورشید با آیت‌الله خمینی به شرح زیر است:

خورشید / احمد: «در گذشته نزدیک ما در پاکستان با بحران‌های بزرگی رو به رو بودیم؛ از جمله تقسیم پاکستان، مسأله بوتو، جنبش ۷۷. در پاکستان به علت چنین وضعی و به خاطر هدف‌های حرکت اسلامی، نظیر / ایران، ما هم در صدد کسب قدرت سیاسی برآمدیم. اما به هر جهت به دولت ضیاء‌الحق ملحق شدیم. دربارهٔ اوضاع / ایران همیشه آن را با علاقه دنبال کرده‌ایم. در جراید خود اخبار حرکت / اسلامی / ایران را منتشر ساخته‌ایم و بارها مورد اعتراض شدید مقامات / ایرانی قرار گرفته‌ایم و دولت پاکستان به همین مناسبت به کرات ما را و جراید ما را تحت فشار قرار داده است.»

«شرکت ما در دولت به قصد اعمال نفوذ است. در مورد سفر ضیاء‌الحق به ایران، ما نفوذمان را به کار بردیم. تعهد اصلی ما درباره مردم و درباره اسلام بوده است. تقویت هر جنبشی و حرکتی برای ملت و اسلام خواهد بود. چیزی که مورد توافق اسلام و مردم نباشد، تصویب نخواهیم کرد.»

خورشید / احمد توضیح داد که سفر وی مقدمه اعزام هیأتی است از پاکستان به پاریس برای دیدار آیت‌الله خمینی. وی گفت که: «جماعت اسلامی پاکستان در کنار مردم / ایران که اسلام را می‌خواهند، قرار دارد. رابطهٔ دولت پاکستان با / ایران وضع بسیار بدی را دارد. اشخاصی که وابسته به هیأت حاکمه هستند، هر تغییری که مشاهده کنند، نگران می‌شوند.»

«پشتیبانی ما از حرکت اسلامی ایران در سطح افکار عمومی از طریق بیانات و سخنرانی‌ها، مطبوعات، تظاهرات حمایت‌کننده دانشجویان مسلمان انجام می‌گیرد.»
«به طور خصوصی هم هر قدر توانسته‌ایم حمایت کرده‌ایم. با توجه به اوضاع پاکستان واقعاً چه انتظاری می‌توان داشت. در مواردی هم خیلی علنی و بی‌پروا از ایران حمایت کرده‌ایم. ما دفاعی از دولت پاکستان نمی‌کنیم. اما هر قدر توانسته‌ایم از

انقلاب/ایران حمایت کرده‌ایم، اما شما باید وضعیت دولت پاکستان و همچنین ادارات و وزارت امور خارجه آن را که از یک سنن خاصی تبعیت می‌کنند، در نظر بگیرید.»

«مسأله سوم این که به طور خصوصی ما سعی کرده‌ایم تا از جانب پاکستان، به طور رسمی و یا غیررسمی اقداماتی برای فهم بهتر جهان اسلامی و هم تفاهم بیشتر بین دولت پاکستان و جنبش اسلامی بشود.»

آیت‌الله خمینی: «همیشه ملت‌ها، منهای دولت‌ها، اگر تحت تأثیر دولت‌ها نباشند، گرایش‌های صحیح دارند. ملت‌های اسلامی، اگر دولت‌هایشان نبود، گرایش به اسلام داشتند و دارند و آنچه منحرف می‌کند ملت‌ها را، حکومت‌ها هستند. وقتی حکومت یک محیطی صحیح نباشد، کم‌کم محیط را تا یک حدودی به صورت خود در می‌آورد. اگر حکومت‌ها عادل باشند، کم‌کم مردم را به صورت خودشان در می‌آورند و ما می‌دانیم که ملت پاکستان با مقاصد/ایران که انسانی و اسلامی است، موافقاند و آنچه که مورد تأسف است، این است که رئیس‌جمهور آن‌جا پشتیبانی از یک جانی که تمام حیثیت اسلامی و ایرانی ملت را برده است، کرده است. من می‌دانم کسانی که انسان هستند و حقیقتاً مسلم هستند، خوشوقت نیستند. کسانی که قهراً فعالیت اسلامی دارند مثل مؤدودی راضی نیستند از این پشتیبانی‌های دولت شما از شاه، در صورتی که شاه در دنیا بی‌آبروست و مورد تنفر مردم است و ما آنچه که از ملت می‌خواهیم در مجامع عمومی، بعد از دعای به ایران که تحت فشار است، از نظام شاه و جنایاتی که نموده و می‌کند، پرده بردارند. مطبوعات اروپایی پر است از این مسائل/ایران. در حالی که کمی از اخبارش در آن‌جا (پاکستان) است. در مطبوعات/ایران با وجود کنترل دولت، بعضی امور پاکستان را در آن‌جا ذکر می‌کنند. مسائل ایران را، از ایران دریافت کنید که چه ظلمی به ما می‌شود و چه گذشته است. ۵۰ سال است که ملت ما زیر فشار این پدر و پسر جان می‌کنند و دولت‌های قوی پشتیبانی می‌کنند و کرده‌اند. از جمیع جوانب فشار وارد آمده است. نه مطبوعات آزاد داریم، نه مجلس ملی، نه یک دولت که پشتیبان ملت باشد. در این ۵۰ سال، مگر بسیار نادر. این‌ها کوشش کرده‌اند، شاه کرده است که ملت ما را عقب نگه‌دارد. نیروی انسانی ما را به هدر بدهد. کوشش

دارد قدرت‌های بزرگ را بر ما مسلط کند، مخازن ما را به اجانب بدهد، به دشمنان اسلام مثل اسرائیل که بر ضداسلام و مسلمین قیام کرده است، نفت می‌دهد. کوشش کرده است که حیثیت ملی ما را به باد بدهد، کوشش کرده است که احکام اسلام را یکی بعد از دیگری زیر پا بگذارد. اگر فرصت پیدا کند، که نخواهد کرد، به اسلام لطمه‌ای خواهد زد که به اسم بماند! تاریخ ارجمند اسلام را به زرتشتی‌ها تغییر داد و فشار ملت موجب شد که دست بردارد. مصیبت‌های ایران یکی دو تا نیست که ذکر شوند. تاریخ آن‌ها را، مورخین ضبط می‌کنند، نسل‌های بعدی متوجه مصیبت‌های ما می‌شوند. لکن امروز ملت ایران بیدار شده است و یکسره در تمام شهرها و قراء و قصبات دست به تظاهرات زده است، یک‌دل و یک‌جهت سلطنت پهلوی و شاهنشاهی را سلب و محکوم کرده است و حکومت عدل اسلامی را می‌خواهد و ما هم به دنبال ملت، این مقاصد را داریم و داشته‌ایم و از شما هم می‌خواهیم به ما کمک کنید. کمک‌های تبلیغاتی و تظاهراتی که آن‌جا امکان دارد، در مساجد آن‌جا ذکر مصیبت‌های ایران بشود، در محافل ذکر جرایم دولت ایران بشود، آن قدر کشتار شده است که نمی‌توانیم مطلع شویم تعداد را که منعکس کنیم. قبرستان‌ها آباد و خانه‌هایمان خراب شده. از خداوند خواستاریم به این دولت و همه ملت‌های اسلامی رحمت کنند و همه ما را از ستم و ظلم و استعمار خارج کنند.»

خورشید/احمد: «ما پاکستانی‌ها با شما هستیم. حاضر به مبارزه شانه به شانه در کنار شما هستیم. در بسیج و ساختن افکار عمومی و حرکت سیاسی. اطمینان می‌دهم که دولت را تحت حداکثر فشار لازم قرار بدهیم که پشتیبانی گذشته از رژیم شاه دیگر نشود. آیا به طور خاص کار دیگری می‌توان کرد که پیشنهاد گردد و ما عمل نماییم به منظور بسط عملیات بیشتر؟ در طی دو ماه گذشته، هیأت حاکمه اکثراً انقلاب ایران را تقویت می‌کند و به هیچ وجه احساسی نسبت به شاه ندارد. ضیاء خودش آدم بدی نیست. تحت تأثیر قرار گرفته است. اگر ما خوب بازی کنیم، اشکالی در دولت نخواهیم داشت.»

آیت‌الله خمینی: «بعد از اظهار تشکر، وظیفهٔ مسلمین از هم است. وظیفهٔ الهی است. رسالت است که با هم همصدا باشیم و اگر مسلمین با هم بودند، ممکن نبود اجانب مسلط شوند. تماماً از تفرقهٔ مسلمین است. خداوند مسلمین را بیدار کند تا به وظایف اسلامی عمل کنند تا وحدت حفظ شود تا در مقابل اجانب ایستادگی و قیام کنند. دست آن‌ها از منابع و ثروت و ذخایر قطع شود. خداوند توفیق بدهد.»

۱۴. دیدار نماینده مسلمانان سنگال (۲۷ آذرماه ۵۷ برابر با ۷۸/۱۲/۱۸)

آقای شیخ عبدالمنعم علی زین، به نمایندگی از طرف مسلمانان داکا در سنگال به نوفل‌لوشاتو آمده بود تا مراتب همدردی خود را با انقلاب اسلامی ایران و امام بیان نماید.

در این دیدار آقای علی زین ابتدا شرحی از وضع مسلمانان در سنگال و سابقه فعالیت‌های آنان ارائه داد. فعالیت‌های بارز مسلمانان سنگال از زمانی شروع شد که امام موسی صدر در سال ۱۹۶۷ (۱۳۴۶) برای اولین بار به داکا رفتند و با آن‌ها به گفتگو نشستند و آن‌ها را به تشکل و اجتماع دعوت نمودند. بعدها، آیت‌الله حکیم افرادی را به آن جا فرستادند، بالاخره یک شورای مرکزی ۱۲ نفری برای سرپرستی و نظارت و هماهنگ کردن فعالیت‌های اسلامی تشکیل شد. علی زین سپس برنامه‌های اسلامی را در مدارس و امور خیریه به طور مبسوط گزارش داد. آیت‌الله خمینی در پاسخ آقای زین، از همت و قیام مردم مسلمان سنگال به امور خودشان تشکر کردند و برای موفقیت هر چه بیشتر آنان دعا کردند. بعد از دیدار با رهبر انقلاب، آقای زین در گفتگو با من توضیحات بیشتری دربارهٔ فعالیت‌های خودشان داد و به خصوص روی نیاز به تماس با مسلمانان خارج از سنگال برای کمک‌های فرهنگی، مالی و اجتماعی زیاد تکیه کرد و گفت مسلمانان سنگال برخوردار از عاطفه و احساس مذهبی هستند، اما بینش و بصیرت و دانش اسلامی آنان ضعیف است، سنت‌های ریشه‌دار قدیمی حاکم است. برای آموزش جوانان، به مطالب اسلامی مدرن نیاز فراوان دارند. با هم قرار گذاشتیم که از طریق دفتر پخش کتاب

در آمریکا کتب مورد نیاز آن‌ها ارسال گردد. ایشان یکی از مسلمانان سنگالی را به نام حسن قیصر که در لس‌آنجلس در ایالت کالیفرنیا مشغول تحصیل بود، معرفی کرد که با ما تماس بگیرد. ایشان همچنین آدرس مؤسسه اسلامی خودشان را در سنگال داد تا تماس با آن‌ها از طریق آدرس‌شان ادامه یابد.

۱۵. دیدار حسنین هیکل، ۲ دی ماه ۵۷ برابر با ۱۹۷۸/۱۲/۲۳

حسنین هیکل، نویسنده و سیاستمدار معروف مصری از دوستان نزدیک و صمیمی جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری فقید مصر، در اوایل دی ماه ۵۷، اواخر دسامبر ۷۸ به نوفل‌لوشاتو آمد و با رهبر انقلاب دیدار کرد. این دیدار در زمانی صورت گرفت که هنوز شاه از ایران خارج نشده بود و آمریکاییان امیدوار بودند که بتوانند او را حفظ کنند. حدود یک هفته از تظاهرات عظیم و بی‌سابقه تاسوعا و عاشورا گذشته بود و نظم و انضباط و آرامش و گستردگی تظاهرات اثر جهانی خود را گذارده بود و در دنیا تقریباً به عنوان رأی قاطبه ملت ایران علیه نظام سلطنتی و حکومت شاه تلقی گردید. در چنین شرایطی هیکل به نوفل‌لوشاتو آمد. گزارش دیدار و گفتگو هیکل را نباید به عنوان مصاحبه یک روزنامه‌نگار تلقی کرد. به همین دلیل است که این مذاکرات را من در این بخش می‌آورم، نه در بخش مصاحبه‌های مطبوعاتی. کما این‌که خود هیکل نیز متن مذاکرات را بلافاصله در هیچ کجا منتشر نساخت.

هیکل، یک نویسنده و متفکر شناخته‌شده عرب است که در زمان ناصر، نزدیک‌ترین فرد به او بود و به عنوان سردبیر روزنامه کثیرالانتشار *الاهرام*، بیان‌کننده سیاست‌ها و خط‌مشی ناصر بود. تحلیل‌های سیاسی هیکل در *الاهرام* بالاترین خواننده را در دنیای عرب داشت.

سرنوشت مبارزات مردم مصر و ایران، در دو نقطه سوق‌الجیشی در سرزمین اسلامی و دنیای سوم، تأثیرات متقابلی بر یکدیگر داشته و دارند. به همین دلیل در هر دوران که نهضت‌های مردمی در این دو کشور رشد کرده‌اند، بلافاصله مورد

توجه قرار گرفته‌اند. در دوران نهضت ضداستعماری ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق، شخصیت‌ها و نویسندگان بسیاری از دنیای سوم به ایران آمدند، در زمان ناصر و اوج‌گیری ناسیونالیسم عرب، بسیاری از مبارزان ایران چشم امید به مصر دوختند و برخی هم به آن دیار سفر کردند. از جمله در دوران اوج نهضت ملی و بعد از ترور رزم‌آرا، حسنین هیکل به ایران آمد و با بسیاری از شخصیت‌ها و رهبران نهضت در ایران از جمله آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق، دکتر فاطمی، نواب صفوی و... دیدار و گفتگو کرد و تحت تأثیر نهضت ملی ایران، کتابی را تحت عنوان «ایران فوق برکان» یا «ایران بر قله آتشفشان» به عربی منتشر کرد.

در ایران نیز، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، نهضت مقاومت ملی کتاب «فلسفه انقلاب ناصر» را به فارسی ترجمه و منتشر نمود و با دولت ناصر ارتباطاتی برقرار ساخت. از جمله بعد از شکست نیروهای مهاجم سه کشور فرانسه، انگلیس و اسرائیل به مصر و مقاومت دلیرانه مردم پورت سعید، نهضت مقاومت ملی به نمایندگی از طرف ملت ایران نامه تبریکی به مردم مصر نوشت و به همراه آن عکسی از دکتر مصدق و همچنین قالیچه زیبایی که بر روی آن جمله: «هدیه نهضت مقاومت ملی ایران به شهر قهرمان پورت سعید» بافته شده بود، فرستاد. در دوره‌ای که به اتفاق دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و سایر دوستان در مصر بودیم، فرصتی دست داد و ضمن دیدار از شهر حماسه‌آفرین پورت سعید در موزه شهر، آن قالیچه را دیدیم که به نمایش دائمی گذارده شده بود.

سفر حسنین هیکل به نوفل‌لوشاتو و دیدار و مذاکره با رهبر انقلاب و سایرین، در چنان اوضاعی امری کاملاً طبیعی و مطمئناً به نفع حرکت ملت ایران بوده است. این دیدار در روز ۲ دی‌ماه ۵۷ (۲۲ محرم ۱۳۹۹ و ۲۳، ۱۲، ۷۸) انجام گرفت. در این دیدار علاوه بر آقای اشراقی، آقای حسین خمینی نیز حضور داشت. ابتدا حسنین هیکل و سوابق او را آن طور که مطلع بودم، بیان کردم و سپس هیکل سوالات خود را مطرح ساخت. هیکل ابتدا پرسش‌های خود را به عربی بیان می‌کرد. آیت‌الله خمینی با عربی کلاسیک آشنا بودند نه با عربی جدید. بنابراین از من

خواستند که مطالب او را ترجمه کنم. من عربی رایج را می‌فهمیدم اما نمی‌توانستم صحبت کنم. در نتیجه صحبت‌های هیکل را به فارسی برمی‌گرداندم ولی پاسخ‌های آیت‌الله خمینی را به انگلیسی برای هیکل ترجمه می‌کردم. بعد از چند پرسش و پاسخ هیکل صحبت‌هایش را به انگلیسی بیان کرد.

هیکل: «حرکت اسلامی را در مقایسه با زمان پیامبر چگونه می‌بینید؟»

آیت‌الله خمینی: «حرکت کنونی ایران نمونه‌ای از حرکت صدر اسلام است که در یک مدت کوتاهی تأثیری بسیار عمیق و طولانی برجای خواهد گذاشت.»

هیکل: «با وجود روحیه یأس و ناامیدی که در مردم ملاحظه می‌شد، گسترش این حرکت جدید از چه چیزی ناشی می‌شود؟»

خمینی: «این یأس در عموم کشورهای اسلامی بود، برای این که تبلیغات غربی و تبلیغات اجنبی به قدری شدید شده بود که تمامی اهالی ممالک اسلامی را تحت سیطره آن‌ها برده بود و از این جهت احتمال نجات در مردم اصلاً وجود نداشت. حالا با این حرکت و نهضتی که پیدا شده احتمال آن است که سایر ممالک هم متصل و ملحق بشوند، نه تنها احتمال، بلکه نزدیک به اطمینان است که مسلمین از این سیطره نجات یابند و از خداوند نجات و تحقق آمال مسلمین را آرزو دارم.»

هیکل: «آیا پیش‌بینی می‌کنید که حرکت اسلامی/ایران استمرار پیدا کند و به سایر کشورها نیز سرایت نماید؟»

آیت‌الله خمینی: «استمرار این جنبش از ناحیه مسلمانان/ایران قطعاً خواهد بود. اما ایران محتاج به کسانی است که از خارج کمک کنند. کمک تبلیغاتی کنند. نویسندگان بزرگ ادای دین کنند در چنین مشکلاتی به واسطه قلم‌های توانای خود مسائل را مطرح، به مردم خود و به سایر مردم جهان برسانند و این از موجبات تقویت روحی مردم/ایران خواهد بود تا آن‌ها هم در استمرار خود ثابت قدم بشوند.»

هیکل: «من در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ در اوج مبارزات مردم علیه انگلیس‌ها در ایران بودم. اولین کتاب خود را درباره/ایران نوشتم (منظور همان کتاب: ایران

فوق برکان است). نظر شما در مورد تفاوت مبارزات در آن سال‌ها و مبارزات کنونی چیست؟ و چرا امپریالیسم جنبش را در آن سال‌ها شکست داد؟»

آیت‌الله خمینی: «نظر من این است که جنبش فعلی خیلی عمیق‌تر است تا جنبش زمان دکتر مصدق - جنبش در آن وقت صرفاً سیاسی بود. الان در جنبش جنبه دینی غلبه دارد. در مملکت ایران مردم همه مسلمان هستند. اقشار زیاد از سیاست بی‌خبرند. اما به دین علاقه دارند. تمام دهات، که خوب است بروید و ببینید، همین شعارهای شهر را می‌دهند و درخواست‌های آنان را دارند. تمام مردم از کوچک، طفل دبستانی، تا پیرمرد در حال نزاع، یک‌صدا همین مطلب را می‌گویند. این درخواست‌ها و شعارها به طوری ملی شده است که کسی نمی‌تواند مناقشه کند. این جنبش دارای یک معنای اسلامی - سیاسی است و جنبش گذشته فقط سیاسی بود. جنبش کنونی عمقش بیشتر و امید به پیروزی‌اش بیشتر است. امید که این نهضت را نتوانند خاموش سازند.»

هیکل: «ما هم امیدواریم که این جنبش پیروز شود. من واقعاً از این که شما به من فرصت چنین بحثی را داده‌اید مفتخرم، اما همه ما از خود می‌پرسیم که آیا این جنبش به اهداف خود می‌رسد؟ بسیاری از ما نگرانیم که این جنبش ممکن است به اهداف خود نرسد. دشمنان ما نسبت به گذشته خیلی ورزیده‌تر هستند. مسأله تنها شاه نیست. ایران یک کشور بزرگ صادرکننده نفت است. ایران پلیس منطقه و محافظ منافع امپریالیست‌هاست. عضو یک پیمان نظامی است، در آن موقع که من در ایران بودم، عوامل رهبری سیاسی در جنبش بودند و عوامل رهبری مذهبی هم بودند. الان سرتاسر رهبری جنبش اسلامی است. در آن زمان رهبری سیاسی و مذهبی از هم جدا بودند (که مقصود کاشانی و مصدق است). اما حالا این رهبری (سیاسی - دینی) واحد است و یک رهبری وجود دارد، اما دشمنان نیز الان متحدند. تمامی منطقه را زیر نفوذ خود دارند، حالا که این جنبش در ایران رخ داده است، دنیای غرب غافلگیر شده است. چند سال قبل من شاه را در ایران ملاقات کردم و همه تصور می‌کردند که اوضاع تثبیت شده است. سؤال این است که چرا

این اتفاق افتاد؟ چگونه اتفاق افتاد و این توسعه عظیم جنبش از کجا ناشی می‌شود؟»

آیت‌الله خمینی: «این قدرت ناشی از اسلام است. در زمان کاشانی - مصدق اصل سیاست بود. جنبه‌های سیاسی جنبش قوی بود. در زمان کاشانی هم به وی نوشتیم و هم گفتیم که باید جنبه‌های دینی را توجه کنید. نتوانستند و یا نخواستند. ایشان به جای تقویت جنبه‌های دینی و به جای آن که جهات دینی را به جهات سیاسی غلبه بدهند، خودشان سیاسی شدند. رئیس مجلس شدند که اشتباه بود. من گفتم که باید برای دین کار کنند نه آن که سیاسی بشوند. اما حالا جنبش در همه جهات دینی است، اسلامی است. سیاست هم داخل آن است. اسلام، دین سیاسی است. سیاست در بطن این جنبش است. خوب است حالا هم سری به ایران بزنید و ببینید از نزدیک که امروز چیست و آن روز چه بود. مشکلات زیاد است. ابرقدرت‌ها هستند و همه از جنبش ما نگرانی دارند، اما کاری نمی‌توانند بکنند مگر بخواهند به زور نیرو پیاده کنند. ما ضعیف هستیم و از نظر نظامی نمی‌توانیم با آن‌ها مقابله کنیم و گر نه آن‌ها با دست دولت‌ها، با کودتای نظامی، با دولت نظامی و غیره، حتی با کودتای نظامی و از بین بردن خود شاه هم نمی‌توانند، موفق بشوند. عمق جنبش به حدی است که این مسائل حل شده است. دولت نظامی و حکومت نظامی حل شده است. مردم اعتنایی ندارند. امروز مردم برای اسلام فریاد می‌زنند. آن روز برای نفت بود؛ فرق است میان وقتی که مردم برای منفعت جنبش می‌کنند یا برای خدا- جنبش در آن روز مادی بود و جنبش امروز معنوی است لذا کاملاً شبیه صدر اسلام است و ما به موفقیت آن امیدوار هستیم. نه این که نگرانی نداریم، البته در چنین مبارزه‌ای نگرانی‌هایی هست. همه مراکز سیاسی دنیا به ایران توجه دارند. می‌خواهند جنبش ایران را خرد کنند. نه این که ندانیم و نگران نباشیم. اما ما احراز تکلیف شرعی کرده‌ایم. احراز امر الهی داریم. این همان منطق صدر اسلام است؛ همان منطق است که اگر کشته شویم، به بهشت می‌رویم. اگر بکشیم، به بهشت می‌رویم، اگر شکست بخوریم، به بهشت می‌رویم. اگر شکست بدهیم، به

بهشت می‌رویم لذا از شکست نمی‌ترسیم. لذا ما ترسی نداریم. قضیه ما سیاسی صرف نیست. ما با منطق اسلام پیش می‌رویم - از شکست ترس نداریم. رسول اکرم (ص) هم در بعضی غزوات شکست خورد. ما با شمشیر خدا به جنگ می‌رویم ترس نداریم. نهضت ادامه خواهد یافت.»

هیکل: «چگونه این وضع اتفاق افتاد؟ ناظرانی که به ایران نگاه می‌کنند و اوضاع ایران را بررسی می‌کرده‌اند، نمی‌توانند این حرکت عظیم را باور کنند. این اولین نمونه در تاریخ است. خصوصاً تنها نمونه‌ای است که از راه دور جنبش رهبری و کنترل می‌شود. عظمت این جنبش از کجا ناشی می‌شود؟»

آیت‌الله خمینی: «جزیره ثبات و آرامش ایران همراه با اختناق بود. هر اختناقی انفجاری را به وجود می‌آورد. اختناق همگانی به دنبالش انفجار همگانی است. مردم از هر جهت در فشار بودند. همه انتظار خروج از این فشار را داشتند و همه امیدشان رفتن شاه شده بود. اگر متوجه و مطلع باشید و به یاد بیاورید، در زمان رضاخان بعد از آن همه فشارها، وقتی نیروهای متفقین از سه طرف به ایران حمله کردند و ایران را اشغال کردند، تمام زندگی مردم، همه چیز مردم در خطر افتاد، اما چون رضاشاه رفت، همه خوشحال بودند. چرا که فشار و اختناق باعث یک رنج بزرگی شده بود که برای رهایی از آن رنج بزرگ، رنج‌های دیگر را تحمل می‌کردند. این حالت اختناق و رنج عمومی در زمان این شاه بیشتر شد. جهات عدیده‌ای پیش آمد که مردم به شدت در رنج بودند. سازمانی‌ها (ساواکی‌ها) و سایر مراکز و عمال دولتی چنان با مردم رفتار می‌کردند که برای همه یک عقده شد و این عقده عمومی شد. به طوری که همه منتظر یک نیشتر بودند که این عقده را بشکافد و همه بیرون بریزند. این عقده را روحانیت بیرون ریخت. من زبان مردم را می‌فهمم و نهادهای جامعه را می‌شناسم؛ با زبان مردم صحبت می‌کنم و از نهان آن‌ها سخن می‌گویم. تمام نقاط ضعف ۵۰ ساله را که حاضر در قضایا بوده‌ام، انگشت می‌گذارم، مطلع بودم، ناظر بودم، همه مردم در حال انفجار بودند. همه منتظر بودند. این حالت استبدادی انفجار را به فعلیت رساند. قیام روحانیت باعث انفجار شد.»

هیگل: «گفته‌اید که احتمال نمی‌رود آمریکایی‌ها در ایران دخالت نظامی کنند. اگر ارتش نتواند با مردم مقابله کند و آن‌ها منافع خود را در خطر قطعی ببینند، آیا احتمال دخالت نظامی نمی‌دهید؟»

آیت‌الله خمینی: «اینها (آمریکایی‌ها) از هجوم‌های سابقه‌ای که در ایران شده است، تجربه آموخته‌اند. می‌دانند که با حمله نظامی ممکن است پیش ببرند اما بقا و دوام ندارد. در مملکتی که تمامی ملت مخالفاند، مهاجم ممکن است پیش ببرد اما نمی‌تواند باقی بماند. تمامی ملت آن‌ها را از بین می‌برند. آن‌ها کارشناس دارند؛ اوضاع را بررسی کرده و می‌کنند و این قضایا را می‌دانند اما این کار را نمی‌کنند. اگر بکنند، کاملاً شکست خواهند خورد.»

هیگل: «از این که وقت شما را گرفته‌ام، پوزش می‌طلبم. هر وقت مایل بودید که بحث پایان یابد، بفرمایید.»

آیت‌الله خمینی: «دو مطلب است که باید به شما تذکر بدهم.

نکته اول: در این نهضت که یک نهضت اسلامی است، یک ملت مظلوم در برابر این جبارها که می‌خواهند همه ملت را از بین ببرند، قیام کرده است. چه شد که علمای الازهر با ملت مخالفت و با شاه موافقت کردند؟ با علمایی که با زور و جور موافقت کردند علیه مظلومین، چه می‌شود کرد؟

نکته دوم: از شما که یک نویسنده توانایی هستید، می‌خواهم که اگر می‌توانید بروید ایران را ببینید. این مظالم را بررسی کنید. از تمامی طبقات سیاسی، بازاری، رعایا، ارتشی‌ها، خصوصاً افسران در درجات پائین و جوان، ادارات دولتی، کارمندان دولت، هر کس که می‌خواهید انتخاب کنید و از آن‌ها سؤال کنید وضع چه بود و چه شد و وضع اکنون چه طور است؟ بعد که مطلب به دست آمد، کتابی - مثل سفر قبلی خودتان درباره ایران بنویسید و منتشر کنید که امر پشتیبانی از ملت ایران و اجرای دین شما می‌باشد.»

هیگل: «من شاه را در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) ملاقات کردم. بحث زیاد و شدید و تندی با او داشتم. وقتی به او گفتم که سؤالات زیادی از شما دارم او نیز گفت

سئوالات زیادی از من دارد. او می‌دانست که من دوست نزدیک عبدالناصر هستم و راجع به عبدالناصر سئوالات زیادی از من کرد. شاه وقتی از خودش و انقلاب شاه و ملت صحبت می‌کرد، به او گفتم چرا هر کجا می‌روید، با مخالفت جدی جوانان کشور روبرو هستید و با مخالفت و نفی رژیم شاه روبرو می‌شوید؟ جوانان، آینده مملکت هستند؛ آن‌ها چرا با شما مخالفند؟ من احتیاجی ندارم بروم ایران تا بدانم وضع چگونه است. من اوضاع را می‌دانم. من دوست نزدیک عبدالناصر بودم و با رژیم شاه مخالفت داشتم.

اما دربارهٔ علما، این اولین جنبش در اسلام است که علناً ضد رژیم قیام کرده است. آنچه که جنبش را مهم کرده است، همین است که اولین حرکت ضد دولت است. علمای الازهر متأسفانه کاملاً مطیع اوامر دولت‌اند. از زمان عثمانی‌ها چنین بوده است. بلکه از ابتدای خلافت چنین بوده است. دولت همه چیز را کنترل می‌کند. به همین دلیل است که برخی از کمونیست‌ها می‌گویند و به ما حمله می‌کنند که مذهب وسیله و ابزار دولت برای اجرای اغراض اش می‌باشد.»

آیت‌الله خمینی: «یکی از خصوصیات مذهب شیعه همین است که در هیچ عصری از اعصار تابع دولت نبوده است و در برابر دولت‌ها ایستاده است. بزرگان خود را به کشتن داده است. چنین مذهبی است که می‌تواند معرف اسلام باشد و اسلام را ارائه دهد و در برابر سایر ترها، کمونیست‌ها، عرض اندام کند و نشان بدهد که دین، افیون جامعه نیست و علما تابع دولت‌ها نیستند.»

هیکل: «قبول می‌کنم که این حرکت، حرکتی است مذهبی. برنامه شما بعد از رفتن شاه چیست؟ این برنامه باید یک برنامهٔ سیاسی باشد. انتقال از یک حرکت خالص مذهبی به یک حالت سیاسی و یا سیاسی-مذهبی چگونه انجام‌پذیر است؟»

خمینی: «مذهب ما یک مذهب سیاسی است. علمای مذهب از سیاست اطلاع دارند. در مملکت ما قحط‌الرجال نیست. رجال دانشمند مسلمان مدیر در همهٔ رشته‌ها داریم. بعد از رفتن شاه، یک دسته دزد می‌رود و یک دسته امین و کاردان به جایشان خواهند نشست.»

میکل: «یک سؤال شاید کمی شخصی دارم که مطرح کنم. چه شخصیت یا شخصیت‌هایی در تاریخ اسلامی یا غیراسلامی، غیر از رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) شما را تحت تأثیر قرار داده است و روی شما مؤثر بوده است و چه کتاب‌هایی، به جز قرآن در شما اثر گذاشته است؟»

آیت‌الله خمینی: «من نمی‌توانم این سؤال را الان جواب بدهم. احتیاج به تأمل دارد؛ کتاب‌های زیادی ما داریم شاید بتوان گفت در فلسفه ملاصدرا، اسفار، اصول کافی از فقه، جواهر. علوم اسلامی ما خیلی غنی هستند و خیلی کتب داریم، نمی‌توانم برای شما احصاء کنم.»

۱۶. دیدار نماینده رئیس‌جمهوری یمن جنوبی - ۲۰ آذر ۵۷ برابر با ۲۹/۱۲/۷۸

شخصی که خود را نماینده مخصوص رئیس‌جمهور یمن جنوبی معرفی می‌کرد، به نوفل‌لوشاتو آمد و مایل بود که با آیت‌الله خمینی دیدار کند. ولی چون بعد از ظهر موقع استراحت آیت‌الله خمینی بود و او هم اظهار می‌داشت که ساعت پرواز هواپیمایش طوری است که باید برگردد، بنابراین مطالب خود را به شرح زیر با حضور آقای اشراقی مطرح کرد:

نماینده: «از جانب رئیس شورای جمهوری مردم یمن مأموریت یافتم که از

لندن به پاریس پرواز کنم و پیغام زیر را برسانم:

۱. پشتیبانی کامل از قیام مردم ایران علیه رژیم شاه و مبارزات آیت‌الله علیه رژیم و تسلیت و ابراز همدردی به مناسبت شهدای این قیام.
۲. تمامی امکانات و منابع ما در اختیار شماست و آمادگی برای هر نوع کمک جهت پیروزی مردم ایران علیه رژیم را داریم. همه امکانات ما در خدمت ملت ایران هستند.

۳. دولت و مردم یمن اگر چنانچه آیت‌الله بپذیرند، دعوت می‌کنند که به جمهوری ما بیایند و در هر موقع و وضعیتی و به هر صورت، خواه دائم و یا دیدار موقت باشد، به شما خوشامد می‌گویند.

پاسخ: «از آمدن و زحمتی که متحمل شده‌اید، متشکریم. متأسفانه چون بدون اطلاع قبلی آمده‌اید، وقت طوری است که دیدار در این موقع میسر نیست. به نمایندگی از جانب رهبر انقلاب از شما تشکر می‌کنم. در ایران مسائل و مبارزه مردم برای کسب استقلال و آزادی است. نهضت اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی با یکپارچگی از درون خود مردم جوشیده است و با ایثار خون در راه تحقق آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند. از این که دولت و مردم یمن جنوبی با ما موافق و همراه هستند، تشکر می‌کنم. سلام ما را به رئیس جمهوری برسانید و از بیان کمک‌ها تشکر کنید.»

۱۷. دیدار هیأت نمایندگی دولت هند - ۱۸۲۸ دی ماه ۵۷ برابر با ژانویه ۱۹۷۹

تماس ما با دولت هند از جهات عدیده لازم و ضروری بود و در صدر برنامه‌های ما قرار داشت. به موجب برنامه سیاسی آیت‌الله خمینی، در مرحله انتقال قدرت سیاسی از رژیم شاه به نظام مورد نظر، قرار بود ابتدا تشکیل دولت موقت، چه شاه برود و چه نرود، اعلام گردد و سپس تلاش شود که این دولت از جانب کشورهای دوست مورد شناسایی قرار گیرد و بدین ترتیب مشروعیت رژیم شاه را در صحنه بین‌المللی عملاً مورد تهاجم جدی قرار بدهد. برای این کار تماس‌هایی در سطح بین‌المللی با دولت‌های دوست ضروری بود. هدف از این تماس‌ها، علاوه بر جلب نظر مثبت آن‌ها، ایجاد زمینه مساعد برای خلع قدرت از رژیم و تصاحب قدرت سیاسی در ایران بود. وقتی کمیته نفت به ریاست آقای مهندس بازرگان تشکیل شد، مرحله اول کار آن بود تا سیاست نفت را برای تأمین نیاز داخلی به راه بیندازند. اجرای این مرحله از کار، امکان اعمال قدرت اجرایی حرکت اسلامی را عملاً نشان می‌داد و اگر این مرحله با موفقیت انجام می‌گرفت که صورت گرفت، مرحله بعدی، در صورت عدم سقوط رژیم شاه، آن بود که کمیته نفت عملیات استخراج و صدور و فروش نفت را به مشتریان خارجی رأساً بر عهده بگیرد و به کسانی که بهای نفت را به حساب «دولت موقت» می‌پرداختند، نفت تحویل دهد و

به این ترتیب عملاً رژیم شاه را از اساسی‌ترین منبع درآمد محروم سازد و دولت موقت انقلاب آن را به دست گیرد. در تعقیب این برنامه‌ها و ایجاد زمینه‌های مساعد برای شناسایی احتمالی دولت موقت در موقع معرفی تماس با دولت‌های دوست لازم بود.

یکی از کشورهای مورد نظر در لیست ما، دولت هند بود. به دلایل عدیده، ما معتقد بودیم که باید با دولت هند تماس بگیریم و رسماً وارد مذاکره بشویم و سعی کنیم تعهداتی از جانب آن‌ها دریافت کنیم. موقعیت سیاسی دولت هند در میان کشورهای دنیای سوم و جنبش ملل غیرمتعهد آنچنان بوده و هست که اگر آیت‌الله خمینی دولت موقت (در تبعید) را معرفی می‌کردند و دولت هند آن را به رسمیت می‌شناخت، این پیروزی بزرگی برای ما در سطح جهانی محسوب می‌شد. به همین دلیل ما به دنبال ایجاد امکانات و کانال‌های ارتباطی با دولت هند می‌بودیم و تلاش می‌کردیم. برخی از دوستان بسیار خوب و مسلمان هندی ما که در فعالیت‌های اسلامی بین‌المللی با ما همکاری می‌کردند، نظیر دکتر عاصم حسین یا دکتر ظفر تهوی، آماده برای ایفای چنین کمکی بودند. مقدمات امر نیز تا حدی فراهم شده بود. در بجنوبه این فعالیت‌ها در ۵۷ (۲۵ نوامبر ۷۸)، روحانی جوانی به نام علی ناصر سعید عبقاتی، از روحانیان شیعه هند به نوفل‌لوشاتو آمد. وی جوانی خوش صحبت و ظاهراً فعال بود. به گفته او، صاحب عبقات، نماینده «حاج آقا روح‌الله» در هند بوده است که بعد از فوت آیت‌الله حکیم، طی بیانیه‌ای به شیعیان هند توصیه کرده بود که از آیت‌الله خمینی تقلید کنند. اما مقامات سفارت ایران در لکنهوی هند دخالت کردند و تبلیغ نمودند که شیعیان هند از مراجع قم تقلید کنند.

وی اجرای سخنرانی خود را در مسجدی در ۲۱ ماه مبارک رمضان علیه شاه که منجر به دستگیری‌اش از طرف پلیس هند و زندانی شدنش گردید، شرح داد و سپس گفت که در زندان در روز عید فطر وزیر داخله ایالت یو-پی به نام انیس مختار که مسلمان شیعه است، به دیدنش رفته و ضمن تأیید حرکت اسلامی ایران،

از وی انتقاد کرده و به او گفته شده است که دولت ایران به هند نفت و برنج می‌دهد چرا او بر سر منبر علناً به شاه ایران حمله کرده است؟ بعد از این ملاقات، او را آزاد می‌کنند و وزیر امور خارجه هند و نخست وزیر هند اظهار علاقه می‌کنند که با وی ملاقات نمایند! تا چه حد گفتار وی قابل اعتماد بود، بر ما روشن نشد. البته گفته‌های وی از منابع دیگر مورد بررسی و تأیید قرار گرفت.

دیدار وی با رهبر انقلاب حدود ۲۰ دقیقه طول کشید. وی ضمن شرح فعالیت‌های خود در هند، نامه‌ای که انیس مختار در تاریخ ۲ نوامبر ۷۸ (۱۱ آبان ۵۷) برای ایشان نوشته و ضمن آن عرض اخلاص و ادب کرده بود، را داده و از آیت‌الله خمینی درخواست کرد که ایشان جوابی برای انیس مختار بنویسند. وی همچنین گفت که منبری‌ها و خطبا عموماً طرفدار آقا هستند و اگر ممکن است، آیت‌الله خمینی شرحی خطاب به آن‌ها بنویسند و رهنمودهایی بدهند. همچنین اظهار علاقه کرد که آیت‌الله خمینی پیامی خطاب به شیعیان هند بنویسند تا وی از طریق روزنامه قومی کثیرالانتشار به نام «آواز لکنهو» منتشر کند. وی گفت که قرار بوده است در ۱۴ محرم کنفرانسی به نام «شهدای ایران» در دهلی‌نو با شرکت نخست وزیر هند برگزار شود.

بنا به گفته وی، اگر آیت‌الله خمینی بخواهند، می‌توانند به هند سفر کنند و اگر چه دولت هند رسماً نمی‌تواند یا نمی‌خواهد دعوت کند اما مقامات هندی به وی گفته‌اند که هرگاه آقا به هند بروند، مقامات دولت هند با احترام و تشریفات از ایشان استقبال خواهند کرد و ایشان در فعالیت‌های خودشان آزاد خواهند بود.

آیت‌الله خمینی از فعالیت عبقتی تقدیر نمودند و نامه‌هایی را که درخواست کرده بود، نوشتند. اگرچه در برخورد اولیه با عبقتی، این احساس به انسان دست می‌داد که بیان مطالب وی کمی اغراق‌آمیز است، اما درعین حال چنین به نظر می‌رسید که روابط نزدیکی با مقامات ذی‌نفوذ در هند داشته باشد.

به هر حال ما او را تشویق کردیم که در بازگشت به هند مقامات مسئول هند را به سفر به پاریس و دیدار با رهبر انقلاب تشویق کند. منافع آینده دولت هند را، در

صورت سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی یادآور شود. احتمالاً سفر هیأت عالی‌مقام هند به نیابت از جانب دولت هند به نوبل‌لوشاتو و اعلام حمایت و پشتیبانی تحت‌تأثیر ارتباطات او بوده است.

البته برای پی‌گیری برنامه‌های مورد نظر، آقایان دکتر کمال خرازی و محمد سوری به شبه قاره هند و پاکستان جهت معرفی حرکت اسلامی و تماس با شخصیت‌ها و جمعیت‌ها و گروه‌های اسلامی و تماس و مذاکره با مقامات دولتی در هند و پاکستان اعزام شده بودند. اما سفر هیأت نمایندگی دولت هند به نوبل-لوشاتو و مذاکره با آیت‌الله خمینی که چند روز بعد از اعزام آقایان فوق‌الذکر به آن دیار انجام گرفت، در جهت برنامه‌های اساسی پیش‌بینی شده بود و لذا مغتنم شمرده شد و در مجموع بسیار مفید بود.

در دی‌ماه ۵۷، ژانویه ۱۹۷۹ آقای مهتا عاشق یا عاشوق Mahta Ashok از سیاستمداران قدیمی هند و عضو برجسته‌ی حزب جاناتا، همراه دو نفر از اعضای سفارت هند در پاریس که برای ملاقات با رهبر انقلاب به نمایندگی از طرف نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه هند به پاریس آمده بود، با آیت‌الله خمینی دیدار و گفتگو کرد. او بعد از انقلاب هم به همراه بدرالدین طیب‌چی، سفیر سابق هند در ایران و حسین ابطحی، از رهبران شیعه هند به ایران آمد. در دیدار با آیت‌الله خمینی در پاریس وی گفت که چندی قبل آقای ناصر عبقاتی از لکهنو آمده بود که جنبش اسلامی را در هند معرفی کند. ایشان راجح‌بانی را ملاقات کردند و پیام آیت‌الله را برای مردم ارائه دادند. نخست‌وزیر هند از من درخواست کرد که از جانب مردم هند و حزب، به دیدار آیت‌الله بیایم. مطالب وی به این شرح است:

مهتا عاشق: «ابتدا از جانب مردم هند تبریکات همراه با ذوق و تحسین قابل ستایش از مبارزات ملت/ایران به مناسبت از بین بردن استبداد و استقرار دموکراسی در ایران را تقدیم می‌دارد. چرا که مبارزات ما در هند نیز مانند ایران مسالمت‌آمیز و با نافرمانی عمومی همراه بوده است که این بهترین وسیله استقرار قدرت مردم است. اخیراً، نخست‌وزیر ما هم سعی کرد قدرت استبدادی به وجود آورد اما بسیاری از

مردم ما به زندان رفتند تا بالاخره ما آن را پایان بخشیدیم. همچنین خوشحالیم که بدانیم *ایران* دموکراتیک سیاست عدم وابستگی را انتخاب کرده است. سیاست هند از ابتدا بی طرفی بوده است. لذا این مهم است که *ایران* هم به گروه کشورهای غیرمتعهد می پیوندد. *ایران* و هند قرن‌ها به هم نزدیک بوده‌اند. در دنیا چنین ارتباطاتی میان دو ملت خیلی کم وجود دارد. این مهم است که ما با هم نزدیک باشیم. دست به دست هم بدهیم برای ساختن کشورمان و استقرار دموکراسی و حفظ بی طرفی و صلح، برای این هدف‌ها می‌توانیم با هم همکاری کنیم»

آیت‌الله خمینی: «متقابلاً من تشکر می‌کنم، از اهالی هند و از دولت هند که در این امر انسانی و مساعی که در *ایران* می‌گذرد، توجه کرده‌اند و اظهار همدردی. ملت ایران در طول تاریخ شاهنشاهی، گرفتاری‌های زیادی داشته است. در طول ۵۰ سال سلسله پهلوی مصیبت‌های بسیار شدیدی داشته است. از هیچ نوع آزادی برخوردار نبوده است. با همه جنایت‌ها و خیانت‌ها مواجه بوده است و این پدر و پسر به کشور ما آن قدر خیانت کردند و به ما ملت، آن قدر خیانت کردند که جبرانش به این زودی‌ها میسر نیست. جبران جنایت‌ها تا ابد امکان ندارد. جبران جنایت‌ها و خرابی‌ها محتاج زمان طولانی است برای ترمیم و ما البته از دولت‌ها و ملت‌هایی که آزادی‌خواه هستند، توقع داریم کمک کنند و به این دولت که جدیداً حادث خواهد شد، توجه کنند و من امید آن را دارم که دولت بزرگ هندوستان، اول کسانی باشند که دولت ما را به رسمیت بشناسد. چرا که مصیبت‌های کشور ما مشابه مردم هند بوده است و راهی که ما رفته‌ایم، همان است که گاندی و بزرگان هند رفتند و بالاخره دست جنایات اجانب را از کشور کوتاه کردند و ما امیدواریم که یک حکومت دموکراتیک/اسلامی به وجود آوریم که با همه دولت‌های آزاد و دموکراتیک روابط حسنه داشته باشد و ملت ما با همه ملت‌ها برادر باشد. البته ما همان سیاست بی طرفی را خواهیم داشت و اجازه نخواهیم داد که دولتی از ابرقدرت‌ها در مملکت ما دخالت کند و من از خدای بزرگ می‌خواهم همه ملت‌ها را سعادت‌مند نماید.»

مهتا عاشق: «بسیار متشکرم. مایلیم که عالیجناب را مطمئن سازم که شما و مردم شما که خواستار دموکراسی هستید، تمامی حمایت ما را دارید. سیاست ما بی طرفی مثبت است و عدم دخالت دیگران در امور ملت‌ها. اما این بدان معنا نیست که پشتیبانی خود را اعلام نکنیم. ما/ایران را حمایت می‌کنیم. هزاران دانشجوی ایرانی در هند تحصیل می‌کنند. ما به آن‌ها کمک می‌کنیم. ما شما را مطمئن می‌سازیم که در راه تحقق نیت خوب شما، با شما همکاری می‌کنیم؛ همکاری برای ساختمان دوستی و رفاقت دو ملت. برای منافع ملت‌های منطقه و برای صلح جهانی.»

آیت‌الله خمینی: «بسیار متشکرم از این حسن نیت. چون مسائلی که ما مطرح کرده‌ایم و ملت/ایران قیام بر آن کرده است، انسانی است و هر انسانی که هنوز فطرتاً انسان است، با آن همراهی خواهد کرد. متأسفم که دولت پاکستان عده‌ای از اهالی آن جا را به خاطر پشتیبانی از ملت/ایران به حبس انداخته است و مورد تعدی قرار داده است و این عمل پاکستان را تقبیح می‌کنم و مایلیم که دولت‌هایی که به آزادی ملت‌ها احترام می‌گذارند، این عمل را تقبیح کنند. از این که دانشجویان ایرانی در هند تحت حمایت دولت هندوستان در رفاه هستند، تشکر می‌کنم. امیدوارم همه ملت‌ها با سعادت قرین باشند.»

مهتا عاشق: «مایلیم که این مسأله را برای عالیجناب مطرح کنم که روابط هند با رژیم شاهنشاهی در چارچوب همکاری‌های اقتصادی بوده است. روابط سیاسی عموماً و به طور اعظم در حد احترام بوده است. ما سیاست مشترکی نداشتیم. در ایران جدید که به وجود می‌آید، امیدوارم که امکان داشته باشد همکاری اقتصادی ادامه یابد و گسترش پیدا کند. در مورد همکاری سیاسی، ما هندی‌ها خوشحالیم که هند و ایران با هم خط‌مشی مشترکی دارند. وضعیت دنیا خیلی پیچیده و مشکل است. ملت‌های تازه به وجود آمده‌اند با تغییرات زیاد برخی مساعد و برخی نامساعد. در تمام این‌ها تا آن جا که به هند مربوط است، از یک/ایران دموکرات استقبال می‌کند و دست‌های همکاری و دوستی و اتحاد برای کار مشترک را می‌فشارد.»

آیت‌الله خمینی: «متشکرم از این عواطف. متقابلاً دستمان را به سوی ملت هند و دولت هند دراز می‌کنیم. دست آن‌ها را می‌فشاریم و روابط عمیق سیاسی برقرار می‌کنیم. روابط اقتصادی موافق با مصلحت ملتین برقرار خواهد بود. از خدای بزرگ توفیق ملت‌ها را خواستارم.»

۱۸. دیدار صادق‌المهدی و هیأت سودانی

از جمله شخصیت‌ها و گروه‌های متعددی که از کشورهای مختلف به پاریس آمدند و با آیت‌الله خمینی دیدار کردند مبارزان سودانی نظیر صادق‌المهدی، خالد عثمان، ابراهیم تیجانی، حسن ترابی و نمایندگان دانشجویان مسلمان دانشگاه/مدرمان اسلامی - خرطوم را می‌توان نام برد. اغلب این برادران را ما از سال‌ها قبل می‌شناختیم و با آن‌ها تماس و آشنایی داشتیم.

علاوه بر این گروه‌ها، ما با دانشجویان مسلمان سودانی که در آمریکا تحصیل می‌کردند، نظیر تیجانی، در تماس بودیم. بعضی از آن‌ها بسیار روشن و فعال بودند. در حالی که برخی دیگر دارای گرایش‌های سیاسی متفاوت و متضادی با ما بودند. بعضی از آن‌ها با خطوط وابسته به عربستان سعودی تماس و همکاری داشتند و مرتب هم با ما درگیر بودند و بارها در کنگره‌ها و سمینارهای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا هم تقابل پیدا می‌کردیم. بعضی از آن‌ها نیز کاملاً با ما همکار و همراه بودند و دقیقاً به یک حرکت اسلامی مترقی و مستقل از وابستگی به دولت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده عرب، معتقد بودند. بعد از استقرار در نوفل‌لوشاتو و اوج‌گیری مبارزات ملت مسلمان ایران و انعکاس گسترده آن در مطبوعات جهانی، به موازات مراجعات گروه‌های اسلامی و غیراسلامی برادران سودانی نیز برای دیدار آیت‌الله خمینی و تماس و گفتگو با ما به پاریس آمدند.

اولین ملاقات‌کننده دکتر حسن ترابی بود. او چندین بار به عنوان سخنران در کنگره سالیانه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا شرکت کرده بود و با او نزدیک آشنا بودم. وی همراه با دکتر تیجانی به نوفل‌لوشاتو آمد. تیجانی در

دوران تحصیل در آمریکا از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان بود و از آن دسته دانشجویان مسلمانی بود که در گرایش‌های سیاسی به عربستان سعودی تمایل داشتند که اکثراً مورد اعتراض ما قرار می‌گرفتند. در اکثر سمینارها یا کنگره‌ها که تشکیل می‌شد، ما از جمله افراد نادری بودیم که مرتباً به ارتباطات انجمن اسلامی دانشجویان با کشورهای عربی از قبیل عربستان سعودی اعتراض علنی و صریح می‌کردیم و گاهی درگیری‌های سیاسی نیز با آن‌ها داشتیم. تیجانی بعد از اتمام تحصیلات خود به سودان بازگشت.

ملاقات و مذاکرات ترابی و تیجانی خیلی کلی و عمومی بود و مطلب خاصی در بر نداشت. ابراز حمایت و پشتیبانی از *انقلاب اسلامی ایران* و مبارزات آیت‌الله خمینی و اعلام آمادگی برای هرگونه کمکی.

تیجانی بعد از دیدار با رهبر انقلاب، در صحبت با من شرح مبسوطی از وضع کلی و عمومی *سودان* داد و چون موضع سیاسی مخالف ما را دربارهٔ دولت نمیری می‌دانست، دلایل همکاری دکتر ترابی را با نمیری بیان کرد. توجیه آن‌ها این بود که حکومت نمیری قابل دوام نیست و به نظر آن‌ها تنها راه جلوگیری از رشد عناصر غیرمسلمان در *سودان*، همکاری با نمیری است. ولی هر دو آن‌ها تصریح کردند که به نمیری و سیاست‌هایش اعتقاد و اعتمادی ندارند.

من برای آن‌ها توضیح دادم که چرا با برداشت‌ها و تحلیل‌های سیاسی آن‌ها و همکاری با نمیری موافق نیستم و آن را در درازمدت به ضرر حرکت اسلامی در *سودان* می‌دانم. در پاسخ به ابراز آمادگی آن‌ها برای کمک به جنبش اسلامی ایران گفتم که در آن اوضاع بهترین و مفیدترین عمل از طرف برادران سودانی، به راه انداختن تظاهرات و راهپیمایی در *سودان* برای حمایت از مبارزات مردم مسلمان ایران است. دولت *سودان* هم، با وجود حکومت نظامی قادر به جلوگیری نخواهد بود چون که هیأت حاکمه و دولت *سودان* تظاهر به حمایت از *انقلاب اسلامی ایران* می‌کند و برادران سودانی باید از این موقعیت به نفع گسترش حرکت اسلامی بهره‌برداری کنند.

دو هفته بعد از مراجعت دکتر تیجانی به *سودان*، نمایندگان دانشجویان مسلمان دانشگاه *ام درمان اسلامی خرطوم* به *نوفل لوشاتو* آمدند. آن‌ها به همراه خود عکس‌هایی از تظاهرات و راهپیمایی دانشجویان دانشگاه را همراه با شعارهایی به نفع *ایران* و عکس آیت‌الله خمینی آورده بودند.

دانشجویان *سودانی*، علاوه بر دیدار رهبر انقلاب، دو یا سه جلسه نیز با من ملاقات کردند و پیرامون فعالیت‌های دانشجویی، چه گروه‌های اسلامی و چه گروه‌های غیراسلامی و یا ضداسلامی در *سودان* بحث شد.

بعد از دیدار این گروه‌ها، آقای *خلالد عثمان* از *لندن* تلفنی با من تماس گرفت و اطلاع داد که *صادق المهدی* عازم *پاریس* و مایل به دیدار با آیت‌الله خمینی است. چند روز بعد *صادق المهدی* همراه *خلالد عثمان* و یکی دیگر از برادران *سودانی* به *نوفل لوشاتو* آمدند. برای اولین بار بود که *صادق المهدی* را می‌دیدم. قد بلند و هیکل درشت و استخوانی و رشید او با چهره سیاه براق در لباس سفید شفاف محلی *سودانی*، جذابیت و ابهتی به او داده بود.

با *خلالد عثمان* در یکی از کنگره‌ها که موضوع اصلی سخنرانی‌ها «جنبش‌های اسلامی معاصر» بود و من مسئول آن بودم و نیز برای سخنرانی شرکت داشتم، آشنا شدم. در آن همایش از برادران *سودانی* *خلالد عثمان* شرکت کرده بود و دربارهٔ حرکت اسلامی در *سودان* صحبت کرد. در خلال جلسات کنگره با *خلالد عثمان* صحبت کردم و از فعالیت‌های گروه *صادق المهدی* از نزدیک مطلع شدم. پس از آن ارتباط ما از طریق دفتر این گروه در *لندن* ادامه یافت. ما به طور مرتب نشریات انگلیسی و یا عربی مربوط به *ایران*، ترجمهٔ نطق‌ها و بیانیه‌های آیت‌الله خمینی و بولتن‌های خبری نهضت آزادی را برای آن‌ها می‌فرستادیم و آن‌ها نیز فعالیت‌های خودشان را به ما اطلاع می‌دادند. آن‌ها همچنین آمادگی خود را برای کمک به مبارزان مسلمان ایرانی اعلام کردند.

در مورد حرکت اسلامی *سودان*، *خلالد عثمان* در همان دیداری که در کنگره MSA با هم کردیم، نقطه نظرها و دیدگاه‌های خود و فعالان *سودانی* را شرح داد.

به اعتقاد او و دوستانش، مردم *سودان* نظیر سایر مسلمانان به یک جنبش اسلامی احتیاج دارند. اسلامی که مجموعه‌ای از ایده‌ها و آرمان‌ها و ویژگی‌های یک حرکت جهانی را دارد. به اعتقاد فعالان سودانی مسلمان‌ها، صرف نظر از اختلافات سیاسی در بین خودشان، به خصوص بعد از *خلفای راشدین*، احکام اسلام را کم و بیش اجرا می‌کردند اما با تهاجم استعمار غرب به سرزمین‌های اسلامی، روحیه اسلامی مسلمان‌ها تضعیف شد و تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار گرفتند. اما بعد از چندی حرکت‌های اسلامی ریشه‌داری به وجود آمدند نظیر جنبش *اخوان* در مصر که از آن جا به سایر کشورهای اسلامی گسترش پیدا کرد. از جمله *سودان* تحت تأثیر مصر به حرکت در آمد. این حرکت ابتدا در ۱۳۲۰/۱۹۴۱ از *دانشگاه خرطوم* آغاز شد. پیشگامان این حرکت مدت‌ها تنها روی دانشجویان و دانش‌آموزان کار می‌کردند. فعالیت آن‌ها بسیار ثمربخش بود و جنبش از یک همبستگی عمیقی برخوردار بود و دوران مشعشعی را پشت سر گذاشت.

خالد عثمان برای ما توضیح داد که دانشجویان مسلمان بعد از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه، فعالیت خود را ادامه دادند و جنبش گسترش یافت. اما خود را در رقابت شدیدی با کمونیست‌ها یافتند و این رقابت از جهات عدیده تعیین‌کننده مشخصات جنبش *اسلامی سودان* است. *خالد عثمان* می‌گفت که احزاب سیاسی *سودان*، عمدتاً تحت تأثیر خط‌مشی یکدیگر قرار می‌گیرند.

در ۱۳۳۵، ۱۹۵۶ اولین قانون اساسی و استقلال *سودان* تحقق یافت و احزاب اسلامی که تا آن زمان یک گروه برگزیدگان از روشنفکران بودند، با هم جبهه مؤتلفه‌ای تشکیل دادند و از این سال به بعد، جنبش اسلامی وارد مرحله جدیدی شد و شکل توده‌ای و مردمی به خود گرفت.

از همین تاریخ بود که تقابل کمونیست‌ها با احزاب اسلامی آغاز شد. در ۱۳۳۷/۱۹۵۸ *ژنرال عبود* کودتا کرد و همه فعالیت‌های سیاسی محدود و ممنوع شد. در زمان حکومت *عبود*، جنبش اسلامی به سوی یک همبستگی درونی

پیش رفت و یک جبهه ملی/اسلامی با هدف سرنگونی حکومت نظامی عبود و استقرار حکومت غیرنظامی تشکیل شد.

در اکتبر ۱۳۴۳/۱۹۶۴ کودتا یا انقلاب شد. حکومت نظامی عبود سقوط کرد و یک حکومت «ملی» با شرکت فعال و مؤثر احزاب سیاسی اسلامی و غیراسلامی به وجود آمد.

در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ (۱۳۴۳ تا ۱۳۴۸) قانون اساسی جدید تنظیم و تصویب شد و در این فعالیت‌ها، جبهه واحد اسلامی نقش مؤثری داشت.

در ۱۳۴۸/۱۹۶۹ نمیری کودتا کرد. این کودتا را افسران جوان و در آغاز با همکاری و کمک کمونیست‌ها صورت دادند. اولین اقدام دولت کودتایی نمیری، متوقف ساختن قانون اساسی اسلامی *سودان* بود. به دنبال آن فشار علیه مسلمان‌ها آغاز شد و اوج گرفت. جنبش اسلامی برای حفظ خود، به ناچار به فعالیت‌های زیرزمینی دست زد. شرایط دیکتاتوری در *سودان* بسیار شدید است. *خالد عثمان* می‌گفت در فعالیت‌های سیاسی باید صداقت اسلامی را حفظ کرد. تنها با کسانی می‌توان همکاری کرد و یا کسانی را به عضویت پذیرفت که واقعاً مسلمان و متعهد باشند.

مذاکرات *صادق‌المهدی* با آیت‌الله خمینی بسیار گرم و دوستانه بود. وی از دیدار آیت‌الله خمینی ابراز خوشحالی فراوان کرد و شدیداً تحت تأثیر جاذبه ایشان قرار گرفته بود. برخورد آیت‌الله خمینی هم با وی بسیار محترمانه بود و از دیدار با وی به طور محسوس خوشحال بودند.

صادق‌المهدی از مبارزات و فعالیت‌های اسلامی مردم *سودان* علیه استعمار غرب و سپس حکومت‌های استبدادی وابسته، شرح مبسوطی را بیان کرد و توضیح داد که چرا آن‌ها در دولت نمیری شرکت نکرده‌اند و با وی همکاری نمی‌کنند.

آیت‌الله خمینی در پاسخ توضیحات *صادق‌المهدی*، ضمن ابراز خوشحالی از دیدار ایشان، برای پیروزی مردم مسلمان *سودان* دعا کردند.

بعد از دیدار *صادق‌المهدی* با آیت‌الله خمینی، مدتی با هم صحبت کردیم. وی صریحاً گفت که به دولت نمیری اعتقادی ندارد و دولت وی را مردمی و در خط

اسلام نمی‌بیند و از گروه‌های اسلامی که در دولت نمیری شرکت کرده‌اند، انتقاد کرد. من ضمن تأیید مواضع وی، با صراحت گفتم که شرکت گروه‌های اسلامی در دولت نمیری به حیثیت و وجهه اسلامی آن‌ها نه تنها در *سودان*، بلکه در جهان اسلام لطمه خواهد زد. برای او وضع «جماعت اسلامی پاکستان» را مثال زدم و به تذکراتی که به آقای خورشید/احمد درباره عدم شرکت آن‌ها در دولت ضیاءالحق داده بودم، اشاره کردم. مذاکرات با خورشید/احمد در حضور دکتر چمران در خلال جلسات یکی از کنگره‌های انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا صورت گرفت.

خورشید/احمد به ما گفت که جماعت اسلامی معتقد است باید در کابینه شرکت کند و از داخل سعی نماید قدرت را تصاحب کند. دکتر چمران و من با تحلیل آن‌ها از اوضاع و شرکت آن‌ها در کابینه مخالف بودیم. نظرم این بود که جماعت اسلامی، با شرکت در کابینه نظامی پاکستان آبرو و حیثیت چندین ساله خود را در افکار عمومی مردم پاکستان از دست خواهد داد و احتمالاً موجب بروز اختلافات داخلی در جماعت اسلامی خواهد شد. پیش‌بینی، درست از آب درآمد و بعد از شرکت عده‌ای از سران جماعت اسلامی در کابینه نظامی، از جمله خورشید/احمد، اعتراضات شدیدی علیه آن‌ها شد و همچنین عده‌ای از جماعت اسلامی استعفا دادند.

در مذاکره با صادق‌المهدی مسائل جماعت اسلامی و نتایج حرکت سیاسی آن‌ها را بیان کردم. وی با نظرات ما موافق بود و اعتقادی در شرکت در کابینه دولت نمیری نداشت. به نظر می‌رسید که عدم مشارکت وی دلایل دیگری هم داشته باشد، از جمله این که صادق‌المهدی خود را برای ریاست جمهوری *سودان* و تشکیل دولت از نمیری شایسته‌تر می‌دانست و شرکت در کابینه نمیری را دون شأن خود می‌دانست.

در دیدار و مذاکره با صادق‌المهدی، متوجه شدم که وی با قذافی، رهبر لیبی دوستی نزدیکی دارد و ظاهراً رهبر لیبی نیز برای او احترام فوق‌العاده قائل است و شاید عدم همکاری او با نمیری، بی‌ارتباط با دوستی وی با قذافی نباشد.

لیبی از فعالیت‌های صادق‌المهدی و ریاست جمهوری او در سودان حمایت می‌کند. بعد از انقلاب، صادق‌المهدی به ایران آمد و با رهبر انقلاب دیدار و گفتگو کرد. بعد از این دیدار مجدداً دربارهٔ مسائل سودان و دنیای اسلام صحبت کردیم و قضیه ناپدید شدن آقای موسی‌صدر در لیبی و روابط جمهوری اسلامی ایران با لیبی مطرح گردید. به او گفتم که رهبران ایران به لیبی علاقه‌مند هستند و می‌خواهند که با آن کشور روابط دیپلماتیک برقرار کنند. دولت لیبی روابط دیپلماتیک خود را با ایران در زمان شاه، به دنبال استقرار نیروهای نظامی ایران در سه جزیرهٔ خلیج فارس قطع کرد. بعد از انقلاب ایران، لیبی علاقه‌مند بود که این روابط برقرار گردد. اما سرنوشت مبهم آقای موسی‌صدر و برخورد انفعالی و سؤال‌برانگیز دولت لیبی با مسأله، آن را به صورت عامل بازدارنده‌ای در راه استقرار روابط بین دو کشور درآورده بود. ضمن شرح این مسائل برای صادق‌المهدی، به او یادآور شدم که کلید حل قضیه در دست قذافی است. او قطعاً باید بداند (می‌داند) که چه بر سر آقای صدر آمده است. با توجه به روابط نزدیک و صمیمانه صادق‌المهدی با قذافی، از او خواهش کردم که اگر می‌تواند به لیبی سفر کند و خصوصی و دوستانه، نه از جانب ایران، بلکه از طرف خودش موضوع ناپدید شدن موسی‌صدر را در لیبی با قذافی مطرح سازد. چه بسا ممکن است در لیبی اشتباه‌هاتی صورت گرفته باشد که در نتیجه آن آقای صدر در لیبی کشته شده باشد یا هنوز زنده و زندانی باشد. ولی قذافی نتواند به دلایل سیاسی، آن را بیان کند و در یک بن‌بست سیاسی قرار گرفته باشد. در آن صورت باید به او کمک کرد تا قضیه حل شود و یکی از راه‌حل‌ها هم همین است که به طور خصوصی شما از قضیه سر در بیاورید و سپس به طور سری و خصوصی مسأله را با ما در میان بگذارید. آن‌گاه طرفین سعی و کوشش خواهیم کرد تا قضیه را به نحوی که به قذافی لطمه نخورد و از نظر سیاسی مطلوب باشد، حل کنیم و سرنوشت آقای صدر از این ابهام به در آید و این مانع از سر راه استقرار روابط گستردهٔ دوستانه بین لیبی و ایران برداشته شود. آنچه برای شیعیان لبنان و بسیاری از ایرانیان غیرقابل قبول و

تحمل است، ادامهٔ ابهام در سرنوشت آقای صدر است و ما تصور می‌کنیم که رفتن شما به لیبی و تلاش دوستانه و خصوصی و به دور از جنجال‌ها، در حل این معما بسیار مفید باشد.

صادق‌المهدی از این طرز تلقی برای حل مسأله، بسیار خوشحال شد و استقبال کرد و قرار شد که تمامی مدارک جمع‌آوری شده را برای او بفرستیم و ایشان بعد از مراجعت به سودان، سفری به لیبی بروند و موضوع را مطرح و پی‌گیری کنند و سپس نتیجه را به ما نیز اطلاع دهند.

بعد از بازگشت صادق‌المهدی از ایران به سودان، در زمان تصدی‌ام در وزارت امور خارجه ترتیبی داده شد که آقای مهندس خادمی، به طور خصوصی و محرمانه به سودان سفر کردند و با صادق‌المهدی دیدار کردند و یک نسخه از تمامی اسناد و مدارک جمع‌آوری شده پیرامون ناپدید شدن آقای صدر در لیبی را در اختیار ایشان گذاشتند. ایشان هم مجدداً ضمن استقبال گرم از آقای مهندس خادمی، وعده دادند که در اولین فرصت به لیبی خواهند رفت.

استعفای دولت موقت و حوادث پی در پی آنچنان بود که مسأله پی‌گیری نشد و موضوع مسکوت و معوق ماند و دیگر اطلاعی به دست نیامد که آیا صادق‌المهدی به لیبی رفت یا نه؟ مسأله مطرح شد یا خیر؟

در سال ۱۹۸۶/۱۳۶۵ برای شرکت در یک کنفرانس اسلامی به استانبول سفر کردم، صادق‌المهدی، که اینک نخست وزیر سودان بود شرکت داشت. او یک شب مرا به شام در هتل محل اقامت خود دعوت کرد. در این دیدار از او در بارهٔ تماس با قذافی در مورد آقای صدر پرسیدم. او از قذافی نقل کرد که ایشان در لیبی کشته شده است.

۱۹. تلاش نافرجام ملک حسین برای دیدار با آیت‌الله خمینی

در اواسط آذرماه ۵۷، اوایل دسامبر سال ۷۸، ملک حسین به فرانسه سفر کرد و خود با مقامات رسمی دولت فرانسه، ملاقات و مذاکره نمود. سفر وی جمعاً سه روز به طول انجامید.

در طی این مدت گفته شد که وی اصرار دارد با آیت‌الله خمینی دیدار کند و احتمالاً برای رفع اختلافات میان شاه و رهبر انقلاب وساطت نماید. ظاهراً چون ملک حسین مدعی است که از نواده‌های پیامبر و سید است!! ممکن است بتواند نظر مساعد آیت‌الله را در این امر جلب کند. این خبر را ابتدا روزنامه آلمانی مان هایمر مورگن در ۳ دسامبر ۱۹۷۸ (۱۲ آذر ۵۷) نوشت. واضح بود که این تلاش به جایی نخواهد رسید و آیت‌الله خمینی حاضر نمی‌شدند وی را بپذیرند تا چه رسد به وساطت. در ۱۳ دسامبر (۲۲ آذر) خبرگزاری آسوشیتدپرس گزارش داد که:

«ملک حسین، پادشاه اردن امروز در پاریس گفت که او با آیت‌الله خمینی ملاقات خواهد کرد ولی او هرگز چنین ملاقاتی را طرح‌ریزی نکرده است. در یک مصاحبه تلویزیونی ملک حسین این اخبار را که او تلاش کرده است که با رهبر مخالفان ایران به منظور حل شورش ایران ملاقات کند، رد کرد و آن‌ها را صرفاً شایعات خواند. او گفت که ملاقات با آیت‌الله هرگز پیش‌بینی نشده بود و چنین فرصتی در طی دیدارش از پاریس به دست نیامد.»

آیا واقعاً ملک حسین تلاش کرده بود و آیا چه کسانی واسطه این تلاش‌ها بودند، من دقیقاً نمی‌دانم و از ماجرا مطلع نشدم.

آنچه برای ما روشن بود، تلاش ملک حسین برای آمدن به پاریس و دیدار با رهبر انقلاب بود. در همان زمان یکی از شخصیت‌های عربی مقیم پاریس چندین بار به نوفل‌لوشاتو آمد و اصرار داشت که آقای خمینی موافقت کنند که ملک حسین یا مفتی اعظم مراکش از جانب سلطان مراکش برای دیدار آیت‌الله خمینی به پاریس بیایند و در ضمن صحبت و مذاکره، روشن شد که غرض از سفر، احتمال وساطت بین ایشان و شاه و تقلیل تنشج و بحران است.

بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به مذاکرات نماینده اعزامی ضیاءالحق (آقاشاهی) و پیشنهاد وساطت، شاید خبر تلاش ملک حسین برای دیدار و وساطت بین شاه و رهبر انقلاب واقعیت داشته است.

۲۰. پیام سوریه

شاه از ایران خارج شده بود و بختیار برای تثبیت خود تلاش بی‌حاصلی می‌کرد. رهبر انقلاب آماده بازگشت به ایران بود. اما ارتش و بختیار فرودگاه‌های ایران را بسته و اجازه ورود و خروج هیچ هواپیمایی را نمی‌دادند. صدها خبرنگار جمع شده بودند و هر لحظه در انتظار خبر جدیدی بودند. اوضاع ایران عناوین اول تمامی اخبار را به خود اختصاص داده بود. با وجود بسته بودن فرودگاه‌های ایران، جنب و جوش وسیعی در نوفل‌لوشاتو دیده می‌شد و همه خود را برای بازگشت آماده می‌کردند و هر کس برای رفتن به ایران پیشنهادهای مختلفی می‌داد. در این میان، شبی بعد از غروب آفتاب، دو مرد عرب به نوفل‌لوشاتو آمده و اظهار داشتند که حامل پیام خصوصی بسیار مهمی از جانب حافظ اسد، رئیس جمهوری سوریه برای آیت‌الله خمینی هستند و اصرار داشتند که همان شب و در همان ساعت ایشان را ببینند و پیام حافظ اسد را شخصاً به ایشان بدهند. زمان مراجعه آن‌ها به اقامتگاه، طرز برخورد و اصرارشان در دیدار فوری و خصوصی در آن موقع شب، آنچنان بود که دوستان ما را نسبت به آن‌ها مشکوک ساخت. آن‌ها حتی حاضر نبودند خود را معرفی کنند. برای ما قابل قبول نبود که رئیس جمهوری یک کشوری نظیر سوریه، برای دادن پیام مهمی به آیت‌الله خمینی این گونه شتاب‌زده و نسنجیده عمل کند. به خصوص که آن‌ها می‌توانستند از کانال‌های ارتباطی مطمئن‌تری استفاده کنند.

با مشاهده اصرار آن‌ها، موضوع با آیت‌الله خمینی در میان گذاشته شد و قرار شد آیت‌الله اشراقی از جانب آیت‌الله خمینی آن‌ها را ببیند و به آن‌ها بگوید هر

مطلبی یا پیامی دارند، هر قدر هم مهم و خصوصی باشد، به من بدهند. آقای اشراقی جواب آیت‌الله خمینی را به آن‌ها دادند.

در صحبت و مذاکره با من، پس از اصرار و تأکید، خودشان را معرفی کردند. یک نفر از آن‌ها عضو سیاسی و دیگری وابسته نظامی سفارت سوریه در فرانسه بودند. از آن‌ها خواستم که اگر می‌توانند کارت هویت یا هر سند دیگری که وابستگی آن‌ها را به سفارت سوریه در فرانسه نشان بدهد، ارائه دهند. اما آن‌ها یا نداشتند یا آن که نخواستند سندی ارائه دهند. ولی به هر حال پیام‌شان این بود که دولت سوریه حاضر است هوپیمایی در اختیار رهبر انقلاب برای سفر به ایران یا هر نقطه دیگری در جهان قرار بدهد. اگر ما می‌خواستیم پیام آن‌ها و کمک دولت سوریه را جدی تلقی کنیم، به ناچار باید در مورد اصل مسأله اطمینان حاصل می‌کردیم. به همین دلیل از آن‌ها خواستیم اگر می‌توانند، یادداشتی رسمی از سفارت سوریه برای ما بیاورند. آن‌ها رفتند و همان شب دیروقت با نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی با امضای رفعت /سد، برادر حافظ /سد مراجعه کردند. این نامه که به عربی روی یک ورقه کاغذ سفید معمولی با دست نوشته شده بود، نه تاریخ داشت و نه امضا و واضح بود که موجب جلب اعتماد بیشتر ما به آن‌ها نشد. متن عربی نوشته و برگردان آن به فارسی در بخش پیوست‌ها^(۱۱) آمده است.

۲۱. دیدار مرابطون لبنان ۱۹۷۹/۱/۱۱

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۲۲. دیدار نمایندگان جمعیت لبنان ۱۹۷۹/۱/۱

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۲۳. دیدار نماینده دولت لیبی

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۲۴. دیدار فاروق قدومی نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین

متأسفانه یادداشت‌های این دیدار مفقود شده‌اند.

۲۵. نامهٔ عشایر بویراحمد

به تاریخ ۲۱ صفر ۱۳۹۹ قمری مطابق با ۳۰ دی‌ماه ۱۳۵۷ شمسی از شهر

یاسوج

بسم الله الرحمن الرحيم

پاریس پیشگاه معظم مجاهد کبیر امام روح‌الله خمینی پیشوای بزرگ شیعیان

جهان

با احترام:

عشایر دلیر بویراحمد، زن و مرد، همگان مسلح و آمادهٔ جهادی پی‌گیر و بی‌امان علیه حکومت ظلم و استبداد است، و هر لحظه در انتظار فرمان امام و رهبر بزرگ و افتخار آفرین خویش می‌باشد.

پیروز باد انقلاب اسلامی، به رهبری ابر مرد عصر اسلام امام خمینی

در اهتزاز باد پرچم اسلام،

سرنگون باد حکومت ظلم و استبداد.

از طرف قاطبهٔ طوایف و ایلات سلحشور بویراحمد:

حاج سید کرامت‌الله ملک‌حسینی، حاج عطاء طاهری، هادی ایزدپناه، شهباز ضرغام

پور، حاج اسماعیل مظفری، سالار عزیززی، یعقوب غفاری، بهرام مندنی‌پور،

فریدون ایلخانی‌پور، مهندس غضنفر هاشمی، سیدحسن حسینی، جهانشاه طاهری،

هوشنگ بهادر تامرادی، حاج مندنی جهان‌بین، حاج سیف‌الله امیری، دریا شفیعی،

فریدون ارجمند، رشید یزدان‌پناه، اسکندر درست، منوچهر امیری، مسعود ایلخانی-

پور، امرالله جهان‌بین، محمد حسین ایلخانی‌پور.

«عین گفته تلفنی بر روی کاغذ ثبت و به وسیله نمایندهٔ عشایر بویراحمد در پاریس آقای شیده (غلامعلی) مندنی‌پور بویراحمدی به حضور پیشوای گرانقدر عالم اسلام تقدیم می‌گردد.»

۲۶. دیدار نمایندگان سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر

سازمان‌های جهانی حقوق بشر، از جمله جامعه بین‌المللی حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل و صلیب سرخ و نظایر این‌ها، سال‌ها بود که تحقیقات دامنه‌داری در مورد نقض حقوق بشر در ایران انجام داده و منتشر کرده بودند. با همکاری نیروهای مخالف رژیم در داخل و سایر دوستان خارج کشور و اعزام نمایندگانی به ایران، توانسته بودند اسناد مثبت فراوانی علیه عملکرد رژیم شاه جمع‌آوری و منتشر سازند. با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران در داخل و سرکوب‌های بی‌رحمانه رژیم شاه و تلاش ایرانیان خارج کشور، توجه این سازمان‌ها به ایران گسترش پیدا کرد. به‌طوری که در سال ۵۷، نمایندگان متعددی از جانب سازمان‌های مختلف بین‌المللی در مورد نقض حقوق بشر، زندان‌ها و زندانیان سیاسی و... به ایران آمدند. در طی اقامت در نوفل‌لوشاتو، نمایندگان برخی از این سازمان‌ها در پاریس توقف کرده و با ما تماس می‌گرفتند تا وسائل معرفی آن‌ها را به دوستان داخل ایران و کمک به جمع‌آوری اسناد و مطالبی که نیاز دارند، فراهم سازیم. تماس و آشنایی ما با این سازمان‌ها از حدود سال ۱۳۴۱ آغاز شد. شرح این تماس‌ها در جلد دوم خاطرات، هجده سال در غربت، در فصل فعالیت‌های دفاعی آمده است.

۱/۲۶: دیدار نمایندهٔ «جامعهٔ بین‌المللی حقوق بشر»

در اواخر اکتبر ۷۸ (اوایل آبان‌ماه ۵۷)، خانم مارین، نمایندهٔ جامعهٔ بین‌المللی حقوق بشر به پاریس آمد. وی برای تکمیل گزارش‌های قبلی این سازمان دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در ایران عازم کشورمان بود. جامعهٔ بین‌المللی حقوق بشر دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی مستقلی است که از جانب سازمان ملل متحد

به رسمیت شناخته شده است و اگر چه عضو پیوسته به سازمان ملل متحد نیست اما از جمله سازمان‌های وابسته به آن است.

از طریق همین سازمان ما علاوه بر مسائل *ایران*، در چندین مورد دربارهٔ کشتار *مسلمانان فیلیپین* علیه آن دولت و کشتار شیعیان عراق علیه دولت *عراق* اقداماتی کردیم.

خانم مارین عازم ایران بود و بر سر راه سفر به *ایران* برای دیدار آیت‌الله خمینی و همچنین تنظیم برنامه ملاقات‌هایش در تهران، در پاریس توقف کرده بود. در دیدار با رهبر انقلاب، وی ابتدا از فعالیت‌های سازمان دربارهٔ نقض حقوق بشر در ایران و این که چرا آن‌ها به مسألهٔ حقوق بشر اهمیت می‌دهند، گزارش مجملی داد و آیت‌الله خمینی ضمن تشکر از فعالیت‌های آن‌ها، از وی خواستند که به ایران که می‌رود، سعی کند با تمام اقشار و گروه‌ها تماس بگیرد و خود وی از نزدیک وضع مردم ایران را ملاحظه کند که چه به روز مردم ما آورده‌اند. بعد از دیدار، برنامهٔ ملاقات‌های وی در ایران تنظیم شد. اسامی کسانی که در تهران باید ملاقات کند، به خصوص آقای دکتر *سیداحمد صدرحاج سیدجوادی*، در اختیار وی گذارده شد تا ترتیب هتل محل اقامتش و دیدارش را با خانواده‌های زندانیان و تبعیدشدگان بدهند. به او توصیه شد که علاوه بر تهران، حتماً به شهرهای *آبادان*، *کرمان*، *همدان*، *بابل* و *آمل* نیز برود و خود از نزدیک نتایج اعمال رژیم شاه را ببیند. اسامی زندانیانی را که باید سعی کند حتماً با آن‌ها در زندان ملاقات نماید، به او داده شد؛ از جمله *آیت‌الله طالقانی*، *آیت‌الله منتظری*، *مهندس عزت‌الله سحابی*، *مهندس لطف‌الله میثمی*. همچنین اسم و آدرس هتلی را که از طریق دوستان داخل (آقای صدر) می‌دانستیم برای این گونه فعالیت مناسب‌تر است، به او دادیم. وی سپس به طرف *ایران* حرکت کرد. بعدها مطلع شدیم که او توانسته بود با آقای صدر و سایر دوستان داخل و اعضا و مسئولان جمعیت *ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر* تماس بگیرد و از طریق آنان، با خانواده‌های زندانیان سیاسی و زندانیان سیاسی آزاد شده ارتباط بگیرد و بالاخره اطلاعات مبسوطی در رابطه با نقض

حقوق بشر در ایران و وضعیت زندانیان سیاسی جمع‌آوری کند. سرعت تغییرات و تحولات داخلی ایران و سرگرمی و درگیری ما درباره حوادث روزانه به حدی بود که نتوانستیم نتایج سفر او به ایران و گزارش نهایی منتشر شده را، بررسی کنیم.

۲/۲۶- دیدار نماینده سازمان عفو بین‌الملل

یکی دیگر از سازمان‌های بین‌المللی که درباره مسائل ایران و نقض حقوق بشر درگیری جدی داشت، *سازمان عفو بین‌الملل* بود. این سازمان نیز دارای شهرت بین‌المللی و مستقل از سازمان‌هایی است که از طرف *سازمان ملل متحد* به رسمیت شناخته شده است. مرکز این سازمان در لندن است و شعبی در سایر کشورهای جهان دارد. کار عمده این سازمان منحصرأ در ارتباط با وضع زندان‌ها و زندانیان، اعم از سیاسی یا غیرسیاسی، در سراسر جهان است. این سازمان در موضوع اتهام زندانیان و غیره وارد نمی‌شود، بلکه تلاش دارد تا زندانیان، به هر اتهامی که بازداشت شده‌اند، بر طبق مقررات قانونی بدون همان کشور بازداشت، بازجویی، محاکمه و زندانی شوند و در زندان نیز شرایط زندان و رفتار زندانبانان با زندانیان انسانی باشد. در بسیاری از موارد تخلفات زندانیان سیاسی را به شعب مختلف خود در جهان می‌دهد تا آن شعبه با زندانی سیاسی محاکمه و محکوم شده، مکاتبه کند؛ برای او کتاب یا سایر نیازهای اولیه را بفرستد و نظرشان این است که به این ترتیب، بدون آن که بخواهند وارد ماهیت اتهام و جرم بشوند، زندگی در زندان را برای شخص زندانی، انسانی‌تر سازند. شرح تمامی فعالیت‌های این سازمان و شعب آن در مورد زندانیان سیاسی *ایران* در رژیم گذشته در جلد دوم خاطراتم آمده است.

به دلیل حساسیت فوق‌العاده شاه به وجهه بین‌المللی خود و تأثیرات وسیعی که گزارش‌های عفو بین‌الملل در جو سیاسی - تبلیغاتی جهان علیه شاه و ساواک ایجاد کرده بود، این سازمان مرتب از جانب رژیم شاه مورد هتاکی و حمله قرار می‌گرفت. یک بار که گزارش مبسوط و گسترده‌ای از طرف سازمان عفو بین‌الملل

در جهان منتشر شد، مطبوعات *ایران* به دستور شاه حملات وسیعی علیه آن کردند و *عفو بین‌الملل* را به سازمانی در اختیار «کمونیست‌ها» متهم ساختند.^(۱۲)

اما واقع قضیه چنین نیست. البته باید در نظر داشت که مسئولان این سازمان دارای گرایش‌های سیاسی خاص هستند و نیت و قصد آن‌ها از این فعالیت‌ها صرفاً «رضای خدا» نیست. اما آنچه مسلم است، آن‌ها نه آنطور که قبل از انقلاب ادعا می‌شد به کمونیست‌ها و نه آن‌طور که بعد از انقلاب گفته می‌شود به صهیونیست‌ها، وابسته هستند.

به دلیل ارتباطی که مبارزان داخل و خارج کشور با *عفو بین‌الملل* برقرار کرده بودند و شناختی که پیدا شده بود، همان‌طور که اشاره کردم، ما توانستیم دربارهٔ مسائل مشابهی که برای برادران مسلمان ما در سایر کشورها رخ می‌دهد نیز اقداماتی بکنیم. یک نمونه از این موارد روش و شیوه‌های برخوردی بود که دولت *عراق* با مسلمانان آن کشور، به خصوص شیعیان اعمال می‌کرد. دولت بعثی *عراق* در *عاشورای* سال ۱۳۵۶مردمی را که بر طبق سنت‌های قدیمی، با پای پیاده از کوفه به سوی کربلا حرکت کرده بودند، به شدیدترین وجهی سرکوب کرد، جمع زیادی را قتل‌عام کرد. به دنبال آن جمعی از روحانیان جوان حوزهٔ علمیهٔ نجف را دستگیر و تیرباران کردند. اخبار دقیق و موثق این حوادث توسط آقای دکتر حسین شهرستانی، یکی از برادران مسلمان مبارز عراقی که در حال حاضر در رژیم بعثی زندانی است، تهیه و برای ما ارسال شد و ما آن‌ها را در اختیار سازمان‌های بین‌المللی از جمله *سازمان عفو بین‌الملل* قرار دادیم. در یکی از سفرهایم به نجف دکتر حسین شهرستانی را به آقای دعایی معرفی کردم و آن‌ها تا زمان پیروزی انقلاب با هم در تماس بودند. بعد از انقلاب *ایران* و آزادی از زندان دکتر حسین به *ایران* آمد. پس از سقوط *صدام* او به *عراق* برگشت و در حال حاضر وزیر نفت دولت *عراق* است.

در طی اقامت رهبر انقلاب در *نوفل‌لوشاتو*، نمایندهٔ *سازمان عفو بین‌الملل*، خانم آن بولی نیز در سر راه سفر خود به *ایران* در پاریس توقف کرد و با ایشان

دیدار نمود. با او نیز در مورد اشخاصی که باید در ایران تماس بگیرد، صحبت کردیم و اطلاعات لازم را به او دادیم. بعد از این دیدار او سفرش را به ایران ادامه داد. اما از نتیجه سفر و ملاقات‌هایش و گزارش بعدی سازمان عفو بین‌الملل اطلاعاتی به دست ما نرسید. انقلاب اسلامی به پیروزی نشسته بود و دیگر آن نوع فعالیت‌ها نه ضرورت داشت و نه فرصتی.

متن مصاحبه خانم آن برلی با رهبر انقلاب در ۱۹ آبان ۱۳۵۷ برابر ۱۰ دسامبر ۱۹۷۸، به شرح زیر است:

س ۱. هدف شما سرنگونی نظام شاهنشاهی و آزادی مردم تحت ستم ایران و استقرار حکومت اسلامی است.

الف. آیا حرکت کنونی ایران متشکل و دارای یک تشکیلاتی است؟

ب. شما چه معیارهایی را برای شایسته بودن یک تشکیلات مقرر می‌فرمائید؟

ج. چه معیارهایی را مقرر می‌نمایید که نشان‌دهنده شایستگی و لیاقت گروه یا

گروه‌هایی باشد که پس از پیروزی، هدایت مردم می‌تواند به عهده آن‌ها باشد؟

ج الف. در بدترین شرایط اختناق و خفقان که بر ایران حاکم است، عملکرد

نهضت ملت ایران نشانه وجود یک روح تشکیلاتی است که توانسته است جنبش را به مرحله کنونی برساند و به موازات نزدیک شدن جنبش به مرحله پیروزی نهایی، فرم تشکیلات قطعی‌تر و اعلام خواهد شد.

ب. برخوردار از یک رهبری صد درصد مورد اعتماد و امین، داشتن شعارها

و آرمان‌هایی که کاملاً تجسم‌دهنده خواست‌های عموم مردم است. از معیارهای ضروری و اولیه است و آن شعارها در مرحله کنونی، عبارت است از سرنگونی سلطنت پهلوی و برچیده شدن نظام شاهنشاهی و استقرار حکومت اسلامی.

ج. نداشتن سوابق مشکوک و شناختن درست هویت جامعه ایرانی و آرمان‌های

اساسی آن‌ها در ابعاد مادی و معنوی، تقوی و صداقت و درستی در عمل، قدرت رهبری و اداره امور و استقامت در مبارزه در راه عقیده، از شرایط اساسی برای هدایت مردم است.

س ۲. الف: آیا در حکومت اسلامی، مارکسیست‌ها آزادی عقیده و آزادی بیان عقیده دارند؟

ب: آیا در حکومت اسلامی مارکسیست‌ها آزادی انتخاب شغل دارند؟

ج الف: در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در هرگونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خراب‌کاری را ندارند.

ب: در اسلام آزادی انتخاب شغل بر هر فردی برحسب ضوابط قانونی محفوظ است.

س ۳. از نظر اسلامی زنان تا چه حد مجازند در ساختن بنای حکومت اسلامی شرکت نمایند.

ج ۳. زنان از نظر اسلام، نقش حساسی در بنای جامعه اسلامی دارند و اسلام زن را تا حدی ارتقا می‌دهد که او بتواند مقام انسانی خود را در جامعه باز یابد و از حد شیء بودن بیرون بیاید و متناسب با چنین رشدی، می‌تواند در ساختمان حکومت اسلامی مسئولیت‌هایی را به عهده بگیرد.

۳/۲۶: تماس صلیب سرخ بین‌المللی

از جمله سازمان‌هایی که مبارزان خارج کشور در تماس دائم با آن بودند، صلیب سرخ بین‌المللی است که مرکز آن در ژنو است و صادق قطب‌زاده مرتب با آن‌ها در تماس بود. شرح این تماس‌ها در جلد دوم خاطراتم آمده است.

در پاریس ما چندین بار مجبور شدیم با دفتر مرکزی صلیب سرخ در ژنو تماس بگیریم و درخواست کمک‌های فوری کنیم. آخرین بار آن در اوایل دی‌ماه ۵۷ (۱۲ ژانویه ۷۹) بود که درگیری‌های مسلحانه خیابانی در داخل کشور ابعاد تازه‌ای پیدا کرده بود و مجروحان بیمارستان‌ها با کمبود شدید کمک‌های اولیه، از جمله خون و وسائل انتقال خون مواجه شده بودند. دکتر عباس شیانی از تهران با ما تماس گرفت و تلفنی گزارش داد که تعداد مجروحان بسیار زیاد است. مردم خون می‌دهند اما کیسه‌های پلاستیکی مخصوص خون به اندازه کافی در اختیار

نیست. من بلافاصله با مسئول دفتر صلیب سرخ بین‌المللی در ژنو مستر دگورتین، تماس گرفتم و درخواست کمک کردم و از او خواستم که کیسه‌های پلاستیکی مخصوص جمع‌آوری خون را از طریق امکاناتی که دارند در تهران، بیمارستان داریوش به آقای دکتر شبیانی تحویل دهند. آن‌ها هم بلافاصله با هواپیما کمک‌های درخواستی را به تهران فرستادند.

۲۷. سفر به انگلیس

پس از بازگشت *راسل* کر به انگلیس، در اواسط آذرماه ۵۷، برادران مسلمان مقیم لندن برنامه گسترده‌ای برای معرفی انقلاب اسلامی ایران تدارک دیدند. این برنامه در دو بخش عمده شامل یک سخنرانی عمومی به فارسی در مسجد امام باره برای فارسی‌زبانان و دیگری سخنرانی به زبان انگلیسی در مورد جنبش اسلامی ایران، در سالن یکی از مراکز بزرگ و معروف لندن تنظیم شده بود. در برنامه اخیر آقای *راسل* کر نیز دعوت شده بود. مسئولان برنامه از من دعوت کرده بودند که در هر دو برنامه سخنران اصلی باشم.

پیش از آن نیز برادران مسلمان مقیم آمریکا و مسئولان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، خبر داده بودند که چند برنامه رادیو تلویزیونی برای مصاحبه و مناظره درباره ایران ترتیب داده‌اند و از من خواسته بودند که در صورت امکان در این برنامه‌ها شرکت کنم.

پس از مشورت با آیت‌الله خمینی در ۱۳ آذرماه ۵۷، جواب مثبت به آن‌ها داده شد. در ۱۴ آذرماه به لندن و سپس برای شرکت در برنامه‌های تبلیغاتی و رسیدگی به امور شخصی و خانوادگی برای مدت ۱۰ روز به آمریکا رفتم.

در روز ۸ دسامبر برابر با ۱۸ آذرماه ۵۷ مراسم بسیار باشکوهی در یکی از سالن‌های بزرگ یک مرکز دانشگاهی لندن برگزار شد. بیش از هزار نفر از ایرانیان و غیر ایرانیان در این برنامه که برادران مسلمان مقیم لندن از جمله دکتر کمال خرازی، عنایت اتحاد و... تدارک دیده بودند، شرکت داشتند. ابتدا آقای *راسل* کر، عضو

دبدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۷۳

پارلمان انگلیس مطالبی پیرامون انقلاب ایران ایراد نمود. آنگاه نویسنده طی سخنانی حدود یکساعت به تشریح ویژگی‌های انقلاب اسلامی پرداخت که مورد استقبال فراوان قرار گرفت. روز بعد در مسجد امام باره لندن که با همت برادران مسلمان آفریقایی، عمدتاً از تانزانیا، ساخته شده است حاضر شدم و برای فارسی زبانان علاقه‌مند حاضر در آن مجلس باشکوه درباره مسائل ایران و خطراتی که حرکت اسلامی را تهدید می‌کردند، صحبت کردم. برای احتراز از اطاله کلام از ذکر آن صحبت‌ها در اینجا صرف نظر می‌کنم. خوانندگان علاقه‌مند به استماع نوارهای هر دو سخنرانی ویا مراجعه به متن آن‌ها در: «مجموعه آثار جلد اول-مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها ۱۳۳۲-۱۳۵۷» ارجاع داده می‌شوند. علاوه بر این دو سخنرانی، یک یا دو مصاحبه رادیویی نیز انجام گرفت اما متن آن‌ها در دسترس نیستند.

۲۸. سفر به آمریکا

بعد از پایان برنامه‌های لندن سفر خود را به قصد واشنگتن ادامه دادم. اولین و شاید وسیع‌ترین و مهم‌ترین برنامه، شرکت در یک مصاحبه تلویزیونی سرتاسری آمریکا با PBS بود. برای هماهنگ کردن فعالیت‌ها و همچنین بهره‌مند شدن از نظرات برادران فعال در حوزه واشنگتن و سایر ایالات آمریکا، در جلسه‌ای با حضور آنان، محور موضوعاتی که باید در مصاحبه مطرح شود، مورد بحث قرار گرفت. رئوس مطالب به شرح زیر تأیید گردید:

۱. ایران برای یک تغییر اساسی در جامعه در حال انقلاب است. مردم خواستار رفتن شاه و انحلال سلطنت، آزادی، استقلال و جمهوری اسلامی هستند.

۲. انقلاب ما یک انقلاب اسلامی است.

۳. شیوه عمل ملت ایران تا به امروز به طور عمده مبارزه سیاسی بوده، نه نظامی.

۴. راهپیمایی عظیم میلیونی مردم در ۹ و ۱۰ محرم سال جاری در واقع فریاد مردم غیرقانونی بودن حکومت شاه را یک بار دیگر اعلام کرد و یک پیروزی بزرگ برای مردم بود. این تظاهرات با وجود کشتارهای قبلی، با کمال آرامش برگزار شد و مردم

رشد سیاسی خود را نشان دادند. آقای خمینی نیز به تبعیت از نظر مردم اعلام کرده است که دولت شاه غیرقانونی است و تمامی قراردادها نیز غیرقانونی است.

۵. دولت‌های پشتیبان شاه، به خصوص آمریکا باید از حمایت شاه دست بردارند. کارتر با بیان اخیر خود و اعلام پشتیبانی از شاه بار دیگر در برابر مردم ایران ایستاد و آن‌ها را علیه آمریکا دعوت به شورش کرد.

۶. اگر ادامه مبارزه سیاسی موجب سقوط شاه نشود، ملت ما به سوی جنگ مسلحانه حرکت خواهد کرد. مردم در حال تدارک هستند. آیت‌الله خمینی اجازه تدارکات را داده است.

۷. مردم آمریکا سابقه آزادیخواهی دارند. خودشان زمانی انقلاب کردند. می‌توانند از دولشان بخواهند که دست از پشتیبانی شاه بردارد. ملت ما را به حال خود واگذارد. مستشاران نظامی و امنیتی خود را باز بخواند. به حقوق ملت ما احترام بگذارد.

۸. ملت ما آزادی می‌خواهد. استقلال کشورش را می‌خواهد. می‌خواهد نظام سیاسی دلخواهش را آزادانه انتخاب کند. خواستار استقرار حکومت جمهوری اسلامی است.

۹. ما تمام مردم آزاده و آزادیخواه جهان را به پشتیبانی از این جنبش دعوت می‌کنیم.

قرار شد این‌ها محورهای اصلی در تمامی مصاحبه‌های رادیویی و تلویزیونی باشد. اما معلوم بود که فرصت طرح همه آن‌ها را نخواهیم داشت. به هر حال مصاحبه تلویزیونی با PBS در ۱۳ دسامبر (۲۳ آذرماه ۵۷) در مرکز این تلویزیون در واشنگتن برگزار و منتشر شد و همانطور که قول داده بودند و شرط شرکت این نویسنده نیز بود به طور زنده بدون هیچگونه دخل و تصرفی از شبکه پخش شد.

ابتدا گفته بودند که در این برنامه علاوه بر اداره‌کننده، هنری کیسینجر وزیر امور خارجه سابق آمریکا شرکت خواهد داشت. اما پس از حضور در محل معلوم شد که وی به دلیل گرفتاری عذر خواسته و همکار و معاونش آقای جوزف

سیسکو Josef Sisco به جای او شرکت می‌کند. سیسکو معاون کیسینجر در وزارت امور خارجه آمریکا بود و در مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل نقش فعالی داشت. علاوه بر وی، شخص دیگری به نام دکتر ماروین زونیس Marvin Zonis در برنامه شرکت داشت. وی استاد دانشگاه شیکاگو است و مطالعاتی درباره ایران کرده و کتابی به نام «نخبگان ایران» دارد و مدت‌ها در زمان رژیم سابق در ایران بوده است. گفته می‌شود که وی گرایش و وابستگی‌هایی به صهیونیست‌ها دارد، ولی در کتابش نقش و قدرت و نفوذ روحانیان را در جامعه ایرانی بررسی کرده و نشان داده است که در ایران نفوذ روحانیان بیش از شاه است.

متن کامل این مصاحبه به زبان انگلیسی در: «مجموعه آثار - مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها به زبان انگلیسی» آمده است. سردبیر این تلویزیون بعد از انجام مصاحبه ما را به شام دعوت کرد. هم چنین گفت که مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه به نام هنری پرشت مایل است با شما دیدار کند. من موافقت کردم و بعد از شام با او گفتگویی کردم که در پیوست‌ها آمده است.

در این سفر علاوه بر فعالیت‌های یاد شده در بالا در یک مصاحبه رادیویی سرتاسری نیز شرکت کردم که سؤالات عمدتاً درباره حرکت مسلمانان ایران، آرمان‌ها و درخواست‌های ملت ایران بود. این مصاحبه از ۲۴۰ فرستنده رادیویی همزمان در سرتاسر آمریکا و کانادا پخش شد. پس از انجام مصاحبه‌ها به هیوستن برای دیدار خانواده رفتم.

در این سفر همچنین عده‌ای از ایرانیان فعال در جنبش ضد استبداد سلطنتی در آمریکا، از جمله آقای رضا براهنی، که با نوشتن کتاب «پادشاهان آدم‌خوار» به انگلیسی، معروف شده بود، به دیدن آمدند. آقای دکتر رضا براهنی ضمن تأیید فعالیت‌های ما و تجلیل از آیت‌الله خمینی، نامه‌ای را که خطاب به من نوشته بود، همراه با نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی، به من داد. هر دو نامه در فصل اول، بخش چهارم، پیوست‌های ۱۹ و ۲۰ آمده است.

پس از مراجعت از سفر، که حدود دو هفته به طول انجامید، گزارش کامل سفر و مذاکرات را به رهبر انقلاب دادم.

پیوست‌ها، یادداشت‌ها و مآخذ فصل سوم

۱. در حال حاضر ریچارد فالک استاد دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا و نماینده ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در بررسی جنایات دولت اسرائیل درغزه است.
۲. یکی از کتاب‌های معروف میشل کلیرا به نام «جنگ بی‌پایان - آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر»، قبل از انقلاب با همکاری جمعی از فعالان اسلامی خارج از کشور به فارسی برگردان کردم که در سه جلد چاپ و منتشر شد.
۳. منظور تشییع جنازه دکتر نجات‌اللهی است که طی آن ارتش به مردم حمله کرد و موجب کشتار جدیدی شد.
۴. یادداشت لیلیتال در پشت کتاب اهدائی‌اش به آیت‌الله خمینی

To the Ayatollah Khomeini:
With respect and admiration
from an American of the Jewish faith:
Alfred S. Rubenstein
May 25, 1979

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۷۷

نامه نمایندگی ایران در سازمان ملل و ارسال کتاب هدایی لیلیتال

تاریخ ۵۸/۴/۱۷

شماره ۱۰۴-۴/۹۹۸

پیوست *کتاب در مورد یهودی*

۵۸/۳/۲۱
شعبه خاتمه وزیر امور خارجه
۱۱ ۱۲ ۱
۱۰ ۹ ۸ ۳
۷ ۶ ۵ ۴

نمایندگی دائم

جمهوری اسلامی ایران
در سازمان ملل متحد

جناب آقای ابراهیم یزدی - وزیر امور خارجه

آقای Alfred M. Lillienthal مورخ و نویسنده امریکائی که تالیفات متعددی درباره خاورمیانه و مسئله اعراب و اسرائیل دارد و در محافل سازمان ملل متحد نیز شناخته میباشد یک جلد از آخرین کتاب خود را زیر عنوان THE ZIONIST CONNECTION

به رهبر انقلاب ایران تقدیم نموده که جوقاً "ارسال میگردد".
نامبرده که خود یهودی میباشد در این کتاب تحلیل عمیقی از صهیونیسم و اینکه چگونه سیاست خارجی و وسایل ارتباط جمعی امریکا را در جهت تحقق هدفهای توسعه طلبانه و تجاوزکارانه اسرائیل بکار انداخته و حقوق مردم فلسطین و اعراب را بخاطر مداوم نقش و پایمال نموده عرشه میکند.

کاردار موقت
جمال شهبانسی
جمال شهبانسی

۵۸/۵/۱۵
۵۸/۳/۲۱
شعبه خاتمه
۱۱ ۱۲ ۱
۱۰ ۹ ۸ ۳
۷ ۶ ۵ ۴

کتاب در مورد یهودی
ارسال

کتاب در مورد یهودی

۵. نامه دکتر چمران به دکتر یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم

دوست و سرور ارجمندم دکتر ابراهیم یزدی

سلام گرم مرا بپذیرید. امیدوارم که در کارهای خیر خود بیش از پیش موفق باشید. به خصوص در این شرایط بحرانی، در کنار مرجع بزرگ شیعیان...

هنگامی که صادق اینجا بود، صحبت از وضع امن آن منطقه شد، به خصوص خطرات زیادی که متوجه مرجع می‌باشد، ما را سخت نگران کرده است. با صادق قرار گذاشتیم که من چند نفر از جنگندگان مؤمن امل را که دارای تجربه امنی و مواظبت باشند، برای شما بفرستم که بدون اطلاع آقا فقط با علم شما و دکتر صادق، در اطراف اتاق مردم را تحت نظر داشته باشند و مواظبت کنند. دو نفر از بهترین جوانان را که کاری نداشتند، برای شما فعلاً می‌فرستم - حامل نامه یاسین علوی، مسئول ما در تل زعتر بود و جنگنده خوبی است و از نظر امنی کتجکاو، زرنگ، مؤمن و... و دیگری که بهتر از این است، به نام عقل حمیه که تجربه خوبی است و جنگ‌های زیادی کرده و قهرمانی‌ها و از نظر امنی بسیار ورزیده و بز، و هر دو مؤمن و نمازخوان... و از نظر سیاسی وارد و لبنانی‌ها را می‌شناسند - به همین دلیل در برخورد با لبنانی‌ها قادرند بگویند که چطور آدم‌هایی هستند و به نظر من برای آن‌ها سه نوع اهمیت می‌توان قائل شد: ۱. از نظر امنی، ۲. از نظر شرح مواقف و مواضع امل به ایرانی‌ها و اطرافیان و ۳. شناخت حزبی‌ها و لبنانی‌های ناباب و طرد آن‌ها.

و به هر حال صحبت با صادق درباره این بود که وسیله کوچکی برای دفاع به طور سری نزد اینها بگذاریم و شاید عدد آن‌ها را به پنج نیز برسانیم - و البته این بستگی به نظر و تصمیم شما دارد - برای ما جوانان آماده زیاند. از نظر غذا و خوراک و خواب انشاءالله شما وضع را برای آن‌ها مرتب می‌کنید. پول بلیت هواپیما را رفت و بازگشت من می‌دهم. درباره ما - وضع ما خوب نیست، وضع آقای صدر غیر معلوم، همه حرف‌ها و شایعه‌ها بی‌اساس ناراحتی‌ها رو به ازدیاد، و خطر انفجار موجود، و ما مثل مهره شطرنج مات شده در صحنه معرکه...

اخیراً احزاب چپ و سازمان‌های فلسطینی و حتی چپی‌های فتح شروع به حمله و دشنام و اتهام به امل و به آقای صدر و به من کرده‌اند (البته به طور سری) همه روزه شایعات کثیفی منتشر می‌کنند (مثلاً روی دیوار صور نوشتند: «صدر پول‌ها را بالا کشید و گریخت» و بعد آرام آرام مشاهده می‌شود که نقشه تهدید و تطمیع و قتل بعضی از افراد را می‌کشند

- خبرهای زیادی به من رسیده که این احزاب درصدد قتل من هستند و نقشه می‌کشند که مرا به دام بیندازند- و برای این کار اتهامات عجیبی به سرعت شیوع یافته است که بیشتر از این قبیل است که «دکتر مصطفی جاسوس اسرائیل است - و یا با سعد حداد همکاری دارد - چرا مسئولان همه سازمان‌های صدر ایرانی هستند؟ و اتهامات زیاد دیگر...» درباره آیت‌الله خمینی و انقلاب ایران نیز باید بگویم که همه عرب‌ها و همه سازمان‌های چپی و فلسطینی از انقلاب ایران وحشت دارند و در بین مردم عادی آن‌ها می‌شنویم که به خمینی و انقلاب ایران فحش می‌دهند.

عده‌ای معتقدند که الجزایر و سوریه و مقاومت فلسطین با قذافی هم‌داستان‌اند و خطف آقای صدر با علم و همکاری همه آن‌هاست، همه آن‌ها از پیروزی انقلاب ایران می‌ترسند و می‌دانند که آقای صدر محرک فعال شیعیان در کشورهای عربی است و با پیروزی خمینی، پیروزی شیعیان در کشورهای عربی نیز حتمی است، به این علت ترجیح می‌دهند که صدر نباشد و انقلاب ایران به کشورهای عربی سرایت نکند و اگر بتوانند، صدر را تصفیه خواهند کرد تا از خطراتش در آینده آسوده شوند و این امر خیلی باعث نگرانی شدید است.

درباره خودمان - باز هم تکرار می‌کنم - باید زودتر جنبید، ایجاد سازمان و ایجاد ارتباطات و تعلیمات... ضروری است و همان طور که می‌دانید، این امکانات در اینجا به وجود آمده است ولی باید و بهتر است که با اصول سازمانی و صحیح پیش برویم، محاسبه کنیم، برنامه‌ریزی کنیم و از امکانات استفاده نماییم و وظیفه خود را بهتر ادا کنیم. به هر حال در این باره منتظر افکار و آرا و فعالیت‌های سازنده شما هستیم.

برادرم مهدی به اینجا آمده بود، وضع ما را دید، به ایران رفت، و بعد اخیراً، آقای سجادی از طرف دکتر سبحانی حدود صد هزار تومان پول آورد که بین مستشفی زهرا (دکتر علی) و مؤسسه ما در صور تقسیم شود. پول همه‌اش فعلاً نزد دکتر علی است و باید بگویم که این عمل آن‌ها بسیار قابل ستایش و احترام است- من برای او شخصاً خواهم نوشت- شما نیز سرور و تشکر بیش از حد ما را به آن‌ها ابلاغ کنید و می‌دانید که پول آن چندان مهم نیست. بسیار مهم‌تر از آن، احساس مسئولیت آن‌ها و محبت و تفکر آن‌ها درباره ناراحتی‌های ماست و من امیدوارم که شما هم بین دوستان داخل و خارج ایجاد همفکری و همکاری بیشتری بنمایید که واقعاً ضروری است. در خاتمه موفقیت و سلامتی شما را بیش از پیش آرزو می‌کنم؛ از قول من به همه دوستان، به خصوص آقا و احمدآقا و دوستان دیگر سلام برسانید. ارادتمند شما- مصطفی.

آقای ناطق نوری و آقای معزی اینجا آمدند و متأسفانه مرا پیدا نکردند، ولی نزد دکتر علی آمدند و مقداری پول برای مستشفی به او دادند و بعد مبلغ صد هزار تومان نیز برای مؤسسه نزد آقای دکتر شیخ صادقی! گذاشته‌اند. من خیلی تعجب کردم. زیرا می‌دانید که صادقی در گروه محمد صالح و... ضد ماست، گرچه در ظاهر به ما محبت و احترام می‌کند، ولی در حقیقت روابط او با ما چندان خوب نیست و تعجب این که دکتر صادقی این‌ها را بر زده و اینها به او اطمینان کرده‌اند...

اینها اکنون به پاریس برای زیارت آیت‌الله خمینی آمده‌اند. می‌خواهم شما آن‌ها را ببینید و با آن‌ها صحبت کنید و آن‌ها را روشن نمایید. ضروری است.»

۶. نامهٔ دکتر چمران به آیت‌الله خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

مرجع عالیقدر شیعیان جهان، حضرت امام خمینی

احساس افتخار می‌کنم که بی‌پرده و بلاواسطه احساس قلبی خود را با مرجع بزرگوار شیعیان در میان می‌گذارم. انقلاب مقدس ایران به رهبری آن مرجع عالیقدر، آخرین مراحل تکاملی خود را می‌پیماید، وحشی‌گری و خودخواهی و خونخواری و ظلم و ستم شاه و دست نشاندهانش به حد اعلای خود رسیده است، باز هم دست بردار نباشد، و همه کشور را تیول خود بداند و همه مردم را برده بشمارد، و دست چنگیز و هلاکو را نیز در ظلم و ستم از پشت ببندد. و از طرف دیگر در تاریخ عالم کمتر دیده شده که ملتی این چنین یکپارچه، با دست خالی، در مقابل تانک‌ها و مسلسل‌های شاه سینه سپر کند و مشتاقانه مرگ افتخارآمیز را بر زندگی ننگین ترجیح دهد، و فریاد مرگ بر شاهش در زمین و آسمان طنین‌انداز شود، و زن و مرد و کوچک و بزرگ با یک شعار واحد، و در یک کلمه قاطع، خواستار سرنگونی رژیم شوند.

مسئلاً تا یزید پیدا نشود، ارزش حسین(ع) ظاهر نمی‌شود، تا ظلم و فساد و جنایت دستگاه پهلوی بروز نکند، پایداری و فداکاری و حق‌طلبی مردم و قدرت و شجاعت و درایت رهبری آن روشن نمی‌گردد.

قیام حق‌طلبانهٔ مردم ایران برای سرنگونی رژیم آنقدر شجاعانه و فداکارانه است که دنیا را به تعجب انداخته و پایداری و بلندنظری و ایمان و صبر و فداکاری رهبر این مبارزات همه را خیره کرده و دوست و دشمن را وادار به احترام نموده است.

روزگاری بود که شیعیان را توهین می‌کردند، خوار می‌شمردند، رافضی و کافر می‌دانستند، دست نشانده شاه و جاسوس اسرائیل می‌خواندند، و از هیچ اهانتی فروگذار نمی‌کردند، ولی اوج مبارزات خونین شیعیان ایران به رهبری آن مرجع بزرگ همه موازین و مقایس را عوض کرده است، حقانیت شیعه را به همه ثابت نموده، و برای همه شیعیان جهان، حتی در دورترین نقطه، ایجاد احترام و غرور و افتخار کرده است.

روزگاری بود که مارکسیست‌ها انقلابیون جهان به شمار می‌رفتند، و هر جوان دل سوخته‌ای برای مبارزه علیه استثمار و استعمار اجباراً به کتب مارکسیسم پناه می‌برد، اسلام افیون اجتماع به شمار می‌رفت، روحانیون مرتجع به حساب می‌آمدند و حتی یک جوان مسلمان از ابراز عقیده خود وحشت می‌کرد، و صحنه تبلیغاتی و روشنفکری و انقلابی دنیا یکپارچه در دست مارکسیست‌ها و چپی‌ها بود و هر مؤمن مبارزی را، بدون این که از فداکاری و جانبازی او ذکری به میان آید، به جرم ایمانش به خدا می‌کوبیدند و به همه بدی‌ها متهم می‌کردند.

اما به یمن انقلاب عظیم و پرافتخار مسلمانان ایران و به برکت رهبری بی‌نظیر آن مرجع بزرگ، همه ارزش‌ها و ازگون‌شد، و همه مخالفین از شرق و غرب و حتی ملحدین در برابر عظمت این انقلاب اجباراً تعظیم کردند.

در حال حاضر، نه تنها کاخ ظلم و فساد پهلوی در ایران فرو می‌ریزد، بلکه پایه‌های همه نظام‌های فاسد و ارتجاعی منطقه نیز می‌لرزد، و حتی نظام‌های به ظاهر انقلابی و پیشرو نیز از پیروزی انقلاب اسلامی ایران وحشت دارند، زیرا در صورت پیروزی چنین انقلابی جانی از اعراب برای آن‌ها باقی نمی‌ماند.

به هر حال افتخار می‌کنم که در عصر جدید نیز، به پیروی از مکتب حسین، پرچم خونین شهادت به دست شیعیان علی به همه جهانیان نموده می‌شود.

در حال حاضر احساس می‌کنم که هر مسلمان حقیقی با افتخار می‌تواند در برابر یک مارکسیست بایستد و از ایدئولوژی انقلابی خود دفاع کند، و بالاخص یک شیعه مفتخر است که عمق انقلابی مکتب او و صلاحیت و اصالت رهبری‌اش بر همه ثابت شده است.

شیعیان لبنان پس از سال‌ها بدبختی و ذلت و توسری‌خوری به همت و رهبری آقای صدر به خود آمدند و متحد شدند و برای کسب حقوق پایمال شده خود قیام کردند و موجودیت خود را به همه قبولانندند و برای اولین بار عقده حقارت را که بر نفوس همه شیعیان سیطره داشت، شکستند و نهضتی اسلامی بر اساس افکار انقلابی شیعه به وجود آوردند.

این نهضت به سرعت اوج گرفت، و نیروهای موجود در منطقه، احزاب چپ و احزاب راست همه به وحشت افتادند و هر دو طرف در کوبیدن این نهضت حقیقی اسلامی متحد شدند، و در خلال سه سال گذشته ضربه‌های سختی بر این نهضت زدند، و جنایات ناگفتنی از قتل و دمار و تهمت و افترا بر شیعیان وارد آوردند که وجدان هر آدم با انصافی را به درد می‌آورد.

من می‌دیدم که هر سازمان یا حزبی از پشتیبانی کشوری بزرگ (عربی و غیرعربی) برخوردار است، پول و اسلحه و امکانات دریافت می‌کند، و از پشتیبانی سیاسی آن کشورها استفاده می‌نماید، جز شیعه که در عالم هیچ پناهمگاهی ندارد، و دو قدرت بزرگ جهانی و همه نظام‌های موجود عربی با این نهضت اسلامی شیعی مخالفند و در نابودی یا تضعیف آن با هم همکاری می‌کنند. طبیعتاً هر شیعه دلسوخته و رنج‌دیده لبنان چشم امید به سوی ایران، تنها کشور شیعه جهان، می‌دوخت، و انتظار کمک داشت اما رژیم ظالم و فاسد شاه بیش از هر جناح دیگری از نهضت شیعیان لبنان وحشت داشت و در کوبیدن آن می‌کوشید، و از هیچ جنایتی علیه شیعیان فروگذار نمی‌کرد.

اکنون که به قدرت ایمان و اراده آهنین آن مرجع و فداکاری بی‌نظیر ملت ایران، رژیم شاه در آستانه سقوط رسیده است، شیعیان لبنان آن‌چنان احساس غرور و شادی می‌کنند که حدی بر آن متصور نیست. شاید هر آزادی‌خواهی و به خصوص هر مسلمان واقعی در هر نقطه از جهان از سقوط این نظام فاسد شاه احساس لذت کند، اما یک شیعه مصیبت‌زده و جنگ دیده لبنانی بیش از هر کس دیگری با نهضت انقلابی ایران احساس همبستگی می‌کند، و با روح خود و قلب خود و همه وجود خود ارزش این انقلاب مقدس را درک می‌نماید، و پیروزی هر چه زودتر آن را آرزو می‌کند. اکثر جوانان شیعه شب و روز خود را با فکر انقلاب ایران و ذکر خمینی رهبر عالیقدرش به سر می‌آورند، قلبشان از شوق می‌پتد، و روحشان به خاطر همکاری و حتی شهادت در راه این انقلاب به پرواز در می‌آید. جوانان مؤمنی که مدت سه سال، به جرم داشتن ایدئولوژی اسلامی از طرف چپ و راست به سختی کوبیده شده‌اند، و ناله دردمندشان در میان طوفان اتهامات دروغ و تبلیغات زهرآگین و دشمنی‌ها و حقه‌ها و کینه‌ها محو شده است، اکنون در سایه انقلاب امیدبخش ایران نفسی به راحتی می‌کشند، و عقده‌های دل دردمند خود را با کمک این انقلاب باز می‌کنند.

دبدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۸۳

عده زیادی از جوانان مؤمن و جانباز «امل» که فداکاری و ثبات خود را در جنگ‌های فراوان در مدت سه سال در محورهای مختلفه در مقابل اسرائیل و کتائب نشان داده‌اند و در این راه شهدای فراوانی نیز تقدیم کرده‌اند، اکنون مشتاقانه آرزو می‌کنند که به صفوف مجاهدین ایران بپیوندند، و در راه این انقلاب مقدس به افتخار شهادت نائل آیند.

متأسفانه شیعیان لبنان که روزگاری با غرور زنجیرهای اسارت را پاره می‌کردند، همه دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها را در راه هدف خود تحمل می‌نمودند و شهادت را با آغوش باز استقبال می‌کردند، اکنون احساس می‌کنند که یتیم شده‌اند، کسی که به آن‌ها فکر و عقیده و افتخار و قدرت داده بود به خدع و حيله رבוده شده است. مثل کشتی شکسته‌ای در میان طوفان... که به گرداب بلا بیفتند و ناگاه کشتیبان نیز مفقود گردد....

در هفته پیش یکی از جنگندگان امل، که در اثر سقوط خمپاره کتائبی در شیب مجروح شده بود، در بیمارستان زهرا زیر عمل جراحی بیهوش شده بود تا قطعه‌های آهن را از بدنش خارج کنند، در حالت اغماء فریاد می‌زد: «خدایا، جان مرا بگیر و امام صدر را برگردان، من می‌خواهم بمیرم...» و همه مردم از شدت تأثر گریه می‌کردند... این فریاد استغاثه از قلوب کثیری از جوانان «امل» و شیعیان برمی‌خیزد و راستی که دردانگیز و ناراحت‌کننده است.

اهتمام آن مرجع بزرگ برای آزادی آقای صدر، همانطور که انتظار می‌رفت، بیش از پیش مؤثر افتاده است، اگر از تأثیر بزرگ آن بر قذافی و نظام‌های دیگر عربی بگذریم، شیعیان لبنان بار دیگر احساس می‌کنند که تنها پشتیبان واقعی آن‌ها و دوست‌دار حقیقی آن‌ها، و شریک درد و رنج آن‌ها... باز هم شیعیان ایران و رهبر آن می‌باشد. و راستی چه تأثیر نیکوئی، و چه علاقه شدید معنوی و روحی و تاریخی بر آن مترتب است.


من خود غمزده و دل‌شکسته‌ام، ولی مجبورم که در خلاء موجود، جوانان مؤمنی را که کم و بیش به خط ما در حرکت‌اند، و با حرکت ما و رسالت ما آشنا شده‌اند، و اکنون یتیم و دل‌شکسته‌اند، دل‌داری و امید بدهم و چقدر سخت است که دل‌شکسته دردمندی بخواهد به دیگران روح امید بدهد... ولی بزرگترین امید و آرزوی من در این روزهای سخت، که مرا به پا داشته و قوی کرده است، اوج انقلابی ملت ایران به رهبری آن مرجع بزرگ و احساس آزادی و نجات ایران از سیطره شوم استعمار و استبداد و نابودی ابدی رژیم سیاه شاه است، که بزرگترین نقطه عطف تاریخ ایران به شمار می‌رود، و در سایه این پیروزی و

نجات، چه ساده می توان نظام های فاسد موجود را سرنگون کرد، و حتی اسرائیل را به زیالهدان تاریخ فرستاد.

به این امید نفس می کشم، و به این امید زنده ام، و آرزو می کنم که روزی همراه با جنگندگان «امل» در راه این هدف مقدس به شرف شهادت نائل آیم.

از خدای بزرگ می طلبم که همه ما را هدایت کند و امکان دهد که در راهش پروانه وار بسوزیم و قربانی شویم و این قربانی شدن را حیات واقعی بدانیم... و همچنین از خدای بزرگ می طلبم که آن مرجع عزیز را در این روزهای بحران و سخت به سلامت بدارد، و ملت رنج دیده و بلازده ایران را در راه کمال توان بخشد و پیروز کند. دوستدار کوچک شما مصطفی چمران

۷. نامه مولانا ابوالاعلی المودودی به آیت الله خمینی



ابوالاعلی المودودی

- ۲ -

الرقم
التاریخ
المرغبات

الأولاد نعمة . وحب ان نظام فيه دولة ترفع كلمة الله وتطبق الاسلام وتشر الحق وتضع الباطل وتجعل اهلهم يعيشون في جو من السعادة والطهارة والرخاء مستظلين بظلال الاسلام .

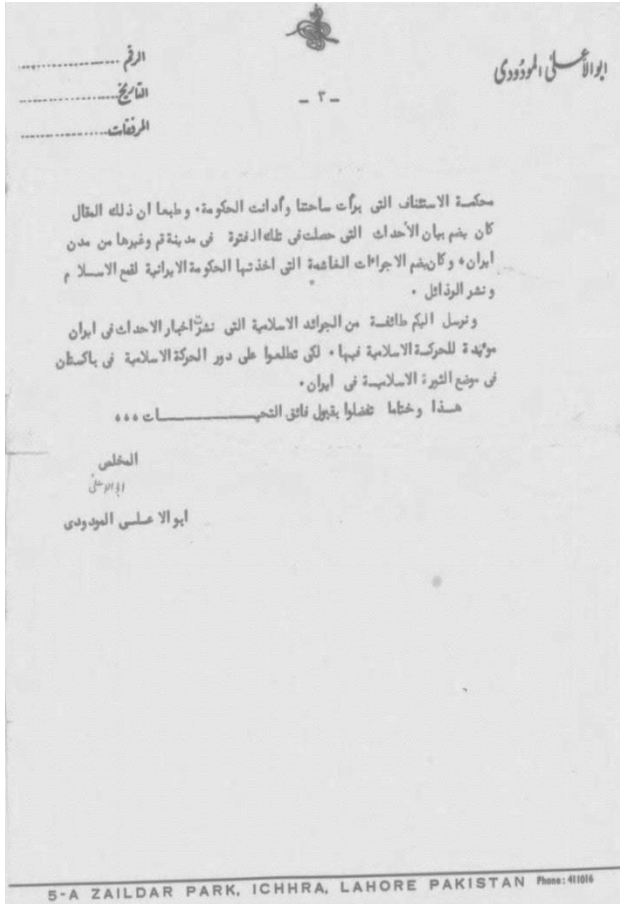
ونهي* ساحتكم ويلاكم وجميع المجاهدين في هذا الميدان بهيئذا الجهاد العظيم الذي قمتموه في ايران . كما نتميزكم في جميع الاغوة الكرام الذين نالوا الشهادة في هذا السبيل ، ونتمنى على ارحامهم ، وتدعو الله سبحانه وتعالى ان يتقبل جهادكم ويجزيكم من عنده اجرا كبيرا .

وختاما جدير بنا ان نطلبكم على ان اخوانكم في باكستان يعيشون محكم ومع جهادكم يتكلمون وما تتكلمون ويخرجون ما يخرجون . وان جرائد الحركة الاسلامية في باكستان تركز على تأييد حركتكم الاسلامية وتشجب ما يقترن بالنظام من جرائم بغيضة ومجازر رهيبة واجرايات فاشية . وخاصة جريمة جسامات اليومية المناطقة بلسان الجماعة الاسلامية وضعت كل ثقلها في ميزان حركتكم . وهي بلبان اهتمامها بنشر الاخبار عن ايران مستمرة في كتابة الانتقادات والتعليقات المؤيدة للحركة .

وبالغنامية أحب ان اذكركم ان سيطرة (ترجمان القرآن) الشهيرة التي انا اعرف عليها سبق ان نشرت مقالا عنوانه : * الصراع بين الاسلام والادبانية نسي ايران * في شهر اكتوبر عام ۱۹۶۳ م . وبعد صدور المظلة احتجت السفارة الإيرانية في باكستان على ذلك المقال واعتبرته محاولة لاساءة العلاقات بين باكستان و ايران . ثم اوقفت حكومة باكستان آنذاك المظلة لستة اشهر واخذت القتال سببا من اسباب حل الجماعة الاسلامية ومصادرة اموالها وبيع قادتها - وكتبتهم - في السجن . وهكذا بقينا في السجن شهورا الى ان رجعنا هذه القضية الى

5-A ZAILDAR PARK, ICHHRA, LAHORE PAKISTAN Phone: 41104

دیدار نمایندگان سایر دولتها، گروهها... □ ۵۸۵



۸. برگردان نامه مولانا المددودی به فارسی

شماره ۶۲۳- تاریخ ۱۳۹۹/۱/۱۰ ه . ق

حضرت آیت الله روح الله خمینی المحترم

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ۱۹۸۷/۱۲/۹ م

و اما بعد

صحت و عافیت شما را از درگاه باری تعالی مسئلت می نمایم و از او می طلبم که شما را بر

آنچه مورد علاقه و رضای اوست، موفق بدارد.

ما اخبار شما را لحظه به لحظه دنبال می‌کنیم و آنچه در کشور برادر ایران می‌گذرد و جانبازی‌های صدها نفر از مسلمانان بی‌گناه که چیزی جز نجات از نظام ظلم و ستم و جور و قانون کفر و الحاد و برپا داشتن نظام اسلامی قائم بر عدل و قسط نمی‌خواهند، مطلع هستیم و این (خواست‌ها) هدف کلیه امت اسلامی است که به خاطر تحقق آن‌ها قیام کرده و در راه ابراز وجود آن‌ها بذل جان و مال می‌نماید.

بنابراین ما به طور مستمر شما را در جهادی که پرچمدار آن در ایران هستید، تأیید می‌نماییم و تمامی اهتمام و سعی خود را مصروف بر انتشار اخبار و گفته‌ها و هر آنچه از حوادث اتفاق می‌افتند، در روزنامه‌های یومیه و هفتگی و ماهیانه خود می‌نماییم.

دوست داریم که مراتب انزجار شدید و تألم عمیق خود را نسبت به آنچه در ایران، از ستمکاری‌ها، قتل و خونریزی مسلمین و تعرض به بانوان و اهانت به اماکن مقدسه و خرابی اموال مسلمین و دستگیری و زندانی ساختن و عذاب مجاهدین ابراز داریم. ما تمامی این اعمال را محکوم می‌سازیم و شما را در مطالبه حکام ظلم و جور به طرد ظلم و دعوت آن‌ها به خضوع در برابر خواست‌های مسلمین و تسلیم امور به کسانی که به حکم خدا و رسول ولایت دارند و نمونه‌های صحیحی برای مسلمین هستند، تأیید می‌نماییم.

ایران، کشوری است اسلامی و لازم است که به ظلم در آن پایان داده شود و نظامی که به غیر آنچه خدا فرو فرستاده است حکم می‌کند، از بین برود و طاغوتی که کرامت انسانی را به هدر می‌دهد و رعایت احترام مؤمنین را نمی‌نماید، قلع و قمع گردد و لازم است که در این کشور دولتی روی کار بیاید که کلمه خدا را بلندمرتبه سازد و اسلام را به اجرا گذارد، حق را منتشر سازد، باطل را ریشه‌کن کند و زندگی اهل آن جا را در جوی از سعادت و پاکی و آرامش، در پناه پرچم اسلام تأمین سازد.

ما به حضرت شما و دوستان تان و تمامی مجاهدین که به خاطر این جهاد عظیمی که در ایران به پا شده است، در میدان هستید، تهنیت می‌گوییم. همچنان که تسلیت می‌گوییم به شما کلیه برادرانی را که در این راه به سعادت شهادت نائل شده‌اند. به ارواح آنان درود می‌فرستیم و از خداوند سبحانه تعالی می‌خواهیم که جهاد شما را قبول فرماید و از نزد خود به شما پاداش بزرگی عطا فرماید.

در پایان سزاوار است که به شما اطلاع دهیم که برادران شما در پاکستان با زندگی شما و جهاد شما همراه هستند از آنچه شما را متألم سازد ناراحت می‌شوند و هر آنچه شما را

خوشحال کند، خوشحالشان می‌سازد. جراید حرکت اسلامی پاکستان کوشش خود را در تأیید حرکت شما و محکوم ساختن اعمال ستمکارانه و هولناک رژیم متمرکز ساخته‌اند و خصوصاً روزنامه «جسارت یومیه» ارگان جماعت اسلامی تمامی هم‌خود را در جهت حرکت شما متمرکز و هماهنگ ساخته است. در این فرصت کوشش مستمر خود را در نشر اخبار ایران در سرمقالات و تحلیل‌های تأییدی حرکت اسلامی مصروف می‌دارد.

به این مناسبت دوست دارم به جنابعالی خاطر نشان سازم که مجله ماهیانه «ترجمان القرآن» که زیر نظر اینجانب منتشر می‌شود مقاله‌ای تحت عنوان «درگیری میان اسلام و الحاد در ایران» در شماره ماه اکتبر ۱۹۶۳ منتشر ساخت. بعد از انتشار مجله، سفارت ایران در پاکستان به آن مقاله اعتراض کرد و آن را کوششی برای برهم زدن مناسبات ایران و پاکستان قلمداد نمود و سپس دولت پاکستان مجله را به بهانه آن مقاله برای مدت شش ماه توقیف کرد، جماعت اسلامی را منحل و اموالش را مصادره و رهبران آن، از جمله این جانب را دستگیر نمود. بدین ترتیب ماه‌ها در زندان بودیم تا سرانجام دادگاه استیناف حکم برائت ما و محکومیت حکومت را صادر کرد. طبیعی بود که در آن مقاله حوادثی که در این مدت در قم و سایر شهرهای ایران رخ داده بود و اعمال ستمکارانه حکومت ایران در ریشه‌کن کردن اسلام و اشاعه فساد بیان شده بود.

من دسته‌ای از جرائد اسلامی که اخبار حوادث ایران و تأیید حرکت اسلامی را منتشر ساخته‌اند برای شما ارسال می‌دارم تا از موضع حرکت اسلامی پاکستان نسبت به انقلاب اسلامی ایران مطلع گردید. در پایان بر من منت گذاشته و تحیات فائقه ما را بپذیرید.

المخلص ابوالاعلی المودودی

ابوالاعلی مودودی در مهرماه سال ۵۸ در گذشت. در دوم مهرماه ۵۸ تلگراف تسلیتی به امضای دفتر امام برای معین طفیل محمد، امام جماعت اسلامی پاکستان در روزنامه‌ها به چاپ رسید (اطلاعات) ۵۸/۷/۲

۹. تلگراف جماعت اسلامی پاکستان به دکتر یزدی

رهبران جماعت اسلامی پاکستان علاوه بر ارسال نامه به آیت‌الله خمینی، طی تلگرافی به اینجانب به شرح زیر، پشتیبانی خود را از مبارزات ملت ایران اعلام داشتند:

آقای دکتر ابراهیم یزدی

۱۴ دسامبر ۱۹۷۸

جماعت اسلامی پاکستان پشتیبانی خود را از جنبش اسلامی و آزادی مردم مسلمان اعلام می‌دارد. ما با تمام وجودمان همراه با حرکت اسلامی ایران می‌باشیم. ما جنایت‌های بزرگ و اعمال وحشیانه شاه و عمالش را محکوم می‌کنیم. ما و مردم پاکستان با شما هستیم. باشد تا با یاری خدای متعال حکومت اسلامی در ایران بنیان‌گذاری گردد.

مولانا ابوالاعلیٰ المودودی، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان

معین طفیل محمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان

سید اسد گیلانی، امیر جماعت اسلامی لاهور

۱۰. پاسخ دکتر یزدی به جماعت اسلامی پاکستان

مولانا ابوالاعلیٰ المودودی، مؤسس جماعت اسلامی پاکستان، معین طفیل محمد، امیر جماعت اسلامی پاکستان و سید اسد گیلانی، امیر جماعت اسلامی لاهور

۱۵ دسامبر ۷۸ - ۲۴ آذر ۵۷

برادران مسلمان سلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته. تلگراف به موقع شما دریافت گردید. سپاسگزاری می‌نمایم. مبارزهٔ قهرمانانه ملت مسلمان ایران و حرکت انقلابی و اسلامی آنان تحت رهبری سیاسی و مذهبی رهبر عالیقدر ما امام خمینی، به موفقیت‌های شایانی در راه درهم شکستن رژیم طاغوتی شاه و پشتیبانان خارجی‌اش دست یافته است. پیروزی ما در حال حاضر از هر زمان دیگری نزدیک‌تر می‌باشد. من از خدای سبحان و تعالی می‌خواهم که مبارزه و همبستگی امت اسلام، خصوصاً ملت مسلمان و وفادار پاکستان، خوشبختی و فلاح برای همهٔ مسلمانان سراسر جهان به همراه آورد.

با تشکرات بسیار والسلام. برادر دینی شما - ابراهیم یزدی، ۲۴ آذرماه ۱۳۵۷

۱۱. نامه سوریه (برگردان آن به فارسی)

«حضرت امام اعظم آیت‌الله خمینی بعد از شنیدن خبر کمک‌خواهی شما و بعد از آن که بر ما معلوم شد که برای پیگیری جهاد و مبارزه عازم بازگشت به خاک وطن هستید و به دلیل قدردانی ما از انقلاب اسلامی که رهبری آن را به عهده گرفته‌اید و با توجه به آن که می‌خواهید به خاک وطن برگردید، ما امیدواریم پیشنهاد ذیل ما را بپذیرید. اگر حضرت‌تعالی و یاران و همراهانتان به دلیل حفظ امنیت این مسافرت علاقه‌مند باشید از هوایماهای سوری استفاده فرمایید، ما آماده‌ایم به محض اطلاع از تاریخ مسافرت و تعداد هوایماهایی

دیدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۸۹

که لازم دارید، فوراً آن‌ها را آماده ساخته، در زمان معین شده به محل تعیین شده برای آن حضرت ارسال داریم.

به امید روشن شدن تاریخ مسافرت، تعداد هواپیماها و مقصد فرستادن هواپیماها. دکتر رفعت اسد - سوریه (رفعت اسد برادر حافظ اسد و رئیس استخبارات سوریه بود)

اصل عربی نامه:

حضرة بيمام العظمى لاية الله تعالى
بعد من انتقام الراح - وبعد ذن عفا
بعزم حضرتكم عن الرجوع الى أرض الوطن لتابعة
الطيار والفضاء - وقد يرأسنا الصورة اليسرى
الرائحة التي تمسح بها - ولظروفنا طالبتنا وانتم بحيدون
عن أرض الوطن فإسنا زعمان حضرتكم ما يب
إذ كانت حضرتكم لرفيقه من أصحابنا والموافق
رؤس وضرورة لأمنية لغرض الطائرات
التي فإسنا معذور للإسكان طائرات
طفراتكم فوراً على لأن تعلم موعد الخروج وتديد
عدد الطائرات التي لكم ما لا يسهل من
جيزها وارسلها طفراتكم في الوقت الذي قدونه
والتي كانت التي زيرونه
بوجه تديد يرونه السفر والطار
والا ائنه يتارسل الطائرات
التي رفعت اسد
سري

۱۲. «مشاور سازمان ملل متحد یا مباشر کمونیسم بین‌المللی؟»

یکی از روزنامه‌های وابسته به دولت ایران در مقاله‌ای علیه این سازمان نوشت:

سازمان عفو بین‌المللی یا به عبارت روشن‌تر، مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی، پدیده خلق‌الساعه‌ای است که از کویر کمونیست روئیده و رسالتش این است که به اصطلاح سرسبزی و خرمی را برای کشورهای جهان سوم به ارمغان بیاورد. هدف اولیه این مأموریت بدان صورت که رهبران سازمان عنوان می‌کنند، رعایت نهایت بی‌طرفی در تحقیق از احوال و روزگار زندانیان به طور کلی و زندانیان سیاسی بخصوص است اما آنچه که در عمل از جانب نمایندگان این سازمان به ظهور می‌رسد و اینک مواردی مکرر از آن در سراسر جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم علنی گردیده است به نحو کاملاً صریحی با هدف‌های ظاهری که عنوان می‌کنند منافعی است. شواهد و قرائین بین‌المللی متعدد از فعالیت‌های این سازمان جای کمترین شبهه‌ای باقی نگذاشته است که سازمان عفو بین‌المللی نه ارگانی دوستدار آزادی و عدالت و نه مهربانی واقعی برای ملت‌های درحال رشد و توسعه است. زمینه محدودی که این سازمان در آن فعالیت می‌کند و منحصر کردن دامنه تحقیقات و به اصطلاح مهربانی‌ها در کشورهایی از جهان که سرسختانه با ایدئولوژی کمونیسم جنگیده‌اند و نطفه‌های وجودی آن را در جنین خفه کرده‌اند و بالاخره انصراف مطلق این سازمان از تحقیق درباره شرایط اندوه‌بار و قرون وسطایی زندانیان سیاسی در جهان کمونیسم به خوبی پرده از نیت واقعی آن برمی‌گیرد و تعلقات و وابستگی‌های سیاسی و مغرضانه آن را عیان می‌سازد.

سازمان عفو بین‌المللی که با عنوان مشاور سازمان ملل متحد در زمینه مطالعه وضع زندانیان سیاسی به یک دوره فعالیت‌های گسترده در کشورهای جهان سوم و به ویژه آن کشورها که تن از زیر پذیرش سیطره و سلطه استعمار نو و کمونیسم رها کرده‌اند آغاز کرده است خیلی زودتر از آن چه که تصور می‌رفت ماهیت غیرصمیمی و ناسالم خود را آشکار ساخت و نشان داد که از حسن‌نیت مراجع مسؤول و از سلامت و صحت اعتقادی مردم این کشورها آنچنان که رسم حق و انصاف است استفاده نمی‌کند بلکه برعکس، برخلاف تمام موازین حقوق بین‌المللی به مداخله در امور داخلی و مسائل مملکتی آنان و اشاعه و نشر اکاذیب درباره آن‌ها می‌پردازد، سازمان عفو بین‌المللی که ظاهراً عهده‌دار تحقیق درباره کم و کیف زندگی و چگونگی وضع زندانیان سیاسی در جهان است عملاً

به صورت سازمان حامی و طرفدار سرسپرده‌ترین افراد به ارتجاع بین‌المللی و کمونیسم در آمده و تمامی هم و کوشش خود را به نشر اخبار خلاف حقیقت و دفاع از کسانی مصروف می‌دارد که به استناد اسناد گویا در مقام تروریست‌های حرفه‌ای و خائنین مسلم و نوکران شناخته شده استعمار و کمونیسم فعالیت می‌کرده و اینک گرفتار عدالت شده‌اند. فعالیت‌های خرابکارانه این سازمان در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم موردی زنده از چگونگی و ماهیت استعماری و ضد انسانی این سازمان است. سوءاستفاده از آزادی عمل که در این کشورها به اعضای این سازمان جاسوسی داده شده بود. مخایره اخبار خلاف واقعیت و افشاء این خلاف‌گوئی‌ها و بالاخره اثبات موارد متعدد مداخله این سازمان در خرابکاری‌های مسلحانه و فعالیت‌های تروریستی در پاره‌ای از کشورها به خوبی پرده از واقعیت وابستگی این سازمان به کمونیسم بین‌المللی برداشت و نشان داد که واقعیت وجودی این سازمان جاسوسی نه در جهت حفظ منافع زندانیان سیاسی و هیچ زندانی دیگر و نه درباره شناخت حق و عدالت و انصاف بلکه در جهت تقویت نیروهای ضد ملی و خائنان شناخته شده در کشورهای رو به توسعه و در جهت خدمت به استعمار نو و کمونیسم بین‌المللی است. صداقت کشورهایی که به فعالیت این سازمان مجال و فرصت عمل دادند و دورویی و جاسوس مآبی سازمان عفو عمومی این ارگان جاسوسی بین‌المللی وابسته به کمونیسم یکبار دیگر برای همیشه نشان داد که حنای دشمنان در کشورهای بی‌امان دشمنان خود و جانبداران بین‌المللی آنان را می‌شناسد و دست‌های آلوده‌شان را می‌گشاید.»

۱۳. دیدار و گفتگو با هنری پرشت

پس از اجرای برنامه مصاحبه پی بی اس، مسؤول تلویزیون دعوت کرد تا شام را میهمان او باشیم. در سر میز شام غیر از نویسنده، دکتر زونیس و شخص دیگری که به نام هنری پرشت معرفی شد، حضور داشتند. بعد از شام دکتر زونیس رفت و هنری پرشت سئوالات خود را درباره وضعیت ایران مطرح کرد. او ابتدا نظر مرا درباره سیاست آمریکا در ایران جویا شد. برای او توضیح دادم که سیاست آمریکا همیشه در برابر مصالح ملت ایران قرار داشته است، به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و تحمیل شاه فراری به ملت ایران. او به ضرورت و نقش سلطنت در حفظ تمامیت ارضی ایران اشاره کرد. به او گفتم که

اطلاعات آمریکائیان از واقعیت‌های جامعه ما بسیار ابتدایی و انحرافی است. در آمریکا میلیون‌ها دلار خرج می‌شود تا مثلاً اطلاعاتی درباره بیوشیمی سوسک‌ها به دست آورند. اما در مورد شناخت مردم دنیای سوم فوق‌العاده سهل‌انگار و لابالی هستند. البته این به دلیل تکبر و از خود راضی بودنشان است. درباره نقش مذهب و ریشه‌های حرکت اسلامی در جامعه ایران بحث شد. او را بسیار بی‌اطلاع یافتیم. تعجب کردم که چگونه چنین فردی مسئول میزایران وزارت خارجه آمریکا است. مثلاً حتی نام دکتر شریعتی را هم نشنیده بود تا چه رسد به آشنایی با آثار او. آدرس مرکزی را که می‌توانست آثار ترجمه شده شریعتی و مطهری و برخی دیگر از نویسندگان اسلامی ایران به دست آورد، یادداشت کرد، تا آن‌ها را تهیه و مطالعه کند.

متن این گفتگو را که هنری پرشت به مقامات وزارت امور خارجه آمریکا گزارش کرده است و توسط دانشجویان پیرو خط امام در نشریه شماره ۱۸ صفحه ۱۵۵ منتشر شده است، عیناً در اینجا آورده می‌شود و همراه آن درباره نکاتی که در این گزارش نادرست هستند، توضیح داده می‌شود:

وزارت امور خارجه - واشنگتن، تاریخ: ۱۳ دسامبر ۱۹۷۸ - ۱۳۵۷/۹/۲۲

سری - حساس - یادداشت برای پرونده‌ها

از: هنری پرکت، امور خاور نزدیک - ایران

موضوع: گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی مشاور خمینی در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۸ در رستوران دومینیک.

من با رابرت هیرشمن از WETA و دکتر یزدی مدت کوتاهی با ماروین زونیس، به دعوت هیرشمن، شام صرف کردیم. یزدی که یک شهروند آمریکایی است عازم هوستون برای اقامت یک روزه بود. او در هوستون مشغول پژوهش در زمینه سرطان است. او خمینی را از اوائل ۱۹۶۰ می‌شناخته است. یزدی یک ایده‌آلیست خویشتن‌دار و فوق‌العاده آرام است در ضمن این که بسیار مصر می‌باشد. من معتقدم که او باهوش بوده و نسبت به خود شرافتمند است. پاراگراف‌های زیر خلاصه‌کننده نکات اصلی است که در گفتگوهای ما مورد بحث قرار گرفته‌اند.

اظهاریه رئیس جمهور در تاریخ ۱۲ دسامبر: یزدی از اظهارات رئیس جمهور اظهار تأسف کرد زیرا این اظهارات نشان‌دهنده پشتیبانی کامل از شاه و تحقیر مخالفان به ویژه

دبدار نمایندگان سایر دولت‌ها، گروه‌ها... □ ۵۹۳

خمینی بود. او یقین نداشت که آیا خمینی به انتقادات تلویحی و غیرحقیقی رئیس جمهوری واکنش نشان خواهد داد یا خیر.

خمینی دربارهٔ خشونت: یزدی گفت که به دنبال قتل‌عام هشتم دسامبر (۱۷ شهریور) ایرانیان از خمینی خواسته بودند که اجازه دهد علیه شاه دست به اسلحه برند. خمینی خودداری کرده بود. ولی به آن‌ها اجازه داده بود که به پیش‌بینی لزوم مبارزهٔ مسلحانه در یک مرحله بعدی اسلحه به دست آورند. او (یزدی - مترجم) خاطر نشان ساخت که اگر ارتش دست به سرکوبی خشونت‌آمیز بزند، خمینی ناگزیر خواهد بود از مردم بخواهد که مسلح شوند.

من از او دربارهٔ «سیل خون» که به خمینی نسبت داده شده است پرسیدم. یزدی گفت که او به یونایتد پرس گله کرده بود که خمینی چنین ندائی برای خشونت نداده است. من پرسیدم که آیا خمینی احساس مسئولیتی برای خشونت و ویرانی علیه بانک‌ها و سینماها و هتل‌ها و غیره نمی‌کند؟ یزدی گفت که خمینی چنین عملیاتی را خواستار نشده است و بعضی از آن‌ها کار ساواک بوده است. او اذعان داشت که کنترل شدید پیروانشان در ایران ممکن نیست و این که خمینی باید بعضی از مسئولیت‌ها را به خاطر ویرانی‌های انجام شده بپذیرد. [انتساب چنین سخنانی به من نادرست است. ا. ی.]. من دربارهٔ مسئولیت قتل کارمندان نظامی آمریکا پرسیدم. یزدی بار دیگر تکذیب کرده گفت: این‌ها کار خمینی نیست ولی به نوبه خود پرسید که آیا آمریکائی‌هایی که ارتش ایران را آموزش می‌دهند و مجهز می‌کنند مسئول مرگ ایرانیان بی‌گناه نیستند؟

موضع یزدی دربارهٔ خشونت این است که حکومت ایران مسؤول قتل اشخاص بی‌گناه در ایران بوده است و قیام خمینی یک قیام غیرمسلحانه‌ای است که از خشونت حکومت صدمه می‌بیند.

تظاهرات دهم و یازدهم دسامبر (تاسوعا و عاشورای سال ۵۷): من از یزدی پرسیدم که آیا گروه خمینی تظاهرات مسالمت‌آمیز را یک شکست تلقی می‌کند؟ بعضی‌ها معتقد بودند که خمینی خواستار خشونت در روز عاشورا بوده و این که او تعهد کرده که در آن روز شاه را سرنگون کند. یزدی تکذیب کرد که خمینی چنین اظهاراتی کرده باشد. او گفت: طرفداران آن‌ها در ایران این تظاهرات را ترتیب داده بودند تا به جهانیان نشان دهند آن‌ها قادرند انضباط مطلق نشان دهند و نظریات خود را به طور مسالمت‌آمیز بیان کنند. او معتقد بود که این مردم موفقیت عظیمی داشته‌اند.

یزدی گفت: مخالفان دو راه بیشتر نداشتند: یا به سوی کاخ (شاه) راهپیمائی کنند یا این که به سوی یک مقصد بی طرف، که طریقهٔ اخیر را انتخاب کردند. حکومت یک چنین حق انتخابی را نداشت اگر حکومت می‌کوشید مانع تظاهرات شود، کشتار آغاز می‌شد و ارتش نمی‌توانست به هم پیوسته باقی بماند.

من دربارهٔ سازمان خمینی در ایران پرسیدم. یزدی نخواست در این باره صحبت کند ولی به طور گذرا به «کمیتهٔ مرکزی و هیأت‌های نمایندگی و وسائل مخابرات» اشاره کرد. جمهوری اسلامی: من پرسیدم اگر پیروان خمینی به قدرت برسند سرنوشت چهره‌های مسئولی مانند دکتر یگانه که تنها نقص او این است که در حکومت شاه خدمت کرده است چه خواهد بود؟ یزدی گفت اگر چنین اشخاصی از نقطه نظرهای دیگر پاک بوده و حاضر به کار کردن برای حکومت جدید باشند مسأله‌ای در میان نخواهد بود. شخصی مانند گنجی که برای یزدی آشنا بود. نام او در فهرست اشخاصی که میلیون‌ها از ایران خارج کرده‌اند قرار داده شده است. یزدی تلویحاً گفت که همین عمل کار گنجی را ساخته است. من پرسیدم هیأت تجدیدنظر اسلامی چگونه کار خواهد کرد؟ او گفت اقتصاددانان ایران ناگزیر خواهند بود سیستم جدیدی (مثلاً کارمزد) به جای نرخ بهره تهیه کنند. او احساس اطمینان کرد که چنین چیزی می‌تواند باشد و افزود که در معامله با کشورهای خارج ایران بهره خواهد پرداخت و دریافت خواهد کرد. و اما دربارهٔ آموزش مختلط یزدی گفت اشکالی در میان نیست و آموزش مختلط امکان‌پذیر است [در این گفتگو هرگز موضوع آموزش مختلط مطرح نشد. ای.]. او تأکید کرد که مدتی طول خواهد کشید و بستگی به آموزش مجدد مردم برای ساختن یک سیستم سیاسی جدید بر اساس اصول اسلامی خواهد داشت. این سیستم مانند جامعه قبیله‌ای در عربستان سعودی نبوده و در واقع در دنیا منحصر به فرد خواهد بود.

هنگامی که شاه برود خمینی یک کابینه تعیین خواهد کرد که یک حکومت موقت و انتقالی خواهد بود تا زمانی که انتخابات یک حکومت پایدار ایجاد کند. انتخابات مطلقاً آزاد خواهد بود و این یکی از عناصر برنامهٔ خمینی است. جمهوری اسلامی همچنین از آزادی کامل نطق و مطبوعات و از جمله حق حمله به اسلام برخوردار خواهد بود. شیعیان ترسی نخواهند داشت زیرا آن‌ها می‌دانند که نیرومند هستند.

و اما روابط خارجی. جمهوری اسلامی با همه کشورها در پی پیوندهای حسنه خواهد بود ولی به آفریقای جنوبی و اسرائیل نفت نخواهد فروخت. من پرسیدم آیا ایران ممکن است برای کمک به اعراب در یک جنگ دیگر اعراب و اسرائیل سرباز به کمک اعراب بفرستد. یزدی گفت خیر و اما درباره الحاق ایران به تحریم نفت اعراب؟ یزدی گفت نمی‌دانم.

یزدی درباره کمونیست‌ها گفت که آن‌ها در ایران اهمیت سیاسی ندارند. او هم چنین تهدید به مداخله شوروی را بی‌اساس دانست. او پذیرفت که عراق عصبانی است برای آن‌که اوضاع اجتماعی و سیاسی عراق این کشور را برای همین نوع حوادث که در ایران روی می‌دهد آماده کرده است.

ما پرسیدیم که آیا هو/خواهان خمینی تماس‌هایی با حکومت‌های بیگانه مثلاً عربستان سعودی یا مصر دارند؟ او گفت ندارند. او حکومت لیبی را چنان ناقابل معرفی کرد که به درد کمک به خمینی نمی‌خورد.

نظامیان: پس از شاه نیروهای خمینی، ژنرال‌های ارشد را اگر در ایران باقی مانده باشند، تصفیه خواهند کرد. او گفت عده‌ای از افسران مخفیانه به دیدن خمینی آمدند او از پشتیبانی ارتش اطمینان کامل دارد. وظیفه جمهوری اسلامی عبارت خواهد بود از تربیت ارتش در قبال یک اصالت ملی به جای حفاظت از شاه.

یزدی گفت جمهوری اسلامی شاید همه قراردادهای فروش اسلحه را لغو کند. زیرا این قراردادها به منافع ایران خدمتی نمی‌کند و ایران بدهی‌های ناشی از قراردادهایی که فسخ شده‌اند را خواهد پرداخت. او گفت حکومت جدید خوشوقت خواهد بود که به جای آن تراکتور از ایالات متحده بخرد.

آینده شاه: من یک سلسله ترتیباتی را تا مرحله «مدل پادشاه سوئد توصیف کردم که ممکن است برای حفظ موقعیت شاه اتخاذ شود. یزدی آنتی‌ناپذیر بود. شاه باید برود و سیستم او باید لغو شود. ما با یک انقلاب توده‌ای سر و کار داریم. اگر خمینی استدلال کند که شاه با اختیارات کاهش یافته باقی بماند پیروان او را رد خواهند کرد.

آیا برای شخصی مانند سنجابی ممکن خواهد بود که درباره یک حکومت جدید مذاکره کند و آیا خمینی آن را خواهد پذیرفت؟ خیر آیا لازم نخواهد بود برای حفظ انضباط نظامی و جلوگیری از جنگ داخلی شاه حفظ شود؟ یزدی اطمینان داشت که به محض اینکه شاه برود مشکلات ایران حل شده و نظامیان راه دیگری جز بستن پیمان با جمهوری اسلامی نخواهند داشت.

تقش ایالات متحده: یزدی گفت ایالات متحده جنبه حساس دارد. اگر ایالات متحده پشتیبانی خود را از شاه پس بگیرد شاه بلافاصله سقوط خواهد کرد. اگر این پشتیبانی ادامه یابد ایالات متحده به همان سرنوشتی که شاه در ایران دچار شده است، دچار خواهد شد. آیا اگر خواستار جهاد علیه رژیم شاه باشد آیت‌الله ندای خشونت علیه آمریکائی‌ها خواهد داد؟

یزدی گفت یک چنین امکانی وجود دارد به ویژه اگر ایالت متحده اظهارنظرهایی مانند اظهارات رئیس جمهوری در تاریخ ۱۲ دسامبر بکند. او البته کنترل همه ایرانیان را که به هر صورت دچار خشم می‌شوند نخواهد داشت. و اما درباره تهدید خمینی به لغو قراردادهای نفت با ایالات متحده، یزدی گفت این مسأله بستگی به آن خواهد داشت که ایالات متحده آمریکا بین زمان حال و روزی که شاه سقوط کند، چگونه رفتار خواهد کرد. هنگام جدا شدن از یکدیگر ما توافق حاصل کردیم که هیچ کدام از ما قبول نخواهد داشت که هرگونه تماس رسمی بین خمینی و حکومت ایالات متحده صورت گرفته است. اظهار نظر پرشت: همه این‌ها بسیار ساده به نظر می‌رسند. ساده که هست، ولی در عین حال بسیار عمیقاً احساس می‌شود. من این تأثیر را به دست آورده‌ام که سازمان خمینی در سر و کار داشتن با روابط عمومی و تماس با بیگانگان بسیار آماتور رفتار می‌کند. ولی آن چه که روشن است، این است.»

بخش سوم

فروپاشی نظام استبداد سلطنتی

۱. خروج شاه از ایران و تشکیل شورای سلطنت

سیاستمداران انگلیسی و اسرائیلی که بیشتر و بهتر از آمریکایی‌ها/ایران را می‌شناختند و با ساختارهای فرهنگی و اجتماعی آن آشنائی و نفوذ داشتند از اواخر سال ۱۳۵۵ به این جمع‌بندی رسیده بودند که شاه/ایران دیگر نه یک یار شاطر غرب، که یک بار خاطر است. آن‌ها هیچ‌گونه علائق ویژه‌ای نسبت به شاه نداشتند. به شاه پیشنهاد کردند که به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کند تا شرایط برای برخی از اصلاحات سیاسی و کاهش فشارها و امکان پیش‌گیری از یک انفجار فراهم گردد.

اورینا فالاجی زمانی، بعد از یک مصاحبه با شاه نوشت: «من خود را با یک مگالومن ترحم‌انگیز رو به رو دیدم». مگالومنی شاه از بدترین نوع آن و به اصطلاح پاتولوژیکال بود. این نوع شخصیت‌ها وقتی با مشکل جدی روبرو می‌شوند ناگهان مانند یک حباب خالی می‌شوند. شاه آن چنان دچار افسردگی شدید و استیصال شده بود که نه می‌توانست ادامه دهد و نه آمادگی داشت که حتی به نفع پسرش کنار برود. به نوشته مادر فرح، شاه به احضار ارواح پناه برده بود:

«شاه شب‌ها به طور مرتب جلسات احضار ارواح در نیاوران برگزار می‌کرد. و محمدرضا با استفاده از چند صفحه حاضرکننده ارواح و مدیوم‌های نیرومند تلاش می‌کرد روح پدرش را احضار کند و از او کسب راهنمایی کند.»^(۱)

شاه پیشنهاد واگذاری سلطنت به پسرش را نپذیرفت. دولت آمریکا هم آن را رد کرد. اما از اواسط سال ۱۳۵۷ به تدریج، حتی برای محافظه‌کاران آمریکا هم روشن شد که با بودن شاه هیچ‌امیدی به بهبود اوضاع ایران نمی‌توان داشت. در نتیجه اختلاف نظر جدی در میان تصمیم‌سازان آمریکا در مورد شاه، به طور مشخص میان شورای امنیت ملی با وزارت خارجه شکل گرفت. رئیس شورای امنیت ملی آمریکا (برژینسکی) مدت‌ها طرفدار پشتیبانی مطلق آمریکا از شاه بود. درحالی که به‌نظر می‌رسید که وزارت امور خارجه و سایروس وانس نظر دیگری

داشت و از مدت‌ها پیش توصیه می‌کرد که آمریکا با مخالفین رژیم ایران تماس برقرار کند. «این بازیگری‌ها سبب شد که رئیس جمهور آمریکا نیز در تصمیم خود در حمایت از شاه تجدید نظر کند»^(۲)

«تاکنون کارتر در برابر توصیه به شاه مبنی بر ترک ایران مقاومت نموده است. زیرا دولت کارتر بر آن است که اگر شاه از ایران برود بازگشتش دشوار می‌شود. تاکنون شاه مورد حمایت کامل دولت جیمی کارتر بوده است... دولت آمریکا با یک چرخش در سیاست خود به شاه توصیه کرده است که خاک کشور را موقتاً ترک کند، به سولیوان سفیر آمریکا در ایران دستور داده شده است به شاه بگوید، امکان تخفیف تظاهرات خشونت‌آمیز علیه او وجود ندارد مگر خاک ایران را ترک کند»^(۳)

۲. پیامدهای احتمالی خروج شاه - کودتای ارتش

اما خروج شاه از ایران ممکن بود موجب واکنش ارتش و اقدام برای کودتا بشود. بر اساس برآورد مقامات آمریکائی، کودتای نظامی موجب فروپاشی ارتش می‌شد. در حالی که آمریکائی‌ها اصرار داشتند که ارتش، به خصوص بعد از خروج شاه از ایران، انسجام خود را حفظ کند. اما فرماندهان ارشد ارتش با خروج شاه موافق نبودند و به احتمال بسیار زیاد از بختیار تمکین نمی‌کردند. از طرف دیگر از نظر دولت آمریکا بختیار بدون حمایت ارتش موفق نمی‌شد. در حالی که وزارت خارجه آمریکا نظریه تماس با مخالفان شاه را مطرح می‌کرد، گروهی به رهبری برژینسکی و تحریک اردشیر زاهدی مقابله نظامی را پی‌گیری می‌کردند. گزارش خبرگزاری‌ها حاکی از اقدامات پشت پرده زاهدی - برژینسکی و امیدواری شاه به بازگشت به ایران، بعد از خروج از ایران، شده است:

«شاه ایران اطمینان دارد که اگر با خارج شدن از کشور بختیار را تنها بگذارد، نخست‌وزیر جدید به وسیله روحانیان جارو خواهد شد. شاه در این لحظه به کودتای ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲) می‌اندیشد. سناریو وسوسه‌انگیز است. او در میان هرج و مرج و حمام خون کشور را ترک می‌کند. ارتش و اکثریت او را دوباره به کشور دعوت

فروپاشی نظام استبداد سلطنتی □ ۶۰۱

می‌کنند. این یک قمار مخاطره‌آمیزی است که شاه برای انجام آن دچار شک و تردید شده است. او اطمینان دارد که سه ماه پس از عزیمتش، ملت پشیمان خواهد شد. اما باور نمی‌کند که ایرانیان او را دوباره به کشورش دعوت کنند و نمی‌خواهد به رایگان چنین درسی به کشورش بدهد. اما چه باید کرد. اگر در ایران بماند دولت بختیار شانس کمی در رو به راه کردن اوضاع کشور خواهد داشت. شاید بختیار با اطمینان دادن به ملت و این که شاه می‌خواهد کشور را ترک کند بتواند این قلبی را که از طپش باز مانده کمی به حرکت در آورد. در این صورت است که او قدرت کمی به دست خواهد آورد که بتواند به تنهایی مدتی بر سر کار بماند.^(۴)

اما جمع‌بندی این بود که به هر حال شاه، ولو به طور موقت باید از ایران خارج شود. با خروج شاه از ایران دو حرکت موازی و هماهنگ شروع شد. حرکت اول اجرای برنامه‌ای مشابه ۹ اسفند ۱۳۳۱ و ۲۵ مرداد ۱۳۳۲. در نهم اسفند اعلام شد که شاه/ایران را ترک می‌کند و به این بهانه افرادی به هواداری شاه و در حمایت از او در برابر کاخ شاه گرد آمدند تا مانع خروج شاه بشوند. حتی آیت‌الله کاشانی هم ضمن اعلام حمایت از شاه، به او پیغام داد که کشور را ترک نکند.^(۵) در ۲۵ مرداد ۳۲ بعد از خروج شاه از ایران، یکی از برنامه‌هایی که اجرا شد راه‌اندازی تظاهرات به نفع شاه بود. از ماه‌های پیش از خروج شاه از ایران بعضی از تحلیل‌گران خارجی بروز جنگ داخلی و حمله گروه‌های نظامی هوادار شاه به تأسیسات و لبنانی شدن ایران را محتمل می‌دانستند.^(۶) این بار هم، بعد از خروج شاه در ۲۶ دی ماه برنامه مشابهی اجرا شد. با توجه به این تجارب تاریخی بسیاری از فعالان و ناظران سیاسی هم انجام یک کودتای نظامی و حمله نظامیان به مردم را بسیار محتمل می‌دانستند. خبرگزاری‌ها نیز به این امر توجه کردند: «سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا دیروز گفت به اعتقاد او این مسأله که شاه صحبت از تعطیلات کرده نشان آن است که می‌خواهد بعداً به کشورش باز گردد.»^(۷) در بخش دیگری احتمال کودتا را بررسی کرده‌ام. همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد حملات نظامیان و گروه‌های هوادار شاه به مردم نیز شروع شد. از تهران امروز (۲۰ دی ماه ۵۷) تلفنی

خبر دادند که دیروز در اصفهان و سایر نقاط عده‌ای به حمایت از شاه تظاهرات کرده‌اند. اخباری که امروز رسیده همه حاکی از آن بود که زدوخوردهائی رخ داده است و جمعی زخمی و کشته شده‌اند. در روزنامه‌های خبری جهان هم شرح این تظاهرات آمد.

«تظاهرات به نفع شاه هم چنان ادامه دارد. همچنین خونریزی ولو کمتر از گذشته نیز ادامه دارد. ماشین‌ها، کامیون‌ها، موتورسیکلت‌ها، تراکتورهای زراعتی که واگن‌هایی را به دنبال خود می‌کشند، در اطراف میدان شاه عباس حرکت می‌کردند و به نفع شاه شعارهایی می‌دادند. صدای کرکننده بوق‌های ماشین همه جا شنیده می‌شد. به نظر می‌رسید که قسمت عمده تظاهرکنندگان سربازان و خانواده‌های سربازان و عوامل پلیس مخفی (ساواک) و یا زارعین دهات اطراف باشند.»^(۸)

همین روزنامه می‌نویسد:

«در میان مردم، یک زن و شوهر خیلی بدشانسی آوردند. هنوز منع عبور و مرور نرسیده بود که سربازان جلوی ماشینی را گرفتند و به زن و شوهری که سوار بودند دستور دادند که فریاد بزنند» جاوید شاه - زنده باد شاه - اما چون آن‌ها خودداری کردند، سربازان آن‌ها را به گلوله بستند.»^(۹)

منابع مطلع می‌گویند، ناجی فرماندار نظامی اصفهان دستور داده است به هر قیمتی که باشد مخالفان شاه سرکوب شوند. گفته می‌شود که ناجی به سربازان خود گفته است «این گلوله‌ها پول بابتش پرداخته شده است آن‌ها را بی‌خودی توی هوا شلیک نکنید!» حداقل ۵۰ نفر کشته شده‌اند - و ۵۰۰ نفر زخمی - حکومت فقط مرگ ۹ نفر را اعلام کرده است ولی جراح بیمارستان ثریا، یکی از ده بیمارستان معروف شهر، گفته است که تمامی بخش‌ها مملو است از زخمی‌ها. حداقل ۱۰ نفر از زخمی‌ها کشته شده‌اند. اکثراً پزشکان و بیمارستان‌ها هم ۵۰ کشته و ۵۰۰ زخمی را قبول دارند.»

تظاهرات طرفداران شاه، آغاز یک تلاش بازنده ضدانقلابی بود. حتی دیپلمات‌های خارجی مقیم اصفهان معتقدند بودند که این حرکت فاقد پشتوانه سیاسی است در بعضی شهرهای دیگر، از جمله در تهران، تظاهرات شاهی رخ

۶۰۳ □ فروپاشی نظام استبداد سلطنتی

داده است. در اصفهان «بر سر هر یک از خیابان‌های فرعی چهارباغ تانک‌ها و کامیون‌های ارتشی با عکس شاه بر شیشه آن‌ها، ایستاده بودند.» درجه‌داران با بلندگو شعار «جاوید شاه» سر دادند. بچه‌ها سواری‌ها را مجبور می‌کردند عکس شاه را بزنند. بسیاری از رانندگان می‌ترسیدند و عکس را می‌زدند تا به راحتی از چهارباغ عبور کنند. اگر عکس نمی‌زدند نظامیان آن‌ها را تهدید می‌کردند. صدای بوق ماشین‌ها کرکننده بود. وقتی راننده‌ای حاضر نشد تبعیت کند، مردی با پیراهن سیاه بر تن او را از ماشین پایین کشید و به سختی مضروب کرد. ناجی در تلویزیون مردم را تهدید کرده بود که او با خشونت و سختی برخورد خواهد کرد. نیروهای او ۱۲ هزار مرد مسلح است.

به دنبال خروج شاه از ایران، حملات مطبوعات و مراکز صیہونیستی به حرکت ملت ایران و رهبری آن شدت بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. سناتور جاکسون، در مصاحبه-ای آیت‌الله خمینی را به «هیتلر» تشبیه کرد. این سناتور کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا بود و برای جلب آراء یهودیان از چنین تشبیهی استفاده کرد.

موشه دیان در ۹ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۹ گفت برای غرب مسخره است که بگذارد پیرمردی این چنین تمامی منافع غرب را به خطر بیندازد.

کسیسینجر شدیداً علیه انقلاب ایران فعالیت می‌کرد. برخی از نمایندگان آمریکا به او حمله کرده و علیه او سر و صدا راه انداختند که به آمریکا خیانت کرده است. احمد شهبسا، که در آن زمان در کنسولگری ایران در مونیخ کار می‌کرد، در یک گفتگوی تلفنی (۵۷/۱۱/۷) ضمن هشدار در مورد بهرامی سفیر ایران در پاریس، که آدم فاسد و خطرناکی است و ۲۲۰ میلیون از ایران خارج کرده است، گفت: «سر کنسول آمریکا در آلمان در یک میهمانی به او گفته است که دولت بختیار ماندنی نیست. حکومت نظامی موقت روی کار خواهد آمد. اما آن‌هم ماندنی نخواهد بود. احتمال هرج و مرج و برادرکشی زیاد است.»

اما همه خبرها این چنین تهدیدکننده نبود. یک نکته اساسی و مهم این بود که در بین جناح‌های مختلف حاکمیت در آمریکا (وزارت خارجه و شورای امنیت ملی) بر سر مسأله ایران اختلاف به وجود آمده است.

برای توجیه اقدامات نظامی احتمالی برخی تأکید می‌کردند که: «اگر رژیم/ایران سقوط کند، ابتدا یک دولت دست راستی در ایران روی کار خواهد آمد که خیلی زود جای خود را به یک رژیم دست چپی خواهد داد که در واقع کمونیست و طرفدار شوروی خواهد بود»^(۱۰). این نوع نگرش از راهکار شناخته شده معروف به بزرگ-نمائی خطر کمونیسم یا Red Phobia ریشه می‌گرفت. نباید فراموش کرد که انقلاب ایران در حالی با سرعت بسیار زیاد به سوی پیروزی حرکت می‌کرد که جنگ سرد هنوز ادامه داشت. در خاورمیانه دولت‌های سوریه و عراق متحد نظامی شوروی بودند و شوروی در یمن و شاخ آفریقا پایگاه داشت. در افغانستان یک دولت کمونیستی روی کار آمده بود. بنابراین از نظر این مقامات آمریکا این نوع نگرانی‌ها قابل توجیه بود. به هر حال همین نگرش و نگرانی‌ها موجب شده که برژینسکی راه کار ائتلاف میان روحانیان و نظامیان را مطرح و پی‌گیری کند.

سناتور/ایگلتون و سایر اعضای کمیسیون خارجی سنا (۸ بهمن ۵۷ برابر با ۷۹/۱/۲۸) اظهار علاقه به شناسایی بیشتر از حرکت اسلامی کرده‌اند. نویسندگان و مخبران روزنامه واشنگتن پست، به طور محسوس از خمینی حمایت می‌کنند. هنری پرشت (مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه آمریکا) گفته است که آمریکا به هیچ‌وجه در گارد شاهنشاهی نفوذ ندارد، تنها شاه نفوذ دارد.

این سخن پرکت ممکن است بدان معنا باشد که به راستی نفوذ ندارد یا فقط در آن جا نفوذ دارند نه جای دیگر، یعنی عکس آن و یا خواسته است اظهار لطف و دوستی کند؛ یا با توجه به این که مسؤولیت سرکوبی و کودتا بر عهده‌گارد شاهنشاهی - لویزان گذاشته شده بود و هم آن‌ها بودند که به همافران حمله کردند، سخن پرشت ممکن است بدان معنا باشد که از قبل خواسته است بگوید، دخالتی در آن ماجرا نخواهیم داشت و خودشان را تبرئه کنند. به سؤال بعدی توجه شود.

«پرشت: اگر در این وسط گارد شاهی خواست خرابکاری کند چطور؟»

پاسخ: پایگاه ندارد. شکست می‌خورد.»

در ادامه این گزارش آمده است که: لحن روزنامه‌ها، این روزها مساعدتر است.

همه تأکید می‌کنند که خمینی تعیین‌کننده شده است.

اقبال/احمد (از فعالان جنبش ضد جنگ در دهه ۱۳۴۰، ۱۹۶۰) گفته است که آمریکا در ایران درگیر شده است و احتمالاً، کشتار شروع می‌شود. رمزی کلارک نظر اقبال/احمد را تأیید کرده اما گفته است که می‌شود جلوی آن را گرفت. دیگ، یکی دیگر از رهبران ضدجنگ معتقد است ابتدا در مورد چگونگی درگیری آمریکا اطلاعات جمع‌آوری شود سپس اقدامات لازم انجام گیرد. به نظر این‌ها (اقبال احمد...) یکی از راه‌ها تشدید تماس با کمیسیون خارجی سنا می‌باشد.

از طرف دیگر، منابع خبری اعلام کردند که خروج شاه از ایران موقتی است و شاه به مصر رفته است، که نزدیک ایران باشد تا در صورت یک کودتای موفق بتواند به سرعت خود را به ایران برساند.^(۱۱)

این اخبار سبب آن شد که برخی از ناظران سیاسی احتمال کودتا را مطرح سازند: «پاره‌ای از ژنرال‌های ایران ممکن است برای به دست گرفتن قدرت از دولتی که بسیار ضعیف است و نمی‌تواند نظم و قانون را به کشور بازگرداند، دست به تلاش-هائی بزنند و از همین تلاش‌های احتمالی، به عنوان کودتا نام برده می‌شود.»^(۱۲)

«مسأله کودتای نظامی در صورت شکست دولت بختیار، نه به آن صورت که در تهران عنوان می‌شود و نه با شرکت ژنرال‌هائی که در حال حاضر در تهران مصدر کارند، بلکه با داشتن یک نمای به ظاهر ملی و سود جستن از افسران جوان، مورد توجه بوده است.»^(۱۳)

روس‌ها آمریکا را به آماده شدن جهت یک کودتای نظامی در ایران متهم کردند.^(۱۴) از اوائل دی‌ماه، با بحث خروج شاه از ایران گفته شد که: «مقام‌های آمریکائی عقیده دارند که شاه ایران در زیر فشار مخالفان برای ترک ایران و برای آن که حکومت غیر نظامی فرصت بازگردانیدن نظم را بیابد به زودی از ایران خارج خواهد

شد. اکنون سؤال این نیست که آیا می‌رود یا نه، بلکه، این است که چه موقع می‌رود. در واقع انتظار می‌رود که شاه طی چند روز آینده ایران را ترک کند.»^(۱۵)

همچنین: «وضع شاه، ارتش، دولت، فشار آمریکا به شاه برای ترک ایران و مشکل تعیین وزیر دفاع ایران، آمریکا را مضطرب کرده است.»^(۱۶)

حتی بعد بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر، کودتای نظامی هم چنان یکی از مهمترین مسائل روز بود.^(۱۷)

۳. سفر رئیس شورای سلطنت به پاریس و استعفا

بعد از خروج شاه از ایران شورای نیابت سلطنت به ریاست سید جلال تهرانی تشکیل شد. اعضای این شورا عبارت بودند از: شاپور بختیار، نخست وزیر؛ محمد سجادی، رئیس مجلس سنا؛ دکتر جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی؛ علیقلی اردلان، وزیر دربار، دکتر علی‌آبادی، دادستان سابق؛ محمد وارسته، وزیر دارائی اسبق؛ سیدجلال تهرانی، سناتور سابق؛ عبدالله انتظام، رئیس هیأت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و تیمسار ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران. در جای دیگری اشاره کرده‌ام که دکتر علی‌آبادی به پیشنهاد و اصرار آقای مطهری این عضویت را پذیرفته بود. به همین مناسبت هنگامی که بعد از انقلاب دادگاه انقلاب، دکتر علی‌آبادی را بازداشت و در معرض اعدام قرار داد، آقای مطهری شخصاً به زندان رفت و دکتر علی‌آبادی را با خود بیرون آورد.

سیدجلال تهرانی به پاریس آمد و برای دیدار با آیت‌الله خمینی ابراز علاقه کرد. آیت‌الله خمینی بعد از استعفایش از شورای سلطنت او را پذیرفت. شرح کامل این رویداد تاریخی را در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» داده‌ام. با استعفای سیدجلال تهرانی و انحلال شورای سلطنت، نظام سلطنتی از هم فرو پاشید.

۴. ماجرای سفر بختیار به پاریس

درحالی که شورای سلطنت منحل شده بود و ارتش در آستانه از هم‌پاشیدگی قرار داشت، مجلس همچنان به کار خود ادامه می‌داد و بختیار نیز خود را نخست‌وزیر می‌دانست. اما روشن بود که هیچ یک از این دو نهاد قادر به ادامه حیات خود نخواهند بود. خطر تشدید درگیری‌های مسلحانه میان مردم و ارتش هنوز وجود داشت. بعضی از رهبران داخل ایران تلاش می‌کردند که این مرحله از تغییر و تحول نظام با حداقل خون‌ریزی و تلفات صورت گیرد. بر همین اساس در حالی که رهبران انقلاب در داخل با ارتش گفتگو می‌کردند، با بختیار نیز تماس و مبادله نظر برای کناره‌گیری مسالمت‌آمیز او ادامه داشت. بختیار حاضر شده بود که به پاریس بیاید و با آیت‌الله خمینی دیدار و مذاکره کند. او امیدوار بود با ایشان به تفاهم برسد. اما او باید اول از ایران خارج می‌شد و بعد به پاریس می‌آمد و سپس دیدارش با آیت‌الله خمینی مطرح می‌شد. او حتی دکتر مرزبان را به عنوان نماینده خود، همراه با نامه‌ای برای آیت‌الله خمینی به پاریس فرستاد.^(۱۸)

اما برنامه‌ای که در پاریس پیش‌بینی شده بود این بود که بختیار به پاریس بیاید و اگر خواست با آیت‌الله خمینی دیدار کند، آن‌گاه شرط استعفا عنوان شود. اگر او در تهران استعفا می‌داد اولاً معلوم نبود ارتش به او اجازه خروج از ایران را بدهد. ثانیاً او دیگر نخست‌وزیر نبود و دیدارش با آیت‌الله خمینی اهمیت چندانی نداشت. در حالی که مقدمات برای سفرش به پاریس فراهم شده بود، برخی از روحانیان در تهران بدون توجه به مسأله تصور کردند که آقای خمینی او را به عنوان نخست‌وزیر خواهد پذیرفت. در کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها»، این ماجرا را به طور کامل شرح داده‌ام.^(۱۹)

با خروج شاه ما با مسائل جدی و فوری روبرو شدیم. مهمترین مسأله تشکیل واعلام هرچه سریعتر دولت انتقالی بود. افراد باید توسط شورای انقلاب معرفی می‌شدند و بعد از تأیید آیت‌الله خمینی تشکیل جلسه می‌دادند و به عنوان دولت به اداره امور کشور می‌پرداختند. آیت‌الله خمینی شرایط عضویت در دولت را

مشخص کردند که ملی و متدین باشند و گرایش به چپ یا راست نداشته باشند. به منظور جلوگیری از آشفتگی در ارتش بعضی‌ها با آیت‌الله خمینی درباره ضرورت تعیین هر چه سریع‌تر رئیس جدیدی برای ستاد مشترک ارتش صحبت و آقای جم یا زنگنه را به ایشان پیشنهاد کرده بودند. نظر مرا خواستند اما من هیچکدام را نمی‌شناختم. از دوستان مورد اعتماد که آشنا با سوابق این افراد بودند، نظرخواهی کردم و اکثراً این دو را تأیید می‌کردند.

۵. شاه در اسوان و مراکش

بعضی از خبرنگاران مراجعه‌کننده در نوفل‌لوشاتو، از شاه در اسوان دیدن و درباره وضعیت او گزارش‌هایی منتشر کرده بودند. از یکی از آن‌ها پرسیدم که شاه را چگونه یافته بود. او پاسخ داد که سادات کاخ ریاست جمهوری را که بسیار مجلل است در اختیار شاه قرار داده است. اما شاه به شدت در خود فرو رفته بود، به سختی با افراد پیرامون خود صحبت می‌کند و بیشتر اوقات مات و مبهوت به یک نقطه خیره می‌شود و گاهی هم با خود صحبت می‌کند. شاه از مصر به مراکش رفت. دولت مراکش با احتیاط بسیار و با حفظ فاصله از شاه پذیرائی می‌کرد. خبرنگارانی که در اوائل بهمن شاه را در مراکش دیده بودند و به پاریس آمده بودند می‌گفتند که شاه به شدت افسرده است.

۶. اشغال سفارت خانه‌های ایران

در آستانه خروج شاه از ایران دانشجویان ایرانی در بعضی از کشورها دست به اشغال سفارت خانه‌های ایران زدند.

در ۵/۱۱/۵۷ سفارت ایران در پاریس و در ۵/۱۱/۵۷ سفارت و کنسولگری ایران در هند اشغال شد و بعد از اخراج سفیر عکس‌هایی از آیت‌الله خمینی و طالقانی بر دیوارها نصب کردند. در آلمان جمعی از اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان به رهبری آقای حسین کاشفی به سفارت رفتند. آقای صدریه سفیر ایران در

بُن با آن‌ها همکاری کرد و بخشی را که مربوط به ساواک بود در اختیار آنان گذاشت.^(۲۰) در فرانسه دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده بودند به پرونده‌های ساواک در فرانسه، از جمله گزارشات یک روحانی به نام سیدمحمدعلی موسوی، که به گروه روحانیان حامی آیت‌الله خمینی در پاریس پیوسته بود و در دفتر پاریس مستقر بود ولی با ساواک همکاری می‌کرد، دست یافتند. او بلافاصله از دفتر اخراج شد. بعد از پیروزی انقلاب به *ایران* آمد اما هنگام خروج از قصر شیرین، در مرز دستگیر شد.^(۲۱)

خلع اشرف

در ۵۷/۱۰/۲۷ اعضای هیأت نمایندگی ایران در *سازمان ملل متحد* طی بیانیه‌ای اعلام کردند که *اشرف* را به عنوان رئیس هیأت نمایندگی به رسمیت نمی‌شناسند و به انقلاب پیوسته‌اند.^(۲۲)

۷. کمیته سرپرستی نمایندگی‌های ایران در واشنگتن.

یک روز قبل از با خروج شاه از ایران، کارمندان سفارت *ایران* در *واشنگتن* در از ورود سفیر شاه، *اردشیر زاهدی* به سفارت‌خانه جلوگیری کردند. *اردشیر زاهدی* قبلاً، در ۱۹ بهمن ماه ۵۷، به دستور *آقای میرفندرسکی*، وزیر خارجه بختیار از سمت خود برکنار و از طرف وزارت امور خارجه هم رسماً به دولت آمریکا اطلاع داده شده بود. اما او حاضر به کناره‌گیری نبود. در نتیجه توسط کارمندان سفارت، که نظیر همکارانشان در وزارت خارجه در تهران به انقلاب پیوسته بودند، از ورودش به سفارت جلوگیری کردند. در خلال این مدت، خبرگزاری‌ها منتشر کردند که *زاهدی* اسناد زیادی را از سفارتخانه بیرون برده است. هیچ کس نمی‌دانست این اسناد چه بوده‌اند و چه فعل و انفعالاتی در درون سفارت رخ داده بود. اما بعد از آن که کارمندان سفارت ایران *زاهدی* را راه ندادند، دوستان ما در *واشنگتن* با پاریس تماس گرفتند و ضمن گزارش خبر خواستند تا هیأتی از طرف آیت‌الله خمینی برای سرپرستی سفارت و کنسول‌گری‌های ایران در آمریکا تعیین

شود. مطلب را در ۲۷ دی‌ماه ۵۷ با آیت‌الله خمینی مطرح و وضعیت را شرح دادم. ایشان از من خواستند اشخاصی را معرفی کنم. با برادران مسلمان در آمریکا تماس گرفتم و از آن‌ها درخواست کردم که با یکدیگر تماس گرفته و مشورت نمایند و چند نفری را معرفی کنند. این برادران با هم مشورت کردند و یک هیأت ۵ نفری را معرفی کردند که عبارت بودند از آقایان دکتر جلیل ضرابی به عنوان مسئول کمیته و دکتر طباطبائی، دکتر شهريار روحانی، دکتر رضا صدر و احمد عزیزی به عنوان اعضای هیأت. آقای خمینی در ۱۹ صفر، برابر با ۲۸ دی‌ماه ۵۷ حکمی به عنوان آقای دکتر جلیل ضرابی صادر کردند. (۲۳). بعد از صدور و انتشار این حکم، برخی از کسانی که حتی در حساس‌ترین موقعیت‌ها هم دست از دو به هم زنی و سعایت برنمی‌دارند، پیش آیت‌الله خمینی رفتند و زبان به بدگویی گشودند و نسبت به انتصاب این افراد اعتراض کردند. چند روز بعد آیت‌الله خمینی این موضوع را با من مطرح و اضافه کردند که از فرد معترض پرسیده‌اند که آیا به شخصیت این افراد و به تعهد دینی و صداقت و امانت آن‌ها شک و تردید دارد و اعتراض می‌کند! او که همهٔ افراد را به خوبی می‌شناخت جز جواب منفی پاسخی نداده بود. سپس آیت‌الله خمینی از او پرسیده بودند که نگرانی او از چیست؟ آیت‌الله خمینی ضمن شرح این مطلب از من خواستند که اگر چیزی شنیدم ناراحت نشوم. آیت‌الله خمینی نام آن شخص را به من گفتند، او را خوب می‌شناسم. آدم موجهی است، اما خوب، ایراداتی هم دارد، که بعضی از آن‌ها در روابطش با سایرین ایجاد مشکل می‌کند. اما من دربارهٔ او حرفی به آیت‌الله خمینی نزد. من چنین عادت و اخلاقی نداشتم. در برخی از موارد که خود آیت‌الله خمینی درباره اشخاص از من می‌پرسیدند، من از پاسخ دادن طفره می‌رفتم. در یک مورد هم که مسأله مهم بود، در حضور آیت‌الله موسوی اردبیلی از من دربارهٔ افرادی پرسیدند و من اکراه خود را در پاسخ نشان دادم، آیت‌الله خمینی گفتند که چون با شما مشورت می‌کنم، اگر حرفی داری و بزنی غیبت محسوب نمی‌شود. من هم نظرم را در مورد آن افراد دادم. حوادث بعد از انقلاب هم صحت داوری مرا تأیید کرد.

در مورد اعضای هیأت نیز من همه اطلاعات و سوابق فعالیت‌های این افراد را به ایشان داده بودم. این افراد از فعال‌ترین اعضای *انجمن‌های اسلامی دانشجویان و پزشکان* و جنبش اسلامی بودند. سال‌ها با تمام توان خود در راه تأسیس و گسترش نهادهای مدنی اسلامی کوشا بوده‌اند. این افراد اعضای فعال شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی زبان و برخی از آنها از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بودند. دکتر *ضرابی*، در حالی که در یکی از بهترین مراکز پزشکی در شیکاگو به کار حرفه‌ای خود مشغول بود، به درخواست من به لبنان رفت تا مرکز پزشکی جدیدی را که در شهرک *صدرا*، در حومه بیروت تأسیس شده بود، اداره کند. دکتر *رضا صدر*، قبل از ادامه تحصیل در دانشگاه تهران، درس خارج را در حوزه علمیه قم تمام کرده بود. او هم مباحثه‌ای و هم درس حاج *سید مصطفی خمینی* بود. در آن وضعیت حساس کسانی باید به مسئولیت گماشته می‌شدند که عاقل و پخته و در مسائل وارد و به زبان انگلیسی مسلط باشند و نیز به اوضاع دنیای غرب اشراف داشته باشند تا در برابر مراجعات خبرنگاران و سایرین بتوانند با درایت از انقلاب ایران دفاع کنند. هیأت سرپرستی کار خود را به سرعت آغاز کرد و با پشتیبانی ایرانیان مقیم آمریکا در منطقه شرق آمریکا، به خصوص *واشنگتن* توانست بر مشکلات عدیده فائق آید و بر اوضاع مسلط شود، اعتماد کارمندان خوش سابقه را جلب نماید. یک نمونه از جلب اعتماد این هیأت این بود که اعضای هیأت نمایندگی *ایران در سازمان ملل متحد در نیویورک* اسناد بسیار مهم و جالبی را از فعالیت‌های دیپلماتیک وزیر امور خارجه زمان شاه در رابطه با جنبش *ایران* و نیز توافق سه کشور ایران و آمریکا و عراق در مورد اعمال فشار بر آیت‌الله خمینی در اختیار آقای دکتر *سنجابی* و بعداً دکتر *رضا صدر*، عضو این هیأت گذاشتند. کارمندان سفارت هم چنین به این هیأت گزارش دادند که *اردشیر زاهدی*، پرونده‌های زیادی را از سفارت خارج کرده است.

آقای دکتر ضرابی، به عنوان رئیس این کمیته، گزارش‌های خود را به طور کتبی به پاریس می‌فرستاد. پس از روی کار آمدن دولت موقت، وزیر امور خارجه جدید (دکتر سنجابی)، کارداری از میان کارمندان سفارت منصوب کرد. این کمیته، ضمن ارسال گزارش کار خود برای وزیر امور خارجه جدید به کار خود پایان داد. گزارش، مدارک و اسناد این کمیته در «جلد چهارم خاطرات - شورای انقلاب و دولت موقت» آمده است.

در سوریه گروهی از ایرانیان در برابر سفارت ایران در دمشق گرد آمدند و طی مراسمی تابلوی سر در سفارت ایران را کردند و به جای آن تابلوی «سفارت جمهوری اسلامی ایران» را نصب کردند. اعضای سفارت با این ایرانیان همراهی کردند. (خبرگزاری فرانسه)

۸. طرح پیشگیری از کودتای نظامی احتمالی

اخبار و اطلاعاتی که به ما در نوفل‌لوشاتو می‌رسید و هم چنین اخباری که در روزنامه‌های آمریکا منتشر می‌شد، همه حاکی از احتمال وقوع کودتا، بعد از خروج شاه از ایران بود. در پیام کارتر به آیت‌الله خمینی، در ۷۹/۱/۱۸ (۱۸ دی‌ماه ۵۷) نیز آمده بود که اگر از دولت بختیار حمایت نشود، نظامیان دست به کودتا خواهند زد. با توجه به سابقه خروج شاه از ایران در کودتای ۱۳۳۲ این بار نیز این خطر وجود داشت که به بهانه خروج شاه از ایران نظامیان علیه انقلاب کودتا کنند.

در برابر این برنامه چه می‌توانستیم بکنیم؟ کودتا موفق نمی‌شد، اما وقوع یک جنگ خانگی بسیار محتمل بود. آیت‌الله خمینی با جنگ مسلحانه موافق نبودند. در تیرماه ۱۳۵۶، هنگامی که بعد از مراسم خاکسپاری دکتر شریعتی به نجف رفتیم، گفتگویی که با ایشان کردم، نظرشان این بود که در صورت بروز جنگ مسلحانه گروه‌های سیاسی - نظامی، که سازمان‌دهی خوبی دارند، ابتکار عمل را در دست می‌گیرند و این به نفع ما نیست. در آن زمان این یک استدلال منطقی بود. اما از طرف دیگر نمی‌توانستیم در برابر خطرات احتمالی خارجی بی‌تفاوت بشینیم. در

همان دیدار تیرماه ۵۶، من برنامهٔ تقابل سیاسی - روانی با ارتش را مطرح کردم و ایشان از این پیشنهاد استقبال کردند. از آن پس در بیانیه‌های آیت‌الله خمینی، به کرات مطالبی خطاب به ارتشیان و خانواده‌هایشان مطرح شده است. این تقابل سیاسی - روانی، به تدریج اثر کرده بود و سربازان از سربازخانه‌ها فرار می‌کردند. در نتیجه یک شکاف جدی در بدنهٔ ارتش به وجود آمده بود. اما این کافی نبود و خطر همچنان جدی بود. رهبران و فعالان سیاسی در داخل ایران نیز این خطر را احساس کرده بودند.

در این زمان بود که از طرف گروه‌های مسلح زیرزمینی در داخل ایران افرادی به پاریس آمدند و با آیت‌الله خمینی تماس گرفتند.

در شهریور ۱۳۵۴، رهبری سازمان مجاهدین خلق بیانیهٔ تغییر ایدئولوژیک سازمان و مارکسیست‌شدنشان را اعلام کرد. علاوه بر این، رهبری سازمان اعضای مسلمان درون سازمان را که حاضر به قبول این ایدئولوژی و تمکین از رهبری منحرف، نشده بودند، یا اخراج و یا سر به نیست می‌کرد. اعضای مسلمان سازمان، که به تدریج از سازمان بیرون آمده بودند، دست به تشکیل گروه‌های کوچک مستقل زدند. ده‌ها گروه کوچک مسلح به وجود آمد. این شیوه سازمان‌دهی که به آن «پراکندگی سازمانی» گفته می‌شود و به طور خود به خود در درون ایران شکل گرفته بود، در مقابله با ساواک بسیار مؤثر واقع شده بود.

من دو شیوهٔ سازمان‌دهی به اصطلاح ارتودکس یا کلاسیک و سازمان‌دهی پراکنده، را در جای دیگری شرح داده‌ام. (مقاله قاتق نان و قاتل جان - کیهان - ۱۳۵۹)

در پاریس افرادی از این گروه‌ها به دیدن آیت‌الله خمینی آمدند تا دربارهٔ برخی از شیوه‌های عملی، نظر ایشان را بدانند. آقای خمینی، از من خواستند در مذاکرات این افراد حتماً حضور پیدا کنم. یکی از راه‌های مقابله با کودتای احتمالی، ترور برخی از فرماندهان ارشد ارتش بود. آن‌ها فهرستی از این فرماندهان تهیه کرده بودند. با برخی از رهبران داخل ایران نیز مشورت کرده و نظر موافق آن‌ها را جلب کرده بودند. اما به آن‌ها توصیه شده بود که اجرای آن را به تصویب آیت‌الله خمینی موکول کنند.

فهرستی از اسامی فرماندهان ارشد ارتش را، که احتمال کودتا از جانب آن‌ها می‌رفت. به شرح زیر ارائه دادند: *سران نظامی*: فردوست و هاشمی نژاد؛ *گارد شاهی* - نشاط؛ وزیر جنگ - شفت؛ رئیس ستاد - قره‌باغی؛ *فرمانده نیروی هوایی* - ربیعی؛ *فرمانده نیروی زمینی* - بدره‌ای - جهانبانی؛ *فرمانده نیروی دریایی* - حبیب‌اللهی؛ *فرمانده هوا نیروز* - خسرو داد؛ *فرماندار نظامی* - رحیمی - اویسی؛ *دفتر ویژه* - افشار.

به موجب ارزیابی آنان، مثلث قره‌باغی - فردوست - شفت همه کاره بودند و با رئیس وقت سیا (ترنر) و *ام. آی. ۶* انگلیس ارتباط مستقیم داشتند. حسین فردوست افسر عالی مقام *ام. آی. ۶* بود. او و شفت و شیلاتی هم کلاس‌های شاه بودند و شاه به آن‌ها اعتماد داشت. *بدره‌ای* و خسرو داد از *اویسی* هم خطرناک‌تر و بی‌رحم‌تر بودند. *اویسی* در زمان اعلام حکومت نظامی و کشتار میدان ژاله، فرمان‌دار نظامی تهران بود. این‌ها حتی به شاه ایراد می‌گرفتند که چرا تسلیم شده و از ایران خارج می‌شود.

این نمایندگان پرسش دیگری را نیز عنوان کردند. آن‌ها برای شناسایی هدف‌های مورد نظر باید به برخی از مراکز رفت و آمد این فرماندهان، نظیر کافه‌های شبانه و باشگاه وارد شوند. برای ورود به این مراکز، لازم بود از نظر قیافه ظاهری و پوشش و غیره شبیه مشتریان این محافل باشند. از جمله این که جوانانی که برای انجام تحقیقات و شناسایی بخواهند به این محافل وارد شوند باید با یک زن همراه باشند و پوشش این زن هم باید به تناسب فضای این محافل باشد.

آن‌ها سپس نیاز به اسلحه را مطرح کردند. آیت‌الله خمینی به آن‌ها توصیه کردند که با من صحبت کنند. من آن‌ها را به دکتر چمران در لبنان معرفی کردم. آن‌ها از پاریس به بیروت رفتند. دکتر چمران چند قبضه اسلحه سبک، از قبیل مسلسل دستی یوزی تهیه کرد. آن‌ها با کمک چمران این سلاح‌ها را در داخل ماشین سواری جاسازی کردند و از لبنان به ایران بردند. اما شتاب رویدادها آن چنان بود که مجال و نیازی برای این کارها در آن مرحله پیدا نشد.^(۲۴)

بعد از سقوط دولت بختیار و پیروزی انقلاب از «دفتر ویژه» محل کار سپهبد/امینی افشار که دستگیر و اعدام شد، اسناد کودتای نظامی تحت عنوان «عملیات نجات» به دست آمد.

شرح کامل این عملیات در «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» آمده است. علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع کنند.

۹. راهپیمائی در نوفل‌لوشاتو

در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ برابر ۱۶ ژانویه ۷۹ شاه ایران را به مقصد مصر، اسوان ترک کرد. هوای دی‌ماه در نوفل‌لوشاتو بسیار سرد و برفی بود. چند روزی بود که برف مرتب باریده و همه جا را پوشانده بود. هنوز شاه از ایران خارج نشده بود که ما از دو طریق خبردار شدیم: از طریق دوستان داخل ایران و از طریق خبرنگارانی که در دهکده بودند. با انتشار خبر خروج شاه از ایران همه کسانی که در ستاد بودند به پایکوبی پرداختند. هادی غفاری حاضران را به راهپیمائی در خیابان‌های دهکده فراخواند. بیش از ۲۰۰ نفر در این راهپیمائی شرکت کردند. برای ساکنین دهکده این تظاهرات غیرمترقبه و جالب بود.

۱۰. آتش‌زدن دفتر کارم در هیوستن

در دی‌ماه ۱۳۵۷ در همان روزی که شاه ایران را ترک کرد، دفتر کارم در هیوستن تگزاس، که در واقع ستاد فعالیت‌های سیاسی ما بود، به آتش کشیده شد. من در نوفل‌لوشاتو بودم که همسرم با ناراحتی بسیار زیادی این رویداد را برایم شرح داد. بسیاری از اسناد ما در آن آتش‌سوزی از بین رفتند. اگر چه فرزندانم، خلیل و سارا و بعضی از دوستان و همکاران توانستند با زحمت بسیار برخی از اسناد را از میان شعله‌های آتش نجات دهند، اما بخش قابل توجهی از بین رفت. اسکن برخی از اسناد موجود در جلد دوم خاطراتم آثار سوختگی را نشان می‌دهد. در سال ۱۳۸۰ که برای درمان سرطان در بیمارستان ام.دی. اندرسون بستری بودم، مردی حدود ۵۰ ساله که

مدعی بود تازه از زندان آزاد شده است با زحمت زیاد توانسته بود، آدرس مرا پیدا کند، آمد و مرا دید و خود را معرفی کرد: رویرت بوب هیچ. وی با صراحت گفت که او دفتر مرا در سال ۱۹۷۹ آتش زده است. اما حاضر نشد محرک یا محرکان را معرفی کند و من هم به علت بیماری و عوارض ناشی از درمان سرطان، در وضعیتی بودم که علاقه و انگیزه‌ای برای پیگیری قضیه نداشتم.

۱۱. چه احساسی داری؟

روزی که شاه/ایران را ترک کرد و معلوم بود که انقلاب مراحل نهایی پیروزی خود را می‌گذراند، خبرنگاری از من پرسید چه احساسی داری؟ جواب دادم همان احساسی را که وقتی اولین فرزندم به دنیا آمد، به بیمارستان رفتم و نوزاد را در آغوش گرفتم. خبرنگار سؤال دیگری نکرد اما در راه بازگشت به/ایران در هوایم خانم نوشابه/امیری از من پرسید که منظورت از آن جواب چه بود؟ گفتم، همان احساس، یعنی نوزادی به دنیا آمده بود. همه خوشحال بودیم، به هم تبریک می‌گفتم و هدایا رد و بدل می‌شد اما هر مادر و پدر با تجربه‌ای می‌داند که تا این نوزاد بزرگ شود و به سنی برسد که بالغ و رشید بر پای خود بایستد، پدر و مادر چه زجرها خواهند کشید. در بدو تولد و دوران کودکی با انواع بیماری‌ها، بعد دندان در آوردن، راه رفتن و بعد مدرسه، بعد دوران بلوغ و... انقلاب یک تولد جدید در تاریخ کشورمان بود. این را با تمام وجودم حس می‌کردم اما آن اندازه از تاریخ انقلاب‌های دنیا را خوانده بودم که بدانم چه حوادثی در انتظار ما خواهد بود بنابراین هم احساس شادمانی و سرخوشی داشتم که انقلاب در یک مرحله به پیروزی رسیده است و هم با تمام وجود نگران حوادث پیش رو بودم. با وجود این نگرانی‌ها نسبت به آینده؛ وقتی به/ایران رسیدم، زیباترین پدیده‌ای که نظرم را به خود جلب کرد، امواج خروشان مردم در خیابان‌ها و برق شادی و سرخوشی در چهره‌ها بود که بعدها متأسفانه کمرنگ و کمرنگ‌تر شد. یکی دیگر از زیبایی‌های جالب و جذاب وحدت کلمه و یکپارچگی همه قشرهای ملت و شادابی چهره‌ها

از زن و مرد، پیر و جوان بود. اما تلخ‌ترین اتفاق روزهای انقلاب، بروز پاره‌ای خشونت‌ها و تحمیل آن به ملت فرهیخته ایران و نقض ارزش‌های اسلامی بود. دینی که سراسر رحمت و مهربانی و پیامبرش رحمت جهانیان است.

۱۲. جهل، حسد و تنگ‌نظری

در ۲۶ دی‌ماه ۵۷ شاه رفت و با استعفای سیدجلال تهرانی، شورای سلطنت منحل و به دنبال آن مناسبات سیاسی در نظام استبداد سلطنتی نیز از بین رفت. اما رسوبات فرهنگی استبداد در رفتارهای ما برجای مانده بود. خداوند در قرآن کریم در شرح داستان خروج یهودیان از مصر، آدمیان را به نکات جالبی توجه داده است. موسی به کمک معجزات خود، و تأییدات الهی توانست یهودیان را از یوغ بندگی فرعون رها سازد و به صحرای سینا برساند. یعنی آزادی و جا به جایی جغرافیایی، به جایی که از فرعون و فرعونیان خبری نبود، یهودیان آزاد آزاد بودند. اما این رهایی «جغرافیایی یا فیزیکی بود نه آزادی ذهنی و فرهنگی». یهودیان که سال‌ها در مصر زندگی کرده بودند، به رسوبات فرهنگ غیرتوحیدی مصریان آلوده شده بودند. بنابراین وقتی موسی به میقات می‌رود، یهودیان تحت تاثیر بقایای رسوبات فرهنگ مصر، به ساختن و پرستش گوساله می‌پردازد. گوساله پرستی از اجزای اصلی فرهنگ حاکم بر مصر در دوران فراعنه بود. یهودیان، به طور غریزی و فطری، یعنی با «حساس سیاسی»، با ظلم و ستم فرعون مخالف بودند، بینش سیاسی نداشتند و شیفته طرز زندگی و فرهنگ و تمدن مصریان بودند. بنابراین در جریان سفر از مصر به سینا، یک بار هنگام عبور از منطقه‌ای، با دیدن بت‌هایی که مردم بومی می‌پرستیدند، از موسی خواستند که برای آن‌ها هم بت‌هایی بسازد تا آن‌ها را پرستند! ساختن و پرستیدن گوساله، بروز زنده بودن علاقه یهودیان به فرهنگ غالب مصر بود. سامری در جواب موسی که تو چگونه توانستی این کار را بکنی می‌گوید من از اثر و جای پای رسول، استفاده کردم. تعبیر این سخن است که او از «حساس مذهبی» یهودیان سوءاستفاده کرد و آنان را فریب داد.

این داستان‌های قرآنی به ما نشان می‌دهد که در تغییرات و تحولات اساسی جامعه، سه اقلیم یا قلمرو وجود دارد: سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. از این سه اقلیم **رهایی سیاسی** از همه ساده‌تر و سریع‌تر است. انقلاب اسلامی ایران مناسبات نظام استبدادی را سرنگون کرد و تغییر داد. همه شواهد و قرائن در *نوفل‌لوشاتو* حاکی از آن بود که انقلاب پیروز است. اما تغییر در *ساختارهای اقتصادی* بر جای مانده از نظام پیشین به آسانی و به سرعت تغییرات سیاسی میسر نیست. به مطالعه فراوان، برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده راهبردی نیاز دارد. اما تغییرات در *اقلیم فرهنگی*، آداب و رسوم و اخلاقیات مردم تحت ستم از دو اقلیم سیاسی و اقتصادی به مراتب سخت‌تر و زمانبرتر و نفس‌گیرتر است.

در *نوفل‌لوشاتو*، ایرانیان از همه گروه‌ها و قشرها، باسواد، بی‌سواد، روحانی، روشنفکر، دانشجو، استاد - همه بودند و می‌آمدند. اما این جامعه کوچک یک نمونه یا اشانتیون از یک جامعه بزرگ‌تر در هزاران کیلومتر دورتر، در سرزمین اصلی بود. رسوبات فرهنگی ناسالم در رفتارهای همه ما در آن جا بروز و ظهور پیدا می‌کرد. در حالی که در آن موقعیت ده‌ها خبرنگار خارجی از سرتاسر جهان ناظر بر اعمال و رفتارهای ما بودند.

یکی از مسائل آزاردهنده *بی‌نظمی‌ها* بود. بی‌نظمی‌های مشهود در اقامتگاه، به خصوص برنامه‌های روزمره، به آبرو و حیثیت جنبش و رهبری آن لطمه می‌زد. وضعیت در *نوفل‌لوشاتو* با آن چه در نجف و قم با آن سروکار داشتیم و شاهد بودیم تفاوت بسیار داشت. به شیوه‌های مرسوم در حوزه‌های علمیه و دفاتر مراجع، که می‌گفتند *نظم ما در بی‌نظمی است* و یا در برخی از محافل فرهنگی و سیاسی روشنفکران *ایران*، برای مدیریت وضعیت فوق‌العاده جدید نه تنها قابل استفاده نبود، بلکه می‌توانست زیان‌بار هم باشد و پی‌آمدهای مخربی داشته باشد.

در *نوفل‌لوشاتو*، *ایران* در کانون توجهات جهانی قرار گرفته بود. چه گونه ما می‌توانستیم بی‌نظمی را در مرکز دنیایی که پیشرفتشان مرهون نظم و انضباط آنان

است تحمل کنیم. بدون یک برنامه منظم جهت اداره امور جاری در نوفل‌لوشاتو سامان‌دهی کارها امکان‌پذیر نبود.

یکی از این برنامه، تنظیم دیدارهای روزانه رهبر انقلاب بود. آیت‌الله اشراقی و حاج احمدآقا این مسئولیت را بر عهده گرفته بودند. من مایل نبودم در این نوع کارها دخالتی داشته باشم. با وجود این به من هم مراجعاتی می‌شد و من سعی می‌کردم با ارجاع آن‌ها به آقای اشراقی یا احمدآقا مسأله را حل کنم.

مسئولیت برخورد و مدیریت خبرنگاران و دیپلمات‌ها و ارائه مشورت‌های سیاسی به عهده من واگذار شده بود. ایرانیان از ایران و خاورمیانه و اروپا و آمریکا به آن جا می‌آمدند. بعضی از این افراد با بودن و فعالیت‌های ما در آن جا سر ناسازگاری داشتند و مرتب با سعایت و غیبت کارشکنی و یا جنگ اعصاب به راه می‌انداختند.

بسیاری از کسانی که در اقامت‌گاه کار می‌کردند، داوطلبانه درس و کارهای خود را رها کرده و برای کمک به جنبش ملت ایران به آن جا آمده بودند. مثلاً، آقای کیارشی دانشجوی دورهٔ دکتری بود، که مسئولیت پذیرایی از میهمانان را بر عهده گرفته بود. آقای خلخالی تصور می‌کرد که او مستخدم حقوق‌بگیر است و یک بار بر سر قصور در پذیرایی با او برخورد پرخاش‌گرانه‌ای کرد. حاج آقا ناصری، بازرگانی از وین بود و ادارهٔ آشپزخانه را بر عهده گرفته بود. صادق خلخالی بر سر نبودن پیاز در سفره با او به جدال پرداخت و با هم گلاویز شدند! و همهٔ این‌ها در حضور چشمان تیزبین خبرنگاران خارجی اتفاق می‌افتاد.

روحانیان مستقر در دهکده، حضور روشنفکران را برنمی‌تابیدند. و از هر فرصتی برای تحقیر یا مقابله با آن‌ها استفاده می‌کردند. خانم طباطبایی، همسر حاج احمدآقا، در خاطرات خود به دفعات از نگرش نامطلوب و منفی روحانیان نسبت به روشنفکران دینی یاد کرده است.^(۲۵)

همان‌طور که اشاره کردم برخی از روشنفکران مسلمان حاضر در نوفل‌لوشاتو، کارهای روزانه خود را رها کرده و به دهکده آمده بودند. برخی از روشنفکران دینی

مرتبط با این فعالیت‌ها، از جمله آقایان بنی‌صدر، حبیبی و قطب‌زاده ساکن پاریس بودند و مجبور نبودند تمام وقت آن جا باشند. آن‌ها فعالیت‌های روزمره خود را، همچون گذشته، ادامه می‌دادند و مسئولیت بخشی از فعالیت‌ها را در ستاد نیز بر عهده گرفته بودند. اما برای من این گونه نبود. من کار تحقیق و تدریس در یکی از بزرگ‌ترین و معتبرترین مراکز پزشکی جهان را به نفع فعالیت برای پیشبرد جنبش‌ها کرده بودم، خانواده‌ام را در تگزاس تنها به حال خود گذاشته و به پاریس آمده بودم. اما روحانیان مستقر در نوفل‌لوشاتو نیز به همان کاری مشغول بودند که بعضاً در نجف انجام می‌دادند. آن‌ها با سفر به پاریس نه تنها چیزی را از دست نداده بودند، بلکه در وضعیتی به مراتب بهتر و مناسب‌تر از نجف در این دهکده کار می‌کردند. اما آن‌ها عموماً و مستمراً با روشنفکران دینی درگیر بودند. رفتار برخی از این روحانیان و هواداران و نزدیکان آن‌ها با روشنفکران سرشار از بدبینی و بدگمانی بود. این رفتار برای همه ما که در آن جا مشغول بودیم آزاردهنده بود. خانم طباطبایی، در خاطرات خود داستان جالب و آموزنده‌ای را از ذهنیت ناسالم این افراد نقل کرده است:

«خانم دباغ با زیرکی رفتار گروه‌ها و افرادی را که به نوفل‌لوشاتو می‌آمدند کنترل می‌کرد. یک شب احمد را صدا زد و به او گفت: «آقای فلانی پس از صحبت آیت‌الله خمینی با خبرنگاران، با برخی از آن‌ها در گوشه حیاط به گفتگو نشست، من زبان خارجی بلد نیستم، اما حس کردم، به عنوان نظر آیت‌الله خمینی مطالبی را به آن‌ها می‌گوید. شما این مطلب را بررسی کنید. پس از تحقیق معلوم شد، تشخیص او درست بوده است. پس از آن آیت‌الله خمینی گفتند روی کاغذ بنویسید که من سخنگو ندارم. حرف‌های من همان است که خودم بازگو می‌کنم و نوشته را به در و دیوار دفتر نصب کنید.»

این گونه رفتارها حاکی ساده‌اندیشی است. همه خبرنگاران خارجی قبل و بعد از مصاحبه با آیت‌الله خمینی با ما صحبت می‌کردند. کسی که زبان خارجی نمی‌دانست و از نزدیک صحبت با خبرنگاران را نمی‌شنید و نمی‌فهمید، چه طور

فروپاشی نظام استبداد سلطنتی □ ۶۲۱

حس کرده بود که ما مطالبی را از خودمان به نام آیت‌الله خمینی به آن‌ها می‌گوئیم؟! جالب این است که خانم دکتر طباطبایی در نقل این داستان نه تنها آن را تأیید می‌کند بلکه آن را زیرکی خانم دباغ دانسته است.

مجموعه این رفتارها سبب شده بود که در چندین نوبت کاسه صبرم لبریز شود به طوری که می‌خواستم نوفل‌لوشاتو را ترک کنم.

آیت‌الله خمینی با توجه به ناراحتی‌های من، گاهی اوقات این واکنش‌ها و رفتارها را برای من بازگو می‌کردند. ایشان احساس کرده بود که این جو نامطلوب مرا رنج می‌دهد و به من سفارش می‌کردند که ناراحت نشوم و به این حرف‌ها ترتیب اثر ندهم. اما این رفتارهای آزاردهنده ادامه داشت. آیت‌الله خمینی در یکی از صحبت‌های خود به این مسائل اشاره کردند.^(۲۶)

اما این رسوبات مسموم‌کننده با نصیحت از بین نمی‌رود. بعد از بازگشت به ایران این رفتارها حتی با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد.

آقای جلال فارسی برای توجیه بی‌اعتنایی آیت‌الله خمینی به این سعایت‌ها و رفتارهای زننده ایشان را به بی‌صدافتی و فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از افراد متهم می‌کند.^(۲۷)

مآخذ و یادداشت‌های فصل سوم

۱. فریده دیبا: دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس‌فیروز. به‌آفرین ۱۳۸۰
۲. خبرگزاری فرانسه- اطلاعات ۵۷/۱۰/۲۶.
۳. اسوشیتدپرس - اطلاعات ۵۷/۱۰/۲
۴. خبرگزاری فرانسه در ۲۱ دی‌ماه ۵۷ (۷۹/۱/۱۰)، واشنگتن.
۵. ثریا اسفندیاری- در کاخ تنهائی.
۶. تایمز لندن- ۵۷/۸/۹.
۷. خبرگزاری فرانسه - ۵۷/۱۰/۲۰.
۸. نیویورک تایمز- ۲۰ دی‌ماه ۵۷.
۹. همان
۱۰. داوید اون - اطلاعات ۵۷/۸/۱.
۱۱. روزنامه اطلاعات- ۵۷/۱۱/۱۹
۱۲. خبرگزاری فرانسه - ۵۷/۱۰/۲۱
۱۳. روزنامه اطلاعات- ۵۷/۱۰/۲۱ مصاحبه تلفنی با یک سیاستمدار غربی
۱۴. خبرگزاری فرانسه به نقل از تاس - اطلاعات ۵۷/۱۰/۲۳ و نیز مقاله روزنامه پروادا - اطلاعات ۵۷/۱۱/۱۱ به نقل از اسوشیتدپرس از مسکو.
۱۵. واشنگتن پست - ۵۷/۱۰/۱۷.
۱۶. خبرگزاری فرانسه - ۵۷/۱۰/۲۱.
۱۷. روزنامه اطلاعات - ۵۷/۱۱/۱۹.
۱۸. درباره مهندس مرزبان مجله امید ایران شماره ۲۸، مرداد ۱۳۵۸ چنین نوشت: «مهندس رضا مرزبان از طرف بختیار به پاریس آمد تا نامه‌ای را که می‌گفت بختیار برای آیت‌الله خمینی نوشته است به ایشان بدهد و از طرف بختیار مذاکراتی انجام دهد. او اظهار داشت که حاج احمدآقا در جریان این سفر بوده‌اند. مرزبان خود را چنین معرفی کرده است: به سبب مبارزه با رژیم مخلوع سال‌ها در زندان بودم و از آن جا که از خط فکری مرحوم خلیل ملکی یعنی سوسیالیسم پیروی می‌کردم خیلی زود هم‌فکری و هم‌دلی با آقای دکتر بختیار پیدا کردم. چرا که او یک مبارز سوسیالیست معتقد بود. ما مدت‌ها در طول انقلاب با یکدیگر همکاری می‌کردیم و به سبب اعتماد به من از طرف ایشان مأمور شدم به

پاریس بروم و با آیت‌الله خمینی مذاکراتی انجام دهم. حضرت حجت الاسلام حاج احمد خمینی در جریان این سفر هستند.

مرزبان نتوانست با آیت‌الله خمینی دیدار کند. و دربارهٔ مسببان آن می‌گفت: «... در صورتی که نه آقای بختیار موفق شد با کارشکنی‌های زیاد بعضی از اطرافیان تندرو و عوامل سوسیال امپریالیست رخنه کرده در اطراف حضرت آیت‌الله خمینی با ایشان تماس حاصل نماید و نه اینکه من به عنوان نماینده و پیک آقای بختیار موفق شدم در پاریس آچنان که باید و شاید با حضرت آیت‌الله خمینی تماس حاصل نمایم»

۱۹. دکتر صادق طباطبائی در خاطرات خود در بارهٔ این رویداد و دیدار بختیار چنین نوشته است:

«می‌دانید که بختیار در ایامی که آیت‌الله خمینی در نوفل‌لوشاتو مستقر بودند، خواهان ملاقات با ایشان بود ما در این زمینه با آیت‌الله خمینی صحبت کردیم و طبیعتاً نظر ایشان این بود که بختیار را به شرط استعفا می‌پذیرند. منتها ما از ایشان خواستیم که فعلاً شرط استعفا را بیان نکنند و فقط ملاقات را بپذیرند. هنگامی که بختیار به نوفل‌لوشاتو بیاید دقیقاً در مورد او همان برنامه‌ای را پیاده می‌کنیم که در مورد سیدجلال تهرانی پیاده کردیم. به این شکل که به او خواهیم گفت که آیت‌الله خمینی به شرط استعفا حاضر به پذیرش شما می‌باشند و چه بسا تطمیعش کنیم که اگر استعفا بدهد ممکن است از سوی آیت‌الله خمینی مأمور تشکیل دولت هم بشوی!! این مسأله در جریان بود تا این که یک شب که من به پاریس رفته بودم شهید حاج مهدی عراقی به من زنگ زد که پاشو بیا این جا اوضاع بهم ریخته! گفتم مگر چه شده است؟ گفت من ده دقیقه رفته بودم حمام دوش بگیرم و حاج احمدآقا هم در هتل با دوستانش بود که از تهران به دفتر تلفن کردند. آقای فردوسی‌پور گوشی را برداشته، ظاهراً آقای خلخالی و منتظری بوده‌اند که گفته‌اند این جا در تهران به خاطر انتشار خبر ملاقات آیت‌الله خمینی با بختیار، شورای علما به هم ریخته و بخش قابل توجهی می‌گویند این کار به مصلحت انقلاب نیست. علی‌الخصوص که در آن روزها کارتر برای آیت‌الله خمینی پیغام فرستاده بود که به مصلحت شماست که با دولت بختیار به توافق برسید و بعد از ۵-۶ ماه که اوضاع آرام شد آن وقت انتخابات آزاد صورت می‌گیرد و شما می‌توانید برنامه‌هایتان را اعلام کنید. به هر حال آقای فردوسی‌پور بدون اطلاع از این تاکتیک در جواب تلفن می‌گوید آقا فرموده‌اند من بدون استعفا بختیار را نمی‌پذیرم. به هر حال اعتقاد شخص من این است که اگر این تاکتیک عملی می‌شد انقلاب بسیار بی‌هزینه‌تر به پیروزی می‌رسید و اصولاً موفقیت بسیار جالبی بود. اگر استعفا

نمی‌داد با شرایطی که در آن مقطع در ایران وجود داشت که ۹۰٪ مردم توی خیابان‌ها بودند اصلاً معلوم نبود که دیگر بتواند به ایران بازگردد یعنی به عبارت دیگر به شدت در محذور گیر می‌کرد و چاره‌ای جز قبول استعفا نداشت.» (کیهان ۱۵ بهمن ۱۳۸۱)

۲۰. دکتر صادق طباطبائی - خاطرات سیاسی اجتماعی - ج ۳، چاپ و نشر عروج ۱۳۸۷.

۲۱. تلفنچی امام در پاریس دستگیر شد - گزارش خبری روزنامه اطلاعات - ۱۳۵۸/۴/۶:

«سید محمدعلی موسوی مازندرانی روحانی‌نمایی که در طول مدت اقامت امام در پاریس از طرف ساواک مأموریت داشت به پاریس رفته و خود را به امام نزدیک کند روز گذشته در قصر شیرین دستگیر شد.

طبق گزارش خبرنگار اعزامی اطلاعات به پاریس، پس از ورود امام به پاریس حدود ده الی پانزده نفر از روحانیان متعهد مبارز و مترقی خود را به پاریس رساندند تا آن چه که به عنوان کمک از دستشان ساخته است در مقر امام در پاریس انجام دهند. در بین این روحانیان یک روحانی‌نمای ساواکی نیز به نام سید محمدعلی موسوی مازندرانی خود را به پاریس رساند و پس از مدتی اقامت در پاریس موفق شد مسؤولیت خانه شماره ۳ امام را در پاریس به دست آورد، این خانه را نزدیکان امام مخصوص کسانی اجاره کرده بودند که از ایران و سرتاسر دنیا برای دیدار از امام به پاریس می‌آمدند و در آن جا پذیرایی می‌شدند. این مأمور روحانی‌نمای ساواک به دو دلیل مسؤولیت این خانه را قبول کرده بود، یکی آن که اسامی و مشخصات ایرانیانی را که برای دیدار از امام به پاریس می‌آمدند به دست آورده و در اختیار ساواک تهران قرار دهد. دلیل دیگر وجود یک تلفن ارتباطی از تهران با امام بود که در این خانه قرار داشت و کسانی که برای امام پیام‌های مهم داشتند با این تلفن تماس می‌گرفتند و به این ترتیب او می‌توانست یاران فعال امام را در تهران شناسایی کند.

خبرنگار ما در گزارش خود اضافه می‌کند هنگامی که من با امام و همراهانش با پرواز انقلاب به سوی تهران پرواز کردیم این روحانی‌نما نیز در هواپیما بود و به تهران آمد ولی دو هفته پس از ورود به تهران هنگامی که احساس کرد انقلاب اسلامی ایران رو به پیروزی است تهران را به قصد پاریس ترک کرد و بار دیگر به پاریس بازگشت و بعد از چند روز اقامت در پاریس به عراق رفت. بعد از پیروزی انقلاب وقتی پرونده‌های روحانی‌نماهای ساواکی مورد بررسی قرار گرفت این شخص شناسایی شد.

در چند روز گذشته که دولت بعث عراق اقدام به اخراج روحانیان ایرانی مقیم عراق کرد این روحانی‌نما نیز در بین دیگر روحانیان از عراق به سوی مرز ایران اخراج شد و روز گذشته توسط پاسداران انقلاب در قصر شیرین دستگیر و تحویل زندان قصر شد.»

اما او طی نامه‌ای به روزنامه اطلاعات اتهامات خود را رد کرد. روزنامه اطلاعات نوشت: «تلفنچی امام در پاریس از خود دفاع می‌کند: مطالبی که روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۵۸/۴/۷ در صفحه ۱ و ۲ آورده است به ادله زیر، دروغ و افتراء محض است: ۱. گفته شد در طول اقامت امام، در پاریس بودم و حال آنکه فقط یک ماه و بیست روز بنده در پاریس بودم. ۲. آمده است فقط در خانه شماره ۳ بودم و حال آن که برنامه تلفنچی‌ها این بود که یک شب در میان، از نوفل‌لوشاتو، به پاریس یا بالعکس جا را عوض کنند.

۳. آمده است که دو هفته بعد از ورود به ایران، از ایران خارج شدم و حال آن که طبق شواهد موجود، در نامه وزارت امور خارجه و کمیته موقت انقلاب اسلامی تا فروردین ۵۸ نیز در ایران بودم.

۴. گفته شده که از ایران به پاریس رفتم و حال آن که به دلیل دفتر و مدارک موجود در فرودگاه مهرآباد، ۱۶ فروردین ۵۸ از ایران به بغداد سفر کردم. مهم‌تر از همه، فرد و یا افرادی که از قضاوت وجدان‌های بیدار هیچ هراس ندارند، اگر یک گزارش از پاریس از من ارائه نمودند، بنده در پیشگاه عدل انقلاب اسلامی داوطلبانه خودم را خلع لباس می‌کنم. و اما دستگیری بنده به علت سوءتفاهمی در مورد امانات زندانی‌ها بود که با ارائه مدرک و قبض رسیدها، در شرف حل است. محمدعلی موسوی

۲۲. آژانس فرانس پرس ۵۷/۱۰/۲۷

۲۳. حکم آیت‌الله خمینی به دکتر ضرابی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹ صفر ۱۳۹۹

جناب آقای دکتر جلیل ضرابی

به طوری که مسبوق هستید سفیر فاسد غیرقانونی طرفدار محمدرضا پهلوی خیانتکار که متصدی غاصبانه سفارت آمریکاست حاضر نشده است حتی بعد از خلع شاه از سلطنت و فرار وی از ایران دست از تلاش‌های مذبحخانه خود بردارد و کارمندان محترم سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری‌های ایران در مراکز مختلف آمریکا حسب وظیفه قانونی و ملی خود وی را نپذیرفته‌اند.

لهذا بدین وسیله به جنابعالی و آقایان دکتر طباطبائی، رضا صدر، احمد عزیزی، شهریار روحانی مأموریت داده می‌شود تا با همکاری کارمندان سالم و علاقمند به حیثیت و شرافت اسلامی و ملی در امور سفارتخانه و کنسولگری‌ها سرپرستی نموده در حفظ اسناد

و مدارکی که به ملت ایران تعلق دارند به هر ترتیب که مقتضی می‌دانید عمل بفرمایید. البته کارمندان محترم با جنابعالی و هیئت تحت نظر شما همکاری خواهند نمود.

روح الله الموسوی الخمينی

۲۴. آقای اکبر براتی، در خاطرات خود از این دیدار و گفتگو یاد کرده است.

۲۵. اقلیم خاطرات - فاطمه طباطبایی - چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار آیت‌الله خمینی ۱۳۹۰.

۲۶. سخنرانی در ۱۷ مهرماه ۵۷ در نوفل‌لوشاتو:

«عرض کنم که بعضی‌ها می‌گفتند مثل این که، بعضی از آقایان آمده بودند اینجا من نبودم، و مثل این که قدری مواخذه و محاکمه می‌کردند که کسی در این امر دخالت داشته! و مطالبی در این معنا. نه این طور نبوده است. من مزاج آن را ندارم که این جا بنشینم و باید استراحت کنم... من عادت به تشریفات ندارم که مثلاً بین من و کسی واسطه باشد، ارتباط باشد... این خلاف ادب اسلام است...»

سخنان آیت‌الله خمینی حدود یک ساعت به طول انجامید. چندین بار به وضع مزاجی خود اشاره و در پایان مجدداً تاکید کردند که: «اولاً این را عرض بکنم که من از اولی که داخل این باغ شدم اجازه دخالت به کسی نادم. هیچ وقت به نزدیکان خودم هم اجازه دخالت نادم. خودم در کارهایم مستقل بودم. خودم هر کاری را می‌خواستم می‌کردم و هر کاری را نمی‌خواستم، نمی‌کردم. بر اثر تشخیص خودم و تفکر خودم، کارهایم را انجام می‌دادم خیال نکنید من این جا که حالا آمدم مثلاً با کسی ارتباط خاصی داشته باشم. یا کسی در کارهای من دخالت بکند و من هم از او تقلید بکنم... این حرف‌ها نیست در کار کدورتی نداشته باشید از این جهت که من مثلاً، اگر رفته‌ام بیرون برای استراحت این یک چیزی بوده است... از این معذرت می‌خواهم، برای اینکه مزاج من چنین اقتضایی ندارد، من باید برگردم آن جا و استراحت کنم!»

۲۷- فارسی، جلال «زویای تاریک»، ص ۶۶: «آیت‌الله خمینی... وقتی در پاریس دیدند بعضی از شاگردان با دکتر ابراهیم یزدی کج خلقی دارند یا انتقاد برحق می‌کنند به آنان یادآور می‌شد که من آقای دکتر یزدی را کار دارم یعنی فعلاً برای مدتی به او احتیاج دارم، مواظب رفتارشان باشید.»

اگر چه به ادعاهای آقای فارسی نمی‌توان اعتماد کرد، اما این سخن ایشان متهم کردن آقای خمینی به ماکیاولیسم است.

بخش چهارم

بازگشت به ایران

۱. تدارک برای پرواز به ایران

بلافاصله بعد از خروج شاه از ایران، آیت‌الله خمینی اعلام کرد که به زودی به ایران برمی‌گردند. اولین واکنش بختیار به اعلام خبر بازگشت آقای خمینی به ایران تشکیل جلسه مشترک دولت، مجلس و شورای امنیت ملی بود.^(۱)

اما هم از جانب یاران ایشان در ایران و هم بختیار و هم آمریکایی‌ها طی پیام‌هایی توصیه می‌شد که در بازگشت تأمل کنند. با توجه به روحیه آیت‌الله خمینی این پیام‌ها و توصیه‌ها تأثیر وارونه داشت و ایشان را به بازگشت هرچه سریع‌تر مصمم‌تر کرد. همزمان، نظامیان و بختیار در واکنش به تصمیم آیت‌الله خمینی فرودگاه‌ها را بستند و پرواز هواپیماها را متوقف ساختند. اما این عمل بختیار بی‌حاصل و به ضرر خود او بود. او چطور می‌توانست جلوگیری از بازگشت یک ایرانی را به کشورش توجیه کند. حرکت بختیار موجب تحریک شدید افکار عمومی در ایران شده بود. صدها هزار نفر در تهران گردهم آمده بودند. ایران در حال انفجار بود. ده‌ها خبرنگار از سراسر جهان به دهکده هجوم آورده بودند. بر شدت تهدیدها افزوده شد. مقامات امنیتی مرتب وضعیت را پی‌گیری می‌کردند. ایرانیان حاضر در دهکده نیز به مراقبت‌های خود افزودند. یک فضای پر التهاب و هیجانی درستاد عملیات در دهکده به وجود آمد. خبرنگار ویژه از اطلاعات در گزارش ویژه خود این فضا را ترسیم کرده است.^(۲)

بختیار مجبور شد، نظرش را عوض کرده و فرودگاه را باز کند. ابتدا قرار بود هواپیمایی از ایران به نام «پرواز/انقلاب» به پاریس بیاید. اما بنا به عللی، از جمله مسائل امنیتی و احتمال واکنش ارتش به این پرواز، تصمیم گرفته شد با یک هواپیمای ایرفرانس به ایران پرواز کنیم. صادق قطب‌زاده و مهدی عراقی با ایرفرانس مذاکره کردند و هواپیما به مبلغ چهارصد هزار تومان در دست کرایه شد. این هزینه را بازاریانی که بعدها، بعد از انقلاب مورد بی‌لطفی حاکمان جدید قرار

گرفتند، پرداخت کردند. با این احتمال که ممکن است نظامیان اجازه فرود به این هواپیما را ندهند، با مسؤلان شرکت / ایرفرانس صحبت شد که ذخیره بنزین هواپیما آن قدر باشد که در صورت لزوم بتواند به پاریس برگردد. سومین پیش‌بینی این بود که به بیش از ۱۰۰ خبرنگار خارجی از تمام رسانه‌ها اجازه دادیم در این سفر ما را همراهی کنند. همراهی این خبرنگاران در واقع یک چتر امنیتی برای این هواپیما بود. بدون شک ارتش حاضر نمی‌شد با حضور این تعداد خبرنگار خارجی هواپیما را بزند یا در محل دورافتاده‌ای آن را مجبور به فرود نماید. در بازگشت به ایران احتمال سقوط هواپیما یا مجبور کردن آن به فرود در یک منطقه دورافتاده وجود داشت. احتمال سقوط هواپیما کم بود اما دو احتمال جدی وجود داشت. اول این که هواپیماهای نظامی ارتش، هواپیمای ایرفرانس را مجبور به فرود در یک منطقه دورافتاده کرده و رهبری و همراهان را دستگیر کنند. احتمال دوم جلوگیری از فرود هواپیما در تهران و برگرداندن آن به پاریس بود. نظر ما این بود که اگر هواپیمای حامل رهبر انقلاب نتواند در تهران به زمین بنشیند، کوشش شود که در فرودگاه یکی از کشورهای همسایه به زمین بنشیند. و اگر چنین امکانی فراهم نشود به پاریس بازگردد. با این حال، در مصاحبه‌ای اعلام کردم که بازگشت آیت‌الله خمینی و همراهانش در روز معین و برنامه‌ریزی شده به رغم این که یک ریسک حساب شده است، انجام می‌شود. ما به موفقیت این برنامه کاملاً مطمئن هستیم اگر چه احتمال برخورد نظامی را منتفی نمی‌دانیم. در باره فرستاده بختیار گفتم پذیرش او توسط آیت‌الله خمینی بستگی به محتوی پیامی دارد که ارسال کرده است. با توجه به مجموعه احتمالات سعی شد اولاً تعداد مسافران و بار آنها کم و هواپیما سبک باشد و بنزین به اندازه کافی داشته باشد تا در صورت جلوگیری از نشستن در فرودگاه تهران بتواند به پاریس بازگردد. بعد از پیروزی انقلاب در بعضی از اسناد محرمانه قبل از انقلاب خواندم که در میان فرماندهان ارشد، از جمله مقدم، رئیس ساواک تصمیمی برای مجبور کردن هواپیما به فرود در یک منطقه دورافتاده مورد بحث جدی بوده است و مقدم دستورالعملی در این باره

صادر کرده بود.^(۳) با وجود این خطرات احتمالی، من هم مثل سایر مسافران این پرواز، احساس نگرانی نمی‌کردم و دلهره نداشتم. بلکه نوعی شادمانی و سرخوشی همراه با احساس دغدغه نسبت به آینده داشتم. داستان بسیاری از انقلابات جهان را خوانده بودم و از سرنوشت دردناک آن‌ها آگاه بودم.

در این پرواز از میان ایرانیان، حدود ۱۰۰ نفر و حدود ۱۰۰ نفر هم خبرنگاران خارجی بودند. اسامی تمامی ایرانیان را به خاطر ندارم، آن‌ها که به یاد دارم، غیر از رهبر انقلاب، آقایان سیداحمد خمینی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، صادق طباطبایی و هادی غفاری بودند. کسان دیگری هم بودند اما الان حضور ذهن ندارم. کسانی هم بودند که می‌خواستند در آن پرواز باشند، اما به هر حال به علت محدودیت تعداد صندلی‌ها، نتوانستند همراه شوند. در پرواز آیت‌الله خمینی به ایران و در میان همراهان تعدادی از خانم‌ها نیز بودند. از کسانی که به یاد دارم خانم *نوشابه امیری*، خبرنگار کیهان بود. مسئولیت مدیریت مسافران همراه در این پرواز با *حاج مهدی عراقی* بود و من هیچ دخالتی نداشتم. در میان اطرافیان آیت‌الله خمینی در پاریس از همه گروه‌های فعال ملی، ملی - اسلامی حضور داشتند. در *تهران شورای انقلاب کمیته‌ای* را برای تدارک مراسم استقبال معین کرد. مسئولان این کمیته با پاریس در ارتباط دائم و مستقیم بودند. در یکی از همان روزها، *آقای احمد شهسا* از همشهریان و دوستان بسیار قدیمی ما که از کارمندان وزارت خارجه ایران و مأمور در کنسولگری ایران در *مونخ آلمان* بود، تماس گرفت و پیشنهاد کرد که آیت‌الله خمینی بعد از ورود به تهران به بهشت زهرا بر سر مزار شهدای انقلاب بروند. او یادآوری کرد که در بسیاری از کشورها رسم است که سردار فاتح بر سر مزار «*سرباز گمنام*» می‌رود و دسته گل نثار مزارش می‌کند. این پیشنهاد مورد استقبال آیت‌الله خمینی در پاریس و کمیته استقبال در تهران قرار گرفت. آقای *مرتضی طلوعه*، پسردایی همسرم که کارمند وزارت امور خارجه بود و در دفتر نمایندگی *ایران در سازمان ملل متحد* کار می‌کرد، تلفنی به من خبر داد که سه عدد جلیقه ضد گلوله تهیه کرده است. او چون گذرنامه سیاسی - دیپلماسی

داشت شخصاً به پاریس آمد و آن‌ها را همراه خود آورد. کمیته استقبال برای مراسم در بهشت زهرا/ پیش‌بینی کرده بود که چند نفر از طرف خانواده‌های شهدا به رهبر انقلاب خوش‌آمد بگویند. قرار بود که پدر رضایی‌ها، حاج خلیل یکی از آن‌ها باشد اما، بر سر این افراد، اختلافات بالا گرفت. برخی از روحانیان با نفوذ، از انجام آن سر باز زدند و مانع شدند. همچنین، آیت‌الله طالقانی، تلفنی به آقا پیام داد که جو جامعه بسیار ملتهب است. مردم به منازل ایادی رژیم حمله می‌کنند، می‌کشند و آتش می‌زنند. یک نمونه آن راه، حمله به منزل سرهنگ زیبایی بازجو و شکنجه-گر ساواک ذکر کردند. با این مقدمه توصیه ایشان به آیت‌الله خمینی این بود که به هنگام ورود به تهران، پیامبروار، هم چون فتح مکه، عفو عمومی و انتم‌الطلاق، اعلام کنید. نظر به اهمیت این مسأله هنگامی که آیت‌الله طالقانی تلفن زد، صحبت‌های ایشان را روی نوار ضبط کردم و عیناً نوار را برای آیت‌الله خمینی گذاشتم تا ایشان صحبت‌های آقای طالقانی را مستقیماً بشنوند. اما نه تنها آیت‌الله خمینی، بلکه بسیاری از اطرافیان ایشان با این پیشنهاد موافق نبودند. حتی بعضی‌ها اظهار داشتند که نباید/ اشتباه عفو/ ابوسفیان در فتح مکه تکرار شود. چه اگر ابوسفیان مجازات شده بود، بنی‌امیه هرگز امکان و جرأت حکومت و سرکوب مسلمانان را پیدا نمی‌کردند. از تهران همچنین پیشنهاد شد که آقا وقتی وارد می‌شوند، هر نوع دست-بوسی، پابوسی و مراسمی را که یادگار سلاطین جبّار است، ممنوع کنند. اما آیت‌الله خمینی این نظر را نادرست دانستند و گفتند نباید مانع ابراز احساسات مردم شد. نقل کردند که برخی از شیعیان به پای امام می‌افتادند، اما از این عمل نهی نمی‌شدند. کمیته استقبال با مشورت پاریس محل ورود و اقامت آیت‌الله خمینی را در تهران، مدرسه رفاه معین کرد، آیت‌الله خمینی نظرشان این بود و تأکید کردند که محل اقامت ایشان در تهران، نه در شمال شهر بلکه در مرکز شهر باشد. قرار شد طبق برنامه، آقای خمینی ابتدا از فرودگاه به دانشگاه تهران بروند. به چند دلیل: اول اینکه دانشگاه تهران نقش بسیار کلیدی در انقلاب ایران داشته است. دوم این که دانشگاه در تمام طول ۲۵ سال حکومت شاه از ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ۵۷ یکی از

ارکان مقاومت بوده است. سوم اینکه روحانیان ایران، از تهران و شهرستان‌ها، در اعتراض به تصمیم دولت بختیار در بستن فرودگاه و جلوگیری از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران، در دانشگاه متحصن شده بودند. قبل از ترک نوفل‌لوشاتو، آقای اشراقی از جانب آیت‌الله خمینی، از همسایه‌های محل به خاطر مزاحمت‌های سه ماهه اقامت در دهکده، پوزش خواستند و هدایایی کوچک به خانواده‌ها دادند. آقای اشراقی روابط عمومی خوبی با همسایه‌ها برقرار کرده بود، در ایام میلاد مسیح ایشان از طرف آیت‌الله خمینی هدایائی برای همسایه‌ها و مأموران فرانسوی تهیه و توزیع کردند. من هم از جانب آیت‌الله خمینی از مسئولان امنیتی فرانسه و نیز ژاندارمری محل تشکر کردم. آیت‌الله اشراقی در دهکده ماندند تا بعداً خانواده آقای خمینی را به ایران بیاورند. و آقای عراقی نیز ماند تا منزل آقای عسگری را تمیز کند و تحویل دهد. اوایل شب، چند ساعت قبل از حرکت به فرودگاه، من از همه کسانی که در این ستاد داوطلبانه فعالیت می‌کردند، دعوت کردم تا آیت‌الله خمینی از آن‌ها تشکر و خداحافظی کنند. در این گردهمایی، آیت‌الله خمینی ضمن تشکر از آن‌ها، یادآور شدند که آن‌ها مجبور نیستند همراه ایشان به ایران بیایند، در این سفر خطرانی وجود دارد. برخی از حاضران متأثر شدند و گریه کردند. بعد از پایان این دیدار من لحظاتی تنها با آیت‌الله خمینی گفتگو کردم. از ایشان پرسیدم که آیا از مجموع فعالیت‌های این ۱۱۸ روز راضی هستند؟ و آیا آن‌طور که می‌خواستند بوده است؟ ایشان تشکر کردند و سپس به یادگار، در حاشیه صفحه اول قرآن جیبی من چند خطی نوشتند که متن آن از این قرار است:

«بسمه تعالی، در سفری که ناچار به پاریس منتهی شد، جناب آقای دکتر یزدی از لحظه اول همراهی نمودند و مدت چهار ماه و چند روز تحمل زحماتی ارزنده نمودند و خدمات ارزنده‌ای به نهضت مقدس کردند و در این چندماه با کمال صداقت و امانت تقبل اموری چند را نمودند. امید است خدای تعالی ایشان را اجر و توفیق عنایت فرماید. بهمن ۱۳۵۷ - ۲ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ - روح‌الله الموسوی الخمینی.»
(صحیفه امام - جلد ششم ص ۷).

سپس از ایشان خداحافظی کردم. ایشان تعجب کردند، ابتدا تصور کردند که می‌خواهم به آمریکا برگردم. اما توضیح دادم که رفتاری که من در این مدت از جانب برخی از اطرافیان، به خصوص روحانیان دیده‌ام، احتمال آن را می‌دهم که در ایران حتی مانع دیدار من با شما بشوند. در اینجا وضعیت طوری بود که با وجود ناراحتی‌هایشان نمی‌توانستند، مانع شوند، اما در ایران آن‌ها این کار را خواهند کرد. پرسیدند که می‌خواهی چه کنی، گفتم می‌خواهم قلندری کنم. با تعجب پرسیدند یعنی چی؟ گفتم من چند سالی در ایران نبوده‌ام، می‌خواهم ایرانگردی کنم و از نزدیک بررسی و مطالعه کنم که چه چیزی در کشورمان اتفاق افتاده است که چنین انقلاب عظیمی را موجب شده است. و این آخرین سخنان ما، قبل از حرکت به فرودگاه پاریس بود.

۲. در فرودگاه پاریس

در فرودگاه آقای خمینی قبل از سوار شدن به هواپیما در میان جمع کثیری از خبرنگاران، فیلم‌برداران، عکاسان، آخرین مصاحبه مطبوعاتی خود را انجام دادند. قبل از مصاحبه ابتدا پیامی خطاب به مردم و دولت فرانسه، که متن آن از قبل آماده شده بود قرائت شد. سپس متن را ابتدا توسط آقای صادق قطب‌زاده به فرانسه و سپس من به انگلیسی ترجمه کردم. متن این پیام در صحیفه امام آمده است. (جلد ششم ص ۶). بعد از قرائت پیام. خبرنگاران سؤالات خود را مطرح کردند. متن این مصاحبه در همان زمان در رسانه‌های گروهی در فرانسه و ایران منتشر شد. در این مجموعه من نیازی ندیدم که مصاحبه‌های متعدد و سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی را بیاورم. تقریباً تمامی مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی در مجموعه‌ای جداگانه منتشر شده است. فرودگاه تحت شدیدترین اقدامات احتیاطی قرار داشت. ۵۰۰۰ ژاندارم، پلیس، نیروهای مخصوص مسیر آیت‌الله خمینی را از نوفل‌لوشاتو تا فرودگاه زیر نظر داشتند. کنترل در فرودگاه تا آن زمان سابقه نداشت.

۳. در هواپیما

پرواز از پاریس به تهران به آرامش و راحتی انجام شد. چون دیر وقت بود و همه خسته بودند، اکثراً ترجیح دادند استراحت کنند. در هواپیما، آیت‌الله خمینی و همراهان در قسمت مسافران درجهٔ یک، جا داده شدند. که تعداد کم‌تری صندلی داشت. خبرنگاران در قسمت دیگر، که مخصوص بلیط درجهٔ ۲ بود، جای گرفتند. طبقهٔ بالا را هم خالی گذاشتیم تا آیت‌الله خمینی اگر خواستند بتوانند در آن جا استراحت کنند. طبیعی بود که با توجه به محدودیت‌ها، همه ایرانیان حاضر در دهکده نتوانند با این هواپیما به ایران برگردند و این خود موجب دلخوری‌هایی شد.

در هواپیما، خبرنگاران مرتب به سراغ آیت‌الله خمینی و همراهان می‌آمدند. خبرنگاری از آیت‌الله خمینی قبل از استراحت پرسید چه احساسی دارید؟ ایشان جواب دادند: «هیچ». این جواب بعدها مورد بحث‌ها و گفتگوهای فراوان قرار گرفت. شاید واقع‌بینانه‌ترین توجیه این جواب را آقای دکتر شیخ مهدی حائری یزدی داده باشد. من بعدها در تهران از آقای حائری پرسیدم که چرا آیت‌الله خمینی این جواب را دادند و منظورشان چه بود؟ آقای حائری گفتند آیت‌الله خمینی در عرفان تابع مکتب سهروردی هستند. در این مکتب عارف وقتی عروج پیدا می‌کند به جایی می‌رسد که «انا الحق» می‌گوید. از دیدگاه چنین باور عرفانی عارف خداگونه شده، در برابر رویدادها احساسی نظیر مردم عادی ندارد!!

کمی پس از پرواز هواپیما، آیت‌الله خمینی برای استراحت به طبقهٔ دوم رفتند. بعد از نماز صبح و طلوع آفتاب، حاج احمدآقا به طبقهٔ دوم رفت تا از پدر بخواهد که جلیقه ضدگلوله را به تن کند. اشاره کردم که چند روز قبل از ترک فرانسه، مرتضی طلیعه سه جلیقهٔ ضدگلوله برای ما آورد. یکی برای آقای خمینی، یکی برای حاج احمدآقا و یکی هم برای من. سید احمدآقا و من از آن استفاده نکردیم. حاج احمدآقا هر کاری کرد آیت‌الله خمینی جلیقه را نپوشید.

۴. در فرودگاه تهران

هنگامی که هواپیما در تهران به زمین نشست، ابتدا آقایان پسندیده و مطهری برای دیدن آیت‌الله خمینی به درون هواپیما آمدند. سپس آیت‌الله خمینی به همراه حاج احمدآقا و آقایان پسندیده و مطهری از پله‌های هواپیما پائین آمدند، اما من اصراری نداشتم که حتماً همراه با آنان پیاده شوم. وقتی همه پیاده شدند، من پیاده شدم و هنگامی به سالن عمومی رسیدم که جمعیت پیشوازانندگان دور آیت‌الله خمینی را گرفته بودند و سرود «خمینی ای امام» خوانده می‌شد. وقتی از پله‌های سالن مسافران پائین رفتم، پدر و برادرانم را در کنار دوستان دیدم. بعد از دیدوبوسی با آنان و با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، آقای طالقانی را دیدم که در کنار سکوی وسط فرودگاه نشسته و به دیوار تکیه کرده است. به دیدارش رفتم. این دیدار، بعد از ۱۸ سال برای هر دوی ما هیجان‌برانگیز بود. در حالی که اشک شوق از سر و صورتمان سرازیر بود یکدیگر را در آغوش گرفتیم. سپس به اتفاق آقای طالقانی به اتاقی که برای استراحت اختصاص داده شده بود، رفتیم. در آن اتاق آقای پسندیده و آیت‌الله منتظری نیز بودند، هنگامی که آیت‌الله خمینی سوار ماشین مخصوص شدند و به راه افتادند، آقای تهرانچی، به همراه دو نفر از دوستان دیگر آمدند تا مرا با ماشین خود به بهشت زهرا ببرند، زیرا کثرت جمعیت آن چنان بود که آیت‌الله خمینی نتوانستند به دانشگاه بروند و یک سر به بهشت زهرا رفتند. سنگینی ترافیک و کثرت جمعیت آن چنان بود، که ما هم از رفتن به بهشت زهرا منصرف شدیم و دوستان مرا به منزل پدرم در خیابان ایران رساندند.^(۴)

طبق برنامه‌ای که از پاریس با ستاد استقبال آیت‌الله خمینی توافق شده بود، قرار بود ایشان در مدرسه رفاه مستقر شوند، اما در همان شب اول، این برنامه در تهران تغییر کرد و به قول صادق خلخالی کودتا کردند و آیت‌الله خمینی را به مدرسه علوی بردند.

بعد از پیروزی انقلاب بعضی‌ها پیشنهاد کردند مدرسه علوی به‌عنوان یکی از اقامتگاه‌های اصلی آیت‌الله خمینی در روزهای نخست انقلاب به موزه تبدیل شود.

اما وقتی اصل خیلی از چیزها حفظ نشده باشد، نگهداری و حفاظت از یک ساختمان معنا پیدا نمی‌کند. باید به جای حفظ بنا به فکر حفظ اصل آرمان‌های ملت و معیارهای آزادی و حاکمیت مردم بود. مدیران و مسئولان مدرسه علوی در زمان شاه برای این که بتوانند به کار خود ادامه دهند فعالیت سیاسی نداشتند و از نظر فکری، بیش‌تر به سنت‌گرایان وابسته بودند.

به این ترتیب آیت‌الله خمینی بعد از ۱۴ سال تبعید و من بعد از ۱۸ سال زندگی در غربت در صبح روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۵۷ به وطن‌مان، ایران بازگشتیم.

وقتی اراده خداوند بر نابودی نظام متکی بر ظلم و ستم قرار گیرد، چشم دل صاحبان قدرت را کور می‌کند و آن‌ها قادر نخواهند بود که حقایق و واقعیت‌ها را آنطور که هست ببینند. سقوط شاه بیان واقعی این کلام الهی است که: «افمن زین له سوء عمله فراء حسنا فان الله يضل من يشاء و يهدى من يشاء- آیا آن که کردار بدش را در نظرش آراستند، چنان نیکویش پنداشت، همانند کسی است که چنین نیست؟ پس خدا هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند. فاطر-۱»

پیامبر خدا فرمود: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». کارگزاران و عمله ظلم در هر نظامی براندازان واقعی آن نظام هستند. صدق‌الله‌العلی‌العظیم.

پیوست‌ها، مآخذ و یادداشت‌های فصل چهارم

۱. جلسه مشترک دولت مجلس و شورای امنیت ملی تشکلی می‌شود

اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۱، شماره ۱۵۷۶۵

به دنبال اعلام تاریخ قطعی سخن امام خمینی که دیشب در پاریس توسط دکتر یزدی یکی از نزدیکترین مشاوران ایشان اعلام شد، همه محافل خبری دنیا چشم به پاریس و تهران دوخته‌اند. با آنکه هنوز از سوی دکتر بختیار نخست‌وزیر هیچ‌گونه واکنش رسمی پس از انتشار این خبر ابراز نشده. با این همه نقطه‌نظر بختیار در مورد بازگشت امام خمینی و اعمال قدرت از سوی ایشان با دعوت کردن مردم برای به دست گرفتن اداره امور، و برقراری شورای انقلاب اسلامی و دولت برگزیده این شورا، را می‌توان در این مورد نیز تعمیم داد. امروز خبرنگار سیاسی اطلاعات پس از تماس با دکتر بختیار به این نتیجه رسید که موضعی رسمی دولت در برابر بازگشت سریع امام خمینی پس از جلسه هیئت دولت، قوه مقننه و شورای امنیت ملی اعلام خواهد شد.

۲. ساعاتی که ایران در انتظار امام خمینی بود در پاریس چه گذشت - منصور تاراجی

اطلاعات ۱۳۵۷/۱۱/۸

نوفل لوشاتو - پاریس - پنج‌شنبه ۲۰ ژانویه - اختصاصی اطلاعات - همه آماده حرکتند، چهره‌ها غرق شغفی و صف‌ناپذیر است آخرین ساعات شانزده سال تبعید نزدیک می‌گردد. امام خمینی، مردی که ده‌ها هزار پوستر چهره او به همت مجله اکسپرس کوچک و خیابان‌های پاریس را پوشانده است به آغوش ملت خود بازمی‌گردد. در پوسترها فقط یک جمله نقش شده: مردی که غرب را به لرزه درآورد.

حدود ۵۰۰ نفر خبرنگار، عکاس و فیلمبردار تلویزیون‌های جهان تلاش می‌کنند در پرواز انقلابی همراه امام خمینی باشند ولی برای ۱۵۰ نفر بیشتر جا نیست. همراهان امام خمینی علاوه بر اعضای خانواده‌شان و حاج احمد آقا پسر و آقای اشراقی داماد امام خمینی، کسانی به ایران باز می‌گردند که سال‌های دراز دور از ایران بوده‌اند. بنی‌صدر، قطب‌زاده، دکتر یزدی، فردوس، غفاری (پسر آیت‌الله غفاری که کشته شد) حاج مهدی عراقی، سجادی، حاج محمد، و ده‌ها تن از روحانیون و همچنین گروهی از جوانان عضو گروه مجاهدین خلق.

در دو خانه کوچک مقابل هم در خیابان شوروژ در نوفل شاتو جمعیت موج می‌زند و خانه چهار اتاقه شماره ۱۱۵ اقامتگاه و دفتر کار امام خمینی است و خانه مقابل آن استاد گارد و مرکز خبر. دو تلفن تنها وسیله ارتباطی نهضت با ایران و سراسر جهان است و سه دستگاه تکثیر نوار و اعلامیه‌ها وسط حیاط با نصب چادر بزرگی مسجدی به پا شده که امام خمینی ظهر و شب در آنجا نماز می‌گذارند و بقیه ساعات زنان و مردان پیرامون آینده حکومت اسلامی و شکل آن بحث می‌کنند. در چند دیگ بزرگ و سه کتری ناهار و شام و چای صدها تن مردمی که در سرما ساعت‌ها می‌لرزند به زحمت تهیه می‌شود و ده‌ها تن روحانی و جوان عضو نهضت دقیقه‌ای آرام ندارند ولی امروز آخرین روز هیجان و جنبشی است که نوفل شاتو هرگز به خود ندیده بود. چهارشنبه بسته گریخته خبر بسته شدن فرودگاه مهرآباد و سپس باز شدن آن فضایی از ابهام به وجود آورده بود اما بعداً خبر رسید که فرودگاه فقط دو ساعت و نیم بسته بود و اینک باز است. چهارشنبه شب عزیمت قطعی بود. ساعت ۸/۳۰ پنج‌شنبه صبح است و من طبق قرار قبلی در گوشه‌ای مشغول مصاحبه با آقای اشراقی داماد امام خمینی هستم. مصاحبه که پایان می‌گیرد به میان سیل خبرنگاران می‌روم، مردم زمزمه می‌کنند ظاهراً همه فرودگاه‌های ایران مجدداً بسته شده است. اما هنوز صبح کسی مطمئن نیست که چه روی خواهد داد. به سرعت با اطرافیان امام خمینی تماس می‌گیرم، چهره‌ها در هم فرو رفته است و منتظر تصمیم امام خمینی هستند.

طی یک سال اخیر حرکت‌های او موفقیت‌آمیز بوده است اما اینک چه خواهد کرد؟ هنوز سخن از لغو پرواز نیست. امام خمینی به هر ترتیب به ایران باز می‌گردند. برادران توجه کنید.

حدود ساعت ۱۰ آقای اشراقی از خانه ۱۱۵ بیرون می‌آید و خطاب به هواداران امام خمینی می‌گوید، برادران توجه کنید با وجود بسته شدن فرودگاه ایران امام خمینی عزیمت می‌کنند اما شما کاملاً آزاد و مختار هستید که بیعت خودتان را با ایشان حفظ و یا لغو کنید، زیرا سفری است پر مخاطره و احتمال دارد هواپیمای ایشان در آسمان ایران مورد اصابت گلوله قرار گیرد و یا وسایل سقوط آن را فراهم کنند. امام خمینی نمی‌خواهند شما جان خود را به خطر اندازید. همه باید آگاه باشید که سفر با هواپیمای امام خمینی ممکن است به قیمت جان شما تمام بشود. اکنون تصمیم با خودمان است.

فریاد جمعیت در آسمان طنین می‌افکند: *الله اکبر، الله اکبر*.

روحیه هیچ کس متزلزل نمی‌شود لحظات بیم و امید است. دقایق سنگین سپری می‌شود ۲۰ تن از خبرنگاران خارجی تقاضای بازگشت به ایران همراه با هواپیمای امام خمینی را پس می‌گیرند. «*پرواز انقلاب*» امام خمینی به ایران قطعی است. حدود ظهر ناگهان خبری کوتاه مثل بمب سراسر محله را به لرزه درمی‌آورد امام خمینی روز یکشنبه به تهران باز می‌گردند، هیجان همه را فرا می‌گیرد چه اتفاقی افتاده است؟ خبرنگاران از این سو به آن سو می‌روند و همه در جستجوی پاسخ هستند. لحظه‌ای بعد دکتر یزدی و بعد *قطب‌زاده* به روی پلکان مقابل مسجد ظاهر می‌شوند، صدها تن خبرنگار و فیلمبردار او را احاطه کرده‌اند و او یک اعلامیه کوتاه را می‌خواند طبق مقررات بین‌المللی هیچ یک از شرکت‌های هواپیمایی از جمله ایرفرانس به سوی فرودگاه‌هایی که بسته است پرواز نمی‌کنند، چهره‌ها در اندوه فرو می‌رود، دانشجویان ایرانی که از کشورهای مختلف جهان به *نوفل لوشاتو* آمده‌اند خشمگین می‌شوند و ناگهان شعارهایی علیه بختیار فضا را می‌پوشاند. ساعت یک بعد از ظهر نزدیک می‌شود و هر روز امام خمینی در این ساعت از خانه ۱۱۵ به خانه مقابل می‌آیند که در مسجد آنجا نماز گذارند. ده‌ها تن ژاندارم و مأمورین امنیتی دولت فرانسه به زحمت موفق می‌شوند سیل جمعیت را به سوی خانه امام خمینی مهار کنند. همه در انتظار رفتن امام به مسجد هستند، دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی صدها خبرنگار که از اکناف عالم آمده‌اند، آماده است. دقایق به سختی می‌گذرد.

حاج احمد آقا پسر امام خمینی و *آقای اشراقی* دامادشان چند نیمکت فراهم می‌کنند و پشت نرده خانه آقا قرار می‌دهند، هنوز معلوم نیست چه خبر است. من برای اینکه در سیل خبرنگاران غرق نشوم به پسر امام خمینی متوسل می‌گردم و با اشاره او از دست مأموران امنیتی فرانسه فرار می‌کنم و خود را به نرده خانه آقا و کنار نیمکت می‌رسانم. خبر می‌رسد که امام خمینی در فضای باز و در سرمای شدید کنفرانس مطبوعاتی دارند و آن هم روی چند نیمکت، التهاب بیشتر می‌شود و لحظه‌ای بعد امام خمینی از نیمکت کنار نرده خانه‌شان بالا می‌روند و با صلابت خاصی در برابر انبوه جمعیت قرار می‌گیرند، هر لحظه ممکن بود آنان را به آسانی هدف قرار دهند. امام شروع به سخن گفتن می‌کنند و تنها من در کنار او قرار دارم. صدها تن به حال من غبطه می‌خورند. امام خمینی درحالی که کاملاً بر خود مسلط بودند، با قاطعیت شروع به سخن می‌کنند و به سئوالات خبرنگاران

پاسخ می‌دهند. لحظه‌ای پس از کنفرانس مطبوعاتی سیل جوانان خشمگین در خیابان‌های نوفل‌شاتو به حرکت در می‌آید. فریاد خدا، قرآن، خمینی لحظه‌ای قطع نمی‌گردد. از خود می‌پرسم خدایا ما در کجا هستیم، هیچ کس جلودار این جمعیت و خشم آن نیست. روحانیون از جمله غفاری پیشاپیش و در جلوی جمعیت در حرکتند. هزاران تن از ساکنان شهر نوفل‌شاتو بدون آنکه از فریاد آنان ناراحت بشوند — آخر فرانسویان با تظاهرات خو گرفته‌اند — مسیرشان را تعقیب می‌کنند. همه می‌خواستند پیاده تا پاریس بروند اما گروهی آن را در صلاح نهضت ندیدند.

ساعت ۳ بعد از ظهر جمعیت بازگشت، گرسنه و تشنه، خوراک آنان یک کاسه آش برای هر دو نفر و کمی نان بود. اما تا نیمه‌های شب بحث می‌کردند بالاخره چه خواهد شد؟
۳. بر اساس اسناد محرمانه اداره کل گذرنامه، رئیس وقت ساواک، تیمسار مقدم، دستور داده بود هوایم‌ای حامل آیت‌الله خمینی و همراهان را به فرود در یک مکان دورافتاده مجبور کنند. در جلد چهارم خاطراتم، «شورای انقلاب و دولت موقت» این سند آمده است.

۴. یک نمونه از رسوبات مشتمل‌کننده غیراخلاقی در رفتارها، ادعاهای بیجای برخی از خاطره‌نویسان متأسفانه روحانی، از جمله آقای فردوسی‌پور، در مورد همین ورود ما به ایران است. او می‌نویسد: «در این فاصله متوجه شدم که دکتر یزدی داخل بلیزر نشسته است. گفتم آقای یزدی پیاده شوید. گفت چرا؟ گفتم خوب نیست شما سوار باشید، پیاده شوید. اگر صلاح بود، بعداً سوار خواهید شد. هنگامی که حضرت آیت‌الله خمینی سوار می‌شدند، مهندس صباغیان، که رئیس ستاد انقلاب بود و همراه آقای رفیق‌دوست آمده بود از آیت‌الله خمینی پرسید آقای یزدی هم با این ماشین هستند، سوار شوند؟ حضرت آیت‌الله خمینی با دست اشاره کردند و فرمودند خیر! غیر از احمد کسی سوار نشود» (مجله یاران شماره ۷- خرداد ۱۳۸۵). این ادعای به کلی بی‌اساسی است. از آقای کفایش زاده، که او همچنین ادعای کرده بود پرسیدم منظور تو از این دروغ‌ها چیست؟ قسم خورد که او چنین حرفی نزده است، حاج احمد‌آقا به نام او چنین گفته است!!

بخش پنجم

مقالات و مصاحبه‌های تکمیلی

در طی سال‌های دراز بعد از پیروزی انقلاب، دربارهٔ خاطرات خودم و اهمیت دورهٔ ۱۱۸ روزه اقامت آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو، مقالاتی نوشته و مصاحبه‌هایی کرده‌ام. اگر چه مطالب این مصاحبه‌ها و مقالات اکثراً در این مجموعه آمده است، اما برای تکمیل آن، عناوین و آدرس این مقالات و مصاحبه‌ها، که در زمان‌های مختلف انجام شده‌اند به ترتیب تاریخ آورده می‌شوند.

۱. گزارش هجرت امام خمینی به پاریس

پیام مجاهد - شماره ۶۳، آذر ۱۳۵۷

توضیح: بعد از استقرار در نوفل‌لوشاتو این گزارش را نوشتم و برای چاپ در نشریه فرستادم. متن کامل این گزارش در: «مجموعه اسناد نهضت آزادی ایران - خارج از کشور»، در سایت نهضت آزادی ایران آمده است.

۲. سفر به پاریس

مصاحبه با روزنامهٔ اطلاعات ۵۸/۸/۶

متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد دوم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها: ۱۳۵۷-۱۳۵۸» آمده است.

۳. از گوآدالوپ تا جمهوری اسلامی مصاحبه با آقای کاظمیان

نشریهٔ نامه، شماره ۳ مورخ خرداد و تیر ۱۳۸۳

متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد هشتم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۳» آمده است.

۴. از پاریس تا علوی - روزنامه آفتاب - مهدی نیاکی ۸۵/۱۱/۲۲

دهکده‌ای دورافتاده در جنوب پاریس، مرکز سیاسی جهان؛ روستایی که زبردخت‌های سپیش‌انقدر روحانی فرهمند را نگهداشت تا او را به عنوان رهبر

یک انقلاب تمام عیار پای پله‌های هواپیمای ایرفرانس بدرقه کند. بامداد روز دوازدهم بهمن‌ماه دهکده از شور و شرافتاده بود. اما آنگاه که میهمان نوفل‌لوشاتو دست در دست خلبان فرانسوی از پله‌های هواپیما پایین می‌آمد و قدم بر خاک پایتخت دلهای بی‌قرار می‌گذاشت، کمتر کسی به یاد می‌آورد که دهکده تنها چقدر آرام و سوت و کور است... این بار یکی از میهمانان «دهکدهٔ انقلاب» و از همراهان آیت‌الله از ۱۶ روز پراشتهاب نوفل‌لوشاتو — از ۲۶ دی تا ۱۲ بهمن — می‌گوید. از حال و هوای «آیت‌الله» و همراهانش؛ وقتی که خبر رسید ساکن چند ده سالهٔ سعدآباد تهران را به مقصد آسوان ترک کرده است و در پایتخت انقلاب ایران دیگر کسی تردیدی نداشت که میهمان نوفل‌لوشاتو را «آیت‌الله خمینی» بخواند. در این گفت و گو از بعدازظهر ابری نوفل‌لوشاتو پرسیده‌ام که «آیت‌الله خمینی» روی پله‌های خانه ویلایی ایستاده است و در حلقهٔ خبرنگاران از رفتن شاه ایران که حالا دیگر میهمان «انور سادات» شده سخن می‌گوید و تیتراژ فردای همه روزنامه‌های چاپ پاریس را می‌دهد: «به ایران باز می‌گردم».

دکتر ابراهیم یزدی عضو شورای انقلاب ۵۷ و وزیر امور خارجهٔ دولت موقت مهندس مهدی بازرگان در خانه‌اش در شمال تهران نشسته است و پیش از ورود من کتاب تازه منتشر شده «جیمی کارتر» را می‌خواند: «فلسطین؛ صلح نه آپارتاید». تنها رییس‌جمهور ایالات متحده که نامش با بسیاری از تحولات پراشتهاب نیمهٔ دوم سال ۵۷ گره خورده است. یزدی اگر چه چهره‌اش با بیست و هفت سال پیش تفاوت کرده اما هنوز وقتی روزهای همراهی با آیت‌الله خمینی در دهکدهٔ کوچک پاریس را روایت می‌کند، گویی تنها چند روزی از آن رویداد گذشته است. این گفتگو تماماً حاوی خاطرات دکتر یزدی و در حقیقت یک مستند نوشتاری تاریخی است؛ قسمت‌هایی از تاریخ که بخش‌هایی از آن در اسناد دیگر آمده و بخش‌هایی هم تازگی دارد. تأکید می‌کنم که این گفتگو صرفاً در افق «تاریخ» و بازکاوی تحولات مهم روزهای پراشتهاب منتهی به انقلاب اسلامی انجام شده و دیدگاه‌های سیاسی ابراهیم یزدی یا هیچ گروه دیگری، هدف یا معیار نبوده است. گفت و گوی مرا بخوانید:

متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد دهم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۵» آمده است.

۵. دهکده نوفل‌لوشاتو و انقلاب ایران

مجله شهروند امروز، شماره ۳ (۳۳) نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۸۶
متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد یازدهم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۶» آمده است.

۶. خاطرات انقلاب

روزنامه سرمایه-۸۶/۱۱/۲۱

ابراهیم یزدی در دهه هشتم زندگی‌اش روزهای شلوغی را پشت سر می‌گذارد مرور خاطرات ورود امام به ایران برای او که مدتی است دست نوشته‌هایش را مرور نکرده، توأم با فراموشی برخی نام‌هاست.
او که وزیر امور خارجه دولت موقت بوده، به عنوان دبیر کل نهضت آزادی همچنان مشغول به فعالیت است اما نوعی نگرانی در لحن سخنانش پیداست و حتی بی‌حوصلگی برای مرور برخی رخداد‌های تاریخی. با او درباره خاطراتش از انقلاب گفتگو کردیم.

متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد یازدهم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۶» آمده است.

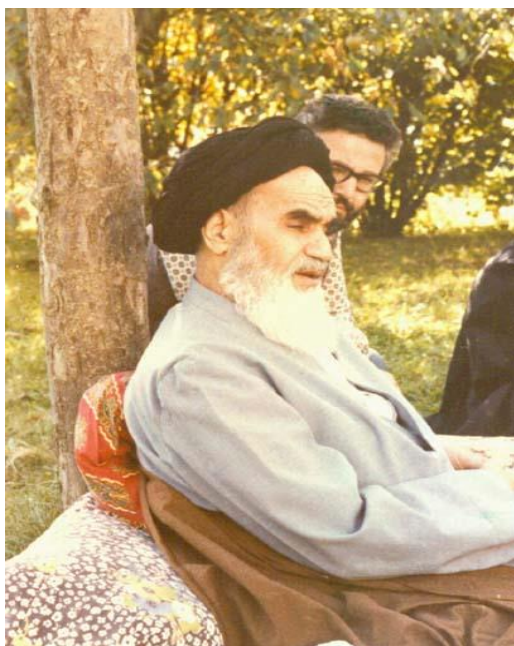
۷. ماجراهای ناگفته انقلاب

مصاحبه خانم نوشابه امیری، روزآنا لاین، بهمن ۱۳۸۷
متن کامل این مصاحبه در «مجموعه آثار، جلد دوازدهم، مقالات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های سال ۱۳۸۷» آمده است.

تصاویر



صرف صبحانه در ناصریه در راه سفر از نجف به کویت



بعد از یک سفر پر ماجرا اینک استراحت در زیر درخت سیب



همسر و آقای اشراقی در حال مباحثه با آیت الله خمینی زیر درخت سیب



در دفتر نوفال لوشاتو - پاسخ به تلفن‌ها همراه همسر









حاج احمد آقا در تلفنخانه

















آیت‌الله خمینی با هدایت مأمور امنیتی فرانسه برای اقامه نماز به محل ستاد می‌روند.



آقای مروارید همراه ایشان هستند.



تظاهرات و راهپیمایی در نوفل لوشاتو روز بعد از خروج شاه



دختران آیت الله اشراقی، زهرا طلیمه (برادرزاده همسر) و رویا یزدی (همسر خلیل)

نمایه

احمداسماعیل ۵۱۵	ابراهیم تیجانی ۵۵۴
احمدعلی بهرامی ۹۸	ابراهیم یزدی ۵، ۶، ۱۴، ۲۱، ۴۸، ۸۱، ۳۲۰،
ادوارد سابلیه ۱۲۱	۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۷،
ارتباط با صهیونیسیم ۵۱۴، ۵۱۵	۴۷۸، ۴۸۱، ۵۷۸، ۵۸۸، ۵۹۲، ۶۲۶، ۶۴۶،
ارتشید جم ۲۵۶	۶۴۷، ۶۸۶
ارتشید قره‌باغی ۶۰۶	ابراهیمی ۲۸۳
اردشیر زاهدی ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۸، ۶۰۹، ۶۱۰،	ابوالاعلی ۸، ۵۳۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۸۸
۶۱۱	ابوالاعلی مودودی ۳۴۹، ۴۸۰
اردن ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۵۲۳، ۵۶۲	ابوالحسن بنی‌صدر ۴۸۰، ۶۳۱
اروپا ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۸، ۳۱، ۴۱، ۷۱،	ابوالفضائل مجتهدی ۳۲۳، ۳۲۴
۱۰۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۹، ۲۱۵،	ابوالفضل حکیمی ۴۰
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۸۶،	ابوجهاد ۳۹
۲۹۷، ۳۰۲، ۳۷۱، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۴۰، ۵۳۳،	ابوحنیف ۳۹
۶۱۹	ابوسعبد ۹۵
اریکرولو ۱۲۱	اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان ۱۷۷
اسپانیا ۱۳۳، ۳۸۶	اتحادیه روزنامه نگاران انگلیس ۲۵۷
استانبول ۲۱۷، ۵۶۱	اتریش ۱۵۵
استانفیلد ترنر ۴۳۵	اتیوپی ۱۳۰، ۱۳۶
استراموس سنگاپور ۳۸۶	احسان امید ۱۶۹
اسد گیلالی ۳۵۶، ۳۶۱، ۵۸۸	احمد الخطیب ۲۹
اسدالله مبشری ۲۵۶	احمد امین، ۲۵۷
اسفار ۵۴۷	احمد خمینی، ۷۸، ۷۹، ۶۲۳
اسماعیل بهبهانی ۲۵	احمد شاملو، ۱۶۴، ۵۰۲
اسماعیل زند ۱۴۱	احمد شهسا ۶۰۳، ۶۳۱
اسماعیل یزدی ۳۲۲	احمد قیسی ۳۳
اشترن آلمان، ۳۸۶	احمد قوام ۲۵۳
اشرف ۸۳، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۶۰۹	احمدآباد ۲۴۶

۶۶۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

اصغر صدر، ۲۵۶	اندرون انقلاب ایران ۹۱
اصفهان ۱۶۳، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۶۰۲	اندونزی ۱۰۳
افضل حسین خان ۳۶۴	انگلستان ۵۸، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۵۱۳، ۵۱۳، ۵۳۴
افغانستان ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۳۶۲، ۴۰۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۵۰۶، ۶۰۴	انگلیس ۸، ۹، ۱۳، ۱۷، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۷، ۲۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۸۷، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۴۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۱۴
اقبال احمد ۶۰۵	انگلیسی‌ها ۳۸، ۵۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۸۶، ۵۰۳
اکبر صدیقی ۳۲۴	انور سادات ۶۴۶
الاهرام ۵۳۹	انیس احمد ۵۳۳
الجزایر ۲۹، ۳۸، ۵۶، ۶۶، ۸۲، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۵۳۱، ۵۷۹، ۶۸۶	انیس مختار ۵۴۹، ۵۵۰
الفتح ۳۷	اهواز ۱۱۳، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۰
امام موسی صدر ۲۹، ۶۶، ۷۸، ۵۳۸	اورینا فالاجی ۵۹۹
امراالله جهانبین ۵۶۵	اویسی ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۶۲، ۶۱۴
املابی ۴۶، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۸	اوبین ۲۰، ۲۴۴
امیر خسرو افشار ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۵	ایالت یو-پی ۵۴۹
آن برلی ۴۱	ایتالیا ۲۹، ۵۸، ۱۳۳، ۳۸۲
انجمن اسلامی دانشجویان ۱۶، ۴۲، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۸۵، ۹۹، ۱۴۴، ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۷۱، ۳۸۶، ۳۸۸، ۵۵۹، ۵۷۲، ۶۱۱	ایران ایر ۲۱۲
انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی ۳۷۱	ایران پست ۲۳۰، ۳۷۸، ۳۸۸
انجمن اسلامی دانشگاهیان تهران ۲۰۸	ایرفرانس ۴۱، ۶۴، ۱۵۰، ۲۱۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۶۷، ۳۷۱
انجمن اسلامی معلمین ۲۸۴	ایندین اکسپرس ۳۶۷، ۳۷۱
انجمن اسلامی مهندسیین ۲۰۸، ۲۸۴	ایران فوق برکان یا ایران بر قله تشفشان ۵۴۰
انجمن حقوق بشر ۲۸۴	آبادان ۱۱۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۳۴، ۳۳۶
انجمن دانشجویان ایرانی ۳۵۹	۵۶۷
	آدمیرال ترنر ۱۳۹
	آذربایجان ۱۶۰، ۲۴۷، ۴۷۵
	آسوان ۹، ۶۰۸، ۶۱۵، ۶۴۶
	آغاجاری ۲۵۸
	آفریقای جنوبی ۱۱۹، ۱۲۵، ۴۳۴، ۴۵۸، ۵۹۵

- آقا شاهی ۱۲۵، ۱۳۰
 آقاشاهی، ۱۳۰، ۵۲۲، ۵۶۳
 آقای کریم خلدانی ۱۵۶، ۳۲
 آقایان بیداری ۳۲۲
 آلفرد لیلیتال ۵۱۴
 آموزگار، ۹۰، ۹۳، ۵۱۴
 آمریکا (در بیشتر صفحات)
 آیت الله بروجردی ۱۲
 آیت الله پسندیده ۱۴۳
 آیت الله پویای یزدی ۳۶۱
 آیت الله حاج عزالدین حسینی زنجانی ۳۲۴
 آیت الله حکیم ۵۳۸، ۵۴۹
 آیت الله خوانساری ۹۴
 آیت الله دستغیب ۱۶۳
 آیت الله شریعتمداری ۲۲۲، ۲۵۶، ۲۶۰
 آیت الله صدوقی ۱۶۳
 آیت الله طاهری ۱۶۳
 آیت الله عبدالله شیرازی ۸۴
 آیت الله قمی ۲۰۳، ۲۶۰
 آیت الله کاشانی ۲۹۲، ۶۰۱
 آیت الله گلپایگانی ۱۶۵
 آیت الله لاهوتی ۲۴۴
 آیت الله مدنی ۱۶۳
 آیت الله مرعشی ۱۶۴، ۱۶۵
 آیت الله منتظری ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۵۶۷،
 ۶۳۶
 بابی استراس ۱۴۰
 باریکن ۵۰۳
 بازرگان ۲۱، ۷۲، ۸۲، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۹۳،
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
- ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۹،
 ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۱۲،
 ۳۲۷، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۲۷،
 ۴۲۸، ۴۶۸، ۴۸۲، ۵۴۸، ۶۰۶، ۶۳۶، ۶۴۶
 باقر طلیعه ۱۶۰، ۱۸۰
 باقر عاقلی ۱۶۰، ۱۸۰
 باقر کاظمی ۲۵۴
 بالتیمور سن ۳۸۵
 بخارست ۱۶۸
 بدرالدین ۲۹
 بدرالدین طیبچی ۵۵۱
 بدرهای ۶۱۴
 براون ۱۰۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۵۰۵، ۵۱۰
 برژینسکی ۴۳۴، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۴
 برن ۹۹، ۱۴۱، ۳۷۵
 برنارد لوئیز ۵۳۱
 بصره ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۸، ۱۴۵،
 ۱۴۸
 بغداد ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۰،
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۸۴، ۸۸
 ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۴۴،
 ۱۴۵، ۱۶۵
 بنگلور ۳۶۹
 بنی احمد ۲۴۸
 بنیاد طاهر ۲۲۹، ۲۵۰
 بهبهان ۳۱۲
 بهبهانیان ۱۶۵
 بهرام مندنیپور ۵۶۵

۶۶۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

- بهرامی (سفیر وقت رژیم شاه در پاریس)، ۹۹، ۱۱۵
- بهرگان ۲۵۸
- بهشت زهرا ۲۸، ۱۶۵، ۱۷۱، ۶۳۱، ۶۳۶
- بهناز الهی ۳۲
- بوتو ۵۳۴، ۵۳۵
- بومدین ۸۲
- بویراحمد ۲۵۶، ۵۶۵، ۵۶۶
- بی‌بی حکیمه ۲۵۸
- بیروت ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸
- ۳۹، ۵۶، ۵۸، ۷۸، ۱۲۰، ۵۲۹، ۶۱۱، ۶۱۴
- بیمارستان ام. دی. اندرسون ۶۱۵
- بیمارستان ثریا ۶۰۲
- بیمارستان داریوش ۵۷۲
- بیمارستان شفا یحیائیان ۱۶۵
- پادشاهان آدمخوار، ۵۷۵
- پادگان باغشاه ۲۴۵
- پادگان عشرت‌آباد ۲۴۹
- پاریس (در بیشتر صفحات)
- پاکستان ۸، ۷۸، ۲۹۵، ۳۴۸، ۵۲۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۸۷
- پرتو ماه ۵۳۳
- پزشکان بدون مرز ۳۷
- پزشکپور ۲۹۴
- پورت سعید ۵۴۰
- پیترزبورگ ۵۰۳
- پیرسوموی ۱۸۲
- پیغامی ۴۷، ۲۰۴، ۲۶۴، ۳۸۳، ۴۴۲، ۴۹۳، ۴۹۴
- تاج ۱۲، ۱۳، ۲۳۵، ۳۴۲
- تبریز ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۰، ۲۵۶، ۳۴۰
- ترکیه ۲۹۵، ۴۷۹
- تفہیم القرآن (کتاب) ۵۳۳
- تگزاس ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۳۳، ۶۱۵، ۶۲۰
- تل زعتر ۵۱۸، ۵۷۸
- تلاویو ۱۳۵
- تلویزیون اتریش ۳۸۶
- تلویزیون آمریکا - ایبسی ۳۸۶
- تلویزیون انیسی ۳۸۶
- تلویزیون ایتالیا ۳۸۶
- تلویزیون سوئیس ۳۸۶
- تلویزیون فرانسه ۱۲۱، ۳۷۶
- تلویزیون ملی PBS ۳۹۲
- تهران (در بیشتر صفحات)
- تهرانچی ۶۳۶
- تولیت ۲۲۹، ۲۴۹
- تیمسار فیروزیان ۲۱۲
- تیمسار کلیائی ۲۵۸
- جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ۲۳۹
- جامعه‌المنتظر ۳۶۰
- جان استمپل ۹۱، ۴۷۶، ۴۸۰
- جان اف کندی ۲۵۵
- جبهه الرفض فلسطین ۲۹
- جبهه ملی ۳۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۶۴، ۲۰۳
- ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
- ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۹۹
- ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۷۹، ۵۱۰، ۵۵۸
- جبهه ملی دوم ۲۰۵
- جبهه ملی سوم ۲۲۶
- جرح حبش ۳۷
- جزیره خارک ۲۵۸
- جعفر باشیان ۳۲۳
- جعفر سبحانی ۱۴۹

- حازمیه ۳۳، ۷۸
 حافظ اسد ۳۸، ۸۲، ۱۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۹
 حبیب الهی (فرمانده نظامی) ۶۱۴
 حبیب‌الله پیمان ۲۴۵، ۲۹۰، ۳۱۶
 حرکت المحرومین ۸
 حزب ایران ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۹۶
 حزب توده ۲۰۷، ۲۵۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۶۱، ۴۶۲
 حزب جانانا ۵۵۱
 حزب دموکرات ایران، ۲۵۳
 حزب مردم ایران، ۲۲۶، ۳۰۰، ۳۰۷
 حزب ملت ایران ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۹۷
 حسن البکر ۳۱
 حسن ترابی ۵۵۴
 حسن حبیبی ۳۸۱، ۴۰۵
 حسن قصر ۵۳۹
 حسن نزیه ۲۴۵
 حسن وفا ۳۶
 حسنین هیکل ۸، ۵۳۹، ۵۴۰
 حسین انصاری ۲۵۶
 حسین شقرا ۳۹
 حسین شهرستانی ۴۲، ۵۶۹
 حسین فاطمی ۲۵۴
 حسین فردوست ۶۱۴
 حسین کاشفی ۶۰۸
 حسین مرتضوی ۳۶۱
 حسین مرتضی ۳۵۶
 حکومت اسلامی ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۹، ۶۳۹
 حمید یزدی ۱۶۳
 حوزة علمیه قم ۱۵۷، ۲۵۱
 خادمی ۲۱۱، ۵۶۱
 خالد عثمان ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸
- جعفریان استاندار خوزستان ۲۳۷، ۲۶۰
 جلال آشتیانی ۳۲۱، ۳۲۲
 جلال آل‌احمد ۳۲۶
 جلال طالبانی ۵۲۹
 جلال فارسی ۷۸، ۶۲۱
 جلیل ضرابی ۳۶، ۴۱، ۵۸، ۱۶۰، ۶۱۰، ۶۲۵
 جماعت اسلامی پاکستان ۵۳۳
 جماعت اسلامی هند ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵
 جمال عبدالناصر ۴۰۳، ۵۳۹
 جمعیت الفلاح ۳۴۹، ۳۵۲
 جمعیت حقوق بشر ۲۳۸
 جمعیت دفاع از حقوق بشر ۲۹۹، ۳۰۰
 جنبش اخوان ۵۵۷
 جنبش اسلامی افغانستان ۳۶۲
 جنبش ملی در ایران ۵۰۳
 جهانبانی ۶۱۴
 جواد سعید ۶۰۶
 جورج بال ۴۳۵، ۴۳۶
 جوزف سبسکو ۳۹۲
 جیم کرافت ۳۸۵
 جیمز بیل ۵۱۲، ۵۱۴
 جیمی کارتر ۴۷۴، ۴۷۹، ۶۰۰
 چالوس ۲۴۸
 حاج اسماعیل مظفری ۵۶۵
 حاج خلیل ۱۷۷، ۶۳۲
 حاج سید ابوالفضل زنجانی ۲۰۱، ۲۳۸
 حاج سیدرضا زنجانی ۲۳۸
 حاج سیف‌الله امیری ۵۶۵
 حاج عطاء طاهری ۵۶۵
 حاج محمود مانیان ۱۵۰، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۸۷
 حاجمندنی جهانین ۵۶۵

۶۷۰ □ شصت سال صبوری و شکوری

داوید فراست ۱۴۸	خان سفید ۱۵۳
دره بقاع ۷۸	خانم طاهره دباغ ۱۵۶
دریا شفیعی ۵۶۵	خانم مارین برمن ۳۲
دکتر احمدی ۲۰۷	خانم نوشابه امیری ۶۱۶، ۶۳۱، ۶۴۷
دکتر حسابی ۳۳۳	خبرگزاری آسوشیتدپرس ۳۸۴، ۵۶۲
دکتر خوشنویس ۳۲۶	خبرگزاری خاورمیانه ۳۸۵
دکتر شریعتی ۴۳، ۹۰، ۱۵۲، ۲۰۷، ۳۲۶، ۳۹۳	خبرگزاری ژاپن ۳۸۶
۵۹۲، ۶۱۲	خراسان ۳۳۱
دکتر صدیقی ۳۲۵، ۴۳۷	خز علی ۲۳۷
دکتر عابدی ۲۸۳	خسرو شاکری ۱۶۸
دکتر عسگری ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۹	خسرو قشقائی ۲۵۴
دکتر غضنفرپور ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۴۰۵	خسروداد ۶۱۴
دکتر فلاطوری ۴۰	خسروشاهی ۱۴۹
دکتر گرجی ۱۷۹	خلافت و ملوکیت در اسلام ۵۳۳
دکتر مصدق ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۴۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۹۲	خلیل ملکی ۲۹۷، ۶۲۲
۴۲۵، ۵۴۰، ۵۴۲	خورشید احمد ۸، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۵۹
دکتر تقی زاده ۲۳۰	خوزستان ۲۵۶، ۵۳۱
دکتر سروش ۲۳۰	داریوش فروهر ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴
دکتر علی ۱۰۸	۲۹۷
دکتر علی آبادی ۶۰۶	دالاس ۱۵۷
دکتر علی محمد (شاهین) فاطمی ۲۵۴	دان لوس ۸، ۴۹۵، ۴۹۸
دکتر مرزبان ۶۰۷	دانشجویان هند ۳۷۰
دکتر مفتاح ۱۷۱	دانشگاه ام درمان اسلامی - خرطوم ۵۵۴
دمشق ۱۵، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۱۲۰، ۶۱۲	دانشگاه پنجاب ۳۶۰
دهقان ۳۱۸، ۳۳۶	دانشگاه تهران ۱۹۴، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۳۷، ۶۱۱
دهلی ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱	۶۳۲
دوگل ۱۵۱	دانشگاه فردوسی مشهد ۱۴۹
دیگ ۱۸۳، ۶۰۵، ۶۳۹	دانشگاه فرلی دیکنسون ۲۵۵
رابرت هیرشمن ۵۹۲	دانشگاه معروف «نیواسکول» ۲۵۴
راج باتی ۵۵۱	داود الهامی ۱۴۹
رادیو - تلویزیون آلمان ۳۸۵	داوود خان ۱۲۹

- رادیو بارسلون ۳۸۶
 رادیو بی بی سی ۹۲
 رادیو لوکزامبورک ۳۸۵
 رادیو و تلویزیون هلند ۴۱۳
 راسل کر ۸، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۷۲
 رالف شرمن ۲۸۴
 رجایی ۲۳۵، ۳۲۳
 رشید یزدانپناه ۵۶۵
 رضا براهنی ۲۵۸، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۵۷۵
 رضا رئیسی طوسی ۳۱
 رضا صدر ۱۳۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۵
 رضا فراهانی ۱۵۳
 رضا گلسرخی ۱۴۹
 رفعت اسد، ۳۸، ۵۶۴، ۵۸۹
 رفیقدوست ۱۵۳
 رمزی کلارک ۸، ۴۷۹
 روبرت بوب هچ ۶۱۶
 روبرت کندی ۲۵۵
 رودیزیا ۱۳۴
 روزالیوسف ۱۷۱
 روزنامه الدعوه ۳۶۳
 روزنامه آلمانیمان هایمر مورگن ۵۶۲
 روزنامه فیگارو ۳۷۹
 روزنامه واشنگتن پست ۲۸
 روزنامه «جسارت یومیه» ۵۸۷
 روزنامه اسرائیلی هارتس ۳۸۱
 روزنامه اطلاعات ۲۵۷، ۳۴۳، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۵
 روزنامه السفير ۱۶، ۸۳، ۸۴
 روزنامه المنتظر ۳۶۰
 روزنامه ایرانشهر ۱۶۴
 روزنامه به نام طلیعه سعادت ۱۸۰
 روزنامه پراودا ۳۸۵، ۶۲۲
 روزنامه جمهوری اسلامی ۴۶۶، ۴۶۹
 روزنامه سرمایه ۱۰، ۶۴۷
 روزنامه سلام ۳۸۴
 روزنامه سوونیسکایا روسیا ۳۸۵
 روزنامه فیگارو ۳۸۰
 روزنامه قیام ایران ۱۶۶
 روزنامه کلید نجات و طلیعه سعادت ۱۶۰
 روزنامه کریستین ساینس مونیتور ۵۱۴
 روزنامه کیهان ۱۰۵، ۴۷۳
 روزنامه گاردین ۸۸، ۱۰۶
 روزنامه لومنتن ۱۶۸
 روزنامه لوموند ۲۹، ۱۲۲، ۳۸۳
 روزنامه ملت ۳۶۰
 روزنامه نیویورک تایمز ۳۸۹
 روس‌ها، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۳
 ۳۳۸، ۴۱۸، ۴۴۰، ۴۵۶، ۵۰۶، ۵۳۱، ۶۰۵
 روسیه ۲۴۶، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۵۰۹، ۵۲۵
 ۵۳۱
 رویا (یزدی) ۱۶۱
 روح‌الله خمینی (در بیشتر صفحات)
 ریچارد فالک ۸، ۳۲، ۴۹۵، ۵۷۶
 زامبیا ۱۱۹
 زبان انگلیسی ۲۵۵، ۵۷۲، ۵۷۵، ۶۱۱
 زبیر ۴۷
 زنجیت ۳۶۵
 زندیه ۳۲۳
 زهرا طلیعه ۱۵۹
 زوربخ ۱۰۱
 زیگلر ۱۴۱
 ژاپن ۱۲۶، ۱۴۰، ۳۸۵

۶۷۲ □ شصت سال صبوری و شکوری

سعدون حمادی شاکر ۹۵	ژنرال عبود ۵۵۷
سعید سلطانیپور ۱۶۵	ژنو ۳۸، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۱۶۹، ۱۷۵، ۵۲۷،
سناتور ایگلتون ۶۰۴	۵۷۱
سناتور بیکر ۱۴۰	ژیسکار دستن ۴۳۶، ۴۸۰
سناتور جاکسون ۵۰۵، ۵۱۱، ۶۰۳	سارا ۴۱، ۱۶۰، ۶۱۵
سناتور چرچ ۴۹۰	سازمان جوانان مسلمان ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۸۱، ۲۱۳
ستتو ۱۲۵، ۱۳۰	سازمان دانشجویان امامیه ۳۵۹
سندی تایمز ۳۸۶	سازمان عفو بین الملل ۹، ۴۱، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹،
سندیکای نویسندگان و مخبرین جراید ایران	۵۷۰
۲۵۷	سالار عزیزی ۵۶۵
سندج ۲۴۳، ۴۶۲	سایروس وانس ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۶، ۴۶۶، ۵۱۰، ۵۹۹
سودابه سدیفی ۱۴۶، ۱۴۷	سپاه پاسداران ۲۴۵
سوریه ۸، ۱۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۵۵، ۵۸، ۷۸،	سپهبد احمد زنگنه ۲۴۷
۸۲، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶،	سپهبد امینی افشار ۶۱۵
۳۷۵، ۴۳۶، ۵۳۱، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۹، ۵۸۸،	ستوده (همسر حسین روحانی) ۱۵۹
۵۸۹، ۶۰۴، ۶۱۲	سجادی ۵۷۹، ۶۳۸
سولیوان ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۱، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۶۵، ۴۶۶،	سراج ۴۶، ۶۷
۴۶۷، ۴۸۲، ۵۱۰، ۶۰۰	سرتیپ قرنی ۲۲۴
سوئد ۱۲۹، ۳۸۶، ۵۹۵	سرتیپ مسعودی ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۵۶
سوئیس ۶۶، ۷۲	سرتیپ مغوری ۲۵۶
سویا ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۳۸۸، ۴۳۵، ۴۷۵، ۴۸۰،	سرلشگر سورنا ۲۵۶
۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۶۱۴	سرهنگ رحیمی ۲۰۵، ۲۵۹، ۳۷۴، ۳۳۰
سید احمد صدر ۲۷۴	سرهنگ زیبایی ۶۳۲
سید جلال تهرانی ۲۸۸، ۲۸۹، ۴۹۷، ۶۰۶	سرهنگ ستاد مصطفی موسوی ۱۶۸
سید جمال‌الدین اسدآبادی ۵۰۸	سرهنگ سررشته ۲۵۶
سید علی شایگان، ۲۵۴	سرهنگ مصور رحمانی ۱۶۷
سیداحمد صدرحاج سید جوادی ۲۰۳، ۲۲۷	سرهنگ ممتاز ۲۵۶
سیداحمد گیلانی ۵۳۴	سرهنگ مهران ۲۵۶
سیدحسین نجفی ۳۵۳	سرهنگ نجاتی ۲۸۸، ۴۷۰
سیدحسین حسینی ۳۴، ۵۱۵، ۵۱۶	سعد حداد ۵۷۹
سیدعلی خامنه‌ای ۲۳۸	سعدآباد ۴۸۱، ۴۶۶

نمایه □ ۶۷۳

۳۲۹، ۲۸۹، ۲۷۶، ۲۷۳، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۵	سیدعلی موسوی ۳۵۶
۴۵۲، ۴۴۴، ۴۲۸، ۳۹۸، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۰	سیدعلی نقوی ۳۷۰
۴۷۱، ۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۷، ۴۵۳	سیدکاظم یزدی ۱۸۰
۶۴۶، ۶۴۱، ۶۳۱، ۶۱۲، ۶۰۷، ۴۷۹، ۴۷۸	سیدمحمد حسینی بهشتی ۲۰۱
۶۸۶	سیدمحمود طالقانی ۲۷۸
شورای سلطنت ۹، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۵	سیف پور فاطمی ۲۵۴
۴۰۰، ۴۱۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۳، ۵۱۴، ۵۹۹	سیگما ۳۸۶
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۷	شاپور بختیار ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۰۹، ۲۹۶
شوروی ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳	۴۷۶، ۶۰۶
۱۳۶، ۲۴۶، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۸۵، ۴۰۳	شام ۱۱۷، ۱۴۰، ۲۵۲، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۹۳
۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۷۷، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶	۵۶۱، ۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۳۹
۵۱۰، ۵۲۲، ۵۳۱، ۵۹۵، ۶۰۴	شاه حسینی ۲۱۸، ۲۸۳
شولمن ۲۰۴	شرکت سافیاد ۳۳۱
شیخ عبدالمنعم علی زین ۵۳۸	شرکت نوپاد ۲۱۸
شیخ محمد خیابانی ۱۸۰	شرکت هواپیمایی آلتالیا ۲۹
شیخ محمد یعقوب ۲۹	شرکت نفت ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
شیخ محمد یوسف ۳۶۴	شریف امامی ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۴۱
شیخ مهدی حائری ۶۳۵	۱۴۸، ۱۶۴
شیده ۲۵۶، ۵۶۶	شصت سال صبوری و شکوری ۵، ۲۸۵
شیراز ۱۴۹، ۱۶۳، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۰	شفقت ۶۱۴
شیعه ۱۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۱، ۵۸	شهابالدین اشراقی ۱۵۶، ۱۵۷
۶۹، ۱۷۵، ۲۹۱، ۳۱۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	شهباز ضرغام پور ۵۶۵
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴	شهریار روحانی، ۶۱۰، ۶۲۵
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵	شورای امنیت ملی ۱۳۸، ۴۳۵، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۹۹
۴۹۸، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵	۶۲۹، ۶۰۴
۵۲۸، ۵۳۰، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۸۱، ۵۸۲	شورای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و
شینلاتی ۶۱۴	کانادا ۳۷۴
صاحب عبقات ۵۴۹	شورای انقلاب ۶، ۱۹، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۷
صادق المهدی ۸، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۳
صادق خلخالی ۱۵۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۴۷، ۶۱۹	۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۶
۶۳۶	۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴

۶۷۴ □ شصت سال صبوری و شکوری

عبدالعلی بازرگان ۲۰، ۴۴۶	صادق صدریه ۱۰۵
عبدالکریم سنایی ۱۵۹	صادق طباطبایی ۲۹، ۷۹، ۱۵۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۶۳۱
عبدالکریم لاهیجی ۸۳، ۲۷۸، ۲۸۴	صادق قطب‌زاده ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۵۸، ۶۶، ۸۶
عبدالله انتظام ۲۶۰، ۳۳۰، ۶۰۶	۱۵۶، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۲۹، ۲۵۲
عبیدالله ۳۶۲	۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۴۲۱، ۴۴۱
عراق ۸، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۸	۴۴۲، ۵۴۰، ۵۷۱، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۴
۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲	صالح فخری ۱۶
۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳	صحرائ سینا ۶۱۷
۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹	صحیفه امام ۶۳۳
۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱	صدام حسین ۸۹، ۱۱۲
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	صدرالدین صدر ۵۱۵، ۵۱۶
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	صدوقی ۱۵۵
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۰	صفوان ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰
۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۷۳	۶۲، ۶۴، ۸۴، ۱۷۸
۲۴۲، ۲۵۲، ۲۸۵، ۳۷۵، ۴۳۶، ۵۲۹، ۵۳۰	صفویه ۲۹۱
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۱۱	صلیب سرخ بین‌المللی ۹، ۳۰، ۳۰، ۶۶، ۱۶۹، ۲۱۷
۶۲۴	۵۷۱، ۵۷۲
عربستان سعودی ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۳۵۲، ۳۹۲	صولتالدوله ۲۵۳
۵۳۵، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۹۴، ۵۹۵	ضیاء الحق ۱۲۵
عروه‌الوقتئی ۱۵۷	طاہر احمدزاده ۲۷۸، ۲۸۴
عزت‌الله سحابی ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۳	طرابلس ۲۹
۵۶۷	طرخانی ۲۲۴
عزیزالله امیر رحیمی ۲۵۶، ۲۷۸	ظفر تقوی ۵۴۹
عزیزالله علاء‌الدینی ۳۲۰	عاصم حسین ۳۴۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۵۴۹
عطار ۲۵۶	عالی‌نسب ۲۲۴
عقل حمیه ۵۷۸	عباس خلعتبری ۱۰۵
عقیقی بخشایشی ۱۴۹	عباس سمیعی ۲۳۱
عقیل ترابی ۳۵۲	عباس شیبانی ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۵۴، ۵۷۱
علامه ترابی ۵۲۳	عباسی (داماد آیت‌الله شریعتمداری) ۲۵۶
علامه نوری ۱۶۴	عبدالباقی آیت‌اللهی ۷۵
علی امینی ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۳۷، ۵۱۰	عبدالصالح کهزادی ۱۶۳

- فریدون ارجمند ۵۶۵
 فریدون ایلخانیپور ۵۶۵
 فریدون سبحانی ۲۰۴
 فریزر ۵۱۱
 فریمن ۴۶۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰،
 ۴۹۲، ۴۹۳
 فلتمن ۱۶۶
 فلسطین ۳۴، ۳۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۷۱، ۳۵۴، ۴۰۳،
 ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۶۵، ۵۷۹، ۶۴۶
 فلسفی ۱۶۵، ۲۵۱
 فؤاد معصوم ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳
 فیلیپین ۵۶۷
 قاجار ۲۹۱، ۵۰۳
 قاضی حسین ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲
 قذافی ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۷۹، ۵۸۳
 قرارداد الجزایر ۹۶
 قزوین ۱۹، ۱۶۹
 قم ۱۱، ۴۰، ۷۶، ۸۲، ۹۰، ۹۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹،
 ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴،
 ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۸۳، ۴۵۳،
 ۴۷۹، ۵۲۰، ۵۴۹، ۵۸۷، ۶۱۱، ۶۱۸
 قیس نائیف ۱۴۱
 کاخ البیزه ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۴۰۶، ۴۱۴
 کاخ دادگستری ۱۶۶
 کاخ سفید ۲۸، ۴۳۰
 کاخ گلستان ۱۶۶
 کتاب «راه طی شده» ۲۱۳
 کرامت‌الله ملک‌حسینی ۲۵۶، ۲۵۷
 کریم سنجابی ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۷۸، ۲۸۴، ۴۳۷
 کنفرانس کمپ دیوید ۱۱۹
 کورت والد‌هایم ۸۲
- علی ناصر سعید عبقاتی ۳۶۷، ۵۴۹
 علی اصغر حاج‌سیدجوادی ۳۲۶
 علی اکبر معین‌فر ۳۴۱
 علیقلی اردلان ۶۰۶
 عمر مصطفی دبابه ۵۳۳
 عنایت اتحاد ۵۷۲
 غضنفر هاشمی ۵۶۵
 غلامعلی مندنیپور ۲۵۶
 فاروق قدومی ۸، ۴۰۳، ۵۶۵
 فاضل ۴۵، ۵۳
 فاطمه طباطبایی ۱۵۷، ۶۲۶
 فاینانشیال تایمز ۳۸۶
 فرانسه ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۵، ۳۸، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
 ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۶۵، ۳۲۳، ۳۶۳، ۳۶۶،
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۲،
 ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸،
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵،
 ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳،
 ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۶،
 ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵،
 ۴۴۶، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۸۳، ۵۴۰، ۵۶۲، ۵۶۴،
 ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۲۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۰،
 ۶۶۳
 فردوسی‌پور ۴۸، ۶۷، ۱۴۵، ۱۵۶
 فرودگاه اورلی ۱۴۸
 فرید اعلم ۲۱۱، ۲۶۰

۶۷۶ □ شصت سال صبوری و شکوری

گیلان ۱۸۰	کیهان اینترنتشال ۳۵۴
لاهور ۳۶۹، ۳۶۵، ۳۶۳، ۳۵۸، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۰، ۳۵۰	کا. گ. ب در ایران ۱۰۳
۵۸۱	کسارتر ۱۰۲، ۱۶۷، ۳۱۱، ۳۸۸، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۴۶
لاوان ۲۵۸	۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۶۰۰، ۶۲۳
لبنان ۱، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷	کاشان ۱۷۷
۳۹، ۴۰، ۵۵، ۵۹، ۷۸، ۸۳، ۱۲۰، ۱۲۹	کاشانک ۱۵۳
۱۳۷، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۳۶، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷	کاظمیان ۱۰، ۶۴۵
۵۱۸، ۵۱۸، ۵۶۴، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۶۱۱	کالاهان ۴۳۶
۶۱۴	کانادا ۵۷، ۲۴۳، ۳۸۶
لس آنجلس تایمز ۳۷۶	کانون نویسندگان ایران ۲۵۸
لکنهو ۳۶۵	کتاب «سقوط آمریکا در ایران» ۴۶۵
لسدن، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۱، ۵۷، ۵۸، ۱۱۲، ۱۶۱	کرمان ۱۶۳، ۳۱۲
۱۶۴، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰	کفاش زاده ۶۴۱
۲۳۹، ۲۵۷، ۲۶۵، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۸۳	کلید نجات ۱۸۰
۵۲۷، ۵۴۷، ۵۵۶، ۵۶۸، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۲۲	کمال خرازی ۳۴۸، ۳۷۴، ۵۳۳
لیبی ۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۹۸، ۱۶۵	کمیته تنظیم اعتصابات ۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۴۱، ۳۴۲
۲۶۵، ۴۰۳، ۴۳۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۴	کمیته دفاع از حقوق بشر ۲۹۹
۵۹۵	کمیته نفت ۶، ۲۶۰، ۲۶۳
مارون ۲۵۸	کنفرانس گوآدالوپ ۴۳۴
ماروین زونیس ۵۱۲، ۵۷۵، ۵۹۲	کهریزک ۲۸۹
مازندلی ۱۶۴، ۳۸۱	کودتای ۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۲
متاع یا مکتب تربیت اجتماعی عملی ۲۰۶	۲۹۳، ۳۰۶، ۳۱۳، ۴۴۳، ۴۷۰، ۶۰۰، ۶۰۱
متقی ۴۶، ۱۸۰	۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۲
متین دفتری ۳۳۳	کویت ۴۹، ۶۹، ۷۸، ۸۰، ۹۸، ۲۹۵، ۶۵۱
مجاهدین خلق ۶۹، ۴۵۱، ۶۱۳، ۶۳۸	کویت ۴۸، ۹۸
مجتبی نوربخش ۴۶۳، ۴۸۳، ۴۹۰	گاری سیک ۱۳۸، ۴۷۰
مجلات دنیا (ارانی)، رزم ۲۰۷	گاندی ۵۵۲
مجله ماهیانه «ترجمان القرآن» ۵۸۷	گچساران ۲۵۸، ۳۴۰
مجلس خبرگان ۴۷۲، ۴۷۴	گراهام ۳۸۶
مجلس شورای ملی ۱۲، ۲۴۱، ۲۴۸، ۴۱۱، ۴۳۴	گرگان ۱۶۷
۶۰۶	گرمارودی ۲۸۴

مسجد امام باره ۲۰۷، ۵۷۲	مجللی، ۲۴۷
مسجد سلیمان ۲۵۸	مجله تایم ۳۸۶
مسجد قبا ۱۶۴، ۲۱۳	محتشمی پور ۸۰، ۱۵۶، ۲۸۹
مسعود صدیقی ۳۲۴	محجوبی ۲۵۷
مسکو ۱۰۳، ۲۹۷، ۳۸۵، ۶۲۲	محمد حسین اخوان فرشچی ۲۸۳
مسیو فرناند ۱۷۲	محمد خاتمی ۱۵۵
مشهد ۸۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۸۰، ۳۳۱	محمد سجادی ۶۰۶
مصر ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۴۰۳، ۴۲۱، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۵۷، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۵	محمد سوری ۲۶۵، ۳۴۸، ۳۷۴، ۵۵۱
مصطفوی ۶۱۵، ۶۱۷	محمد صالح ۵۸۰
مصطفی چمران ۴۰، ۵۸، ۵۸۴	محمد صنعتی ۲۵۷
مصطفی خمینی ۹۰، ۶۱۱	محمد کاظم دانش ۱۴۹
مطهری ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹	محمد ملکی ۲۷۸
۲۲۴، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۴۸۲	محمد منتظری ۲۱۵
۵۹۲، ۶۰۶، ۶۳۶	محمد نخشب ۲۵۱
مظفر فیروز ۲۵۲، ۲۵۳	محمد وارسته ۶۰۶
معزی ۵۸۰	محمدتقی اشراقی ۱۵۷
معین طفیل محمد ۵۸۷، ۵۸۸	محمدجواد باهنر ۳۴۱، ۳۴۶
معینان ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۸	محمدرضا روحانی ۲۴۷، ۳۱۷، ۳۱۹
مفتی اعظم مراکش ۵۶۲	محمدرضاشاه پهلوی ۴۷۵
مفتی محمود ۳۶۲	محمود نجفی ۱۶۴
مقبره هدایت ۱۹۴	مدرسه رفاه ۶۳۶
مقدم مراغه‌ای ۱۶۵، ۲۹۸، ۲۹۹	مدرسه علوی ۶۳۶
ملاصدرا ۵۴۷	مدینه ۳۳، ۳۷
ملا محمد علی نخجوانی ۱۸۰	مدینه الزهرا ۳۳
منصور فرهنگ ۴۴۶، ۴۹۷	مرتاضی ۳۲۲
منوچهر امیری ۵۶۵	مرتضی انشایی ۱۶۸
منور حسن ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳	مرتضی طلیعه، ۶۳۱، ۶۳۵
	مرتضی واعظی ۲۵۷
	مرکز جماعت اسلامی (منصوره) ۳۶۲
	مروارید ۱۵۵، ۶۶۳
	مربلند ۳۲۶

۶۷۸ □ شصت سال صبوری و شکوری

میرزاعلی تحریریان ۲۸۳	منیر شفیق ۳۹
میشل کلیر ۵۷۶	مهتا عاشق ۵۵۳، ۵۵۱
ناسیونالیزم در ایران ۵۰۳	مهدوی کنی ۲۲۴، ۲۶۰
ناصر مکارم شیرازی ۱۴۹	مهدی بازرگان ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۷۱، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷
ناصر میناچی ۲۱۷، ۲۲۴	۴۷۷
ناصرالدین شاه ۳۲۲، ۵۰۳	مهدی بهار ۱۶۵
ناصری ۴۶، ۱۵۵، ۶۱۹	مهدی عراقی ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۴، ۶۲۳، ۶۲۹
ناطق نوری ۵۸۰	۶۳۸، ۶۳۱
نیه بّری ۳۳	مهدی مجتهدی ۱۸۰
نلسون راکفلر ۱۳۹، ۱۴۰	مهدی ممکن ۲۳۵، ۳۴۲
نمیری ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹	مهدی نواب ۲۳۴
نجف (در بیشتر صفحات)	مهدی نیکی ۱۰
نوفل لوشاتو (در بیشتر صفحات)	مهدیان ۱۵۰، ۲۴۲، ۲۸۴، ۲۸۸
نهضت آزادی ۱۴، ۲۰، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۴۱، ۴۴، ۹۹، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹، ۷۶، ۵۷	مهری ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۶۱
۱۶۰، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۴	۳۵۷، ۱۴۳، ۷۴
۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۲۸، ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۶، ۳۸۹	مهندس بیات ۳۳۳
۳۹۱، ۴۲۸، ۴۵۰، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۱، ۵۲۹	مهندس حساسیان ۲۴۶
۵۵۶، ۶۱۱، ۶۴۵، ۶۴۷	مهندس حسینی ۲۱۱، ۳۳۳، ۳۳۴
نهضت خدایرستان سوسیالیست ۲۴۶، ۲۵۱	مهندس حسین حریری ۴۰
۲۵۲	مهندس حسین مظفری ۱۵۹
نهضت رادیکال ۲۹۸	مهندس خادمی ۵۶۱
نهضت روحانیت ۷۵	مهندس سالور ۲۱۰، ۲۸۳
نهضت روحانیت منهای خمینی ۷۵	مهندس شهرستانی ۲۸
نهضت مقاومت ملی ۷۵، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۴۶	مهندس قندی ۳۳۶
۲۴۸، ۵۴۰	مهندس کتیرائی ۲۲۴، ۲۶۰
نواب صفوی ۵۴۰	مهندس گواهی ۳۳۶
نوازش علی ۳۵۷، ۳۶۰	مهندس محمد توسلی ۲۶، ۴۰
نوری البلا ۳۲	موسوی خوئینی‌ها ۱۵۵، ۲۸۳، ۳۸۱، ۴۷۲
نیروگاه برق رامین اهواز ۳۳۸	موسی اصفهانی‌زاده ۷۵
	موشه دایان ۹۵، ۱۱۴، ۱۳۵، ۶۰۳
	میدان سن ژرمن ۱۷۷، ۱۸۱
	میرزا مهدی آشتیانی ۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲

نمایه □ ۶۷۹

۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۷۳، ۵۷۴	نیکسون ۴۷۵
۵۹۲، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۲۲، ۶۲۵	نیوجرسی ۲۵۵، ۴۹۵
والی ۲۱۲	نیوراشل ۲۵۴
ورسهای ۵، ۷، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹	نیویورک ۱۶۷، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۳۴، ۴۸۳	۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۷۱، ۵۱۴، ۶۲۲
ولادیمیر کوزیچکین ۱۴۱	هادی ایزدپناه ۵۶۵
ولایت فقیه ۲۶۷، ۴۷۲، ۴۸۰	هادی خرسندی ۲۵۷
ویتنام ۳۷، ۲۹۶، ۳۹۹، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۹	هادی غفاری ۱۵۵، ۱۷۷، ۶۱۵، ۶۳۱
یاسر عرفات ۳۹، ۸۲	هارپر ۴۲۷
یاسین علویه ۵۷۸	هاشم صباغیان ۲۱۱
یدالله سبحانی ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۴۸	هاشمی رفسنجانی ۷۹، ۸۶، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۶۰
یزد ۹۰، ۱۴۹، ۱۶۳	۲۶۱، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۲، ۴۵۳، ۴۸۲
یونایتدپرس ۴۳۴، ۴۳۸، ۵۹۳	هامبورگ ۱۰۱، ۱۵۵، ۲۳۳
	هانی فحص ۸، ۵۱۸
	هایزر ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۵، ۴۶۷
	هتل (زنحیت) ۳۶۵
	هتل دارالسلام ۶۵، ۶۹، ۷۱
	هتل شطالعرب بصره ۶۲
	هدی پیشوائی ۱۴۹
	هلموت اشمیت ۴۳۴، ۴۴۰
	همایون یاقوت فام ۲۳۴
	هنرپرشت ۵۱۰، ۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۲
	هوشنگ بهادر تامرادی ۵۶۵
	هویدا ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۵۱۴
	هیپی [همسر نلسون] ۱۴۰
	هیکل ۵۴۰
	هیوستن ۹، ۱۵۷، ۲۲۹، ۳۲۰، ۵۷۵، ۶۱۵
	واسرمن ۱۴۰
	واشنگتن، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۵۷، ۸۱
	۱۱۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۶۷، ۲۱۳، ۲۳۴
	۲۵۵، ۳۲۵، ۳۸۴، ۳۹۲، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۷۱

آثار دیگر نویسنده

۱. جهان شگفت‌انگیز مغز، انتشارات قلم، ۱۳۷۲.
۲. خطی در دریا، انتشارات قلم، ۱۳۷۹.
۳. خاک‌های رسی و پیدایش حیات، انتشارات قلم، ۱۳۷۹.
۴. دکترین امنیت ملی، انتشارات سرایی، ۱۳۸۴.
۵. خدا در ناخودآگاه، ویرایش دوم، چاپ دوم، انتشارات رسا، ۱۳۸۸.
۶. کالبدشکافی توطئه، کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، انتشارات قلم، ۱۳۸۱.
۷. جنبش دانشجویی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، انتشارات قلم، ۱۳۸۱.
۸. روشنفکری دینی و چالش‌های جدید، انتشارات کویر، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۹. سه جمهوری، انتشارات جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.
۱۰. بیماری‌های قلب آدمی، ویرایش و چاپ دوم، انتشارات قلم، ۱۳۸۷.
۱۱. دانستی‌هایی درباره سرطان پروستات، انتشارات قلم، ۱۳۸۶.
۱۲. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ویرایش دوم، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
۱۳. یادنامه دکتر مصطفی چمران، چاپ دوم، انتشارات قلم و بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۳.
۱۴. مبانی ژنتیک مولکولی، ویرایش دوم، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷.
۱۵. تغییرات جهشی در ماده ژنتیک، بنیاد فرهنگی متین، ۱۳۶۸.
۱۶. مقاومت در زندان، خاطرات رادنیبا، محاکمات ومدافعات رادنیبا، مفیدی، بسته‌نگار، انتشارات قلم، ۱۳۷۸.
۱۷. شورشگری و ضد شورشگری - ۱۳۵۲.
۱۸. جنگ بی پایان، آمریکا در تدارک جنگ‌های دیگر. ۱۳۵۷.
۹. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد اول ۱۳۹۴.
۲۰. شصت سال صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد دوم، هجده سال در غربت، دفتر دوم نامه‌ها، شامل بیش از ۳۰۰۰ نامه از رهبران و فعالان سیاسی در طی ۱۸ سال در غربت.

در دست انتشار:

۱. تأملاتی پیرامون آیات مبارکه قرآن.
۲. رازها و رمزهای کربلا.
۳. بازرگان، اسوه صداقت و تقوی.
۴. تدبیر و تصادف در پیدایش حیات، و ده مقاله علمی.
۵. خود شیفتگی، علامت‌ها، عارضه‌ها، درمان و ۵ مقاله تحلیلی
۶. شصت سال صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد سوم، ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو.
۷. صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد چهارم، تاسیس نظام جدید، شورای انقلاب، دولت موقت ۱۳۵۷
۸. صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد پنجم، در وزارت امور خارجه آردیبهشت - آبان ۱۳۵۸
۹. صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد پنجم، در وزارت امور خارجه آردیبهشت - آبان ۱۳۵۸، دفتر دوم: کتاب سبز، کاربرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در کشور های خارجی
۱۰. صبوری و شکوری خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، جلد پنجم، در وزارت امور خارجه آردیبهشت - آبان ۱۳۵۸، دفتر سوم: اشغال سفارت آمریکا، گروگانگیری و بیانیه‌های الجزایر و قراردادهای الحاقی.